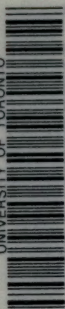


UNIVERSITY OF TORONTO



3 1761 00375842 2

SHARAF ul-DIN ALI, SAZDI

A. G. Ellis
19.12.05.

169/6

THE

ZAFARNÁMAH

BY

MAULÁNÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ
OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWÍ MUHAMMAD ILAHDÁD.

LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, BAPTIST MISSION PRESS.

1887.

ZAFARNAHMAH

BY

MAULANA SHARFUDDIN ALI

OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWI MUHAMMAD ISHAQ

LATE PROFESSOR ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH

DS

23

S48

1887

v. 1

VOL. I.

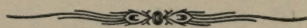
CALCUTTA

PRINTED BY J. W. THOMAS, BAPTIST MISSION PRESS.

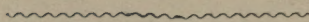
1887.

صفحه

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت	
بهبول در نهاوند	۷۸۴
گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده محمد	...
سلطان را بهرمز	۷۸۹
گفتار در مراجعت صاحبقران بجانب ماوراءالنهر	۷۹۱
گفتار در تعمیر قصبه باغ شمال	۸۰۰
گفتار در تفویض صاحبقران خراسان را بشاهزاده شاهرخ	۸۰۳
گفتار در نهضت صاحبقران بنحطه کش و رسیدن امیرزاده	...
محمد سلطان از فارس	۸۰۷



تمام گردید فهرست جلد اول از ظفرنامه



- گفتار در جشن کردن صاحبقران جهت ولادت ابراهیم
 سلطان ۷۲۰
- گفتار در فرستادن صاحبقران شاهزاده شاهرخ را
 جهت ضبط سمرقند ۷۲۴
- گفتار در غزا فرمودن صاحبقران با کفار گرجستان ۷۳۰
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران دوم بار بر تو قتمش خان ۷۳۴
- گفتار در عرض دیدن صاحبقران لشکر فیروزی نشانرا ۷۳۹
- گفتار در رکوب صاحب قرانی بعزم جنگ سلطانی ۷۴۵
- گفتار در تاخست فرمودن صاحبقران دست راست
 الوس جوجی را ۷۵۸
- گفتار در ایلغار فرمودن صاحبقران بجانب چرکس ۷۴۳
- گفتار در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرزکوه ۷۴۴
- گفتار در توجه صاحبقران بقلعه کولا و طائوس و غیر آن ۷۴۶
- گفتار در توجه صاحبقران بسمسم و قلاع کفار ... ۷۷۰
- گفتار در تاخست فرمودن صاحبقران حاجی
 ترخان و سرای را ۷۷۳
- گفتار در مراجعت صاحبقران از دشت قباچاق ۷۷۶
- گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده میرانشاه را
 ضبط آذربایجان ۷۸۳

۵۵۵

- کردستان ۶۱۰
- گفتار در فرستادن صاحبقران ایلچی بجانب مصر ... ۶۱۲
- گفتار در فتح قلعه تکریت ۶۱۳
- گفتار در جمع آمدن شاهزادگان کامگار و امراء نامدار ۶۵۶
- گفتار در توجه رایت فرخنده فال بجانب دیاربکر ۶۵۹
- گفتار در توجه صاحب قران سعادت انتما بجانب روحا ۶۶۲
- ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمر شیخ انارالله برهانه ۶۶۶
- تتمه داستان ماردین ۶۷۱
- گفتار در توجه صاحبقران بجانب جزیره و نواحی آن ۶۷۵
- گفتار در توجه صاحب قرانی بصوب ماردین نوبت ثانی ۶۷۶
- ذکر ولادت امیرزاده الخ بیگ ۶۷۹
- گفتار در توجه رایت کشورستان بصوب حامد و فتح آن ۶۸۲
- گفتار در مراجعت رایت آفتاب اشراق بجانب
آله تاق ۶۸۵
- گفتار در فرستادن صاحبقران لشکرها باطراف ... ۶۸۷
- گفتار در فتح قلعه اونیک ۶۹۱
- گفتار در مراجعت صاحبقران از اونیک ... ۷۰۳
- گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران بغزو گرجستان ۷۰۵
- گفتار در ولادت شاهزاده سپهرآستان ابراهیم سلطان ۷۰۹

صفحہ

- ۵۶۱ ... گفتار در نهضت صاحبقران بیورش پنج ساله
- ۵۶۷ ... گفتار در نهضت صاحبقران بعد صحت از جوی زر
- ۵۷۰ ... گفتار در تسخیر آمل و ساری و قلعه‌های ماهانه سر
- گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه و طلب داشتن فرزندان
- ۵۷۷ ... و خواتین عصمت پناه
- گفتار در توجه صاحبقرانی بصوب فارس و عراق
- ۵۸۲ ... نوبت ثانی
- گفتار در ایلغار فرمودن صاحب قران بجانب لرستان
- ۵۸۶ ... و خوزستان
- ۵۹۲ ... ذکر بعضی از حکایات حکام فارس و عراق
- ۵۹۹ ... گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز
- ۶۰۷ ... گفتار در جنگ کردن صاحبقران با شاه منصور
- ۶۱۷ ... گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بگماشتگان
- ۶۱۹ ... گفتار در توجه رایت ظفر اشراق بصوب عراق
- گفتار در تفویض صاحبقران تخت هلاکو خانرا بامیرزاده
- ۶۲۳ ... میرانشاه
- ۶۲۵ ... گفتار در ناخت فرمودن صاحبقران حشم سارق ترکمان را
- ۶۲۹ ... گفتار در توجه صاحب قران بجانب دارالسلام بغداد
- ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد دفع قطاع الطريق

صفحه

- گفتار در نهضت صاحب قران بجنگ توقتمش خان و ظفر
 یافتن برو بعون ملک دایان ۴۶۰
- گفتار در فرستادن صاحب قران امیرزاده میرانشاه را
 بخراسان ۴۶۸
- گفتار در توجه صاحب قران بمغولستان ۴۶۹
- گفتار در قورلتای فرمودن صاحب قران و فرستادن لشکر
 باستیصال الوس جته ۴۷۶
- گفتار در مراجعت صاحبقران بدارالسلطنه سمرقند ۴۸۵
- گفتار در قورلتای فرمودن صاحب قران ۴۹۱
- گفتار در لشکر فرستادن صاحب قران بطرف جته ۴۹۳
- گفتار در عرض دیدن صاحب قران لشکر منصور را ۵۰۶
- گفتار در روان کردن صاحبقران امیرزاده محمد سلطان
 را بمنقلای ۵۱۶
- ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیرایکونمور ... ۵۲۵
- گفتار در آراستن جیش سترگ و وقوع جنگ بزرگ ۵۳۱
- گفتار در مراجعت صاحب قران بجانب سمرقند
 ازدشت قبیچاق ۵۵۳
- گفتار در تفویض فرمودن صاحب قران ایالت زابلستان
 و کابلستان را با امیرزاده پیرمحمد جهانگیر ... ۵۵۸

مفحه

- گفتار در توجه صاحب قران بغزو گرجستان ... ۴۰۱
- گفتار در مراجعت صاحب قران بطرف قرا باغ برای ... ۴۰۴
- تشلان ... ۴۰۴
- گفتار در توجه صاحب قران بپردع و رسیدن خبر حرکت لشکر دشت ... ۴۱۰
- ذکر قدم سرایملک خانم از سمرقند با شاهزادگان ارجمند ۴۱۵
- گفتار در توجه راییت نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد ... ۴۱۷
- ترکمان ... ۴۲۱
- گفتار در توجه صاحبقران بصوب وان و وسطان ... ۴۲۱
- ذکر مکتوبیکه شاه شجاع در حال وفات بصاحب قران نوشته بود ... ۴۲۵
- گفتار در توجه راییت آفتاب اشراق بجانب فارس و عراق ۴۳۰
- گفتار در توجه صاحبقران مسکین نواز بجانب شیراز ۴۳۵
- گفتار در سبب معاودت صاحبقران بجانب سمرقند ۴۳۹
- گفتار در مراجعت صاحب قران و تفویض حکومت فارس بآل مظفر ... ۴۴۳
- گفتار در پرشس صاحبقران امراء ماوراء النهر را ۴۴۶
- گفتار در نهضت صاحبقران بجانب خوارزم نوبت پنجم ۴۴۷
- ذکر احوالی که در اثنای یورش خوارزم روی نمود ۴۴۹

صفحه

- ذکر در فتح قلعه نر شیز ۳۴۳
- ذکر رسیدن ایلچی فارس ۳۴۷
- گفتار در توجه صاحبقران بصوب مازندران ... ۳۴۸
- گفتار در مراجعت صاحبقران اسلام پناه بجانب تختگاه ۳۵۲
- ذکرو فوات حضرات دلشاد آغا و قتلخ ترکان آغا ... ۳۵۵
- گفتار در فرستادن لشکر بجانب جته ۳۵۷
- گفتار در نهضت صاحبقران بطرف مازندران و سیستان ۳۵۸
- گفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن ۳۶۲
- گفتار در توجه صاحبقران بجانب بست ۳۷۰
- گفتار در پیکار جماعت اوغانیان بد کردار ... ۳۷۳
- گفتار در نهضت صاحبقران بجانب مازندران ... ۳۷۹
- ذکر شبیخون آوردن امیر ولی ۳۸۴
- گفتار در توجه رایت منصور بجانب عراق ۳۸۷
- گفتار در نهضت صاحبقران بصوب سلطانیه ... ۳۸۹
- گفتار در مراجعت حضرت فرمان ده ربع مسکون بتخت
گاه های یون ۳۹۱
- گفتار در توجه صاحبقران بعزم یورش سه ساله بجانب
ایران ۳۹۳
- گفتار در توجه صاحبقران بجانب آذربایجان ... ۳۹۶

صفحہ

- گفتار در ولادت امیرزادہ شاہوخ ۲۸۴
- گفتار در فرستادن صاحبقران توقمش خافرا بجنک
تمور ملک خان و ظفر یافتن برو ۲۸۸
- گفتار در ایلیچی فرستادن صاحبقران گیتی ستان بخوارزم ۲۹۰
- گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بخوارزم نوبت چهارم
و فتح آن ۲۹۳
- گفتار در بناء حصار شهر کش و عمارت آقسرا ۳۰۰
- گفتار در فرستادن صاحب قران امیر حاجی سیف الدین
را بہرات بطلب والی آن ۳۰۲
- گفتار در فرستادن صاحب قران امیرزادہ میرانشاہ را
بخراسان ۳۰۵
- گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بایران زمین ۳۰۸
- گفتار در تسخیر قلعه فوشبغ ۳۱۲
- گفتار در تسخیر شہر ہرات ۳۱۵
- گفتار در توجہ راہات نصرت آیات بجانب طوس و کلات ۳۲۳
- گفتار در مراجعت صاحب قران بدار السلطنت سمرقند ۳۲۶
- ذکر وفات اکہ بیگی ۳۲۹
- گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بایران زمین نوبت
ثانی ۳۳۳

صفحه

- گفتار در نهضت صاحب قران بعزم رزم بجانب خوارزم ۲۳۵
- گفتار در مصالحت صاحب قران با یوسف صوفی
و خواستاری نمودن خانزاده را از برای امیرزاده
- جها نگیر ۲۴۲
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بخوارزم نوبت ثانی ۲۴۴
- گفتار در فرستادن صاحبقران امراء را بطلب خانزاده
- بجانب خوارزم ۲۴۵
- ذکر زفاف امیرزاده جها نگیر با خدر معلی خانزاده ۲۴۹
- گفتار در نهضت صاحب قران بجانب جته نوبت سیوم ۲۵۲
- گفتار در زفاف صاحبقران با سراق آبهت پناه د ل شاد آغا ۲۵۶
- گفتار در توجه صاحب قران بصوب خوارزم نوبت سیوم ۲۶۰
- گفتار در توجه صاحبقران بجانب جته نوبت چهارم ۲۶۴
- ذکر وفات امیرزاده جها نگیر ۲۶۸
- گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران بسرقمرالدین ۲۷۱
- گفتار در نهضت همایون بجانب جته نوبت پنجم ۲۷۴
- گفتار در فرستادن صاحبقران توقتمش آغلن را بحکومت
- اتوار و صیران ۲۷۵
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب آرس خان ۲۷۸
- گفتار در تاخت کردن صاحبقران بالوس آروس خان ۲۸۲

- گفتار در نهضت امیر حسین و صاحب قران بجانب
 بدخشان ۱۷۹
- گفتار در مراجعت صاحب قران از بدخشان ... ۱۸۳
- گفتار در سبب مخالفت صاحب قران با امیر حسین
 نوبت ثانی ۱۸۷
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران و ظفریا فتن بر امیر حسین ۱۹۲
- گفتار در جلوس صاحب قرانی بر تخت سلطنت
 و جهانبانی ۲۰۷
- گفتار در مراجعت صاحب قران از بلخ و بقاء قلعه
 سمرقند ۲۱۴
- گفتار در قورلتای صاحب قران ۲۱۸
- گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب شبرغان ... ۲۲۱
- گفتار در فرستادن صاحبقران لشکر را بجانب ترمذ و بلخ ۲۲۳
- گفتار در فرستادن صاحب قران امیر جاکو را بمحاصره
 شبرغان ۲۲۵
- گفتار در نهضت صاحبقران بجانب جته ... ۲۲۶
- گفتار در لشکر کشیدن صاحب قرانی بجانب جته
 نوبت ثانی ۲۲۹
- گفتار در ایلیچی فرستادن صاحبقران پیش حسین صوفی ۲۳۲

محتو

- ۱۲۰ گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بعزم رزم امیر حسین
ذکر مکر و حيله امير حسين و فرستادن خضر خزانه دار را
- ۱۲۳ بمصالحت جستن
- ۱۲۷ گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشي ...
- ۱۴۱ ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب صاحب قران
- ۱۴۵ ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را ...
- ۱۴۷ گفتار در عبور نمودن صاحبقران از آب آمويه ...
- گفتار در فرستادن صاحبقران امیر جاکو را پیش ملک
حسین بر سالت
- ۱۴۹ گفتار در نهضت صاحب قران بما وراء النهر و شکستن لشکر
امیر حسین
- ۱۵۲ گفتار در توجه صاحب قران بجانب سمرقند ...
- ۱۵۷ ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب صاحبقران
و شکست یافتن ایشان
- ۱۶۱ گفتار در گریختن لشکر امیر حسین از هیبت صاحبقران
- ۱۶۴ گفتار در مصالحت امیر حسین و صاحب قران ...
- ۱۶۶ ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب بدخشان ...
- ۱۷۳ گفتار در لشکر کشیدن امیر حسین و صاحبقران بکابلستان
- ۱۷۵ گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بمغاره سپاه جده
- ۱۷۷

صفحه

- گفتار در توجه نمودن صاحبقران بطلب امیر حسین ۴۰
 ذکر غدیر علی بیگ چون غربانی با امیر حسین
 و صاحبقرانی ۴۴
 گفتار در جدا شدن صاحب قران از امیر حسین ... ۴۹
 گفتار در نهضت امیر حسین و صاحبقران بجانب سیستان ۷۲
 گفتار در صحت یافتن صاحب قران ۷۵
 گفتار در جنگ امیر حسین و صاحبقران با ابو سعید و غیر آن ۷۹
 گفتار در توجه نمودن امیر حسین و صاحب قران بجانب
 طالقان و بدخشان ۸۱
 گفتار در گذشتن صاحب قران از آب پول سنگین ... ۸۴
 گفتار در خواب دیدن صاحبقران و بیان تفاؤل نمودن ۸۸
 گفتار در محاربه امیر حسین و صاحب قران با لشکر جته
 و ظفر یافتن بر ایشان ۹۰
 گفتار در قورتلای کردن امیر حسین و صاحب قران ۹۵
 گفتار در جنگ لای و شرح کیفیت آن ۹۹
 ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را ۱۰۹
 گفتار در نهضت امیر حسین و صاحبقران بجانب سمرقند ۱۱۱
 گفتار در وقوع مخالفت میان امیر حسین و صاحبقران ۱۱۴
 گفتار در رفتن صاحبقران بسمرقند جهت جمع لشکر ۱۱۸

فهرست جلد اول ظفرنامه

مقاله اول در ذکر صادرات افعال و واردات صفحه

۱	احوال صاحب قران
۴	...				تشبیب سخن و ذکر مفاخر صاحب قران
۸		گفتار در ولادت صاحب قران
۲۱		گفتار در خصایص این تالیف
۲۷	ذکر خروج امیر قزغن
۳۹			ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن
۴۰					ذکر لشکر کشیدن بیان شلدوز بر امیرزاده عبدالله
۴۳	...				ذکر لشکر کشیدن توغلوک تمورخان بما و راءالنهر
۴۴					گفتار در مشورت صاحبقران با امیر حاجی برلاس
۴۸					ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بر امیر بیان سلدوز
۵۱					ذکر مدد خواستن امیر حسین از صاحبقران نوبت ثانی
					گفتار در محاربه صاحب قران و امیر خضر یسوری با امیر
۵۲			حاجی برلاس و شکست یافتن او
۵۴					گفتار در محاربه صاحب قران با امیر خضر یسوری
۵۷					ذکر لشکر کشیدن توغلوک تمورخان بما و راءالنهر نوبت دوم
۵۹					ذکر مراجعت توغلوک تمورخان بتختگاه خویش

طلعت سعادت پرتو حضرت صاحبقران صورت نور علی نور
 مشاهده نمود و بسی پیشکشهای شایسته از جامه طلا و زر و
 اسپان تازی بازمین زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان
 را خلعتهای فاخره زر و زپوشانید *



الحمد لله که طبع جلد اول ظفرنامه تمام شد

و این تقسیم بد و جلد از مولف نیست

بلکه عذ الطبع برای تخفیف

حجم د و جلد نموده شد



بشاهزاده جوان بخت زد چنانچه اثر اندک جراحتی باندام
 همایونش رسید و خود از هول جان بطرف کوه دوید و بسر
 درآمده در آن دره افتاد و جان بداد و بعضی از چاکران
 شاهزاده از عقب او بدره درآمدند و او را مرده یافته سر
 از تن جدا کردند و بیاوردند شاهزاده از آنجا کامگار و مقضی
 الاوطار مراجعت نموده از راه وروجرد و همدان روی توجه
 بسمرقند نهاد و منازل و مواحل قطع کرده از خراسان بگذشت
 و از جیحون عبور نموده در ریلاق سلطان ارتوج بشرف بساط
 بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و آنحضرت
 او را کفار گرفته * * * بیت *

* به پرسید و بس مهربانی نمود *

* بران آمدن شادمانی نمود *

و شاهزاده زانورده پیشکشها کشید و طویبهای بزرگ مرقب
 ساخته شادمانیها کردند و حضرت صاحب قران از آنجا
 نهضت فرموده بسمرقند تشریف داد و مهد اعلی خانزاده
 از تبریز عازم پایه سویو خلافت مصیور گشت و چون به نزد یلک
 سمرقند رسید فرزند ارجمندش امیرزاده محمد سلطان برسم
 استقبال پیش بازر رفت و آن بانوی بلقیس مانند را از دیدار
 فرزند دلبند دیده امید روشنائی پذیرفت و در سمرقند
 بباغ بلغد عز بساط بوس دریافته دیده روشن بختش از مطالعه

* در عجز و خواهش گری باز کرد *

* بسیم و بزر خدمت آغاز کرد *

* بران شد مقرر که هر سال باج *

* رساند نباشد ببحر احتیاج *

و خراج آنجا هر سال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار سال هیچ ازان بکسی نداده بود مال چهار ساله قبول کرد و بازاء بعضی ازان بی توقف نقد و مروارید و اقمشه بفرستاد و تقمه التزام نمود که تدبیر کرده ارسال نماید و امیرزاده محمد سلطان از آنجا کوچ کرده بدوالت و اقبال بازگشت و نور ملک برلاس را که برادر ایدکوبوک پیش او فرستاد که آن زمستان در جیرفت توقف نماید و از مخالفان هرکس که متواری و پنهان شده باشد او را بدست آورند و در بهار بشیراز آیند و خود بهپارکی و سعادت بشیراز معاودت فرمود و بی توقف متوجه خوزستان شد و امیر حاجی سیف الدین از راه یزد هازم درگاه عالم بنه گشت و شاهزاده تمامی خوزستان و لرستان و آن نواحی را در تحت ضبط آورد و در اثنای آن روزی شاهزاده سوار بود و جمال الدین فیروز کوهی برسم خدمتگاری پیاده در رکاب همایونش استاده بود و مول اجل مقضی که لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون ازان خبر داده آن خون گرفته را بران داشت که بیخبر کاردی

قلعه مینارا بگرفتند و آتش زدند و قلعه منوجان و ترزک
و تازیان نیز مسخر گردانیده ویران ساختند * * نظم *

* ز آسیب قهر لشکر صاحب قران دهر *

* باشند هفت قلعه افلاک در خطر *

* هر مرز و هفت قلعه او را چه اعتبار *

* جائی که این سپاه در آید بگروفر *

لاجرم محمد شاه ملک هرمز از بیم صدمه آن سپاه پیروز

مخالف سوز چون سمک آب بحر را وقایه خود ساخت

و چون کشف در جزیره جرون سر در نقاب عجز کشید و از

هیبت عساکر بحر جوش رعد خروش که زلزله در کوه و لوله

در دریا افکندندی ایل شده ز نهار خواست و بسی تحفه

از نذسوقات بحر فرستاده باج و سار برگردن گرفت * * نظم *

* چو والی هرمز آن شعله دید *

* کزان بحر نم در جگر می کشید *

* بترسید کان شاه بحر اغتراف *

* چو موسی بدریا در آرد شکاف *

* اگر هر کس آرد کف سنگ و خاک *

* شود تالب انباشته آن مغاک *

* و گرشان ز عمان بود آب خورد *

* ازان کو بر آید بعیـسوق گرد *

باتفاق امیرشاه ملک براه کارزین و فال بکنار دریا روان
گشت و امیر جلال حمید و ارغونشاه اختاجی و بیان تمور
و بیکیچک جته براه جهوم و لار متوجه شدند و از طرف دست
چپ ایدکوبرلاس از کرمان روان شد و کیچ و مکران را
قاخست کرده غفیمت فراوان گرفت *

* زمک-ران و دشت علی تا بکیچ *

* مسخر نکرده نهشتند هیچ *

و باین ترتیب هر طایفه بناحیه عبور نموده راه براه هر جا که
والی و اهالی آن بقدم اذعان و انقیاد پیش نیامدند
بغار تیدند و سرکشان را بدست قهرا از پای در آوردند *

* نظم *

* همه سرکشان را سرانداختند *

* مخالف و شان را برانداختند *

* امان یافت هر کس که گردن نهاد *

* شده عاصیان را سر و زر بباد *

و چون بسجود هر مزکهنه رسیدند هفت قلعه را دران حوالی
و نواحی تسخیر کرده خراب ساختند اول قلعه تفگ زندان را
بگشادند و غارت کرده ویران گردانیدند و از انجا بکوشک
شتافته با آن نیز همین طریق سپردند و از انجا بحصار شامیل
رفتند و آنرا هم گرفته خراب کردند و بهرمزکهنه درآمده

• سبزه بیدار و آب خفته درو •

• هر گلی گونه گونه از رنگی •

• بوی هر گل رسیده فرسنگی •

• آبهای روان بسان گلاب •

• ریزه سنگش بلطف در خوشاب •

کامران و کامیاب توقف نمود، بعشرت پرداخت و از آنجا

کوچ کرده بشهر درآمد و باق سرای نزول فرمود و ماه

مبارک رمضان را آنجا دیده بسعادت ازان محل نهضت

نمود و به بیلاق سلطان ارتوج برآمد • • بیت •

• همه کار جهان بر حسب دلخواه •

• ز ماهی بنده فرمانش تامه •

و در اثنای یورش پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان

بر حسب فرمان حضرت صاحب قران با جماعتی امراء

متوجه هرمز شده بود و صورت حال برین منوال بود که چون

شاهزاده از شیراز توجه می فرمود با امراء کفکاش کرده

مجموع راهها قسمت کرد و خود بنفس مبارک از طریق

دارابجرد و طارم نهضت نمود و امیرجهان شاه و دیگر

امراء ملازم رکاب نصرت انتساب بودند و امیر حاجی

سیف الدین بواسطه عارضه مزاجی که داشت در کربال

باغرق توقف نمود و امیرزاده رستم عمر شیخ که بر نغار بود

• قلعه را در آن خزانها بردند •

• قلعه را با کلید بسوزانند •

مجموع پادشاهزادگان از اطراف برسم تهذیب تحفه و نثار
فرستادند و در آخر همین سال اختر دولت از برج اقبال
طلوع نمود آنحضرت را در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه
سفیه (تسع و تسعین و سبعمایه) موافق اوجی ذیل پسوی آمد
بطالع جوزا بارقه سعادت از چین مبارکش لامع و انوار دولت
از ناصیه همایونش ساطع و چون کس فرستاده خیر این
بشارت بمسامع علیه رسید بباغی سقز موسوم گشت •

گفتار در نهضت همایون صاحبقران گیتی ستان

بخطه فردوس نشان کش و رسیدن امیرزاده

محمد سلطان از پورش فارس و نواحی آن

در شعبان سال مذکور حضرت صاحبقران از باغ شمال
بیمین و اقبال سوار شده براه رباط یام عازم شهر سبز گشت و
چون بجلگای دلکش کش رسیده بمبارکی تنزول فرموده
سرا پرده عظمت بر بساطها صون کشیدند و قبله بارگاه بقمه
خورشید و ماه بر افراختند و چند روزی را آن سبزه تواله زار
بهجت آثاره • صد هزار گل شکفته در و باغ •

و چون بحیچکتو رسید امیر آقبو غا با سادات و علماء و اعیان
 و اکابر هرات برسم استقبال پیش آمده نثارها افشاندند و
 پیشکشها کشیدند و از انجا به سعادت و اقبال روان شد و در آخر
 شعبان بروز مبارک و طالع فرخنده در ظاهر هرات بمرغزار
 کهدستان نزول فرمود و آن مملکت را با نوار عدالت و
 احسان و آثار نصفت و امتنان آراسته رشک بهستان ارم و باغ
 جنان گردانید و ماه مبارک رمضان در انجا باقامت فرایض
 و سنن صیام و قیام و تقدیم سایر موجبات مرضات ملک علام
 بگذرانید و بسعادت و اقبال از انجا بشهر نزول فرموده باغ
 زاغان را نشیمن همایون ساخت *

* بیت *

* دست جور او در عدالت و داد *

* آن یکی بست و این دگر بکشاد *

* ستم اگرگ بر گرفت از میش *

* باز را کرد با کبوتر خویش *

* از سر فتنه برد مستیها *

* کرد کوفته در از دستیهها *

حکام و ولات خراسان و مازندران و سیستان بانواع هدایا و
 پیشکشها بدرگاه سلطنت پناه شتافتند *

* نظم *

* کار داران ز جمله کشور او *

* گنجها را ریختند بر او *

- روان گشته شهزاده با لشکری •
- بروزِ وغانا هر یکی صفدری •
- همه پادشاه زادگان با سپاه •
- در منزل برفتند با او براه •
- امیران و هرکس که بد نام دار •
- برفتند پدرود را بنده وار •
- سران چون ز پدرود گشتند باز •
- همی راند شهزاده سرفراز •
- ظفرهم عنان نصرتش رهنمای •
- زگرد سپاهش هوا مشکسای •

و چون بسعادت و اقبال بکنار آب آمویه رسید در شعبان سنه
 (نوع و تسعین و سبعمائه) موافق اوی نیل بانامی لشکر
 از آب بگذشت و باند خود رسیده فرود آمد و از آنجا منازل
 و مراحل قطع کرده •

- بهر پورت و منزل و هر مقام •
- که آنجا رسید آن شه نیک نام •
- مهیا شده ترغور ساوری •
- خلائق ز شادی برامشکزی •
- زهی دولت مردم آن دیار •
- که شاهی چنان باشدش شهریار •

امارت باغ شمال می فرمود ایالت ممالک خراسان و سیستان و مازندران تا فیروز کوه و ری بهر سپهر سلطنت و سپهر مهر خلافت - المعتضد بالملک الذی یحکم و یامر - امیرزاده شاهرخ بهادر نامزد فرمود و امراء نامدار و سرداران عالی مقدار مثل امیر سلیمان شاه و امیر مضراب چاکو و سید خواجه شیخ علی بهادر و عبدالصمد حاجی سیف الدین و حسن جاندار و ملکت و جهان ملک پسرش و پیر محمد پولاد و از فرزندان غیاث الدین ترخان علی ترخان و حسن صوفی و از قوجیلان توپلاق و کپک چپ بورنجی و طغای مرکن و اولجه بوغای مچلکا چپ و شیخ علی و میرک و غیرهم و از هرتومان جمعی همه را خانه کوچ بملازمت او تعیین فرمود و دیگر امراء هرکس پسری یا برادری همراه کردند و حضرت صاحب قران او را پرلیغ جهان مطاع ارزانی داشته در هنگام وداع اگر چه *

* نظم *

- * جدائی او بر دلش سخت بود *
- * که او زیور افسر و تخت بود *
- * طلب کرد و بگرفت اندر برش *
- * بصد مهر بوسید چشم و سرش *
- * و زان پس برون آمد از پیش شاه *
- * چو شیر ژبان رو نهاد، برای *

روح القدس ذابح عین الکمال را وان یکاد میخواند *

* رضوان بلاجورد ابد در کتابه اش *

* تحریر کرده دام لک العز والبقا *

بعد از اتمام دوران مقام همایون فرجام خاقان گردون احتشام

طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه فرمود *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران

بطالع سعد و رای فرخ مملکت خراسان

را بشاهزاده شاهرخ

صاحب قران سپهراقدار با وجود کثرت اولاد و اسباط

که هر یک از ایشان خسروی بود کامکار و فرمان دهی رفیع

مقدار بحکم - ارباب الدول ملهمون - می دانست که بقای

دولت روز افزون و درام اقبال دودمان همایونش بوساطت

شاهزاده ارجمند شاهرخ و اعقاب خلافت انتساب او خواهد

بود لاجرم رای صواب نمای عالم آرای که بی شبهه عکس

پرتوانوار الهامات ربانی بود چنان اقتضا فرمود که مملکت

خراسان را که در اقلیم رابع و وسط معموره ربع مسکون واقع

شده و واسطه است میان ایران و توران و ممالک شرقی

و غربی هم در زمان حیات خویش بآن شاهزاده جوان بخت

تفویض فرماید در اثنای آن جشنها که در عمارت خجسته

آنرا بر امراء قسمت کرده در هر سوکاری استناد آن مملکتی
 و هنروران کشوری تعیین نمودند و بجدی از حد بیرون و سعی
 از اندازه افزون روز و شب بعمارت آن مشغول گشتند و صاحب
 قران فلک غلام از غایت اعتناء و اهتمام در تمام آن مدت یکماه
 و نیم بنفس مبارک ملتفت آن کار بود تا سقف رفیعش در
 بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در
 نزهت و ارجمندی غیرت فزای روضه رضوان گشت * نظم *
 * فواز قَمَّة کیوان رواق آن نزه ایوان *
 * فرود چنبر سقمش طلوع چپه و شغری *
 * ز شوق آنکه شود حلقه ز در گه قصرش *
 * عروس چرخ شبی میکند هزار تجلی *
 ارکان راسخ بنیانش بغایت متانت و استحکام بر آوردند و بهر
 رکنی از آن ستونی از سنگ مرمر که از تبریز نقل نموده بودند
 نصب کردند سطوح دیوارش را بلا جور و زر چنان طُرفه
 و در خور منقش ساختند که طراوتش گرد تعبیر و تشویر
 بر ارتنگ منافی و نگار خانه چین نشانند و فروش صحنش از
 سنگ مرمر و سنگ کوه نور بنوعی به پرداختند که در لطافتش
 * مصراع * * هوش مد هوش و عقل خیره بماند *
 ایزاره اندرون و دیوار بیرونش بکاشی کاری آراسته
 (۱) در بعض نسخه بجای ارتنگ (ارژنگ) بمعنی ارتنگ دیده شد *

- شد طرف جویدار بیدمن بهار سبزو •
- آرمی بنوبهار شود جویدار سبزو •
- بستان به نیکوئی شده چون روی دلبران •
- گل در میان شکفته و گشته کنار سبزو •

حضرت صاحب قران بباغی که بطرف شمال معموره سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال مشهور نقل فرمود سراپرده کیهان فصاحت زده کُندلان و بارگاه و خیمه و خرگاه باوج آسمان و ذروه ماه برافراختند و آن آرام گاه ارم آیین را از التیام اسباب نجم و تمکین رشک نزهت سرای خلد برین ساختند و فرمان قضا جریان بصدور پیوست که دران باغ فردوس و ش قصری رفیع دلکش و عشرت گاهی بغایت خوش باسَم خد ر معلی دختر امیرزاده میرانشاه بیکیهی سلطان بپرد ازند مهندسان کاردان و معماران چابک دست روشن روان که از تمام ممالک فارس و عراق و آذربایجان و دارالسلام و دیگر بلاد دارالسلطنته جمع آورده بودند طرح آنرا بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیدند و بعد از عزقبول حضرت اختر شناسان رخنشده رای در اختیار وقت بنا د قایق تیقظ و احتیاط مرعی داشته بتاریخ جمادی الآخر سنه (تسع و تسعین و سبعمائه) مطابق اوی^(۱) نیل در ساعتی فرخنده و طالعی خجسته بنیاد نهادند و چهار رکن

(۱) در بعض نسخ بجای اوی (اود) است هر دو لفظ بمعنی گاو •

عدل میکرد و داد میفرمود * خلق از و راضی و خدا خشنود
 و امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ را که از فارس بعزم احراز دولت
 بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرمود و او بر حسب
 فرمان بازگشته متوجه شیراز گشت و در خلال این احوال
 اختری از افق سلطنت و اقبال درخشیدن گرفت و امیرزاده
 محمد سلطان را پسری متولد شد و بمحمد جهانگیر موسوم گشت
 و برسم معهود مراسم طوی و نثار و لوازم بهجت و استبشار
 باقامت پیوست و بر حسب اشارت علیه آن بشارت توره ملک
 قوجین بشاهزاده مشارالیه که بمملکت فارس بود رسانید *

گفتار در تعمیر قصر باغ شمال

اول فصل بهار که جمشید خورشید از نصف جنوبی فلک
 البروج بجانب شمال انتقال نموده به نزهت گاه شرف و اقبال
 نشست و طغاب سراپرده شاهي از دنبال ماهي بگردن بره بست *

* بیت *

* نشست خسرو گردون ببارگاه حمل *

* بنام نامیه منشور داد بهر عمل *

مهندسان طبایع و معماران قوای نباتی در عرصه باغ قصر
 فیروز کار گلبن را ببدیع توین و سعی اساس انداختند و کاخ
 شاخ را بنقوش و زیب ازهار و اوراق بخوبتر صورتی
 به پرداختند *

* نظم *

رعایا و زیردستان بفقیر و قظیم استکشاف نموده بر هر کس که
 ظلمی رفته بود بعد الت و مرحمت جبر فرمود و ظلمه و متغلبان
 را بگذراند و در شاخها برگردن نهاده گوشمالیهای عظیم داد
 و بعضی را بیاساق رسانید و خراج سه ساله برهاریا بخشید
 و جمعی کاروان متدین معدلت نهاد را با طرف ممالک
 فرستاد تا احوال رعایا تحقیق نموده بر هر که بیدادی رفته
 باشد تدارک نماید و فقر او مساکین مملکت را جمع آورده زر
 و غله و جامه زمستانی ارزانی داشت و کافه خلایق و قاطبه
 بر ایاز میامن نصفت و احسان و مکرمت و امنان آن دادده
 گیتی ستان در مهاده امن و امان مرفه و آسوده و فارغ البال
 و شادمان دست در عاببارگاه کبریا برداشته بزبان اخلاص با
 میروسانیدند * بیت *

* که یارب برین شاه صاحب قران *

* که آراست گیتی با من و امان *

* بقای زیادت زاندازه بخش *

* بهر لحظه اش دولتی تازه بخش *

* همه کام او را بر آور بخیر *

* به پیش مباد احتیاجی بغیر *

و حضرت صاحبقران آن زمستان به ارک سمرقند در کوک

سرای بسعدات و اقبال در عین عظمت و جلال * بیت *

ساقیان سیمین ساق و سوچیان زرین نطق ساغرهای مالا مال
 از شراب زلال در گردش آورده ^(۱) قوبوز چیان خوش الحان
 و نغمه سرایان شیرین زبان نوای تیغان و ارغنون و صدای
 بربط و قانون در گنبد گردون و فضای هامون انداخته *
 * نظم *

- * که تا باشد جهان صاحب قران باد *
- * زمانه حکم کش او حکم ران باد *
- * مظفر باد بر اعدا سپاهش *
- * میفتاد از سر دولت کلاهش *
- * مرادش را سعادت راهبر باد *
- * ز نو هر روزش اقبالی دگر باد *
- * ز ماهی تا بماه افسر پرستش *
- * ز مشرق تا بمغرب زیر دستش *

چون خاطر خطیر آن حضرت از عیش و عشرت بپرداخت
 سایه التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخت و سادات
 و علماء و مشایخ و صلحاء مملکت را - علی تفاوت درجاتهم -
 و تباین طبقاتهم - فوازش فرمود و همه را از فتوحات و غنائم که
 بتازه از عراقین و دشت قباچاق و دیگر دیار و آفاق آورده
 بود بمواهب پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردانید و احوال

(۱) در چهار کتاب بجای قوبوز چیان (قوبوز چیان) دیده شد *

صاحبها قرآن دین پرور پاک اعتقاد نخست بمزار اولیا و اکابر
و علماء و زهاد گشته مجاوران و سایر مستحقان را بافاضا
صدقات و عطیات نوازش نمود و بسریر سلطنت و جهانبانی
برآمده نشاط عشرت و کامرانی فرمود و جشنهای پادشاهانه
قرنیه افتاد و بزمهای خسروانه آراسته شد و خرگاههای
مرصع زده و بارگاههای ملمع برافراخته * بیت *

* بگسترد فراش صد نوع فرش *

* ز بهجت زمین گشت مانند عرش *

* شد آراسته بزمی از ناز و نوش *

* که مثلش ندیده بمینو سروش *

* جهان در جهان شیره در شیره بود *

* زمین آسمان شیره انجم نمود *

* زهر نعمتی کاید اندر شمار *

* فرو ریخته کوهی از هر کنار *

* خورشهای الوان ز اندازه بیش *

* بخوانهای زرین نهادند پیش *

* می ارغوانی بزربین قدح *

* بمی خواره افکنده عکس فرح *

* مغنی مشکین نفس کرده ساز *

* سرود خوش و نغمه دل نواز *

* بیت *

نوازندگان با می و رود و جام * بر آراسته دست و مجلس تمام
 بتان پری و ش برامشگری * همه شیوه ساقیان دلبری
 و از انجا بفرخی و فیروزی و خومی و بهروزی کوچ کرده و از
 عقبه کش گذشته بسمرقدن گزین که ساحه با را حدش از جلوه ماه
 پیکران زهره جبین غیرت خلد برین و طیره حورالعین است در
 آمد اهالی آنجا دست مسرت و شادی کشاده بودند
 و شهر را آذین بسته و از هر طرف تعبیهای لطیف انگخته
 و مطربان خوش الحان نشسته * * نظم *

جهانی بشادی بیاراستند * بهر جای رامشگران خواستند
 همه شهر در زیور زر نگار * گهر پوش روی زمین از نثار
 بآئین بسته بسی چار طاق * که هر یک بدی رشک نیلی رواق
 بپوشیده بر هر یکی زیوری * فرازش بهر گوشه رامشگری
 همه مملکت گشته آراسته * در و بام و دیوار پر خواسته
 چه در کوچها و چه بازارها * بزبور بر آمده دیوارها
 تمامی بازارها سر بسر * بیاراسته مردم پیشه ور
 همه راه زیر پی بار گیدو * بگسترده دیبا و خز و حریر
 نهان گشته بوم و بر آن دیار * ز زربفت آیین و سیم نثار
 یمین و یسار و فراز و نشیب * نَبَدُ هیچ پیدا جز آیین و زیب

هزار استرستاره چشم یکرنگ * که دوران بود بارفتارشان لنگ
 همه را در ریاض آمال و امانی گل بهجت و شادمانی
 شکفیده دیده امید همگان از فروغ طلعت مراد روشن گشته
 و ظایف شکر و شکرانه بادا رسانید و رایت نصرت شعار از
 خزار نهضت نموده بشهرکش در آمد و در آق سراکه از
 مستحذات معمار همت بلند جناب آنحضرت است چنانچه
 اشارتی بدان رفته نزول فرمود و از صدق نیت و صفای
 عقیدت بمزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ و اکابر
 آن دیار توجه فرموده باقامت رسم زیارت قیام نمود و
 مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و صلوات بنواخت و بمرقده
 پدر نامدار و امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان و اقارب در
 آمده حفاظ را بتلاوت کلام الله اشارت فرمود تا ختمات کردند
 و ایشان را بجزایل مواهب و عطایا اختصاص بخشید و تمام
 بزرگان و متعینان کش و دیگر ممالک ماوراء النهر از ولایت
 و شهر بهایه سریرا علی شتافته * * نظم *
 زمین بوسه دادند در بزم شاه * که خالی مباد از تو تخت و کلاه
 تویی آن جهاندار کشور کشای * که از داد و دین آفریدت خدای
 بهو جا که رو آری از نیک و بد * پناهت خدا باد و پشت خرد
 و با ارکان دولت و اعیان مملکت در آق سرا بسط بساط نشاط
 فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی هوشغول شد *

بسعدت و اقبال یکران استعجال بصوب مستقر سوپر سلطنت
 و جلال روان داشت و بهر ولایت که می رسید امراء و سرداران
 آنجا مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ساوری می آوردند
 و پیشکشهای لایق می کشیدند و چون در کنف حفظ ذوالجلال
 بسعدت و اقبال بخراسان درآمد امیر آق بوجا از هرات برسم
 استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس استغاد یافت
 و بتقدیم وظیفه نثار قیام نموده ساوری مناسب کشید و
 پیشکشهای فراخور بمحل عرض رسانید صاحب قران داد گستر
 بهر ولایت که می رسید بنفس مبارک احوال رعایا پز و هوش
 نموده داد مظلوم از ظالم می ستد و مغلوبان را بجهت عبرت
 دیگران گوشمالیهای بلیغ میداد و بعضی را بقتل سیاست
 مینمود و از برای تحقیق این معنی که شاید که از قوی بر ضعیف
 زوری رفته باشد و از جلیل بر حقیر تعدی گذشته امیر الله داد
 را بمفرد خراسان تعیین فرمود و بکشتی از آب آمویه گذشته
 ولایت خزار را از فرقوم همایون رشک سپهر دوار گردانید
 و حضرات عالیجات سلطان بخت بیگم و سرایملک خانم و تومان
 آغا و دیگر آغایان با شاهزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان
 برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوس دریافتند و نثارها
 کرده پیشکشها کشیدند *

هزار اسمپ مرصع گوش تا دم * همه زرین ستام و آهنین سم * نظم *

• بشتاب میراند •

* سمندش در شتاب آهنگ بیشی *

* فلک را هفت میدان داد بیشی *

* جهت شش طاق او بردوش کرده *

* فلک نه حلقه زو در گوش کرده *

و چون موضع و رامین از وصول موکب فتح آیین غیرت چرخ
برین گشت امیرزاده رستم بسعدت بساط بوس فایز شد
و بموجب اشارت علیه متوجه جانب شیراز گشت تا با میر
زاده محمد سلطان پیوندد و حضرت صاحب قران در حین
مراجعت از دشت قباچاق سکزک نواجی را بسمرقند پیش
امیرزاده شاهرخ فرستاده بود که امیرزاده ابا بکر را با
جمعی از ابغای امراء مثل رستم طغی بوغا برلاس و پیرعلی
پسر حاجی محمود شاه یسوری و پنج هزار سوار از لشکر که
مانده اند روانه ارد و سازد و درین ولا چون رایت کشور کشا
به بسطام رسید امیرزاده ابا بکر بموکب همایون پیوست و بعد
بساط بوس استسعاد یافت عاطفت پادشاهانه شاهزاده را
نوازش نموده صد هزار دینار کپکی انعام فرمود و اسپ کمیت
ظهرتزی که پیکر کوه گران با سرعت باد و زان جمع داشت
باو داد و نوکرانش را نیز بصنوف انعامات اختصاص بخشید
و به تبریز پیش پدرش امیرزاده میرانشاه فرستاد و خود

د و شنبه یازدهم شوال سنه (ثمان و تسعين و سبعماية) بمبارکي و طالع سعد از همدان نهضت فرمود و عذنان عزیمت همایون را بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزاری نزه دلکش فرود آمد و کس فرستاد تا امیر جهان شاه محاصره قلعه النجق را بساطان سنجر حاجي سيف الدين و لشکریان امیرزاده میرانشاه بازگدارد و در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب فارس گردد و همان روز بآهنگ شکار فرمان داد ارکان دولت و ملازمان حضرت جرگه انداخته بر تمامی آن صحاري محیط شدند روز دیگر که خسرو سیارگان برسبز خفک آسمان سوار گشته رمه نجوم چون نخچیر وحشی بر میدند صاحب قران گیتی ستان بسعادت و اقبال سوار شده نشاط شکار فرمود *

* که هم صید خوش بود و هم صید گاه *

و بعد از فراغ از شکار عبد الملک قراقان را که از النجق آمده بود باز فرستاد که امیرزاده رستم را طلب دارد و چون بسطانیه آمد امیرزاده مشارالیه عزیمت نموده بود و بانجا رسیده عبد الملک بر حسب فرمان ملازم شد و بی توقف روان گشتند و مراحم حضرت صاحب قران لشکر نصرت قرین را اجازت انصراف داد و از اغرق جدا شده بتعجیل تمام و سعادت بردوام روان گشت و سه منزل و چهار منزل را یکی کرده

لشکریان را ننگ داشتند که بشهر درآیند و متعرض مردم شوند
 و از میامن مراحم آن پادشاه دین پرور مسکین نواز هیچ
 آفریده اهل آن دیار را نه از جهت امانی و نه از جهت
 مال دو ساله که در آنجا تلف شده بود باز خواستی نکرد
 و پرسشی نغمود و با آنکه یزد از بیداد آن بد فعلان چنان خراب
 شده بود که در شهر هیچ دکان در نداشت و بیشتر خانها از
 فوت ساکنان غیر مسکون مانده بود باندک زمانی چنان شد
 که بسیاری از اول خوشتر و آبادان تر بود * * بیت *

* شه چو عادل بود ز قحط منال *

* عدل سلطان به از فراخی سال *

و چون خپو فتح یزد به پایه سریر اعلی رسید فرمان همایون
 نافذ گشت که شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان را
 رخصت دهند که بخانههای خود روند بر حسب فرموده
 امیرزاده پیر محمد جهانگیر براه خراسان باز گشته متوجه
 قندز و بقلان شد و امیرزاده پیر محمد عموشیخ متوجه درگاه
 عالم پناه گشت و عساکر منصور هر کس روی فراغت
 بخانههای خود نهادند *

گفتار در مراجعت صاحب قران بر جیس

قدر بهرام قهر بجانب ما وراء النهر

صاحب قران گیتی ستان در تابستان سچقان بیل بروز

را ملازم او ساخت تا بضبط و نسق آن مملکت قیام نموده هر مز
و تمام بلاد سواحل را مستخلص گردانند همگنان بر حسب فرمان
روان شدند و درین اثنا خبر فتح یزد رسید و صورت حال چنان
بود که چون مدت محاصره متمادی شد خلق شهر از بی
قوتی چنان بتنگ آمدند که با وجود آنکه هر چه می یافتند
از مرده و مردار و غیر آن میخوردند قریب سی هزار کس
بزعم عامه آنجا بگرسنگی هلاک شدند و آن بی باکان ناپاک
را نیز که آتش آن فتنه برافروخته بودند قوت نماند و از زیر
خندق شهر نقبی کنده بیرون رفتند که بگریزند سپاه ظفر پناه
آگاه گشته در پی ایشان کردند و پسر ابوسعید طبسی که مقدم
آن یاغیان بد کردار بود در حوالی مهر یچرد کشته شد و تمام
مفسدان که با اتفاق با او طریق بغی و عدوان سپرده بودند
بعضی را بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را بآتش بسوختند و
چون رای عالم آرای حضرت صاحب قران که مطرح انوار
الهامات ربانی بود اطلاع داشت بر آنکه اهالی آن ولایت
مردم مسکین اند و دران واقعه که روی نمود ایشان را
اختیاری نبود مرحمت ارزانی فرموده بود که چون شهر مسخر
شود باید که غارت نکنند و امانی نطلبند بر حسب فرموده
هنگام فتح امراء بر دروازهها باستاندند و تموک قوجین را
که داروغه آنجا بود با نوکرانش باندرون شهر فرستادند و

و فیروز می مراجعت کنند ایشان با مثال امر مبادرت نموده
ازنهاوند روان گشتند و چون رایت نصرت شعار محفوف
بعون و عنایت آفریدگار بهمدان رسید در آن جلگای فردوس
آیین سراپرده ابهت و تمکین پیرامن بسیط زمین در کشیدند
و قبه بارگاه عظمت و جلال از اوج افلاک و ذروه سماک
بگذرانیدند و در آن مکان سعادت نشان حضرت صاحب قران
ماه مبارک رمضان را بطاعت و عبادت ذوالمنن و اقامت
و ظایف هیام و قیام و هرگونه فرایض و سنن بگذرانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده
محمد سلطان را بجانب هرمز جهت ضبط

آن ولایت با تمام توابع

و لواحق آن

چون تباشیر صبح عید از افق بخت سعید طالع شد و انوار
بهجت و آثار مسرت و استبشار بر بشرف روزگار ساطع گشت
صاحب قران دین پرور باداء ملوات و افاضت صدقات
و اشاعت صنوف خیرات و مبرات قیام فرمود و بعد از تقدیم
مراسم جشن عید امیرزاده محمد سلطان را روانه جانب شیراز
گردانید و امیر حاجی سیف الدین و امیر جلال حمید و امیر
شاه ملک و ارغون شاه اختاجی و دیگر امراء تومان و هزاره

بد و مسلم داشت و بربلیغ عالم مطاع ارزانی داشت و او با
 امراء عهد کرد که مدت العمر از جادۀ انقیاد و خدمتگاری
 انحراف نجوید و بهر جانب که رایت نصرت شعار توجه نماید
 ظفر کردار ملازم باشد و در هیچ حال یک سر موی در وظایف
 خدمت و نیکوبندگی تقصیر و تهاون جایز ندارد و پیمان را
 بایمان موکد گردانیده بجانب ماردین روان شد و فرمان
 اعلی بنفاد پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خداداد
 حسینی با دیگر امراء و لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند
 و بتسخیر آنجا قیام نموده بهلول مخدول را سزای کفران نعمت
 و بدکرداری در کنار روزگار نهند ایشان بر حسب فرمان
 بایلغار روان شدند و موکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه
 همدان گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند کورگه زده و برغو
 کشیده سورن انداختند و قلعه را محاصره کرده بعد از کوشش
 بسیار مسخر گردانیدند و مجموع باغیان را بتیغ انتقام
 بگذرانیدند و بهلول کافر نعمت را گرفته بآتش بسوختند و بعد
 از وصول خبر این فتح بمسامع جلال حکم لازم الاتباع صادر شد
 که ایشان بطرف تستر توجه نمایند و تمام قطاع الطریق لرستان
 را قلع و قمع کرده آتش فساد آن خاکساران باد پیمارا بآب
 تیغ دشمن سوز بکلی فرو نشانند و کناره ساحل گرفته مجموع
 آن بروبحر را تا باقصای هرمز در تحت ضبط آورند و بفتح

بجانب دشت بود امیر مزید برلاس که مردی اصیل نیکو
سیرت و کاردانی شجاع پاک سرپرست بود بر حسب تفویض
آنحضرت و الهی نهادند بود بضبط آنجا مشغول و نوکری داشت
بهاول نام مفسدی شیرین نهاد نکوهیده فرجام از خبیث طبیعت
برگفران نعمت اقدام نمود و امیر مزید را بمکر و حیل هلاک
گردانید و نهادند را بدست فرو گرفته اسباب مدافعه و جدال
را آماده داشت *

* بتسویل نفس و فریب هوا *

* غروری بخود راه داد از خطا *

* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *

* که در بیشه شیر سازد درنگ *

و چون حضرت صاحب قران بسعدت و اقبال وارد بیل رسید
امیر شیخ نورالدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد
و چون او بشیراز رسید امیرسونجک از آنجا متوجه اردوی
همایون شد و موکب ظفرقرین از اردبیل نهضت نموده در
کف نایید الهی روان شد و چون مغازل و مراحل قطع کرده
بسلطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه پرتو ترحم بر حال
سلطان عیسی حاکم ماردین انداخت که از قریب سه سال
باز در آنجا مقید و محبوس بود و او را از بند خلاص فرموده
بخلمت عفو و مرحمت سرافراز گردانید و حکومت ماردین

پوشانیدند و زردادند و باندک فرمتی بسی ارفال و جهال
از اشرار الناس و قطاع الطريق آنجا جمع آمدند *

* بیت *

پراگنده چغد را گرد کرد * که از آب دریا بر آرند گرد
و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ از شیراز بالشکر متوجه اطفال
نایره آن فتنه گشت و سایر اروغکان آن حوالی و نواحی
چون اصفهان و کرمان و قهستان و خراسان با مردم خود و
جریک آن مواضع روی توجه بدریزد نهادند و در ظاهر یزد
کثرتی تمام مجتمع شده شهر را محاصره کردند و بجنگ مشغول
شدند و چون این مغنی بمسامع علیه حضرت صاحب قران
رسید فرمان اعلی صادر شد که امیرزاده پیر محمد جهان گیر
با تمورخواجه آقبوغا و دیگر امراء و لشکریان روانه آن طرف
گردند و چون بدان حوالی رسند بنا بر آنکه در حوالی یزد
علف زاری که داد چهار پایان چنان لشکری تواند داد نیست
لشکریان اسپان را در بیلاق کوشک زرو ولایت اصفهان گذاشته
پیاپی بدریزد روند و بمحاصره اشتغال نمایند شاهزادگان
و امراء با متثال امر مبادرت نمودند و چون از اصفهان گذشته
بدریزد رسیدند شهر را مرکزوار احاطه کرده فرود آمدند و
هر روز دو نوبت بالغدو و الاصال بمحاربه و قتال اشتغال
می نمودند و هم در آن هنگام که صاحب قران گردون غلام

متصل سپاه کشورستان بتخصیص شاه شاهان بالشکر سیستان
 آن را محاصره می کردند و مخالفان چنان به تنگ آمده
 بودند که بجز کودرز کونوال باشش کس خراب و بد حال
 کسی زنده نمانده بضرورت واضطرار قلعه بسپردند و کودرز
 بغرامت عصیان و طغیان جان بتیغ بران سپرد و چون دران
 یورش تموگ قوچین که آن حضرت داروغگی و ضبط یزد با او
 تفویض فرموده بود ملازم معسکر همایون بود یکی را از نوکران
 خود بمحافظت آنجا باز داشته بود و چون مدت یورش
 فرخنده متمادی شد سلطان محمد پسر ابوسعید طبعی و
 بعضی خواسانیان که از بقیه سپاه مظفریان در یزد مانده
 بودند بخيال فاسد و سودای محال که از سارس شیطان
 درد ماغ جهل و نادانی ایشان افتاد با یکدیگر اتفاق فرموده
 یاغی شدند و گماشته تموگ را بقتل آوردند و از بزرگان و
 متعینان یزد جمعی را بکشتند و بعضی بگریختند و دران هنگام
 مال دوساله آن ولایت نقد کرده درخاذه قابض اموال
 دیوانی نهاده بود و جهت مهد اعلی سرایه‌الک خانم چند
 خروار قماش در یزد خریده بودند و هفتوز نقل نموده آن
 بی باکان نقود واقمشه را تصرف نمودند و مجموع دوزندگان
 شهر را جمع آورده قبا می بسیار بدوزانیدند و هر بی سرو پا
 که دست از جان شسته با ایشان همداستان شد او را جامه

ممالک از در بند باکو تا بغداد و از همدان تا روم با میرزاده
 میرانشاه تفویض فرموده بود چنانچه سبق ذکر یافت
 و کس رفته بود که متعلقان شاهزاده مشارالیه که در خراسان
 مانده بودند با کوچ تمام امراء و لشکریانش بآذربایجان
 نقل کنند درین وقت فرمان اعلیٰ بفقان پیوست که شاهزاده
 بضبط آن ممالک قیام نماید و قلعه النجق را نیز محاصره کند
 شاهزاده جوان بخت بر حسب فرموده عازم شد و صاحبقران
 کامگار او را برسم وداع کنار گرفت و بانواع نوازش فرموده
 روان ساخت و امیرزاده رستم و جهانشاه بهادر را با لشکر
 همراه او گردانید و فرمود که بمحاصره قلعه النجق مشغول شوند
 و کوچ امراء شاهزاده و لشکریانش که طلب داشته بودند
 رسیده دست راست سپاهش قرا باغ و نخجوان تا باونیک یورت
 ساختند و دست چپ سوق بلاق و در کزین تا بهمدان
 فرو گرفتند *

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقع یزد و مخالفت

بهاول مخدول در نهاوند

دران وقت که صاحبقران ممالک ستان باعساکر
 گردون مآثور دشت قبچاق و اقصای بلاد شمال بدفع و
 استیصال مخالفان اشتغال داشت قلعه سیرجان که سه سال

لب آب کر مخیم نزول فرخنده گشت *

* بیت *

* سوا پرده شاه گیتی پناه *

* کشیدند بر اوج خورشید و ماه *

و در آن محل شیخ ابراهیم طوی مناسب ترتیب کرد و پیشکشهای فراخور کشید و مراسم نیکو بندگی چنانکه پیوسته وار آن سعادت مند دولت یار بود اقامت نمود لاجرم عواطف پادشاهانه او را بانعامات بیکرانه مخصوص فرمود و بخلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز گردانید و اعیان خواص و نزدیکانش را نیز بخلعتهای فراخور بنواخت و شروانات را با توابع برقرار برود مقرر داشت و فرمود که در بند را نیکو محافظت نموده از سرحد باخبر باشد و صاحب قران جهان ستان ممالک بخش چند روز در آن محل دل فرور بعیش و کامرانی و عشرت و شادمانی گذرانیده از آنجا بسعادت و اقبال ارتحال فرمود و از آب کر گذشته موضع آق تام مضرب خیام نزول همایون گشت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران موفق

امیرزاده میرانشاه را بضبط آذر بیجان

و محاصره قلعه النجق

حضرت صاحبقران تختگاه آذر بیجان و حکومت آن

سرو قد گلزار در کنار و غنایم بسیار فتوح روزگار بعرا بها

میرفتند * * بیت *

همه شادی کنان و بادۀ گسار * نقد مقصود شان تمام عیار

و مجموع اهالی ولایت زره گران موکب همایون را بقدم

اطاعت و انقیاد استقبال نمودند و زره و جوشن بسیار

پیشکش کردند و عاطفت خسروانه ایشان را بصنوف نوازش

اختصاص بخشید و ایل قیتاغ نیز مطیع شده امان جستند

و مرحمت بی دریغ شامل حال ایشان نیز گشت و صاحب

قران گیتی ستان در زمان عون و عنایت رحیم رحمان از

در بند با کوعبور نموده بعمارت و استحکام قلعه آنجا امر فرمود

و بر حسب فرموده کار بند شدند و طنطنه بشارت مراجعت

حضرت صاحب قران در جهان افتاد * * نظم *

بهر شهری از شادی فتح شاه * بشارت بران بر گرفتند راه

بشکرانه رأیت بر افراختند * بهر کشوری جشنها ساختند

و والی شروانات شیخ ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب

همایون بود چند روز پیشتر رخصت خواسته بشا بران آمده

بود و به ترتیب و تهیه اسباب ترغو و ساوری مشغول شده

و چون رأیت ظفر پیکر آنجا رسید باقامت رسم ساوری

وظایف خدمتگاری بتقدیم رسانیده و حضرت صاحب قران

از آنجا نهضت فرموده بعد از طی منازل از شماخی گذشته

و بزخم نیزه و تیر و مار از روزگار آن مخاذیل و مدابیر بر
 آوردند و بهمین طریق مجموع بی دینان که به بلند جایهای
 منیع متحصن شده بودند همه را مسخر گردانیدند و اموال
 و اسباب ایشان را قلیل و کثیر و جلیل و حقیر بغارتیدند
 فقطع دابر القوم الذین ظلموا الحمد لله رب
 العالمین و حصار میکا و حصار بالور و حصار درکلور را نیز بقهر
 و غلبه بکشادند و با زمین هموار ساخته بود و نابودش بباد
 نهب و تاراج بردادند و از انجا باقبال و سعادت سالم و
 غانم باغرق همایون معاودت نمودند اجر جزیل جهاد در
 دیوان مثنوبات مثبت و سپاه ظفر پناه از کثرت غنیمت در
 عین غنا و ثروت و چون تمامی قلاع و ولایات پشت البرزکوه
 که بجانب شمال داشت بعون تایید آسمانی و فراقبال
 صاحب قرانی بحوزه تسخیر در آمد و از خبث وجود کفار
 و مخالفان دین پاک شد رایت نصرت آیت بفتح و فیروزی
 روان گشت * * نظم *

در آمد بزین شاه گیتی نورد * ز هامون بگردون بر آورد گرد
 در ای شتر خواست از کوچ گاه * سر آهنگ لشکر در آمد براه
 گلوی هوا در کشید ای شکفت * بضیق الففس کام گیتی گرفت
 ز رنگین علمهای گوهر نگار * همه روی صحرا شده نوبهار
 عساکر فیروزی شعار شادمان و بختیار هر یک را بفتح شش

بر احوال همه انداخت و بانواع عوارف و عوطف از خلعت های فاخر و جامه های زربفت و کمر و شمشیر زر و اسپان تازی بنواخت و نصیحت فرمود که برقرار سابق باید که همواره با مخالفان دین غزا کنید و در تقویت اسلام شمشیر انتقام از نیام کشیده دارید و نص قاطع و جا هد وافی سبیل الله نصب العین ضمیر داشته و فحوائی اقتلوه هم حیث ثقتموهم را بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز آن فضیلت تغافل و تکاسل روا ندارید و ولایت بر ایشان مقرر داشته یولیغها داد و بازگردانید و از آنجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده روی توجه بقلعه نرکس آورد و بعد از وصول آنرا بجنگ مسخر گردانیده لشکریان نصرت نشان گمراهان آنجا را طعمه شمشیر غزا ساختند و قلعه را غارتیده با زمین هموار کردند و از بی دینان گروهی انبوه بکمرها و غارهای کوه در آمده بودند و بسوراخها و شکافها که در میان جای کوههای بلند بود پناه برده صاحب قران کامکار عزان مکنت و اقتدار بجانب استیصال ایشان معطوف داشت و بقلع و قمع ایشان فرمان داد جمعی دلاوران جانباز با آهبه و ساز جنگ * مصراع *

* همه شیرافکن و نهنگ آهنگ *

در صند و قها نشستند و ایشانرا از بالای کوهها تا برابر کمرها و سوراخها که آن گمراهان در آنجا تحصن داشتند فرو گذاشتند

ازین بشعار اسلام مشرف شده دایما با کفار محاربه میکردید
 اکنون چه شد که ازان برگشته بمعاونت ایشان می آمدید
 مجموع بخطای خود معترف شدند و ببدی کار خود اقرار
 نمودند و زبان مسکنت و انکسار باعقدار و استغفار بر کشاده
 زنهار خواستند مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت
 و رقم عفو بر جراید جرایم شان کشیده همه را بخلعت و انعام
 فوازش فرمود و رخصت داد که بمحل خود باز گردند و
 کلا نقران و بزرگان خود را پیغام رسانند که اگر در راه دین
 صادق دم و ثابِت قدم اند بی توقف بیایند و از فعل قبیح
 خود انابت نمایند تا همه را بعنایت و تربیت سرافراز
 گردانیده ولایت بر شما مقرر داریم و چون حضرت صاحب
 قران بمعسکر ظفر قرین معاودت فرمود عساکر گردون مآثر
 اشکوچه را به نیروی دولت قاهره بگرفتند و تمام آن بی
 دینان را به تیغ جهاد بگردانیدند و از کشته پشتها ساختند و
 مجموع ولایتش را تاخت کردند درین اثنا کلا نقران قازی
 قوموق و او هر باقضات و اکابر آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند
 و بزلت و گناه خود اعتراف نموده به تمهید معذرت و انابت
 مشغول شدند و مراسم بندگی و وظایف خدمتگاری بجای
 آوردند حضرت صاحب قران زلال عفو را بشستن نقوش
 سینات ایشان افاضت فرموده پرتو نیر عاطفت خسروانه

در آمد بزین چون یکی از دها * سر بارگی کرده بروی رها
 نه اسپه عقابی برانگیخته * نه تیغی نهنگی در آویخته
 و با پانصد سوار مکمل گزیده پیش ایشان باز رفت و ایشان
 در پس پشته فرود آمده بودند و اسپان بعلف رها کرده
 آنحضرت بنفس مبارک تنها ببالای پشته برآمده احتیاط
 فرمود و بتعجیل فرود آمده سپاه ظفر پناه را آگاهی داد
 دلاوران برایشان تاختند و بیشتر را به تیغ گذرانیده بنیاد
 شان برانداختند و مبشر^(۱) بهادر بشوقل رسید و او از بیم جان
 بکوهی برآمد دلاورانمدا ر بیک چوبه تیرد شمن شکار او را
 ازان بالا بغلطانید *
 * بیت *

* چنانش دودر کرد پیکان تیز *

* که کرد از قفس مرغ جانش گریز *

سرش بخنجر کین بریده بحضرت صاحب قران آورد * بیت *
 هر سر که ازو بتافت گردن * آورد برش زمانه بی تن
 و بعضی را ازیشان دستگیر کرده زنده بیاوردند صاحب
 قران کامیاب بزبان عتاب از ایشان سوال فرمود که شما پیش

(۱) در دو کتاب بجای - و مبشر بهادر بشوقل رسید - (مصراع *

مبشر بهادر بشوقل رسید) * (۲) همچنین در آن دو کتاب بجای

بیک چوبه تیرد شمن شکار - (مصراع * بیک چوبه تیرد شمن

شکار *) دیده شد *

و قرم و ازاق و قوپان و الان با مجموع توابع ضمایم آن تاخت کرده آثار کمال تسلط و استیلاء بظهور رسانیدند و از دشمنان آنچه زنده مانده بودند آواره و سرگردان و متفرق و بی خان و مان گشتند حضرت صاحب قران گیتی ستان در اوایل بهار سنه (ثمان و سبعمایة) موافق سچقان ٹیل از قشلاق بوغاز قم بسعادت و اقبال نهضت فرموده بصوب در بند و آذر بیجان روان شد *

سران سپه رایت افراختند * روارو بعالم در انداختند تو گفتمی که گیتی کران تا کران * بجوش آمد از عزم صاحبقران ز لشکر که عرض بفرسنگ بود * بیابان به نخچیور برگ زدگ بود و چون از آب ترک بر روی یخ عبور نموده بموضع ترقی رسیدند صاحب قران کامگار از اغرق جدا شده لشکر ظفر قرین را ترتیب داد و به فیت غزامتوجه اشکوچه شد و بعد از وصول سپاه نصرت پناه اشکوچه را در میان گرفته فرود آمدند و لشکریان با طرف و جوانب بغارت و تاراج شتافتند درین اثنا شوقل از قازبی قوموق و او هر با سه هزار مرد بمدد اهل اشکوچه می آمدند با آنکه ایشانرا پیش ازین عادت بود که پیوسته با کفار آن مواضع غزا کردند و قراول دست راست از آمدن ایشان خبر یافت و بعضی عرض همایون رسانید حضرت صاحب قران *

* بیت *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

و تمام اهالی حاجی ترخان را کوچانیده شهر را آتش زدند و شاه عالم پناه با سپاه بقشلاق معارفت نمود و چون بواسطه شدت سرما و سورت برودت هوا ضعف و فتور بحال لشکر منصور راه یافته بود و بیشتر چهارپایان ایشان تلف شده و تنگی و غلا بمرتبه رسیده که یکمن ارزن به هفتاد دینار کپکی و یک کله گاو بصد دینار و یک سرگوسفند بدویست و پنجاه دینار یافت نمیشد مرحمت پادشاهانه غنایم حاجی ترخان و سرای را از غلات و اموال و انواع فتوحات که آورده بودند بر لشکریان ارزانی داشت و توأجیان برایشان قسمت کردند و بعضی پیادگان سوار شدند *

چو دریای رحمت در آمد بموج * سر حال لشکر بر آمد باوج

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب

قران بی همال از دشت قباچاق و بلاد شمال

چون تمام ممالک دشت خرز و دست راست و دست چپ

الوس جوجی و سایر بلاد شمال بحوزه تسخیر و تصرف درآمد

و عساکر گردون مآثر بلاد و مواضع آن قطر و نواحی را از

اولک^(۱) و ما جرو روس و چرکس و باشقرو و مکس و بال جیمکین

(۱) در دو نسخه بجای اولک (اوکل) و در بعضی (اوکل) و در

بعضی (اوکل) دیده شد *

مکمل میگردد انقد و دروازه می نشانند و الحق این وضعی
غریب است ازین جهت ثبت افتاد القصه حضرت صاحبقران
چون بنزد یک حاجی ترخان رسید صبح گاهی با اندک نفری
از خواص پیش از سپاه بحاجی ترخان راند و محمدی حاکم
آنجا بضرورت باستقبال بیرون آمد و آن حضرت او را با
امیرزاده پیرمحمد و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین
و تمورخواجه آقبوغا بالشکری بطرف سرای فرستاد و
حضرت صاحب قران بحاجی ترخان در آمد و بعد از حواله
مال امانی و تحصیل آن هرچه در آنجا بود از صامت و
وناطق عرضه تاراج گشت و شاهزاده مشارالیه با امراء از
آب آنل بر روی یخ بگدشتند و برحسب فرمان محمدی را
بزیریخ فرستادند و طعمه ماهیان شد و سپاه ظفر پناه سرای را
بگرفتند و آتش زده بسوختند و احشام و صحرانشینان آن
نواحی را مجموع غارت کرده براندند و بیاوردند و خراب
کردن سرای انتقام جسارتی بود که لشکر دشت در تخریب
زنجیر سرای نموده بودند چه در زمانی که حضرت
صاحب قران بتسخیر فارس و عراق مشغول بود ایشان ماوراء
النهر را خالی یافته تاخت کردند و سرای قزان سلطان
خانرا که بزنجیر سرای مشهور است خراب کردند لاجرم
سرای بدین گونه زیروزبرگشت *

حسب فرمان بضبط حاجی ترخان مشغول بود از محمدی کلان تر آنجا آثار مخالفت تفرس نمود و صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید رای عالی تخریب و استیصال حاجی ترخان و سرای را و جهت همت بلند جناب ساخته در اغرق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امراء را بگذاشت و بنفس مبارک ایلغار فرمود و آن زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار *

* نظم *

* تاب سرما که بود ز آتش تاب *

* آب را تیغ و تیغ را گوداب *

* کوه قاقم زمین حواصل پوش *

* چرخ سنجاب در کشیده بدوش *

عساکر گودون متأثر برف کوفته روان شدند و حاجی ترخان بر کنار آب آنل واقع است حصار او را متصل بآب از کنار آن نهر کشیده اند تا باز بآب رسیده چنانچه از یک جانب شهر آب بجای حصار است و چون زمستان در آنجا یخ بنوعی می بندد که سطح آب حکم بسیط خاک میگیرد بر لب آب از پارهای یخ بجای خشت و گل دیواری بنیاد می نهند و شب هنگام آب بران می پاشند تا مجموع برهم بسته یک لخت میشود و باین طریق بلند ساخته حصار شهر را بآن دیوار یکپاره از یخ

و مطاوعت بیای انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمدند
 و مراسم بندگی و طاعت گزارى بجای آورده بعدایت و
 عاطفت پادشاهانه سرافرازگشتند و در میان جزایر بسی
 مواضع بود که مردم آنجا بر آب اعتماد کرده آنرا حصار خود
 ساخته بودند و در اظهار شعار خد متکاري و فرمان برداري
 تهاون و تقصیر می نمودند و ایشان را بالیق جیان می گفتند
 یعنی ماهی گیران حضرت صاحب قران جهت استیصال
 ایشان جمعی را بایلغار فرستاد و چون زمستان بود و آبها
 مقدارد و گز و زیادت یخ بسته *

* بیت *

* بفرمانِ شه بر سر آب گیر *

* ز پشتِ کمانها روان گشت تیر *

* ز پرنده پیدگان بران روی یخ *

* تبه شد سپاهی چو مور و مالم *

دلاوران بر روی یخ گذشته تمامی آن جزایر را بتاختند و در
 حوزه تسخیر و تصرف آورده ایشانرا بغارتیدند و اسیر گرفتند
 و مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند *

گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران

مظفر لوا حاجی ترخان و سرای را

چون عمر تابان از بندگان حضرت صاحب قران که بر

روز آتش قهر چنان برافروخت که ترو خشک آن درهم سوخت و مجموع کلیساها و بتخانه‌های ایشان را خراب و ویران گردانید و از آنجا فرود آمده دامن کوه اوهر را تاخت فرمود و لشکریانرا غنیمت بسیار بدست افتاد و از آنجا باز گشته بجانب بیش کنت روان شد و آن ولایت را بانوار عدل و احسان و آثار مکرمت و امتنان آذین بست و اهالی آن مواضع که پیشتر ازین آمده بودند و انقیاد نموده سیورغال یافتند و ملحوظ نظر عنایت گشته از خوف و هراس ایمن شدند و فرمان قضا جریان بنفاد پیوست که لشکریان اصلا متعرض ایشان نشوند و بکم و بیش زیان نرسانند تا عالمیان را معلوم گردد که هر چه از نیک و بد بمردم می‌رسد جزا و سزای اعمال و افعال ایشان است چنانچه از نحوای نص من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها مستفاد میشود و حضرت صاحب قران از آنجا گذشته بر ولایت جوتور قزاق تاخت آورد و مجاهدان سپاه ظفر پناه تمام گمراهان که دران کوه‌های بزرگ نشست داشتند طعمه تیغ فساد سوز گردانیده ایل جوتور قزاق را تاراج کردند و اموال و غنایم بسیار در حیز حصول آمد و غسل فرادان نیز برداشتند و از آنجا بموضع بوغاز قم رسیده دران محل قشلاق فرمود و تمامی اهالی ولایت بمقتور قازمی قوموق از سرادغان

هرافراز گشته در سلك بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی
 دیگر از اهل ولایت گویخته بودند و پناه بگوه برده و بجایهای
 سخت در آمده که پیاده بدشواری آنجا توانستی رفت
 حضرت صاحب قران بنفس مبارک متوجه ایشان شد و آن
 کوهها برآمده سپاه ظفر پناه دست جلالت بجنگ برکشادند
 و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و باشارت قهرمان
 قهرمردمان آنجا را بسته از کوه بینه ااختند و دران کوهستان^(۱)
 بسی ولایات را بگرفتند و در تضاعیف آن مواقع بسی محل
 بود که فرود آمدن از ان نه سواره متمشی میشود و نه پیاده
 بلکه خود رارها می بایست کرد که لغزیده بشیب آیند و آن
 خدیو موید دین دار از غایت شغف با حراز فضیلت جهاد
 بنفس مبارک مرتکب آن احوال و اخطار میشود * * * نظم *
 * هزار آفرین از جهان آفرین *
 * بران شاه با دانش و داد و دین *
 * که قصدی نبودش ز تیغ آختن *
 * بجز رایب ملت افراختن *

و در مواضعی که از غایت ارتفاع وهم از عروج بران قاصر
 آمدی بقوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر مخالفان
 را مقهور و اسیر کرد و قلعهها را بحیض تسخیر در آورد و یک دو

(۱) در دو کتاب بجای کوهستان (کوهسار) است *

جنگ کرده ایشان را بگرفتند و تمام آن دوزخیان را با آتش
بسوختند و از برنغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که او ترکو
را در پی کرده ایم و در میان کوهستان البرز بموضع اباسه
در آمده صاحب قران سپهر اقتدار بسعدت و اقبال سوار شد
و از عقبها و درهای کوه البرز گذشته در اباسه نزول فرمود
و در آن محل او ترکو را گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آوردند
فرمان جهان مطاع صدور یافت که او را بزد نهاده محبوس
گردانند و لشکر منصور بسیاری از مردم آن نواحی را غارت
کرده در ظل رایت نصرت شعار باز گشتند و بار دوی همایون
پیوستند * *سینه سپار* * بیت *

شکوه سپاهش به تیغ نبرد * بر آورده از کوه البرز گرد
و صاحب قران کامکار با تمامی عساکر نصرت شعار چند روز
در پاش طاق و حوالی آن توقف فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران با جود
بسمسم و قلاع کفار که در آن جانب بود
صاحب قران مما لک ستان با عساکر فیروزی نشان
ایلغار کرده متوجه سمسم شد و چون بسعدت و اقبال آنجا
رسید تمامی آن الوس را بفرد و لت روز افزون مستخر گردانید
و محمد غیورخان کمر مطاوعت و انقیاد بر میان جان بسته با
ایل خود در پایه سزیر اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس

بفرست و اگر نه با لشکر بی شمار همه شیران دشمن شکار میآیم
و چون مکتوب بپولاد رسید از سراسنظهار می که بحصانت حصار
خویش داشت در جواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب
جنگ آماده است و او ترکو پناه بمن آورده تا جان در تن
باشد او را نسپارم و تا توانم او را محافظت نموده نگاه دارم
و چون آن جواب بحضرت صاحب قران رسید شعله حمیت
پادشاهانه برافروخت و در راه آن جنگلی سخت بود چنانچه
از کثرت اشجار و تشابک اغصان باد چابک نهاد از اینجا
افتان و خیزان گذار کردی امر عالی صدور یافت و عساکر
گردون مآثر سه فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و رایط
عزم برافراختند چون بدانجا رسیدند قلعه او در دره بود
بغایت سخت و مردم آنجا راه دره را گرفته بودند و دل از
جان برداشته فدائی و اربجنگ مشغول شدند سپاه نصرت
پناه بعد از کوشش بسیار برایشان ظفر یافتند و قلعه را کشوده
بسیاری از آن گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و او ترکو
گریخته بدرهای کوه البرز بدررفت و لشکر منصور خان و مان
ایشان را غارت کرده آتش زدند و اولجه بسیار و غنیمت
بیشمار گرفتند درین اثنا شخصی خبر آورد که سه فوج از
مردم بی دین گریخته بکمرکوه برآمده اند و اسقاده حضرت
صاحب قران متوجه ایشان گشت و عساکر گردون مآثر

* حسن عالم سوز او چند آنکه عاشق می کشد *

* زمره دیگر بعشق از غیب سر بر می کند *

اهل قلعه چون آفت سماوی و ارضی از فراز و نشیب هابط
و صاعد یافتند مضطر و سراسیمه گشتند و بهادران سپاه ظفر

پناه آن قلعه را باین نوع مسخر گردانیدند و بسیاری از قوم

ارکون که در آنجا بودند بقتل آوردند * * نظم *

* روان شد یکی چشمه خون زکوه *

* بفرمان سلطان توران گروه *

* غلط شاه توران و ایران همه *

* که عدلش شبان بود و عالم رمه *

و کول و طاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از

پای در آوردند و رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده

متوجه قلعه پولاد شد که او ترکو که از عظماء امراء الوس

جوجی بود پناه بآنجا برده بود و در اثنای راه در موضع

بلقان^(۱) یک روز توقف نمود در آن جا چندان غسل بود که

لشکریان هر چند خواستند برداشتند و از آنجا کوچ کرده

بسعادت و اقبال روان شد و از برای الزام حجت مکتوبی

به پولاد نوشت و مصحوب برادر او ترکو پیش او فرستاد محصل

کتابت و رسالت آنکه او ترکو را که التجا بتو آورده است

(۱) در دو کتاب بجای بلقان (بلقا) است بی نون *

در کوه روی بحیثیتی چست و چالاک می باشد که هر جا که
 نخچیر تواند رفت بروند طلب فرمود و به تفتیش و تفحص
 راههای آن قلعه فرمان داد ایشان بر حسب فرموده بجست
 و جوی محل بر آمدن و فرود آمدن آن کوه مشغول شدند
 و هر چند بگشتند و احتیاط نمودند اصلا طریقی که بآن قلعه
 توان رسید نیافتند رای مشکل کشای آن حضرت پرتواندیشه
 بران کار فرو بسته انداخت و بعد از امعان نظر بفرمود تا چند
 نرد بان بلند بساختند و بر یکدیگر پیوند کردند و بر کمر اولین
 نهاد جمعی بهادران ببالا بر آمدند و نرد بان را بر کشیده بر
 کمر دومین نهادند و ببالا بر آمدند و باز بر کشیده بر کمر سومین
 نهادند که قلعه در آنجا بود و آن شیر مردان دلاوردل از جان
 بریده و شمشیر کشیده از پی یکدیگر به نرد بان بر آمدند
 و گروهی دیگر از دلاوران جان باز دست از سر شسته و دل
 از جان برداشته در بالای کوه طنابها بر میان بستند و سرهای
 طناب بر قله کوه مستحکم گردانیده بانیغهای آبدار آتش
 بار تا برابر قلعه فرود آمدند و هر دو گروه با اتفاق از زیر و بالا
 حمله می آوردند و هر چند که از قلعه نیرو سنگ می انداختند
 و بهادران بدرجه شهادت فایز می شدند دیگر دلاوران
 دین دار از فرد دولت صاحب قران کامگار روی جلالت بآن
 کار می نهادند * بیت *

- * می ناب خوردند با بانگ رود *
- * زگردون گذشته صدای سرود *
- * یکی هفته از خرمی یافت بهر *
- * بر آسود با پهلوانان دهر *
- * دگر هفته روزی پسندیده جست *
- * کزو فال فی—روزی آید درست *
- * بفرمود تا کوس بنواختند *
- * برفتن علمها بر افراختند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بقلعه

کولا و طاوؤس و غیر آن

حضرت صاحب قران باز اغرق را گذاشته از آنجا متوجه قلعه کولا و طاوؤس شد و ایشان نیز از طوایف ساکنان البرز کوه بودند و ساکن آنجا را قلعه‌های و حصارهای محکم بر بالای کوه بود و راههای بغایت دشوار داشت از بس بلندی بمرتبه که نگرنده را چشم خیره مآذی و کلاه از سرافتادی بتخصیص قلعه طاووس که در سیومین کمر کوهی رفیع واقع بود چون آشیانه جانوری و ارتفاعش بحدی که تیر پرتاب بآن نمی‌رسید عقل تسخیر آن از قبیل محالات می دانست و وهم کشودن آن بهیچ وجه تصور نمی توانست صاحب قران کامگار جماعتی را از قبیله تکریت که در عساکر منصور بودند و ایشان

مانده بود ترتیب طوی کرده جشنی خسروانه بر آراست *

* نظم *

- * زده بارگاهی بریشم طنباب *
- * ستونش زرو میخس از هم ناب *
- * بگوهر بیاراسته تخت زر *
- * نشسته برو خسرو تاچ در *
- * سران جهان جمله در پیش گاه *
- * سر افکنده در سایه یک کلاه *
- * کمر در کمر تاجداران دهر *
- * به پیش جهانجوی پیروز بهر *
- * نخستین ز جلاب نوشین سرشت *
- * زمین گشت چون حوضهای بهشت *
- * نهادند خوان آن گهی بیدریغ *
- * گراینده شد گرد عذیر بمیغ *
- * زهرنعمتی کاید اندر شمار *
- * فرو ریخته کوهی از هر کنار *
- * خورشهای الوان زهر گونه بیدش *
- * بخوانهای زرین نهادند پیش *
- * چو خوردند چندانکه آمد پسند *
- * ز جام و صراحی کشادند بند *

گفتار در توجه موکب گردون شکوه

بجانب البرزکوه

چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات ولایت
 روس و چرکس به پرداخت با تمامی عساکر گردون مآثر
 بصوب البرزکوه بازگشت و درین اثنا شکفته غیرت و حمیت
 پادشاهانه بواسطه نهمتی که در واقع حقیقتی نداشت بقتل
 امیر عثمان عباس فرمان داد و چنان سروری بسبب انفساد
 جمعی مفسدان فتنان از پای درآمد و لا مرد لقضاء الله
 و رایت کشور کشای به نیت غزامتوجه بوری بردی و براقن
 شد که حاکم قوم آس بود و دران طریق جنگلها بود درختان
 را انداخته و راه ساخته امیر حاجی سیف الدین را با غرق
 بگذاشت و بقصد جهاد بالبرزکوه برآمد و در قلعههای کوه و
 درهای محکم با مخالفان دین محاربه بسیار کرد و در جمیع
 مواقف سپاه ظفر قرین بر وفق میعاد و ان چندنا لهم
 الغالبون مظفر آمدند و بسیاری از ان بی دینان را بتیغ
 جهاد گذرانیده بآتش جهنم و بیس المهاد فرستادند و
 قلعههای ایشانرا خراب ساختند و غنیمت بی شمار از اموال
 کفار فتوح روزگار لشکر نصرت شعارگشت و از انجا مظفر
 و منصور با مساعی مشکور و غنایم نا محصور بازگشته بار دوی
 همایون نزول فرمود و امیر حاجی سیف الدین که در اغرق

ساخته رها کردند و تمام بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند
و خانهای ایشان را غارت کرده آتش زدند و مصدوقه
کم من قریة اهلکناها بظهور آمد *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران

بجانب چرکس

رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده بصوب قوبان
روان شد چرکسان علف زارها که میان آزاق و قوبان است
سوخته بودند و بدان سبب بسیاری از چهارپایان عساکر
منصور دران راه تلف شد و قریب هفت و هشت روز از
بی علفی تشویش کشیدند و از آب و گل بسیار گذشته بقومان
رسیدند و چند روزی دران مرحله توقف افتاد حضرت
صاحبقران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
میرانشاه و امیرجهان شاه و دیگر امراء را بجانب چرکس
فرستاد و مبالغه فرمود که هر چند زود تر آن ولایت را تسخیر
کرده مراجعت نمایند شاهزادگان و امراء بر حسب فرموده
ایلغار کردند و بتعجیل تمام بآن ولایت شتافته از میامین
تایید آسمانی و فرد دولت حضرت صاحبقرانی مجموع
الوس چرکس را بدست تسلط و استیلاء تاراج کرده غنایم
بسیار گرفتند و بسعادت و اقبال بسلامت از انجا معاودت
نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافتند *

* و شق تیغهای شبستان فروز *

* چو خال شب افتاده بر روی روز *

* فروزنده سنجاب و روباه نعل *

* همان کره اسپان نادیده نعل *

* جز این مایها نیز بسیار گنج *

* که آید ضمیر از شمارش برنج *

ورای این نفایس واجناس امیرزاده محمد سلطان نیز

جمیع اقوام قبونجی قراول را غارت کرد و دیگر اقوام

و طوایف مخالف نیز مثل قوم کوربقا و بیرلان و یورکون و

گلچی که از بیم لشکر منصور در بیابان متحیر و سرگردان

می گشتند همه را در یافته غارت کردند و اموال و اسباب

فراوان غنیمت گرفتند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کرده

بیاوردند * *سینه سپار* * بیت *

* چه گویم زان پری رویان روسی *

* چو گل آگنده در کتان روسی *

صاحب قران سپهر افتدار عجز جی گرفته از انجا متوجه طرف

یال جمکین شد و چون بحصار آزاق رسید امیرزاده میرانشاه

و لشکری که با او بود کنار آب تن گرفته و دشمنان را تاراج

کرده در انجا بموکب همایون پیوست و یرلیغ لازم الاتباع

نفاذ یافت و در آزاق مسلمانان را از میان غیر ملت جدا

* بسی مه پیکران از دشت قبیچاق *

* پریوش دخت—وان سرو بالا *

* ظریف و چابک و دلبلند و رعنا *

حضرت صاحب قران بجانب مسکوکه هم از شهرهای روس
است نهضت فرمود و آنجا رسیده سپاه ظفرپناه تمام آن
ولایت را از شهر و بیرون بناختند و مجموع امراء آنجا را
منکوب و مخدول ساختند *

* بیت *

بنیروی بازوی شمشیر تیز * برآورده از روسیان رستخیز
زبس روسی برهم انداخته * شده دشت و کوهی برافراخته
و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد *

* نظم *

* نه چندان گرانمایه در کار بود *

* که آنرا شماری پدیدار بود *

* زر گانی و نقره زینقی *

* که مهتاب را داد بی رونقی *

* ز کتان و انطاکی خانه باف *

* زده کوهه بر کوهه چون کوه قاف *

* به خروارها قندز تیغ دار *

* سمورسیه نیز بیش از شمار *

* ز قاقم نه چندان فرو بسته بند *

* که تقریر آن کود شاید که چند *

است رسیده تمام آنرا از اندرون شهر و بیرون غارت کردند
بیگ یارق اغلن بغایت عاجز و بیچاره گشت و از سر ضرورت
و اضطرار اهل و اولاد خود را در جنگال بلا رها کرده با یک
پسر بگریخت و از میان ایشان بیرون رفت و سپاه ظفر پناه
زن و فرزند و متعلقان او را مجموع پیدش حضرت صاحب قران
آوردند و آن حضرت جهت ایشان خرگاه و خیمام تعیین نمود
و انواع رعایت فرمود و از چهار پایان واقشمه و اجناس
و هرگونه نجملات بسی اسباب ارزانی داشته خوشدل و
آسوده خاطر از عقب بیگ یارق اغلن بفرستاد و امیرزاده
میرانشاه و جهاننشا بهادر و دیگر امراء تومان و هزاره با
لشکریان باز گشته بطرف برنغار الوس جوجی دیگر باره
ناخت کردند و بایشان رسیده بیگ خواجه و دیگر امراء را
با تمام الوس او نقول بقتل و اسر و غارت دمار از روزگار
ایشان بر آوردند و شهر سرای^(۱) و اوروس جوق را نیز غارت
کردند و تمامی الوس و ولایات را در نحت تصرف آوردند
و مال و منال فزون از حد و تخمین هم و خیال ضمیمه دیگر
غنیمتها گشت و گله و رمه بلیحساب گرفتند و زنان و دختران
صاحب جمال اسیر کردند •

• گرفته لشکر سلطان آفاق •

(۱) در بعض نسخه بجای شهر مرای (ازروس) دیده شد •

امری جز بغایت قصوی آن رضا ندادی بعد از شکستن و
 راندن توقمش خان و قتل و قهر سپاه و لشکریان او خواست
 که مجموع آن ممالک و ولایت را در حوزه تسخیر و تصرف
 آورد و تمام اقوام و احشام آن حدود و نواحی را مقهور
 و مستاصل سازد بقصد الوس دست راست جوجی خان
 بجانب آب اوزی در آن دشت سی پایان روان شد و امیر
 عثمان را بقراولی تعیین فرمود و او قلاؤز گرفته روی جلالت
 براه نهاد و چون بآب اوزی رسید در موضع منکر من بیگت
 یارق آغلن را و بعضی الوس اوزبک که در آنجا بودند تالان
 کرد و اکثر ایشان را در تحت ضبط آورد چنانچه اندکی ^(۱) یگ
 سواره جان بیرون توانستند برد و باش تیمور اوغلن و اقتاد
 گریخته و از آب اوزی گذشته بالوس هرمدای که دشمن
 ایشان بودند درآمدند و حال ایشان آنجا از غارت و اسیر
 بدتر شد و از آنجا تومان اقتاد فرار جسته بروم رفتند و در
 صحاری اسریقه ساکن شدند و الحالته هذه هنوز آنجا اند
 و چون حضرت صاحب قران از آب اوزی بازگشت بسعادت
 و اقبال آهنگ روس فرمود عساکر گوردون مآثر بیگ پارق
 را دگر باره بکنار آب تن در پیچیدند از پیش آب خونخوار
 داشتند و از عقب لشکر جرار و بقواسو که از شهرهای روس

(۱) در بعض نسخ بجای یگ (اوزبک) است.

پیوستند و عرض سپاه دیده روی جلالت بقلع و قمع مخالفان
 نهادند و چون بخوبی رسیدند نیزک و چالیق بالشکر ملحق
 شدند و در اینجا خبر آمد که قراول قوا یوسف در قرادره
 است امیرزاده جوان بخت ایلغار فرمود و چون سایه وصول
 مرکب کشورکشایش بر قرادره افتاد قراول قوا یوسف بگریخت
 و پیش او رفت که در بند ماهی بود و قوا یوسف را از
 استماع توجه عساکر گردون مآثر ارکان ثبات و قرار منزل
 شد و روی عجز و اضطراب بصوب هزیمت و فرار آورد و
 امیرزاده پیر محمد در عقب او ایلغار فرمود و به بند ماهی
 راند و ملک عزالدین کرد بالشکر خود در آن محل بموکب
 امیرزاده جوان بخت ملحق شد و شاهزاده مشارالیه امراء
 و لشکریان را از عقب قوا یوسف بفرستاد و دوسه منزل از پی
 ایشان رفته فرود آمد و امراء تا او نیک برفتند و چون
 قوا یوسف را نیافتند باز گشتند و امیرزاده پیر محمد از اینجا
 مراجعت نموده از تبریز گذشته بسطانیه آمد و خافزاده
 او را طوی داده خلعت پوشانید و بجانب شیراز روان شد *
 گفتار دو تاخت فرمودن صاحب قران مظفر لوا
 دست راست الوس جوجی و
 ولایت روس را
 همت عالی نهمت صاحب قران گیتی ستان که در هر

* مواشی و انواع حیوان بسی *

* شمار جهانی چه داند کسی *

و امیرزاده میرانشاه با امراء که بگذار آب قورای در اغرق مانده بودند تا اغرق را سر کوده در عقب بیاورند در موضع یولو قلو ق از و قلو ق بموکب همایون ملحق شدند و چون دران سفر خجسته اثر اکثر شاهزادگان گرام و امراء عظام ظفر آسا ملازم رکاب مغلی بودند ملهم دولت ملاحظه رعایت جانب حزم در خاطر همایون انداخت و فرمان واجب الانعان بصدور پیوست که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با شش هزار سوار بدارالملک شیراز معاودت نماید و امیر شمس الدین عباس با سه هزار مرد و غیاث الدین ترخان که داخل نومان او بود بدارالسلطنه سمرقند شتابند ایشان بر حسب فرموده روی توجه بر آه آوردند و چون از در بند گذشته باردبیل رسیدند از تبریز خبر آمد که قرا یوسف ترکمان با غلبه ترکمانان که باز جمع شده اند در حوالی آله طاق است و عزیمت خوی دارد و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان برقرار عازم سمرقند شدند و امیرزاده پیر محمد با امراء خود مثل امیر ابوسعید برلاس و بکش و دولت خواجه و توکل بهادر در تبریز آمدند و سپاهی که دران حوالی بودند تمام جمع گشتند و امراء شاهزاده میرانشاه که در تبریز مانده بودند بایشان

بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و آن روز برگشتگان را ازین طرف ضرب شمشیر قاتل بود و از آن طرف آب خون خوار آتل بیشتر ایشان را گرفته اسیر کردند و اندکی از ایشان بعهده خود را در آب انداختند و بآن طرف آتل گذاشتند و توقتمش خان خانی را با خان و مان و هرچه داشت از پید او پنهان بگذاشت و از بیم جان با معهودی چند بطرف بولر بجنگلستان درآمد و از چنگال شیوان دشمن شکن امان یافت و لشکر منصور ازین سوی آب تا بآن موضع رفتند که در یورش اول دشت از آن طرف آب بآنجا رسیده بودند و غارت کرده و آن موضع نزدیک است بظلمات و سپاه ظفر پناه این نوبت نیز بیشتر دشت قبیچاق را غارت کردند *

• نظم •

* نچندان غنیمت بخسرو رسید *

* که اندازه آید آن را پدید *

* زسیم وز رو قندز و لعل و در *

* منازل کران تا کران گشته پر *

* غلامان تغماقی خوب روی *

* کنیزان حورا و شمشک بوی *

* و شاقان موکب روی زود خیز *

* بدیدار تازة برفتار تیز *

صاحب قران گیتی ستان اموال و غنائم که از اندازه بیرون درین فتح هماپون حاصل آمده بود با اغرق بگذاشت و امیرزاده میرانشاه را که پیشتر از مصاف از اسب خطا کرده بود و دست مبارکش آسیب کسری یافته در اغرق بگذاشت و امیر یادگار بولاس و امیر حاجی سیف الدین را پیش او بازداشت و لشکر اختیار کرده ایلغار فرمود و بتکامشی توفتمش خان روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز در عقب او می راند و چون بمعبور آتل رسید که آنرا گذار نورا تور گویند پسراروس خان قویری چاق آغلن را که ملازم حضرت صاحب قران بود و جمعی بهادران اوزبک که در سلک ملازمان مرکب هماپون منخرط بودند همراه کرد و اسباب پادشاهی آماده داشته بخلفت طلا دوزو کموزرین مشرف گردانید و از آب آتل بگذرانید و خانی الوس جوجی را با و تفویض فرمود *

آوردی جهان به تیغ فراز * بسر تازیانه دای باز گنج در حضرتش روانه شده * غارت تیغ و تازیانه شده شاهزاده جوجی نژاد بر حسب فرموده بدانجانب رفت و بجمع آوردن سپاه پراکنده و ضبط الوس مشغول شد و عساکر گردون مآثر در پی دشمنان شتافته تا او^(۱)کک برفتند و

(۱) در بعض نسخه بجای او کک (الک) و در بعض (اوکل) است .

* فرود آمد از باره خوش خرام *

* که دید آنچه مقصود بودش بگام ^(۱) *

* بشکر خدا روی برخاک سود *

* که پید—روزی از داور پاک بود ^(۲) *

* چو کرد آفرین داور خویش را *

* بسی سیم و زرداه درویش را *

شاهزادگان و امراء و نوپینان زانوزده مراسم نهفیت بجای
آورده نثارها کردند و حضرت صاحب قران ایشان را کنار
گرفته ستایش فرمود و رایت نصرت شعار از انجا نهضت
نموده بفتح و فیروزی روان شد و چون کنار آب قورای مخیم
نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعوان
دولت نموده امیر شیخ نورالدین را که در جنگ جان سپاری
کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پایه قدر
او را بلند گردانیده اسپ و جامه زرد و زر و کمر مرصع ارزانی
داشت و صد هزار دینار بکپی او کلک فرمود و دیگر امراء و
بهادران که آثار شجاعت و جلالت بظهور رسانیده بودند
همه را او کلک داده بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید
گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحب قران
از عقب تو قتمش خان

* فلک مانده زان چیره دستی شکفت *

عاقبة الامر از نیروی دولت قاهوه عثمان بهادر غالب
آمده مخالفان را مقهور گردانیده براند و دیگر امراء و
بهادران عساکر گردون مآثر هر کس در محل خود داد
مردی و مردانگی دادند و از میامن اقبال صاحب قران
بی همال سپاه مخالف را بیکبارگی برهم شکسته همه را متفرق
و پریشان ساختند و نو قتمش خان با شاهزادگان جوجی
نژاد و امراء و نویینان پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند
و بسیاری از لشکریان ایشان کشته شد *

* نظم *

* خدایاد فرصت شهنشاه را *

* هزیمت در افتاد بدخواه را *

* زدشتی بسی خون و خوی ریختند *

* گرفتند و کشتند و آویختند *

* پراز جوی خون گشت صحراودشت ^(۱) *

* سراسر زمین سونش لعل گشت *

* بخون غرقه شد مرکبمان را نعال *

* توگفتی مگردر شفق شد هلال *

* چو بر دشمنان شاه شد کامکار *

* شد از خرمی کار او چون نگار *

(۱) درد و نسخه بجای جوی (موج) امت *

ویغلی بی بهرین که از مقربان و ایچکیان توقمش خان بود
 با بهادران لشکر خویش پیش رانده * * نظم *
 ستایید خود را و گفتا منم * هزبری که در جنگ پیل افکنم
 پلنگان درم بوسر کوهسار * نهنگان خورم بر لب جوی بار
 سنانم ز پهلو در آید بغاف * گزافی نمی گویم اینک مصاف
 و آواز بر آورده عثمان بهادر را بمبارزت طلبید امیر عثمان را
 ازان لاف باد انگیز او آتش خمیت زبانه زد و بی توقف *

* بیت *

- * چوکوهی روان گشت بر پشت باد *
- * عجب بین که بر باد کوه ایستاد *
- * در آمد بمیدان چوسیلی بجوش *
- * که از کوه در پستی آرد خروش *
- * در آمد بناورد چالش کنان *
- * بخون مخالف سگالش کنان *

چون عثمان بهادر باقوشون خود بایشان رسید از طرفین
 در هم آویختند و بی دریغ شمشیر و گرز و سالیق بر یکدیگر
 ریختند * * نظم *

- * چنان در هم آویختند آن سپاه *
- * که از گرد شد روی گیتی سیاه *
- * ز بس قتل روی زمین خون گرفت *

دشمنان حمله آورده جنگی عظیم در پیوست * * بیت *

* بر آشفته شیران کوپال گیر *

* فروریختند از دو سوتیغ و تیغ *

* سنان چشمه خون کشاده ز سنگ *

* برو رسته صد بیدشه تیر خدنگ *

* خدنگی همه سرخ گل بار او *

* گل خون بر آورده از خار او *

* همه باد پایان ز خون چون عقیق *

* شده نانه زین بخون در غریق *

و چون آن دو امیر صاحب تک بپر بل دو شیرد شمن شکار کشور گیر
پشت اتفاق بتقویت یکدیگر باز دادند ققبل دست چپ
مخالف را که در مقابل بود مذهبم گردانیدند و نمودر خواجه
آقبوغا نیز دست برد های دلاورانه نموده از میسره مخالف
انچه برابر او بود براند و امیرزاده رستم عمر شیخ با تومان
خود برق وار و صاعقه کردار بر اعداء زد و خرمن ثبات ایشان
را سوزانیده بگویزانید و در آن خرد سالی نام پدر نامدار را
زنده گردانید * * شعر *

* ان السری اذا سری فینفسه *

* و ابن السری اذا سری اسراهما *

که قنبل دست راست مخالف بود گذشته از پس پشت
 افتاد که در مقابل حضرت صاحب قران ایستاده جنگ
 میکرد در آمده بر ایشان تیر باران کردن گرفت و در آن حال
 امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه آراسته و مکمل
 بمدد رسید و از دست چپ حضرت صاحب قران در آمده
 بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران باتفاق حمله آوردند
 و بیکبار بر لشکر مخالف زدند و بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان
 آتش بار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند و امیر
 حاجی سیف الدین را که قنبل دست راست بود از آن صعب
 تر حالتی افتاد چه دست چپ مخالف که قنبل ایشان
 امیر عیسی پی و یخشی خواجه بود غلبه کردند و از وی گذشته
 او را در میان گرفتند و او نیز دل از جان برداشته با تومان
 خود فرود آمد و چپرها پیش گرفته و سوکد امشی کرده
 بمدافعه و مقابله دشمنان دست جلادت برکشادند و چون کوه
 پای ثبات فشرده کوششهای مردانه نمودند و هر چند سپاه
 مخالف بمدد یکدیگر میرسیدند و به نیزه و شمشیر و سالیق حمله
 می آوردند ایشان بزخم تیر همه را باز می گردانیدند *

* بیت *

ترنگ کمان کرده جانها ستوه * فشافش کفان تیر بر هر گروه
 تا جهان نشاء بهادر با تومان خود از طرفی دیگر در آمد و بر

در پیش حضرت صاحب قرآن کامگار بجای چهرها برهم بستند
 والله داد با قوشون وفادار آمدن رسیده او نیز پهلوی شیخ
 نورالدین پیاده شد و حسین ملک قوجین نیز با نغمگان برسید
 و فرود آمد و امیرزیرک جاکو نیز با قوشون خود بیامد و با
 ایشان موافقت کرد و قوشون قول با توغ و علم رسیده کورگه
 زدند و برغوا کشیده سورن انداختند و استوی نیز با قوشون
 خود رسیده در عقب قوشون قول فرود آمد * * نظم *

* نهیب خروشیدن کوس جنگ *

* ز سرمغز می برد و از روی رنگ *

* نغیر دلیران بر آمد باوج *

* بهر گوشه میرفت خون موج موج *

هر چند لشکر دشمن فوج فوج آمدند و حملهای پیاپی کرده
 کوششها نمودند بهادران ظفر پناه را که فرود آمده و سوکد امشی
 کرده تیر می انداختند از جای نتوانستند جنبانید *

* بیت *

* ز بس قتل و زخم اندران دشت کین *

* تو گفתי که دریای خون شد زمین *

* ز بس کشتگان گرد بر گرد راه *

* چو بازار محشر شده حرب گاه *

خدا داد حسینی که قذبل دست چپ بود از کونچه آغلن

بپوشید روی هوا پرنیـر *

درین اثنا از طرف میسره شخصی خبر آورد که از میمنه مخالف
 کونجه اغلن و بیگ یارق اغلن و اقتاد و داود صوفی داماد
 توقتمش خان و اتورکوبا غلبه تمام مقابل میسره لشکر منصور
 در آمده اند حضرت صاحب قران بتعجیل تمام متوجه
 ایشان شد و با قوشونهای آراسته حمله کرد ایشان چون صوت
 عساکر گردون مآثر مشاهده کردند پشت داده رو بگریز
 نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون که با حضرت صاحبقران
 بودند جمعی در عقب ایشان روان شدند و ایشان چون بقول
 خود رسیدند باز گشتند و بران جماعت که در پی ایشان
 رفته بودند حمله آورده باز گردانیدند و بحضرت صاحبقران
 رسانیدند و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطه
 قوشونات بهم برزده شد و ایشان دلیر گشته پیش راندند و بر
 حضرت صاحب قران حمله آوردند امیر شیخ نورالدین
 جان فدای ولی نعمت و توکل بر حضرت عزت عظامه کرده
 پیش دشمنان فرود آمد و پنجاه کس با وی فرود آمدند
 و بزخم تیر چگود و ز ایشان را بازداشتند * * نظم
 بهر تیر کز شست شان شد روان * بپهلوی در آمد یکی پهلوان
 و محمد آزاد و علی شاه برادر او و توکل باورچی هر یک
 عرابه از عرابهای مخالفان گرفته بیاوردند و هرسه را

* سرآهنگ تا ساقه از تیرو و تیغ *

* برآوردۀ کوهی ز آهن بمیغ *

* جداگانه از موکب هر گروه *

* حصاری برآورده مانند کوه *

و بنفس مبارک با بیست و هفت قوشون مکمل * * بیت *

همه آلت جنگ برداشته * چو دریایی از آهن انباشته

در عقب لشکر با ستاد * * شعر *

* نصرت عذرا گرفته و اقبال در رکاب *

* وز آسمان رسیده بشارت بفتح باب *

و لشکر مخالف نیز در مقابل صفها مرتب ساختند و علمها

برافراختند * * بیت *

* ز نیزه نیستان شد آورد گاه *

* بپوشید دیدار خورشید و ماه *

* و لشکر نگویم که دو کوه قاف *

* رسیدند در جلوه گاه مصاف *

* چو دریای هیجا در آمد بجوش *

* ز مرده ان جنگی برآمد خروش *

* آجل فتنه را کارسازی نمود *

* سپه با سپه دست بازی نمود *

* برآمد ز لشکر ده و دارو گیر *

* بیت *

بفرمود کانتش نسوزند کس * نباید که آید صدای جوس
 امرعالی را امتثال نمودند و چون پاسی از شب بگذشت
 توقتمش خان عزم شبیخون ساخت که مگر تفرقه درارد وی
 همایون انداخت و چون نزدیک رسید کورگه زد و نقاره
 فرو کوفته برغو برکشیدند و سورن انداختند عساگرگردون مآثر
 برحسب فرموده اصلا ملتفت ایشان نشدند و از کس آوازی
 برنیامد ایشان چون اثر تغییر به هیچ وجه احساس نکردند
 ازان تمکن اندیشناک شدند و یارای پیش آمدن نداشتند
 بضرورت بازگشتند و در همان شب *
 * نظم *

زرای کج تیره ایباج اغل * بگشت از طریق سعادت بکل
 باد بار شد نکبتش راهبر * خطا کرد و بگریخت دورا بتو
 ز بود و زنا بود امثال او * چه خیزد بجز سوء احوال او
 ز جوجی نژادان و فاکس ندید * کسی فَرَطْعُرْلُ ز کورگس ندید

گفتار در رکوب حضرت صاحب قرانی

بعزم جنگ سلطانی

روز دیگر که از کمین گاه افق *
 * نظم *

* شه خاور علمها را برافراخت *

* به تیغ روز شب را سر به بنداخت *

آب ترک عبور نمود و توقتمش خان بآب قوری رسیده
 بایستاد و بجمع باقی لشکرهای خود مشغول شد و چون سپاه
 ظفر پناه را زو^اده کم مانده بود حضرت صاحب قران کنار
 کنار آب بطرف ولایت جولان روان شد تا لشکریان از غلات
 آنجا آزوق بردارند و از سر فراغ روی جلالت باستیصال
 مخالفان آرند درین اثنا قراولان خبر آوردند که توقتمش
 خان دگر باره لشکر آراسته است کنار کنار آب بطرف نشیب
 در عقب لشکر منصور می آید حضرت صاحب قران میهمنه
 و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده باز
 گشت و بیالای آب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان
 جانبدین نزدیک شد در روز سه شنبه بیست و دوم جمادی
 الثانی سنه (سبع و تسعین و سبعمائه) موافق تنگوزئیل در
 مقابل یکدیگر فرود آمدند تو اچیان سپاه ظفر پناه بر حسب
 فرمان زمین قسمت کردند و لشکریان از جمیع جوانب پیرامین
 معسکر نصرت قرین خندق فروروده چهرها زدند و مزدوها
 استوار کردند و بیرون آن خندق خندقی دیگر بکنند و یرلیغ
 لازم الاتباع بنفاز پیوست که در آن شب هر کس بجای خود
 پای ثبات برقرار داشته از محل خود حرکت نکند و از شبلیخون
 پر حذر بوده هیچ آفریده آواز بر نیارد و فغان ندارد *

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (آزوق) است *

با مجموع لشکر بموضع ترقی رسیده و نزول فرمود بمسامع علیه
 رسانیدند که منقلای توقتمش خان قزاقی با غلبه تمام در کنار
 آب خوی فرود آمده است صاحب قران نصرت قرین
 بنفس مبارک با لشکری گزین شبگیر کرده روان شد و در وقت
 صبح چون باد از آب گدشته برایشان حمله کرد و بزخم شمشیر
 آتش بار در مارا ز روزگار مخالفان خاکسار بر آورده عرصه
 صحرا و دشت را بخون دشمنان لاله گون گردانید و سبزه تیغ
 از نهال اقبال غنچه فیروزی شکفانید *
 * شعر *

* روی صحرا همه گلگون شده از خون عدو *

* شسته شمشیر بخون جگر دشمن رو *

صاحب قران گیتی ستان با عساکر نصرت نشان از انجا روان
 شد و بکنار آب سونچ رسیده فرود آمد و توقتمش خان بر کنار
 آب توک لشکرهای خود جمع آورده بود و همه توراها و
 عربها و کویمها در پیش داشته جای خود را محکم گردانیده
 بود و محاربه و مقاتله را آماده گشته چون حضرت صاحبقران
 با صفهای لشکر آراسته نزدیک رسید به نیروی دولت ثابت
 ارکان و شکوه عساکر کشور ستان سیلاب رعب و هراس در
 خانه ثبات و تمکن توقتمش خان انداخت و توقف نتوانست
 نمود با سپاهش چپها انداخته و آهنگ گریز تیز ساخته
 باز گشتند صاحب قران با لشکر ظفر قرین گذار پیداکرده از

کوه و غلغله در بحر افتاد * بیت *

بجوشید بحر و بلرزید کوه * روان گشت لشکرگروها گروه
 امراء تومان و هزاره و قوشونات فوج فوج بمورچل خود
 روان شدند و چون از دربند بگذشتند در دامن البرز کوه
 قومی از هوا داران توقمش خان بودند که ایشانرا قیتاغ
 می گفتند حضرت صاحب قران جهت تفاول بافتتاح امر که
 الفاتحه ام الكتاب بقلع و قمع آن بی دینان فرمان داد
 عساکر گردون مآثر بی خبر بر سر ایشان ریختند و اطراف
 و جوانب ایشان را چنان فرو گرفتند که از هزار یکی جان
 بدر نبردند و مجموع را غارتیده دیههای ایشانرا آتش
 زدند آن بدکیشان خود در ضرام دوزخ سوخته و در مسکن
 شان شعله انتقام افروخته و کذالک یفعل بالمجرمین
 و توقمش خان شخصی اورتاق نام بایلچی گری روانه
 بجانب صاحب قران کرده بود درین اثنا بنزد یک معسکر
 همایون رسید و چون کثرت و غلبه سپاه ظفر پناه مشاهده کرد
 سراسیمه و هراسناک بتعجیل تمام بازگشت و توقمش خان
 را آگاهی داد که صاحب قران با لشکری گران منقلای
 و قول مرتب داشته اینک رسید توقمش خان را از استماع
 این خبر در حیرت بسر بر آمد و قز انجی را منقلای ساخته
 با لشکری فواران روان گردانید و چون حضرت صاحب قران

ایشان با بهادران بزانو در آمده زبان اخلاص و خدمتگاری

بعرض ثناگستری و جان سپاری بر می کشادند * * نظم *

* که ای ملک را از تو فرخنده فال *

* بعهدت سرِ فتنه شد پایمال *

* سپهرِ برین پایه تخت تست *

* جوان گیتی از دولتِ بخت تست *

* سراسر سرو جانِ ما بندگان *

* فدای سمِ اسپ صاحب قران *

* به نیروی اقبالِ ای تاجور *

* اگر پر زدشمن شود بحر و بر *

* بروزی که باشد گه دار و گیر *

* بگوز و سنان و بتیغ و به تیر *

* زمین کوه تا کوه پر خون کفم *

* ز خون شان جهان رود جیحون کفم *

و هر یک زانوزده اسپ با زین چنانچه رسم است میکشیدند

و آن حضرت ایشانرا نوازش نموده بمواعید پادشاهانه

استمالت می فرمود و چون در کنف حفظِ اله بقلاب گاه باز

آمد کورگه و نقاره و کوس فرو کوفتند و کره نای و برغو کشیدند

از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه بر طرف دشمن

آخته سورن انداختند بقوعی که از صدای آن زلزله در

شهنشاه دین دار صاحبقران * خدیو فلک قدر گیتی ستان
 بفرمود تا بر نشیند سپاه * در آید بآیین سوی عرض گاه
 بر آراسته یکسر اسپ و سوار * همه با سلاح آنچه آید بکار
 و آب سمور در دامن کوه البرز واقع شده و از آنجا تا دریای
 قلمز پنج فرسخ باشد بر حسب فرمان لشکرها به ترتیبی تمام
 سوار شده توره انداختند چنانچه قبیل دست چپ در
 دامن کوه البرز بود و قبیل دست راست در کنار دریای
 قلمز از جنب کوه تالب دریای صفها راست بر آراسته از فراز
 توک رزم آزمایان تا شیب نعل باد پایان * * مصرع *
 * درخشنده چون ماه ناکاسته *

از کثوت و بسیاری بمرتبه که از زمان چنگیز خان باز هیچ
 آفریده لشکری بآن انبوهی نشان نداده و ندیده و در تجمل
 و آراستگی بکینیتی که در قصص و حکایات ملوک عجم هیچ
 کس مثل آن نخوانده و نشنیده * * بیت *

سپاهی بکثرت فزون از حساب * بآیین فروزنده تر ز آفتاب
 همه غرق فولاد و آهن کسل * هزبران پیل افکن و شیوردل
 صاحب قران کامگار محفوف بعون و تا یابد پروردگار دست
 چپ و قول و دست راست لشکر نصرت شعار گردیده بنفص
 مبارک خود چبه دید و بهرفوج از سپاه ظفر پناه که می رسید امیدور

(۱) در بعض نسخه بجای امیرایشان با بها دران (امیران و بهادران) است

اطاعت در راه موافقت نهاده نوعی سازد که غبار وحشت
از میان برخیزد امرای او از سرِ جهل و عناد پایی منع و
افساد در میان آن کارزده نگذاشتند و بدست پندار از خاک
ادبار چشمه دولت و لی نعمت و چشم سعادت خود را
بینباشتند * *بسم الله الرحمن الرحیم* * نظم *

گزندی که بر شهر یاران رسد * ز تدبیر دستور نادان رسد
کسی را که دولت رود ز آستان * شود با فرومایه هم داستان
توقتمش خان بسخن آن بی دولتان از راه صواب افتاده
در تیه نخوت و غرور تخم ریل و ثبور کشت و سخنان خوشونت
امیزد در جواب مکتوب نوشت * *بسم الله الرحمن الرحیم* * بیت *

* به نزدیک صاحب قران نامه کرد *

* سخنهای بد بر سرِ خامه کرد *

و شمس الدین المالیقی را خلعت پوشانیده باز گردانید
چون مشارالیه در آب سمور بموکب همایون رسید و بعد از
اقامت مراسم زمین بوس مکتوب توقتمش خان بعرض رسانید
صاحب قران ازان جوابهای ناصواب بغایت خشم ناک شد
و بعرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران

مظفر لولا لشکر فیروزی نشان را

* نظم *

- * چو کین آدری کین ستانی کدم *
- * سوی مهربان مهربانی کنم *
- * اگر گوهرت باید و گر نهنگ *
- * ز دریای من هر دو آید بچنگ *
- * درشتی و نرمی نمودم ترا *
- * بدین هر دو قول آزمودم ترا *
- * چو نامه بخوانی نسازی درنگ *
- * نمایی بمن صورت صلح و جنگ *
- * تغافل نسازی که سیلاب تیز *
- * بجوش است در ابر سیلاب ریز *

و شمس الدین المالغی را با آن مکتوب برسالت پیش
 توقتمش خان فرستاده بود و شمس الدین مرد دانا و سخن ور
 و کار دیده بود و رسوم و قواعد توره را نیکو دانستی و بسخنان
 داپنیر آداء مقصود بر حسب اقتضای هر مقامی توانستی
 و چون از در بند گذشته در دشت قباچاق بتوقتمش خان
 رسید مکتوب رسانیده سخنان حضرت صاحب قران بحسن
 عبارت و چرب زبانی ادا کرد در خاطر توقتمش خان بغایت
 جای گیر آمد و میل بمصالحت نموده خواست که بدست
 مجامله در دامن اعتذار آویزد و از سر صدق و صفا پای

- * که ای بردی دیو غورت ز راه *
- * چرا پایت خود نداری نگاه *
- * چه داری ندانم دگر در دماغ *
- * که بر باد صرصر کشائی چراغ *
- * فراموش کردی مگر آن نبود *
- * که از ملک و مالت بر آورد گرد *
- * مکن باز کاری که این تزد شیر *
- * بنخچیر گوران در آید دلیر *
- * بلا بر سر خود فرود آورند *
- * که بایاد مستان سرود آورند *
- * بهر موزوبومی که من تا ختم *
- * زیبگانه آن خانه پرداختم *
- * کسی کو مرا نیک خواهی نمود *
- * ز من هیچ بد خواهی او را نبود *
- * ز بانم چو بر عهد شد رهنمون *
- * نبردم سر از عهد و پیمان برون *
- * گرم ژرف دریا بود هم نبرد *
- * ز دریا بر آرم به شمشیر گرد *
- * بهر جا که نیروی من پی فشرد *
- * مرا بود پیروزی و دست بود *

بیشتر دست چپ چنانچه معهود سپاه ترک است روان گشت
و حضرت صاحب قران هم در قشلاق جهت الزام حجت
مکتوبی بتوقتمش خان نوشته بود *

* نظم *

* سخنهای پرورده دل فریب *

* که از مغز مردم رباید شکیب *

* حفاظی که امیدواری دهد *

* عتابی که بر صلح یاری دهد *

* زبان بندهای چوپیکان تیز^(۱) *

* دری در تواضع درستی درستی *

* سخن ساخته در گذارش دو نیم *

* یکی نیمه ز امید و دیگری بیم *

* طراز سر نامه بود از نخست *

* بنامی کز و نامها شد درست *

* خدائی که امید و آرام ازوست *

* دل مرد جوینده را کام ازوست *

* پدید آور هر چه آمد پدید *

* رساننده هر چه خواهد رسید *

* پس از آفرین جهان آفرین *

* بسی داستان رانده از مهر و کین *

(۱) در بعض نسخه بجای بندهای چوپ (بندها همچو) است *

بنابراین سایه التفات بر ترتیب سپاه انداخته لشکریان را
او کلک داد * * بیت *

غنی کرد کردن کسان را ز گنج * ز گوهر کشتی لشکر آمد برنج
و فرمان داد که حضرات عالیجات با اغرق بسطانیه روند
و سرایملک خانم و تومان آغا با فرزندان خرد روانه سم قند
شوند و چلبان ملک آغا و بعضی خواتین در آنجا توقف نمایند
و موسی رک مال را ملازم ایشان ساخت تا با اتفاق اخي
ایران شاه که کوتوالی قلعه سلطانیه مفوض بدو بود بضبط آنجا
قیام نماید چون ایشان بر حسب فرمان متوجه شدند حضرت
صاحب قران بتاريخ یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه (سبع
و تسعین و سبعمائه) * * نظم *

* از آنجا برفتن علم بر فراخت *

* بآهنگ نصرت نوائی بساخت *

* نشست از بر باره ره نورد *

* بر آراست لشکر برسم نبرد *

* جهان در جهان لشکر آراسته *

* ز کوس و کورگه فغان خواسته *

و عساکر گردون مآثر با ترتیبی هر چه تمامتر فوج فوج علمها
برافراخته و چین کین در جبین مهابت و جلالت انداخته
متوجه شدند و چون روی توجه بصوب مشرق و شمال داشتند

رسید اورا پسوی شد و چون صدای این بشارت بسمع مبارک
حضرت صاحب قران رسید اورا ایجل نام نهاد و امیرزاده
پیر محمد بر حسب فرموده امیر سونچک و حسن چغداول
و علی بیگ عیسی را در شیراز گذاشته و با لشکر متوجه شده
درین محل باردوی همایون پیوست و بعز زمین بوس استسعاد
یافت و آن زمستان دران موضع بعیش و کامرانی و مسرت
و شادمانی بگذرانیدند *

* بیت *

* شب و روز ارغنون عیش در ساز *

* بهر جانب دری از خرمی باز *

گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران ممالک

ستان دوم بار بجانب توقتمش خان

در آخر زمستان که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش
در آمده روی پیروزی بدشت نهاد و از فر مقدم عدالت
آنها صاحب قران بهار بزیاد شوکت لشکر بیداد آیین شتابکلی
بر افتاد رای ممالک آرای حضرت صاحب قران اقتضای
آن فرمود که لشکر بطرف توقتمش خان کشد و اورا از نو
گوشمالی دهد که دگر باره پای غرور از حد قدرت و مکنت
خود فراتر نهد *

* بیت *

* کان سیه دل که شد از جام هوا مست غرور *

* فتنه انگیز تر از غمزه خوبان گردد *

کوه و صحرا ز بس نفیر و خروش * بر طبقهای آسمان زد جوش
 لشکری بیشت ز مور و ملخ * گرم گشته چو آتشین دوزخ
 همه پولاد پوش و آهن خای * کین کش و دیو بند و قلعه کشای
 هر یکی در نهاد خود شیرین * قایم کشور بشمشیری
 لشکر نوقتمش خان چون ازین حال واقف شدند بی توقف
 رو بگریز نهادند باز گشتند و حضرت صاحب قران کنار بکنار
 آب کر میرفت چون از گویختن سپاه دشت خبر آمد فرمان
 داد که یورتجیان از برای قشلاق یورنی مناسب اختیار
 نمایند ایشان بعد از تفحص علف زار محمود آباد را لایق
 دیدند صاحب قران سپهر اقتدار بآنجا رسیده بقرب قریه
 فخر آباد در قالین گنبدن نزول فرمودند و مجموع لشکر
 نصرت شعار بر نغار و جرنغار تومان تومان یورتها بخش کرده
 فرود آمدند و چون تعلق خاطر و دل نگرانی حضرت صاحب
 قرانی نسبت با صغار اولاد و اسباط نصاب کمال داشت
 کس بسطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق طلب فرمود
 سرایملک خانم و تومان آغا و چلبان ملک آغا و سایر خوانین
 و فرزندان با اغرق بدرگاه عالم پناه شتافتند و از آب کر
 گذشته باردوی همایون پیوستند و امیرزاده میروان شاه نیز
 از ظاهر النجق متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون ببابی^(۱)

(۱) در بعض نسخه بجای ببابی (بپایه میرزا علی) دیده شد *

خاکسار و خراب ساخت و بباد تاراج برداده آتش زد و چون
ازان مهم فراغ یافت اقبال آسا بهایه سر بر اعلی شتافت و درین
اثناء از شروان خبر آمد که لشکر تو قتمش خان مقدم ایشان
علی آغلن و الیاس آغلن و عیسی بیگ و یغلی بی و دیگر امراء
از در بند گذشته بعضی ولایات شروانات را تاختند * * * نظم *

* بصاحب قران قصه برداشتند *

* که اوزبک دگر رایت افراشتند *

* شهنشاه مثل زد که نخچیر خام *

* بپای خود آن به که آید بدام *

* تد روی که بروی سر آید زمان *

* بنخچیر شاهینش آید گمان *

* ملخ چون پرسرخ را ساز داد *

* بکنجشک خطی بخون باز داد *

و با لشکر نصرت شعار و بعون آفرید کار از شکی روی توجه بسوی
ایشان نهاده شاهزادگان کامران و امراء و نویینان اعلام
دولت بر افراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته
فوج فوج روان گشتند * * * نظم *

در روز و رفتاد موکب شاه * نم بماهی رسید و گود بماء

لشکر انگیخت بیش از اندازه * تیغها نیز گشت و کین تازه

نال کره نای و رویین خم * در جگر کرد زهرها را کم

روان کرد لشکر بعزم جهاد * سمنند ظفر زیران مراد
ولایات گبـران بتاراج داد * سران رازشمشیر خود تاج داد
و عغان عزیمت بصوب بعضی گرجیان که بقراقلقا نلیق مشهور
اند معطوف داشت و ایشان بقلعه و کوههای بغایت محکم
متحصن شده بودند بر حسب وعده و آن چند نالهم الغالبون
بر همه غالب آمده مجموع را بقتل و تاراج دمار
از روزگار بر آورده مظفر و منصور از ان کوه فرود آمده
بسعدت و اقبال دران جلکانزول فرمود و بعیش و کامرانی
مشغول شد و از انجا رایت نهضت بر افراخته بشهر تفلیس که
تختگاه آن بلاد است نزول فرمود و از انجا باز گشته شکارکنان
بجلگای شکی در آمد و چند روز آن محل را مضرب خیم اقامت
ساخت و جهت تسخیر ایل و ولایات بر تازامیر حاجی سیف الدین
و جهانشاه بهادر را با جمعی امراء و گروهی گزین از سپاه
ظفر پناه بایلغار روانه فرمود و ایشان بر حسب فرموده
شتابان رفته تمامی کوه و دشت بر تازرا بغارتیدند و ایل و
الوس آن نواحی را کورن کرده براندند و بدرگاه عالم پناه
آوردند شیخ نورالدین سار بوغا را بالشکری گران بجانب
کوهستان فرستاد و او چون بکوهستان در آمد سید علی شکی
ارلات از خوف آن حال ملک و مال گذاشته راه گریز
پیش گرفت شیخ نورالدین خانهای او را چون دل دشمنان

بظهور آمد و کافه خلائق در مهاده امن و امان و بساط عدل
 و احسان فارغ البال و مرفه الحال بیاسودند چه از کران تا
 کران آن ممالک و ولایات از کمال مهابت و عدالت
 آن سپهر سلطنت و جلالت *
 * بیت *

- * نکردی هیچ باد از آب فریاد^(۱) *
- * قبای گل نگشتی پاره از باد *
- * کبوتر را عقاب آموختی پند *
- * بجان میش خوردی گرگ سوگند *
- * بجز مطرب کسی رازن نبودی *
- * برهنه کس بجز سوزن نبودی *

گفتار در غزا فرمودن حضرت صاحبقران
 با کفار گرجستان

صاحبقران گیتی ستان را دگر باره داعیه احراز
 فضیلت و تجاهدون فی سبیل الله با موالکم و انفسکم
 ذلکم خیر لکم دامن همت عالی نهمت گرفته عزم جهاد
 کفار گرج مصمم فرمود و ازان یورت کوچ کرده شکارکنان براه
 کوهستان گرجستان درآمد و گرجیان آن نواحی را مقهور
 گردانیده غارت کرد *
 * بیت *

(۱) درد و نسخه بجای باد از آب (آب از باد) است *

زگسترده زیور بدیوارها * چمنهای گل گشته بازارها
 زخفان زربفت و خود و کمر * علم بسته دروازه سربس
 ز دروازه شهر تا قصر شاه * فکنده سقرلاط و اطلس برای
 همه شهر در زیور زرنگار * زر و سیم در پای اسپان نثار
 چون شاهزاده موید کامگار در عین جلالت و اقتدار به مستقر سریر
 سلطنت قرار یافت و از میامن انوار داد و نصفت و آثار
 مرحمت و معدلت بی نهایتش عرصه دل کشای روح افزای
 سمرقند که نزهت گاه شیرین لبان شکر خندا است غیرت
 فردوس برین و رشک نگار خانه چین گشت * * نظم *

* منادی بفرمود در شهر شاه *

* که آید سوی بارگه دادخواه *

* چو نوشیروان کرد بنیاد داد *

* جهان را ز عدل عمر یاد داد *

* چنان پند صاحب قران کار بست *

* که از امر و نهیش درونی نه خست *

* بران پور باد آفرین خدای *

* که گفت پدریکسر آرد بجای *

از مجاری احوال و اوضاعِ سکان آن دیار و بقاع و اهالی آن

نواحی مصدوقه * * نظم *

بقومی که اقبال خواهد خدای * دهد خسرو عادل و نیکوای

* گرفت و ببوسید چشم و سرش *

* روان گشت شهزاده کامکار *

* رفیق رهش عون پروردگار *

و چون شاهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت برآه
آورد حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر
آغایان و خواتین نیز با تمامی اغرق بر حسب فرمان
قضا جریان متوجه سلطانیه شدند و بعد از وصول بسلطانیه
حضرات عالیات و خواتین با اغرق بر حسب فرموده درانجا
اقامت کردند و شاهزاده جوان بخت ازانجا گذشته
روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده از جیحون
عبور فرموده اهالی ما و راء النهار بوسم استقبال بانثار
و پیشکش پیش آمدند * * نظم *

ز نزدیک شه تا حواشی کش * همه ره نثار و زرو پیشکش
زهر کشور و بوم فرمان دهان * پذیره شدندش کهان و مهان
چو آگاهی آمد سوی تختگاه * که شهزاده آمد بکش با سپاه
پذیره شدش میسر روشن روان * سلیمان شه آن سرور کاردان
به بستند آذین^(۱) سمرقند را * که مستحسن افتد خورد مند را
سراسر همه مردم پیشه ور * نمودند هر یک دگرگون هنر
بیاراسته همچو خلد برین * همه شهر و کو از در آفرین

(۱) در سه نسخه بجای آذین (آیین) مکتوب است *

- * که معمار ملک است پرهیزگار *
- * بدانند یش تست آنکه خو خوار خلق *
- * که نفع تو بیند در آزار خلق *
- * ز ظالم ستان داد مظلوم را *
- * بیارایان صاف آن بوم را *
- * حرام است بر پادشاه خواب خوش *
- * چو بیند ضعیف از قوی بارکش *
- * خدا مهر بانست بر دادگر *
- * به بخشای و بخشایش حق نگر *
- * بسمع رضا مشنو ایدای کس *
- * و گر گفته باشد بغورش برس *
- * چو خشم آیدت بر گناه کسی *
- * تا مل کنش در عقوبت بسی *
- * که سهل است لعل بدخشان شکست *
- * شکسته نشاید دگر باره بست *
- * ز صاحب غرض تا سخن نشنوی *
- * که گر کار بفتدی پشیمان شوی *
- * ترا این سخن ها ز من یاد باد *
- * بفیروزی دولت دلت شاد باد *
- * بر رسم وداع آن زمان در برش *

* نمودی ز صد بوستان يك گياه *

* دران بزم شه کرد بخشش بسی *

* فزون زانکه داند شمارش کسی *

* بعشرت یکی هفته بگذاشتند *

* مراد دل از عیش برداشتند *

و چون امیر عثمان عباس برسم اتابکی آن شاهزاده جوان بخت بلند پایه و سرافراز گشته بود و حليله اش ساد قین آغا که قرابت نزدیک با حضرت صاحب قران داشت بدایگی استسعاد یافته ایشان نیز طویهای لایق و جشنهای موافق مرتب داشته پیدشکشا کردند و نثارها افشاندند

* نظم *

* بصد گونه اقبال و شادی و کام *

* بعشرت برآمد سه هفته تمام *

و چون از وظایف طوی و لوازم عیش فراغت حاصل آمد و مراسم شکر و شکرانه باقامت پیوست حضرت صاحب قران گیتی ستان در سه شبه هجدهم ذی قعدة از منیک کول نهضت فرموده بسعدات و اقبال روان شد و بر سر عقبه فرود آمد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران شاهزاده

جوان بخت ارجمند شاهرخ را جهت

و اعالی که از اطراف و اکناف بدرگاه عالم پناه آمده بودند

* نظم *

همه نامداران و دانشوران * ز اطراف عالم کران تا کران
ز توران و ایران و هر مرز و بوم * ز هند و ستان تا باقصای روم
هر کس بحسب حال خویش به نیل امانی و آمال فایز شده
از شاخ شاد مانی میوه کامرانی چیده و زبان مسرت به تهنیت
کشاده مراسم ثنا و عباد ارسانید که * * بیت *

* شکر خدا که از افق سلطنت ز نو *

* ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان *

* خورشید طلعتی که ز قرّ جبین او *

* صد گونه نازش است زمین را بر آسمان *

و چون حضرت صاحب قران محافظت ذات شریف و جوهر
لطیف او را که در کنف حفظ حفیظ علیم تعالی و تقدس پیوسته
مصون و محروس است — والحمد لله علی ذلک — بمهد
اعلی تومان آغا که بلیس زمان و قیدافه عهد و اوان بود
نامزد فرمود آن ملکه ملک نهاد فلک اقتدار مراسم طوی
و نثار تقدیم نمود * * بیت *

* بشکرانه بانوی بلیس فر *

* بر آراست بزمی و جشنی دگر *

* که فردوس در جذب آن بزمگاه *

- * مهیا ز هرگونه اسباب عیش *
- * مرصع صراحی و زریقه جام *
- * پر از بادۀ لعل سیمامد مدام *
- * می خسروانی و صافی عرق *
- * ز کوثر بصد وجه برده سبق *
- * بسی سرو بالای زهره جبین *
- * کشان ذیل بغتاق اندرزمین *
- * بقامت چوسرو و سمن بوهمه *
- * بطلمت چو ماه سخن گوهمه *
- * نوگفتی کواکب ز چرخ کبود *
- * همه آمدستند آنجا فرود *

شاهزادگان نامدار و امراء و نوییغان رفیع مقدار و جمهور
 ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادمانی
 و غایت مسرت و کامرانی بعیش و عشرت مشغول گشتند *

* بیت *

- * ز بس خسرو و میسر فرخنده چهر *
- * چو چرخ بد آنجا پراز ماه و مهر *
- * همه با درونهای صافی چو جام *
- * بکف باده از بام تا وقت شام *

و طوایف اکابر و اشراف از سادات و موالی و علماء و مشایخ

- * جواهر درو جمع چون اختران *
- * چو جنت یکی بزم آراسته *
- * مهیاد رو هر چه دل خواسته *
- * کورگه ز شه صد قدم دور تو *
- * فراوان تیق با صراحی زر *
- * یمین کورگه همه مطربان *
- * شدرغوی سلطانی و یاتغان *
- * زسوی یسارش نی و چنگ و عود *
- * ز گردون گذشته صدای سرود *
- * دران بزم چون گلشن از هر کران *
- * چو بلبل نو ساز را مشکران *
- * یکی توقوز از چاوشان گزین *
- * بر اسپان تازی و زرینه زین *
- * به بسته مرصع کمرهای زر *
- * طلا دوز خلعت فکنده بپر *
- * یکایک همه شش پر زر بدست *
- * ز بهر سرانجام اهل نشست *
- * جهان تا جهان خوان و دستار خوان *
- * بر آراسته شیرها بی کران *
- * جدا نزد هر کس ز ارباب عیش *

برافراختند *

* نظم *

- * زده هر طرف خیمه و سایبان *
- * دو فرسنگ راه از کران تا کران *
- * ز سبزه رخ خاک پیدا نبود *
- * ز خیمه زمین پرستاره نمود *
- * بسی خیمه و خرگه بی شمار *
- * زده پیش و پس لشکر نامدار *
- * تو گفتمی فهم خیمه آسمان *
- * زدستند در مرغزار جهان *
- * بهر سو یکی بارگه چون فلک *
- * بگردش گروهی چو حور و ملک *
- * چل استون زده سایبانی دگر *
- * بطول و بعرض آسمانی دگر *
- * مرصع یکی تخت زرین بهای *
- * نشسته برو شاه کشور کشای *
- * خواندین فرخ رخ نازنین *
- * دران سایبان جمع چون حور عین *
- * بفرق سرب جمله بغتاق زر *
- * گرفته خم از بار لعل و گهر *
- * چو برج سپهر از کران تا کران *

گفتار در جشن کردن حضرت صاحب
قرآن جهت ولادت همایون
بسعادت و کامرانی
* نظم *

چو سلطانِ خاور بر افراخت سر * بد امانِ گردون بر افشاند زر
حضرت صاحب قرآنی در عینِ شادمانی و کامرانی از
مرغزارِ قارص نهضت نموده روان شد و بدشتِ منیک کول
نزول فرمود و امراء که بجانب گرجستان به نیت غزو و جهاد
رفته بودند غزوات بسیار کرده و ولایت گرجستان را مسخر
گردانیده و بسی از قلاع ایشانرا به نیروی دولت روز
افزون کشوده مظفر و منصور با غذای نامحصور معاودت
نمودند و درین محل بشرف بساط بوس فایز گشته نقود
بسیار و جواهر شاهوار نثار کردند * نظم *

نثاری شمار از سیم و از زر * بر افشاندند بابس لعل و گوهر
ز لؤلؤ حلّها بستند ره را * نثار افشان ثنا گفتند شه را
کزین شهزاده دولت را نومی باد * وزو پیوسته پشت دین قوی باد
بر حسب فرمان جهت ترتیب اسبابِ طوی و آیین جشن
بسی بارگاه پادشاهانه عالی تر از شرف ایوان زحل
و سراپرده خسروانه فسیح تر از عرصه امل * نظم *

دران پهن صحرای همچون بهشت * پراز خرده کاری اردی بهشت

مذکور است که عدد آن موافق مجموع درجات فلکی است
 و موافق اسم مبارک - رفیع - که مستند القاء روح واقع شده
 در کلام ربانی - حیث قال عز و جل - رفیع الدرجات ذوالعرش
 یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده
 و در امثال این اتفاقات حسنه بسی اسرار ارجمند مندرج
 می باشد که واقفان زبان رمز آنرا دریابند - والله اعلم بحقایق
 الامور - و برفق الاسماء تنزل من السماء اسم مبارکش
 ابراهیم سلطان مقرر گشت تا سمی خلیل الرحمن باشد
 * نظم *

سلطنت از گنج خلت کام یافت * برحق ابراهیم سلطان نام یافت
 و از شمول میا من توافق و از یرفع ابراهیم القواعد
 من البیت و اسمعیل ارکان دولت و اقبال این دودمان
 خجسته به نیروی سعادت این شاهزاده جوان بخت و اولاد
 و امجادش مزید رفعتی یابد *

* رباعی *

- * شاهی که زمانه کمترین چاکر اوست *
- * خورشید غلام طلعت انور اوست *
- * نامش ز خلیل است و نشانش ز حبیب *
- * زان ملک سلیمان بسزا در خور اوست *

ثبات در هردو مطلوب است و انساب بطالع برجیست که صاحبش از کواکب علوی باشد علی الخصوص کوکبی که امضاء و اجراء عزایم و مقاصد از منسوبیات او شمرند و ظاهر است که الیق بعاشر خانه آفتاب تواند بود *

* بیت *

اسد بود عاشر خداوند زور * کزان دیدۀ دشمنان گشت کور
و این جمله اماراتیست که ظاهر تبیان بآن استدلال
نماید و اگر نه * * مصراع *

* اهل دل در صورتش معنی رحمت دیده اند *

و حقیقت آنکه * * نظم *

* رخشان ز ماه طلعتش انوار سروری *

* حاجت بحکم طالع و سیر ستاره نیست *

و از اتفاقات بدیع که درین ولادت همایون دست داده

آنست که بقواعد علوم یقینی محقق شده که از امهات

مشخصات و معینات حوادث زمان است و مکان و زمان

بحسب اشرف تواریخ سال هفت صد و نود و شش بود عدد *

بسم الله الرحمن الرحیم * بهج و قارص که ظاهرش مطلع

آفتاب آن ولادت سعادت انتساب بوده از روی عدد مطابق

شمار اسم بزگوار - الرفیع - است با آنکه اسم آن شهر هر چند

قارص می نویسند بزبان اشتها که اعتبار آن دارد بقرس

- * کم از قطره باشد بر رود نیل *
- * ز سر تا قدم مردی و مرد می *
- * سرو شی بود صورتش آدمی *
- * بار تختگاه سلیمان نخست *
- * رسد و آنکه آفاق گیرد درست *

و اگر کیفیت اوضاع طالع خجسته او بتفصیل گزارش پذیرد و اققان دقیق احکام موالید را شبیه نماید که جواهر احکامی که ناظم در سلك بیان کشیده مجموع از اصناف دلایل و شواهد استنباط رفته که زایجه طالع همایون محیط است بران و صریح قواعد فن بصدق آن گویا است نه از قبیل اطراء و اغراق است چنانچه شیمه شعراء است اما چون رعایت حزم از افشای تفصیلات اوضاع طالع پادشاهان فرمان فرما مانع است در شرح آن شروع نرفت و بدگر یک نکته دقیق که غرابتی دارد اکتفا می رود و حال آنکه اگر بقانون اصول و قواعد این فن در بروج دوازده گانه و حالات لازمه هر یک قطع نظر از خصوصیات اوضاع هر طالعی تفکر و تدبر کرده می شود برجی که بطالع سلاطین نامدار که وثوق رجای بدوام ایام سلطنت و اقتدار ایشان تواند بود لایق تر و مناسب تر می نماید از سابقه عنایت از لی همان برج طالع واقع شده چه در مثل چنان طالع اهم امور حال طالع است و عاشرو

- * بهر جا که رو آورد از جهان *
- * مسلم شود ملک بی هیچ رنج *
- * خزاین بدست آید و مال و گنج *
- * بهر کس که قهرش فرستد سپاه *
- * بگردد بران خصم آجل پیش راه *
- * ز القاب این شاه عالی تبار *
- * شود سکه و خطبه هم نامدار *
- * کند وقت را صرف کسب کمال *
- * بعلم و خطش کس نیاید مثال *
- * بحکمت ز دانشوران بگذرد *
- * همه مردم اهل را پرورد *
- * کند خوش چنان خط عنبر سرشت *
- * که یاقوت پیشش نیارد نوشت *
- * چونقد سخن در عیار آورد *
- * همه مغز حکمت ببار آورد *
- * سیاست کند چون شود کینه ور *
- * ببخشد آنگه که یابد ظفر *
- * چو در زین کشد سرو آزاد را *
- * براسپی که طعنه زند باد را *
- * هم آورد او گربود زنده پیل *

پدوست و دقیقه شناسان صناعتِ تنجیم و منصدیانِ استخراج
 موالید و تقاویم بتخصیص مولانا عبدالله کسّان که برای
 صایب و رویت ثاقب * * بیت *
 همه زیجِ فلک جدول بجدول * باسطرلاب حکمت کرده بد حل
 از سرتیغظ و احتیاط زمان ولادت فرخنده نیکو تحریر نموده
 بتحقیق طالع همایون مشغول شدند * * نظم *

- * از اختر شناسان آن روزگار *
- * خبر جست از طالعش شهریار *
- * چنین باز دادند شه را جواب *
- * که گردد بر آفاق مالک رقاب *
- * چو از مهد فرق آورد زیر تاج *
- * از ایوان و توران ستاند خراج *
- * شود ملک گیتی بفرمان او *
- * همه گنج فرمان دهان زان او *
- * بیگ حمله کوبر کشد تیغ کین *
- * بگردد چو خورشید روی زمین *
- * یگیتی نماند یکی تاج ور *
- * به بزدند پیشش بخدمت کمر *
- * شود دشمن از تیغ تیزش جهان^(۱) *

- * بهر کشور و بوم ازین ابتهاج *
- * ببخشید یکساله مال و خراج *
- * همایون قدم بود و فرخنده فال *
- * شد از مقدمش مردم آسوده حال *

و صاحب قران دین پرور نیکو اعتقاد هر چند میدانست که مجموع حوادث البته بی واسطه مستند است بقادر مختار تقدست اسماء و خاطر خطیرش برین معنی اطلاع داشت که صانع عالم حکیم و علیم است و با آنکه وجود همه از محض جود اوست و قوع اشیاء را بر حسب حکمت بعضی ببعضی مرتبط فرموده چنانکه اختلاف لیل و نهار و تفاوت طباع فصول از منته سال از شتا و صیف و خزان و بهار به مسیر شمس متعلق ساخته و معرفت هنگام زرع و حصاد و موسم استواء هر گونه بدایع از انواع ازهار و اثمار بآن باز بسته و نظام عقد شهور هلالی که شناختن اوقات عبادات از صوم و حج و زکات موقوف است بران بتطورات اشکال قمر مربوط گردانیده چنانچه از نص و یسألونک عن الا هله قل هی مواقیت للناس و الحج مستفاد می شود پس تواند بود که فی الجمله اوضاع اجرام علوی علامت و امارت ظهور بعضی امور در قوا بل سفلی باشد ذلک تقدیر العزیز العلیم بذابراین اشارت علیه بنفاد

- * چوبیندش این قر و فرمان دهی *
- * امیران لشکر کش کامگار *
- * نمودند تقدیم رسم نثار *
- * جواهر با شکر بخروار زر *
- * بدرگاه آورده هر نامور *

شهبازگان و خواتین و امراء و نوییذان نثار بسیار کردند
حضرت صاحب قران در عین مسرت و کامرانی کلاه بهجت
بارج ماه بر افراخت و دست همت دریا نوالش خزاین
را از ذخایر و نفایس برداخت * نظم *

- * بدین شادمانی یکی بزم ساخت *
- * بگردون سر بارگه بر فراخت *
- * شه از مهر فرزند فیروز بخت *
- * در گنج بکشاد و بر شد بتخت *
- * بشکرانه اندر سرای سپنج *
- * بخواهندگان داد بسیار کفج *

کانه خلائق را بفیض انعام عام محظوظ و مسرور گردانید
و طبقات مردم را از فرط احسان بی امتنان مرفه و معمور
ساخت پرتوانوار شادمانیش بر سایر سرایر و ضمایرا کا بر
و اصاغر افتاد و ابواب معدلت و مرحمت بر جهان و جهانیان
برکشاد * نظم *

از سرور گردانید *

* نظم *

- * چو شاه این حدیث چو در کرد گوش *
- * محیط عنایت در آمد بجوش *
- * ازان مرزده شه شادمان شد عظیم *
- * بشکرانه بسیار زر داد و سیم *
- * همی گفت شکر جهان کردگار *
- * که آمد درخت امیدم ببار *
- * چو از بخت فرخنده شاه جهان *
- * بدیدار فرزند شد شادمان *
- * دو چشم نیاید در نبیره بماند *
- * وزان فرو فرهنگ خیره بماند *
- * گهی رو بروی نبیره نهان *
- * گهی بر سر و چشم او بوسه داد *
- * دلم گفت بروی گواهی دهد *
- * که او را خدا پادشاهی دهد *
- * چو سرو خرامان شود این نهال *
- * به بدر در نشان شود این هلال *
- * که دروی پدید است از آغاز کار *
- * که گیتی ستانی شود نامدار *
- * همه تاجداران شوندش رهبری *

یهب لمن یشاء اناثا ویهب لمن یشاء الذکور
 امیرزاده شاهرخ واپسری که لسان سعادتش بمضمون *
 * مصراع *

* فلي فيه معني شاهدا با بونی *

گویا بود کرامت فرمود *از این بیت* * بیت *
 یکی غنچه از باغ دولت دمید * کزان سان گلی چشم گیتی ندید
 انوار سلطنت و یاد شاهی از ناصیه همایونش مانند آلاء نور
 از چهره حور لایح و تابان و آثارِ جلالت و سروری از فرمود
 گردون رفعتش چون فروغ مهر از ارج سپهر واضح و درخشان *
 * شعر *

في المهد ينطق عن سعادة جدة

* اثر النجاة ساطع البرهان *

* ان الهلال اذا رايت نموه *

* ايقنت منه الهدى في اللعان *

* گرامی درمی از دریای شاهی *

* چراغی روشن از نور الهی *

* مبارک طالعی فرخ سروری *

* بظالم تاجداری تخت گدیوری *

مهد اعلی قید افه زمان سرا یملک خانم کس فرستاده مسامح
 علیه حضرت صاحب قران را از ایصال این مژده دلکشا مملو

است نجابتِ فرزند و رشدِ اولاد شمرده اند چه بقای نوع
 بتوالد و تفاسل منسوط است و استدامت ایام دولت
 دودمان بوجود فرزندان شایسته بایسته متعلق و مربوط
 و لهذا زمرة برگزیده انبیاء علیهم الصلوة والسلام که منشور
 منقبت شان بطغرای فحوای اولئک الذین هدی
 الله فبهدیهم اقدسه موشح و محلی است حصول آن
 عطیه ارجمند از حضرت بخشنده بی مانند تعالی و تقدس
 بزبان دعا استدعاء فرموده اند چنانچه آیه کریمه رب
 هب لی من لدنک ذریة طيبة انک سمیع الدعاء
 و یتیمه فاجعلنی من لدنک وایا یرثنی ویرث من
 آل یعقوب ازان افصاح نموده لاجرم عنایت ازلی بر
 وفق حکم لم یزلی بجلالتِ قدر و ذباهت ذکر و تمادی روزگار
 خجسته آثار دولت و اقبال حضرت صاحب قران تعلق
 پذیرفته بود کاخ راسخ ارکان سلطنت و جهانبانی او را
 بکثرت اولاد عظام و اسباط کرام فرخنده فرجام از تطرق
 اختلال و انهدام ایمن گردانید و بیت القصیده این حکایت
 و طراز خلعت این کرامت و عنایت آنکه در روز فیروز
 سه شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه (ست و تسعین
 و سبعمائة) که بحقیقت غره ایام دولت و اقبال و مفتوح
 تباشیر صبح نوح امانی و آمال بود حضرت و هاب شکور از خزانه

- * ریاحین دمیده در اطراف جو *
- * صبا عطر بیز و هوا مشک بو *
- * شکفته گلِ بختش از شاخسار *
- * ز پیر و زیش سبزه مرغزار *
- * دران دل نشین دشت جنت منال *
- * باقبالِ سلطان دریا نوال *
- * برآمد ز اوجِ جلالِ اختری *
- * سپهر اقتداری جهان داری *
- * جهان گشت از ان اتفاقِ گزین *
- * پراز عشوت و بهجت و آفرین *

گفتار در ولادت همایون شاهزاده سپهر
آستان ابراهیم سلطان

* شعر *

* نعم الاله علی العباد کثیرة *

* و اجلهن نجابة الاولاد *

اهل دانش و بینش و واقفان اسرار کارخانه آفرینش از
جلایل آلاء بی انتها و جزایل نعماء بیرون از حیز حصرو
احصاکه از فیض فضل نامتناهی الهی بتمادی ایام و لیالی
علی التعاقب و التوالی بر عالم و عالمیان بتخصیص افراد
و اشخاص نوع عالی شان متعالی مکان انسان فایض و ریزان

* شکاری چنان کرد مالک رقاب *

* که بهرام گور آن نه بیند بخواب *

و ماخب قران سپهر اقتدار در زمان عون و تایید پروردگار

مراحل و منازل قطع کرده میبرفت و لشکرِ نصرت شعار از هر جا

که با اهل کفر و انکار در چار می خوردند قتل و غارت کردند *

* نظم *

بسان سلیمان بر اسپ چو باد * همی رفت و هر کونکرد انقیاد

بغارت ببردند مالش سپاه * که واجب بود ز جو اهل گناه

و چون باعث برین سفر همایون اثر نیت جهاد و غزا و تقویت

و تمشیت شریعت غرا بود هر آینه فتوحات ارجمند و سعادات

برو مند روی می نمود از انجمله چون بشهر قارص رسیدند در

ظاهر آن بصحرائی در غایت نزاht فرود آمدند * * نظم *

* یکی منزل دل کش و جان فزا *

* ز باغ خورنق فزون در مفا *

* بهر چند گامی دران سبزه زار *

* روانه شده چشمه خوشگوار *

* هوای خوش و بیشه های فراخ *

* درختان بار آور سبز شاخ *

* روان آب در سبزه آب خورد *

* چو سیماب در پیکر لاجورد *

- * همه کوه مالان صحرا نورد *
- * بر افند صید و بر آرنه گرد *
- * شه از پدش آراست قالب سپاه *
- * سپه را شد از دور رخ سوی شاه *
- * چوباز سفید سحر در رسید *
- * غراب شب از سهم او بر پرید *
- * بهم بسته شد جرگه پرکارسان *
- * چو نقطه همه صیدها در میان *
- * چو آمد سر جرگه با یکدگر *
- * در ودشت پرصید شد سر بسر *
- * ز کثرت بپوشید روی زمین *
- * گوزن سیه چشم غنبر سرین *
- * ز آهوی مشکین دم تیزدو *
- * فرو بسته شد راه بر راه رو *
- * سواران چابک دران پهن دشت *
- * فگندند هر یک ده و هفت و هشت *
- * ز خون گوزن و دد و غوچ و رنگ *
- * سراسر در ودشت شد لاله رنگ *
- * ز بس صیدگان روز افگند مرد *
- * زده صید فربه یکی بار کرد *

صاحب قران گیتی ستان را پیوسته احراز فضیلت غزو و جهاد
پیش نهاد همت عالی نهمت بودی درین وقت به نیت غزا
برهان آغلن و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه و عثمان
بهادر را بالشکری گران بجانب گرجستان بسوی آقسقا
فرستاد و بنفس مبارک از راه جنگستان آله نایق عازم صوب
گرجستان شد * * * * * نظم *

* ظفر بر میمن نصرتش بر یسار *

* قَلَاوُوزِ رَه لَطْفِ پُروردگار *

* الفهای انا فتحنا همه *

* علمهای او عرش فرسا همه *

* ز سُم ستوران شیران کین *

* چوسیماب در لرزه آمد زمین *

* تو گفتی همان است لشکر مگر *

* نگشت است ازیشان جدا یک نفر *

و چون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شد فرمان قضا
جریان بنفاز پیوست و جماعتی که دران نواحی یاغی
بودند همه را بغارتیدند و حضرت صاحب قران دران صحرا
شکار انداخت * * * * * نظم *

* چنین داد فرمان شه کامگار *

* که بهر شکار از یمین و یسار *

از قلعه بیرون آمد و بی آنکه امید زیرک را خبر باشد شبگیر
کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادتی بساط بوس مستعد

گشت * * نظم *

* کهیتی گرانمایه آورد پیش *

* که از رخس رستم بدش مایه پیش *

عاطفت پادشاهانه او را بصنوف نوازش و تربیت
مخصوص گردانید و آن قلعه و ولایت را باو بخشیده لشکر باز

طلبید * * نظم *

* شهنش تربیت کرد و دادش مثال *

* که در قلعه هم او بود کوتوال *

* یکی خلعتش داد و زرین کمر *

* سوی قلعه کردش روان تا چور *

* به نزدیک مضراب پیغام کرد *

* که آرد سپاه و گذارد نبرد *

گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحب

قران بغزو گرجستان

رفعت منزلات مجاهدان و علوشان غازیان بنص کتاب

وسنت بذوعی محقق و مقرر گشته که در بیان آن احتیاج

بکلفت حجّت و برهان نیست ان الله يحب الذین

یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهم بنیان مرصوص لاجرم

دران مرغزارِ چو خلدِ برین * بفرمود شاهِ زمان و زمین
 که شاهانه بزمی بر آراستند * بشاشت فزودند و غم گاستند
 بگودون رسیده سرِ بارگاه * ز فرّ شه آراسته قاج و گاه
 بهرسو امیران و گردن کشان * بآیین خدمت کمر بر میان
 جهان در جهان شیره بود و شراب * خورشهای الوان برون از حساب
 نوای مغنی و آوازِ رود * بعالم فگنده صدای سرود
 که بی شه زمانه زمانی مباد * زدورِ زمانش زیانی مباد
 جهان باد یکسر بفرمان او * خداوندِ عالم نگهبان او
 و درین اثنا امیرِ طهران را در امورِ ملکی نصیحتهای پادشاهانه
 فرموده بانواع نوازش و انعام اختصاص بخشید و ولایت
 از رنجان و آن نواحی با و آرزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا
 کرامت فرمود و بکلاّه و کمر مرصع سرافراز گردانیده روانه
 ساخت و امیرِ زیرک جاگو با فوجی از سپاه ظفرپناه پیش
 ازین برحسب فرمان بدرِ قلعه آیدین رفته بود و در محاصره
 آن حصار آتارِ شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده و امیر
 بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجزِ خویش و جلالتِ لشکر
 منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه را بقهر و غلبه
 خواهند گرفت امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر از پای
 حصار بر خیزد من بیرون آیم امیرِ زیرک ملتمس او را مبدول
 داشت و از پای حصار باز گشته نزول کرد و بایزید در شب

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار حضرت

صاحب قران از اونیک

حضرت صاحب قران قلعه اونیک را بامیر اتمش
 سپرده جمعی از لشکریانرا پیش او بتوسقال باز داشت
 و پنج روز دران موضع جشن کرده بعشرت و کامرانی
 بگذرانید و روز پنجشنبه هفتم شوال بسعدت و اقبال از آنجا
 نهضت فرموده روان شد و روز آدینه هشتم * * نظم *
 جهان خرد آصفِ جم نگین * وزیر فلک مرتبت سیف دین
 ز سوی سمرقند شادان رسید * بسی پیشکشهای لایق کشید
 شه از وی خبرهای توران زمین * بهر سید تا باز داند یقین
 چنین گفت کاندر همه ملک شاه * نیارد کسی تیز کردن نگاه
 چو چرخ ارکشد کس بسر طشت زر * که یارد دران تیز کردن نظر
 جته از قرا خواجه زان سوشتافت * خبر زمین ممالک ستانی چوپافت
 حکایت بدستور می گفت شاه * چنین تا سوی منزلی کرد راه
 یکی مرغزار چو باغ بهشت * که رضوان توگفتی دران لاله کشت
 گل هفت رنگ اندران مرغزار * علف خوار اسپان و جای قرار
 فرود آمد آنجا باقبال شاه * سپاهش گرفتند یکروزه راه
 و دران جلگه چند روز توقف فرمود و روز دوشنبه هیزدهم
 دران موضع طوی عظیم فرمود * * نظم *

انداخته و شمشیر بدست گرفته روز شنبه دوم عید فرود آمد
و التچا بامیرزاده محمد سلطان برده روی عجز بر خاک
نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب قران
درخواست کن که تا جان در تن و رگ در بدن باشد کمو غلامی
بر میان جان بسته از زمرة بندگان کمترین باشم و مدّة العمر
بمراسم خدمتگاری و جان سپاری قیام نمایم شاهزاده
او را استمالت نموده دل خوشی داد و بدرگه عالم پناه
آورد و سخنان او را بعرض رسانیده خون او را درخواست
کرد حضرت صاحب قران آن شفاعت را بقبول تلقی فرمود
و رقم عفو بر جریده عصیان مصر کشیده او را بشاهزاده بخشید *

* بیت *

شفیعی گرامی مددگار بود * گنه عفو شد گرچه بسیار بود
تمام اسلحه و ادوات حرب که دران قلعه بود فرود آوردند
و فرمان واجب الاذعان بنفاد پیوست که مصر و سلطان عیسی
حاکم ماردین هر دو را بسطانیه بوند و از انجا بسمرقند
فرستند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و عواطف خسروانه
بهادران و مبارزان لشکر را که آثار جلالت و مردانگی
بظهور رسانیده بودند همه را نوازش فرمود و خلعت داد
و اولکا آرزانی داشت *

بتفصیل تطویل دارد پیش رفته بکمری برآمدند که سَمَك آن
مقدار سی صد گز بیش بود پهای دیواری رسیدند بزخم
کلنگ و میتهین سنگ را سوراخ کرده زیر بارو را محجوف
ساختند و بر سر چوبها باز داشتند در آن حال نوکران مصر
چون نیل بلا را بر خود محیط یافتند از مصر اعراض کرده روی
برگردانیدند و از بالای کوه خود را می انداختند و خلائق
که در اندرون حصار بودند بجمع فریاد بر آوردند و ساز و سلاح
جنگ از تن کشیده و انداخته راه بیرون آمدن طلبیدند مصر
ازین حال بغایت عاجز و مضطرب شد و روز آدینه که روز عید
بود دیگر بار ماد رو پسر را بیرون فرستاد و ایشان بپایه سر بر اعلی
شنافته مادرش بر خاک افتاد و روی تضرع بر زمین مالیده
بآب دیده و سوز سینه خون پسر را درخواست کرد عاطفت
پادشاهانه بر زاری آن بیچاره ترحم نموده فرمود که او را
بخشیدم و از خون او درگذشتم اما اگر حیات خود میخواهد
همین لحظه بیرون آید و اگر تقصیر نماید بتایید الهی قلعه را
تسخیر خواهم کرد و خون خلائق بگردن او خواهد بود مادر
مصر متحیر و اندیشه ناک بازگشته بقاعه درآمد و آنچه شنیده
بود بازراند مصر آن روز دیگر بیرون نیامد و بقیه نوکرانش
که مانده بودند خود را از قلعه انداختن گرفتند چون مصر
حال بران منوال دید بر حسب ضرورت کفن در گردن

- * ابا هفت کس خواجه شاهین بجنگ *
- * بر آورد پر و بیازید جنگ *
- * دران شام مانند؛ پر زاغ *
- * که کس ر. نبردی بشمع و چراغ *
- * بر آمد ببالای کوه بلند *
- * به نیروی اقبال شه بی گزند^(۱) *

و دران بالا جهت اعلام لشکر منصور آتش برافروخت امیر ارغونشاه اختاجی و امانشاه خزانچی چون آن حال مشاهده کردند با چند بهادر دیگر بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند و مخالفان از وصول ایشان آگاه شده بجنگ مشغول شدند *

- * شب تیره بود و گذرگاه تنگ *
- * دلیران سوی جنگ یازیده جنگ *
- * خروشیدن تیغ افراشته *
- * چراغی براه اجل داشته *
- * برون جسته تیراز کمین کمان *
- * شده مرگ را راهبر سوی جان *

و دران جنگ امانشاه زخم دار شد و از انجا بازگردید و ارغونشاه و بهادران که با ایشان همراه بودند و ذکر هر یک

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای گزند (کمند) است *

و چون از ماه رمضان پانزده روز بگذشت کار دشمنان بغایت
اضطرار انجامید و از بی آبی آتش در نهاد ایشان افتاد
و تمام رعایا را باین واسطه از قلعه بیرون کردند مصر و
متعلقانش با جمعی سپاهیان همچنان بخیرگی جلادتی
می نمودند و از بیم جان دست و پای می زدند لشکر منصور
بسنگ منجنیق خانهای ایشانرا ویران ساختند و خرگاهها
بر سر ایشان کوفتند درین حال مصر مضطرب و سراسیمه گشته باز
نایب خود را بیرون فرستاد التجا با میرزاده محمد سلطان
آورد و تضرع و زاری بسیار نمود شاهزاده جوان بخت
فرستاده او را پیش حضرت صاحب قران برد و حال اضطرار
و سراسیمگی مصر را عرضه داشت آن حضرت فرمود که اگر
بباید در امان باشد و فرمان داد که فرستاده را خلعت
پوشانیده باز گردانیدند و چون بمصر رسید و پیغام بگذازد
دهشت و حیرت او زیاده ازان بود که بآن سخن تسکین یابد
بهمان وضع که بود برقرار اصرار نمود و بکوشش بیهوده دست
و پای میزد گروهی از مبارزان سپاه ظفر پناه بکمرها و راههای
باریک رفته بودند و چون شب شد خواجه شاهین با هفت
کس پیشتر از دیگران بپای حصار بکمری بلند برآمد * * * نظم *

* چو بگرفت طوطی ز رینه پر *

* ز نیلی قفس آشیانی دگر *

چنین داد فرمان شه ناصور * که هرکس که بود از سپه سر بسو
سه روزه ره از هر طرف تا ختند * درختی که پیدا شد انداختند
در اطراف قلعه به نیروی بخت * کران تا کران شد فگنده درخت
امیری که در رزم بودی چوسام * علی قدر عثمان عباس نام
شهبش گفت تا بر سر آن سپاه * ستاد از گه شام تا صبح گاه
و بجد هر چه تمام تر آن چو بهارا بر هم میفهادند و لشکریان میان
آنها از سنگ و گل پر میکردند و بر می آوردند تا ملجور تمام
شد و از حصار ایشان بلند تر آمد چنانچه بر قلعه مشرف بود *
* نظم *

چو ملجور سر کوب شد با حصار * بگردون بر آمد دم کارزار
گروه سپه بر سر ملجور * چو دریای جوشان در آمد بشور
و از بالای ملجور که با کاخ ناهید و قصر هور برابر ساخته بودند
و از آن منجینیهها که از اطراف و جوانب حصار بر افراخته
بودند چندان سنگ بر هوای آن قلعه پراکنشت * * نظم *
* که گفتی سپهر بلند اقتدار *
* کند اهل آن قلعه را سنگسار *
* مگر آسمان سنگ بارده می *
* جهان را بر ایشان سر آرد همی *
* کسی را که با شاه دل نیست راست *
* اگر بر سرش سنگ بارد رواست *

عساکر گردون مآثر بزخم سنگ منجنیق بسیارے ازان خانها
 که دران بالا ساخته بودند خواب کردند درین اثنا مادر
 مصر از قلعه فرود آمد و بمعادت بساطبوس فایز گشته زبان
 تصرع بشفاعت فرزند برکشاد و از سر عجز و اضطرار عرضه
 داشت که او را چه حد مقاومت با بندگان این آستان باشد
 این اضطراب از غایت خوف میکند و الحق از هیبت شکوه
 این درگاه شیر شرز را جگر آب میشود اگر او نیز ترسد عجب
 نباشد * مصراع *

* چه کند بیای پیلان الجوق ترکمانی *

روز دیگر حضرت صاحب قران او را نوازش فرموده خلعت
 فاخره پوشانید و فرمود که پسرت اگر امان جان و سلامت
 خان و مان می طلبد بگو تا زود بیاید و حضرات عالیات
 سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین او را خلعت
 داده روانه گردانیدند و چون بقلعه درآمد و صورت حال
 با پسر باز راند و دلتش پشت کرده بود یاری ننمود و سعادت
 روی بر تافته بود دستگیری نکرد که از سر عناد برخاسته
 بیای اذعان و انقیاد بدرگاه عالم پناه شتابد و ازان مضیق
 خلاص یابد همچنان در مقام یاغی گرمی باز ایستاد یرلیغ لازم
 الاتباع بنفاد پیوست که در مقابل حصار ملجور سازند *

* نظم *

بتو بخشیدم بشرط آنکه بیاید و بر حال این کودک ترحم فرموده خلعت فرزند ان خود درو پوشانید و حمایل زرین در گردن او آویخت و استمالت نامه بقم عاطفت نگاشته باو داد و پیش پدر فرستاد و چون او را باین طریق بقلعه در آوردند اهالی آنجا در خروش آمده زبان بدعا و ثنا برگشادند و جماعتی از بندگان حضرت را که با آن کودک رفته بودند استقبال نمودند و ایشان را بسی زر و خلعت داده به تعظیمی هرچه تمامتر باز گردانیدند لیکن مصر را خوف بمرتبه غالب شده بود که سراسیمه مانده اصلا راه بصلاح خود نمی برد و آن مایه قوت نفس که بیرون آید و خود را ازان مهلکه برهاند نداشت و چون باز در آمدن تعلق کرد حضرت صاحب قران امر فرمود که امراء تومان هرکس به سیبۀ خود استاده منجنیقها ترتیب کردند و سایر اسباب جنگ حصار از عراده و رعد و تیر چرخ آماده داشته کورگه و نقاره فرو کوفتند و برغو کشیده بجنگ مشغول شدند *

* نظم *

* برآمد خروشیدن کارزار *

* سپاه اندر آمد بگرد حصار *

* ز بس نارک و هذگ شد پر نهیب *

* نشیب از فراز و فراز از نشیب *

ماه مذکور امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم بودند
 بمعسکرهایون پیوست و شب هنگام لشکر منصور بپای کمر
 شتافته بجنگ مشغول شدند و تا روز کوششهای مردانه
 نمودند و در اثنای جنگ از قلعه تیروی انداختند خبری
 بران نوشته چون بپایه سریر اعلی رسانیدند و بر مضمون آن
 اطلاع افتاد حاصلش آن بود که ستلمش که بیرون آمده
 از خویشان نزدیک مصر است و بهادر و سردار این قلعه
 اوست اگر او را بند کنند پشت استظهار اینها بشکند
 * بیت *

* بشه گفتی ایزد خبر داده بود *

* که بندوی از پیش بفهاده بود *

* شهی را که دل گشت چون آفتاب *

* بود حکم رایش سراسر صواب *

و حضرت صاحب قران روز دوشنبه پسر مصر را طلب فرمود
 و او در سن شش سالگی بود و چون بپایه سریر اعلی آمد
 روی نیاز بر زمین نهاده پای بندگی حضرت را ببوسید
 و زانو زده بلفظی فصیح زاری کنان خون پدر درخواست کرد
 و عرضه داشت که اگر بندگی حضرت او را ببخشد من بروم
 و او را بگویم که با کفن و شمشیر بدرگاه آید و از جمله غلامان
 این حضرت باشد صاحب قران کامگار فرمود که خون پدرت را

نصیحت کرد که این چه سودای فاسد است که ترا بر
 مخالفت میدارد با حضرتی که سلاطین هفت اقلیم از
 مقاومت او سپر انداخته اند معارضه کردن نه طریق عقل
 است ترا ازین ورطه جز بوسیله عجز و مسکنت خلاص ممکن
 نیست * * * * * نظم *

بشاهی که شاهان روی زمین * سپردند شاهی و تاج و نگین
 چورستم و صد برد ربار اوست * کمربسته و زجان هوادار اوست
 فریدون و جمشید و خاقان چین * بدرگاه او بند کتیرین
 نباشد ترا مصلحت داری * همان به که روسوی عجز آوری
 به پشتی قلعه مسازید جنگ * که در چنگ نرکان چوموم است سنگ
 چه حد تو باشد باو کارزار * چنین کار را خوار مایه مدار
 همان به کزین قلعه آئی بیرون * سر کوه ناگشته دریای خون
 درین گفتن ایزد گواه من است * که سوی صلاح تو رای من است
 مصر چون این سخنان استماع نمود خوف و هراسش زیاده
 شد و باز پرسورا باستلمش که از خویشان نزدیک او بود
 و از سرداران و دلاوران آن دیار با اسپان نامدار بیرون
 فرستاد و بتضرع و زاری همان التماس که اول کرده بود
 درخواست نمود صاحب قران سپهر اقدار دانست که او
 خاطر بیرون آمدن ندارد فی الحال بحبس ستلمش
 و کسانی که با او بودند فرمان داد و روز یکشنبه بیست و یکم

- * قبوچي زهرگوشه بگماشتند *
- * عراده زهرسو برافراشتند *
- * که هرکس که جنبد فرازِ فصیل *
- * بناوک زندهش که گردد قتیل *
- * فرازِ کمرها بسانِ پلنگ *
- * سپاهِ انجمن شد بآیینِ جنگ *
- * چومرگانِ خوبان در صفِ رزم ساز *
- * یکی در نشیب و یکی در فراز *

و جمعه نوزدهم ماه مصرپسر و نایب خود را با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و عرضه داشت که بنده مطیع آن حضرتم و مرا قوتِ مقاومت با بندگانِ درگاه نیست و زهره بیرون آمدن هم ندارم اگر آنحضرت این نوبت بنده را بجان امان بخشد از سرامن و اطیمنان بوظایف خدمتکاری قیام نمایم حضرت صاحب قران ایشانرا نواخته خلعت و کمرباد و فرمود که از سر جریمه او درگذشتم باید که هیچ اندیشه بخود راه ندهد و بی توقف بیرون آید و چون ایشان باز گشتند و بقعه درآمده این سخن با و رسانیدند توفیقش یاوری نمود و آن سخن را که خیر و صلاح او دران بود بسمع قبول راه نداد و جنگ آغاز نهاده بتیوانداختن مشغول شدند روز دیگر امیر طهران پیش رفت و مصر را از راه نیک خواهی

سه شنبه شانزدهم شعبان کوچ کرده در علف زار جلگای
 الش کرد نزول فرمود و از آنجا نهضت نموده به تعجیل براند
 و از کوسه طاق^(۱) گذشته روز پنجشنبه هزدهم پیشتر از امیرزاده
 محمد سلطان باونیک رسید و از غریب کورگه و خروش سورن
 زلزله در جهان افکنده بتسخیر حصار فرمان داد عساکر گردون
 مآثر از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته به نیروی
 دولت قاهره حصار زیرین را مسخر گردانیدند و باز زمین برابر
 ساختند و مصر با اتباعش گریخته ببالای قلعه کوه برآمدند و
 آن قلعه کوهیست بغایت بلند و تند و هر ممرکه احتمال آن
 داشت که پیادگان کوه رو توانند رفت آنرا بکچ و سنگ استوار
 کرده بودند و یک طرف آنرا بار و کشیده و دروازه مستحکم
 گردانیده و ترکمانان در آن بالا جنگ و قتال را آماده گشته
 امرای تومان و بهادران لشکر کشورستان پیاده شده چپرها
 گرفتند و به نزدیک دروازه پهای کمر برآمدند و جنگ
 در پیوستند *

* پیاده روان شد بکردار پیل *

* سوی مصر مانند دریای نیل *

* سپه چون بقلعه رسیدند تنگ *

* برآمد ز هر جانبی کوس جنگ *

افروخت و رای ممالک آرای سایه التفات بر اشتغال
 جهانبانی انداخت و تیمور خواجه آق‌بوغارا با فوجی از
 لشکر بمبده محمد درویش برلاس بمحاصره قلعه النجق فرستاد
 و در روزد و شب به مبارکی و طالع فرخنده کوچ کرد و متوجه
 قلعه آیدین شد و چون بآنجا رسید اهالی قلعه اطاعت و
 انقیاد نموده هر چه داشتند از نقود و اقمشه و چهارپای و غلات
 بیرون فرستادند و بتضرع و زاری امان خواستند مرحمت
 حضرت صاحب قران ایشانرا معاف داشته از آنجا مراجعت
 نمود و شب در میان کرده بارج کلیسیا نزول فرمود درین اثنا
 از شهر ارزنجان که سرحد روم است طهران بدرگاه عالم پناه
 آمد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه و سرافراز گشته
 بخدمت پسنده قیام نمود و زانورده پیشکشهای لایق کشید
 عاطفت پادشاهانه او را بانواع نوازش و تربیت اختصاص
 بخشید *

گفتار در فتح قلعه اونیک

چون مصر پسر قرا محمد که حاکم اونیک بود تا غایت
 بدرگاه عالم پناه نیامد و باقامت مراسم بندگی
 و خدمتگاری قیام نه نمود داعیه تسخیر آن حصار از خاطر
 حضرت صاحب قران سربرزد و امیرزاده محمد سلطان را
 بالشکری بجانب اونیک روانه گردانید و بنفس مبارک روز

با غرق مبارک در سلطانیه مانده بودند استیلا شدت شوق سلسله عطوفت حضرت صاحب قران را تحریک داد و غرق گذاشته ایلغار فرمود و روی توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و ازالش کرد گذشته شب در اوج کلیسای آله تاق استراحت نمود و صباح جمعه جمعیه جمعیت آثار سعادت شعار که عید اخیاز و ابرار است چشم امید روزگار بجمع شمل اقبال و اتفاق دولت تلاقی و اتصال روشن گشت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و آغایان نثارها کردند و همگنان را نهالِ آمال و امانی از میامن وصول بحضرت صاحب قرانی بازهار و اثمار بهجت و شادمانی آراسته و برومند گشت * بیت *

و بروفق دورنگی روزگار * که لطف گلشن نیست بی قهرخار
از تذکره واقعه جگرسوز غم اندوز امیرزاده عمر شیخ جراح
آن مصیبت تازه گشته و شاهزادگان و خوانین و نویینان
مراسم تعزیت بجای آورده و ظایف دعا باد رسانیدند * نظم *

* گرفتار رفت اختری از آسمان سلطنت *

* آفتاب اوج شاهی جاودان تابنده باد *

* ورگلی از شاخسار ملک برخاک افتاد *

* گلبن اقبال سلطان جهان پاینده باد *

صاحب قران خلافت پناه زبان استرجاع را با عاده انالاه برگشاده چهره وقار پادشاهانه را بگلگونۀ صبر جمیل بر

و چون نواحی اخلاط مخیم نزول همایون گشت خاقان حاکم عادل جوز که از هواخواهان دیرینه آنحضرت بود بپایه سریر خلافت مصیر آمد و پیشکشهای لایق کشید و چون خدمات او از سرِ اخلاص بود در حضرت اعلیٰ عزقبول یافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط و ایل آنجا را با و سیورغال فرموده یرلیغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان دران صحرا شکار انداخت روز چهار شنبه جرگه بهم آمد *

* نظم *

* جهان جوی میشد چو غرنده شیر *

* جهنده هزبری شکاری بزیر *

* بران صید گه چون گذر کرد شاه *

* معذبر شد از گرد او صید گاه *

* شکار انگنان با ظفر هم قرین *

* ز چرنده خالی شد آن سرزمین *

* ادیم گوزنان سرین تا بسر *

* ز پیکان زرین شده کان زر *

* کمان شهنشه کمین ساخته *

* شکاری بهر تیری انداخته *

صید بسیار از آهوی سفید و غوچ و میش کوهی و گوزن و غیر آن بینداختند و چون مدت یازده ماه بود که شاهزادگان

روانه ساخت و فرمود که از پی دشمنان تاهرجا که باشد بروند
و در دفع شر و فساد ایشان کوشش نمایند و بنفس مبارک
در آن جلکا چند روز توقف فرمود و بجهت قلع و قمع آنان که
بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیرزاده میرانشاه را
بفرستاد تاهرکه بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید او را امان
بخشند و آنرا که سرکشی ورزد بدست انتقام از پای
در آورده ولایت واحشام او را غارت کند و بقلعه النجق
رفته بمحاصره مشغول شود و تواجیانرا فرمان داد که بروند
و از تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریراعلی آورند
و رایات نصرت شعار نهضت نموده بسعدت و اقبال بجانب
آله طاق باز گشت و حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان
آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند و زمستان
آنجا گذرانیده در فصل بهار که موعده تلاقی گل و بلبل و موسم
سمن و سنبل است از آنجا کوچ کرده متوجه پایه سریراعلی
گشتند و از تبریز گذشته می آمدند حضرت صاحب قران
امیرزاده شاهرخ را در سه شبه بیست و پنجم رجب
باستقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوان بخت چهار شبانه
روز قطع راه کرده در میان مرند و خوی بایشان رسید *

* نظم *

دولت دیدار میسر شده * دیده اقبال منور شده

وسرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش
 دوانیدند و از همه بدررفت و هیچ باد پای بگرد او نرسید
 حضرت صاحب قران او را ملحوظ نظر تربیت و عذایت
 گردانیده بسی نوازش فرمود و مملکت او را باد یگر ضمائم
 باو ارزانی داشت و یرلیغ داد و بخلفت طلا دوز و کمر
 و شمشیر زرین بلند پایه و سرافراز ساخت و بیق صوفی را باو
 سپرد که او را در قلعه محبوس دارد و راهها را تفحص فرموده
 فرمان داد که بنویسند *

گفتار د فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها
 باطراف و جوانب از برای تسخیر قلاع
 و بلاد و دفع اهل شر و فساد

رای ممالک آرای صاحب قران ممالک ستان محمد
 درویش برلاس را با فوجی از لشکر بمحاصره قلعه النجق
 فرستاد و قرا یوسف و احشام ترکمانان از آوازه وصول عساکر
 گردون مأثر و بگریز نهاده بودند و رفتند حضرت صاحب
 قران با شاهزادگان و امراء و نوینان قورلتای کرده مشورت
 فرمود و رای بران قرار گرفت که لشکر در عقب ایشان برود
 و برهان اغلن را سرسپاه گردانید و ایباج اغلن و جهانشاه
 بهادر را باد یگر امراء همراه او کرده از صحرای موش بایلغار

گشت و امیرزاده شاهرخ ملازم رگاب همایون بود و دران طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار بود از بسیاری برف بسی چهارپای از استر و شتر دران راه تلف شد روز شنبه پانزدهم رجب از ان عقبهای بلند و دشوار و راههای سخت عبور نموده در صحرای موش نزول فرمود و امیرزاده میرانشاه با امرای بونگار از راه تبلیس گذشته بار دوی کیهان پوی ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان نیز با لشکر چرنغار دران محل برسید و حکام آن نواحی مجموع مطیع و منقاد گشتند و حاکم تبلیس حاجی شرف که در تمام بلاد کردستان به نیکی و راستی او کسی نبود و نسبت با بندگان درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت و بندگی بودی با حراز سعادت بساط بوس مبادرت نمود و اسپان نامدار پیشکش کرد *

* نظم *

* بسی اسپ بازین و برگستان *

* بلند و قوی مغز و سخت استخوان *

* سبق برده از آهوان در شتاب *

* بگرمی چو آتش بنرمی چو آب *

* بصحرا ز مرغان سبک خیز تر *

* بدریا در از ماهیان تیز تر *

و از انجمله يك اسپ بود که با مجموع اسپان نامی که حکام

داشته و او را تومان داده بود و در بونغار بعد از نسل خانان
از بزرگتر امیری نبود و با این همه از سرشت بد مرتکب
چنین حرکات ناپسندیده میشد *
* بیب *

زهرکس پشیمان تر او را شناس * که نیکی کند با کسی ناسپاس
بنا برین حضرت صاحب قران ببند او و پسرش امر فرمود و
جماعتی را که با او متفق شده بودند بیاساق رسانیدند *

گفتار در مراجعت ماهچه رایت آفتاب اشراق
بجانب آله تاق^(۱)

رایت آفتاب اشراق محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه
آله طاق شد و در جلگه مهروان و نواحی آن از قلاع و ولایات
مجموع حکام و کوتوالان و متعینان و سرداران کمر خد متکاری
بسته بدرگاه عالمپناه شتافتند و بسعادت بساط بوس استسعاد
یافتند و مال و خراج قبول کردند و فرود آوردند و چون
حضرت صاحب قران از میافارقین و باتمان و اشما عبور فرمود
راهها تعیین فرمود و امرای تومان را غنچرجیان مقرر کرد
و امیرزاده محمد سلطان با امرای چرنغار از راه چپاچوروان
شد و رایت ظفرنکار از راه سیواسر متوجه صحرای موش

(۱) در دو کتاب بجای تاق (طاق) (۲) در دو نسخه بجای مهروان

(مهروران) و در یک نسخه بجایش (نهروان) دیده شد *

چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود
 به نیروی دولت روز افزون بدرسه روز مسخر گشت * بیت *
 * و امثال این غرایب وزین هم غریب تر *
 * بسیار کرد دولت این شاه داد گر *

و لشکریان باندرون حصار در آمده شهر را غارت کردند
 و خانها را آتش زدند و سپاهیان آنجا تمام در نقبها رفته
 ناپید شدند و کس ایشانرا نیافت و یساقیان با تبرها
 و متینها بر بالای بارو بر آمده بویران کردن حصار مشغول
 شدند و چون آن بنا از غایت استحکام بمرتبه بود که بسعی
 بسیار اندکی از آن کنده می شد و خراب کردن آنرا روزگاری
 می بایست پاره از سرهای باروی آن بینداختند و روز
 سه شنبه از آنجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر
 جمادی الاخر یکی از طایفه اوزبک بپایه سریر اعلی حاضر شد
 و بعرض همایون رسانید که بیق صوفی یاغی شده میخواست
 که در شب بگریزد در حال فرمان شد تا او را گرفته حاضر
 گردانیدند و چون تفحص نموده شد اقرار کرد و معترف شد
 و جمعی مردم که با او متفق شده بودند باز نمود و حال آنکه
 حضرت صاحب قران بکرات از او امثال این حکایات ناپسندیده
 مشاهده کرده بود و از مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده
 و پیوسته درباره او عواطف و مراحم پادشاهانه ارزانی

چشمه آب سنگین جاریست و بسی باغهای معتبر هست و این
اوصاف از دیده ثبت افتاده نه از مجرد سماع و گویند
از بنای آن حصار چهار هزار و سیصد سال گذشته و در هیچ
عصر از اعصار دست قدرت و قوت هیچ ذو شوکت صاحب
افتدار بفتح و تسخیر آن فرسیده مگر آنکه در ابتداء اسلام
خالک بن ولید با فوجی از لشکر اسلام بعد از آنکه مدتی بمحاصره
آن مشغول بودند از راهی که آب از شهر بیرون می آید
به پنهانی در آمده اند و آنرا فتح کرده القصة پیرامن آن حصار
مخیم نزول عساکر گردون مآثر گشت روز دیگر صاحب قران
ممالک ستان بسعادت و اقبال سوار شد و لشکر را به تسخیر شهر
تحریر فرمود و ایشان جنگ را آماده گشته با چپرها و توارها
و خرکها پیش رفتند و از اطراف و جوانب بر اهل حصار
تیر باران کردند و ایشان هر چند از بالا سنگ و تیر بر سر آن
دلاوران نبرد آزمای می ریختند چون کوه از جای خود
نجذیدند و عثمان بهادر پیش رفت و یک برج او را نقب زده
راه ساخت و سید خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگر را
نقب در آورد و همچنین ارغونشاه برجی را نقب زده پیش
از همه در آمد و ببالای برج بر آمد و داد مودی و مردانگی
داد و دیگر امرای تومان کوششهای دلاورانه نموده هر یک
بنوعی ببالای حصار بر آمدند و چنان حصار منیع که در مدت

گفتار در توجه رایت کشور کشای گیتی ستان

بصوب حامد و فتح آن

چون حضرت صاحب قران بر مخالفت اهالی حامد اطلاع یافت در حال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد و روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر قرین نصرت و ظفر با تمام لشکر متوجه حامد شد و شب در میان کرده آنجا رسید و مجموع لشکر از دجله که آبش در آن محل بغایت سبک است عبور نموده کورگه و نقاره فرود کوفتند و سواران داخل شدند و حصار را در میان گرفته فرود آمدند و آن حصار در استحکام و استواری بمرتبه ایست که کس مثل آن در عالم ندیده و نشنیده چه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده برآورده و بگچ استوار کرده و عرض دیوارش بحیثیتی است که بر بالای آن دیوار دوسوار پهلوی یکدیگر توانند راند و بر سر باره هم از طرف بیرون و هم از جانب اندرون بمقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ تراشیده برآورده اند و بر بالای آن آهک زده و باز بر سر آن از طرف بیرون دیوار سنگ برآورده کفکوها ساخته چنانچه مجموع آن بارود و طبقه است تا هنگام بارندگی و وقت شدت سرما و گرما مردم در طبقه زیرین توانند بود و برجهای عالی ترتیب کرده اند و در میان هر دو برج ده پانزده گز باشد و در اندرون حصار دو

و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی
داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود *

* نظم *

بخواهند گان گر کسی زرد هد * بجای زرا و شهر و کشور د هد
وروز شنبه کورگه کوچ زده بمبارکی و طالع سعد نهضت نمود
وراهها بخش کرده متوجه طرف بسری شد و امیرزاده محمد
سلطان بالشکر خود براه میدان روان گشت و حضرت صاحب
قران از راه سور و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود
و امیرزاده میرانشاه بالشکر خود از راه جوسق و امرای
تومان بمورچل خود بهمین سبیل هرکس از راهی باز گشتند
و چون حضرت صاحب قران از راه سور بکنار شطرسید
امیرزاده میرانشاه را بجهت ضبط آن نواحی ببالای آب
دجله بایلغار روانه گردانید و بنفس مبارک از آب گذشته
بعلف زاری در غایت نزاهت نزول فرمود و سه روز در آنجا
توقف نمود و در خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت
بجانب آله تاق معطوف دارد که ناگاه از پیش امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار
قراچه قیا که عبارت از شهر آمد است که بحامد اشتهار یافته
بحصانت حصار مغرور گشته سرکشی می کنند و بقدم انقیاد
پیش نیامدند *

- * ازان ماه چون مشرق از آفتاب *
- * فروغ سعادت و انوار جاه *
- * درخشان ز رویش چو خورشید و ماه *
- * توگفتی یکی کوكب از اوج ماه *
- * برآمد باقبال بر تخت گاه *

ماهران صناعت نجیم در تحقیق وقت ولادت و استخراج
جزو طالع و تحریر مراکز سایر بیوت و تعیین مواضع کواکب و
سهام شرایط احتیاط مرعی داشته و دقائق اعمال بجای
آورده زایچه طالع همایونش بقلم دولت بربیاض سعادت
کشیدند *

- * اسد طالع و صاحبش آفتاب *
- * ازان گشت در سلطنت کامیاب *
- * شرف یافته آفتاب از حمل *
- * گرایده از علم سوی عمل *

و چون این بشارت منسرت افزا بسمع مبارک حضرت صاحب
قران گیتی ستان رسید مواد بهجت و سرورش تضاعف
پند برفت و از غایت خرمی و شادمانی نایره غضب و خشم
آن حضرت بکلی فرو نشست و بشکرانه آن عطیه جوام
اهالی ماردین و آن حوالی رارقم عفو و اغماض کشید و از
سرانتقام ایشان گذشته مال را که قبول کرده بودند ببخشید

پای قلعه معاودت نموده باردوی همایون خود فرود آمد
 و ایشان از قلعه تقوזהای بسیار و اسپان نامدار بیرون آورده
 پیشکش کردند و مال و خراج بگردن گرفتند و التزام و وظایف
 خدمتگاری را متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که درین ولا اهل
 واردین را یاوری نمود آن بود که چون شب بگذشت و مبعشر
 سپیده دم بشارت قدوم نیراعظم در اغوار و انجان عالم
 انداخت صباح جمعه از جانب سلطانیه از پیش سرایملک
 خانم ایلیچی رسید و بشارت رسانید که حق سبحانه و تعالی
 شاهزاده عالمیان امیرزاده شاه رخ را فرزندی کرامت
 فرموده و نهال اقبال در جویدار سلطنت گلی تازه
 بار آورده * * نظم *

* طالع عالم شده نیکو بمیمون اختری *

* منتظم شد سلک ملک و دین بوالا گوهری *

ذکر ولادت امیرزاده الغ بیگ

در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه (ست و
 تسعین و سبعمائه) مطابق فروردین ماه جلالی موافق ایت
 نیل در قلعه سلطانیه * * نظم *

* بسطغان گیتی ستان شاهرخ *

* خداداد شهزاده ماه رخ *

* که اوج سریر شاهی یافت تاب *

ایشانرا بقتل آوردند و بسیاری از پسران و دختران ایشان در
 زبردست و پا هلاک شدند و بعضی بتشنگی بمردند و غذایم بی حد
 بدست عساکر فلک حمله ستاره عدد افتاد و اسپان و قطارهای
 شتران گرفتند و دریای قلعه کوه بجنگ مشغول شدند و آن
 حصار است بغایت استوار بر سر کوهی بلند واقع شده و یک
 راه بیش ندارد و از قلعه مقدماتی آسیاب بزمیر می آید و
 جواهر اوصاف آن حصار در عقد اشعار بلاغت شعاع شعراء
 بتخصیص ابن سراپا منظوم است و بقلعه شهبان موسوم سپاه
 گردون انتقام آنروز تا بشام دریای آن حصار آتش پیکار
 افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان از
 بالای قلعه بسنگ باران سیل بلارا پیش گیری میکردند و
 چون شب درآمد لشکر ظفر قرین در حوالی قلعه توقف
 نمودند و روز دیگر که شهسوار خورشید ببالای افق برآمده
 جیش کواکب که در اطراف حصار نیلی سپهر التجا بسته
 بودند همه را فروریخت عساکر گردون مآثر باز روی جلالت
 بقلعه نهاد و ببالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار
 رفته بودند و پناه بکمرها برده همه را دستگیر کردند و فرود
 آوردند اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهده
 کردند و هم و هراس بریشان غالب شد و بتضرع و زاری زنده
 خواستند صاحب قران سپهر افتد اربا لشکر فیروزی آثار از

و خرگاه و سراپرده و بارگاه طناب در طناب کشیدند * بیت *

سپاه اندر آمد چنان چون سزد * همه بوم و بر خیمه بر خیمه زد
روز دیگر که خسرو جهان گیر زبرجد سر بر گردون مقام بعزم
تسخیر این عالی حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام ظلام
بر آورد صاحب قران گیتی ستان و شاهزادگان و امرای
نومانات و هزارجات و قوشونات لشکرها آراسته متوجه
حصار شهر شدند و از غریو کورگه و کوس و کرنای و خروش
سورن و جوش بهادران رزم آزمای گوش زمانه کوساخته
جنگ در انداختند * بیت *

* سواران سوی رزم کردند رای *

* تو گفتی که عالم بر آمد ز جای *

* جهان گشت پودار و گیر نبود *

* شد از وهم رخسار خورشید زرد *

و پیش از همه لشکر قول سپرد روی کشیدند و نرد بانها بر
دیوار حصار نهادند و با تیغ سرافشان و گرز گران بنرد بانها
بر آمدند و سایر لشکر مغفر شگاف از جوانب و اطراف حمله
آوردند به نیروی دولاب قاهره دشمنانرا براندند و شهر را
مسخر گردانیدند و مخالفان از بیم جان روی گریز بقلعه کوه
نهادند و سپاه ثوابت شمار بهرام انتقام با شمشیرهای خون
آشام در پی ایشان کرده تا دروازه قلعه براندند و بسی از

فرموده آنرا بجهل کشتی در مدت ده شبانه روز از آب
بگذرانیدند و از آب بشیب رانده باره وی همایون رسانیدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی

بصوب ماردین نوبت ثانی

چون شهریار عدالت شعار بهار از میامن عون و اقتدار
مبدع مختار جل و علا جفود قوای نامیه را تقویت نموده بکار
در آورد و سپاه زبرجد لوای گیناروی زمین را بفیروزی فرو
گرفته تمام دشت و صحرا سبزه زار و علف خوار گشت حضرت
صاحب قران کامگار بعد از فتح جزیره و نوابع و تسخیر قلاع
آن نواحی و مواضع عازم ماردین شد و قورلتای فرموده
سایه التفات بر ضبط لشکر انداخت و مجموع پیادگان را
سوار ساخته و در روز جمعه غره جمادی الآخر متوجه
ماردین شد * * * * *

زکوس شهنش برآمد خروش * سپاهی چودریا در آمد بجوش
شد از جوش پولاد پوشان ستوه * همه دشت و صحرا و هامون و کوه
امیرزاده میرانشاه بالشکرهای خود بر حسب فرموده
بمنقلای روان گشت و صحرا نشینان آن ولایت که در بیابان
و کوهها بودند همه را بتاخت و غارت کرد و روز سه شنبه
دوازدهم ماه مذکور صاحب قران کامگار بالشکر منصور
بظاهر ماردین رسیده شهر را مرکز وارد در میان گرفتند و خیمه

بصیرت فرود آمد * *بصیرت فرود آمد* * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

گفتار در توجه حضرت صاحب قران

بجانب جزیره و نواحی آن

چون ملك عزالدین حاکم جزیره از امتثال امری که در

باب ارسال شیخ صاد ر شده بود ابا نمود حضرت صاحبقران روز

دوشنبه سیزدهم جمادی الاول اغرق را گذاشته ایلغار فرمود

و با تمام لشکر از دجله بکوبسر و عمد گذشته شبگیر کرد در وقت

سحر که آن روز برگشتگان در خواب بودند بیخبر و غافل

عساکر گردون متأثر چون قضای فازل بایشان رسیدند و تمام

ولایت و احشام ایشان عرضه غارت و تاراج گشت و دوسه

قلعه او را بگرفتند و مال و چهارپای بسیار فتوح روزگار لشکر

نصرت شعار شد و حاکم جزیره ملك عزالدین در آن آشوب

بدست یکی از لشکریان افتاد چون او را بشناخت بشکنجه

و عقوبت بسیار بسی چیز از او بستند و او را رها کرد و چون صرصر

قهر صامت و ناطق آن نواحی و دیار را بباد غارت و تاراج

برداد و حاکم جزیره نیم جانی بهزار مشقت بیرون برده آواره

شد صاحب قران گیتی ستان از انجا نهضت نموده سعادت

واقبال باز گشت و روز پنجم شب سه شانزدهم از دجله گذشته

فرمان داد که تمام غذایم و گوسفندان را بموصل برند بر حسب

باز گردانید و شاهزادگان و امراء با تومانهای خود هر کس در پیش خود نمدها و زیلوها و تاچپره‌های^(۱) خیمه خود بر روی لای انداخته و راه ساخته بتما می بیرون رفتند و از اینجا کوچ کرده بطرف موصل کهنه روان شدند و حضرت صاحب قران کسی را با بسی تحف و هدایا جهت فرزندان بجانب سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در موضع چیمک با ملک عزالدین بشرف بساط بوس رسیده بود و بنوازش مخصوص گشته در راه پای از راه صواب بیرون نهاده دستِ جسارت بآن تحف و هدایا دراز کرده همه را برگرفت و بجزیره در آورد و ملک عزالدین حاکم آنجا عهدی که با بندگان حضرت کرده بود شکسته با آن شور بخت هم داستان شد و یاغی گشت صاحبقران گردون اقتدار الزام حجت را د و نوبت قاصد فرستاد و او را پیغام داد که شیخ را گرفته پیش ما فرست تا از سرگناه تو در گذریم و اگر نه جزیره و قلاع و خیل و حشمت در زیر سم ستور ناچیز خواهد شد ملک عزالدین را نکبت و ادبار دامن گیر شده بود بر حصانت قلعه و آب شط اعتماد کرد و سخن قبول نمود خردندان که بنیادی که بر آب نهند استوار نیاید اما خاکساری را که باد نکبت آنش دولت فرو نشاند پرده پندار پیش

(۱) در بعض نسخ بجای تاچپره‌های (قناطهای) دیده شد •

- * خيام معسكر بر آرد بآب *
- * ز دریا بر آورد ابری چوقییر *
- * سر مشك بكشاد ابر مطیر *
- * توگفتي جهان باز طوفان گرفت *
- * محیط بلا جمله کیهان گرفت *
- * دران دشت امکان بودن نماند *
- * بجز کشتي عجز مامن نماند *
- * روان گشت لشکر چو کشتي بر آب *
- * فرو ماند اشتر چو خر در خلاب *
- * ازان پیل بالا گل تیـره جوش *
- * ز اسپان نبودی برون غیر گوش *

و زمین آن موضع بغایت سست بود و گل و لای عظیم باز دیده شد بحیثیتی که چهار پایان تا بسینه درو حل فرو میرفتند و چند روز لشکر در بلای آن لای ماندند و بسیاری از استران و شتران قطار قطار تاف شدند و در گل غرق گشته بماندند و بیشتر لشکریان فرود آمدند و خیمها زدند و زمان زمان شدت باران زیادت می شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها بکن داشتند و پیاده براه افتادند و حضرت صاحب قران بالشکر قول در جمعه دهم جمادی الاول ازان بلاد بیرون آمده در علف زاری نزول فرمود و از بهر تفقد و استعمال احوال شاهزادگان کس

صاحب قران چون برین معنی اطلاع یافت همان لحظه
سلطان عیسی را طلب داشت و بزاندودر آورده کیفیت حال
از و سوال فرمود و از هرگونه کاوش و خطاب و مجاری
کلمات او در جواب معلوم شد که در وقت بیرون آمدن برادر
و اتباع خود را وصیت کرده است که بهیچ وجه حصار از
دست ندهند و شهر نسیپارند و مبالغه کرده که اگر من هزار
مکتوب بنویسم و شفاعت کنم قطعا التفات مکنید که من جان
خود را فدای شما و سلامت مملکت میسازم و چون این
معنی بروثابت شد امر لازم الانباع بگرفتن و بند کردن از نغان
یافت و چون کثرت لشکر و اندوهی سپاه بسیار بود و او اخر
زمستان و دران حوالی علف یافت نمی شد رای ممالک
آرای ماردین را دران و لا محاصره کردن مصلحت ندید
و روز سه شنبه هشتم ربیع الاخر از انجا نهضت فرموده بطرف
کوهستان روان شد و از دره گذشته فرود آمد و روز دیگر از انجا
کوچ کرده بجانب اسپنج توجه نمود و تمام شاهزادگان و امراء
لشکرها آراسته بمورچل خود بذوره روان شدند و روز جمعه
یازدهم ماه هوا متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن گرفت
و بارانی دست داد که گفتی تمام اجرام آسمانها ابرگشته
می بارد * و فلک خواست تا برگ چشم سحاب *

افتد ار نسبت با آن حضرت اخلاصی داشتند که سبب آنرا
 بمجرد حصول مال و جاه و دیگر اغراض دنیاوی حمل نتوان
 کرد چه امیر آقبوغا که یکی از آن خدمتگاران مخلص بود
 مدّة العمود در هر حال و هر محل که بود هرگز چنان نه نشست
 که پشتش بر طرفی بودی که آوازه آنحضرت از آن طرف
 شنودی و هنگام استراحت پای بآن جانب دراز نکردی
 بفا بران اخلاص امرای بر نغار و چرنغار و سایر خواص بندگان
 سعادت یار نسبت با بقعه مذکوره هر یک بمورچل مقرر خود
 مدفنی ساخته بودند و در هر جا که بحکم و ما تدری نفس
 بای ارض تموت وفات یافتند ایشانرا بر حسب وصیت
 بآن مدفن نقل می کردند *

* بیت *

* محبتی که خدائی بود نه نفسانی *

* بموت و فوت نیابد زوال تا دانی *

تتمه داستان ماردین

چون سلطان عیسی که ملک ماردین بود موکب همایون
 را استقبال نموده بشرف بساط بوس فایز گشت و مال تغار
 قبول کرده محصلان جهت تحصیل وجه و لشکریان از برای
 خرید فروخت بشهره آمدند گروهی از زمرة جهال و انبوهی
 از جهله^(۱) ارذال جمع آمده بر لشکریان غوغا کردند حضرت

(۱) در بعض نسخه بجای جهله (جمله) است *

شیراز شد و نعش شاه زاده شهید را از موضع برگشته خرماتو
 بشیراز نقل کردند و بمرقده عاریتی بسپردند و بعد از چند گاه
 خواتینش سونچ قتلغ آغا و بیگ ملک آغا و ملکت آغا و پسر او
 امیرزاده اسکندر که در صغرسن بود و در شیراز مانده نعش
 را از شیراز بکش بردند *

* روانش روان شد بدارالسلام *

* شد آب و گلش سوی کش و العلام *

و در اینجا ببقعه که از مستحذات حضرت صاحب قران است
 دفن کردند *

مرقدش تابنده و پرنور باد * با شهید کربلا محشور باد
 و باعث بران نقل با وجود آنکه در سلك ممالک صاحب
 قران متعالی مکان تمام ایران با توران انضمام و انتظام یافته
 بود آن شد که آن حضرت درکش بقعه ساخته و پرداخته
 است بمحلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلار
 و مدفن پدر نامدارش امیر طراغای در جانب قبلی آن
 واقع شده و از زمین و یسار آن بقعه از برای امیرزاده جهانگیر
 و دیگر اولاد امجاد^(۱) مقابرو بقاع احداث فرموده و چون
 دولت سرمد صاحب قران موید از بینات آیات قدرت الهی
 و جلال مخایل عنایات فامتناهی بود اعوان و انصار سپهر

(۱) در بعض نسخ بجای امجاد (واحفاد) دیده شد *

* نظم *

* نوالعجب واقعه باشد و مشکل کاری *

* که نپوشیده توان داشت نه گفتن یارند *

اخرا لامر همه اتفاق نموده صورت حادثه را در خلوتی بعرض
رسانیدند * * * * * بیت *

حدیث شه و قلعه و زخم تیر * نمودند یک یک بآه و نفیر
صاحب قران کوه و قار از کمال نفس بزرگوار لباس کرامت بفت
و ما صبرک الا بالله شعار ساخته زبان رضا و تسلیم بکریمه
انا لله و انا الیه راجعون بروکشاد و ادخار ثواب جزیل
و اچرمیل را بر مرارت این شربت تلخ مذاق صبر فرموده
هیچ گونه فزع و جزع بخود راه نداد و حکومت مملکت
فارس را با توابع به فرزند ارجمند او امیرزاده پیرمحمد
ارزانی داشت و برلیغ عالم مطاع دران باب بنفاد پیوست
و او دران وقت شانزده ساله بود و اوج قرا بهادر را با حکم
همایون بتعجیل روانه ساخت که بهشتاب هرچه تمام تر با میر
زاده مصیبت رسیده ملحق شود و او را با امراء پدرش
بازگردانیده در رکاب دولتش متوجه شیراز گرد و چون
اوج قرا بهادر بخرماتورسید و فرمان بوسانید امیربیردی
بیگ و امیرزیرک جا کو با لشکر توسقال متوجه اردوی اعلی
گشتند و امیرزاده پیرمحمد با امراء پدرش و اوج قرا متوجه

فرسید و در عرصه ظهور کاخِ حشمتی سر بگردون نکشید که از

زلزله فنا اختلال پذیر نگشت * * نظم *

بگلزار گیتی درختی نرسست * که ماند از جفای تبرزن درست

درین باغ رنگین چو پرتو درو * نه گل در چمن ماند خواهد نه سرو

فرزند ارجمندش امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت را دود

حیرت از سر بر آمد و حد و ثبات آن واقعه هایل آتش اندوه در

جان همگنان زد * * نظم *

* باز اجل چو جان جهان را شکار کرد *

* دلها خراب از اندوه و جانها فگار کرد *

* شام از فراق خسرو انجم زد ریشک *

* اطراف چرخ پر گهر شا هوار کرد *

* زمین هول معب ناک بسی کارزار شد *

* درمان چه باقضا نتوان کارزار کرد *

و این واقعه در اسط زمستان در ربیع الاول سنه (ست و تسعین

و سبعمائه) موافق توفیل دست داد مدت عمر شاهزاده

شهید سعید چهل سال بود لشکریان باناله و خروش چون

دریا بجوش آمدند و آن قلعه را با زمین برابر ساخته هیچ

متنفس را در آنجا زنده نگذاشتند و چون خبر این مصیبت

جهان سوز در ظاهر ماردین بارد وی اعلی رسید امراء متحیر

مانده نه روی اظهار کردن داشتند و نه رای پنهان گذاشتن *

فرموده بود و بدر قلعه سیرجان که جمعی امراء بمحاصره آن مشغول بودند و هنوز فتح نشده بود رفته و حضرت صاحب قران در آن وقت که عزم توجه شام و مصر جزم فرموده متوجه دیار بکر شد کس بطلب امیرزاده مشارالیه فرستاد و در زمانی که بمحاصره آن قلعه مشغول بود خبر باورسید شاهزاده بر حسب فرمان اید کوبرلاس و شاه شاهان والی سیستان و بیر علی سلدوز را برقرار بمحاصره بازداشت و بشیراز مراجعت نمود و او را اجای اوراق کرده امیرسونجک را جهت ضبط مملکت فارس بگذاشت و بعزم بساط بوس حضرت اعلی متوجه دیار بکر شد و امیرسونجک بر حسب اشارت حضرت صاحب قران بتعمیر قلعه قهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول شد و شاهزاده بالشکری آراسته از راه شولستان روان شد و از کردستان عبور نموده میرفت در راه بقلعه مختصر رسید که آنرا خرما تو گویند و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند شاهزاده بنظاره آن قلعه ببالای تلی برآمد و نادانی از قلعه تیری انداخت و از قضا بشاه رگ اورسید و درجه شهادت یافت * *بدر قلعه سیرجان* * نظم *

هر دم بکمان کینه خویش * تیری کشد آسمان بد کیش
مفکر که بد یگری کشاید * کزوی چو گدشت بر تو آید
آری از افق حدوث آفتاب د ولتی بالا نگرمت که بحد زوال

ملک عزالدین حاکم جزیره بدرگاه عالم پناه آمد و شرف
 بساط بوس دریافتند پیشکشها کشیدند و خراج و تغار قبول کرده
 بنوازش خسروانه مخصوص گشت و باز گردید و چون سلطان
 عیسی از توجه عساکر گردون متأثر آگاه شد بپایه سرپرستی
 شتافته انواع پیشکشها از اسپان نامدار و استوان راهوار و
 نقوزهای لایق بیاورد و بوسیله امراء در شنبه بیست و هشتم
 ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید آن حضرت از سبب
 تعلق درآمدن سوال فرمود و او بزبان آمده زبان استغفار
 باعث ابر برکشاد پرتو آفتاب عاطفت خسروانه بر حال او
 نافته صنوف عفایت و نوازش پادشاهانه در باره او ارزانی
 داشت و بخلعت خاص اختصاص بخشید و از آنجا کوچ
 کرده به نزدیک ماردین دامن کوه مضرب خیمام نزول
 همایون گشت *

ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمر شیخ انارالله برهانه
 شاهزاده عمر شیخ که باستجماع سایر ملکات ملکانه در
 شجاعت و مردی آیتی بود و در میان لشکر منصور رایتی در
 قریب یکسال که در فارس بود از قلاع آن حوالی و نواحی
 آنچه ایمل نشده بودند چون قلعه اصطخر و قلعه فرک و در
 گرم سیر قلعه شهر یاری به نیروی دولت روز افزون همه را فتح

(۱) در بعض نسخ بجای جزیره (حویزه) مکتوب است *

هما نجا بسعدات عتبه بوسی استسعاد یافت و بجبین عجز
 آستان عبودیت فرسوده و ظایف نیکوبندگی بتقدیم رسانید و
 میامن مراحم بی دریغ شامل حال او گشت و چون سلطان
 عیسی حاکم ماردین در آمدن تغل نموده خلاف آنکه خود
 اظهار کرده بود بظهور پیوست صاحب قران فرمود که مقتضای
 توره و یاساق نیست که یاغی را در میان ولایت گذاشته
 متوجه مملکتی دیگر شوند بنابراین روز پنجشنبه بیست و ششم
 ربیع الاول بسعدات و اقبال سوار شد و عنان عزیمت بصوب
 ماردین معطوف داشته باز گردید و درین حال سلطان علی
 حاکم ارزین بدرگاه عالم پناه شتافته تحفه های لایق بمحل
 عرض رسانید و حاکم باتمن نیز بهدایت دولت و رفاقت
 اقبال بآستان سلطنت آشیان آمده در سلك بندگان انخراط
 یافت و مهد اعلی چلیان ملک آغا و دلشاد آغا که مدت سی
 و پنج روز بود که از حضرت صاحب قران جدا مانده در اغرق
 بودند از پیش رانده بر بالای پشته بدولت تلاقی فایز گشتند
 و اغرق نیز از ماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب
 قران کامگار لشکر نصرت شعار مرتب داشته روان شد و چون
 بهفت فرسخی ماردین موضع ^(۱) چملیک معسکر همایون گشت

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای چملیک (چیلیک)

رفت و بعضی از رعایا نیز بموافقت او بیرون رفتند و در کوهی بلند که داشتند پناه جستند حضرت صاحب قرآن امراء و لشکریان را از عقب ایشان بفرستاد و همه را غارتیده اسیر کردند و آن حضرت با شاهزادگان و نوپینان و ارکان دولت بمبارکی و طالع سعد بشهر درآمدند و عمارات آن شهر مجموع از سنگ تراشید برآورده اند و گویند از بقاهاى نمرود است و قصه در آتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در آنجا دست داده و آن چشمه که از منبع یانار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم در میان آتش جریان یافته هنوز جاریست و در حوالی چشمه آثار سیاهی آتش و دود پیدا است حضرت صاحب قرآن کامگار با اعوان و انصار آثار آن بدایع که بنور ایمان تصدیق نموده بودند برای العین مشاهده فرمودند و در آن چشمه غسل کرده از آن آب بیاشامیدند و نوزده روز در آن شهر توقف نموده مجلس انس و بزم عشرت بپاراستند و طویبهای پادشاهانه مرتب داشته عاطفت خسروانه جماعتی را که بمراسم جان سپاری قیام نموده بودند عنایت فرمود و باصناف نوازش سرافراز گردانیده او ککداد و جنید ترکمان درین موضع عز بساط بوس دریافتند خدمتهای لایق بجا آورد و بجان زینهار بسته جهت اهل و عیال و ولایت خود امان طلبید و والی حسن کیف نیز

رو حاشد و امرای تومان ترتیب لشکر داده فوج فوج روان
شدند * * بیت *

* جهان شد چو دریای شوریده موج *

* روان گشته دریا دلان فوج فوج *

* بد آرد و ز کثرت جهان دگر *

* ز گرد سپه آسمانی دگر *

و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس برسبیل
استعجال باستقبال فرستاد و اظهار بندگی و خدمتگاری کرد
بنا برین چون حضرت صاحب قران در اواخر صفر بحوالی
ماردین رسید و او را مطیع و منقاد می دانست پیش وی کس
فرستاد که بالشکر مرتب در عقب بتعجیل بیا که ما را عزیمت
مصر و شام مصمم است و از انجا گذشته براس العین نزول
فرمود و تمامی لشکر را بحقیقون^(۱) فرستاد سپاه بر نغار ایل
و ولایت حسین و قواقویلوک را غارت کردند و سپاه جرنغار
مواضع و مزارع آن نواحی را بتاراج دادند و اسب و شتر
بسیار و گاو و گوسفند پیشمار غنیمت گرفتند و چون عساکر منصور
باغنائیم نام محصور بار دی همایون باز آمدند از انجا نهضت
نموده بروحار رسیدند کزل نامی که حاکم آن خصار بود چون
خبر توجه عساکر گردون مآثر شنید از بیم حصار گذاشته بیرون
(۱) در بعض نسخ بجای آن (بحقیقون) و در بعض (بچپقون) است *

استمداد همت در هر مزاری ده هزار دینار کپکی تصدق فرمود تا بر سر مراقب نباهت معاهد ایشان گنبدها سازند و بسی ملات و صدقات بمستحقان و درویشان رسانید رجای وائق که میامین خیرات و مبرات که پیوسته از ان پادشاه دین پرور داد گستر صدور می یافت چنانچه درد نیا دستگیر دولت و اقبال بود در آخرت پای مزد مغفرت و رضوان باشد و ما ذلک علی الله بعزیز و امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرموده بتسخیر ایلهاے اطراف رفته بود از یمین اقبال روز افزون همه را بمقام اطاعت و فرمان برداری در آورده اینجا بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و یار علی والی موصل کمر خد متگاری بر میان جان بسته باقامت مراسم طوی و پیشکش قیام نمود •

• نظم •

- چو طو کرد صاحب قران را ز شوم •
- سلیمان و مور است میگفت نرم •
- بزد زانو و پیش کشها کشید •
- بحدی که دستش بآن می رسید •

گفتار در توجه صاحب قران سعادت انتها
بجانب روحا

صاحب قران ممالک ستان یار علی والی موصل را غجرجی ساخته از انجا شبگیر فرمود و بمبارکی و طالع فرخنده متوجه

گذشته بقلعه کرکوک رسید اهل حصار بقدم اطاعت و انقیاد
پیش آمدند عاطفت خسروانه آن قلعه را با میرعلی موصلی سیورغال
فرموده از آنجا بگذشت درین اثنا قزل میرعلی اویرات
و بیوعلی و چهارنگیر بدرگاه عالم پناه شتافته بساعات بساط
بوس مشرف گشتند و امرای آن نواحی با جمعهم و کونوالان
قلاع آن حدود همه بتخصیص حاکم التون کوپروک با حراز
دولت زمین بوس مبادرت چسسته کمر خدمتگاری بر میان
انقیاد بستند مراحم پادشاهانه ایشان را بنوازش و اکرام
اختصاص بخشیده بکمرهای زر و جامهای فاخر سرافراز
گردانید و از بهر زنان و فرزندان ایشان زر و جواهر و اقمشه
انعام فرمود تا برای پسران دختر خواهند و جهت دختران
جهیز ترتیب نمایند و از آنجا بدولت و اقبال روان شده روز
چهارشنبه بموضع اردبیل رسید و والی آنجا شیخ علی بمراسم
طوبی اقامت نموده پیشکشها کشید و انواع خدمات شایسته
بتقدیم رسانید و آن حضرت روز دیگر از آنجا نهضت فرموده
کفار آب خناز آب مخیم نزول همایون شد و روز جمعه بشناه
از آب گذشته موصل از قزوین وصول موکب نصرت قرین غیرت
سپهر برین گشت صاحب قران سرافراز از صدق نیت بقدم نیاز
با حراز میامن زیارت انبیاء یونس و جرچیس علی نبینا
و علیهما افضل الصلوات و التحیات مبادرت نمود و بعد از

آن عزم دیار بکر وجه همت عالی ساخت و خواجه مسعود
 سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاد و فرمود که رعایا و
 اهالی آن دیار را در کف حمایت و رعایت مرفه داشته از
 تفقد حال عجزه و مساکین غافل و ذاهل نباشد و در تعظیم و
 اکرام سادات و علماء و نوازش و اطعام فقراء و ضعفاء
 حسب المقدور بکوشد و رأیت نصرت شعار در زمان حفظ
 آفریدگار متوجه صوب دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه را
 با امراء و لشکریان جهت فتح و ضبط ولایت ببالای آب بغداد
 روانه گردانید و بنفس مبارک نهضت فرمود و جسربسته و
 از آب گذشته آوازه مراجعت انداخت تا مخالفان اعتماد
 بران کرده و ظایف حزم و احتیاط مرعی ندارند * * بیت *
 * سکندر که با شرقیان حرب داشت *
 * در خیمه از جانب غرب داشت *

و لشکر ظفر قرین را از هر ده نفر دو نفر گزین فرمود و باقی را
 در اغرق بگذاشت و عثمان بهادر را باز داشت تا باقی لشکر
 و اغرق را سر کرده از عقب بیاورد و ارد شیر تواجی را جهت
 ضبط سپاه و احتیاط یورت تعیین فرمود و در اغرق امیرزاده
 محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوج قرا بهادر بر حسب
 فرموده باستادند که آنرا ضبط نموده بیارند و رأیت
 منصور بتعجیل تمام ببالای آب روان شد و چون از تودق

شد تا سایهٔ مروت و جناحِ معدلت بر حالِ شما گسترده
 شود و اگر نه هر چه بینید از خود بینید • • بیت •
 همینست پسند است اگر بشنوی • که گر خار کاری سمن ندر روی
 هر کرا سعادت مساعد بود و توفیق معاونت نمود روی اذعان
 بدرگاه عالم پناه آورد و بقدر حال و استیصالِ خود ملحوظ
 نظر عنایت و تربیت پادشاهانه گشته بصرف عواطف و
 سیورغامشی بلند پایه و سرافراز شد و هر کرا سابقه شقاوت از
 طریق متابعت و بندگی عیان بر تافت هدفِ تیر بلا و مصبِ
 سیل غضبِ خدا گشت • • نظم •

• هر که سراز بندگی او کشید •

• چشمِ امیدش رخِ دولت ندید •

• و آنکه نشد چاکر این آستان •

• شد بدنش حبس غم افزای جان •

و درین اثنا امیر عثمان عباس با غرق از بغداد آمده بمعسکر
 ظفر قرین ملحق شد و الحمد لله رب العالمین •

گفتار در توجه رأیت همایون نهضت

فرخنده فال بجانب دیار بکرد رضمان

حفظ و تایید ذوالجلال

صاحب قران گیتی ستان بعد از تسخیر عراق عرب و توابع

بودند و صحارای و براری بریده بسے از اعراب بریه را که راه
می زدند و مانع عبور قفل حجاز می شدند بقتل آورده و بینه
و خیل ایشان را غارتیده و تمامی اصول و کلانقران آن بلاد
و نواحی را از دور و نزدیک مطیع و منقاد گردانید و خراج
و ساو بگردن داده و هرکس که پای اطاعت بر جاده موافقت
نه نهاده سرش بدست قهر از تن جدا کرده اموال و اسبابش
عرضه نهب و تاراج ساخته بودند و امیرزاده میرانشاه ملوک
سربدال را بضبط بصره باز داشته و از شط العرب گذشته با میر
زاده محمد سلطان ملحق شده و مجموع امراء و لشکریان
بایشان پیوستند و با حصول مقاصد و مرام دشمن سوز و دستکام
مراجعت نموده درینولا بموضع حربی بسعادت بساط بوس
فایز گشتند و چون مملکت بغداد و دیگر بلاد عراق عرب در
حوزه تسخیر و تصرف بغدادگان حضرت آمد بر وفق اشارت علیه
امثله و احکام بحکام و ولایت بلاد و ولایات آن حوالی و نواحی
و پیشوایان احشام ترکمانان اغراق قویلوک و قرا قویلوک ارسال
نمودند مشتمل بر آنکه تا غایت این مواضع را بی خداوند
یافته بودید و در میدان خالی گوی مراد زده هرچه
می خواستید میگردید اکنون قدم اطاعت در راه خدمتکاری
و فرمان برداری می باید نهاد و بعد ازین از قطع طریق و
بدکرداری توبه کرده متعرض ای بندگان خدایمی باید

(۱) بصوب حربي بسعادت و اقبال بازگشته شکارانده اخت و خرگاه زده شب در چول نزول فرمود روز دیگر جرگاه^(۲) بهم برآمده گور خربسیار و نخچیر بی شمار صید کردند و جماعتی از شاهزادگان و امراء با انبوهی از سپاه ظفر پناه فوج فوج جهت دفع مفسدان و قلع و قمع مخالفان بهر جانب از عراق عرب و بریه و اطراف و حوالی آن نواحی رفته بودند چه امیرزاده محمد سلطان از کنار کنار شط بواسط رفته بود و از امراء قول رستم طغی بوغا و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان از آب شط گذشته بودند و شیخ تمور بهادر و اوج قرا بهادر و مبشر و ارغونشاه با لشکری بطرفی دیگر رفته بودند و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود از حله نهضت فرموده ببصره رفته بود و امیر یارگار برلاس و جهانشاه جاکو با هم روانه شده بودند و محمد درویش برلاس و شیخ علی برغوی و اسمعیل برلاس با تفاق رفته بودند و این گروه بتفصیلی که گفته شد هر طایفه بطرفی در استیصال مفسدان و دفع فساد متمردان کوششها نموده بودند و درین مدت بسی صحرا و بیابانها قطع کرده و از آبها گذشته و بسیاری از عظیمات مهمات ساخته از انجمله شهر بصره و واسط را ضبط و یا سامشی کرده

(۱) در دو کتاب بجای حربي (حربی) (۲) در دو نسخه بجایش (جرگا) و بتأیید لغت جرگه صحیح معلوم میشود *

را جزای فعل بد که سالها خون مسلمانان ریخته بودند
 و مال ایشان برده در کنار نهادند و تواجیان از سرهای
 ایشان برای عبرت دیگران مزارها ساختند و ایشانرا مصدوقه
 فتلك بیوتهم خاویة بما ظلموا نعت مساکن و محال شد
 و مضمون و مزقنا هم کل ممزق و صف حال آمد و هل
 نجازي الا الكفور و این فتح مبارک روز دوشنبه بیست
 و پنجم ماه مذکور مطابق ترق ئیل اتفاق افتاد و با اشارت
 صاحبقران گردون اقتدار یک دیوار ازان قلعه رها کردند
 تا بتما دی روزگار عالمیان بدیده حیرت و اعتبار مشاهده
 نمایند که احکام و استواری قلعه تا چه غایت بوده و ببازوی
 قدرت و کامگاری چگونه تسخیر کرده اند ان فی ذلک لعیبة
 لاولی الابصار *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار و جمع

آمدن شاهزادگان کامگار و امراء نامدار

که بهر جانب رفته بودند برسبیل البغار

روز شنبه^(۱) غره صفر المختوم با لفتح و الظفر * بیت *

به پیروز رائی شه نیک بخت * بتخت رونده برآمد ز تخت

سرتاج برزد بستف سپهر * برافراخت رایت برافروخت چهر

برجی که سرکار الله داد و امانشاه بود بد راالدین از بیخ کذده
 بیفداخت ^(۱) امیر حسن و قوم گمراهش را آتش در نهاد افتاده
 دود حیرت از سر بر آمد و از هول جان بقله کوهی که ازان قلعه
 مانده بود پناه جستند درین حال امراء و بهادران زانورده
 اجازت طلبیدند که بآن بالا بر آید و بقاع و استیصال آن زمرة
 ضلال اشتغال نمایند آن حضرت فرمود که چندان تحمل نمایند
 که قلعه تمام باز مین برابر شود چون کار باین مرتبه رسید اهل
 قلعه بتضرع و زاری درآمدند و امراء و ارکان دولت را شفیع
 انگیختند و بجان امان طلبیدند حضرت صاحب قران شفاعت
 قبول نه فرمود و امان نداد و زبان دولت بر کشاد که اگر بیایند
 و اگر نیایند بعفایت حق ایشانرا بدست خواهم آورد * * * نظم *
 چو عون الهی مرا یاور است * سعادت قرین دولتتم رهبر است
 بدست آورم رهن شوم را * بهم بر زخم این برو بوم را
 عساکر گردون مآثر چون این سخن از حضرت صاحب قران
 بشنیدند روی جلالت بآن قله کوه نهادند ببالا بر آمدند و قلعه
 را بچنگ تسخیر کردند و امیر حسن را باهر که دران قلعه بود
 گردن بسته بحضرت آوردند فرمان شد که رعایا را از سپاهی
 جدا کرده تعرضی نرسانند و سپاهیان را بر تومانات بخش
 کرده سیاست نمایند بر حسب فرموده آن مفسدان حرامی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (حسین) است *

- * ز نَقِطِ سیه چوبها برفروخت *
- * ستونها سراسر همه پاک سوخت *
- * ز بس دود کامد فراز از فرود *
- * سیه شد بیکباره چرخ کبود *
- * چنان دود شد سوی گرد و نبتاب *
- * که شد چشمهای کواکب پر آب *
- * نگون باره گفتی که برداشت پای *
- * بگردار کوه اندر آمد ز جای *

و اکثر دیوارهای قلعه بوزمین افتاد و برجی که بیق صوفی خالی کرده بود بکلی منهدم شد و بیست کس از دشمنان بزیر

افتادند * * * بیت *

- * ازان باره چندی زد زدان دوان *
- * فتادند چون بخت خود سرنگون *
- اهل قلعه تختها و توارها گرفته بچنگ مشغول شدند * * * بیت *
- * برآمد خروشیدن کارزار *
- * به پیروزی لشکر شهریار *
- * سوی رخند دزفهادند روی *
- * دلیران خصم افکن و جنگ جوی *

حکم جهان مطاع نفاق یافت و دیگر دیوارها که مانده بود از اطراف و جوانب نقب زده مجوف ساختند و ببنداختند

بید عذاب گشته شویم اولی آنکه تا جان در تن و رگ در بدن
 باشد بکشیم و جمعی قطاع الطریق که آنجا بودند درین معنی
 با ایشان اتفاق نمودند و بنا برین اباطیل طبل زده بتجدید
 اظهار مخالفت کردند شعله خشم حضرت صاحب قرآن ازان
 معنی اشتعال یافت فرمان نافذ شد تا کورگه و ففیروبرغو و
 نقاره فرو کوفته سوزانند اختند زلزله در افتاد که کوهها از بیم
 حلول القارعة ما القارعة نزدیک بود که چون عین المنفوش
 بباد فنا برود *

* بیت *

* بلرزید کوه و بجنبید دشت *

* غریواز نهم آسمان در گذشت *

* تو گفتی که صور قیامت دمید *

* زمین پاره شد آسمان بر درید *

صاحبقران گیتی ستان بخانه که بر بالای ملجور ساخته بودند
 بر آمد و چون تمام قلعه را بر سر چوبها گرفته بودند پیش از آنکه
 آتش درزند بعضی ازان دیوارها بیفتاد و اهل قلعه رخنه
 بر آوردند فدائی و از بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صدور
 یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقتدار بحرب و پیکار
 آوردند بر حسب اشارت مبادرت نمودند و هر جا که مجوف
 ساخته بر سر ستونها داشته بودند از هیمة و نَفْط پر کردند و شب
 چهارشنبه بیستم آتش زدند *

* نظم *

کرد که سایه حمایت بر حال پریشان او انداخته بزبان شفاعت خون او را بخواهد شاهزاده جوان بخت از مراحم خسروانه التماس او را مبذول داشت و تقبل نمود که او را حمایت نماید امیر حسین برادر را نیز پیش شاهزاده فرستاد و عجز و استکانت بی حد اظهار کرده عرضه داشت که ما بندگان کمر بگذریم بر میان جان بسته خود را از کمترین غلامان حضرت می شماریم اما برادر مرا از استیلای دهشت و خوف قوت بیرون آمدن ندارد و امیرزاده شاهرخ او را بعز بساط بوس حضرت صاحبقران رسانید و سخن او عرضه داشت آنحضرت فرمود که تا خود بیرون نیاید و از بدکرداری و قطع طریق توبه نکند و رجوع ننماید هیچ عذر او مسموع نخواهد افتاد و اگر بدین معنی اقدام نماید او را خلعت عفو و انماض ارزانی داریم و با برادرش گفت اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او باش و او را خلعت پوشانیده باز گردانید و چون برادران بهم رسیدند مشورت کردند که مدتی مدید است که ما درین مقام پدر بودیم مستقل و بسر خود زیسته ایم و آنچه خواسته ایم کرده ایم و کسی را دستگیر ما نبوده اکنون اگر بیرون رویم بیشک جمعی که درین مدت اموال ایشان بناحق سته ایم داد خواهند خواست و فرمان شود که آنچه بظلم از ایشان گرفته ایم باز گردانیم و ما از عهده آن بیرون نتوانیم آمد البته

بيك نقب د يگر محمد بيگ ارلات و د رویش بيگ نقب د يگر
يکي که اتابک اميرزاده خليل بود و ايد ي بيرد ي بخشي
اوزبک بيگ نقب د يگر قوشون امير عثمان که سوآن تيلک
قوجين بود توشقال امير ياد گار برلاس و منکلي خواجه و کپکچي
يورنجي و علي همه بيگ نقب د يگر شيخ محمد ايکو نمود د يگر
شاه ملک د يگر اولجايتو بوغا مچلکاچي واسن نمود بيگ
نقب د يگر اردشير برادر علقه نواچي د يگر سيد خواجه شيخ
علي بهادر د يگر الله داد برادر امير حاجي سيف الدين
وامان شاه هر دو بيگ نقب د يگر شيخ علي قوجين و لالم
قوجين و استوی هر سه بيگ نقب د يگر بيق صوفي و در
سرکار او کوه را سوراخ ميگردند د يگر خواجه مسعود سبزواري
و در سرکار او نيز سنگ مي بریدند د يگر مراد پسر ايلچي بوغا
قوجين و حاجي خداداد کشي در کنار آب بيگ نقب و تمام
اين جماعت باندک زماني اراضي حوالي قلعه را چون
غربال مشبک ساختند امير حسن چون حال برين منوال بدید
مضطرب و سراسيمه شد و کس بيرون فرستاد و بجریمه و گناه خود
اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحب قران فرمود که
بيرون مي بايد آمد و چون فرستاده باز گشت روز د يگر نضرع
واضطرار زيادت کرد و کسی د يگر پيش اميرزاده شاهرخ فرستاد
و دست تو سل بدامن عاطفت آنحضرت زده در خواست

اند خودی دیگر لطف الله بیان تمور بن آق بدو غاد یگر حمزه قاجان
دیگر آدینه قهلقه چی و تفکری بیرون ی هر د و بیک نقب و از
تومانات شاهزاده جهان شاه رخ آیت خواجه و موسی کمال^(۱) بیک
نقب مشغول شدند دیگر چرکس سوچی و بایزید بیک نقب دیگر
جلال باورچی و بیان قوجین و ایشان نقب بریده بمسنگ رسیدند
و به نیروی دولت قاهره مقدماتی و پنج گز سنگ خارا سوراخ
کردند و دیگر شمس الدین اوج قرا و توپلاق قوجین و ابوالقاسم
خویش امیر عباس هرسه بیک نقب دیگر جهان ملک^(۲) ملکت
و یوسف جلیل پسر حسن جاندار بیک نقب دیگر خواجه راستی
و قرا محمد بیک نقب و از تومان کلان و توسقال تومان ختلان
علی درویش بزلاس و شیخ حسن و شاه سوار هرسه بیک نقب
و از تومان طغی بوغا بزلاس توکل و یوسف چوره^(۳) بیک نقب
در کار بودند دیگر سونجک و قوشون تومی بوغا شیخ بیک نقب
دیگر خواجه اضیل قمی دیگر شیخ درویش^{اللہی} و از تومان
امیرزاده میرانشاه امیر قطب الدین برادر قمرالدین جته
و احمد محمد سلطان شاه و تغلق تمور قوجین هرسه بیک نقب
و حمزه سلدوز و حمزه قطغوبیک نقب دیگر طاهر ساوه دیگر
دولتخواجه ارلات و امیرزاده عمر موید و شیرزاده اوج قرا

(۱) در نسخه بجای کمال (رک مال) (۲) در بعض نسخه

بجای ملکت (مملکت) (۳) در دو کتاب بجای چوره (چهره) است *

و متفکر باز گشته بقلعه در آمد و عسا کر گردون مآثر نقبها بریده
 بهای حصار بیرون در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ
 علی بهادر با نوگران دلاور خویش یک برج خالی کرده
 بودند آنرا در شب بینداختند و بقوت بازوی شجاعت و
 زخم شمشیر جلالت دشمنان را رانده حصار بیرون بگرفتند
 و ایشان از بیم جان بحصار اندرون گریختند و امیر حسین را
 دهشت و خوف زیادت شده به پیغام مادر بیرون نیامد و دل
 از جان برداشته بجد هرچه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم لازم
 الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اطراف و جوانب نقبها
 در آرند و بیخ قلعه را تمام خالی سازند تو اچیان بر حسب
 فرمان زمین بخش کرده بموجب تفصیل بر لشکریان قسمت
 کردند و چکه تو اچی نسخه تفصیل بمردمان رسانید و بکار نقب
 مشغول گشتند و مفصل آن ابتدا از دست چپ کرده بدین
 موجب بود اول تو مان کپک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان
 بود روی کوشش بکار آوردند دیگر بیرو پادشاه نبیره طغی تمور
 خان بجد تمام دست سعی بنقب کندن بر کشاد دیگر خواجه
 علی پسر خواجه یوسف اولجایتو اپردی دیگر الله داد پسر
 امیر توکل برلاس دیگر امیر جلال حمید و شمس الدین و علی
 هر سه بیک نقب مشغول شدند دیگر برهان آغلن و جمال الدین
 فیروز کوهی هر دو بیک نقب استعمال نمودند دیگر یادگار

بگویی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هر چه زودتر بیاید
تا ملحوظ نظر عاطفت و تربیت گردد و چون برادرش بر حسب
فرموده باور رسیده بود و پیغام رسانیده آن بی توفیق را از
غایت وهم و هراس قوت بیرون آمدن نبود و باضطرار و ضرورت
دل بر طغیان و مخالفت نهاده جنگ را آماده گشته بود
عساکر منصور بر حسب فرموده دامن مردی بر کمر اجتهاد
زدند و دست اقتدار از آستین سعی بر آورده روی همت
به تسخیر حصار آوردند و عراقها نصب کردند و منجنیقها بر
افراختند و خانهای آن خاینان بزخم سنگ خراب ساختند
روز سه شنبه که سیوم روز بود امیر حسین مادر خود را بشفاعت
بیرون فرستاد با چند سراسپ و دیگر تکفها و بزبان عجز و
استکانت عرضه داشت که ما را با بندگان و ملازمان حضرت
حد مخالفت و مقاومت نیست اما شکوه آنحضرت بزرگ
است و یارای بیرون آمدن ندارم اگر مرحمت پادشاهانه
بنده را امان بخشد و عفو فرماید برادر و پسر را بپایه سریر
اعلی فرستم حضرت صاحب قران مادرش را نوازش فرمود
که گناه او را بتو بخشیدیم و از خون او در گذشتم برو
بی توقف پسرش را بیرون فرست و یقین بدانکه اگر در آمدن
تقصیر نماید و بال خون چند بن خلیق که در قلعه اند در گردن
او خواهد بود و مادرش از آن سخن اندیشه ناک شد و متحیر

شیخ علی اویرات با تقوٰزها و پیشکشهای لایق به پایه سریر
 اعلی شتافت و بوسیله امراء نامدار سعادت بساط بوس
 دریافتند و زانفوزده پیشکشها بمحل عرض رسانیدند صاحبقران
 ممالک ستان سپاه ظفرقرین پیروزی نشان را بتسخیر قلعه
 فرمان داد و آن کوه پاره بود بر لب دجله واقع شده چنانچه
 از بیخ آن آب می گذشت و در زمان سلطنت ساسانیان باز
 آن قلعه را ساخته بودند و گذرهای آن بگچ و سنگ بر آورده
 حصانت و متانت آن بمرتبه که در هیچ روزگار کمند اقتدار
 خسروان رفیع مقدار بر کنگره فتح آن حصار نیفتاده بود و تیر
 تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر بهوای تسخیر آن نرسیده *

* نظم *

از بلندیش فوق نتوان کرد * آتش دیده بان ز نور زحل
 ووالیش امیر حسین^(۱) پیوسته بقطع طریق اقدام نمودی و نسبت
 با هیچ پادشاه در مقام اطاعت و انقیاد نبودی و در آن
 وقت که آوازه توجه رایت نصرت شعار شنیده بود رعب
 و ترس برو غالب گشته برادر کوچک را بدرگاه عالم پناه
 فرستاده اظهار بندگی و خدمت گاری کرده مکارم ملکانه او
 را بعنایت و نوازش مخصوص داشته باسپ و خلعت گرامی
 گردانیده بود و باز فرستاده و فرموده که برادرت حسین را

(۱) در بعض نسخ بجای حسین (حسن) مکتوب است *

کوچ کرده بموضع بند اسار آمد و شب آنجا نزول فرمود و شنبه
 کزستان معسکر ظفر پناه گشت و شخصی در بیدیه شیری دیده
 خبر آورد صاحب قران گردون اقتدار بدولت روز افزون
 تفرار نموده بعزم شکار شیر سوار شد و شیران بیدیه پیکار بیدیه
 شیران خون خوار را مرکزوار در میان گرفتند و پنج شیر شرز
 غران که از نهیب آسید چنگال ایشان شیر فلک آن که آفتاب
 شکار اوست از آن سوی خانه ماه آرام گاه جستی از بیدیه
 بیرون آمدند و دندان خشم تیز و چنگال کیفه خون ریز کرده
 حمله آوردند دلاوران پیل افکن که به نشتر پیکان سندان گزار
 شیران شیر ژریان کشودندی و بزوک سنان جان شکار حلقه
 حلقه هزبران غران ربودندی هر پنج را بیک زمان
 بینه اختف و طعمه دیگر سباع ساختند و حضرت صاحبقران
 از آنجا نهضت فرموده روز یکشنبه بقلعه تکریت رسید و صفهای
 لشکر مرتب ساخته و از غریو کورگه و خروش سورن هول
 ان زلزلة الساعة شي عظیم در انداخته * * بیت *
 بفرمود تا لشکر نامدار * در آیند پیرامن آن حصار
 ببازوی قوت خرابش کنند * بمسیلاب خون غرق آبش کنند
 و در مقابل حصار قبه بارگاه گردون اشتباه محاذی منزل
 ماه گشته صاحب قران خلافت پناه در کذف حفظ و نایب ال
 نزول فرمود و درین اثنا امیر موصل یار علی و حاکم ارد بیل

باید شمرده و فرمان داد که برهان اُغْلان و بیق صوفی^(۱) و امیر جلال حمید و شاه مالک و سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش روان شوند و بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بامثال امر مبادرت نموده بدانجا رفتند و بمحاصره مشغول شدند و عاطفت پادشاهانه مال امانی بغداد که بحصول پیوسته بود بر امراء و لشکریان انعام فرمود و امیر عثمان عباس را که در واقعه کربلا زخم دار شده بود در بغداد با غرق بازداشت و جهت مرهم او هر روز یک هزار دینار کپکپی مقرر فرمود و رایت نصرت شعار در روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعدت و اقبال نهضت نموده و در مزار متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و میامین برکات زیارت دریافته استمداد همت نموده امیرزاده شاهرخ را برسم مَنَعَلًا از پیش روان گردانید و روز یکشنبه ایوار کرده بدالای آب دجله توجه فرمود و بمنزلی فرود آمد و از آنجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار کولی عظیم رسیده آنجا نزول فرمود و روز سه شنبه بسعدت نهضت نموده عانه مخیم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه لجرمه و روز پنجشنبه غره محرم سنه (ست و تسعین و سبعماید) قریه حربی از فر و صول و حلول موکب همایون رشک فزای سپهر برین گشت و جمعه از حربی

(۱) در بعض نسخ بجای بیق (تایبق) و در بعض (تیق) است *

رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست تکریت نام بحصانت
مشهور و بمتانت معروف و مذکور و جمعی مفسدان متمرده
آن را پناه بسته اند و سرعصیان از جیب تعدی و طغیان
بر آورده پای از جاده راستی بیرون نهاده اند و راه
برگذرندگان بسته دست تعدی و تجاوز بنهب و غارت مال
مسلمانان برکشوده اند و پیوسته کاروان مصر و شام را میزنند

* نظم *

* حصار یست عالی ز یک پاره کوه *

* درو ره زنانند چندین گروه *

* نه عراده برگرد او ره شناس *

* نه از گردش منجیقش هراس *

* همه روز و شب کاروانها زنند *

* ز بد گوهری راه جانها زنند *

و تا غایت این عقده بسر انگشت تدبیر هیچ آفریده انحلال
نیافته و هیچ صاحب قوت دفع این واقعه در حیز قدرت
و مکنت خود ندیده و بدان اشتغال ننموده پرتو رای
مشکل کشای چون بر کیفیت این حال افتاد فرمود که چون
بحمد الله تعالی همگی همت ما بر صلاح حال بلاد و عباد
و قلع و قمع اهل فساد و عفاذ مصروف است کفایت این
مهم را از ذخایر مثنوبات اخروی و جلال فتوحات دنیوی

آن فوای میوسید و در آخر میان ایشان رسل و رسایل
متواتر شد و قضیه بمصالحت انجامید و آن معنی موجب
امن و امان عالم و عالمیان گشت و چون پادشاه سعید
ابوسعید بهادر خان انارالله برهانه بجوار رحمت حق
پیوست و از نسل چنگیز خان پادشاهی صاحب شوکت
نافذ فرمان در ایران نماند و ملوک طوایف پدید آمدند
هرج و مرج بحال عالم راه یافت این زمان چون سابقه
عزیزت بی غایت مالک الملوک جل و علا تمام ممالک
ایران تا عراق که در جوار آن مملکت واقع است مسخر
فرمان ما گردانید خیر اندیشی و نیکو خواهی خلائق
اقتضای آن می کند که حق همسایگی رعایت کرده ابواب
مراسله و مکاتبه مفتوح گردد و ایلچیان از هردو جانب
در آمد و شد باشند تا راهها ایمن شود و تجار جانبین
با من و حضور تردد توانند نمود و این معانی هر اینه مستلزم
معموری بلاد و آسایش عباد تواند بود و السلام علی

من اتبع الهدی والحمد لله رب العالمین *

گفتار در فتح قلعه تکریت

بعد از آنکه دارالسلام بغداد در حوزه تصرف بغدادگان
حضرت صاحب قران در آمد تجار و مسافران بعرض همایون

و در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه را در آب ریزند
 بر حسب فرموده چرکس و دیگر سوچیان تمام شرابها جمع
 آورده در دجله ریختند و ماهیان را نیز کام عیش از تجرع
 مدام بهره مند شد * * * * *
 * نظم *

* از یمن عدل پروری شاه دادگر *

* ماهی در آب و مرغ هوا گشته بهره ور *

واهایی بغداد بشکرانه سلامتی نفس و عرض مال امانی
 قبول کردند محصلان بتحصیل آن قیام نموده بخزانة عامرة
 فرود آوردند * * * * *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران

ایلچی بجانب مصر پیش برقوق

چون همت عالی نهمت حضرت صاحب قران دین پرور
 بامن مسالک و استقامت ممالک و رفاهیت بندگان خدا
 و سلامت آینده و رونده در راهها اهتمام و اعتنای هرچه
 تمامتر داشت درین ولا شیخ ساوه را که از مشاهیر هنروران
 عصر بود با جمعی مردم فرزانه و بیلاکات پادشاهانه بجانب
 والی مصر و شام ملک الظاهر برقوق بوسم رسالت روانه
 فرمود مضمون رسالت آنکه پیش ازین پادشاهان کامکار که
 از نسل چنگیز خان بودند با ملوک آن ممالک مذاکره داشتند
 و بدان واسطه بسی زحمت و تشویش باهایی شام و سکان

پیوست که زلفان سلطان احمد و علاءالدوله پسرش باهنروران
 از اصناف محترفه و پیشه وران دارالسلام که هر یک در قسمی
 از اقسام کامل و تمام بودند خانه کوچ بسمرقند برند بر حسب
 فرموده کار بند شدند و خواجه عبدالقادر را نیز که از غایت
 اشتهار از تعریف و وصف مستغنی است و در فن موسیقی
 سرآمد و ادوار خانه کوچ نقل کردند و فتح نامها بجانب
 تختگاه و کاشغروختن و خوارزم و آذربایجان و فارس و عراق و
 خراسان و زابلستان و مازندران و طبرستان و دیگر بلاد و دیار
 متطایر گشت * * نظم *

دبیران فاضل بکلیک هنر * کشیدند بر نامه خط ظفر
 چو شد ساز دانشوری ساخته * بسی نامه فتح پرداخته
 بشیری بهوجانبی شد روان * شتابان تراز تند باد وزان
 زمانه زبان بشارت گشاد * صدادرخم سقف گردون فتاد
 و صاحب قران گیتی ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش
 و کامرانی داد و برکنارهای دچله در قصرهای زرنگار روزگار
 همایون آثار بعشرت و مسرت گذرانید * * بیت *

* جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد *

* زمانه تابع فرمان و آسمان منقاد *

* نشسته فارغ و فرمان برانش عالم گیر *

* عدو گریخته و باز ماند گانش اسیر *

ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد از دفع قطاع الطريق و مفسدان کردستان

امیرزاده محمد سلطان که پیش از یورش بغداد متوجه
قلع رقع گردان و قطاع الطريق شده بود بکوهستان ایشان
در آمد و بسیاری از آن مفسدان را نیست گردانید و بعضی را
مطیع و منقاد ساخت و از انجمله هفت صد متمرود را که در قله
کوهی شامخ متحصن شده بودند از بالای آن کوه در انداختند
و از فرود دولت صاحب قران و برکت آن سیاست براهی که
پیش از آن کاروان غلبه با صد کماندار در پی راه بد هشت
و خوف می گذشتند و کس و سه کس با من و حضور نرد می
نمودند و این معنی را مکرر این سطور در ذهاب و ایاب از آن
طریق برای العین مشاهده کرده •

• بیت •

• ز عدلش جهان آنچنان امن گشت •

• که ایمن تر از خانه شد کوه و دشت •

و شاهزاده جوان بخت بعد از حصول فراغ از آن مهم از راه
در بند تاشی خاتون عازم پایه سریر اعلی گشت و در بغداد
بسعدت بساط بومس مستسعد شد و بعد از چند روز حضرت
صاحب قران او را بضبط و نسق واسط و آن نواحی روان
گردانید و بحله پیش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که
از آنجا متوجه جانب بصره شود و فرمان قضاچریان ببنفاد

روح او را بصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان عنایت و تربیت ستایش نمود که در پیش ما بسی جان سپاریها کردی و این که در چنان روزی که جان در خطر بود دل برهلاک خود نهادی و ایباج اغلن را آب دادی تا لباس مفاخر الوس چغنا می باین ذکر جمیل مطرز گردد از همه پسندیده تر افتاده و او را بانواع نوازش خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال طریق عبودیت و بندگی سپرده مراسم خدمت و الجامشی ائمانت نمود آری طایفه ترک بیمن اتفاق و یک جهتی عالم مسخر گردانیده اند و از داد و دهش بر سایر طوایف از بنی نوع فایق و برتر آمده و بمنقبت متعالی منزلت و جعلناکم خلائف فی الارض فایز گشته و این خصلت که صاحب قران گیتی ستان را از جلال حمید ملایم خاطر خطیر افتاد حضرت پادشاه پادشاهان جل جلاله و عم نواله از صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین مرضی داشته و در مقام ثنای ایشان فرموده و هو اصدق القائلین و یوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و این حکایت بدان سبب گذارش پذیرفت تا هوشمندان را تذکره باشد که مروت و مردمی پیش خالق و خلائق محمود است و مشکور و نام نیکوی صاحبش بر روی روزگار بالسنه خیر مذکور و مشهور و الله الدوفق و الیه ترجع الامور *

او ثابت می گردانم تا این نیک نامی الوس چغتای را
 باقی ماند بشرط آنکه چون بپایه سرب اعلی برسی صورت
 این حال عرضه داری تا در تاریخ ثبت کرده شود و این
 معنی بتما دی روزگار بر حواشی صفحات لیل و نهار یادگار
 ماند ایباج آغلن تقبل نمود و بران گواہ گرفت و امیر جلال دل
 بر هلاک خود نهاده آب باو داد تا بپاشا مید و ازان تشنگی که
 بسرحد موت رسیده بود خلاص یافت و امیر جلال نیز
 به برکت آن مروت و نیکو کاری ازان ورطه بسلامت برست
 و از انجا با سایر امراء روان شده بمشهد تابان فرقد امام
 معصوم ابی عبدالله الحسین بن علی المرتضی علیهما السلام
 رسیدند و با حراز سعادت آستان بوسی آن موقف مقدس
 و میا من آن زیارت که از جلیل فتوحات ارجمند است فایز گشته
 بر مخالفان فیروزی یافتند و علاءالدوله پسر سلطان احمد و بعضی
 فرزندان و زنان و متعلقان او را اسیر کردند و سلطان احمد از بیم
 جان دل از ملک و مال و زن و عیال برداشته با معدودی چند
 بیرون رفت و امراء با اسراء و غنائم مظفر و منصور مراجعت
 نموده بدرگاہ عالم پناه شتافتند و چون دولت زمین بوس
 در یافتند ایباج آغلن و امیر جلال ماجرای آب باز راندند مکارم
 اخلاق پادشاهانه را آن حرکت پسندیده از امیر جلال بغایت
 مستحسن افتاد و عقل و کیاست پدرش امیر حمید یاد کرده

تکا پوی می نمود و ایباچ آغلن و جلال حمید نیز جمعی را بجستن
 آب فرستادند و بجد و جهد بسیار زیادت از د و شربت آب
 فیا فتند و چون بایشان رسانیدند ایباچ آغلن یک شربت از آن
 آب بیا شامید و تشنگی او تسکین نیافت جلال حمید را گفت
 از تشنگی هلاک خواهم شد اگر آن شربت آب که نصیب تست
 بمن بخشی غایت کرم و نهایت جوان مرد می تواند بود امیر
 جلال در جواب او گفت من از حضرت صاحب قران شنیده ام
 که شخصی از عرب و یکی از عجم در سفری مصاحب بودند
 و در بیابانی بهمین بلا مبتلا گشتند و عرب را قدری آب مانده
 بود عجمی با او گفت که ساحت و جوان مردی عرب مشهور
 است چه شود اگر بشربتی آب مرا از هلاک خلاص بخشی
 عرب تاملی کرد و گفت یقین میدانم که اگر این آب بتو میدهم
 مرا جان شیرین بتشنگی می باید سپرد و لیکن روانمی دارم
 که این فضیلت عرب را فوت شود ذکر جمیل را بر حیات فانی
 اختیار کرده ام و جان فد کرده ام آب بتو می دهم تا این آحد و نه
 حسناء عرب را یادگار ماند آب را بعجمی داد و او بآن شربت
 آب از مرگ نجات یافت جان بسلامت از آن بیابان بیرون برد
 و این ذکر ستوده بر روی روزگار باقی ماند امیر جلال این
 قصه را کرد و گفت من اقتدا بآن عرب می کنم و از بند حظ
 خود بر خاسته آب بتو میدهم و این حق بر نسل جوچی و الوس

ایشان کردند ایشان دگر باره رو به جنگ آورده حمله کردند
 و امراء دگر باره خود را از اسب انداخته شهاب پیکان جگر
 هوز را از چرخ کمان بران دیو ساران باریدند و چون باز آهنگ
 گریز کردند امراء دگر باره سوار گشته از عقب دشمنان بقا ختند
 و ایشان سیوم بار عنان پیچیده چنان حمله آوردند که امراء
 را مجال پیاده گشتن نشد و بهادران جافبین درهم آویخته
 جنگی در پیوست که از نهیب آن بهرام خون آشامرا بر فراز
 قلعه فیروزه نام لرزه بر اندام افتاد *

• ببت •

• خروشان سوار و درفشان سنان •

• سر افشان شده تیغ گردن کشان •

• چو دریا شد از خون گردان زمین •

• نری بی سران بد همه دشت کین •

و عثمان عباس داد مرده و مردانگی داده بقوت بازوی
 کامکار و ضرب تیغ آبدار آنشبار دمار از روزگار مخالفان بر
 می آورد تا از چشم زخم زمانه بر دست او زخم شمشیری
 رسید و دستش از کار بیفتاد لیکن از میامین اقبال صاحب
 قران سپهر اقتدار آن دلاوران نامدار دشمنان را براندند
 و غنایم بسیار گرفتند و آن روز هوا بغایت گرم بود و دشت
 کربلا چون چشم اعدای آل عبا بی آب از شدت حرارت و غلبه
 تشنگی همه را بیم هلاک بود و هر کس در جست و جوی آب

غایت دهشت و استعجال در عقب می گذاشتند به غنیمت
می گرفتند و امیرزاده میرانشاه نیز بایشان رسید و در حله
توقف نموده لشکر را بایلغار در عقب سلطان احمد بفرستاد
ایباج آغلن جوچی نژاد و جلال حمید و عثمان بهادر و شیخ
ارسلان و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرای تومان و
بهادران به تعجیل هر چه تمامتر رانده چهل و پنج نفر روز
یکشنبه بیست و دوم در دشت کربلا بسطان احمد رسیدند و آن
چهل و پنج کس همه امراء بودند که اسپان و لشکریان تمام با
مانده بودند و با سلطان احمد قریب دو هزار سوار بود از آن
جمله دو بیست مرد گزین بازگردیدند و باشمشیرهای کشیده
حمله کردند امراء از اسپ فرود آمده دست جلالت بکمان و
تیر یازیدند •

• نظم •

• کمان برگرفتند و تیر خدنگ

• ببردند از روی خورشید رنگ

• ز پیکان همی آتش افروختند

• بتن برزره را همی سوختند^(۱)

• خدنگی که پیکانش الماس بود

• زره پیش او همچو قرطاس بود

و بزخم پیکان جان ستان مخالفان را رانده سوار گشتند و باز در پی

(۱) در یک کتاب بجای این مصرع ثانی (بتن برزرها همید وختند) است •

رسیدند ایباج اغلن و نویینان و امراء و ارکان دولت التماس
 نمودند که بندگی حضرت بمبارکی و سعادت معارفت نموده
 در بغداد استراحت فرمایند تا بندگان تکامشی کرده سلطان
 احمد را بدست آوریم و چون منشاء آن سخن محض اخلاص
 و دولتخواهی بود بسمع قبول راه یافت و آن حضرت از انجا
 بشهر مراجعت نمود و خانه سلطان احمد را از فرنزول همایون
 رفعت سپهر برین بخشید و انواع ذخایر و نفایس که از و باز
 مانده بود بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد و امراء
 و لشکریان آن روز روانه شده شبگیر کردند و صبحدم بلب آب
 فرات رسیدند سلطان احمد نیم شب از آب گذشته بود و جسر
 بریده و کشتیها غرق کرده و براه کربلا متوجه دمشق شده عثمان
 بهادر چون بران حال اطلاع یافت با دیگر امراء گفت وظیفه
 آنست که بر آب زده بشناه بگذریم و از برقِ خاطر سرعت سیر
 استعاره کرده در عقب یاغی بشتابیم دیگر امراء گفتند کنار
 بکنار آب برویم و گذاری مناسب پیدا کرده بگذریم برین
 اتفاق نموده روان شدند و دران اثنا چهار کشتی یافتند کسی
 با آن نه دران کشتیها نشستند و اسپان را در پهلوئی کشتی
 داشته بگذشتند و تمام لشکر را باین طریق بگذرانیدند و پای
 چستی و چابکی برکاب در آورده بشتاب برانندند و در راه
 اموال و اسباب یاغی از خیمه و خرگاه و نقود و اقمشه که از

و فرسخ زمین بنوره خود را بر آب زده چون مرغ در هوا
 نهنگ در آب بگذشتند و محمد آزاد از آب گذشته کشتی
 خاصه سلطان احمد که شمس نام کرده بود بیافت و آنرا باین
 طرف آب آورده صاحب قران دریا نوال بآن کشتی
 در آمده از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه با جمعی
 سپاه نصرت پناه از زیر شهر بموضعی که بقریه العقاب معروف
 است بر آب زده سلامت بگذشت *

* نظم *

* چومور و ملخ لشکر بی شمار *

* بر آن آب چون باد کرده گذار *

* روان در عراق عرب ریختند *

* سمند جلادت برانگیختند *

* گشادند مردانه دست ستیز *

* به بستند بر خصم راه گریز *

اهل بغداد در مشاهده آن حال متحیر مانده روی دجله
 را از گذشتن غلبه چغتای از صحرا باز نشناختند و انگشت
 تعجب بدندان گزیده بیقین دانستند و دریافتند که حضرت
 صاحب قران موبد من عند الله است و اتباع او که بمزید قوت
 و وفور جلادت بر کافه خلائق سمت رجحان دارند نه از مقوله
 دیگر سپاه القاصه صاحب قران ممالک ستان با شاهزادگان
 و امراء بتکامشی روانه شدند و چون از مرمر گذشته به کذبو

ترکمانان بودند که از لشکر گریخته باین طرف آمده اند و
 مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند و چون آن کبوتر به بغداد
 رسید سلطان احمد را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بکلی
 اعتماد نکرد و همچنان بنا بر خبر کبوتر اول بینه و انقال خود را
 از آب می گذرانید صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد از
 صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرکه در آمد و میامن
 زیارت را احراز نموده از روح مطهر صاحب آن مرقد منور
 استمداد همت فرمود و بتضرع و ابتهال از حضرت ذوالجلال
 نصرت و فیروزی طلبید و جبر خاطر شکستگان و تطیب قلوب
 مسکینان کردن از موجبات نیل مراد شناخته بسی صدقات
 بمستحقان رسانید و عثمان بهادر را بقراولی از پیش روان
 ساخت و بنفس مبارک با عساکر گردون مائرم توجه شد آن
 مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعی است بیک نهضت
 قطع کرده صبح گاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور
 ببغداد رسید سلطان احمد جلایرا از دجله گذشته و جسر بریده
 و کشتیها شکسته و غرق کرده و در آن طرف آب سوار ایستاده
 و چون غریو برغو و خروش سپاه سپهر نیرو از اطراف
 و جوانب بشنید بی توقف رو بگریز نهاد و بطرف حله^(۱) بدر
 رفت همه عساکر منصور از هر دو طرف بغداد بالا و زیر قریب

(۱) درد و نسخه بجای حله (دجله) است .

راهی بود بغایت تاریک و عقبهای سخت و درهای تنگ چنانچه مردم آنجا بدشواری تردد میکردند حضرت صاحب قرآن در شب بمحفة عبور فرمود و مشعلها برافروخته بسرعت هرچه تمامتر میرفت و عساکر گردون مآثر فوج فوج در عقب می شتافتند *

• نظم •

* زبس مشعل آن شب منور شده *

* زمین آسمانی پراختر شده *

* بتعجیل ازان راه تاریک و تنگ *

* گذر کرد صاحب قرآن بی درنگ *

* بزرگان لشکر پس پشت او *

* جهان آمده پاک درمشت او *

* همی رفت لشکر گروهها گروه *

* چو دریا بجوشیده هامون و کوه *

و چون رایت نصرت شعار بمزار بزرگوار شیخ ربانی ابراهیم بحیی قدس الله روحه العزیز که بقبه ابراهیم لك مشهور است رسید از ساکنان آنجا استفسار نمود که کبوتر بغدادان روان کرده اید ایشان گفتند بلی چون گرد لشکر مشاهده کردیم کبوتر روان گردانیدیم که لشکر رسید صاحب قرآن گیتی ستان کبوتری دیگر طالب فرمود و ایشان را امر کرد تا مکتوبی دیگر نوشتند که آن گرد که از دور دیده بودیم تحقیق کردیم احشام

گردانید عزم توجه بغداد جزم کرد و فرمان شد که امیرزاده پیرمحمد جهانگیر اغرق را سر کرده با حضرات عالیجات سرایملک خانم و تورمان آغا و دیگر آغایان مراجعت نمایند و بسلطانیه رفته آنجا توقف نمایند و امر فرمود تا لشکریان را جار رسانند که هر سری مرد از برای گذشتن آب دو سناج ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال سنه (خمس و تسعین و سبعمائه) موافق توق ئیل بسعادت و اقبال سوار شد و در ضمان عون و تایید ذوالجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشته بموضع یان بلاق فرود آمدند *

* بیت *

* زبس لشکر که بر جوشید از انبوه *

* روان شد روی هامون کوه تا کوه *

* چوکوه آهنین از جای جنبید *

* زمین گفتی که سر تا پای جنبید *

و از آنجا ایوار و شبگیر کرده و از کوه و بیابان گذشته روز سوم بنفس مبارک بقرادلی از لشکر پیش شد و شبگیر کرده و از عقبها گذشته بقوره قورغان رسید و چون صبح بدید با صد سوار از مردان کار محمد ترکمان را که حاکم ترکمانان بود بگیرانید و از ولایتش بدر کرد و لشکر که از عقبش می آمدند اهل الوس او را که در شهر زور بودند بغارتیدند و در آنجا لشکر اختیار نموده و دیگر بار ایلغار فرموده بسعادت روان شد و آن

علیه الرحمة و الرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از
 طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلا بربسم رسالت بپایه
 سرور خلافت مصیر آمد حضرت صاحب قران چنانچه آداب
 آن موید گیتی ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه
 فرو نگذاشتی مقدم آن بزرگ دین را با عزاز تلقی فرمود
 و شیخ مشار الیه پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل بر آنکه
 کمر مطاوعت و خدمتگاری بر میان جان بسته ام اما از دهشت
 شکوه آنحضرت قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم و اگر
 به بغداد می فرماید مرا احدی مقاومت نیست و قصد محاربه
 و معارضه در خاطر نه تقوزها و پیشکشها که با شیخ فرستاده
 بود از جانوران مرکن و بارس شکار افکن و اسپان نامی
 بازینهای زربمحل عرض رسانید لیکن چون نقد اخلاص بالتزام
 سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود تحف و هدایا
 ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نورالدین را بجهت علم
 و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص ارزانی داشت و اسپ و
 زرداده بازگردانید *

گفتار در توجه صاحب قران اسلام ملان

بجانب دارالسلام بغداد

حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلا برباز

پیوست و دران نواحی بهر مغزلی یک دو روز توقف نموده
 تدبیر قلع و قمع مفسدان می فرمود و امیرزاده میرانشاه را
 بمحاصره سارق قورغان فرستاده بود و اوچ قرار را بکردن توایشان
 از میان اقبال بی انتقال حضرت صاحب قران هر دو قلعه
 را مستخر کرده و دیوان ساخته و مخالفانرا کشته و برانداخته
 مظفر و منصور معاودت نمودند و بمعسکر همایون لاحق شدند
 درین ولاخانزاده ترتیب طوی سنگین کرده بود صاحب
 قران سپهراقتدار امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که
 متوجه دربندکردستان^(۱) شود و جماعت قطاع الطریق را که
 دران نواحی دست بی باکی بایند ای مسلمانان کشاده
 اند از پای درآرد و بکلی مستاصل گرداند شاهزاده کامگار
 بامثال امر مبادرت کرده بطوی نه استاد و بی توقف روی
 توجه براه نهاد و خانزاده دران بورت حضرت صاحب قران
 را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت از آنجا کوچ فرموده باق
 بلاق آمد و رمضان در آنجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام
 بطلب مرضات مالک الملک ذوالجلال و الاکرام بگذرانید و در
 یکشنبه غره همایون فال شوال بعد از ادای فطر و دیگر مدقات
 از انواع احسان و افضال باقامت نماز عید قیام نمود و بعد
 از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی

(۱) در بعض کتب موجوده بجای کردستان (گرمستان) است *

و از کوه اوزمان و عقبها گذشته زوی عجز بگریز نهادند عساکر گردون مآثر در پی ایشان کرده بکوهها برآمدند و چهار پای بسیار از اسپ و امتر و شتر و گوسفند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ تمور بهادر سپاه را سر شده در عقب گریختگان بتعجیل هر چه نامتر براند و بایشان رسیده بسیاری را بقتل آوردند

• نظم •

سپاه جهانگیر صاحب قران * چو بشتافتند از پی دشمنان رسیدند و شمشیر بران بجنگ * بآن روز برگشتگان بی درنگ بکشتند از ایشان زانند ازه بیش * و گر ماند از ایشان کسی بود ریش خسته و جسته چند از آن سرگشتگان که بجان خلاص یافتند همه را از گرمسیر بگذرانیدند و در آن حد و د حصار می دیگر بود که جماعتی گبران بی دین جمع شده بودند حضرت صاحب قران به تسخیر و تخریب آن اشارت فرمود فی الحال عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در انداختند و به نیروی دولت ابد پیوند مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه را توده خاک و فرسوده هلاک گردانیدند و صاحب قران ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت باز گشته در دشت قولغی نزول فرمود و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان بعزم مراجعت از انجا نهضت نمود و شب در میان کرده صبح دوشنبه در کنار آب آق سالی با غرق همایون

تا تمام راهها و گویزگاههای مخالفان گرفته محافظت نمایند
و ایشانرا حصارى بود که آنرا حبشى مى گفتند و دیگر
درهای محکم از کوه داشتند راههای آن بغایت دشوار و تنگ
ترکمانان در آن موضع متحصن شده راههای تنگ گرفته بودند
لشکر منصور پیش رفته جنگ در پیوستند * * * نظم *

* غریب کوس داده مرده را گوش *

* دماغ زندگان را برده از هوش *

* صفیر تیر و چاکا چاک شمشیر *

* دریده مغز پیل و زهره شیر *

* سنان بر سینها سوتیز کرده *

* جهان را روز رستاخیز کرده *

و بالای کوه برآمده رمه بسیار و گوسفند بی شمار فرود آوردند
و برانخواجه کوکلتاش در آن پوخاش کوششهای بهادرانه
نمود و از ممرهای تنگ بکوه برآمد و جنگ دلاورانه میکرد
تا از شست نقد یرتیری با و رسید و کمان حیاتش را زه بقابگسیخت
و شیخ حاجی پسر قمارى نیز بکوه برآمده جلاد نهامی مردانه
نمود و زخم خورده باز گردید و بهمان زخم درگذشت *

* مصراع * * شیر مردان جان فدای نام نیکو مى کند *

ترکمانان مغرور چون صدمه لشکر منصور شده مشاهده نمودند

همان شب غره ماه مبارک و رمضان هر چه داشتند بگذاشتند

بمرغزار کل لوجه فرود آمدند روز دیگر بموضع دال پر در جلگای
 گنبدک فرود آمدند و در آن محل بر قند^(۲) ان کرده طویها مرتب
 ساختند و ساز عشرت و شادمانی بآهنگ دولت و کامرانی
 بنواختند و روز دوشنبه از اینجا نهضت نموده و مقدار چهار
 فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده میرانشاه که پیشتر رفته
 بود از صحرای قولانی کس بی پایه سربر اعلی فرستاد و عرضه
 داشت که سارق محمد ترکمان در میان کوهستان نشسته است
 و کوچ و حشم خود را بکوههای محکم بر آورده و لشکر بسیار جمع
 کرده دم از مخالفت می زند *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران

مظفر لوا حشم سارق ترکمان را

چون رای ممالک آرای برخبر مذکور احاطه یافت رایت
 کشور کشای در زمان حفظ و تایید خدای بیچون از راه قلعه
 سفاسون روان گشت و از عقبه گذشته و دوشب در میان کرده
 صباح پنجشنبه بقولانی^(۳) رسید و در دشت جهان آور امر فرمود

(۱) در بعض نسخ در میان لفظ پرو در این عبارت است (نقل

نمودند و از اینجا کوچ کرده) (۲) در بعض نسخ بجای بوقند ان

(برغندان) دیده شد و برغندان بفتح اول و سیوم بمعنی جشن و

نشاط که او اخر ماه شعبان کنند و گاهی غین معجمه بقاف بدل

میشود * (۳) در بعض نسخه بجای قولانی (قلا غی) مکتوب است *

و سلطانیه و دیگر ولایات ساوری و پیشکش آورده حضرت
 صاحب قران را در همدان طوی پادشاهانه داد و پیشکشهای
 ارجمند بیرون از وصف چون و چند بکشید و بزم عشرت از انتظام
 اسباب بهجت و حشمت در گرفته چند روز بعیش و شادمانی
 و مسرت و کامرانی بگذرانیدند صدای ^{شدرغو} و ^{قبوز} و پی پا
 و تیغان و زمزمه بشارت علوشان و رفعت منزلت و مکان
 هروران نوران در ایران قهرمان پنجم کشور آسمان انداخته
 و نوای مطربان مجلس انس بنغمات زیر و الحان دلپذیر
 را مشگرمی زهره را از نظر مهر سلطان سپهر انداخته * * نظم *
 همه بزمکه شیره در شیره بود * ازان جشن چشم فلک خیره بود
 یکی همچو آتش یکی همچو آب * بگردید جام قمر با شراب
 و روز سه شنبه سیزدهم از آنجا کوچ کرده امیرزاده میرانشاه
 را از پیش بطرف قلاغی فرستاد و شکار انداخته بمرغزار ایلمه
 قرق نزول فرمود روز دیگر سپاه مظفر لوا بر تمامی دشت
 و صحرا محیط گشته انواع شکار از گوزن و آهو و گورخر صید کردند
 و بموضع توماتور سیده پنج روز در آنجا به نشستند و روز ششم
 چون رایت نهضت برافراختند باز شکار انداختند و امرای
 دست راست و دست چپ مجموع بیوسون معبود بجرگه
 رفتند روز دیگر صحرای بیش برماق را فرو گرفته صید فراوان
 افکندند و تمام آن دشت را از خون شکاری لاله گون ساخته

• نظم •

بپوشید خیمه همه دشت و کوه • ز آرد و شده کوه و صحرا ستوه
 و شب پنجشنبه دران یورت جنت مثال هلال خجسته فال
 شعبان مشاهده افتاد و امیرزاده میرانشاه اغرق را در راه
 گذاشته بپایه سریر اعلی شتافت و جهانشاه بهادر
 و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوج قرا
 بهادر که در اغرق مانده بودند از راه سلطانیه بالشکرها
 بآردوی اعلی پیوسته بدولت زمین بوس استسعاد یافتند و
 امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان توقف نموده بود مال آن
 ولایت بتمام و کمال استحصال فرموده بدرگاه خلافت پناه
 آمد و لب اقبال را از تقبیل قوایم سر بر جلالت صریر خندان
 ساخت و مخدرات تنق سلطنت و کامکاری سراپملک خانم
 و تورمان آغا حضرت صاحب قرانرا طوی دادند •

گفتار در تفویض فرمودن صاحب قران

ظفر پناه تخت هلاکو خان را

با امیرزاده میرانشاه

عاطفت پادشاهانه ممالک آذربایجان وری و در بند باکو
 و شروانات و کیلانات با توابع و مضافات تا روم نامزد
 امیرزاده میرانشاه فرمود و شاهزاده جوان بخت از تبریز

گنبد فیروزه یعنی آفتاب بجرگه افق شتافته رمه ثوابت و سیاره
بیک بار براند صاحب قران گردون اقتدار کوچ کرده فرمان
داد تا در صحرای پراهان شکار انداختند لشکر ستاره حشر کران
تا کران آن بیابان فرو گرفته انواع حیوانات را از وحوش
و سباع براندند روز دیگر جرگه بهم آمد *

* دران دشت شیران دشمن شکر *

* نکلندند بس آهو و گور خر *

* ز خون شکاری زمین شد تمام *

* چو دامن چرخ از شفق وقت شام *

و حضرت ابته آیات عصمت سمات سرا یملک خانم و تومان
آغا و از حرمهای شاهزادگان خانزاده و دیگر خواتین بر اغرق
پیشی گرفته درین محل بسعادت بساط بوس فایز گشتند و بعد از
اقامت تهنیت فتح و سلامت نثارها کردند و پیشکشها کشیدند
و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه از آنجا کوچ کرده روان
شد و در مرغزار فول خرویره نزول فرمود و سه روز آنجا توقف
نموده روز شنبه بدولت و اقبال سوار شد و روز دوشنبه هوای
همدان از غبار موکب هایون عطربیز گشت و دران مرغزار
خرم و صحرای خوشتر از باغ ارم سراپوده عظمت و جلال
محیطها مومن شد و قبله بارگاه عالم پناه باوج گردون برآمد
و کران تا کران آن دشت محل خیمه و خورگاه و سایبان گشت *

* بجز خاكِ خوبان درین دشت نیست *

و حضرت صاحب قران از انجا روان شده روز پنجشنبه ۵م با صفهان رسید و غبار موکب سعادت یارش سر مه دیده افتخار و استظهار اهالی آن دیار گشت امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و آن حضرت را طوی داد و پیشکشهای پادشاهانه کشید و بصنوف خدمات شایسته چهره سعادت خود را برافروخت صاحب قران گیتی ستان پنج روز در نقش جهان اصفهان توقف نموده روز سه شنبه پانزدهم رجب از انجا بمبارکی و طالع فرخنده نهضت فرمود و امیرزاده شاهرخ رخصت خواسته پیشتر برای دیه علوی متوجه مهدا علی سرا یملک خانم شد و رایت نصرت شعار از اصفهان دو شب در میان کرده به جرباد قان رسید و از انجا شب در میان بقریه انکوان نزول فرمود و مردم آنجا که فرقه از ملاحده بودند یاغی شده در نقبها تحصن جستند امر مطاع صدور یافت تا عساکر گردون مآثر از بلندی جوی بریده از بسی راه آب آوردند و دران نقبها انداختند تمام آن خاکساران باد پیمای از ممر آب بآتش و وزخ پیوستند و اموال و اسباب ایشان بباد تازاج بررفت و حضرت صاحب قران شب همانجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و صبح یکشنبه کوچ کرده بصحرای پراهان فرود آمد و روز دیگر که شهبسوار

روان میرانده یکرانِ ظفر شاه * شکار افکن شکار افکن دران راه
 جهان خالی شد از صید چرنده * نماند اندر هوا مرغ پرنده
 و بعد از قطع دوازده منزل سه شنبه هشتم رجب قومشه محل
 نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر
 جریان پذیرفت بزرگ و خرد ایشانرا بیاساق رسانیدند و دیگر
 ذکور ذریات آن دودمان که در یزد و کرمان بودند دارغان
 در همانجا کار ایشان بساختند و آن ممالک را از استیلاء و تسلط
 ایشان بکلی برداختند و اوراق اقبال شان بارقام تلک امة
 قد خلعت ارتسام پذیرفت و از فرجام احوال ایشان مصدوقه
 و تلک الایام ند اولها بین الناس وضوحی تمام یافت *

* نظم *

* منه تا توانی دل اندر جهان *

* که ناپاید ار است و نا مهربان *

* هر آن پاره خشتی که بر منظر است *

* سر کیقبادی و اسکندر است *

* هر آن شاخ عرعر که در گلشن است *

* نموداری از قد سیهی تن است *

* هر آن گل که در گلستانی بود *

* سمن عارضِ دلستانی بود *

* بجز خون شاهان درین طشت نیست *

شجاع شبلی که پدرش میل کشیده بود و زین العابدین که از جام جور شاه منصور همان تلخی چشیده بود هر دو را بسمرقند فرستاد و از بهر هر يك اقطاع مقرر فرمود و ایشان باقی عمر در سایه مرحمت آن حضرت روزگار برفاهیت گذرانیدند •
 • مصراع • • بسا لطیفه که در ضمن نامراد بها است •

و تمام هنروران از محترفه و پیشه وران ممالک فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقند نقل فرمود و مراحم خسروانه اناجک پیرو احمد را ملحوظ نظر التفات گردانیده ایالت ولایت لرستان باوازرانی داشت و پرلیغ عالم مطاع بآل تمنای همایون کرامت نمود و پیرو احمد از میامن مرحمت حضرت صاحب قران باقریب دوهزارخانه دار از متعلقان و اتباع و اشیاع خود که شاه منصور ایشانرا غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده بود بمقام اصلی بازگشت و بجای آباء و اجداد خویش در مال امیر بحکومت مشغول شد •

گفتار در توجه رایت ظفر اشراق

بصوب عراق

روز جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر حضرت صاحب قران از شیراز نهضت فرموده بسعادت و اقبال بجاناب اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادمانی کامران و شکار کزان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت • • بیت •

و همه را بند کرده قیتولهای ایشانرا بغارتیدند و بر حسب فرمان امیر عثمان کس فرستاد و اموال و ذخایر سلطان احمد که در کرمان بود بیاورد و حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را جهت ضبط ممالک فارس و دارائی اهالی آن در شیراز بازداشت و امیر بپردی بیگ سار بوغا و امیرزاده عمر موید و امیرزاده زبرک جاگو و سونجک بهادر با فوجی از لشکر پیش او بتوشقال سالیانه بگذاشت و از امرای خاصه شاهزاده بیان تمور پسر بیکیجک جته و توکل بن هند و قرقرا و ملش اپردی و دولتخواجه و غیرهم ملازم بودند و ایدکوپسر غیاث الدین بر لاس را بحکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین مذکور برادر بزرگ امیر جاگو بود و دارغگی یزد را بتموک قوجین که برادر کیپکچی بورتچی بود رجوع نمود و لالم قوجین را بداروغگی ابرقوه نامزد فرمود و جمعی را بمحاصره قلعه سیرجان روان گردانید چه دران قلعه از گماشتگان سلطان ابواسحق نبیره شاه شجاع غلامی کودر ز نام کوتوال بود و چون آن حصن •

دزی بود با آسمان هم نورد • نبرده کسی نام او در نبرد تودانی که بر تاوک مهر و میخ • نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ بکلیک غرور نقش بنداری بر لوح خیال محال نگاشت و دران بالا یاغی شده رایت عصیان برافراخت و پسران شاه

گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک

ایشان بگماشتگان سعادت نشان

چون اولاد و اسباط محمد مظفر از مدتی باز در آن ممالک تسلط یافته بودند و هر یک در شهری و قصبه لوای سلطنت با استقلال برافراشته داعیه آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد و با وجود قرابت نزدیک اقارب چون عقارب نیش زهر آلود قهر نیز کرده پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند و در خرابی مواضع یکدیگر هیچ دقیقه فرو نمی گذاشتند و هر که از ایشان بر یکی از خویشان دهن می یافت اگر خونش می بخشید البته میل میکشید و پسر با پدر و پدر با پسر همین طریق می ورزید و بدین واسطه در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره دست خوش رنج و عذاب و لگد کوب هر گونه محنت و بلا بودند درین وقت که مرحمت حضرت صاحب قران سایه اهتمام بران نظام امور آن ممالک انداخته بود علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و مقابح افعال آن طایفه بعرض رسانیدند و محصل درخواست آنکه نواب کامکار مقالید حل و عقد آن دیار دیگر بار بدست اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند که مسلمانان در مشقت و پریشانی می افتند و مال مملکت بخرابی و ویرانی می کشد بنا برین روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور یافت

عرض رسانیدند و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر
 پسر شاه منصور خود در شیراز بودند حضرت صاحب
 قران گیتی ستان با شاهزادگان فریدون قدر جمشید مکان
 و عظمای امراء و نویینان کامکار و کامران در باغ میدان مدت
 یکماه بزم عشرت آراسته بعیش و طرب گذرانید * * بیت *
 خردش ارغنون و نغمه چنگ * رسانیده بگوش زهره آهنگ
 شراب لعل گون در ساغر زر * بدست ساقیان ماه پیکر
 و سلطان ابواسحاق نبیره شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده
 عز بساط بوس در یافت و پیشکش کشید و حضرت صاحب قران
 سایه التفات بر ضبط امور مملکت و نسق اسباب جمعیت
 و رفاهیت رعیت انداخت و رافع رسوم جور و اعتساف
 و نصب الویه عدالت و انصاف آنچه از امر احم چنان پادشاه
 داد گستر سزد بتقدیم رسانید * * رباعی *
 لطفش بکرم چاره بیچاره کند * عدلش ستم از زمانه آواره کند
 در موسم عدل او صبارا نبود * آن یاره که پیروهن گل یاره کند
 و مملکت فارس را که واسطه عقد ممالک است و در حساب
 بلاد و امصار بمثابة فذک نامزد فرزند ارجمند امیرزاده
 همرشلیخ فرمود و شاهزاده به ترتیب اسباب جشن قیام نمود *
 آنحضرت را طوی داد و زانوزده پیش کشها کشید و انواع
 خد مات پسندیده بجای آورد *

فتح نامها بسمرقند و دیگر ممالک ارسال نمودند * * بیت *

* د بیور سخن گستر چیره دست

* نشست و ظرف نامها نقش بست

* بهر کشور گشت قاصد روان *

* پر آوازه فتح نو شد جهان *

و امیرزاده عمر شیخ که در عقب مانده بود بر حسب فرمان
 قضا جریان اغرق را سر کرده می آمد و هر جا که بتمردان
 و مفسدان گروشول و کرد میر سید غارت میکرد و در حیز
 ضبط می آورد و چون از نوبنجان گذشته بکازرون رسید از
 حضرت صاحب قران فرمان آمد که همانجا توقف کرده آن
 نواحی را ضبط نمایند امر عالی را امتثال نموده بنسقی
 و یاسامشی آن مواضع مشغول شد و بعد از چند روز یرلیغ لازم
 الاتباع بصدور پیوست که عازم پایه سریر اعلی گردید و بموجب
 فرموده توجه نموده در شیراز بشرف بساط بوس استسعاد
 یافت و چون آل مظفر بجائی دیگر نتوانستند رفت * * بیت *
 و آنکس که جهان از ان او شد * از مملکتش کجا گریزد
 بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی
 و فرزندان از یزد و سلطان احمد از کرمان باستان سلطنت
 آشیان شتافتند و هر یک بقدر استطاعت پیشکش بسیار
 از جواهر و نفایس و اسپ و استر و خیمه و خرگاه بمحل

* بسی سرکش از جنگ سرگشته شد *

صاحب قران گیتی ستان مظفر و کامران در دنیوگان^(۱) نزول فرمود و روز دیگر چون منوچهر رخسندۀ چهر مهر بعزم فتح کشور سپهر سنجق زرنگار اضاءت شعار از دروازه افق برافراخت صاحب قران گردون آثار بسعادت و اقبال غازم دارالملک شدۀ دروازه سلم را مرکز رایت نصرت آیت ساخت و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند و فرمان لازم الاتباع بمفاد پیوست تا بغیر از دروازه سلم هشت دروازه دیگر را به بستند و جمعی از ارکان دولت بشهر درآمدند و از مجموع کلویان و کلانتران محلات میچاکات باز ستده تمام خزاین و اموال و اقمشه و امتعه و اسب و استر شاه مضمور و اتباع و اشیاع او جمع کردند و از شهر بیرون آورده بعرض همایون رسانیدند بخشش پادشاهانه مجموع آنرا بر امراء قسمت فرمود و مال امان حواله رفته بحصول پیوست و امیر زاده محمد سلطان را بجانب اصفهان روان گردانید که آن مملکت را ضبط و نسق نموده مال امانی بستاند و منشیا بلاغت شعار صورت ترادف و تواتر فیض و فضل پروردگار که پیوسته بروزگار همایون آثار واصل و متواصل می گشت به بلیغ تر عبارتی و بدیع تر سفارته در سلک تحریر کشیده

باری عزاسمه بادا رسانید امراء و ارکان دولت برسم
تهنیت الجامشی کرده گفتند * * نظم *

زمان قازمان از سپهر بلند * بفتح دگر باش فیروزمند
بلند اخترت عالم افروخته * زوال اخترت دشمنت سوخته
و بقاعده و عادت مغول سرود می گفتند و زانورده کاسه
می داشتند درین اثنا از دشمنان قوشونی دگر آراسته
و مکمل از عقب پیدا شد و چون آب و آتش رو بچنگ نهادند
حضرت صاحب قران و امیرزاده شاهرخ رو بایشان آورده
سورن انداختند * * نظم *

از آواز گردان بلرزید کوه * زمین آمد از فعل اسپان ستوه
دشمنان از هیبت و صلابت راه گریز پیش گرفته و رنگ از بیم
زرد و روی از نکبت سیاه خود را بطرف کوه قلات سرخ
انداختند صاحب قران ظفر قرین چندمی از امراء و لشکریان
را در عقب ایشان بتگامشی روان فرمود و مخالفان بکلی
مخدول و منکوب گشته از ایشان دگر ثری ظاهر نشد * * بیت *

* میان دو کوه از بر راه و دشت *

* ز خون و ز کشته نمی شد گذشت *

* جهانی بر آغشته در خاک و خون *

* یکی بے سرو دیگری سرفگون *

* فرادان ز ایرانیان کشته شد *

معروف بود و قوشون شیخ نورالدین پسر ساربوغا که پای ملک
 شهرت داشت و قوشون بومی هزاره خاصه که ایشانرا قوجین
 گفتندی و قلب لشکر می بودند دیگر باره جمع آمده علم
 برافروختند و قول آراستند و مرتب ساختند و قوشون
 شیخ علی و لالم قوجین و قوشون بهرام داد مردی داده
 از جای خود نجیبند و باد شمنان در آویخته دست بردهای
 دلاورانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده
 سالگی بود بعون تایید الهی دشمنان را رانده سرشاه منصور
 را بحضرت صاحب قران آورد و زانوزده سردشمن را
 بخاک افکنده به تهنیت فتح و فیروزی اقامت نمود و زبان
 بشاشت بدعا برکشوده که *

سردشمنان تو استغفر الله * که خود دشمنانِ ترا سر نباشد
 نثارِ سمِ مرکبت^(۱) باد اگرچه * نثاری ازین بے بهاتر نباشد
 و چون منصور مغرور مقهور گشته کشته شد * * بیت *

بآن وزمگه زو سواری نماند * وزان سرکشان نامداری نماند
 برفتند از اهرانیان هرکه زیست * بران زندگانی بباید گریست
 صاحب قران کامیاب نصرت هم عفان و ظفر در رکاب ببالای
 پشته برآمد و شاهزادگان و نویینان را کنار گرفته شکر و سپاس

(۱) در بعض نسخ بجای مصراع اول (فدای سمِ مرکبت فرق

محمود شاه و توکل باورچی و امانشاه و محمد آزاد
 در میان سپاه دشمن درآمده آثار جلالت و دلآوری
 بظهور رسانیدند و شاه منصور از انجا بطرف قول حمله برد
 و امیرزاده محمد سلطان لشکر دست راست مخالف را
 براند * *چشمه شاه و ایران* * بیت *
 همه میمنه شد چو دریای خون * درفش سواران ایران نگون
 و مبشر بهادر و دیگر امراء که ملازم او بودند پی دشمن کرده
 برفتند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر لشکر دست چپ یاغی را
 درهم شکست * *ایران* * ابیات
 دران میسره هیچ رزم آزمای * زگردان ایران نیفشرد پای
 بیکباره از هم فرو ریخته * هر آن کو نشد کشته بگریخته
 و امیرزاده شاه رخ به نیروی دولت و رای فرخ استاده
 چون شیرگران و هزبرژیان جنگ میکرد و جماعتی از عساکر
 گردون مآثر که گریخته بودند باز گشته باز نزد او جمع می شدند
 و جلال حمید و بیرم صوفی پسر یوسف صوفی و پسران
 غیاث الدین ترخان و خواجه راستین در پیش او وظایف
 شجاعت و جلالت بتقدیم می رسانیدند و سپاه یاغی که در
 مقابله ایشان حمله می آورد همه را بزخم تیر باز میگردانیدند
 و عبدل خواجه بیرا و شیخ محمد ایکوتیمور نیز با ایشان
 اتفاق نموده مخالفان را راندند و قوشون الله داد که بوفادار

نگویم که مانند نر ازدها * چود یوی که از بند گرد رها
 نه اندیشه جان و نه فکر سر * تو گفتی که از خود ندارد خبر
 و حضرت صاحب قران با جمعی از خواص ایستاده نظاره
 جلالت آن پهلوان می فرمود شاه منصور بجانب آن حضرت
 حمله آورد صاحب قران کامگار خواست که بضر ب نیزه سندان
 گذارد مار از روزگار او بر آورد پولاد چهره^(۱) که نیزه
 آنحضرت داشت از صدمه جنگ هزیمت نموده بود
 و نیزه برده صاحب قران سعادت یار با آنکه پیش او ده
 پانزده کس بیش نمانده بودند توکل بر حفظ و تایید پروردگار
 کرده پای ثبات و قرار استوار داشت و اصلا از جای خود
 نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بخود خجسته
 آن حضرت رسانید و از حفظ الهی که در همه حال حارس
 و نگهبان آن مویک کامگار بود هیچ ضرر بوجود مبارک ایشان
 نرسید و چون کوه راسخ بر جای خود متمکن و ثابت استاده
 هیچ گونه تغییر باوضاع همایون آن حضرت راه نیافت
 عادل اختاجی بز بالای آنحضرت سپر گرفت و قماری
 یساول پیش آمده کوششهای مردانه نمود و دستش بزخم
 شمشیر از کار باز ماند *
 * بیت *

ز گرد سپاه آسمان بست میخ * همه گوز باریک و پولاد و تیغ

(۱) در دو نسخه بجای چهره (جوزه) مرقوم است *

* همه فکنده تن اندر مغاکهای هلاک *
 * همه نهاده دل اندر نشانهای خطر *
 و شاه منصور شمشیر کین کشیده چون شیر خشناک بی باک
 می آمد هر چند خرد صواب اندیش بهزار زبان بادا
 میرسانید که * * نظم *

* بتوس ارچه شیر ز شیر افکنان *
 * دلیری مکن باد لیر افکنان *
 * گوزن جوان گرچه باشد دلیر *
 * عنان به که بر تابد از نره شیر *
 * بسر پنجه آهنینت مناز *
 * که نیروی دهر است آهن گداز *
 * مشوغره گر زور بازوت هست *
 * که بمیار دست است بالای دست *

لیکن بحکم اذا جاء القضاء عمی البصر سابقه یکتب رزقه
 و اجله پرده فرور بدیده بصیرت او فرو گذاشت و در
 کود پاتیل و وقت نماز جمعه بر قلب سی هزار ترک پر خاش جوی
 کشور کشای حمله کرد و قوشونها را بر هم زده صف سپاه بشکافت
 و بکوتلها که در عقب لشکر او داشته بودند رسید * * بیت *
 و زانجا عنانرا بعزم نبرد * به پیشچید و رخ سوی ناورد کرد

(۱) در بعض نسخه بجای نیروی دهر است (آهنگر افند) دیده شد *

و در قنبل دست راست امیر زاده پیر محمد جهان گیر را
 بداشت و تمور خواجه آقوب غارا هر اول او گردانید و قول
 امیر زاده محمد سلطان در دست چپ بایستاد و در قنبل
 او شیخ تمور بهادر مقرر فرمود و امیر زاده شاه رخ را ظفر
 کردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان
 عباس را بقراولی از پیش روان گردانید و با سایر عساکر
 گردون مآثر مرتب و آراسته روی سعادت بشیراز آورد
 امیر عثمان چون قراول دشمن را در سر باغات بدید در
 مغاکی پنهان شد تا ایشان بگذشتند و باصاین تمور والوس و
 تموک و مولی و قوا محمد و بهرام یسوری از کمین گاه بیرون
 آمدند و در پی قراول دشمن تاختند و بهرام بهادر با تیغ
 خون آشام در عقب ایشان تاخته برسید و ران یکی را قلم
 کرده بگرفت و بحضرت صاحب قران برسانید ازو کیفیت
 وضع شاه منصور و کمیت لشکرش استفسار نموده در زمان
 تایید پروردگار براند و چون قریب یک فرسخ برفتند لشکر
 دشمن در باغستان شهر قریب سه چهار هزار سوار پیدا شد
 مجموع زره و بگتر مکمل پوشیده و تمام اسپان کجیم انداخته
 و علمها برافراخته * * * * * بیت *

* همه کمان کش و رزم آزمای و تیر انداز *

* همه مبارز و آهن گداز و جوشن در *

گیتی ستان بمبارکی و طالع سعد روان شد و از درهٔ بوان
برآمده به نیر مردان نزول فرمود و روز پنجشنبه از آنجا
نهضت نموده در جرجن فرود آمد و با مداد جمعه چهاردهم
جمادی الاول موافق تخا^(۲) قوئیل بکویم رسید و درین حدود
هرچند از احوال شاه منصور استفسار می رفت بمسامع علیه
میرسانیدند که پای سبک دارد و موقوف یک خبر تحقیق
است که رو بگریز آرد و در واقع معقول این بود چه قطره را
با دریای زخار برابری کردن و صعوه را با شاه باز در هوای
معارضه پرواز نمودن از مقتضای عقل که کشایندند بند شک
و نمایندند راه یقین است بعید می نماید * * نظم *
چو کنجشک با باز بازی کند * بخون ریز خود ترک تازی کند

گفتار در جنگ کردن حضرت صاحبقران

با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور

چون حضرت صاحبقران از قضیه شاه منصور حسابی
چندان بر نمی داشت در همان روز از آن مقدار سپاه که حاضر
بودند و قول ترتیب فرمود یکی را مستقر رایت فتح آیت
گردانید و آن دیگر نامزد امیر زاده محمد سلطان فرمود

(۱) در بعض نسخه بجای جرجن (خرجن) (۲) در سه نسخه بجای

تخا قو (توق) است *

سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت صاحب قران آورد
و تیغ کین را بخون اورنگین ساخت * * * * * نظم *
هر کس که کشد ز خد متش سو * جز تیغ سزای او نباشد
کانرا که خدای بر گزیند * جز بند گیش نکو نباشد
و سلطان زین العابدین که شاه منصور او را میل کشیده بود
و در انجا محبوس داشته به پایه سریر خلافت مصیر آوردند
عاطفت پادشاهانه او را نوازش فرمود و بخلعت خاص
اختصاص بخشید و تسلی خاطر شکسته او را فرمود که بعنایت
الهی من داد تو از شاه منصور بستانم و جزای فعل بد او
با و رسانم و عوراتی که لشکریان نصرت آیات در قلعه اسیر
کرده بودند همه را آزاد فرموده نجات بخشید و ملک محمد
اوبهی را بکوتوالی قلعه باز داشت و بسعادت و اقبال
مراجعت نموده آخر روز سه شنبه یازدهم بنوبنجان فرود آمد
و آقبوغا را که پیشتر از همه ببالا برآمده بود عنایت فرمود
و از نقد و اقمشه و خیمه و خرگاه و د ختر و اسپ و شتر و استر
چندان اسباب نچمل ارزانی داشت که روز سابق یک اسپه
بود روز دیگر از حال خود متعجب مانده زبان و قتش
بزمزمه * * * * * مصرع *

* این که می بینم به بیداریست یارب یا بخواب *

ترنم می نمود و چون سپید ۴ صبح چهارشنبه بد مید صاحبقران

باران آذاری باریدن گرفت و موافقان دولت جان شیرین فدای کار خسرو کرده فرهاد و اربکوه دیدن آغاز نهادند ناگاه از نوکران شیخ ایگو تمور آقبوغا نامی از محض دولت صاحب قران بجائی که اصلا متصور نبود که هیچ آفریده از انجا تواند برآمد بالا رفت و صلوات فرستاد *

* نظم *

* برآمد ببالا چو پیران عقاب *

* خروشان چو رعد از فراز سحاب *

* که صاحب قران باد فیروزه گر *

* بد اندیش اوزار و خونین جگر *

و از سرتپور و پودلی خروش برآورده بسر بازی مشغول شد اهل قلعه را از مشاهده آن حال که در ضمیر ایشان نگذشته بود پشت دل بشکست و زور از بازوی جسارت برفت و از غایت دهشت و سراسیمگی دست از جنگ باز داشتند و لشکریان امیرزاده محمد سلطان از راه دروازه ببالا رفتند و توقهارا باوج نصرت و فیروزی برافراختند و دشمنان را مقهور گردانیده قلعه را مسخر ساختند و هر که در انجا بود از لشکری و سپاهی از کوه در انداختند و محمد آزاد مهتر

(۱) در بعض نسخ بجای توقها (توغها) است و توغ بالصنم لفظ ترکی

است بمعنی علم و نشان و در لغت ترکی غین بقاف بدل میشود *

افروخت که تیغ بهرام در طبقه پنجم حصار نیلی چون آهن در
 کوره حدّان بتافت و سایر امراء و لشکریان هر یک از جای
 خود در حرکت آمده بازهره شیر و خشم پلنگ آهنگ جنگ
 نمودند * بیت *

* ز بس جوشش و کوشش آن سپاه *

* بلرزید مهر و نهان گشت ماه *

* عقاب دلاور بیفکند پر *

* بدرید چنگ و دل شیر نو *

دلاوران صف شکن و شیر شکاران پیل افکن خواستند که همان
 روز بکمرها بالا برآیند و قلعه را تسخیر نمایند و چون شب
 هنگام در رسید هر کس در مقام خود قرار گرفتند روز دیگر
 چون خسرو سیارگان از نشیب تحت الارض ببالای حصار
 فیروزه کار فلک برآمد و از سطوت شکوهش گروه انجم که بر
 قلعه کوه بی ستون گردون رایت استبداد برافراخته بودند
 فرو ریختند * بیت *

دگر بر فرق چرخ سر کشیده * نهانند این کلاه زر کشیده *

بر حسب فرمان قضا جریان شاهزادگان و امراء و سایر
 بهادران نبرد آزمای جنگ را آماده گشته کمربند در بستند
 و از صدای کورگه و غریب سوزن دل کوه را شکافته جنگ در
 پیوستند از شست و چنگ مخالفان حصار تیر و سنگ چون

* که هست افزون ز طور پادشاهی *

و صورت قضیه آنکه حضرت صاحب قرانی چون بیای قلعه سفید رسید با معددی از خواص ببالای کوه برآمد و بدروازه نزدیک شد عساکر گردون مآثر از چپ و راست سورن انداختند و از بس غریو که از نعره دلاوران و خروش کورگه و نقاره و کوس برآمد *

* مصرع *

* کوه از نهیب آنکه مگر روز مکشراست ^(۱) *

بیم آن بود که بباد ینسفها ربی نسفا برود و بسیط زمین سمت قاعا صنفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا گیرد و شامیانه و بارگاه گردون اشتباه بر بالای کوهی که بقلعه پیوسته بود باوج سپهر برافراشتند و صاحب قران کامگار بسعادت و اقبال نزول فرمود و فرمان داد تا عساکر گردون مآثر بی توقف روی جلالت به تسخیر قلعه نهاده بآن کوه برآیند بر حسب فرموده چون مور و ملخ در جوش آمدند و از اطراف و جوانب پیاده و سوار متوجه حصار گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست راست جنگ انداخت و امیرزاده پیر محمد نیز لشکریان را بر نبرد اغرا کرده رایت محاربه و قتال بر افراخت و امیرزاده شاهرخ از جرنغار با سپاهی آراسته بیای قلعه شتافت و مردم خود را پیاده ساخته آتش پیکار بنوعی بر

(۱) در دو نسخه بجای روز (سور) است *

بلند تر و انواع حیل که در فتح قلاع و کشودن حصار متصور است
 چون نقب زدن و ملجور ساختن و منجنیق افراختن نسبت
 با آن خاره پاره همه هبا و هدر است و راهش بخیثیتی است
 که هر کجا سه کس بایستد جهانی مردم را از بر آمدن منع
 تواند کرد و با وجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع
 بسنگ و گچ و آهک استوار کرده اند و چون محصول مزارعش
 بقوت محافظان وفا می نماید و گله و شکاری و رمله گوسفند
 در صحراش می چرید از تمادی مدت محاصره اش
 اندیشه نیست * شعر *

* هر آن کس که دارد در آنجا نشست *

* نیابد کسی از ره جاره دست *

* ز سوی زمین ایمن است از خلل *

* مگرز آسمان تیغ بارد اجل *

پس اگر سعادت مندی بمدت دوروز چنین قلعه را بقهر و
 جنگ بکشاید عقلای عالم را یقین گردد که دولت آن صاحب
 تائید را سزی تواند بود الهی نه مجرد شوکت و پادشاهی
 و آثار فتحهای نامدارش جلوه کمال قدرت پروردگار باید
 دانست نه همین کوشش بهادران تیغ گذار و جوش غلبه
 اعوان و انصار * بیت *

* چنین کاری نباشد جز خدائی *

- * عجب گونه کوهی خدا آفرید *
- * که مانند آن کس بگیتی ندید *
- * رهش تند و لغزان زنگ تا فراز *
- * چو زلفِ بتان پیچ پیچ و دراز *
- * بران سرکه از ابر بالا تراست *
- * یکی دشت هموار پهناور است *
- * زیگ فوسخ افزون بطول و بعرض *
- * زمینِ دگر بر فلک کن تو فرض *
- * بهر سوراخ چشمه خوش گوار *
- * درختانِ پر میوه و کشت زار *
- * شکاری بیحد دران پهن دشت *
- * شده یار جدی و حمل گاه کشت *
- * سران بر سرش خانها ساخته *
- * بسی مسکنِ طرفه پرداخته *
- * نیابد گزند از غریق و حریق *
- * نه از نقب و عراده و منجذیق *
- * امیدِ سلاطین گیتی ستان *
- * گسسته بکلی ز تسخیر آن *

و حقیقت آنکه تسخیر آن قلعه از روی اندیشه و قیاس از حیز
امکان بیرون است چه کوهیست از تمام کوههای آن ولایت

امراء شرف زمین بوس دریافت و زائوزده پیشکش کشید
 و ظفر کردار ملازم موکب فیروزی شعار گشت و حضرت صاحب
 قران پیشین همان روز بسعادت سوار شد و از آب رام هرمز
 عبور فرموده فرود آمد و روز یکشنبه بآب می رسیده نزول نمود
 و روز دوشنبه از جایزان ایوار کرده صحرای زهره مخیم نزول
 ساخت و روز سه شنبه از گردستان و آب ارغون گذشته
 بهبهان معسکر نصرت آشیان گشت و روز چهارشنبه از آب
 شیرین عبور نموده در صحرای تستر نزول فرمود و روز پنجشنبه
 از کج هوس گذشته در سراب خان بیدک فرود آمد و روز
 آدینه چوله از میامن نزولش رشک شهرهای جهان شد
 و روز شنبه از پاشت و آب شعب عبور نموده بمال امیر شول
 نزول فرمود و روز یکشنبه از آب خاوران گذشته و استفسار
 قلعه سفید کرده در صحرای نوبنجان فرود آمد و روز دوشنبه
 دهم لشکرها آراسته و از نوبنجان روان گشته به پای قلعه آمد
 و سعادت نام شقاوت فرجام از قبل شاه منصور کونوال آن
 قلعه عدیم المثال بود * * نظم *

* دزی بود کش خواندندی سفید *

* بدان دز بد ایرانیان را امید *

(۱) در چهار نسخ بجای نام (نامی) (۲) در بعض کتب بجای

فرجام (فرجامی) دیده شد *

گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز

بجانب شیراز

چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیرمحمد از طرف دربند تاشی خاتون مظفر و منصور مراجعت نمودند در ظاهر تستر به عسکرهای یون پیوستند صاحب قران گیتی ستان سونجک بهادر را بحویزه فرستاد بطلب امیرزاده عمر شیخ و خواجه مسعود سبزواری را که خواهرزاده علی مرید سربدال بود بحکومت تستر نصب فرمود و لشکر سبزواری را که با او بود پیش او باز داشت و بازار لشکر را یلغار کرده در روز دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (خمس و تسعین و سبعمایه) موافق تخاقوئیل بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد و امیرزاده عمر شیخ که او را طلب کرده بود و او حویزه و حوالی و نواحی آنرا ضبط نموده و پیشکشها مرتب داشته متوجه گشته کس فرستاد که ما بصوب شیراز روان شدیم میباید که اغرق را سر کرده از عقب بیایی و در شیراز ملحق شوی و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب دود انکه بگذشت و جمعه بیست و نهم به آب شور و خان کنده رسیده فرود آمد و در روز شنبه غره جمادی الاولی در رام هرمز نزول فرمود و اتابک پیر احمد که حاکم لر بزرگ بود با پیشکش و هدایا درین محل بدرگاہ عالم پناه آمد و بوسیله

من لایر حم لایر حم هیچ حساب بر نداشت و بعد از آن دو نوبت لشکر بدر یزد کشید و در نوبت دوم والده شاه یحیی که با او همین نسبت داشت از برای مصالحت فرزندان از حصار یزد بیرون آمد و پسر را نصیحت کرد که چون برادر بزرگت با او و پسر بمجرد یزد ساخته و فارس و عراق را بتو گدشته اگر با او درین نیز مضایقه کنی محل ملامت و جای سرزنش باشد و او را الزام کرد که از در یزد برخاست و بشیراز معارفت نمود و درین مدت چهار پنج سال میان مظفریان چنانچه شیمه ایشان بود که پیوسته قصد یکدیگر کردند چند واقعه دیگر دست داد *

* نظم *

فهادند شمشیر در یکدیگر * شد آشفته آن مملکت سر بسر شده تنگ از ایشان دل سلطنت * که ده پادشاه بود و یک مملکت لیکن چون غرض اصلی نه تحقیق ایشان است تعرضی بذکر تفصیل آن نرفت القصة در آن وقت که حضرت صاحب قرآن در ظاهر تستر قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و مایه برافراخته بود شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور داشت و خود در شیراز بود و یزد از آن شاه یحیی بود و خود با او و پسر در آنجا بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت مشغول بود و سلطان ابواسحاق در سیرجان بود *

غافل ماند سلطان احمد از کرمان و سلطان ابواسحاق از سیرجان
 بالشکرهای آراسته بعزم معارفت او روان شدند و شاه
 یحیی نیز بزبان فریب وعده داد و از یزد بیرون نشست اما
 بایشان نه پیوست و دیگر مظفریان جمع شده با تفاق فصل
 زمستان روی انتقام بشیراز نهادند و در بعضی ولایات
 بتخصیص کربال خرابی بسیار کردند و شاه منصور سپاه خود را
 مرتب داشته از شهر بیرون آمد و ایشان از کربال میل بجانب
 گرم سیر کردند و چون شاه منصور این خبر بشنید متوجه ایشان
 گشت و در جلگای فسا جزو جنگ واقع شد و شاه منصور بروفق
 اسم خود مظفر و منصور آمد و همای نصرت سایه برو افکنده
 غالب گشت و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هر یک بجای
 خود باز گشتند و چون بهار شد شاه منصور دگر باره لشکر بدر
 اصفهان کشید و چون بظاهر شهر نزول کرد خواجه عضد الدین
 صاعدی که در مال امیر لرستان بود او را طلب داشت و همین
 که او بقیه تولى شاه منصور رسید اصفهانیان شهر بسپردند و سلطان
 زین العابدین بگریخت و در نواحی ری میان ورامیس^(۱)
 و شهر یار موسی چوکار او را بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد
 و او بمیل بی حفاظی و نامردی مردمک دیده آن
 نکبت رسیده را از دیدن باز داشت و از اشارت فرموده

(۱) در بعض نسخه بجای ورامین (ورامی بنظر آمد *

بود فرود آوردن و شاه یحیی بعد از استیلاء بر شهر و قلعه باغواي جمعی ملازمان مفسد مرتکب نقض عهد شد و پهلوان مهذب را گرفته بند کرد و بقلعه ملوس که از قلاع حدود یزد است فرستاد و او را در آنجا با مرشاه یحیی بقتل آوردند و شاه یحیی ابرقوه را ضبط کرده با میر محمد قورچی که یکی از امراء او بود سپرد و شاه یحیی بیزد معاودت نمود و شاه منصور از شیراز لشکر بدر ابرقوه آورد و شهر بگرفت و گماشته شاه یحیی بقلعه پناه برده متحصن شد و شاه منصور جماعتی از مردم خود را با برقوه بنشانند و با معظم سپاه روی کین بجانب یزد آورد و چون شاه یحیی ازین حال آگاه گشت کس پیش گماشته خود امیر محمد قورچی فرستاد که قلعه بسپارد بشرط آنکه مردم شاه منصور بر ولایت یزد در نیایند شاه منصور از راه بازگشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از ضبط شهر و قلعه متوجه اصفهان شد و غله آنجا خورانید و خرابی چند کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر بدر اصفهان برد و همان طریق سپرد و باز گردید و چون سلطان زین العابدین از بیداد آن دشمن مسلط بتنگ آمد استغاثت بمجموع خویشان و اقرباء برده استعانت طلبید و از اشارت * شعر *

* من استعان بغير الله في طلب *

* فان ناصره عجزو خذلان *

منصور قرار گرفت لشکر کشید و قلعه دبه بید و قلعه سرمق
و حصار مروست فتح کرد و بدرابرقوه رفت و دران وقت
والي آنجا پهلوان مهذب بود شاه منصور بمحاصره مشغول
نشد و بشیراز مراجعت نمود و سلطان زین العابدین در
اصفهان لشکری ترتیب داد و بتصور آنکه بیشتر امرای شاه
منصور مر بای تربیت شاه شجاع پدر او بودند و شاید که
رعایت حقوق واجب دانسته بجانب او میل نمایند متوجه
شیراز شد و شاه منصور با سپاه خود از شیراز عازم مدافعه
و مقابله ایشان گشت و بهای قلعه اصطخر در پول نونلاقی
فئتین اتفاق افتاد و صورتی که زین العابدین بکلک نمئی بر لوح
خیال نگاشته بود بر حسب دلخواه رو نمود و لشکر شاه منصور
خود را بر آب زده بگذشتند و جنگ در انداخته سپاه او را
بشکستند و او هزیمت یافته باصفهان بازگشت و پهلوان مهذب
از بیم استیلاء شاه منصور با شاه یحییی اساس مصادقت
و مصافحت در انداخت و در زمانی که شاه یحییی بکوهستان
یزد که از سرحد آن تا بابرقوه یگروزه راه است رفته بود
پهلوان مهذب بقدیم مطاوعت و انقیاد پیش او رفت و بعد
از عهد و پیمان او را بابرقوه دعوت کرد و بشهر در آورده در
اندرون قلعه بقصری که از برای خود پرداخته و برافراخته

* گوزنان ببازي برآشفته اند *

* هزبران صایل مگر خفته اند *

بظهور پیوست از آنجمله سلطان زمین العابدین که در قلعه ^(۱) کرتگرد
 که بچهار فرسخی ^(۲) تسنر واقعست در بند بود بمعارفت احمد
 شاه ^(۳) ترمناشی و محمود شاه خویش او از بند خلاص یافته
 متوجه ورد جرد شد ند پیش ملک عزالدین کریت ^(۴) و باتفاق
 باصفهان رفتند و چون سرداران اصفهان میل بجانب او
 داشتند سلطان محمد نتوانست ایستاد و بقلعه درآمد و بعد
 از یکماه باتفاق محمد قورچی که قلعه بدست او بود متوجه
 یزد شدند و مملکت اصفهان بحوزه تسخیر و تصرف سلطان
 زمین العابدین درآمد و در خلال این احوال شاه منصور از
^(۲) تسنر لشکر کشید و بدر شیراز آمد و جماعتی از سادات شیراز
 که در اندرون شهر بودند باتفاق اتباع و اشیاع خود دروازه
 سلم باز کردند و او را بشهر در آوردند و شاه یحیی در ایوان
 شاه شجاع نشسته بود تا او نیک به نزدیک رسید بعد از آن
 سوار شد و از دروازه سعادت بیرون رفت و رو بیزد نهاد
 و شاه منصور بیامد و در ایوان نزل کرد و اصلاً متعرض برادر
 نشد و کس بتگامشی او نفرستاد و چون سلطنت شیراز بر شاه

(۱) در بعض نسخه (کیوگرد) و در بعض (گرد کوه) (۲) در بعض نسخه

(شوشتر) (۳) در بعض نسخه (تمورقاشه) (۴) در دو نسخه (کرت) *

بسلطان محمد پسر بزرگ اوداد و کرمان را بسطان احمد
 برادر شاه شجاع مسلم داشته او را رخصت مراجعت بآن
 ولایت کرامت فرمود و سلطان ابواسحاق بن اویس بن شاه
 شجاع را بحکومت سیروجان با قلعه و توابع سرافراز گردانید
 و پهلوان مهنذب خراسانی را که از امرای شاه شجاع بود
 و مدتی از قبل او و بعد از وفات او از قبل پسرش سلطان
 زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود و از عهده آن کار نیکو
 تفصی نموده برقرار بضبط و ایالت آنجا باز داشت و در آن
 حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم تستر^(۱) بود
 و سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع از بیم توجه عساکر گردون
 مآثر از شیراز گریخته بود و به تستر^(۱) رفته و شاه منصور او را
 گرفته و دربند کرده و چون حضرت صاحب قران در زمان
 حفظ و تایید یزدان از ایران بتوران معاودت نمود از سنه
 (تسعین و سبعمائه) هجری که تاریخ آن قضیه بود تا سنه (خمس
 و تسعین و سبعمائه) که صاحب قران کامکار از مازندران باز
 متوجه فارس و عراق شد میان آل مظفر بسی وقایع دست
 داد و مضمون *

* نظم *

* کفل گرد کردند گوران دشت *

* مگر شیرازان گورگه دورگشت *

(۱) در بعض نسخ هردو جای تستر (شوشتر) دیده شد *

بظا هر شهر در میان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد از دربند تاشی خاتون کوچ کرده بمورچل روان شدند و از آبها و عقبها گذشته و تمام آن ولایتها را از کوه و دشت کُردستان و کُردستان راه برای مسخر گردانیده و مخالفان را استیصال نموده درین محل بسعدت بساط بوس استسعاد یافتند *

* از هر طرف سپاه شهنشاه دادگر *

* باز آمدند در کنفِ نصرت و ظفر *

ذکر بعضی از حکایات حکام فارس و

عراق که اتمام کلام درین مقام

موقوف است بران

در داستانِ مراجعت حضرت صاحب قران گیتی ستان از پورش سه ساله گفته شد که آنحضرت در زمانی که عزم معاودت بدارالسلطنه سمرقند جزم فرموده بود از شیراز روان می شد چون آل مظفر همواره دم از هواداری و خدمتگاری آن حضرت میزدند و دران و لا اکثر ایشان کمر بندگی بسته بدرگاه عالم پناه آمده بودند و بسعدتِ ملازمت استسعاد یافته عاطفتِ پادشاهانه حکومتِ شیراز را بشاه بختی که دران وقت غرقِ جبین آن دردمان او بود تفویض فرمود و یزد را نیز که سابقاً با او بود برقرار مسلم داشت و اصفهان را

د زپل را بفرقدوم همایون آثار مصر جامع سعادت و اقبال
 ساخت دهد ارشمس الدین بست خروار نقره پیشکش کرد
 و گماشتگان دولت قاهره هر اسپ و اشتر که در شهر بود مجموع
 بدر بردند و همان روز از شهر بیرون فرموده پیشین گاه
 متوجه تستر گشت و بر سر تلی فرود آمده اسپان را
 بعلف رها کرده و از آنجا شبگیر کرده سحرگاه به تستر^(۱)
 رسید و کنار آب چهار دانگه را مخیم نزول همایون ساخت
 علی کوتوال و اسفندیار نامی که از قبل شاه منصور متصدی
 ضبط و محافظت تستر^(۱) بودند از آوازه توجه عساکر
 گردون مآثر گریخته بودند و رو بشیراز نهاده اکابر و اشراف
 آنجا کمربندگی بهمیان جان بسته بقدم اطاعت و انقیاد
 بیرون شناختند و از آب گذشته بد رگه عالم پناه آمدند و امراء
 و سپاه تمام آحشام و صحرانشینان آن نواحی را از اطراف و
 جوانب غارت کرده اسپ و اشتر بسیار بیاوردند صاحب
 قران دریا نوال آن غنایم را مجموع بر لشکریان قسمت
 فرموده *

* جهان و هر چه درو شاه کامگار بقهر *

* ستد زد شمن و لطفش بدوستان بخشد *

روز چهار شنبه بیستم ماه از آب چهار دانگه عبور فرموده

(۱) درد و نسخه هر سه جا بجای تستر (شوشتر) مکتوب است *

از حضرت پروردگار عالم به بندگان رسیده آنست که اصول مفرداتش بزبان عربی مبین که اتم السنه و افسح لغات است همین عدد آمده از بحار زخار معانی که کریمه و لقد آتیناک سبعاً من المثانی محیط است بران گوهر صدق این دعوی استخراج می توان نمود و عدد جمله رکعات صلوة سفر و حضر همانست و توافق این امور دلیلی روشن است بر خصوصیت خاصیت این عدد ارجمند و الحق خواص آن زیادت از آنست که در امثال این مجال متعرض آن توان شد شمه از ظاهراً مر نموده شد تا لبیب مستبصر دریابد که مهندسی که بنیاد عمارت آن پل طرح کرده از خواص اعداد که حکماء آنرا از ثماطیقی گویند باخبر بوده و در میان هر دو طاق ازان طاقهای بزرگ طاقی خرد بر بالای آن انداخته چنانچه تمام اصول و فروع آن پنجاه و پنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجیب و آن مجموع شمار یکی است ناده چنانچه بیست و هشت مجموع شمار یکی است تا هفت و در ضمن این امور که ظاهر آسهل می نماید بسی اسرار خفی است و ما یتذکر الا اولوالالباب و تمامی آن طاقها از سنگ تراشیده و خشت پخته در غایت حصانت و استحکام بنوعی بر آورده اند که بتماذی روزگار و تعاقب لیل و نهار فحوائی فانظروا بعد نالی الائنار بگوش هوش اولوالابصار میرساند القصة چون صاحب قران سپهر اقتدار

خبر یافت کس بیرون فرستاد و بزبان عجز و اضطراب امان
 طلبید شاهزاده او را خلعت امان بخشید و او بقدم
 انقیاد بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساب گشت و شاهزاده
 بسعدت و اقبال با غرق معاودت فرمود صاحب قران
 گیتی ستان امیرزاده عمر شیخ را بالشکری بجانب دست
 راست روان گردانید و هر جا که بادشمن دوچار خوردند
 دمار از روزگار برآوردند و چون بحویزه رسیدند و کس را
 یارای اندیشه مقابله و مدافعه نبود داروغه اسلام نام که از
 قبل شاه منصور آنجا بود از بیم جان بگریخت امیرزاده عمر شیخ
 بضبط و نسق حویزه مشغول شد و صاحب قران کامکار شب
 شنبه شانزدهم ماه بسعدت سوار شده چاشتگاه از پل گذشته
 در اندرون دز پل نزول فرمود و درالسنه و افواه شیوعی
 دارد که آن قنطره بدیع الاوصاف پرداخته و برافراخته
 معمار همت موفور شاپورد و الاکتاف است طرح اساس آن
 بر بیست و هشت طاق بزرگ واقع شده و بیست و هشت عدد
 تمام است در مرتبه عشرات متولد از ازدواج عدد امهات
 سفلی و آبای علوی بطریق ضرب چه حاصل ضرب چهار در
 هفت بیست و هشت است و لهذا منازل قمرکه نص و القمر
 قدرناه منازل بآن ناطق است بهمین عدد مقرر شده
 و حروف که از جلایل تحف و جزایل نعم که بوسایل رسل

و لشکرها از برای دفع متمردان و قلع و قمع ایشان باطراف و
 و جوانب روانه گردانید و بنفوس مبارک از خرم آباد نهضت
 فرموده روی توجه بصوب ^(۱)تُسْتَر آورد و بهر منزل که مضروب
 خیام نزول همایون می گشت مردم دلاور زاد رکمین گاهها
 می گذاشت و کوچ می فرمود تا جماعت دزدان و قطاع
 الطریق لُر که از کوهها فرود آمده بیورت در می آمدند
 خبیث و جود ایشان را بآب تیغ از لوح هستی فرو شویند *

* بیت *

* بآب تیغ توان شست لوح گیتی را *

* ز نقش فتنه و خبیث و جود اهل فساد *

و بیازده منزل به پول آب زال رسید و امیرزاده عمر شیخ
 بتگامشی ملک عزالدین تا بحصار منکوره برفت و در جست
 و جوی او دران کوهستان سعی بلیغ نمود و اصلا از و اثری
 نیافت و تمام مردم قلعه و کوه و صحرا را مطیع و مسخر گردانیده
 در آب زال بموکب همایون پیوست و امیرزاده میرانشاه
 که در اغرق بود باجمعی از سپاه ایلغار کرده بدو کاشان راند
 و دران وقت ملوک سربدال که از هول صدمه لشکر شاهزاده
 از خراسان گریخته بعراق آمده بودند و از قبل شاه منصور
 داروغه کاشان بودند و چون از وصول رایت شاهزاده

(۱) در سه نسخه بجای تَسْتَر (شوشتر) دیده شد *

گذشته قلعه کیورا کرد پنج کرد و در حال مسخر گردانید محمد
 قمي را که کوتوال آن قلعه بود بگرفت * * بیت *

چو شهزاده بالشکر نامدار * در آمد به پیرامین آن حصار
 زگرد ره آن قلعه پر نفیر * گرفتند و شد کوتوالش اسیر
 و شب در میان کرده روز دیگر بموضع مروان راند و مظفر
 بیراهانی که گماشته محمد قمي بود استقبال نموده شرف
 بساط بوس دریافت و از آنجا کوچ کرده به کره رود رسید و
 اسفندیار از راه عجز و اضطرار بیرون آمد شاهزاده محمد قمي
 و اسفندیار را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و آن حضرت
 روز جمعه غره ربیع الآخر بمبارکی و طالع سعد به ورود
 نزول فرمود و امیرزاده عمر شیخ از ترون گذشته به پایه سریر
 اعلی رسید و اجازت طلبیده بمورچل خود بجزر نغار رفت
 و حضرت صاحب قران سیف الدین قلد اش را بکوتوالی قلعه
 ورود کرد نصب فرمود و شیخ میکائیل را بضبط نهادند باز
 داشت و از آنجا بسعادت و اقبال روان شده روز سیوم بفیروزی
 و خرمی بخرم آباد رسید ملک عزالدین چون توقف
 نیارست نمود بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرد صاحب
 قران کامگار یک شب بسعادت آنجا بگذرانید و روز دیگر
 بجهت محاصره قلعه جماعتی را از سپاه تعیین فرمود و امیر
 زاده عمر شیخ را طلب داشته بتکا مشی ملک عزالدین فرستاد

خود نا امید گشته بفریب نفس بداندیش کار دی بی خبر
 بارزد و آن شیربیشه شجاعت برو باه بازی سگ نفسی بر
 خاک هلاک افتاد آری بکرات و مرآت در میان چندین شمشیر
 و سنان و نیزه های سبک حمله و گرزها گران بمردی در آمده بود
 و دست برد ها نموده و سر بسلامت بیرون برده و چون وعده
 لا یتاخرون ساعة ولا یتقدمون در رسید بزخم
 کار دی جان سپرد *

* بیت *

چنین است این منزل پر هوس * نماید درو جاودان هیچ کس
 و هم در آن زمان غجر جی بد کردار را بعقوبت هر چه تمامتر
 بقتل آوردند و بسوختند *

* مصراع *

* که واجب شد طبیعت را مکافات *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان

چون حضرت صاحبقران سپهر اقتدار در موضع شهریار
 رسید با از لشکر جماعتی برگزیده و امیرزاده میرانشاه را
 با بقیه سپاه آنجا بازداشت و فرمود که چندان ترفیف نماید
 که اغرق از استرآباد برسد و خود بنفس مبارک با آن گروه
 گزیده متوجه صوب و روجرد شد و به تعجیل تمام براند
 و امیرزاده عمر شیخ بالشکر دست چپ برآه آوده روان شد
 و از موضع کوشک جویان عبور نموده با آوده رسید و از آنجا

پاک سازند بر حسب فرمان واجب الامتثال روان شدند
و چون بجمجمال و کوه بی ستون رسیدند سونجک بهادر و تمور
خواجه آقبوغا و مبشر بهادر با لشکر بطرفی دیگر از کردستان
با یلغار روانه شدند و شاهزادگان متوجه در بند تاشی^(۱) خاتون
گشتند و چون بآنجا رسیدند یکی از سرداران آن طرف بطمع
آنکه آن ولایت بدست آورد گریخته پیش شاهزادگان آمد
و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمی داند
اگر فرمان شود عجز جی شوم و وظیفه بندگی بجای آورم
امیرزاده محمد سلطان او را نوازش فرمود و خلعت و کمر بند
و شمشیر و بار طلا ارزانی داشت و شیخ علی بهادر را منقلای
ساخته عجز جی با او روانه گردانید ابراهیم شاه که حاکم آنجا
بود بمقام اطاعت و انقیاد در آمده پسر خود سلطان شاه را
با اسپان تازی و تقوזהای مناسب و پیشکشهای لایق بحضرت
شاهزادگان فرستاد و چون بسعدت بساط بوس استسعاد یافته
تحف و هدایا برسانید و بهادران را نیز به تحفهای مناسب
خشنود گردانید امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد و شیخ
علی بهادر را باز خواند جهان پهلوان بر حسب فرموده
مراجعت نمود در اثناء راه بمنزلی که فرود آمده بود و بآش
خوردن مشغول شد عجز جی که همراه داشت چون از مقصود

(۱) در بعض نسخه بجای تاشی (نای) مشاهده افتاد *

شدند و آقچکی والی سلطانیه وفات یافته بود و ارتق شاه^(۱) نوکر او قائم مقام او شده چون لشکر منصور بآنجا رسید قلعه را گذاشته رو بگریز نهاد *
* بیت *

مورکی مرد پای پیل بود * پشه کی مرد جدوئیل بود
شاهزادگان يك هفته آنجا توقف نمودند و سپاه را تغار داده
و قلعه را ضبط نموده روی جلالت بسعادت بصوب بغداد
آوردند چون بکردستان رسیدند مولی از حضرت صاحب
قران بیامد و فرمان رسانید که ایشان با تفاق از راه^(۲) جمجمال
روانه شوند بر حسب فرموده از آنجا مراجعت نموده بحصار
سنقر رسیده و غلات آنرا خورانیده غارت کردند *
* شعر *
همه بوم بد خواجه بیداد گر * شد از صدمه قهرزیر و زبر
همه کشت شد طعمه چار پای * نماندان دران مرز چیزی بجای
و هنگام صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرت صاحب
قران رسید و خبر رسانید که گردان آن نواحی را بر بقیه
مطاوعت در آورده مطیع و منقاد گردانند و هر که مخالفت
ورزد و تمره نماید ولایت او را غارت نمایند و تمام کوه
و دشت آنجانب را از خدب وجود مفسدان و راه زنان

(۱) در بعض نسخه بجای ارتق شاه (ارتوقشاه) و در بعض

(ارتغشاه) است (۲) در بعض کتب بجای جمجمال (جیحمال)

و در بعض (جیحمان) دیده شد *

را برسم منقلای روانه گردانید و شیخ علی بهادر و موفقجک
 بهادر و تمور خواجه آقبدوغا و مدشرو د یگرا امراء را ملازم رکاب
 ایشان ساخت و تمام عساکر گردون مآثر را از هر ده نفر سه
 نفر اختیار فرموده در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر سنه
 (خمس و تسعین و سبعمایه) از مازندران در زمان عون و
 قاید مهیمن دیان تعالی و تقدس روان شد * * بیت *

* مگر موکب شاه بود آسمان *

* که ناسود بر جای خود یک زمان *

و امیر یار گاربولاس و امیر شمش الدین عباس و حاجی
 محمود شاه و ارج قرار اجهت ضبط اغرق و نسق لشکری باز
 داشت که از عقب بآهستگی بیایند و از مخدرات تنق
 عظمت و جلال سرای ملک خانم و تومان آغارا باغرق
 بگذاشت و جلبان ملک آغارد و سلطان آغا و نگار آغارا
 نصرت آسا صاحب موکب همایون گردانید و امیرزاده
 شاهرخ را نیز منقلای ساخت و از بیلاق ولی گذشته در
 دامغان و سمنان وری و شهریار تمام لشکر را تغار داده میگذشت
 و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد که از پیش
 رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شهبوار را که
 حاکم آنجا بود بچنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند و او را
 بحضرت صاحب قران فرستادند و از آنجا متوجه سلطانیه

ارجمند کشیدند و در عین اشتغال بعیش و طرب از آنجا کوچ کردند و بشاسن آمده بسعدت و اقبال نزول فرمودند اسباب عشرت و کامرانی بر حسب دلخواه مهیا و ملتیم و امور سلطنت و گیتی ستانی در سلک مکنات و اقتدار متسق و منتظم ریاض پادشاهی از چشمه سار فتح و ظفر سرسبز و شاداب و ارکان دولت و مطیعان بارگاه کیوان رفعت طوبی لهم و حسن مآب و الله عنده

حسن الثواب •

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب

فارس و عراق نوبت ثانی

چون علوهت صاحب قران رفیع مقدار روانمی داشت که در هیچ حال اوقات همایون بمجرد عشرت و شادمانی و بهجت و کامرانی گذرد هم در اوایل زمستان که آفتاب هنوز در او آخر جدی بود حدود عزیمت ممالک فارس و عراق که بی تکلف و اسطخ عقد بلاد و امصار است تشخیز فرمود •

نظم •

د گوره بفرمان صاحب قران • به بستند قوران گردان میان
دلادر سواران کوپال گیر • بر آهخته شمشیر و بر بسته تیر
وامیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد

از آب آمویه عبور نموده فرود آمدند و از آنجا متصل آیوار
 و شبگیر کرده روز دوشنبه بماخان رسیدند و رمدمی که شاهزاده
 جوان بخت را روی نموده بکلی زایل شد مهد اعلی سرای
 ملک خانم عرضه داشتی بحضرت صاحب قران نوشت
 مشتمل بر خبر سلامتی تمام فرزندان و عرض صورت حال که
 چون حکم واجب الاتباع رسید بر حسب فرموده بی توقف
 روان شدیم و چون بقرشی رسیدیم اشارتی که در باب
 استعجال نمودن در سیر فرموده بودند سمت وصول یافت
 لیکن بواسطه رمدمی که قره العین سلطنت امیرزاده شاهرخ
 را عارض شده بود تعجیل نمودن میسر نمی شد و این زمان
 بحمدالله آن زحمت بشفای کلی مبدل گشت بشتاب هرچه
 تمامتر می آیدیم و چون عرضه داشت ارسال نمود از آنجا کوچ
 کرده بدیه هندوان فرود آمدند و در آنجا آغایان و
 شاهزادگان اغرق را گدشته بتعجیل تمام متوجه شدند و شب
 و روز رانده بعد از سیزده شبانه روز بموضع جیلان رسیدند
 و حضرت صاحب قرانی از راه عطف و مهربانی ایشانرا
 استقبال فرموده در آنجا بیکدیگر رسیدند آنحضرت فرزندان را
 کنار گرفته دیده دولت روز افزونش که از کسراهل عناد و فتح
 بلاد روشن شده بود از مشاهده طلعت اولاد و احفاد روشنائی
 انزود آغایان و شاهزادگان نثارها کردند و پیش کشهای

نزول کردند و روز سه شنبه باران و برف بسیار بارید و سرمای

عظیم پیدا شد * * بیت *

* برآمد سحابی ز دریای ژرف *

* فروریخت باران بپاشید برف *

* از آن برف سرد ر جهان داشته *

* دره تا گریوه شد انباشته *

* ز باریدن ابر کافور بار *

* سمن رسته از دستهای چنار *

آن روز آغایان و شاهزادگان بموضع شادمان درآمدند بخانهها

فرود آمدند و در روز چهارشنبه از آنجا کوچ کرده بمحلی

که بدمشق معروف است در خانقاهی که از مستحدثات

حضرت صاحب قرانی است نزول کردند و دو سه روز در آنجا

توقف نمودند و چون هوا گشاده گشت بسعادت و اقبال

نهضت نموده باز روان گشتند و چون سیوم روز بقرشی رسیدند

کسی از پیش حضرت صاحبقرانی آمد که فرزندان و آغایان

اغرق را گذاشته بتعجیل بیایند و چون دران و الامیرزاده

شاهرخ را که قره العین دولت این دو دمان ثابت ارکان

است عارضه درد چشم طاری شده بود شتاب کردن در سیر

تعذری داشت منازل و مراحل باهستگی قطع کرده میرفتند

روز دوشنبه شانزدهم محرم سنه (خمس و تسعین و سبعمائه)

و بشارت فتح که بمستقر سریر سلطنت فرستاده بود روز سه شنبه
هیزد هم ذی الحجه سنه (اربع و تسعين و سبعماية) با تحف
و هدایا بدار السلطنة سمرقند رسید *

* نظم *

- * * گوش گردون پر بشارت شد که از تایید حق
- * * صبح فیروزی دمید از مطلع امن و امان
- * * شاه مشرق را که در مغرب امان از عدل اوست
- * * فتح گشت از تازة یکسر کشور ما زندان
- * * از نسیم گلشن دولت معطر گشت ملک
- * * وز فروغ کوکب نصرت منور شد جهان *

غنچه امید همگان در گلبن مراد دهن بخنده دوستگامی
بگشاد و همه را بهار بهجت و شادمانی از شاخسار آمال
وامانی سر بر زد آورنده خبر فتح را چندان سیونچی فتوح
شد که لشکری را از فتح کشور دست ندهد و بشکرانه چندان
صلوات و صدقات بمستحقان رسید که مساکین و فقراء در انتظام
اسباب جمیعت و کامرانی باغنیاء برابر گشتند مهد اعلیٰ سرای
ملک خانم و تومان آغا با دیگر خواتین و شاهزادگان که
اشارت علیه حضرت صاحب قران بطلب ایشان صدور یافته
بود در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه از دار السلطنة
سمرقند بمبارکی بیرون آمدند و آن شب در موضع ^(۱) تونک

(۱) در بعض نسخه بجای تونک (توبک) و بعض (نویک) است *

کامران بشارت فتح ساری و آمل و ماهانه سر و توابع
 بابیلاکات ارجمند بسمرقند ارسال فرمود و فرزند کامگار امیر
 زاده شاهرخ و نبیرگان عالی مقدار امیوزاده خلیل و امیر
 زاده رستم و سلطان حسین نبیره امیر موسی که دخترزاده
 حضرت صاحب قران بود و خدر بیگی سلطان دختر امیوزاده
 میرانشاه و حضرات خواتین سرای ملک خانم و تومان آغا
 و دیگر آغایان را طلب فرمود و در ماه محرم سنه (خمس و
 تسعین و سبعمایه) فرمان داد که در موضع شاسمن^(۱) از نواحی
 جرجان سرای عالی بساختند و داروغگی ساری را بجمشید
 قازن که از قاین قهستان بود تفویض نمود و چون سادات آنجا
 پدر و برادر اسکندر شیخی را بغدر کشته بودند و آمل را از
 ایشان گرفته و او گریخته بود و مدتی بملازمت موکب همایون
 مشرف گشته درین وقت عاطفت پادشاهانه آمل را باو
 ارزانی داشت و بسعادت و اقبال معاودت فرموده بیستم
 ماه بشاسمن دران سوای نزول کرد و توابعیان را باطراف
 روانه داشت تا عساکر منصوره که بهر جانب رفته بودند
 همه را بهپایه سریر اعلی جمع آوردند * بیت *

سپاه پراگنده را جمع کرد * زمین آهین شد هوا^(۲) لا جور

(۱) در بعض نسخه بجای شاسمن (شاسمان) (۲) در یک کتاب

تاراج پاک ساخته بودند توده خاک ساختند و هنوز بران حال است و چون مکرر از هوزبان بمسامع علیه رسیده بود که دران ولایت مردم بد اعتقاد و فدائی بسیار اند یرلیغ لازم الاتباع از موقف جلال صدور یافت که هر کس که با سم سیادت متسم باشد از میان سپاهیان و عوام بیرون آورده حاضر گردانند و کافه بد کیشان را بحسام انتقام شربت حمام بچشانند امر عالی بنفاد پیوست و آن نواحی از شرفساد آن طایفه گمراه مباهی که اگر ورقی بدست غریبی بیافتندی بتهمت آنکه فقیه و طالب علم است خون او را هدر دانستندی بوست و منحصیص شیخ علی بهادر جهت انتقام قتل پسرش حبیبی خواجه و اسکندر شیخی از برای پدرش افراسیاب و دیگر خویشان که درویشان سید قوام الدین ایشان را کشته بودند و آمل را فرو گرفته قتل بسیار کردند و حکم شد که سید کمال الدین را با اهل و عیال در کشتی نشانده بخوارزم برند و فرزندان سید مرتضی و سید عبدالله با پسران و جمعی مردم را از سمرقند گذرانیده بتاشکنت روانه سازند بر حسب فرموده کاربند شدند *

گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه و طاب

داشتن فرزندان و خواتین عصمت پناه
چون ممالک مازندران بکلی مسخر شد صاحب قران

* چشم حسود کور شد و گوشِ خصم کر *

صاحب قران دین پرورد در اوایل ملاقات بواسطه عقاید بد که نسبت با ایشان می کردند همه را تهدید فرمود و سخنان قهر آمیز گفت و در آخر بسبب نسبت سیادت ایشان را بحسن اکرام و بذل انعام نوازش تمام ارزانی داشت و بر حسب نص و توأصوا بالحق ایشان را بر سلوک طریق مستقیم تحریض فرمود که از معتقدات فاسده کلی رجوع میباید کرد و بعد ازین طریقه ستوده اهل سنت و جماعت پیش می باید گرفت و علماء و صلحاء را تعظیم کردن و حرمت داشتن و فرزندان را به تعلیم علوم شرعی ترغیب نمودن و بران گماشتن که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان دودمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام غیر ازین پسندیده نیفتد و بعد از نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساری فرستاد و فرمان شد که محافظت نمایند و چند روز در آنجا توقف فرمود و از قلعه چنانچه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز از حد شمارد در تحت تصرف آمده بود قلم مکرمت پادشاه دریا نوال موجی زد و کشتیها را از آن پر ساخته کشتی کشتی باصراء و لشکریان انعام فرمود *

* بیت *

گردل و دست بحر و کان باشد * دل و دست خدایگان باشد
و باشارت رای رزین آن حصن حصین را بعد از آنکه بجاروب

انداخت بر طبق فرمان قلعه ماهانه سر را در میان گرفتند
و جنگی واقع شد که نه دستِ زبان بدامنِ تقریر آن رسد و
نه زبانِ خامه را تحریرِ شرح آن دست دهد * * بیت *

* نه زان گونه پیکار آمد پدید *

* که مشروح گردد بگفت و شنید *

* بر آفروخت آتش ز دریای آب *

* تو گفتمی که دارد قیامت شتاب *

عاقبت الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بفرّ اقبال روز افزون
شاه حصار بیرون را مسخر کردند و خصمان از بیم جان باندرون
گریختند روز شبیه غره ذیحجه صاحب قران کامگار بعون
تایید پروردگار سوار شده روی دولت بحصار آورد زهره
مخالفان از هیبت شکوه آن حضرت آب گشت و جان و جان
دشمنان از غایت دهشت و خوف در قلق و اضطراب افتاده
بضرورت از حصار بیرون آمده گروه گروه روی ضراعت
بحضرت گردون بسطت نهادند^(۱) * * نظم *

* رخشان شد از سپهر امید اختر مراد *

* بشکفت در رباض امانی گلِ ظفر *

* اسلام گشت خرم و آفاق پر سرور *

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای نهادند

(آوردند) است *

گشاده امان طالبیدند حضرت صاحب قران فرمود که ملتمس شما مبدول میدارم مشروط بر آنکه سادات که ولات این ولایات اند از هر یک یکی از فرزندان خود با مال ولایت پیش ما فرستند تا ملازم باشند و پدران ایشان را تسکین خاطر حاصل شده ایمن گردند و اعتماد کرده بی حجاب بیایند و چون ایشان این سخن برسانیدند تیرگی دیده دولت آن گروه کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرت ایشان پوشیده داشت و بخیال محال که خود بقیقه افسوس بران می خندید در حال نقاره زده اظهار مخالفت کردند صاحب قران گیتی ستان بیروپاشا و ارغونشاه برد الیغی و نادرشاه قراکولی و شیخ علی آمویی را با کشتی بانان جیحون و رعده اندازان و نطف اندازان از راه کنار دریای قلزم بفرستاد که کشتیهای دشمنان را بدست آورده روی جلالت به تسخیر حصار ماهانه سر آورند ایشان بر حسب فرموده برفتند و به نیروی دولت قاهره کشتیهای مخالفان را بدست آوردند و بی توقف توتیب قوشونها کرده مردان کار با توقها و علمها و نقاره و نفیر بکشتیها درآمدند روی دریای قلزم از برق جبهه و شمشیر چون آفتاب میدرخشید و از غرب کورگه و کوس و خروش گیرودار پر دلان آهن پوش گوش زمانه می درید و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار

فابینا نه در روز از نور آفتاب بهره داشت و نه در شب از شعاع ماه و ستارگان حظی همه را صحرای ساخته هر روز مقدار يك فرسخ کوچ می کردند و چوب و خس بر بالای لای و گل انداخته فرود می آمدند روز شنبه بیست و ششم ماه ذی قعدة قراولان از طرفین بهم رسیده جنگی عظیم واقع شد *

* بیت *

* خروش آمد و ناله کر نای^(۱) *

* همی کوه را دل بر آمد ز جای *

* سپاه از دو جانب در آمد بجنگ *

* زهر سو روان گشت تیر خدنگ *

* بکشتند چندان زهر و گروه *

که شد خاک دریا و هامون چو کوه *

حبی خواجه پسر شیخ علی بهادر دران مصاف داد مردی

و مردانگی داده بحکم * * مصرع *

* مرا نام باید که تن مرگ راست *

حیات فانی را از برای ذکر جمیل که عمر ثانی است فدا

کرد * * مصرع * * نمرود آنکه نامش به نیکی برند *

بعد از سه روز سید کمال الدین دراز و مولانا عماد الدین

بپایه سریر خلافت مصیر آمدند و زبان استکانت بتصرع

(۱) درد و کتاف بجای کر نای (کوه نای) است *

صاحبقران چون ازان حال آگاهی یافت بسعادت و اقبال روان شد و عساکر گردون مآثر دران گل ولای^۱ جنگل بریده می رفتند روز سیوم بآمل رسیدند از پایه سریر اعلی حکم قضا مضاماد شد که سید غیاث الدین برود و پدرش را نصیحت کرده بیاورد و چون حکایت سوء اعتقاد و قبح سیر و افعال آن طایفه بی باک بتواتر پیوسته بود غیرت اسلام و عصیبت دین چنان تقاضا کرد که بزبان پسرش برسبیل تعییر و سرزنش این پیغام گزارش پذیرد که مردم ولایت تو همه بد مذ هب اند و هیچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعات هیچ اثری نیست بلکه باداء فرایض و سنن اصلا قیام نمی نمایند و اگر کسی ببدانگ نماز مشغول میشود او را ایدامی کفند و بمرتبه قتل میرسانند در یخ اسم سیادت که بروست و چون سید زاده را روان گردانید فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت که تمامی لشکر در امل تغار بریزند و چون بامثال امر مبادرت نموده بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و از انجا روان شدند و جملگی لشکر توره انداخته هر بیشه و جنگل که پیش می آمد می بریدند و خار و خاشاک و چوب آنرا بر آبها و لایها می انداختند و می گذشتند و آن بیشه های بی پایان که زمینش چون چشم

(۱) درد و نسخه بجای افعال (احوال) مکتوب است (۲) در

بعض کتب بجای بروست (برتست) مشاهده افتاد *

دیگر جهت مرور جرنغار و بونغار مقرر شد و بدین طریق جنگل می بریدند و می رفتند و چون بسیاری رسیدند معلوم شد که سید کمال الدین از نقصانی که قدر و منزلت او را مقدر بود گریخته پیش سید رضی الدین بماهانه سرنقل کرده است و ماهانه سرقریه ایست در چهار فرسخی آمل بجانب بحر واقع شده و بقرب آن بر فراز بلندی حصنی حصین ساخته بودند که از یک طرف بدریا پیوسته بود و دیگر جواندش مغاک بود و مواضع پست که هم از آب دریا هنگام موج دران میریخت تا نزد یک یک میل حکم دریا داشت چنانچه آب محیط بود بقلعه از جمیع جوانب و پیرامین حصار درختهای بلند به نزدیک یکدیگر فرو برده بودند و خلال آنرا از شاخهای درخت برهم بافته استوار ساخته و باین تعبیه حصاری دیگر برافراخته و دران وقت حکام آمل و ساری با مجموع خویشان و متعلقان و مردان کار و هر چه داشتند از ذخایر و نفایس بآن قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار حتی تجار که از اطراف بآن ولایت رسیده بودند تمام اموال خود را باستظهار مناعت حصار بآن قلعه در آورده بودند لاجرم از نقود و اجناس بتخصیص نقره و زر چندان در آنجا جمع شده بود که محاسب و هم بانامل قیاس و تخمین عقد شمار آن نتواند کرد حضرت

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک کتاب بجای نتواند (نتوانستی)

فرمان بردار یست و کمز انقیاد و اذعان بر میان جان بسته
 خراج قبول می کند و باقامت مراسم هواداری و
 خدمتکاری التزام می نماید عاطفت پادشاه سید غیاث الدین
 را بمزید نوازش و اکرام اختصاص بخشید و چون موکب
 ظفر قرین باسترآباد رسید بیرو پاشا پسر لقمان پاشا که بعد از
 وفات پدرش حضرت صاحب قران او را بجای پدر نصب
 فرموده بود وظایف خدمات پسندیده از طوی و پیشکش
 و آنچه از لوازم نیکو بندگی تواند بود بتقدیم رسانید *

* شعر *

* فخریست بندگان را در بندگی سلطان *

* ورنه چه آید از مور شایسته سلیه ان *

گفتار در تسخیر آمل و ساری و قلعه های ماهانه سر
 چون رایت نصرت شعار سه کوچ از استوآباد پیشتر رفت
 جنگلی عظیم پیش آمد که از تشابک اشجار باد از انجا گذار
 دشوار توانستی و خیال شب رود در خلال آن چون ماهی
 در شست گرفتار آمدی پر لیغ عالم مطاع بنفاز پیوست که
 شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیر شکار در ختان بیشه بریده
 در آن جنگل راهها بگشایند بر حسب فرمان قضا جریان سه
 راه بگشادند عرض هر یک از آن یک تیر پرتاب رای رزین
 راه میانین را جهت عبور لشکر قول تعیین فرمود و در راه

بعد از طی منازل از ماخان و ابیورد گذشته در سه شبه
 سلخ رمضان از یاسی دیان عبور فرمود و چهار شبه غره شوال
 مبارک مستهل فرخنده استکمال دران یورت با قامت نماز
 عید و عرض راز و نیاز بر حضرت فعال لمایرید و تقدیم سایر
 مراسم و آداب آن روز سعید قیام نمود و از انجا بمبارکی
 کوچ کرده در موضع یلغزیغاچ خیوشان بامیرزاده محمد
 سلطان که برسم منقلای از پیش روان شده بود و در انجا توقف
 نموده ملحق شد و امیرزاده پیر محمد جهانگیر بالشرکیهان
 گیر و امیر جهانشاه با سپاه پیش از وصول رایت فتح آیت
 بر حسب فرمان از قندز و بقلان بمنقلای پیوسته بودند و خدر
 معلی خانزاده نیز از هرات احرام استلام قوایم سریر
 خلافت مصیر بسته رسیده بود و در انجا حضرت صاحب قران
 را طوی داد و پیشکشهای لایق کشید صاحب قران دریا نوال
 بسعدت و اقبال از انجا نهضت فرموده روز دوشنبه بیستم
 شوال بحوالی استرآباد رسید و کنار آب جرجان مضرب خیام
 نزول فرخنده گشت و در همان روز شعبه دوحه جلالت و
 رسالت سید برکه سید غیات الدین پسر سید کمال الدین را
 بانثار و پیشکش همراه آورده بعز بساط بوس رسانید و
 سخن سید کمال الدین را در پایه سریر اعلی عرضه داشت
 فحوائی قصه آنکه سید کمال الدین در مقام مطاوعت و

روز دوشنبه غره ماه مبارک رمضان خاطر خطیر از نو
 ملتفت انتظام اسباب سفر شد و روز شنبه ششم همان ماه کورگه
 زده با سعد طالع و آئین فال کوچ فرمود و بسعدات و اقبال
 روان شد جنود فتح و فیروزی از یمین و یسار و میامین آثار
 سعود سماوی قرین رایت نصرت شعار و بر حسب فرمان
 مطاع امیر حاجی سیف الدین متوجه سمرقند شد و روز
 چهارشنبه دهم ماه موضع آمویه مخیم نزل همایون گشت
 و در اینجا مهد اعلیٰ سرایملک خانم و تومان آغا را با تمامی
 آغایان بسمرقند بازگردانید و مویک ظفر قرین از آب جیخون
 گذشته بقرب قلعه آمویه فرود آمد و روز آدینه شاهزاده جوان
 بخت شاهرخ را اشارت فرمود که بسمرقند معارفات نماید *

* بیت *

* طلب کرد سلطان صاحب قران *

* گرامی خود را چومی شد روان *

* به برد گرفت و رخس بوسه داد *

* زمهرش بهنگام غم کرد شام *

* بهرگونه لطفش چو خوشنود کرد *

* سپردش به یزدان و پدرود کرد *

در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نمود * * نظم *

روان شد جهان دار گیتی کشای * بچول اندر آمد بعون خدای

صحت ذات و مزید حیات آن حضرت مکرمت آیات در دیوان
 و اذا سالک عبادي عني فاني قريب اجيب
 دعوة الداع اذا دعان اطلاق رفت و روز یکشنبه
 پانزدهم شعبان مزاج همایون رو بصحت نهاد * * بیت *
 نگویم مزاجش گرفت اعتدال * که عالم شد ایمن ز بیم زوال
 خلائق را حدایقِ آمال و بساتینِ امانی از شقایقِ بهجت
 و ریاحینِ شادمانی آراسته گشت و از صدای شکر و ادای
 شکرانه گوشِ فلک پر سپاس و دامنِ زمانه پر از خواسته شد *
 * بیت * * شکر ایزد را که ذاتِ خسرو گیتی پناه *
 * حلهٔ صحت ز نو پوشید ز الطافِ اله *

و چون مزاج مبارک بحال استقامت باز آمد اشارت علیه
 بصدر پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط لشکر
 منقلای از پیش روان گردید و در روز چهارشنبه بیست و پنجم
 ماه بمبارکی و سعادت نشاط حرکت فرمود و بر سبیل طوف
 سوار شده دیده روزگار از مشاهده سلامتی ذات بزرگوارش
 روشنائی یافت و دل صغار و کبار از میامین صحت مزاج
 خسرو سپهر اقتدار مسرور و شادمان گشت - والحمد لله
 رب العالمین *

گفتار در نهضت فرمودن صاحب قران
 فریدون فر بعد از صحت از جوی زر

عدالتِ او سمت انتظام داشت از حلیه اعتدال عاقل گشت
اطبای حاذق از ترک و تاجیک جمع آمدند و امیر حاجی
سیف الدین بر سر ایشان استاده به ترتیب ادویه و اشربه
و وظیفه معالجه کما ینبغی قیام نمودند خواتین و فرزندان
و امراء و نوینان از پرتو صفای عقیده حضرت صاحب قران
می دانستند که قانون شفای جزاز دار الشفاء و تنزل من
القران ماهو شفاء و رحمة چشم نتوان داشت و هر دارو
که نه طیب لطف الله لطیف بعباده در مطبه و اذنا
مرضت فهو یشفین کرامت فرماید سود مند نیاید فرموده
طیب دلها و حبیب خدا علیه شرایف الصلوات و کرایم التحیات
کل صباح و مساء داووا مرضاکم بالصدقة پیش نهاد
همت خود ساخته دست تصدق از سر اخلاص برگشادند
و بمزارات شریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلوات
فرستادند فقراء و صلحاء و عجزه و مساکین را صدقات و افراز زر
و نقایس و ذخایر ارزانی داشتند و اسپان نامدار و بارگیران
خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند مناجین دعوات
صالحات که صافی دلان و گوشه نشینان از برای صلاح کار
جهانیان بدان مواظبت می نمودند بظهور پیدوست و برکات
صدقات که الصدقة تزیید فی العمر کارگر آمد و در شب
یکشنبه منتصف شعبان که بشب برات موسوم است برات

* نظم *

* شهنشاهِ توران سپاهی کشید *

* که چشمِ فلک طول و عرضش ندید *

* چنان شد زگردِ سواران جهان *

* که خورشید گفتی شد از آسمان *

و در آنجا یکشنبه غره شعبان مزاج مبارک حضرت صاحبقران را عرض مرضی طاری شد و بدان التفات نذمده کوچ فرمود و چون بجوی زرکه از ولایت بخارا است فرود آمد زحمت روی به تزاید فهاد و سورت^(۱) مرض اشتداد پذیرفت خواتین و فرزندان را طلب فرمود و حضرات علیا^(۲) سرای ملک خانم و تومان آغا و خدر معلی سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان و خواتین از سمرقند بتعجیل شتافته در پایه سریر اعلی حاضر شدند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای از پیش رفته بود و از جیحون گذشته لشکر را بموضعی که رسیده باشد بگذارد و چریده بازگردد عجب حالتی حیرت زای و مشکل قضیه دهشت افزای ذاتی که سلامتی عالمی در سلامت او بود از کسوتِ صحت عاری ماند و وجودی که نظام سلسله وجود از میامین

(۱) در بعض نسخه بجای سورت (صورت) (۲) بجای علیا در

بعض کتاب (عالیات) دیده شد *

که سابقاً تسخیر فرموده بود گذاری فرماید و آن بلاد را از
افساد بعضی بی باکان که در غیبتِ رایتِ ظفر پیکر بحکم *

* بیت *

چو بیشه قهی گردد از نره شیر * شغال اندر آید به بیشه دلیر
سرتهور برداشته بودند و گردنِ جلادت برافراشته بعطفه
عفانی پاک سازد * * بیت *

درخشیدنِ ماه چندان بود * که خورشید تا بنده پنهان بود
تو اچیان را فرمان داد که بناطراف و جوانب رفته لشکریان
را جار رسانند تا استعدادِ یورش پنج ساله کرده متوجه پایه
سرپر خلافت مصیر شوند در روز جمعه پانزدهم رجب سنه
(اربع و تسعین و سبعمائه) موافق بیچی ایل نهضت همایون
بسعادت و اقبال اتفاق افتاد هوا از حرارت تموز نافته
واژدهای رایت از نسیم فیروزی جان یافته و چون از
غبار موکب همایون هوای بخارا مایه بخش مشک اندر
و عنبر سارا گشت * * نظم *

* بزرگان شهر آگهی یافتند *

* سوی رایتِ شاه بشتافتند *

* بشکرانه جان را کشیدند پیش *

* که دیدند روی خداوند خویش *

تمامی آن نواحی از دشت و صحرا لشکر منصور فرو گرفتند *

* نظم *

* من خود کج و داستان ز من راست روند *

* داس ظفرم چو کشت دولت دروند *

* پشت از پی خدمت چو کدم خم که و مه *

* از هر طرفی زمزمه زه شنوند *

قرار بر چهار بالش مفاخر و معالی بحركات متواتر و ركضات

متوالی میسر شود و عروج بذروه معظمتا مناصب و مناقب

بارتکاب شد اید پیایی و متاعب متعاقب متمشی گردد ماه

از خمبول و خفای محاق بسیر شبها روزی بمرتبه رسد که نشیب

و فراز آفاق از فور ظهور بر افروزد و آفتاب از وبال دالی

بروش بر توالی در بیت الشرف حمل رایت افتخار و اقتدار

بر افرازد * نظم *

* خرم دل آنکه باغم یارب ساخت *

* با کام نشست هر که با کار بساخت *

* مه نور از ان گرفت کز شب نرמיד *

* گل بوی از ان یافت که با خار بساخت *

و از شواهد صدق این دعاوی که انوار حکم از فحاری آن

لایح و لامع است آنکه حضرت صاحب قران گیتی ستان چون

از یورش دشت قبیحاق مقضی الاوطار مظفر و کامگار مراجعت

فرمود همت عالی نهتمش مقتضی آن شد که بر ممالک ایران

نیزند یشد و سر بر فرمان دهی و جهان داری شهر یاری را سزد
 که همت بلند جنابش از مقاسات شدت حرب و دهشت پیکار
 نه پرهیزد چشم امید گیتی ستانی بمشاهده جمال مراد
 روشنائی یابد که سرمه دیده دولت از غبارِ معرکه سازد
 و دست آرزوی جهانبانی بگردن عروس مقصود حمایل
 گردد که با طاعت سر و قامت نیزه عشق بازد * * بیت *

* کسی بگردن مقصود دست حلقه کند *

* که پیش تیر بلاها سپهر تواند بود *

بلندی و پای داری درخت بخت از سرافرازی سنان کشیده
 بالا دست دهد که * * نظم *

نهالست در بوستان ظفر * که از جوی فتوح بود آب خور
 چو در موسم کین بهار آورد * سرد شمن ملک بار آورد
 و کشادگی چهره دولت از خم ابروی کمان چشم توان
 داشت که بزبان زه در دهان سرفار این نکته معنی دار ادا
 می کند که * * بیت *

* پشت زبی خدمت اسلام دوتا است *

* پشت ظفر از کژی من گردد راست *

* سهمی ز سعادت نصیب است و رواست *

* قوسی است که مشتری او سعد نماست *

و بصفیر تیر بگوش هوش راست روان طریق توفیق میرساند

نثار افکن شده گوهر نثاران * ستاره برمه و خورشید باران
 طبق بردست مروارید ریزان * گهر چیدان شده افنان و خیزان
 دران تاراج درهای زمین پوش * زت معزول گشته چوب چارش

گفتار در نهضت فرمودن حضرت صاحب

قران بیورش پنج ساله

از حضرت تخت نشین کرباس جلالت اساس و ما ارسنانک
 الاکافه للناس و فرمان ده بارگاه رسالت پناه فاتبعونی
 بحسبکم الله شاه سوار مضارانا نبی السیف از دار خلوت
 لی مع الله وقت و الوقت سیف - علیه من الصلوات اتمها
 و ازگاہا و من التحیات اعمها و انماها - مرویست که الجنة تحت
 ظلال السیوف ترجمه ظاهر حدیث مبارک آنست که بهشت
 زیر سایه‌های شمشیرها است و از خلال ظلال این مقال فرخنده
 فال مانند آفتاب جهان تاب میدرخشد که روضه دولت و اقبال
 بی آب شمشیر نصرت مآب نصارت و سرسبزی نیابد و نهال
 امانی و آمال بی آبیاری تیغ ضمیران مثال میوه فیروزی بار
 فیارد هم از روی صورت بهشت امن و امان در زمان شمشیر
 خسروان جهان‌نشان برقرار ماند و هم از راه معنی فردوس
 بوین رهین تیغ سلاطین معدلت آیین تواند بود برمسند
 حشمت و کامکاری بختیاری تمکن تواند یافت که نفس
 ارجمندش از مشقت اسفار و اقدام نمودن بر احوال و اخطار

فزای عقل ذ و فنون آمد * * نظم *
 بآیین بزمگاهی ساز کردند * کزان فردوس را در باز کردند
 شهنشه تکیه زد بر مسندِ ناز * بعشرت رنج سوز و گنج پرد از
 فروزان از جبینش فرّ شاهی * زمین تا آسمان نور الهی
 بگرد مسند عالم پناهش * جهانی از بزرگان سپاهش
 برسم بندگی استاده بر پای * سر هر یک ز رفعت آسمان سای
 بکشمتم هر یکی افرا سیاهی * سپهر سروری را آفتابی
 سراسر در نشاط و کامرانی * بفرّ دولت صاحب قرانی
 زمانه برگِ عشرت ساز کرده * فلک درهای دولت باز کرده
 شراب و شیرۀ و اسباب مجلس * فزون ز اندازه و هم مهندس
 زهر سو مطربان زهره آهنگ * زده چنگِ طرب درد امنِ چنگ
 نواسازان نواها ساز کرده * هرودِ خرمی آغاز کرده
 بدست ساقیان ماه پیکر * می لعلِ روان در کاسه ز
 زبس عیش و نشاط و شادمانی * جهان را ناز شد رسمِ جوانی
 و حضرت صاحب قرانی در عین عشرت و کامرانی امیرزاده
 پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده رستم را باد و د خنر
 غیاث الدین ترخان و امیرزاده ابابکر پسر امیرزاده
 میرانشاه را باد خنر امیر حاجی سیف الدین برسم شروع مطهر
 عقد بسته همه را کد خدا ساخت و زمانه زمزمه تهنیت و خروش
 مبارک باد در گنبد فیروزه فام سپهر انداخت * * بیت *

ضبط آن ولایت گشتند و حضرت صاحبقران ظفرقرین در زمان
 تا بید رب العالمین روان شد و بتاریخ سنه (اربع و تسعیس
 و سبعمائه) موافق بیچپی ^(۱) نیل خطه بهشت آیین سمرقند از فرنزول
 همایون غیرت سپهر برین گشت *
 * بیت *

سعادت قرین و زمانه غلام * همه کار دولت مهیا بکام
 بعد از چند روز کمال عاطفت و رافت حضرت صاحب قران
 چنان اقتضا فرمود که دران ولا بعضی از نبیرگان بزرگوار را که
 دراری سپهر شهر یاری و درر بحر سلطنت و کامگاری بودند
 برحست اشارت ثناکحوا توالدوا نکثروا با کریم جلایل
 در سلک از دواج انتظام یابند بسعادت و اقبال از شهر
 سمرقند بیرون رفته مرغزار کان کل محل نزول همایون گشت
 فرمان قضا جریان به ترتیب طوی و سور و تهیه اسباب جشن
 و سرور نفاذ یافت *
 * بیت *

غلامان شایسته کاردان * به بستند بر رسم خدمت میان
 یکی جشن شاهانه کردند راست * مهیا در و هر چه اندیشه خواست
 بسیط زمین از کثرت سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه چون
 راز در سینه محرمان آگاه پوشیده ماند و صحن هامون از بس
 نچمل و زینت گوناگون و انواع تعبیههای لطیف موزون حیرت

(۱) در اکثر نسخ بجایش (بیچین) مکتوب است و آن خلاف

و چون از آب خجند بگذشت خاطر مبارک کا مگار نشاط شکار
فرمود امراء و لشکریان بر حسب فرمان باقامت مراسم آن
قیام نمودند و شکاری بسیار انداخته شد *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران گردون

سریر ایالت و لایت زابلستان و کابلستان

با میرزاده پیر محمد جهانگیر

چون صحرای آقار از فرّ و وصول و نزول صاحب قران کا مگار
غیرت سپهر فیروزه حصار گشت عاطفت پادشاهانه ممالک سلطان
محمود غازی را انار الله برهانه از غزنین و کابل تا حدود
هند و قندهار و آن ولایات و نواحی تا آب سند نام زد امیر
زاده پیر محمد جهانگیر فرمود و امراء و نوینیان مثل عمه زاده
امیر سلیمان شاه قطب الدین و علی غانجی پسر امیر موسی
و بهلول پسر محمد درویش برلاس و اسلام پسر ایلیچی خواجه
برلاس و تمور خواجه پسر آقبوغا و برات خواجه کوکلناش
و حسین صوفی پسر غیاث الدین ترخان و حبیبی خواجه خویش^(۱)
امیر عباس و اقبال شاه برغوجی^(۲) و شمس الدین اوج قرا
و سونچ تمور تیلیه و دیگر فرزندان و برادران امراء بالشکری
گران ملازم رکاب شاهزاده گردانید و مجموع خانه کوچ متوجه

(۱) در بعض نسخ بجای خویش (پسر) (۲) در بعض کتب

بجای برغوجی (غجرجی) دیده شد *

* سرودش همین نغمهٔ دل نواز *

* که این دولت و شوکتِ برکمال *

* مبیناه از آسیبِ دوران زوال *

و چون چند روز در عیش و شادمانی داد عشرت و کامرانی داده شد امیرزاده میرانشاه بر حسب اجازت و اشارت علیه متوجه هرات گشت و رایت آفتاب اشراق بطرف تاشکنت بعزم قشلاق نهضت فرمود و از آب خجند عبور نموده صحرای پارسین مضرب خیم اقامت همایون گشت و در محرم سنه (اربع و تسعین و سبعمائه) امیر حاجی سیف الدین با غرق و تمامی لشکر که در صفر سال گذشته از تاشکنت روان شده بودند بهمانجا رسیدند چنانچه مدت آن یورش مبارک یازده ماه بود مجموع دشت و صحرای آن ممالک از بسیاری گله و رمله که از بقایای غنایم مانده بود مالا مال گشت و عاطفت پادشاه دریا نوال تمام شاهزادگان و خواتین و اشراف و اعیان مملکت را از فتوحات آن سفر همایون اثر غلامان و دختران ماه رخسار و اسپان و گوسفندان بسیار برسم ارمغانی ارزانی داشت و آن زمستان درانجا باقبال و کامرانی بگذرانید و در اول بهار که سلطان هفت اقلیم گردون سایه التفات بر محل شرف خویش انداخت فرمان فرمای ربع مسکون از انجا کوچ فرموده متوجه مستقر سرپر سلطنت شد

و دیده اهالی مملکت از غبار موکب همایونش روشنائی
یافت و اشعه آفتاب مسرت و شادمانی بر خواطر و ضمائر
اکابر و اصاغر آن دیار تافت شهزادگان و آغایان و امراء
و نویبان * *بیت* *
برفتند یکسر همه با نثار * ثنا خوان و شادان بر شهریار
فراوان زر و گوهر افشاندند * برو مدحت و آفرین خواندند
و بعد از اقامت رسم نثار و تهنیت قدم موکب همایون آثار
پیش کشهای لایق و سزاوار بمحلّ عرض رسانیدند و طویهای
بزرگ مرتب داشته بعیش و عشرت مشغول شدند * * نظم *

* سعادت باقبال صاحب قران *

* بر آراست بزمی چو باغ جنان *

* سریر از نشست شه تاج ور *

* گذشته ز گردون بآیین و فر *

* زهر سوا میران چرخ اقتدار *

* بخد مت کمر بومیان بنده وار *

* مهیا و آماده اسباب عیش *

* بجوی سعادت روان آب عیش *

* روان کرده ساقی سیمین عذار *

* بزرین قدح باد خوش گوار *

* مغنی بساز اندر آورده ساز *

* و اندران فتح ز اقبال شه عالم گیر *

* مال با خانه و با خانه نشین شد یغما *

لاجرم کثرت سواد اردوی همایون بمرتبه رسیده بود که اگر کسی وثاق خود گم می کرد بیک ماه و دوماه باز نمی یافت و چون بآب تیق رسیدند کونچه اغلن را که مسکن اصلی اودشت بود حب وطن راه صواب از دیده خرد پوشیده داشت که حب الشیء یعمی و یصم و از طریق و فاعدول نموده با مردم خود راه گریز پیش گرفت و برفت * * نظم * به بیگانه مردم مکن اعتماد * که یابی در آخر خلاف مراد یقین است و بی شبهه نزد خرد * بود میل اشیاء سوی اصل خود و چون از آب تیق عبور نمودند بعد از چند منزل حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین و دیگر امراء را در اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شد و در زمان حفظ ذوالجلال بدولت و اقبال مراحل و منازل آن بیابان پرخطر و چولهایی پر ضرر قطع فرموده در ذی قعدة سنه (ثلث و تسعین و سبعمائة) از صیران گذشته بسعادت و سلامت با ترار رسید * * بیت *

* چشم بد ازین دولت پیروز لوادور *

* در رفتن و باز آمدن رایت منصور *

و چون از انجا بسعادت نهضت فرموده از آب سیحون عبور فرمود و سایه وصول بر خطه فردوس آیین همزقند انداخت

چون از دفايت الهی آن فتح ارجمند میسر شد و در آن
حوالی و نواحی هیچ کس از مخالفان نه در بیابان اوانه در
جزیرهها بماند رایات نصرت شعار حضرت صاحب قران سپهر
اقتدار محفوف بحفظ و تائید پروردگار بصوب سمرقند که محل
استقرار سریر سلطنت معدلت آثار بود توجه نمود * نظم *

روان گشته در موکبش مه رخان * چمان در رکابش شکر پاشخان
گلّه دار ترکان زرین کمر * کمر بسته بر کوه سیمین ز زر
عساکر منصور در عین رفاهیت و حضور و وفور بهجت و سرور
کران تا کران دشت و هامون فرو گرفته بسعادت روان شدند
و در عیش و کامرانی منزل بمنزل شادمان و خوش دل می
رفتند چه همه را از غنایم و فتوحات ثروت و مال و از برده
و سراری محبوبان صاحب جمال حاصل شده بود و چون
نشیمن دشتیان در آن بیابان بی پایان خرگاه کوترمه می
باشد که آنرا چغان ساخته اند که از هم نمی کشایند و همچنان
زده می نهند و بر می دارند و هنگام حرکت و کوچ آنرا
برگردون نهاده روان می شوند و مجموع آنها بدست تسلط
و تصرف عساکر گردون مآثر آمده بود هر کس بکام دل مآ
با منزل در کنار مراد داشت * نظم *

* عادت آنست که چون مملکتی گردد فتح *

* مال غارت شود و خانه بماند برجا *

منصور لشکر دشمن شکسته و بنیاد شوکتِ مخالفِ بکلی بر
 افتاده نوای مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادمانی
 در عسرتگاه ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و اهتزاز
 این ترانه دل نواز در پرده کامرانی ساخته * * * * *
 * نظم *

* که جاوید صاحب قران شاد باد *

* ز عدلش جهان یکسر آباد باد *

* برو آفرین از جهان آفرین *

* که نازد بفرش زمان و زمین *

* زمین گلشن از پایه تخت اوست *

* زمان روشن از پرتو بخت اوست *

* سردشمنان باد خاک رهش *

* سر تخت فیروزه عشرت گهش *

* فلک بنده و اخترش یار باد *

* خدای جهانش نگهدار باد *

برین منوال بیست و شش روز در آن محل دل فرور بعشرت

و کامرانی بگذرانید و لله الحمد و المنة *

گفتار در مراجعتِ ایت آفتاب اشراق

صاحب قران آفاق بمستقر سریر سلطنت

و جلال از دشت قبیحاق

- * ز جعد از بهرود لها بافته دام *
- * عروسانِ لطیف و ناز پرود *
- * ز چشم بدندیده روی شان گرد *
- * بریشم زن ره عشاق میزد *
- * صلائی عیش در آفاق میزد *
- * کرشمه ساز کرده ساقی مست *
- * زغمزه ناوک افکن شست در شست *
- * خرامان جام برکف چون تدروی *
- * شکفته لاله بر شاخ سروی *

سبزه منزل همایون را نزهت و طراوتی بی اندازه و روضه
سلطنت و جلالت روز افزون از رشحات فتح و فیروزی سرسبز
و تازه آب رود بار مخیم نصرت مآب را نزهت و خرمی
افزوده و زلال دولت و اقبال از چشمه عنایت ذوالجلال
برجویبار روزگار فرخنده آثار کشوده فُسحتِ معسکرِ ظفر پناه
چون عرصه امید بی کنار در طول و عرض و سعت مجال مکنت
و اقتدار کجنته عرضها السموات و الارض جامهای
بلورین پراز لعل مذاب برکف ساقیان صاحب جمال و ساغر
امانی و آمال از زلال کرامت و افضال مالا مال از انتظام
اسباب فرحت و سرور جنود محضت رخت بر بسته و سپاه
غم و اندوه پشت هزیمت داده و از صولت انتظام عساکر

در سرپندار او انداخت و حقوق حضرت صاحب قرآن را
 رقم نسیان کشیده به عهد وفا نمود و با اتباع خود روبه بیابان
 نهاد و ایدکونیز چون مردم خود را بازیافت و غلبه بد و جمع
 آمدند چهره عهد را بناخن بی وفائی بخراشید و از طرف
 دیگر بیرون رفت * * * نظم *

مخالف نگردد بجان دوستدار * مغیلان نیارد بجز خار بار
 ز اعدا نجوید وفا هوشمند * که ریحان نروید ز تخم سپند
 ندید از نعی بوریا کس شکر * که گوهر نگردد بکوشش دگر
 کسی را که باشد بدی در نهاد * نیارد بجز مکرو تلبیس یاد
 و کونچه اغلن بعضی از قوم خود را یافته فراهم آورد و چون
 در مجالس خاص بمزیت قرب و محرمیت مخصوص گشته
 بود بر حسب وعده بدرگاه عالم پناه آمد و ملحوظ نظر تربیت
 و عنایت گشت و مجموع امراء و لشکریان که بر حسب فرمان
 قضا جریان باطراف و جوانب رفته بودند مظفر و منصور با غنایم
 نامحصور از اسپ و شتر و گاو و گوسفند و برده فراوان از
 جواری و ولدان بگرد و نها بدرگاه عالم پناه آمدند
 و از مخالفان هر که بجزیرهای آتل پناه برده بود همه را گرفته
 و اسیر کرده بیاوردند و عساکن نصرت شعار را دران فتح نامدار
 چند ان غنیمت بدست افتاد که پای تحریر و تقریر اصلا بسرحد
 وصف آن نرسد * * * بیت *

مزاحم خانها واقوام ایشان نشوند و غان از ایشان نستانند
ایشان حکمها حاصل کرده خوش دل و شادمان بجست و جوی
ایل خود روان شدند صاحب قران گیتی ستان در عقب
عساکر گردون مآثر که بتگامشی مخالفان رفته بودند بسعدت
و اقبال روان شد و چون بکنار آب آتل رسید و صحرای
اورتوپه که دشتی بود از نزهت و صفا چون خاطر اهل حضور
پرنور و خرم و مرغزاری از غایت نصارت و طراوت غیرت
فزای روضه ارم * * بیت *

* بساط سبزه چون جان خرد مند *

* هوایی معتدل چون مهر فرزند *

مضرب خيام نزول همایون گشت سراپرده ابهت و جلالت
پیرامون هامون کشیده و در اندرون قبه بارگاه نصرت پناه
باوج گردون برآمده * * نظم *

سراپرده از دیبۀ زرنگار * در و خیمه و خرگه بی شمار

بسیط زمین در سراپرده گم * در و بارگه رشک چرخ نهم

زده هر طرف خیمه و سایبان * سه فرسنگ راه از کران تا کران

پی بزم شهزادگان بارگاه * زهرسو بر افراخته سر بماه

امیران بجای خود از چارسو * فزون هر یکی راز جم های وهو

و نمود قتلغ که بطلب ایل خود رفته بود چون قوم خود را جمع
آورد استشمام روایع رفاهیت هوای خانی الوس جوجی

و از شاهزادگان و امراء الوس جوچی کونچه اوغلان و تمور
قتلغ آغلن و ایدکواز قدیم باز با توقتمش خان مخالفت و عداوت
می ورزیدند و ازو گریخته پناه بدرگاه گردون اشتباه حضرت
صاحب قران که جلوه گاه سلطنت و جهان بینی بود آورده بودند
و در سفر و حضر ملازمت رکاب سعادت انتساب می نمودند^(۱)
آنحضرت ایشان را بمزید عنایت و عاطفت اختصاص بخشیده
تازه بتازه انعامات بی اندازه میفرمود و پیوسته بمواهب
پادشاهانه مثل کمرهای مرصع و تشریفات فاخر و اسپان
راهوار گرانمایه سرافراز و بلند پایه میگرددانید و درین وقت
که از مکین تایید الهی نسیم فتح و فیروزی بررایت نصرت
شعاروزیده توقتمش خان قضیه من نجا برآسه فقد و ببح
غذیمت شمرده نیم جانی بهزار حیلله از ورطه هلاک بیرون برد
و الوس جوچی بکلی از هم فروریخته متفرق و پراکنده گشتند آن
دو جوان بخت جوچی نژاد و ایدکواز پایه سربر اعلی زانورده
عرضه داشتند که اگر اشارت علیه صدور یابد ما بندگان برویم و
هریک ایل خود را استمالت داده جمع کنیم و بیاوریم عاطفت
خسروانه ملتمس ایشان را مبدول داشت و فرمان داد که جهت
هریک یرایغ عالم مطاع بنفاز پیوند د که هیچ آفریده متعرض و

(۱) در بعض نسخه بجای می نمودند این عبارت است (را باعث

افتخار ساخته بودند) *

معشوقان و چشم عاشقان خون ریز ساخته کمان جلادت در بازو
 افکنده و چین صلابت در ابرو انداخته باد پایان کوه پیکر را
 برانگیختند و خاک دشت را بسم صراکب توتیا ساخته در چشم
 کواکب ریختند و بر حسب فرمان از پی دشمنان چون برق
 جهنده و قضای رسنده بشتاب روان شدند آن روز برگشتگان
 را از پیش آب آتل بود و از پس شمشیر قاتل نه از آن طرف
 مهری و گریز جایی و نه ازین جانب مهلتی و محابائی *

* بیت *

* نه از پیش راه و نه از پس امان *

* نه جز تیرو شمشیر کس در میان *

* نه قوت که دارند پای ستیز *

* نه فرصت که جویند راه گریز *

از پیش رود آتل عمیق بود و آب از سر می گذشت و از پس
 آب تیغ بالا گرفته بگردن می رسید لاجرم در میان دو سیلاب
 چنان بیشتر ایشان را آب زندگانی بر خاکِ هلاک ریخته
 شعله حیات شان بباد فنا برنشست و اندک مرد می از آن
 گرداب بلا چریده بیرون توانستند رفت و زن و فرزند و مال و
 اسباب ایشان تمام بدست لشکر منصور افتاد * * بیت *

* گرفتند آن لشکر ارجمند *

* غنیمت نه چند آنکه گویم که چند *

* شراکتی هم در سرشروشود *

* چو کژدم که با خانه کمترشود *

و چون توفتمش خان و اتباعش را مضمون فذاقت و بال
امرها و کان عاقبة امرا خسرا صورت حال گشت حضرت
صاحب قران بفتح و غیروزی نزول فرمود و با قامت لوازم
شکر و سپاس مالک الملوک تعالی و تقدس * * نظم *

* که چرخ بدین گونه بر پای کرد *

* شب و روز را گیتی آرای کرد *

* یکی را سزادار تخت آفرید *

* یکی را چنان تیره بخت آفرید *

قیام نمود شاهزادگان کامکار و امرای عالی مقدار در پایه
سریر نصرت صریح جمع آمده زانوزند و زبان بهجت و استبشار
به تهنیت و مبارک باد آن فتح نامدار برگشاده نثار بسیار
کردند صاحب قران سپهر اقتدار ایشان را کنار گرفت و امراء
و بهادران سپاه ظفر پناه را با انواع عنایت و عاطفت نوازش
فرموده انعامات پادشاهانه ارزانی داشت و تمام لشکرها
از ده نفر هفت نفر گزین کرده بتگامشی در عقب گریختگان
خون گرفته بفرستاد و بهادران دلاور تیغ کین را بزهر قهر آب
داده و کمند چین در جبین ر بکف قوت تاب داده شمشیر
آبدار را بفسان خشم تیز کرده و سنان آتش بار را چون غمزه

- * وزان کارباد اندر آمد بمشت *
- * نه قاج و نه تخت و نه دولت به جای *
- * نه اسپ و نه مردان جنگی بپای *
- * نگون گشت کوس و دَرَفَش و سنان *
- * نَبُد هیچ پیدا رکاب از عنان *
- * نه اسباب جنگ و نه بار و بنه *
- * همه میسره جسته و میمنه *
- * بیابان سراسر پراز کشته شد *
- * همه دشت از آن کشتگان پشته شد *
- * همانا که فرسنگ بودی چهل *
- * پراگنده از خون زمین زیر گل *

وما ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم يظلمون و خامت
 عاقبت طغیان و غرور طغرای چند ما هنالک مهزوم
 من الاحزاب بر منشور شقاوت آن مغروران کشیده و سوء
 خامت بی باکی و بد کرداری فحواى سیهزم الجمع و

- یولون الدبر بر صحیفه ادبار ایشان نکاشت * * نظم *
- * گر از کوه پرسی بیایی جواب *
- * که شاخِ خطا میوه ندهد صواب *
- * بد اندیش مردم بجز بد ندید *
- * بیفتاد و عاجز تر از خود ندید *

صاحب قران ظفر قرین با جمعی بهادران جلالت آیین
 عنان توجه بصوب ایشان معطوف فرمود توقمش خان چون
 رایت نصرت شعار مشاهده کرد پای ثبات و قرارش از جای
 برفت * * بیت *

* عقل داند که چو مهتاب زنده دست بتیغ *

* رد زخمش نه باندازه درع و قصب است *

بی توقف دست اضطرار بآب حسرت از تاج و نخت شسته
 دل از مملکت و پادشاهی بصورت برداشت و از بیم جان
 سراسیمه و پریشان * * بیت *

عنان باره تیزتگ را سپرد * بصد حيله زان رزمگه جان ببرد
 و چون توقمش را شامت کفران نعمت و بی ادبی کردن با
 ولی نعمت دامن دولت گرفته فرار برقرار کرد و بحکم *

* بیت *

با ولی نعمت ابرون آئی * گر سپهری که سرنگون آئی
 پشت هزیمت نموده رو بگریز آورد و مضمون و لئین کفر تم
 ان عذابی لشدید بوضوح پیوست تمام الوس جوجی
 مقهور و شکسته * * نظم *

* دل از هستی خویش برداشتند *

* به بیچارگی پشت برگاشتند *

* نمودند شاه و سپه جمله پشت *

توقتمش خان چون آثار ضعف در لشکر خود مشاهده کرد و قوت مقابله با حضرت صاحب قران در خود نمی دید روی ازان جانب گردانیده متوجه امیرزاده عمر شیخ شد و چون لشکر او را مرتب و مضبوط یافت از ونیز اجتناب نموده رو بشیخ تمور بهادر و هزاری سگدز آورد و با انبوهی عظیم از امراء و بهادران لشکر خود بجنگ مشغول شد و هر چند شیخ تمور بهادر و تومانش در مقابل تیر باران کردند ایشان فدائی وار دست از سر شسته و دل از جان برداشته روی بر نافتند و با تیغها و سالیقها حملهای پیاپی آوردند و عاقبت غالب شده بسیاری از مردم سگدز را بتیغ قهر بگذرانیدند و از میانه ایشان گذشته در عقب لشکر منصور صف کشیده بایستادند مهر سپهر شجاعت و دلوری امیرزاده عمر شیخ چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چندی از سپاهش بازگشته بمقابله توقتمش خان درآمد و چپر پیش گرفته آتش پیکار بر افروخت و دران حال حضرت صاحب قران در عقب لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند میروفت جکه تواجی بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند فوج از سپاه خود از لشکر منصور گذشته است و در پس پشت مردم ما صف زده ایستاده است آنحضرت هنوز متامل بود دران معنی که از پیش امیرزاده عمر شیخ همین خبر رسید

کرده داد مردی و مردانگی داد و مقابل خرد را مقهور

ساخته منهزم گردانید * بیت *

* چو دریا ب موج اندر آمد ز جای *

* ندارد برش آتش نیز پای *

* درفشش چو دشمن به بیند زدور *

* دلش ماتم آرد بهنگام سوز *

و بپردی بیگ و خداداد نیز یکران جلادت در میدان شجاعت

جها فیکند و قنبل دست راست دشمن را پای ثبات از جای

برده برانند و هر کس از امراء و سرداران سپاه ظفر پناه

بالشکر مقابل خود در آویختند و خاک معرکه را بیابان در

بیابان با خون مخالفان بر آ میخندند سپرها و جبها بر سینه و تن

دشمنان بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر دوخته و دریده شد

و سرهای گردن کشان و گردنهای سروران بگرز گران و خم کمند

شکسته و بسته آمد * نظم *

* ز بس نیزه و گوز و شمشیر تیز *

* تو گفתי برآمد همان رستخیز *

* اجل برگشاده زهر سو کمین *

* چو دریای خون شد سراسر زمین *

* چنان شد که کس روی کشور ندید *

* ز بس کشتگان شد زمین ناپدید *

چند قوشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود روان شدند که از عقب لشکر امیر حاجی سیف الدین در آید جهاننشا بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاه خود پیش ایشان گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتش بار ایشانرا باز گردانید و قلنجاق بهادر نیز حمله کرده یک قوشون از مخالفان برگردانید و امیرزاده میرانشا مرکب کوه پیکرها مون نورد برانگیخته زبرجد تیغ را از خون پردلان گونه یا قوت رمانی بخشید و زمرد شمشیر را از تائیر پرتو سهیل عقیق یمانی ساخت *

بیک حمله شهزاده نامدار * بیفکند از ایشان فراوان سوار تا از مخالفان آنچه در مقابل قول او بودند هزیمت یافته برگشتند و عثمان بهادر با قوشون قباچاقی پیش رانده با سه قوشون دشمن جنگ در پیوست و در اثنای گرفتاری و فراز اسپ خطا شد و در چنان حالتی از میان دولت صاحب قران در زمان سوار گشت و باز بر هر اول دشمن حمله برده متفرق ساخت و شیخ علی بهادر که نهنگ دریای هیجا بود دست بودهای مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ پیش رانده قلب دشمن بر هم شکست و شیربیشه شجاعت امیرزاده عمر شیخ در چرغزار بقوت بازوی کامگار شمشیر صاعقه کردار را بخرم سوزی حیات دشمنان درخشان

- * د و لشکر نگویم دو دریای خون *
 - * به بسیاری از ریگ صحرای فزون *
 - * بتدبیر خون ریختن ناخند *
 - * بهم تیغ و رایت بر افراختند *
 - * زهر سود لیوان و کند آوران *
 - * کشیدند شمشیر کین از میان *
 - * گرفتند کوبال و زوپین بچنگ *
 - * نهادند دل برفنا و بچنگ *
 - * زمین شد غبار و برآمد باوج *
 - * جهان گشت بحرود برآمد بوج *
 - * زگرد ستوران پر خشم و تاب *
 - * شد انباشته چشمه آفتاب *
 - * رخ شاه گردون شد از بیم زرد *
 - * پراز خاک شد چشمه مه زگرد *
 - * بر آورد گردون گردان فغان *
 - * برآمد فغان از جهان کالامان *
- امیر حاجی سیف الدین از نیروی اقبال صاحب قران نصرت
قرین پیش از همه شمشیر کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن
که در مقابل او بود بروم شکست و براند * * شعر *
- چنان برگرفتند لشکر زجای * که پیدا نیامد همی سوز پای

* برآمد خروش سپاه از دو روی *

* جهان شد پراز مردمِ جنگِ جوی *

* تو گفتی نه شب بود پیدانه روز *

* نهان گشته خورشید گیتیِ فروز *

و درین حال شعبه دوحه عظمت و جلالت و ثمره شجره طیبه نبوت و رسالت سید برکه قدس سره که از مبشرات دولت روز افزون حضرت صاحب قران بود چنانچه اشارتی بآن رفته دستِ اخلاص بدعا برداشته و فرقِ مبارک بخضوع و ابتهال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت خواست و بر حسب سفت سنیه جد بزرگوارش - عایه افضل الصلوات و اکمل التحیات آیه

عریبه یا ایها الذین آمنوا انکروا نعمه الله علیکم

انهم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم

عنکم و اتقوا الله و علی الله فایتوکل المؤمنون

برزبانِ اخلاص بگذرانید و شاهت الوجوه گویان خاک بر

جانب دشمنان پاشید و صاحب قران موید را مخاطب

ساخته بر زبانِ مبارک راند که توجه حیث شئت فانک

منصور در زمان دلیرانِ هر دو سپاه بباد حمله آتش جنگ

برافروختند و نایره حرب و قتال التهاب و اشتعال یافت *

* نظم *

پروردگار و اعتماد بر فضل آفریدگار داشتی نه بسیاری لشکر
 جرار و آمادگی اسباب بسیار چنانچه در هر جنگ عادت
 پسندیده او بود فرود آمد و دو رکعت نماز با خلاص و نیاز
 بگزارد و روی تضرع و خشوع بر خاک استکانت و خضوع
 نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش تعالی و تقدس فتح
 و فیروزی طلبید * * نظم *

* که گونارد نمودار خدائی *

* در اسطرلاب فکرت روشنائی *

* نه زابرو جستن آید نامه نو *

* نه از آثار ناخن جامه نو *

* بدو جوئی بیابی در حبش حور *

* نیابی گرنه زو جوئی زمه نور *

و بعد از فراغ مناجات با عالم السر و الخفیات توکل بر فضل
 نامنهایی الهی کرده بسعادت سوار گشته متوجه شد دلاوران
 لشکر و بهادران صفد رسدای صلوات و غلغله تکبیر در گنبد کیوان
 و چرخ انبوا افتاد اختند و رایت دولت و اعلام اسلام باوج عیوق
 برافراختند و از طرفین کوزگه و کوس و نقاره فرو کوفته گوش
 زمانه را از خروش سورن کر ساختند * * نظم *

* برآمد خروشیدن کره نای *

* زمین و زمان اندر آمد ز جای *

* ز سم ستوران لشکر ستوه *

تا از مخالفان در آن دشت کین چند آن لشکر برسید که محاسب
و هم با نامل قیاس و تخمین از عقد شمار آن عاجز آید
صاحب قران گیتی ستان که از علو مرتبت و رفعت شان *

* بیت *

بود گردون فرود پایۀ او * عالم اندر پناه سایۀ او
از غایت شجاعت و دلاوری بفرمود تا تمام لشکر فرود آمده
خیمها بزدند تو قمتش خان چون آن حال مشاهده کرد از کمال
تمکن و غایت شجاعت لشکر منصور و بی التفاتی ایشان بسپاه
دشمن خیره بماند و حسابهها برگرفت و با دهشتی تمام به تعبیه
و ترتیب صفهای لشکر مشغول شد *

* بیت *

* بیاراست لشکر کران تا کران *

* ابا تیغ و شمشیر و گرزِ کران *

* ز بس جوشن و ترک و تیر و تبر *

* همان درع و خود و سنان و سپر *

* تو گفتی جهان سر بسر آهن است *

* و یا کوه البرز در جوشن است *

چون لشکر جا نبین بوا بر یکدیگر صف بر کشیدند سپاه دشمن از
هر دو طرف میمنه و میسره بچند قوشون زیاده بر لشکر این طرف
بود صاحب قران مرید کامکار که در همه کار استظهار بعنایت

* ظفر فزای و ولایت کشای و قلب شکن *

* همه بسان سپر سینه باز کرده به تیغ *

* همه چو گوهر شمشیر غرق در آهن *

بایستادند و در جرنغار قولی دیگر *

* نظم *

گروهی همه پردل و پهلوان * مخالف شکار و ممالک ستان

توانا تن و زورمند و دلیر * بهیکل چو پیل و به نیرو چو شیرو

مرتب فرموده ملازم رکاب همایون امیرزاده عمر شیخ گردانید

و در قنبل دست چپ بپردی بیگ سار بوغا و خداداد

حسینی با فوجی از مبارزان *

* بیت *

که گر بر کشیدندی از خشم تیغ * شدی آب خون در دل و چشم میغ

و گرموغ پران زه ندی به تیر * بلرزیدی از بیم بهرام^(۱) و تیر

روی جلادت به پیکار دشمنان آوردند و امرای دست راست

و دست چپ از تومانات و هزارجات و قوشونات هریک

در مقام خود قرار یافته صفها برآراستند و پیاده و سوار چپرها در

پیش داشته جنگ را مهیا و آماده گشتند *

* نظم *

* شد آراسته لشکری بی حساب *

* که پوشید گردش رخ آفتاب *

* در آورد گه هریکی رستمی *

* از ایشان یکی وز عدو عالمی *

(۱) در بعض نسخه بجای بهرام و تیر (بهرام پیر) مکتوب است *

* سفان در جگر دوخته میخ را *

مستحکم ساخت و از بهاداران لشکر و مبارزان صف در بیست

قوشون مرد دلاور * * نظم *

یلان سرافراز شمشیر زن * نبرد آزمايان لشکر شکن

سواران جنگی و مردان مرد * کز آتش بخنجر بر آرند گرد

همه کارشان کوشش و تاختن * همه رای شان رایت افراختن

برگزیده ملازم رکاب همایون گردانیده و علی حده در عقب

قول بزرگ بایستاد تا هنگام اشتعال نیران قتال و جدال که

بهادران جانبین بایکدیگر در آویزند اگر فوجی از سپاه ظفر

پناه را بمعاونتی احتیاج افتد مدد آماده و مستعد کار باشد

و در دست راست قوی دیگر * * بیت *

همه شیر مردان کار آزمای^(۱) * دلیر و عدو بند و کشور کشای

بگاہ و غا هر یکی صفدری * از ایشان تنی وز عدو لشکری

ترتیب داد و برایت نصرت آیت امیرزاده میرانشاه مکمل

گردانید و در پیش شاهزاده محمد سلطان شاه با چپر ها و تورها

آماده جنگ شد و در قنبل دست راست امیر حاجی سیف

الدین بالشکری آراسته و حشری گاه دلاوری از سرجان

بر خاسته * * نظم *

* هنر نمایی و نبرد آزمای و مرد افکن *

(۱) در بعض کتب بجای کار (رزم) بنظر آمد

ازشش روز گشاده گشت در موضع قندزجه بنفس مبارک
ملفت آراستن لشکر و متصدی نسق و ترتیب آن شد و هفت
قول مقرر فرمود بنوعی که هیچ کس مثل آن ندیده بود
و نشنیده و امثال این معانی از نتایج الهامات ربانی و
نایدات آسمانی تواند بود چه در خصوصیت عدد هفت بسی
اسرار است که واقفان سرسبع المثنی بآن راه برند *

* مصراع * * بلبلان این گلستان را نوای دیگر است *
یک قول باسم سلطان محمود خان بیاراست گروهی جمله
مردان کاروانبوهی از بهادران تیغ گذار * * نظم *

* همه جنگ جوی و همه نامدار *

* چو شیران آشفته در کارزار *

* سپاهی چو دریای جوشان بجنگ *

* همه تیز کرده به پیکار جنگ *

و باشلامشی آن با میر سلیمان شاه رجوع فرمود و قول بزرگ
را مرتب داشته بشاهزاده محمد سلطان سپرد و اطراف و
جوانب آن را بدلاوران شیرافکن و نبرد آزمایان صف شکن *

* بیت *

* همه جنگ را تنگ بسته میان *

* بگردن در آورده گرز گران *

* بخون آب داده همه تیغ را *

وز آنجا بسعادت و اقبال روان شد و چون توفتمش خان
 فمی ایستاد که لشکر مذکور برسد و قراولان سپاه دشمن هر روز
 خود را می نمودند و باز گردیده میرفتند و آن بیابان بی
 پایان را پیش گرفته توقف نمی کردند حضرت صاحب قران
 با شاهزادگان و نویدگان مشورت فرموده امیرزاده عمر شیخ
 را فرمان داد که با بیست هزار سوار از پیش روان شود و
 به تعجیل رانده باو رسد تا بضرورت توقف نماید و از امراء
 امیرسونجک و سلطان سنجر و امیر عثمان و حسن چاندار
 و غیرهم باو بروند و چون ایشان بامثال امر مبادرت
 نمودند روز دیگر خبر آمد که مقلای از جانبین بهم رسیده اند
 رای اعلی چون برین حال اطلاع یافت ترتیب لشکر فرموده
 بطالع سعد و بخت فیروز *

* بیت *

* روان شد سوی دشمن کینه خواه *

* به نیروی اقبال و عون اله *

و در آن روزها از کثرت ابر و بارندگی * * شعر *

هوا تیره بود و سحاب اشک ریز * قضا خنجر فتنه می کرد تیز

گفتار در تعبیه لشکر و آراستن جیش سترگ

و وقوع جنگ بزرگ

صاحب قران گیتی ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب

سنه (ثلث و تسعین و سبعمائه) موافق قوی کئیل که هوا بعد

و فرزند ان ایشان صادر شود نپرسند *
 * بیت *
 چنین داد پاسخ که تانه نواد * هر آنکس که از تخم ایشان بزاد
 گنه شان نپرسند ابنای ما * کزین پس نشینند بر جای ما
 و خویشان امیرایکوتمور را که بعضی شهادت فایز شده بود
 عنایت و مرحمت بسیار فرمود و از آنجمله شاه ملک پسر
 قلچغای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص بخشید و راه
 و رسم امیرایکوتمور باو داده مهر کلان و مهر پروانه با و سپرد
 و چون قریب شش ماه بود که رایت نصرت شعار متوجه
 صوب شمال گشته میرفتند بمحلی رسیدند که در شب پیش
 از غروب شفق اثر طلوع صبح ظاهر می شد چنانچه در هنگام
 بودن آفتاب در برج شمال نماز خفتن در آن موضع بحسب
 فتوای شریعت غرای واجب نمی شود و بعد از آن حضرت
 صاحب قران از آنجا بسعدات روان شد شمشیر نصرت آخته
 و رایت دولت و اقبال برافراخته و بر بلندی فرود آمد *

* نظم *

* بران پشته سلطان فریاد رس *

* بر آسود تا صبح برزد نفس *

* جهان کسوت سوگواری نگند *

* برافراخت خور افسر^(۱) ارجمند *

(۱) در بعض نسخه بجای افسر (لشکر) دیده شد *

با سی کس بوسه قوشون از لشکر دشمن که در مقابل او بودند
 حمله کرده آثار جلالت و دلآوری بظهور رسانید و زمان زمان
 طبل باز فرود کوفته شپرنگ رعد شیده برق آهنگ را با قُطاس
 هیبت و باس بهر جانب می تاخت و از جرّ کمان و صفیر تیر
 صدای فنادر گوش جان مخالفان می انداخت * * * نظم *

* خروشان و جوشان گرفته بچنگ *

* کمان کیانی و تیر خدنگ *

* روان کرده از برج زاغ کمان *

* عقاب اجل را سوی دشمنان *

و ندیده نیز جنگی مردانه کرد و شاه ملک پسر ثغای مرکن
 کوششهای مردانه نمود * * * بیت *

بهر تیری از لشکر دشمنان * بخاک اندر افکند یک پهلوان
 و با یزید شش انگشتی نیز داد مردی و مردانگی داد و از
 دشمنان سه کس را دستگیر کرده بیاورد حضرت صاحب قران
 از آنجا مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین نزول فرمود و
 جماعتی را که در آن موقف هولناک پای ثبات نشسته
 بودند و بشرایط سربازی قیام نموده بانواع تربیت و نوازش
 بلند پایه و هرافراز گردانید و حکم ترخانی ارزانی داشته
 فرمان داد که جماعت یساوان دست رد پیش ایشان ندارند
 و از رآمدن بحضرت ما منع نکنند و تانه گناه که از ایشان

* جهان را بدین گونه شد رسم و راه *

* بر آرد بگاہ و ندارد نگاه *

و در آن واقعهٔ هایلہ کہ چراغ دولت مخالفان را وقت فرو

نشستن بود و خانہ روشن می کرد ہر ملک پسر یاد کار برلاس

و رمضان خواجہ و محمد ارلات را نیز بدرجہ شہادت

رسانیدند * بیت *

* چراغی کان فروخواهد نشستن *

* کند در وقت مردن خانہ روشن *

حضرت صاحب قران بنفس مبارک با ندک سپاہی درین

حال بکنار آب رسید و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان

شاہ ملازم رکاب ہمایون بودند اشارت علیہ بصدور پیوست

و سپاہ پیادہ گشتہ از آب بگذشتند و بزخم نیز خارہ گذار

و شمشیر صاعقہ کردار یاغی را براندند * بیت *

* ببارید تیر از کمانِ سران *

* بران رزم جویان جوشن و ران *

* براندند اعدا بہ شمشیر و تیر *

* بر آوردہ از جان دشمن نفیر *

* نماند از مخالف کس آنجا بجای *

* کہ روبہ ندارد بر شیر پای *

و در آن معرکہ جلال حمید و ظایف نیکو بندگی بجای آوردہ

و آب و وحل بسیار در راه روان بسرا میرا یکو تومور رانندند
 و او از کمال شجاعت و فرط دلوری پای ثبات بیفشرد
 و بزخم تیر آهن گذار چند قوشون را بازداشت و چندان
 کوشش نمود که تمام لشکر منصور سالم از آب ولای بگذشتند
 و درین اثنا از قضا تیری با سپ او رسید و او نیز زخم خورده
 بود با وجود آنکه زخم داشت بهمان اسپ تیر خورده از آب
 بگذشت و چون اسپ را قوت نماند بیفتاد اسپ دیگری پیش
 کشیدند که بر نشیند هنوز سوار نشده تیری دیگری شست^(۱)
 لا مرد لقضاء الله گشاد یافت و بر مقل آن اسپ
 آمده عرضه تلف گشت و مخالفان غلبه کرده با نبوه گرد او
 در آمدند و آن دلاور نامه رعالی مقدار پیاده پای ثبات
 بیفشرد و از غایت حمیت و مردانگی دست جلادت از
 جنگ باز نکشید تا دشمنان او را فاشناخته^(۲) شهید کردند
 انا لله و انا الیه راجعون

* نظم *

- * ز مکر جهان هیچ کس جان نبرد *
- * کس این رقعہ با وی بیایان نبرد *
- * ندارد جهان درستی با کسی *
- * نیابی درو مهربانی بسی *

(۱) در نسخه نسخ شصت بصاد همبله است و آن حو اب نیست (۲)

در بغض نسخه بجایش (بشناخته) است *

چون خبر مذکور بحضرت صاحب قران رسیده اشارت
 علیه بصدور پیوست که امیرایکوتمور با بهادران پیش رود
 و از مخالفان خبری تحقیق نماید که در کجا اند و غلبه پیش
 آمده اند یا اندک و در جمیع احوال طریق حزم و احتیاط
 مرعی دارد امیرنامه دار بامتنال امر مبادرت جسته بتعجیل
 روان گشت و از وحلی عظیم و دو آب گذشته با میر جلال حمید
 و دیگر قراولان ملحق شد و چون پیشتر رفت گروهی از سپاه
 دشمن را دید که بر بالای پشته ایستاده نظاره می کردند
 فی الحال جمعی از مردان کار و مبارزان تیغ گذار را بجانب
 ایشان روانه گردانید دشمنان چون توجه ایشان را مشاهده
 کردند بازگشته از پشته فرورفتند و ایشان ببالای پشته بجای
 دشمنان برآمدند و از آن طرف پشته سی قوشون سوار مکمل
 جبهه پوش را دیدند در مغای صفا کشیده و جنگ را مهیا
 شده و در کمین فرصت ایستاده و چون بران حال اطلاع
 یافتند همانجا توقف نموده خبر با امیرایکوتمور فرستادند و او
 در زمان روان شده ببالای پشته برآمد و لشکر دشمن را
 احتیاط کرد و چون غلبه بودند جنگ کردن مصلحت ندانست
 و صواب دران دید که بآهستگی بازگشته از آنها بگذرند و سپاه
 خود را روانه گردانید و خود باندگ نفی در عقب لشکر
 باز ایستاد دشمنان چون دریافتند که مدد ایشان دور است

بلا مبتلا شدیم و چون حکایت تمام معروض افتاد قهرمان
 قهر بقتل ایشان فرمان داد و درین اثنا پسر محاق^(۱) را بزخمی
 مجروح گردانیده بحضرت آوردند زانورده بعز عرض
 رسانید که بنده از طرف سرای پیش خان می رفتم و او را
 در محلی که وعده گاه بود نیافتم و بود یگر اوضاع اطلاع ندارم
 صاحب قران گیتی ستان جلال پسر امیر حمید را باندیله ترخان
 و مولی و صاین تمور و جمعی از بهادران بقراولی تعیین فرمود
 و فرمان داد که چون سیاهی سپاه دشمن به بینید اگر بسیار
 باشند خود را بدینشان نموده گریزان بازگردید تا ایشان
 فریفته شوند و پیش آیند و هرچه رو نماید باعلام آن مبادرت
 نمایند امیر جلال و بهادران بحسب فرمان روان شدند
 و چون از لای و گل و آبها بگذشتند سیاهی دشمن پدید آمد
 و ازیشان پانزده نفر جدا شده پیش آمدند و ازین طرف
 صاین تمور پیش راند^(۲) و با ایشان سخن کرد و بازگردید
 و مولی را بحضرت اعلی فرستادند تا صورت حال معروض
 دارد و از برق سرعت سیر استعاره کرده به پایه سریر خلافت
 مصیر آمد و کیفیت وضع رفع کرد *

ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیرایکو تمور

(۱) در بعض نسخ بجای محاق (قماق) (۲) در بعض کتب بجای

راند (رفت) است *

وضع تفحص نموده قلت و کثرت ایشان باز داند و چون بتحقیق پیوست که طایفه از لشکر دشمن اند مردم خود را مرتب داشته بر سر ایشان راند *

- * چو دشمن شد آگه که لشکر رسید *
- * بر آمد بزین تیغ کین بر کشید *
- * بجز جنگ چون چاره ره نبرد *
- * صف آراست و ز بیم جان پی فشرده *
- * شد از باد کین آتش جنگ تیز *
- * قضا فتنه خفته را گفت خیز *

تا بید آسمانی که پیوسته رفیق روزگار اعوان و انصار حضرت صاحب قران بود یاوری نموده سپاه ظفر پناه بر مخالفان غالب آمده چهل کس را از ایشان دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت صریح آوردند حضرت صاحب قران مبشر را با انواع تربیت و عنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و جمعی را که با او بودند بصنوف عوطف سرافراز داشته اکلک داد و نوازش فرمود و از گرفتاران قید اسارا حوال توقمش خان استفسار نمود عرضه داشتند که توقمش خان لشکر را جار رسانیده بود که در موضع قرق کول جمع شوند ما بندگان بر حسب فرمان بانجار فتیم و او را نیافتیم و سبب تخلف او از میعاد هم ندانستیم بدان واسطه در بیابان و جنگل سرگشته می گردیدیم تا باین

هران راهمه خلعت خاص داد * ببخشش دل همگان کرد شاه
 در گنج و کویال و برگستان * همان جبه و تیغ و تیر و کمان
 گشاد و بلشکر پراکنده کرد * وز انجا روان شد بعزم نبرد
 و در اثنای آن راه بگل ولای و عظیم رسیدند و بتعب و مشقت
 بسیار از آن وحل گذشته فرود آمدند و در آن روز قراولان
 کس فرستادند که از سپاه مخالف سه قوشون ظاهر شد و باز
 خبر رسید که در عقب ایشان غلبه دیگر پیدا شدند حضرت
 صاحب قران بسعدت و اقبال سوار شده پیش رفت و لشکر
 را امر فرمود که صف راست داشته میدغه و میسره آراسته
 روان شوند درین حال قراول یکی را از دشمنان گرفته بیاورد
 و او را بعد از استفسار احوال بیاساق رسانیدند و سونجک
 بهادر و ارغونشاه را بفرستاد تا از سپاه دشمن خبری باز داند
 و چون بر حسب فرموده روان شدند آنها که خود را نموده
 بودند باز گشته رفته بودند و ایشان هر چند در تفحص و تفتیش
 سعی بلیغ بجای آوردند از مخالفان اثری نیافتند و چون
 باز گردیدند حضرت صاحب قران مبشر را بهمان کار فرام زد
 فرمود و فرمان داد که تا از دشمنان خبری معلوم نکند
 مراجعت نه نماید مبشر با چند مرد مردانه بتعجیل تمام روانه
 شد و در اثناء راه بجزگلی رسید و در انجا از دور و دوری دید
 و چون نیک متوجه شد آواز هم شنید کس فرستاد تا کیفیت

* سعادت شود روز کین دستگیر *

* نه بسیارنی لشکرو تیغ و نیز *

و توقمش خان را تصور چنان بود که حضرت صاحب قران
چون بآب تیغ رسد از گذارها عبور نماید در ممکن فرصت
مترصد آن راهها می بود و آنحضرت از تائید الهی آن معنی
را در حساب گرفته بود و از بالای آب گذشته و بدینجا رسیده
و چون رای عقده کشای بکیفیت اوضاع توقمش خان احاطه
یافت در آن منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام رسیدند
و میمنه و میسره ترتیب داده امر فرمود که توراهها و چپرها
آماده دارند و پیرامون معسکر همایون را طناب زده قسمت
نمایند تا لشکریان حوالی خود خندق کنند و بر حسب فرمان
کار بند شدند و شرایط حزم مرعی داشته آن شب در آن مرحله
بسربردند *

* بیت *

دگر روز چون خسرو خاوری * برآمد برین کاخ نیلو فری
از آنجا کوچ کرده روان شدند و در هر منزلی بهمین طریق
رعایت حزم نموده میوفتند حضرت صاحب قران مجموع
امراء را از تومانات تا صد جات احضار فرمود و همه را بتجدید
تربیت و نوازش نموده خلعتهای فاخر بخشید و ایشان را
و لشکریان را جبهای لایق داد *

* شعر *

چو بحر عنایت در آمد بجوش * سپه جام انعام کردند نوش

شده برسریل بایستاد و فرمان داد که منغلا پیشتر از پل گذار کنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکر قول از پل بگذشتند و بر نغار و جرفغار هر کس از مقابل خود بر آب زده عبور نمودند و بعد از آن قرین فتح و فیروزی از پل گذشته روان شد درین اثنا قراولان سه نفر از دشمنان گرفته بیاوردند حضرت صاحب قران گیتی ستان ازیشان اخبار استفسار فرمود تقریر کردند که توقمش خان از آمدن شما آگاه نبود و نوکراید کو از اردوی شما گریخته آمدند و او را از توجه شما خبر دادند که بالشکری فراوان افزون از ریگ بیابان و برگ درختان می رسند توقمش خان را از شنیدن این خبر آتش در نهاد افتاد و دود از سر بر آمد و گفت من نیز د و چند آن لشکر جمع کنم و در زمان خبر باطراف و جوانب فرستاد و لشکر دست راست و دست چپ را جمع آورد و اکنون در قرق کول نشسته است و باز بطلب لشکر فرستاده *

* نظم *

* غلط بین که بدخواه را در سراست *

* که فیروزی از کثرت لشکر است *

* بصد رنج کوشش نماید بجان *

* که جمع آورد لشکر بی قران *

* نداند که هنگام رزم آوری *

* زحق نصرت آید نه از لشکری *

رفته سوار و پیاده از هر جا خود را بر آب زده بشناه می گذشتند و بدو روز تمام آن لشکر بی کران از آن آب گران بسلامت عبور نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده بآب سمور رسیدند و قراولِ شکر منصور پیش رفته بودند صدای غلغله دشمنان شنوده آن معنی را بحضرت اعلیٰ عرضه داشتند و در آن حال امیرزاده محمد سلطان یکی را از مخالفان گرفته بدرگاه عالم بنه آورد و چون اوضاع از او استفسار نمودند تقریر کرد که ایل غلبه اینجا بودند و چون از توجه لشکر آگاهی یافتند کوچ کردند و برفتند و چون تحقیق شد که مخالفان کجا اند یرلیخ لازم الاتباع صدور یافت که هیچ کس از هزاره و قوشون خود جدا نشود و لشکریان در شب آتش نیفزوزند و از آن پس لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند * بیت *

* چو از دشمنان آگهی یافت شاه *

* گرایید رایش بضبط سپاه *

* بیاراست لشکر بآیین و ساز *

* همه جنگ جویان دشمن گداز *

* روان شد پیایی سپه فوج فوج *

* چو بحری که جوشان در آید بموج *

و چون حوالی آب ابیلک مخیم نزول همایون گشت حضرت صاحب قران صباح دو شبه غره رجب بسعادت و اقبال سوار

و از خان خبری نداریم اما چند روز است که ده سوار
 جبهه پوش آمده اند و درین نزدیکی ما بيشه ایست آنجا
 می باشند و معلوم نیست که چه کسانی حضرت صاحب
 قران عید خواجه را با سی مرد تعیین فرمود که مردم آن
 الاچوقهارا کوچانیده بیاورند عید خواجه مردم الاچوقهارا
 چنانچه امر شده بود بیاورد و قماری يساول را فرمان داد
 که با بیست سوار برود و آن ده مرد را که در بيشه اند کوشش
 نموده بگیرد و بیاورد قماری يساول بر حسب فرموده متوجه
 شد و چون بایشان رسید بجنگ پیش آمدند و بعضی کشته
 شدند و بعضی را دستگیر کرده بپایه سر بر اعلی آوردند و خبر
 توقمش خان از ایشان تحقیق نموده کوچ کردند و منازل
 و مراحل بسیار پیموده و از بسی آبها و کولها عبور نموده روز
 دوشنبه بیست و چهارم جمادی الآخرة بکنار آب تيق رسیدند
 غجرجی بعز عرض همایون رسانید که این آب را سه گذار است
 یکی را ایغریالی گویند و دوم را بورکجت و سوم را که از همه
 کوچکتر است چپمه کجت حضرت صاحب قران که ضمیر منیرش
 مطرح انوار صدق و صواب بود فرمود که ازین گذارها گذشتن
 مصاحت نیست چه شاید که دشمن در کمین بود صلاح آنست
 که ببالای آب روان شویم و توکل بر مهیمن حفیظ جل و علا کرده
 بر آب زنیم و بگذریم و همان ساعت کوچ کردند و ببالای آب

خراب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع
 آورده گذار راست کردند صاحب قران کامکار با تمام لشکر
 نصرت شعار از آب عبور نمود به منغلا پیوست عساکر گردون
 مآثر دشت و هامون را در زیر سم ستوران گیتی نور آورده
 و از مخالفان هیچ اثری و خبری معلوم نمی شد و هر کس که
 بخبرگیری میرفت در آن بیابان بی پایان سرگردان گشته
 از کس نشان نمی یافت حضرت صاحبقران با الهام دولت
 ثابت ارکان شیخ داود ترکمان را احضار فرموده با جمعی
 دیگر از بهادران بخبرگیری فرستاد و او مردی دلاور کاردان
 بود در بیابان و ریگستان بزرگ شده و در کفایت کارهای
 عظیم زحمتها کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده بر حسب
 فرمان روان شد و در شبانروز بتعجیل تمام براند در شب
 دوم الا چوقی چند یافت در پس پشته باد دیگر بهادران
 پنهان شدند و چون صبح دمیدن گرفت سواری از ان الا چوقها
 بمهمی میرفت صبر نمود تا از ایشان بگذشت در عقب او
 شتافته او را بگرفتند و بحضرت صاحب قران رسانیدند آن
 حضرت ایشان را تربیت فرموده شیخ داود را با نعامات
 پادشاهانه مخصوص گردانیده که موترکش زرین و خاعت خاص
 ارزانی داشت و از آن کس احوال توقمش خان پرهیزد
 گفت یکماه شد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم

عظما و امراء نامدار بملازمتِ رِکابِ همایونش تعیین فرمود
و تا غایت از دشمنان خبری نیافته بودند شاهزاده و امراء
دو روزه راه رفته بمنزلی رسیدند که پنج شش جای آتش
کرده بودند و هنوز تمام فرو نه نشسته بود فی الحال این خبر
بحضرت صاحب قرانی فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که عجز جیان دانسته پی گرفته تفحص نمایند که
افروزندگان آن آتشها بکدام طرف رفته اند و سفارش فرمود
که از حال لشکر نیک بر خبر باشند و شرایط حزم و احتیاط
مرعی داشته تغافل جایز ندارند * * بیت *

بفرزند شایسته فرمود شاه * که آگاه باشد ز حال سپاه
تن آسانی و غفلت از کارها * نداند صواب و ندارد روا
نیوید مگر بر طریق خرد * بود دایم آگه زهر نیک و بد

و چون اشارت علیه بر شاهزاده کا مگار و امراء نامدار رسید
بامثال امر مبادرت نمود شب و روز کوچهای دور میکردند
و تفحص کفان میکردند و چون بآب توبل رسیده بگدشتند
قراولان خبر رسانیدند که هفتاد محل آتش دیدیم و هر چند
در تفتیش آن کوشش نمود شد از هیچ کس اثر نیافتیم باز این
معنی را بحضرت صاحب قران عرضه داشت کردند و چون
صورت حال بمسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده بتعجیل
براند و چون بآب توبل رسید بواسطه عبور لشکر منقلای گذار

جلگای کش بموضع آق یار مقرر شده بود و امراء خط باز داده
 بودند عرض دیده شد بعد ازان کوزگه زده سورن انداختند
 و فرود آمدند روزگار از شوکت صاحب قران کامگار و کثرت
 ترتیب آن لشکر جرار متعجب مانده مصدوقه * * بیت *

* ای سپاهت را ظفر لشکر کش و نصرت یزک *

* نه یقین بزطول و عرض لشکرت واقف نه شک *

برای العین مشاهده نمود *

گفتار در روان کردن حضرت صاحب قران
 کشور کشای امیرزاده محمد سلطان را بمنقلای
 حضرت صاحبقران امراء و سران سپاه را بانعام و
 نوازش استمالت فرموده خواست که منقلای روان سازد
 دران حال امیرزاده جوان بخت محمد سلطان بهادرزانو
 زده التماس نمود که منقلای او باشد حضرت صاحبقران را
 آن جرأت و دلآوری بغایت پسندیده افتاد و ملتمس او را
 مبدول داشته مقدمه لشکر ساخت و زبان عاطفت و استمالت
 بنوازش و تربیت او برگشاد * * نظم *

* که امید سپاه و سپهد به تست *

* که روشن روان باشی و تند رست *

و در روز جمعه هفتم جمادی الآخرة باختیار و افغان صناعت
 تنجیم بطالع فرخنده و اختر سعد از پیش روان گردانید و

- * که بیدار دل باش و سنجیده گوی *
- * به یزدان پناه آور و کام جوی *
- * مکن ایمنی در سرای فسوس *
- * که گه روشن است و گهی آبنوس *
- * ز تو نام باید که ماند بلند *
- * مگردل نداری بگیتی نژند *
- * جهان آفرین از تو خشنود باد *
- * سر بد سگالت پر از دود باد *

و همچنین در برنغار امراء نامدار و نویینان رفیع مقدار محمد سلطان شاه و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه جاکو و دیگر امراء و سپهداران که تعرض بذکر هر یک نمودن موجب تطویل کلام می شود هر یک نومان خود را هزاره هزاره و قوشون قوشون مرتب ساخته و مکمل بر آراسته بجای خود داشته بودند و حضرت صاحب قران بهر فوج که می رسید امراء زانورده اسپان می کشیدند و بزبان اخلاص و هوا خواهی و وظیفه دعا و ثنا با دعا می رسانیدند و عاطفت پادشاهانه همه را استمالت فرموده بستایش و تحسین بلند پایه و سرافراز می گردانید تا بدو روز از وقت بام که جمشید خورشید بسبز خنک فاک سوار میگشت تا بهنگام شام که قهرمان گردون سپاه ستاره عرض می داد لشکری بدانسان بسانی که در

- * که ای شاه دریا دل و پاک دین *
- * فروزنده تاج و تخت و نگین *
- * جهان آفرین تا جهان آفرید *
- * چو تو پادشاهی فیامد پدید *
- * جهان مرتر اداد یزدان پاک *
- * ز تابنده خورشید تا تیره خاک *
- * بگیتی همه خوبی از داد تست *
- * کجا هست مردم همه یاد تست *
- * توئی در جهان شاه بیدار بخت *
- * ترادیده دولت سزاوار تخت *
- * درخشنده تیغ عدو سوز باد *
- * دُرفش و سنان از تو فیروز باد *
- * بجان بنده و هر که هست از سپاه *
- * کموبسته ایم از پی کام شاه *
- * درین داوری داورت یار باد *
- * مو بخت دشمن نگونسار باد *
- * خدیو جهان شاه صاحب قران *
- * ز گفتار شهزاده شد شادمان *
- * برو آفرین خواند و بر لشکروش *
- * سخنها بسی گفت از هر درش *

عز ملاحظه همایون در یافتند امراء و نویینان بمراسم آداب
 معهود قیام نمودند و در برنغار لشکر نصرت شعار شاهزاده
 کامگار میرانشاه بهادر و دلوران که سر مه دیده روشن اقبال
 را جز گرد حرب و قتال ند استندی و گلگونه رخسار بر افروخته
 سعادت بغیر از خون مبارزان میدان جلالت نشناختندی
 صفها مرتب ساخته و ایت فیروزی بر اوج گردون بر افراخته
 بسیطها موم را کران تا کران فرو گرفته بودند * * بیت *

* سپاهی به بسیار از ریگ بیش *

* گذشته که مردی از جان خویش *

* ندیده کسی پشت ایشان بجنگ *

* بجستی چو باد و چو کوه از درنگ *

* فروزنده آتش کارزار *

* فرازنده رایت شهر یار *

و چون حضرت صاحب قران ظفر در رکاب و نصرت هم عنان
 بایشان رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوار میدان سلطنت
 و کامگاری بود پیاده گشته پیش آمد و آنچه از رسوم و آداب
 آن مقام تواند بود * * مصرع

* چنان کز چنان نامداری سزد *

بجای آورد و زانوزده طوطی ناطقه را بادای و ظایف ثنا
 و دعا شکر خا گردانید * * نظم *

و چون حضرت صاحب قران دیده احتیاط بنظاره آن جهان
سوزان خون خواره برگماشت شاهزاده محمد سلطان در
اقامت رسم اولجامشی و عرض پیش کش شرایط ادب مرعی
داشته خطاب مستطاب را بفنون دعا و ثنا بیدار است *

* نظم *

که ای شاه سریر آفرینش * دعایت حرز جان اهل بینش
گذشته زاختر و افجم کلاهد * گرفته مشرق و مغرب سپاهت
فروع لعل خورشید از نگینت * طلوع صبح اقبال از جبینت
ز بهر سجده پیشت گاه و بیگاه * کلاه انگنده هم خورشید و هم ماه
مظفر بادت از دولت نشانه * مبادا یک زمان بی تو زمانه
همیشه حشمت در چاره سازی * بقادر سوزی و عاجز نوازی
سپهرت رام در فرمان روائی * خدایت یار در کشور گشائی
چو کار افتد بوقت جان سپاری * ز ما کوشش ز اقبال تو یاری
زهی توفیق آن فرخنده چاکر * که در بازه بره خد متت سر
شهنشه را خطاب شاهزاده * نشاط افزود و شد خاطر گشاده
برو کرد آفرین از شاد کامی * که ای شایسته فرزندی گرامی
چراغی چون تو اندر دودمانم * چرا روشن نباشد چشم جانم
بهر کاری ز یزدان یاریت باد * ز عمرو ملک بر خورده اریت باد
و چون بهمین منوال لشکر قول ظفر قرین که از وفور کثرت بحری
بود امواج آن افواج بهادران جلالت آیین فوج فوج به ترتیب

* سترگ و جهان سوز و دشمن گداز *

ایشان نیز طریق معهود بیای ادب بسپردند و هر یک رعایت

رسم بجای آورده * * نظم *

همی خواند بر شهریار آفرین * که بی تو مبادا کلاه و نگیں

خدایت بهر کاری دهی * ز چشم بدان رستگاری دهی

جهانت بکام و فلک بنده باد * قضا یاور و بخت فرخنده باد

براهت نداریم جان را دریغ * اگر تیر بارد و گر گرز و تیغ

جهانبان برایشان ستایش گرفت * جهان آفرین را نیایش گرفت

بسی خواند بر هر یکی آفرین * که پیوسته باشید با داد و دین

وز اینجا باقبال بگذشت شاد * ز گرد رهش عطر سا گشت باد

بعد از آن ماهچه چتر آسمان سای آفتاب ارتفاعش پر تو

سعادت بر لشکر شاهزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر

انداخت گروهی که از چین جبین خشم شان روزگار چون

زلف پریشان خوبان بهم بر آمدی و از صدای خروش قهر

شان مهر سپهر چون دیده بلا دیده عاشقان تیره و خیره ماندی

فضای آن صحرای بی انتهارا از غایت کثرت بتنگ آورده

صفها آراسته بودند و استاده * * بیت *

سپاهی ز بسیاری از حد برون * یکایک بمردی زرستم فزون

دلور سواران پر خاش جوی * دلیر و قوی هیکل و تند خوی

چو شیران در خشم و پیدان مست * ز جان از بی آب روشسته دست

- * که خود بخت از تو دارد سر بلندی *
- * بهر منزل که مشک افشان کنی راه *
- * منور باد چون خورشید و چون ماه *
- * بهر جانب که رو آری بتقدیر *
- * رکابت باد چون دوران جهانگیر *
- * کمربسته بدرگاه تو از جان *
- * غلامان ز ما بهتر فراوان *
- * جهاندارش فراوان آفرین خواند *
- * دعایش بر زبانِ مرحمت راند *
- * که از بختِ بلندت یاورِ باد *
- * بر اعدایت همیشه برتری باد *
- * وز انجاشادمان مرکب روان کرد *
- * غبارش باد را عنبر نشان کرد *

و چون حضرت صاحب قران از عساکر امیرزاده عمر شیخ
 نظاره کنان درگذشت لشکر سلطان محمود خان و تومان
 امیر سلیمان شاه کران تا کران آن دشت بی پایان فرو گرفته
 صفها ترتیب داده بودند و ایستاده * * بیت *

- * سپاهی زریگ بیابان فزون *
- * که کین نهنگان دریای خون *
- * همه تند و کینه کش و رزم ساز *

بکام تو بادا زمین و زمان * نگه بان جانت خدای جهان
 چو ما بزدگان در رهت جان سپار * بهر وقت و هر جا هزاران هزار
 جهانبان ز گفتار او شاد گشت * برو آفرین کرد و زانجا گذشت
 و بعد از آن گروه انبوه لشکر فیروزی اثر شاهزاده عمر شیخ صفها
 مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت بر او فرشته در آن صحرای
 وسیع المجال راه برگزینندگان صبا و شمال بسته بودند *

* بیت *

ز انبوه لشکر در آن پهن دشت * بصد حيله باد از هوامی گذشت
 سپاهی سرافراز گیتی فروز * سواران جنگ آور و کینه نوز
 همه بادل شیرو و نیروی ببر * زنوک سنان شان خراشیده ابر
 چون آفتاب رایب ظفر پیکر پادشاهی محفوف بعون و تائید
 الهی سایه وصول برایشان انداخت شاهزاده با قامت
 وظایف خدمت مبادرت نمود و بعد از تقدیم مراسم ادب
 بنوعی که از چنان شاهزاده سزد پاسخ همایون را زانورده
 زبان را بلئنیه فایحه بپاراست *

* که ای بر ملک و دین فیروزی از تو *

* جهان را طالع بهروزی از تو *

* کلید نیغت از فتح عد و بند *

* گشاد از حدّ چپ تا مرز در بند *

* فکرم کت ز بخت است ارجمندی *

* که آباد آباد بگردان زمین *
 و چون حضرت صاحب قرآن تومان بیرون بیگ را قوشون
 قوشون بنظر التفات احتیاط فرموده بسعدت و اقبال پیش
 راند تومان خداداد حسینی مکمل و آراسته صفها کشیده
 بودند * * * * * بیت *
 سپاهی همه صفها و رزم ساز * دیوان گردن کش و سرفراز
 سواران جنگی و مردان کار * کمند افکن و گورد و خنجر گزار
 خداداد حسینی بعد از اقامت رسم اولجامشی و پیش کش
 زبان اخلاص بعرض نهادند * * * * * بیت *
 بسی آفرین کرد بر شهریار * که باشی چنین جاودان کامگار
 چنان باد گیتی که کامت بود * فلک بنده اختر غلامت بود
 تن و جان ما بندگان سربس * فدائی ره خسرو و تاج ور
 شهنشهر مر او را نوازش نمود * بسی آفرین کرد و حرمت فزود
 و بعد از تومان خداداد شیخ تمور پسر آقتمور بهادر با
 هزارهای سله و ز صفها آراسته ایستاده بودند * * * * * نظم *
 سپاهی سبک جمله تیز جنگ * گشاده بکین جستن خصم جنگ
 چوپیل دمان و چوشیو ژیان * یکف تیغ و گرز و کمنگد و کمان
 شیخ تمور بهادر رسوم نیکو بندگی بتقدیم رسانید و زانورده
 اسپ کشیده * * * * * شعر *
 و زان پس دعا کرد بر شهریار * که بادا مطیعت فلک بنده وار

- خود روان شده متوجه عرض گاه گشتند * * نظم *
- * جهاندار چون لشکر آماده گشت *
 - * برآمد با سپ و در آمد بدشت *
 - * یکی تاج بر سر زیا قوت و زر *
 - * بچنگ اندرون گرز گاو سر *
 - * عنان را بسوی چرنگار تافت *
 - * جهان سربس رکوه فولاد یافت *
 - * در آمد روان از سر صف نخست *
 - * فرو جست بپردی بیگ از اسپ چست *
 - * که تو مان او بود از آغاز صف *
 - * گروهی همه تیغ و خنجر بکف *
 - * بقصد عدو تنگ بسته میان *
 - * بالماس کین تیز کرده سنان *
 - * سپهبد زده زانو اسپ کشید *
 - * زمین بوسه داد و ثنا گستر دید *
 - * که بادا جهان از کران تا کران *
 - * بفرمان صاحب قران جاودان *
 - * سروجان ما از ره دین و داد *
 - * فدای سم مرکب شاه باد *
 - * برایشان جهاندار کرد آفرین *

ز هر جنس چندان گرفتار شد * که گیرنده را دست بیکار شد
 و از جمله نوعی آهودران صحرا یافتند از کارمیش بزرگتر که
 مثل آن هرگز مشاهده ننموده بودند و مغول آنرا قند غای
 میگویند و دشتیان بلن^(۱) بسیار از آن نیز انداخته بودند
 و مدتی قوت لشکریان از گوشت شکاری آماده بود *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران

لشکر منصور را

بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحبقران
 سپهر اقتدار پرتوالتفات بر باز دیدن جبه و عرض عساکر
 گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسره و قلب و جناح
 چون گوهر تیغ در آهن نشسته و مرکبان باد پای را چون آتش
 جهنده از دل آهن در برگستوان نهان کرده * * بیت *
 سپاهی بکثرت فزون از شمار * ظفر پیشگان تسلط شعار
 بهیجا چو آشفته پیلان مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
 گرفته سپرهای چرم نهنگ * برافکنده برگستوان پلنگ
 نه از مرگ شان باک نه از تیغ تیز * نه از آب بیم و نه ز آتش گریز
 بمردی یگانه بکوشش گروه * بر زخم سندان بر حمله کوه
 برین گونه لشکر از حیز قیاس بیرون و بکثرت ستاره و صولت
 گردون سراسر مکمل و آراسته فوج فوج و تومان تومان بمورچل

(۱) درد و نسخه بجای بلن (بکن) دیده شد *

بیگ کاسه از آن قناعت کنند و بیشتر سپاه آن هم نمی یافتند و پیورسته در آن صحراها می گشتند و از تخم مرغان و انواع جانوران که در آن بیابان می یافتند و علفی که می توانست خورد روزگار می گذرانیدند و بدین طریق میرفتند حضرت صاحب قرآن در روز شنبه اول جمادی الاخری شکار اختیار فرمود و تواجیان با امراء چرنغار و برنغار جاررسانیده سپاه بچراگاه روان شدند و تمام آن صحرای بی انتها فرو گرفته و خوش و طیور بی شمار برآوردند و بعد از دو روز قمار مشی کرده *

* بیست *

* بیست و یک *

* بیست و دو *

* بیست و سه *

* بیست و چهار *

* بیست و پنج *

و سپاه از فرآقبال شاه عالم پناه از گوزن و آهو و بکن^(۱) و دیگر

انواع نخچیر چندان انداختند که چنان کثرتی بی قیاس

با وجود چنان تنگی که دست داده بود فربه را گزین کرده

برمی داشتند و لاغر را می گذاشتند *

* شعر *

(۱) در یک نسخه بجای بکن (بلن) است

و درین محل نشانه بلند مانند مناری برافراشتند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام بران نگاشتند تا یاد نامه بر روی روزگار باقی ماند و از اینجا کوچ کرده شکارگان روان شدند و بکنار آب بیلاق جوق رسیده فرود آمدند و از آب گذشته بعد از هشت روز بموضع اناقرغوی رسیدند و چون از ابتدای نهضت مبارک قریب چهار ماه گذشته بود و لشکریان را آزوق نمانده و از اطراف آن بیابانها پنج ماهه و هفت ماهه هیچ آبادانی نیست در اردوی همایون که از غایت فسحت مجال و کثرت شجعیان و ابطال و بسپارے خیول و جمال دریایی بود در جوش و جهانی پرولوله و خروش تنگی و گرانی پیدا شد چنانچه یک سرگوسفند بصد دینار کپکی و یک من غله بسنگ کلان که عبارت از شانزده من شرعی باشد بصد دینار کپکی رسید و یافت نمی شد حضرت صاحب قران قولی فرمود و بامرای تومان و هزارجات و صدجات و ده جات جار رسانیده مچلکا بسر بازستند که هیچ آفریده در اردو فان و کماج و بغرا و تتماج ورشته و اماج و امثال آن نپزد و از مطبوخ به بلماق اکتفا نمایند و امراء جهت احتیاط تجربه نمودند و از یک من آرد بسنگ انبار که عبارت از هشت من شرعی باشد با اضافه سبزی که آنرا مطرگویند شصت کاسه بلماق بیرون آمد و مقرر فرمودند که از لشکریان هریک

سعد با تمام عساکر گردون مآثر روی کشور کشائی براه نهاد
 و از یسی و قرا جوق و صیران گذشته سه هفته در بیابان و چول
 منازل و مراحل قطع کردند و اسپان از کثرت سیر و قلت آب
 مانده و خراب شده در پنجشنبه غره جمادی الاول بموضع
 سارق اوزن رسیدند و چهار پایان را سیراب گردانیده شکر
 بار بتعالی بجای آوردند و چون سیلی عظیم آمده بود چند
 روز در آنجا توقف نمودند و بعد از آن گذرگاه باز بسته کورگه
 زدند و کوچ کردند و بشناه از آب بگذشتند و در آن شب دو
 نوکراید کواوز بک گریخته به بیابان و چول بطرف توقمش
 خان بدر رفتند حضرت صاحب قران در عقب ایشان کس
 فرستاد و بایشان فرسیدند و رایت نصرت شعار از آنجا روان
 شده سپاه ظفر پناه در بیابان و چول در مغاکها آب یافته
 می رفتند روز چهارشنبه بیست و یکم ماه مذکور بکوهی رسیدند
 که بکچک^(۱) تاق مشهور است و از آنجا کوچ کرده دو شب در میان
 روز جمعه موضع الق^(۲) تاق مخیم نزول همایون گشت مهر سپهر
 صاحب قرانی و جهان بانی بنشاط نظاره آن دشت ببالای
 کوه برآمد صحرا در صحرا سبزه بود آن روز در آنجا توقف
 فرمود و امر عالی بنفان پیوست که لشکریان سنگ آوردند

(۱) در بعض کتاب بجایش (به کجیک طاق) * (۲) در بعض نسخ

بجایش (اولوق طاق) مکتوب است *

تا مگر از کردار ناپسندیده خود انفعال یافته دست از بی حفاظی و فضولی باز دارد و از شرابِ غرور چنان بیخود شده که اصلاً نیک از بد نمیداند و گرباره لشکر کشید و گروهی انبوه بمنقلای پیش فرستاد و بولایت مادر آمدند و همان که روی توجه بجانب او آوردیم سیاهی سپاه مانان دیده فرار اختیار کرد و اکنون که از عزیمت ما آگاه شده است از در عجز در آمده عذر خواهی می نماید چون بکرات نقض عهد و پیمان از مشاهده رفته بر قول او اعتماد کردن از حزم دور است عزیمتی که کرده ایم و لشکر از آن جهت آورده بتوفیق ربانی و تائید آسمانی با مضا خواهم رسانید * * مصراع *

* تا در میانه خواسته کرد گار چیست *

ارجع الیهם فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخر جنهم منها اذلة و هم صاغرون و با این همه اگر راست میگوید که طالب صلح است می باید که علی بیگ باستقبال فرستد تا با امراء جانقی کرده آنچه مصلحت باشد بجای آوریم و بعد از اقامت رسم طوی ایلچیان را خلعت های زرد و زری پوشانید و وثاق تعیین فرموده مثال دات که مراسم رعایت و مراقبت بتقدیم رسانند و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول قورلتای کرده با شاهزادگان و امراء مشورت فرمود و ایلچیان توقمش خان را گرفته بطالع فوخده و اختر

و اعطاف کرده و من حدّ خود شناخته بعد ازین یکسر موی پای
از طریق متابعت و انقیاد بیرون نذهم و در مراعات شرایط
ادب و طاعت گزار می هیچ دقیقه فرو نگذارم * * بیت *

یکی بنده باشم بفرمان شاه * نه پیچم دگر سر ز پیمان شاه
حضرت صاحب قرآن فرمود که در مبادی حال که او از
دشمنان جسته زخم خورده و خسته تنها پیش ما آمد عالمیان
را معلوم است که او را در سلک فرزندان در آورده رعایت
او بجه مرتبه کرده شد و از جمله برای اولشکر باورس خان
کشیدم و بدان سبب چندین اسپ لشکریان و اموال و اسباب
فراوان در آن سال عرضه تلف شد و با وجود آن در تقویت
و تمشیت او اهتمام نمودم تا ایل او را از ایل آرس خان
جدا کرده بدو دادم و دست او را بنوعی قوی کردم که بر
تخت الوس جوجی بخانی استقرار یافت دولت از فضل
باری تعالی است اما سببش من بودم و پیوسته او را بزبان
عظوفت و شفقت پسر خوانده ام و او مرا پدر می گفت و چون دولت
برقرار گرفت و قوتی و شوکتی در حال خود مشاهده نمود حق
نعمت و احسان فراموش کرده شرایط فرزند می بجای نیارود
و چون ما بایران زمین نهضت نموده به تسخیر فارس و عراق
مشغول بودیم طریق عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد تا حوالی
مملکت ما را خراب کردند و من سایه التفات بران نینداختم

حضرت صاحب قران رسید^(۱) *

* بیت *

بفرمود تا برکشایند راه * در آرند شان از دربارگاه
چو دستوری از شاه دریافتند * بخدمت رهی و از بشنافتند
بعزت نهادند سر بر زمین * زبانی^(۲) پراز پوزش و آفرین
و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس یکدست شنقار و نه اسپ
راهوار که جهت پیش کش آورده بودند بعرض رسانیدند
صاحب قران سعادت قرین رعایت آیین سلطنت را شنقار
بر دست سپهر اقدار مکرمت آثار گرفت اما از حمیت
پادشاهانه زیادت التفاتی نفرمود ایلچیان زبان استکانت
و انکسار بصنوف اعتذار و استغفار گشاده رسالت توقمش
خان را بوساطت عظماء امراء زانورده عرضه داشتند محصلش
آنکه آنحضرت نسبت با من بمثابت پدر و ولی نعمت کهتر
پرور است چه سوابق حقوق انواع ایادی و نعم که درباره
من ارزانی داشته زیادت از آنست که از هزار یکی و از
بسیار اندکی شرح توان داد اگر آن کردار تباه و مخالف
بی جایگاه که از شورش بخت تیره روز و افساد مردم شریب
بد آموز بران اقدام نموده ام و از ان شرمسار و پشیمانم بکمال
عواطف و مراحم خداوندانه عفو فرمایند ضمیمه سایر الطاف

(۱) در چهار نسخه بجای رسید (پیوست) است * (۲) در بعض

نسخه بجای زبانی (زبانها) دیده شد *

در مخزن سیم و زر برگشاد * سپه را درم داد و دینار داد
 ز اسپ و سلاح و زهرگونه چیز * بهر کس ببخشید و بدو اخت نیز
 و بعد از ترتیب لشکر التفات نموده عجر جیان را بر امراء
 قسمت فرموده و در قول که مرکز رایات نصرت شعار بود تمور
 قتلخ اغلن پسر تمور ملک خان و کونچه اغلن و اید کو اوز بک
 برسم فلا و زمی ملازم بودند و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه
 (ثلث و تسعین و سبعمائه) که آفتاب در هشتم درجه دلو بود
 مرکب همایون در زمان عصمت و تایید ملک جلیل نهضت
 فرمود و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاه رخ را
 جهت ضبط مملکت باز داشت و امیر لعل و امیر ملک را ملازم
 ایشان ساخت و آغایان را مجموع باز گودانید مگر بانومی
 کبری جاپان ملک آغا بنت حاجی بیگ جته که در آن سفر
 دولت آسا بسعادت مرافقت و مصاحبت آن حضرت مستسعد
 بود و چون رایت ظفر پیکر محفوظ بفتح مدین و نصر عزیز
 حرکت کرد امراء تومان و هزاره و امراء قوشون هر یک
 بمورچل روان شدند و چون موضع قراسمان مخیم نزول فرخنده
 گشت ایلیچیان توقتمش خان برسیدند امراء و نوپیدان ایشان
 را بمحل مناسب فرود آورده لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند
 و بواسطه برف و بارندگی چند روز در آن منزل توقف افتاد
 و چون خبر وصول فرستادگان توقتمش خان بسمع مبارک

روان شد و بر آبِ خجند پل بسته عبور نمود و زمستان در
 تاشکنت میان یار سین و جناس قشلاق فرمود و دران اثنا
 رای مصلحت نمایش زیارت مرقد تابان فرقد شیخ مصلحت
 را قدس سره از معذات حصول مقاصد دینی و دنیوی دانسته
 بآن قصد عزان توجه بصوب معموره خجند معطوف گردانید
 و از صدق نیت و صفای طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده
 دو هزار دینار کپکی از وجهی که تصدق را شاید بارباب
 استحقاق صرف فرموده بتاشکنت بسعادت معاودت فرمود
 و درانجا مزاج همایون آنحضرت از نهج استقامت انحراف
 یافته عارضه مرضی طاری شد و غلوای سورت آن بغایت
 اشتداد پذیرفت و مدت یک اربعین متمادی گشت چنانچه
 امراء و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشناک بودند *

* نظم *

- * زبیم تکسروش جهان می لرزید *
- * و زلفظِ ملالتش زبان می لرزید *
- * او جان جهان بود و دران سال از خوف *
- * بر جانش دو صد هزار جان می لرزید *

میامین افلاس قدسی جهت امن و امان جهان و جهانیان
 بدعوات صالحات مواظبت نموده زبان حال هرگوبیا و لال
 فحواى این مقال بادا می رسانید *

* نظم *

• یک و جب بوم از زمین کشور دشمن نماند •

• کین سپاه اسپ تسلط بر فراز آن فراند •

و چون زمان پورش ایشان دران بیابانها قریب شش ماه
متمادی شده بود و لشکریان را زواده نمانده و دران مدت

بیشتر بگوشت شکاری و پیاز صحرائی می گذرانیدند (و هوا
نیز سرد شده بود) (۱) از انجا بسعادت معاودت نمودند و براه الطون

کور که باز گشتند و آن راهی است که از دو طرف او بحیره
عظیم هست که آنرا اترک کول گویند و منازل و مراحل قطع

کرده در سمرقند بپایه سریر اعلی سعادت بساط بوس دریافتند •
گفتار در توجه نمودن خدیو افاق بدشت قبچاق

در پاییز همین سال سنه (اثنین و تسعین و سبعمائه)

صاحبقران گیتی ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت

قبچاق جزم فرموده سایه التفات بتفقد حال لشکر و ترتیب سپاه

انداخت •

زا سپان که بودش بضرایله • بیادورد از دشت چوپان گله

کجا بود ازان لشکر نامدار • پیاده کسی شاه کردش سوار

زا اسپ و سلاح و زرو خواسته • سپاهش سراسر شد آراسته

و از سمرقند در زمان حفظ و تایید ذوالجلال بسعادت و اقبال

(۱) در بعض نسخه بجایش (وزمستان در رسیدة بود و هوا

بغایت سرد شده) است •

جانبین بقتل آمده امرای از برای تحقیق کیفیت این قضیه
 حسن جاندار و ملش و پیکش را بفرستادند ایشان روی شهامت
 و حزم برآه آوردند و چون بموضعی رسیدند که آن جنگ واقع
 شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و دران میان از لشکریان خود
 از قوم منلغو شخصی را یافتند زخم دار که از حیاتش رمقی
 مانده بود و چهل روز بعلف گذرانیده او را غمخواری نموده
 پیش امراء آوردند او تقریر کرد که دران موضع با قمرالدین
 جنگ کردیم و بسی مردم از هر دو طرف کشته شدند و سپاه
 ما شکسته بیرون رفتند و قمرالدین بصوب صحرائی ایجنی
 بوجنی روان شد امراء بی توقف در عقب او بتعجیل براندند
 و چون از ایجنی بوجنی بگذشتند و به او کرکیتچی رسیدند
 اغرق را دران محل گذاشته بایلغار روان شدند و چون بکنار آب
 ارتیش رسیدند قمرالدین از آب گذشته بود و بطرف تولس که
 گویند سمور و قاقم دران بیشه می باشد رفته و سالها و عمد ها
 که بسته بودند و بدان از آب گذشته یافتند امراء چند روز
 دران موضع درنگ نمودند و هر یک کس خود را از آب
 گذرانیدند تا داغ و تمغای ایشان بران درختهای صنوبر عالی
 که دران بیشه بود کشیدند *

* بیت *

* تا ز شیران سپاه حضرت صاحب قران *

* باز ماند بر درخت بیشه دشمن نشان *

عباس و برادرش امیر عثمان و از امرای قوشون و خانه بچگان
 صدیق تابان و سلطان سنجر پسر امیر حاجی سیف الدین
 و حسن جاندار و تلک قوچین و عید خواجه و توکل باورچی
 و نصرت قماری با بیست هزار سوار بطرف چته روان فرمود
 و چون از سیحون عبور نموده از تاشکنت بگذشتند و به آسی
 کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملش اهردی
 و پسرش پیکش و بدر و صدر ترکمان با پنج هزار مرد از شجاعان
 و دلوران از جانب اندگان رسیده پایشان پیوستند و چون
 بکوک توبه رسیدند چند روز در آن موضع توقف کرده بتفحص
 احوال مخالفان مشغول شدند و از انجایی دشمنان گرفته از
 راه عقبه ارچتور روانه شدند و از مخالفان هر کرا یافتند *

• بیت •

بگشتند یازنده کردند اسیر * زن و بچه شان اولجه برنا و پیر
 بغارت ببرند چیزی که بود * ز خشک و ز ترشان بر آورده دود
 باین طریق اطراف و جوارب آن نواحی و اراضی را بمراکب
 جلادت و صرامت می پیمودند تا از الماغ گذشته و از آب ایله
 بشناه عبور نموده بقراتال رسیدند که یورت انکا تورا بود
 و در اینجا خبر یافتند که از قوچینان اولجه بوغا مجلکاجی که
 با چهار صد سوار پیشتر بخبرگیری رفته بود در شکار گاهی با
 قمرالدین و چهار خورده جنگی عظیم کرده اند و بسیاری از

و ساغرهای بلورین در دستِ باقیانِ زهره جبین * * ع *
 * صافی زهر کدورت همچون ضمیر عاقل * * بیت *
 جهانِ بشادای شد آراسته * همه بوم پرزبور و خواسته
 جهان شد نهان زیر دینای چین * پراز در و گوهر بسیط زمین
 و مهد اعلیٰ سونج قتلغ آغا دختر شیرین بیگ آگاه نهالی بود
 از دوحهٔ ابهت و جلال و رخسار افتخارش را حضرت صاحب
 قران خال بامیرزاده عمر شیخ دادند و بعد از فراغ ازین امور
 بر حسب اجازت و اشارتِ حضرت صاحب قران امیرزاده
 میرانشاه بخراسان معارفت فرمود و امیرزاده عمر شیخ
 باندگان و امراء و نویبان نیز بیورتهای خود باز گشتند و حضرت
 صاحب قران بمستقر سریر سلطنت فرمود و بعد از چند روز در
 ظاهر سمرقند مرغزار بلغزیخاچ مرکز استقرار رایت فتح آثار
 نصرت شعار گشت * * بیت *

* نظام حال زمانه قوامِ کار جهان *

* تمام گشت باقبالِ شهریارِ جهان *

گفتار در لشکر فرستادنِ حضرت صاحب

قران بطرف جته

حضرت صاحب قران گیتی ستان هم در اوایل سال مذکور

امیر سلیمان شاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین

لازم الاتباع در شان احکام سلطنت و کشورکشائی اقتضای آن فرمود که در شان لشکر اضافتی رود و در بهار آت نیل سنه (اثنین و تسعین و سبعمائه) در آق یار که از فرّ نزول همایون مهبط انوار اہمت و افتخار بود بقرلتای بزرگ فرمان داد و بعد از جمع تمام امراء و نوینان از تومانات و هزارجات و مدجات و سایر سروران و حکام مواضع و ولایات رسوم طوی و قورلتای و آداب آن بحشمتی و تجملی مرتب افتاد که جهان فریدون و افراسیاب دیده مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون اشارت علیہ در باب زیادت کردن شان سپاه بنفاد پیوست •

• نظم •

سران سپہ سربسر هر که بود • بخدمت کمر بسته فرمان شنود
 بموجبی که فرمان واجب الاذعان جریان یافت قرار گرفت
 و مجموع التزام نموده خط باز دادند که بر حسب مقرر سپاه
 بعرض گاه رسانند و تو اچیان بزرگ که خط باز می ستند امیر
 حاجی سیف الدین بود و امیر جهان نشاء جا کو و امیر
 شمس الدین عباس و هم در آن ولاطویہای خسروانہ مرتب
 گشت و جشنهای پادشاهانہ مشتمل بر انواع نجملات و تکلفات
 ترتیب کرده شد بغناقهای گوهر آگین بر فرق خواتین
 بلیس آیین •

• گفتی مگر ثریا در ماه کرده منزل •

و چون زمستان بآخو رسید صاحب قران گیتی ستان عزیمت
 دار السلطنه فرمود و همه راه در پناه حفظ و تایید اله کامران و
 شکارکنان بسعادت و اقبال منازل می گذاشت * * نظم *
 * بنه در یک شکارستان نمی ماند *
 * شکار افکن شکار افکن همی راند *

و بفرخنده طالع مسعود از قرشی گذشته در جلگای دلکش
 کش بر لب آب خشک در اقیار نزول فرمود * * نظم *
 سراپردۀ شاه چرخ اقتدار * زمین را کشیده زد ببا حصار
 همه دشت گشته کران تا کران * پراز خیمه و خوگه و ساپدان

گفتار در قریباتی قرمودن حضرت

صاحب قران

چون از میامن آثار شوکت و اقتدار حضرت صاحب
 قران کامگار آفتاب دولت ترک بتخصیص الوس چغتای
 باوج عظمت و جلال صعود نمود و کمال رفعت و استقلال یافت
 چنانچه از حدود مشرق تا بمغرب پرتو تسلط و استیلاء انداخت
 و از کثرت غنائم و افرکه در یورشهای پیاپی از فتوحات
 متواتر بدست جلالت عساکر گردون مآثر می افتاد یساقیان
 معسکر ظفر مآب از روی مکنت و اسباب بر امرای دیگر عهد
 و زمان فایق بودند هر آینه رای ممالک آرای که آیتی بود

* بجائی سزادار بنشاندش *

* جهان شاد ازان اجتماعِ گزین *

* کزان تازه شد رونقِ ملک و دین *

و در اثناء آن زمستان بر مقتضای رای حضرت صاحب قران

امیرزاده ابا بکر پسر شاهزاده میرانشاه را دختر امیر حاجی

سیف الدین نامزد شد و خدر معلی خانزاده برسم طوی

اقامت نمود و هم در آن اثنا بر حسب عادت روزگار که هر

شاد مائی را غمی و هر سوری را مائی در عقب می باشد

و آنه هوا ضحک و ابکی مهد اعلیٰ فذاق خائون که حرم

پدر صاحب قرانی بود ازین سرای فانی بدار القراز

جاودانی نقل کرد انا لله و انا الیه راجعون خاطر

مبارک آن حضرت از وقوع این حادثه بغایت متالم شد

و چهره همایون که دیده دین و دولت بآن روشن بود مصب

سیول ملال و محن گشت و لاغرو *

* القلب تحزون و العین تدمع *

ختم کلام معجز نظام و رسم آش و اطعام و افاضتِ خیرات

و صدقات بفقراء و عجزه و ایتم فوق مایتصوره الاوصام باقامت

پیوست و نعش محفوف بمغفرت را بکش برده دفن کردند

و عز من لا یموت *

* مصراع *

* روانش بخلد برین شاد باد *

سمرقند نشسته بود می فرستادند و العهده علیه و هم دران
 زمستان اختراقبال امیر سلیمان شاه باوج کمال صعود نموده
 بعزمصاهرت حضرت صاحب قرانی اختصاص یافت
 و طویهای پادشاهانه مرتب داشته پیشکش بسیار بمحل عرض
 رسانید و خدر معلی سلطان بخت بیگم را بان نویین کامگار
 دادند و امیرزاده میرانشاه قضایا و مهمات خراسان بر
 حسب دلخواه چنانچه ذکر کرده شد کفایت نموده متوجه
 پایه سریر اعلی گشت و امراء و نویینان باقامت رسم استقبال
 قیام نمودند و دران قشلاق بشرف بساط بوس خسرو آفاق
 قایز شد *

* بیت *

* چو پرداخت شهزاده نامور *

* زانجامشی پدش نخت پدر *

* جهاندارش از لطف در برگرفت *

* ببوسید روی و سخن در گرفت *

* بپرسیدش از راه وهربیش و کم *

* زهر در سخن راند شهزاده هم *

* وزان پس بسی پیشکشها کشید *

* زمین بوسه داد و ثنا گسترید *

* شهنشه بسی آفرین خواندش *

(۱) در اکثر نسخ بجای انجامشی (الجامشی) دیده شد.

می گشت و بندگان همای فرعنقا شکر^(۱) عمده ها مرتب داشته
 بکولها در می آمدند و بغلغله خروش و طنطنه طبل و کوس
 مرغان را رسانیده می پرانیدند و تا رسیدن بکول دیگر
 قوشجیان جانوران می انداختند شفقارند حمله تیز منقار
 و چرخ فلک سرعت نسریں شکار بطیران در آمده مرغان قوی
 هیکل چون ارج و حواصل از اوج هوا بقهر و استیلاء فرو می
 آوردند و جسره چربدل و باز بلند پرواز از کمین بر کلنگ و قاز
 کشاده چنگ قضا آهنگ را بخون ایشان یا قوت رنگ
 می ساخت خروش قوشجیان قورا فحوا می قوا انفسکم
 می شنوایدند اما از آسیب حمله جان کسل طغول امان
 نمی دید و آواز طبل باز مرغان را بر اجتناب و احتراز میداشت
 لیکن جلالت بحری و شاهین و دیگر جوارح صید آیین ایشانرا
 سالم نمی گذاشت •

• نظم •

• نه چندان ز مرغان باندک زمان •

• گرفتار می شد که و صفش توان •

چه و فور طيور و کثرت مرغان در آن مواضع بمرتبہ ایست که
 صاحب تاریخ جهان کشای ثبت کرده که شاهزادگان چغتای
 وارگدای یک زمستان در آنجا قشلاق کرده بودند و هر هفته
 پنججاه شتر و ارقوبرسم شریفه بار دوی بزرگ که در ظاهر

(۱) در بعض نسخ بجای شکر (شکار) مکتوب است •

و امیر جهان‌شاه را در اغرق گذاشته در یکشنبه پانزدهم شعبان
 سنه (احدی و تسعین و سبعمایه) موافق ییلان ایل متوجه
 مستقر سریر سلطنت شد و بتعجیل رانده در یکشنبه هفتم ماه
 مبارک رمضان خطه جنت آئین سمرقند از فرّ قدوم همایونش
 غیرت سپهر بلند گشت جهانیان را از بشارت فتح حضرت
 صاحب قران و مراجعت نمودن در عین اقبال و کامرانی
 نهال آمال و امانی با زهار و اثمار بهجت و شادمانی
 تازه و بار در گردید آغایان و شاهزادگان و امراء و نویینان
 نثارها کرده طویهای لایق دادند و پیشکشهای مناسب
 کشیدند و از ادارات اقداح افریح ریاض عیش و عشرت
 را چنان سرسبز و شاداب داشتند که فصل پاییز رشک بهار
 آمد و کافه خلایق در سایه عدل و احسان و مهاد امن و امان
 مرفه و شادمان آسوده از عمر برخوردار شدند و چون
 زمستان برسد صاحب قران گیتی ستان ببخارا نقل فرموده
 در کول فرکتی قشلاق کرد و دران محل قوریها گرفته قصرها
 ساختند و خانها پرداختند و چون دران موضع کول متعدد
 هست و هرگونه مرغان بتخصیص قوکه بلفظ فرس آنرا ارج
 می گویند بسیار می باشد و از برای قو شلا مشی و صید طیور
 بغایت مناهب افتاده لاجرم در ما بین آن کولها مسند
 خلافت مصیر از شکوه صاحب قران جهانگیر زینت پذیر

تمام عساکر گردون مآثر از کچک یولدوز نهضت فرموده
 به الخ یولدوز درآمد و در انجا طوی عظیم کرده بعیش و عشرت
 مشغول گشت و تمام نوپینان و امراء و اشراف را بخلعت
 و کمرو انعام پادشاهانه محظوظ گردانید * * بیت *

* همه دشت خرگاه و پرده سرای *

* ز دیدبای زربفت کرده بیای *

* نهاده بخیمه درون تخت زر *

* همه پیکر تخت ^(۲) در و گهر *

* نشسته برو شاه توران سپاه *

* بجنگ اندرون گرز و برسر کلاه *

* بدان فتح یگ جشن شاهانه ساخت *

* سران سپه را باحسان نواخت *

* بسی نامداران کشور کشای *

* بخدمت رهی وار گردش بیای *

* زدست بتان نوش کرده بکام *

* شراب عقیقی بزرینده جام *

* دران عیش و عشرت چو شد چند روز *

* روان گشت ازان منزل دل فروز *

(۱) در بعض نسخ بجای الخ (اولوق) (۲) در سه کتاب بجای

در (زر) دیده شد *

• خروشان و جوشان شده کینه جوی •

• همه دشت پر خسته و کشته شد •

• زمین سربسر چون گل آغشته شد •

آخر الامر شاه زاده ارجمند از فرد و لت ابد پیوند فیروز گشت
و کوبلک را گرفته به تیغ انتقام بگذرانید و تمام الوس او را
بغارتید و اسپ و گوسفند بسیار غنیمت یافته از آنجا روان شد
و از موضع کوزن و اوج فرمان گذشته بکاشغرد آمد و از آنجا
نهضت نموده بالشکر ظفر قرین بمبارکی و طاع سعد باندگان
که اقطاع خاصه او بود نزول فرمود •

گفتار در مراجعت صاحب قران جهانگیر

بمستقر سریر جلالت صریر خلافت مصیر

صاحب قران را چون خاطر همایون از کار جته بپرداخت •

• شعر •

بر اعدای دولت مظفر شده • سپاه از غنیمت توانگر شده

همه دشمنان کشته یارانده • به بندش اسیران بسی مانده

دیار بداندیش را سربسر • همه رفته و کرده زیروزبر

بر آورده از بوم دشمن دمار • برین گونه فرسنگ بیش از هزار^(۱)

عزم دارالسلطنه سمرقند را و جهت همت عالی ساخت و با

(۱) در دو کتاب بجای هزار (شمار) دیده شد •

گشت امراء و لشکریان که بر حسب فرمان با طرف و جوانب
 بقطع و استیصال دشمنان رفته بودند باغذایم بسیار و بوده
 بی شمار درین محل بر حسب میعاد مقرر منصور و مظفر
 بسعدت بساط بوس فایز گشتند و آن موضعی است بغایت
 نزهت و طراوت و چشمه بسیار دل پسند و علف فراوان
 سود مند * * * بیت *

ز بس چشمه روشن باصفا * بید و ز خوانند آن جای را
 که معنی یلد و ز اختر بود * همان چشمهایش منور بود
 بقوت غلفهای آن بوم و بر * بحدیست از قدرت دادگر
 که اسپ ارچه باشد ضعیف و نزار * چو یکپخته گرد در آن مرغزار
 شود همچو کوهی روان بیگزند * قوی هیکل و قریه و زور مند
 و از آنجا تا بسمرقند دو ماهه راه کاروان است و حضرت صاحب
 قران کسی را پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد و فرمان داد که
 برای قهله روان شود و مجموع مخالفان را که در آن نواحی و
 حوالی باشند مستاصل و ناچیز گرداند شاهزاده با مثال امر
 مبادرت نمود از قهله گذشته در راه بکوپلک که از امرای
 بزرگ جته بود باز خورد و جنگی عظیم واقع شد * * * نظم *
 * خروش آمد و ناله کوه نای *
 * بر انگیخت شهزاده لشکر ز جای *
 * دلیران رزم آزمای از دوروی *

اگر باد گردد بگاہ گریز * شود آسمان بوسرش فتنه بیز
 حضرت صاحب قران از کوتل تاری رین گذشته دشمنان را
 تا قراناش تکامشی فرمود و خضر خواجه اغلن دل از ملک
 و مال برداشته بهزار حیلہ جان بدر برد * * بیت *
 خضر خواجه کوجته را بود خان * چو بگریخت از بیم صاحبقران
 شد آواره یکبارہ از جای خویش * تن از بیم لرزان دل از غصہ ریش
 نہ ملک و نہ مال و نہ لشکر بجای * زد ہشت ندانست سر را ز پای
 سپاهش ہمہ کُشته یا دستگیر * زن و کود کانش بخواری اہیر
 اُلُس کُشته یکبارہ زیر و زبر * نما ندہ ز مردم دران بوم اثر
 چنین باشد احوال آن پادشاہ * کہ صاحبقران باشدش کینہ خواہ
 عسا کر گردون مآثر بقیہ مخالفان را کہ دران کویہ و صحرا بود ند
 تا قولان کوتل تمام غارت کرد ند و غنیمت بسیار از اسپ و شتر
 و کوسفند و غیر آن بدست آورده اسیر و بردہ بی شمار گرفتند
 و صاحب قران سپہر اقتدار مظفر و کامگار از انجا باز گشته
 بجیش آمد و غنائیم آن فتوحات کہ محاسب و ہم بانامل^(۱)
 قیاس و تخمین از عقدہ شمار آن عاجز آمدی مجموع بر لشکر
 قسمت فرمود و از انجا بسعادت و اقبال نہضت نمودہ و از چقرنو
 و پلا چو عبور فرمودہ موضع یولد و ز مضرب خیام نزول ہمایون

(۱) در دو نسخه بجای جیش (حلیش) و در یک کتاب بجایش

- * زنگ عیسی بر دروهایش برده همای *
- * از استخوان مسافرن خیرهای گران *
- * کسی بر روز سفید و شب سیاه درو *
- * بجز کبودی گردون ندیده هیچ نشان *

فراز و نشیب عقبها و مغاکهای آن قطع کرده بموضع قرابلاق رسید و از انجا روان گشت و چون از تیرتاش گذشته در قوشون قاع سیاهی سپاه دشمن پیدا شد در آن محل توقف فرمود مخالفان چون از وصول لشکر منصور آگاه گشتند خوف و هراس برایشان غالب شده در همان شب آهنگ گریز کردند و هر کس سر خود گرفته *

یکی شان سراز پاندا نست باز بیابان گرفتند و راه دراز نگون سار کرده درفش سیاه برفتند لرزان به بی راه و راه و لشکر چته چون از هم فروریخت از غایت دهشت هر فوجی بگوشه بدر رفتند گروهی انبوه بهمان صوب که لشکر منصور آمده بودند گریخته میرفتند و با امیرزاده عمر شیخ باز خوردند و سپاه شاهزاده ایشان را غارتیده دمار از روزگار بر آوردند و غلبه از آن گریختگان بطرفی دیگر بیرون رفته برآوردند امیر جهان شاه و شیخ علی بهادر با ایشان دوچار خورده همه را بهمان طریق کار بساختند *

* شعر *

کسی را که برگشت روز از قضا بگوشش نیابد خلاص از بلا

غبطه ناموس دران بود که عرصه آن مقاتله و جدال بصلح
 ریخته شود و امر او نامد اربا خضرخواجه اغلن عقد مصالحت
 بشرط و عهد موکد گردانیده بصوب یلدوز که موعده اجتماع
 عساکر گردون مآثر بود باز گشتند و شاه ملک ترخان ازان جنگ
 فرار اختیار کرده خود را در بیابان انداخته بود در موضع
 نیتو بد و لت زمین بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت^(۱)
 و حالی که مشاهده نموده بود یکی در د و معروض داشت
 و چون صورت واقعه بمسامع علیه آن حضرت رسید به تعجیل
 هر چه تمام تر روان شد و بتومان سلطان محمود خان پیوسته و از
 کون گذر گشته بموضع یولد و ز رسید و امیر یاد گار بولاس و امیر
 سلیمان شاه و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان
 که از محاربه و مصالحه خضرخواجه اغلن انصراف نموده
 متوجه بودند در اینجا بسعادت بساط بوس سرافراز گشتند
 صاحب قران گیتی ستان مردان کار از لشکر اختیار فرمود و
 اغرق را گذاشته بایلغار روان شد و از گذرگاه اولاقینا و راز آب
 گذشته در عقب خضرخواجه اغلن بشتاب براند و دران
 بیابان بی پایان *

* که کس ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *

* کسی نرفته نشیدش مگر بپای گمان *

(۱) در بعض نسخ بجای کیتو (کیتور) است *

سپاه جلالت آثار آمد و از آنجا بطرف بالای قاز روان شده
هر جا که با مخالفان دوچار خوردند ایشان را بکشتند یا در
قید اسار^(۱) آوردند *

* بیت *

* بهر کجا که رسید آن سپاه کشور گیر *

* عدو ز تیغ هلاک از برست گشت اسیر^(۲) *

و بطلب ایل بولغاجی و سالوجی اطراف آن نواحی را
تفحص نموده می رفتند و چون از مولزود^(۳) بگذشتند بخضر
خواجه اغلن که حاکم مغولستان بود باز خوردند و با او غلبه
بسیار بود نوپینان و امراء با ایشان سواره در آویختن مصلحت
ندیدند و گریختن شیمه و وار آن سپاه ظفر شعار نبود بضرورت
پیاده شدند و چلبراسپان بر کمر استوار کرده بردشمنان تیر
باران کردند و بزخم پیکان جان ستان راه تسلط و استیلاء بر
ایشان به بستند و چون بعد از کوشش بسیار که از جانبین دو
شبانروز بنمودند *

* بیت *

* یکی پشت بردیگری برنگاشت *

* ننگ داشت آن جایگه را که داشت *

هر چند کوپلک و دیگر امراء و بهادران جته پروانم و ار خود
را بر آتش پیکار زدند ظفری نیافتند و جنگ قائم شد همه را

(۱) در یک نسخه بجایش (اسارا) (۲) در دو کتاب بجای بروت

(بدست) (۳) در بعض نسخه بجایش (موازود) بنظر آمد *

باز گشتند و حضرت صاحب قران بنفس مبارک با لشکر قول
 نهضت فرمود و کلان دوجی با اتفاق فتح و ظفر غجرجی شده
 براه الغ قول توجه نمود و از معسکر همایون ایلغار کرده
 بسیجقان دبان برآمد و الوس بولغاچی را دگر بار نکبت
 و ادبار در معرض صدمه قهر عساکر گردون ماثر انداخته بیک
 حمله دمار از روزگار پویشان آن بی دینان بر آوردند
 و اموال نامعدود و غنایم نامحصور بدست مکنت و اقتدار
 لشکر منصور افتاد و حضرت صاحب قران در زمان توجه
 بجانب توقتمش خان امیر یار کار برلاس و امیر سلیمان شاه
 و امیر شمس الدین ترخان را در ترکستان گذاشته بود و چون
 لشکر توقتمش خان را شکسته و رانده عنان عزیمت از آن صوب
 مصر و فگردانید و بطرف جته معطوف داشت بایشان کس
 فرستاد که شما نیز بمغولستان در آیدید و بقلع و قمع دشمنان
 مشغول شوید ایشان بر حسب فرمان بمغولستان در آمده
 توی^(۱) بوغا شیخ را بفرموده حضرت صاحب قران در آن سرحد
 بگذاشتند تا بزراعت اشتغال نماید و خود بطلب دشمنان
 روان گشته منازل و مراحل قطع کرده از آورد بان بگذشتند و از
 آب ایله عبور نموده و بسوت کول و چچکلیک رسیده ایل و الوس
 آن نواحی را غارت کردند و مال و غنیمت بسیار بدست آن

(۱) در دو کتاب بجایش (توی) دیده شده.

مرد تیغ گزار امیر جلال حمید غجرجی شده برآه سفیزغان^(۱)
 به سغولغان لیق و کوک یار بشتافتند * مصراع *
 * و دید آنچه دید هر کرا یافتند *
 و فوجی دیگر خداداد حسینی و مدشر بهادر با بیست هزار
 مرد پر خاش جوی جلالت آثار قمار تقو را غجرجی ساخته
 از راه ارچکو روانه شدند و چون بموضع بیقوت رسیدند با قوم
 بولغاچی و یلکر ملاقی شده جنگی عظیم واقع شد * * نظم *
 * ز تیغ گشته هوا همچو میغ آتشبار *
 * ز نیزه گشته زمین همچو باغ آهن پر *
 * ز گرد گردان گردون شده بلون زمین *
 * ز نعل اسپان هامون شده بشکل قمر *
 * به نیزه کرده سران چشم بد سگالان کور *
 * ز نعره کرده یلان گوش خاکساران کر *
 و آتش آن پیکار یکشبانروز مشتعل بود تا باد فیروزی از چمن
 دولت صاحب قران وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار
 بزخم شمشیر آبدار مخالفان خاکسار را مقهور گردانیده منهزم
 و متفرق ساختند و غارت کرده باغنائیم بسیار مظفر و کامکار

(۱) در بعض نسخ بجایش (سغوغان سغولاغو و سوغالغان لیغ)
 و در بعض (سعیرغان سوغولغان لیغ) و در بعض (سغوغان
 سغولاغو) دیده شد *

و صحاری آن قطر که محلّ حرکت و سکون قوم جته است احاطه نموده هر جا که از ایشان نشان یا بند اثر نگذارند و بر حسب فرمان و اجاب الادغان مجموع عجز جیان و قلاوزان جمع آوردند و راهها تحقیق نموده ثبت گردانیدند و بر شاهزادگان و امراء قسمت کرده مقرر شد که هر طایفه با عجز جی معین از راهی مخصوص متوجه قلع و قمع مخالفان شوند و جمعی که از بیم تیغ جان ستان ایشان از هر گوشه بیرون رفته اند همه را بدست آورند و مجموع در موضع یولک و ز جمع آیند از انجمله امیرزاده عمر شیخ با لشکراندهگان عجز جی ایشان برهان اغلن و بیان تیمور پسر بیک کیچک جته بر حسب فرموده براهی که مقرر شده بود روان گشتند و اطراف و جوانب طریق را تاخت کرده هر جا که دشمنان را می یافتند بقتل و غارت کار می ساختند و از عقبه دو بسین اندور گذشته بقصبه قراخواجه رسیدند و مسافت میان سمرقند و قراخواجه سه ماهه راه کاروان است و فوجی دیگر امیر جهانفشا و شیخ علی بهادر باسی هزار سوار آراسته نوکر سنقر را عجز جی ساخته از راهی که تعیین رفته بود روانه شدند و از قراارت و شور و غلوق^(۱) گذشته هر جا که بیانی رسیدند بکشتند و بغارتیدند و فوجی دیگر عثمان عباس با بدست هزار

(۱) در بعض کتب بجایش (فرغ) مشاهده رفت *

برادر طغی بوغابراس و تیموربوغا و دیگر امراء قوشون سپرده روانه سمرقند گردانید و ایشان آن جماعت را رانده با اموال و غنایم بسمرقند رسانیدند و حضرت صاحبقران از چو^(۱)ل گذشته و منازل و مراحل طی کرده بمبجل ایمل غوچور رسید و در سرای اوردم بمبجل و معظم نزول فرمود *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران و فرستادن لشکر با طرف و جوانب مغولستان باستیصال الوس جته

و چون حضرت صاحب قران گیتی ستان که * * شعر *

* له هم لا منتهی لکبارها *

* و همته الصغری اجل من الدهر *

هر مقصد که وجه همت عالی ساختی و سایه التفات بران انداختی تا باکمل طرق و اتم وجوه در حیز حصول نیامدی خاطر مبارک از ان نپرداختی درین یورش همایون با آنکه سپاه نصرت پناهِش بکرات و مراتب برد شرفان ظفر یافته بودند و ایشان را مغلوب و منکوب گردانیده چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت باز در باب استیصال الوس جته با شاهزادگان و نویینان مشورت فرمود و فرمان شد که عساکر گردون مآثر فوج فوج از راههای مختلف روان شوند و مجموع اراضی

(۱) در بعض نسخ بجایش (موضع جوی) و در بعض (موضع جور) است *

* امیرزاده عمر شیخ و آن گزیده سپاه *
 * گشاده بازوی سعی و کشیده تیغ جهاد *
 شکسته دشمن بد کیش و کنده بیخ فساد
 * بسوی اردوی اعلیٰ محلّ جاه و جلال *
 * مظفر آمده با عالمی غنیمت و مال *
 و چون صاحب قران گیتی ستان بموضع قراغوجور رسیده نزل
 فرمود اموال و غذایم که عساکر گردون مآثر از اطراف
 و جوانب جمع آورده بودند بر لشکریان قسمت نمود و چندان
 دران موضع توقف فرمود تا اسپان ایشان فرجه شدند و فرمان
 داد که امیر جهانشاه و اوج قرا بهادر و دیگر امرای با
 سی هزار سوار ایلغار کرده بطرف ارتیش بطلب دشمنان
 شتابند ایشان بر حسب فرمان روان شدند و شب و روز
 رانده بآب ارتیش رسیدند و نیمی لشکر ازین جانب آب
 و نیمی ازان جانب بجست و جوی مخالفان کنار کنار آب
 روان شدند بهر موضع از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته
 پناه برده بودند چون برسیدند ایشان را بقتل و نهب و غارت
 دمار از روزگار بر آوردند و باین طریق اسیر بسیار و غنیمت
 بی شمار جمع آورده مظفر و منصور باز گشتند و بموکب
 همایون پیوستند حضرت صاحب قران ایل و الوس مغولستان
 که بحوزه تصرف و ضبط در آمده بود کورنها کرده با میر لعل

* تیغ کین را برکشیدند از نیام انتقام *

* روز روشن گشت بر چشم بد اندیشان سیاه *

شاهزاده از صدق نیت و حسن اعتقاد در جهاد آن فرقه
بغی و فساد داد مردمی داده دست بردی نمود که ملک
بر فاک زبان تحسین گشاده بر شجاعت و جلالت او آفرین
خواند پیر حاجی پسر تیلانچی ارلات که از شجعان و کمات
روزگار بود نقد شجاعت را بسکه جلالت زد و چون شیروغزین
در آن دشت کین بسی از مخالفان بی دین را داغ فنا
بر جبین حیات نهاده تن بر زمین انداخت و جان با سفل
السا فلین روان ساخت و رفع منزلتش را از کمین قضا تیری
بمقتل او رسید و بسعادت شهادت فایز شد و از کرامت
و قاتلوا و قوتلوا لا کفرن عنهم سیاتهم بهره مند گشت
* مصراع * * زهی حیات نکونام و مردن بشهادت *

آخر الامر از مطلع وعد و آن چند نا لهم الغالبون اختو
سعادت گستر فتح و فیروزی طلوع نمود و مجاهدان نصرت
قرین بر مخالفان فساد آیین ظفر یافته ایشان را منهزم
گردانیدند و بسیاری را بقتل آورده هر چه داشتند از اموال
و چهارپایان بغارتیدند و گلهای اسپ و گوسفند رانده سالم
و غانم بمعسکر همایون مراجعت کردند * * نظم *

* بفر دولت صاحب قران و عون اله *

بعز بساط بوس حضرت صاحب قرانی فایز شد و چون مدتی بود که شیخ علی بهادر و ایکو تمور بایلغار رفته بودند و هیچ خبر از ایشان نمی آمد فرمان اعلیٰ بنفاد پیوست که امیرزاده عمر شیخ با فوجی از سپاه بتفحص حال ایشان روان گردد شاهزاده بر حسب فرمان روی توجه براه نهاد و بعد از چند روز شیخ علی بهادر و ایکو تمور از راهی دیگر بمعسکر همایون ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ چون به بیابان ایت ایچمس آله کول رسید ناگاه با هشت صد سوار از دشمنان کلان تر ایشان قرا بیدان تمور دو چار خورد و در آن حال با شاهزاده پنجاه کس بیش نبود اما مجموع امراء و بهادران بودند مثل خداداد حسینی و تمور خواجه آقبوغا و حاجی محمود شاه یسوری و پیر حاجی ارلات و امثال ایشان بقوت استظهاری که لشکر ظفر قرین * * مصراع *

* باقبال صاحب قران داشتند *

توکل برقاد نصرت بخش کرده بی اندیشه و هراس بزایشان حمله کردند *

* بیست *

* در بیابان بی حصاری کز عد و باشد پناه *

* هر یکی را در مقابل شانزده کس کینه خواه *

* لشکر صاحب قران دست جلادت برگشاد *

* دل بتایید الهی بسته و اقبال شاه *

لشکر روانه گردانید و امیر جلال پسر امیر حمید را عجز جی
ایشان ساخت و بنفس مبارک با باقی سپاه برای شهادت^(۱) تو
و قوی مراغ و قوراغن و بویور لاغو گذشته بموضع قراغوجور
بر آمد و امیرزاده عمر شیخ با سپاه نصرت پناه کوه و بیابان
قطع کرده می رفتند و هر جا که با قوم دشمن دید و چار می خوردند
جنگ کرده همه را مقهور و منکوب می گردانیدند
تا در موضع قوباق بانکاتورا رسیدند و از طرفین سورن
انداختند *

• بیت •
دلیران و شیران دشمن شکار * بر افروختند آتش کارزار
ز خون گشت پر دامن آسمان * ز بیم آب شد زهره روزگار
فرو بسته لبهای مردم ز نطق * فرو مانده اعضای گردان زکار
بهادران لشکر نصرت شعار بعون تایید پروردگار بسیاری ازان
بی دینان را بقتل آورده ایشان را بشکستند و انکاتورا
را تکامشی کرده از ولایت بدر کردند و از موضع قاقمه برجی
بگذرانیدند و غذای بی شمار بدست آورده بسی دختران
ماه رخسار و پری چهرگان لاله عذارا سیر گرفتند و شاهزاده
کامگار بعد از قهر و طرد مخالفان بدر کرد مظفر و منصور با غنایم
نامحصور بسعادت معاودت فرمود و در موضع اختاد بکتور^(۲)

(۱) درد و کتاب بجایش (شهادت و شبارتو) دیده شد (۲) درد و

نسخه بجایش (اخته دکتور) مکتوب است •

میرک ایلیچی و پیرعلی نازقراول دست راست لشکر منصور بودند بایشان دو چار خورده دست جلادت و اقتدار بچنگ و پیکار برگشادند و مخالفان بی توقف پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند لشکر ظفرقرین شخصی از ایشان را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند و کیفیت احوال از و استفسار نموده معلوم شد که انکاتوراد ر موضع اورنگ یار نشسته است حضرت صاحب قران در زمان شیخ علی بهادر و ایکوتوز را با جمعی امراء با یلغار روانه آن جانب گردانید و فرمان داد که بتعجیل تمام رانده سعی نمایند تا بموضع اورنگ یار بانکاتورار رسند و فرمود که در آن راه اصلاً آتش نکنند تا دشمنان از توجه ایشان آگاه نگردند و آن حضرت با عساکر گردون مآثر شبگیر کرده بعون ذوالجلال برسبیل استعجال در عقب ایشان روان گشت و چون روز شد بظهور پیوست که غجرجی راه غلط کرده بجای دیگر افتاده اند آن روز برای قیان قازی بتعجیل تمام رانده شب هنگام بکول سالی فرود آمدند روز دیگر راه یافته پهای اکو ز رسیدند و چون در آنجا نزول کردند صاحب قران گیتی ستان با شاهزادگان و نوینان و امراء مشورت فرمود که چون ما سه روز راه غلط کردیم شاید که دشمنان خبر یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست که از دو طرف متوجه ایشان شویم بذابراین امیر زاده عمر شیخ را با بعضی

بر سرِ خضر خواجه اعلان و انکا تورا نوبت پنجم
 در همین سال سنه (احدى و تسعين و سبعماية) حضرت
 صاحب قران گيتي ستان عزيمتِ جانب مغولستان مصمم
 فرمود و از موضع آل قوشون مراجعت نموده براه بوري
 باشي بالشکر و خدم و حواشي روان شد و از توپالیک
 قرق گذشته بعقبه او زناق برآمد و اسپان لشکريان بغایت
 لاغر بودند از هرده سوارسه نفر را بسمرقتند باز گردانید
 و اسپان ایشان را بهفت نفر دیگر قسمت فرمود و لشکرا
 د و اسپه ساخته بسعادت و اقبال روان شد و چون با ثقن سوری
 رسید آب نبود و سپاه از بی آبی در زحمت بودند و دوسه
 روز چاهها کنده آب حاصل می کردند و می رفتند ناگاه از
 رشحات فیض الهی دران بیابان در فصل تموز بر سر سبزه برف
 و یخ بسیار یافتند چنانچه تمام لشکريان با اسپان و چهار پایان
 همه سیراب گشتند و بادای شکر باری تعالی و تقدس
 قیام نموده روان شدند و چون بموضع توغره او تلغ رسیدند
 بر حسب فرموده شکار انداختند صحرای الغریالی را رانده
 خرگور بسیار صید کردند و هر چه فربه بود برداشتند و آنچه
 لاغر بود بگذاشتند و در صحرای اولن چرلیغ بموضع چهار ایغر
 رسیده فرود آمدند و از سپاه انکا تورا اولن بوغا و انیک چک
 با هزار سوار آمده دران صحرا بطلب قبیله بهرین می گشتند

آقبوغا نیز از هرات متوجه رفیع آن آشوب گشته بود طوس را
 بعد از محاصره تسخیر کرد و حاجی بیگ برادر کوچک علی
 بیگ چون غربانی از آنجا گریخته متوجه عراق شد و چون
 بسمغان رسید سادات هزاره کوی او را گرفته باز فرستادند
 و به تیغ سیاست سپری شد و چون شاهزاده مششارالیه
 مخالفان عصیان ورزیده را مقهور و مخدول گردانیده
 عرصه آن مملکت را از خبیث وجود و لوٹ جنود ایشان
 پاک ساخت بمستقر سریر جلالت خویش فرمود * * بیت *
 درختیست عصیان صاحب قران * که بارش هلاکت ورنج و هوان
 کسی کارد آن شاخ نکبت ثمر * که روی نکوئی نه بیند دگر
 و عزم حضرت صاحب قوان گیتی ستان برقرار جزم بود که
 بنفس مبارک در عقب توقتمش خان برود نوپینان و امراء
 اتفاق نموده زانورزند و بزبان اخلاص و دولت خواهی عرضه
 داشتند که اگر رای اعلی صواب داند اول بجانب خضر
 خواجه اغلن پسر تغلقتمور خان و انکاتورا توجه نماییم و ایشان
 را گوشمالی بسزاداده نوعی سازیم که دیگر باره اندیشه
 جسارت و فضولی بخاطر راه ندهند و بعد از فراغ ازان مهم
 روی عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت صاحب قران
 سخن ایشانرا بسمع رضا اصفا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بمغولستان

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران

امیرزاده میرانشاه را بخراسان

در موضع آل قوشون خبر آمد که ملوک سربدال و حاجی بیگ چون غربانی^(۱) و تمام لشکر کلات و طوس یاغی شده اند حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه را با طغای نایره آن فتنه فرمان داد شاهزاده بر حسب فرمان با لشکر نصرت شعار خود باز گردیده و بتعجیل تمام شب و روز رانده بسمرقند آمد و چون مامور بود بقطع ماده فساد ممالک خراسان ملک پیرمحمد پسر ملک غیاث الدین را باد و پسرزین العابدین و محمود که در آن جا بودند شربت فنا چشانید و از نسل ملوک کرت کس نماند و شاهزاده جوان بخت از آنجا برسبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحرآباد ملوک سربدال با فوجی از لشکر فدائی و از پیش آمدند و از سرجان گذشته بر لشکر شاهزاده حمله آوردند و جنگی عظیم در پیوست عساکر منصور جرنغار و بر نغار پیش آمده ایشان را شکاری وارد در میان گرفتند و بزخم پیکان خاره گذار بیشتر آن اشرار را بر خاک هلاک و بوار انداختند و ملوک شکسته و خاکسار به مشقت بسیار نیم جان بکنار انداختند و با جوقی از سپاه بیشتر زخم دار روی فرار بصوب عراق آوردند و امیر

(۱) در بعض نسخ بجایش (جانی قربانی) مکتوب است *

از آوازه شاه صاحب قران * فروریخت از هم سپاهی گران
ندیده کس از دور گرد سوار * گزیدند یک سر طریق فرار
ازینها نباشد به نزد لبیب * ز اقبال صاحب توانی غریب
صاحب قران گیتی ستان چون از انهمام مخالفان آگاهی
یافت امیر حاجی سیف الدین را با اغرق بسمرقند فرستاد
و بنفس مبارک ایلغار فرموده در عقب دشمنان روان شد
و خواجه شیخ قوچین و توبلاق قوچین و قراقان بهادر و امان شاه
و دولت شاه جباجبی با چهل مرد گزیده و اسبه بزبان گیومی
از پیش بفرستاد ایشان در موضع سارق اوزن بقراول دشمن
که در عقب استاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری
از ایشان را بقتل آوردند و بقیة السیف بگریختند و چون
بهادران نصرت قرین مظفر و منصور باز گشتند و در بیابان
بقته ترخان که با صد خانه دارنشسته بودند و چار خوردند
و بایشان نیز داد رزم و پیکار داده به نیروی دولت قاهره
قتبه ترخان را که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرده و او را
با قوم و گله و رمه بقیه و غلبه رانده بموضع اقسوما بمعسکر
همایون رسانیدند حضرت صاحب قران ازان موضع نهضت
فرموده براه اورنگ چقل از چول گذشته بموضع بیلن رسید
و از انجا روان شده از ساریق اوزن و کور چون گذشته به آل
قوشون نزول فرمود *

لشکرِ نصرتِ شعار از د ولتِ بیدار سوار شده بر ایشان شبلیخون
 بردند * بیت *

شب تیره رفتند کند آوران * چو شیرِ ژبان بر هر د شمنان
 بگرز و سنان و بشمشیر و نیو * بر آورده از جانِ دشمن نفیر
 در آن شب دلیرانِ نصرتِ شعار * بکشتند از ایشان فزون از شمار
 و چون بیشتر لشکرِ یاغی بقتل آمدند بقیه که خسته و جسته
 بصد مشقت از آن ورطه سر بردر بردند و روی بگیریز نهادند و از
 آب ارج عبور نموده بتوقمش خان رسیدند و لشکر او صیران
 را محاصره کرده بودند و در آنجا جنکرجه ولاد و قوشچی بمنع
 و معارضه مشغول گشته جنگهای مردانه کرده بودند و توقمش
 خان بعد از عجز از تسخیر صیران بسی را غارتیده در آن
 صحاری نشسته بود و چون او را از وصول سپاه منصور آگاهی
 دادند شاه و سپاه هرکه این خبر شنید از شکوه دولت
 حضرت صاحب قران پای ثبات و قرارش بلغزید و خوف
 و هراس بر ایشان استیلاء یافت لشکری بآن کثرت سوار^(۱)
 و بسیاری اهبه و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو ریخت
 و هر کس دستِ اضطراب در دامنِ قرار آویخت و بی توقف
 منهزم شده کالجبران المنتشر متفرق و پراکنده شدند *

* بیت *

و امصار بمعسكر همايون پیوستند *
 * بیت *

از آواز اسپان و گرد سپاه * نه خورشید تابنده پیدانه ماه
 چنان شد ز گرد سواران جهان * که خورشید شد گفتمی اندر نهان
 حضرت صاحب قران گیتی ستان فرمان داد که امیرزاده
 عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و ایکو تمور برونند و بر آب
 خجند از کشتیها و عمد پل سازند ایشان بامثال امر مبادرت
 نموده برفتند و در چند موضع پول بستند و خبر بحضرت
 صاحب قران فرستادند آنحضرت بتاريخ ربیع الاول
 سنه (احدی و تسعین و سبعمائه) موافق اول ایلان نیل
 از انجا کوچ کرده در زمان امن و تایید ملک دیان روان شد
 و چون بکنار آب رسید با فرزندان کامگار و تمام لشکر نامدار
 بآن پولها از آب بگذشتند و تمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر
 و عثمان بهادر را برسم منقلای تعیین فرمود و چون ایشان
 بر حسب فرمان روان شدند قراول از پیش فرستادند
 و فرستادگان قراول دشمن را دیده باز گردیدند و خبر
 با مراد رسانیدند و امراد با لشکر کمین کرده خود را نمودند
 و مخالفان چون کسی را ندیدند و شب درآمد از سر
 فراغت چون بخت خویش بخواب مشغول شدند غافل
 ازین معنی که *

* بیت *

نباید غنودن چنان بی خبر * که ناگاه سیلی در آید بسر

و شمشیر و گرزِ گران دمار از روزگار ایشان بر آوردند و عنان
 حیات شان بدست قهر عزرائیل سپردند و ایدی بیرونی
 بخشی را دستگیر کرده خواستند که سر از تن جدا کنند
 او از بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده پیش
 صاحب قران گیتی ستان آوردند آنحضرت احوال و اوضاع
 توقمش خان را استکشاف نموده او را خلعتِ عفو پوشانید
 و جامه داده بعنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و بعد
 ملازمت مرکب همایون سرافراز گشت * * مصراع *

* آزاد بنده که بود در رکاب شاه *

و ازان موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمود و در ماه صفر
 سنه (احدی و تسعین و سبعمائه) در آقار فرود آمد و آنجا
 توقف نمود و چون از قدوم طلیعه لشکر بهار سپاه تباہ کار سرما
 پشت هزیمت دادند و عساکر بهجت آیین سبزه و ریاحین از
 اطراف و اکناف صحاری و بساتین در حرکت آمدند *

* بیت *

* سلطان گل رسیده و دیار چمن گرفت *

* و اطراف جویدار سپاه سمن گرفت *

لشکر ظفر جنایب از اطراف و جوانب برسیدند امیرزاده
 میرانشاه با سپاه از خراسان بدرگاه عالم پناه آمد و لشکر
 بلخ و قندز و بقلان و بدخشان و ختلان و حصار و دیگر بلاد

سعودِ فلکِ نصرتش را ضمان * جنودِ ملک در پیشِ حرزخوان
 و امیرزاده عمر شیخ از اندگان لشکر آنجا مرتب داشته و از کنار
 آب خچند شتافته بموکبِ همایون پیوست صاحب قران
 گیتی ستان کونچه اغلن و تمور قتلخ اغلن و شیخ علی بهادر را
 با جمعی سپاه روانه ساخت تا راه گریز بود شمنان به بندند
 روز دیگر در وقت طلوع آفتاب ماهچه رایت نصرت انتساب
 از بالای تل انبار برآمده بیایگی رسیدند و سوزن انداخته
 جنگ در پیوست * * نظم *
 پراز ناله کوس شد مغز میغ * پراز آب شنجرف شد جان تیغ
 ز آواز اسپ و خروش سوار * فرو مانده دست سواران ز گار
 و چون آتشِ حرب از بادِ حمله دلاوزان اشتعال یافت
 نسیم فتح از مهبّ اقبال حضرت صاحب قرانی وزیدن
 گرفت و مخالفان پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند
 و بسیاری از ایشان در زبردست و پای اجل سراسیمه گشته
 نیست شدند و بعضی از بیم تیغِ آتش بار خود را در آب خچند
 انداخته خاک وجود شان بباد فنا بررفت و آنها که از قتل
 خلاص یافته بصوب گریز می شتافتند لشکر منصور که پیش تو
 رفته بودند تا راه بریایگی بگیوند از پیش ایشان در آمدند
 و سپاه ظفر پناه از عقب روان شده ایشان را شکاری وار
 از اطراف و جوانب در میان گرفتند و بزخم تیرو سنان

- * ز برف گشته زمین همچو صفحه کافور *
- * زابر مانده جهان همچو گنبد بی نور *
- * هوا ز غایت سرما چنان نمود اثر *
- * که بود خاصیت از طبع مردم محرور *

دران حال خبر آوردند که منغلای توقتمش خان ایل یغمش اغلن با سپاهان گران از آب خجند گذشته در نزدیک اچوک زرنوق نشسته است حضرت صاحب قران فی الحال عزم فرمود که بتعجیل بر سر ایشان رود امراء و نوپینان زانوزده مبالغه نمودند که چندان توقف می باید فرمود که لشکرها از اطراف جمع آیند نقد این گفتار در محک رای اصابت شمار آنحضرت تمام ننمود و از تبعه فی التأخیر آفات اجتناب واجب شناخته بر حسب اشارت *

- * از امروز کاری به فردا ممان *
- * چه دانی که فردا چه گردد زمان *

امضای عزیمت را صواب دانست و دست توکل در حبل متین ناپدید صمدانی استوار کرده جمع شدن لشکر را نپایید و با وجود آنکه در تمام راه تا سینه اسپ برف نشسته بود با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه گشت و شبگیر کرده *

* بیت *

روان شد باقبال فتح و ظفر * سعادت به پیروزیش راهبر

چون نوقتمش خان را سرنوشت شقاوت که خامه جف القلم
 برپیشانی ادبار و خذلان او رقم زده بود بران داشت که
 حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحب قران فراموش کرده
 برکفران نعمت اقدام نموده و از تمام الوس جوجی که از
 میامن تقویت و تمشیت آن حضرت باورسیده بود لشکری
 گران جمع آورده *

* بیت *

* ز روس و چرکس و بلغار و قبچاق *

* قرم باکفه و آلان و آزاق *

* همان از باشقرد و از مکس هم *

* سپاهی بس گران آمد فراهم *

و با چنان لشکری از حیز شمار بیرون و از اوراق اشجار
 و قطرات امطار افزون بتاریخ او اخرسنه (تسعین و سبعمایه)
 موافق لوی نیل اول زمستان متوجه حضرت صاحب قران شد
 آنحضرت چون برین حال اطلاع یافت با لشکر سمرقند و کش
 از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و ساغرچ را مخیم نزول
 همایون ساخت و تواجیان را جهت جمع و احضار عساکر
 نصرت شعار باطراف و اقطار ممالک روان گردانید و بحسب
 اتفاق آن سال شدت برودت هوا بمرتبۀ بود که آسمان همواره
 پشت سنجاب برودش افق کشیده بود و زمین پیوسته شکم
 قائم پوشیده *

* نظم *

شادمانی به تزیین شهر برگشاده آذینها بستند و تعبیهها آراستند و در باغ بهشت که نامش از محاسن صفات نشان میدهد و مشاهده صفاتش مطابقه اسم و مسمی بیان می کند سرا پرده و خرگاه فراوان بفسحت زمین و رفعت آسمان بزدند و برافراختند و آن را بفرشهای ملون و بساطهایی ملمع و هرگونه تکلف و تجمل از غرور و زواجر جواهر مزین و مرصع ساختند و حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیو محمد برادرش و امیرزاده شاهرخ را با کریم جلالیل حورا نژاد بطریق شرع مطهر عقد بسته در باغ بهشت بتاریخ سنه (تسعین و سبعمائه) داماد کرد *

* حبذا عقدي که عقد ملک را داد انتظام *

* حبذا عهدي که زد و شد رونق عالم تمام *

* نادران بزم همایون گوهر افشانی کند *

* آسمان از بد و فطرت پر جواهر داشت جام *

و بعد از اتمام این مهام صاحب قران گردون غلام لشکر بهرام انتقام را اجازت انصراف داد و امیرزاده میرانشاه بخراسان رفت و امیرزاده عمر شیخ بانندگان و حضرت صاحب قران آن زمستان در سمرقند باقبال و کامرانی بگذرانید *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران
بجنگ توقتمش خان و ظفر یافتن بعون ملک دیان

غارث و تاراج گشت جنید و بایزید و ابو سعید بهزار مشقت سر
 بد بردند بجانب هذد و ستان بد هلی رفتند و عساکر منصور قرین
 سلامت و غنیمت موفور بموضع خود باز گشتند * * بیت *

* سپاه خسرو صاحب قران بنده نواز *

* بهر کجا که رود با غنیمت آید باز *

و دران ایام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود
 سیور غتمش خان در ولایت بخارا بیهار گشته بود و بعد از چند روز
 شنقار شده بجوار رحمت پروردگار پیوست و نعش او را از انجا
 نقل کرده در جلگای کش نزدیک قویقان^(۱) یغاج در گنبدی
 که از مستحذات او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه
 و دران وقت که حضرت صاحب قران از تسخیر خوارزم فراغ
 یافته در پاییز بدار السلطنة سمرقند معاودت فرمود و آن خطه
 فردوس آیین از فرقدوم همایون غیرت سپهر برین گشته سلطان
 محمود پسر سیور غتمش خان را بجای پدر مقرر گردانید و رای
 عالم آرای پرتو عواطف و اشفاق بر حال اولاد و اعقاب
 انداخته فرمود: حضرت رسالت پناه را - حیث قال
 صلی الله علیه وسلم تناکحوا نوالدوا تکثروا وجه همت
 عالی ساخت گماشتگان جهت ترتیب طوئیهای بزرگ بپای
 سعی و اجتهاد برخاستند و اهالی مملکت دست سرور و

(۱) در بعض کتب بجای قویقان (نوبقان) است *

پیش امیر جهان شاه فرستاد و چون صاحب قران کامگار از خوارزم بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود رمضان خواجه و دیگر بهادران را با چند قوشون از عساکر گردون مآثر بمعاونت امیر جهان شاه روانه گردانید و او را فرمان داد که هر جا که دشمنان روند از عقب ایشان بروند بر حسب فرمان امیر جهان شاه و خواجه یوسف از قندز و بقلان در عقب مخالفان روان شدند و از عقبه هندوکش و کابل گذشته در موضع لقمان بجنید و ابو سعید رسیدند و ایل و الوس ایشانرا غارت گردانیدند و آنچه از صدمه قهر ایشان بجان خلاص یافتند بسند گریختند و چون امیر آقبوغا از آن حال آگاه شده بود از هرات روی قصد بایشان نهاد و امیر سیفل قندهاری لشکر آنجا جمع آزرده در راه با امیر آقبوغا پیوست و باتفاق از عقبها و جنگها گذشته بآن سرگشتگان روز برگشته رسیدند و راه بر ایشان به بستند *

* بیت *

* گوئی بقصد دشمن صاحب قران بلا *

* میروید از زمین وهمی بارد از هوا ^(۱) *

ایشان از بیم جان سراسیمه بجنگ مشغول گشتند و بعد از آنکه بسیاری کشته شدند و اندک چیزی که با ایشان مانده بود عرضه

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجایش (سما)

برسیدند و با اتفاق حمله کرده کوششهای مردانه نمودند و چون
 صبح صادق از افق آسمان سر بر زد صبح فیروزی و ظفر از مطمع
 اقبال صاحب قران دمیدن گرفت و لشکر دشمن بآن کثرت که
 در مقابل هر نفری بیست نفر بودند پشت هزیمت نموده رو
 بگریز نهادند و از آب گذشته بطرف بقلان گریختند و مصدوقه
 و ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مایتین
 با بلخ وجهی بظهور پیوست لشکر منصور تکا مشی کرده بسیاری
 از ایشان را بقتل آوردند و امیر جهانشاه با سپاه نصرت پناه
 در قندز بنشست و ایل و قبیلله بوردای از عقبهای هذوکش
 گذشته بکابل رفتند ابوسعید بیسود چون یاغی گری ایشان
 بشنود خبث طبیعتش بران داشت که با وجود سوابق
 عنایت که از حضرت صاحب قرانی مشاهده نموده بود کفران
 نعمت روا داشته یاغی شد بحسب اتفاق آقبوغای بیسود
 که دشمن ابوسعید بود حضرت صاحب قران او را بند کرده
 بمغولستان و طرف الطای^(۱) فرستاده بود درین ولا از انجا گریخته
 می آمد و او را در راه گرفته باز بند کرده بپایه سریر اعلی
 آوردند در خوارزم و چون یاغی شدن ابوسعید بمسامع علیه
 حضرت صاحب قران رسید او را عنایت فرموده فرمان داد
 که بند برداشتنند و ایل والوس بیسود را بدو ارزانی داشته

(۱) در بعض نسخ بجایش (آله طاق) دیده شد *

سه هزار سوار بودند و با امیر جهان‌شاه شصت مرد بیش
 نمانده بود با سزها در دولت غرایب آثار صاحب قران کامگار
 هیچ گونه تزلزل و اضطراب بخود راه نداد و توکل بر خدای
 ظفر بخش کرده بآن نفر اندک پشت بآب آورده سپرها و
 چپر ها و تورها در روی کشیده بمدافعه و مقابله مخالفان مشغول
 شدند و از آمد شد تیر از طرفین هوای معرکه دران تیره شب
 پر شهاب شد و از نهیب شمشیر و سنان جان بهادران رزم آزمای
 سراسیمه گشته در اضطراب افتاد * * بیت *

* تیغ چون و سوسه عشق در افتاد بدل *

* تیر چون شعشه نور در آمد به بصر *

* گرز خایسک شد و تارک گردان سندان *

* دشت ناورد شده کارگه آهنگر *

دران حال خواجه یوسف نوکری را از بالای آب بسناج در
 آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که در مقام جلالت
 پای ثبات می باید فشرد که اینک ما جنگ را آماده گشته
 بمعارفت و مظاهرت شما میرسیم لشکر نصرت نشان را که در
 مقابل دشمنان چون سد سکندر پای قرار استوار داشته بودند
 و داد مردی و مردانگی می دادند از وصول این خبر پشت
 استظهار و بازوی اقتدار قوی تر گشت و خواجه یوسف و
 پیر علی تا ز با صد مرد مکمل هم دران شب بشناخ از آب گذشته

بورلداى و طایخان و اپردی از قند ز متوجه معسکر همایون
 شده بود و چون بلخ رسید امیر یادگار برلاس با مجموع لشکر
 بلخ و آن نواحی با ایشان پیوسته باتفاق می رفتند در اثنای
 راه ابل بورلداي یاغی شده باز گشتند امیر جهان شاه صورت
 این حال بپایه سربو اعلی عرضه داشت کرد خواجه یوسف
 بن اولجايتو و جنید برادر زاده بورلداي و از لشکر بلخ
 پیر علی تاز را با خود همراه ساخته باز گردید و در عقب
 بورلدايان به تعجیل روانه شد و شبگیر کرده در بقلان بایشان
 رسید و کوچ و خانه آن روز برشتگان را غارت کرد و درین حال
 با امیر جهان شاه خبر رسید که میرکه یاغی شده است و لشکر
 جمع کرده در ولایت حصار نشسته است امیر جهان شاه سپاه
 نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف
 جهت ضبط لشکر خود بارهنگ رفت و پیر علی تاز روانه بلخ
 شد تا لشکری که در آنجا مانده بیاورد و مقرر کردند که در کنار
 آب جیحون بهم رسند و چون جهان شاه بکنار آب رسید یسال
 بسته با تمامی لشکر بشنا از آب بگذشت و هم آنجا توقف کرد
 و چون شب درآمد جنید بورلداي و برادرش با یزید و علی
 اکبر با تمامی لشکر خود یاغی شده شبلیخون آوردند و ایشان

(۱) در بعض کتب بجایش (بورلداي) بزیا دت الف بعد رای

بیرون رفته بود عون عنایت ربانی که پیوسته شامل احوال
اعوان حضرت صاحب قران بود در خاطر انداخت که پی
اهپان برگرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران روان شد و چون
از چند پشته بگذشت محمد میر که را دید با چهار نوکر نشسته بود
و اسپان را بعاف رها کرده فی الحال اطراف وجوانب او
فرو گرفتند و عثمان عمر تاخته نخست اسپان را که رها کرده
بودند بدست آورد بعد ازان ایشان را همه گرفته در بند
کشیدند و خبر با میرزاده عمر شیخ فرستاد و او را مصحوب
خود گردانیده باز گشت و متوجه شاهزاده مشارالیه شد و
او را روز دوشنبه در اثنای راه بنا بر اشارتی که ازان شاهزاده
رسید بیاساق رسانید و ابوالفتح برادرش را نیز در سمرقند همان
شربت چشانیدند تا دیده و روان عالم عبرت را روشن گردد که
عاقبتِ غدر و خیم است و جزای کفران نعمت عذاب الیم *

* مصراع *

اللعن الرحمن من کفر النعم

و بعد از رفع این دغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه بصوب
سمرقند آورد و در آنجا بسعادت بساط بوس حضرت صاحب قران
مستسعد گشت و در همان وقت که محمد میر که یاغی شد و از
همر قند باز گشت امیر جهان شاه بر حسب فرمان با تمام لشکر

و نگونساری نتیجه نیافت هر آینه شاه جلال الدین دست رد
برسینه امید میگرد نهاد و او را بقلعه راه نداد چه بیقین
دانست که نهالِ حمایت و رعایت بی دولتان برگشته روزگار
جز نکبت و ادبار ثمره بار نیارد ولله در من قال * * نظم *

* پدر کز من روانش باد پر نور *

* مرا پیرانه پندی داد مشهور *

* که از بی دولتان بگریز چون تیر *

* وطن در کوی صاحب دولتان گیر *

و چون میر که خایب و خاسر از دره درواز بازگشت و بیشتر
نوکرانش که ملازم بودند دست از باز داشته سر خود گرفتند
و چون لشکر منصور در کوه و دشت از راست و چپ و پیش
و پس در طلب او بسیار بشتافتند و ازو خبری نیافتند امیرزاده
عمر شیخ در ختلان بموضع قبچاق در آق سرای که قصر میر که بود
نزول فرمود منتظر می بود که دولت روز افزون چه لطیفه
برانگیزد تا خار آن دغدغه بیک بار از شارع اقبال برخیزد *

* بیت *

* که بس کار کلی بد انسان که خواست *

* ز اقبال صاحب قران گشت راست *

اتفاقاً عثمان پسر آروغ عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت و از
عقبه بو تا تو گذشته بسر چشمه رسید و پی اسپان دید که از جاده

گشته بود *

* بیت *

با سباب شوکت چنان غره گشت * که خورشید در چشم او ذره گشت
 غافل از آنکه اسباب صوری را در معرض تایید ملک قدیم
 همان حکم خواهد بود که حبال و عصی سحره فرعون در مقابل
 عصای کلیم لا جرم چون امیرزاده عمر شیخ نزدیک رسید
 مصدوقه فاذ اهی تلقف ما یا فکون بظهور پیوست و سر
 عنایت انگ انت الا علی بجلوه در آمده از قوت دولت
 حضرت صاحب قران عقد جمعیت مخالفان از هم فرو گسست
 و بمجرد آوازه وصول عساکر گردون مآثر هزیمت یافته متفرق
 و پراکنده گشتند و میرکه را چون آتش نخوت و استکبار که از
 باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرو نشست شکسته و خاکسار از
 آب و خَش از تاش کبرک گذشته بجانب ختلان گریخت
 شاهزاده به تعجیل تمام از عقب او روان شد و از حصار برای
 تیرکنی قیپغای شتافته بکنار آب و خش رسید و بشناه از آب
 بگذشت و میرکه روی از دولت برتافته بصوب حمایت شاه
 جلال الدین آورده بدره درواز رفته بود و چون حضرت
 صاحب قران گیتی ستان را *
 * بیت *
 عزیزی که هرگز درش سربتافت * بهردر که شد هیچ عزت نیافت
 تعالی و تقدس بمحض عنایت بی نهایت عزیز کرده بود هر که
 کفوان نعمت کرده سر از هواداری او بتافت جز خواری

و حشمت راه سعادت و صواب از دیده بصیرت او پوشانیده
 بسودای محال اندیشه تسلط و استقلال بخاطر راه داده بود
 و اگرچه خرد بهزار زبان فحواى * * * بیت *

مکن آنکه هرگز نکرد است کس * بدین رهنمون تو دیواست و بس
 بادا میرسانید سابقه شقاوتش دامن گیر آمده عزم مخالفت
 جزم کرده بود و بالشکر که بسمرقند رسیده بود یاغی شد و
 از آنجا بازگشته و چون از قهلقه گذشته بود ند لشکریان ختلان
 در ولایت ترمذ دست بی باکی بغارت بر آورده بود فد
 و نفس شهر را تمورتاش پسر ایاچی صوفی برادر امیر آقبوغا
 که داروغه آنجا بود محافظت نموده و کوچه بند کرده از
 آسیب تعرض آن بدکرداران نگاه داشته بود امیرزاده عمر
 شیخ را چون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت
 فرموده در یلغوز یغاج نزول فرمود و لشکر را جمع کرده از عقب
 میر که روان شد و او قوم خود را گرد آوری کرده و به بیداد
 خانه داد ملک برلاس و آقتمور بهادر که از گماشتگان حضرت
 صاحب قران بودند در حصار غارتیده و اموال ایشان را تصرف
 نموده و زراد خانه خاص که آنجا بود گشاده و مجموع اسلحه
 و آلات جنگ را بار ذال و او باش بخش کرده و اسپ و جامه
 داده و حشری بی طایل باندیشه باطل فراهم آورده و کمر
 مخالفت بر میان طغیان بسته مقاومت و جدال را آماده

چون حضرت صاحب قرآن عنان عزیمت فرخنده مآل بصوب
 خوارزم معطوف داشته قرین تاییدات آسمانی روان شد ابو الفتح
 برادر کوچک محمد میرکه از آستان دولت آشیان روگردان شده
 بگریخت و شبگیر کرده خود را در چول انداخت و چون لالم بهادر
 قوچین ازان حال آگاه شد او را تکامشی کرده در راه اسپ
 لشکریان میگرفت و بشتاب میرفت تا در موضع حصارک با و رسید
 و او در پای درخت طاق خسپیده بود چون از موجب کفران
 نعمت و سبب آن حرکت ناپسندیده سوال کرد در جواب
 گفت برادرم میرکه یا غی شده کسی را بطلب من فرستاده
 بود من بآن واسطه فرار اختیار کرده پیش او میرفتم لالم بهادر
 او را گرفته و بسته سوار گردانید و ازانجا بازگشته در بخارا
 با میرزاده عمر شیخ که آنجا رسیده بود رسانید و صورت واقعه
 باز راند شاهزاده چون ازان حال آگاه شد در زمان خبر
 بخوارزم پیش حضرت صاحب قرآن فرستاد و به تعجیل متوجه
 سمرقند شد و چون بآنجا رسید و از حقیقت امر استکشاف
 نمود محمد میرکه با وجود آنکه شرف قرابت و سعادت
 مصاهرت حضرت صاحب قرآنی یافته بود چه مهادنای سلطان
 بخت بیگم را در حباله داشت و از میامین تربیت آنحضرت
 ولایت ختلان و ایل آن نواحی تمام در تحت فرمان او بود بحکم
 ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نشو غرور شوکت

مسخر شد آن مملکت بی نبرد * بنقل اهالی آن امر کرد
و چون شعله خشم حضرت صاحب قران که از جسارت و
بی باکی مخالفان اشتعال یافته بود بعد از سوختن خرمن
شوکت و مکنت ایشان تسکین پذیرفت رایت نصرت شعار
محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت
واقبال بمستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و حقیقت
آنکه اصل جمله مبارک آنحضرت مجبول بر عدالت و رعیت
پروری بود و وجه همت عالی نهمت تعمیر بلاد و ترفیه عباد و
آنچه از آثار قهرو خرابی احیانا از عساکر گردون مآثر صدور
می یافت جهت ضرورت جهانگیری می بود و مصالح کشور
کشائی که بی سیاست و القای رعب میسر نمیگردد لاجرم
چون مدت سه سال از تخریب خوارزم بگذشت در او اخرسنه
(ثلث و تسعین و سبعمائه) هنگام مراجعت از یورش دشت
قبچاق موسیکه پسر جنکی قوچین را بفرستاد که خوارزم را
بحال عمارت با ز آورد و او محله قآن را که چنگیز خان هنگام
قسمت ممالک بفرزندان آنرا باکات و خیقوق داخل الوس
چغتای خان کرده بود حصار کشید و آبادان ساخت و الحال
هذه معموره خوارزم همان است *

ذکر احوالی که در اثنای یورش همایون
بجانب خوارزم روی نمود

مخالفان از و استفسار نموده او را پیش حضرت صاحب قران
 کا مگار فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان از و باز دانست
 از آنجا روان شده بجوی چدریس رسید و چون از آنجا
 بسعادت و اقبال بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمد
 و خبر داد که الغمش اغلن و سلیمان صوفی سر بر سریر و جان
 برخان اختیار کرده خوارزم را گذاشتند و گریخته روی گریز
 بصوب توقمش خان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده
 میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرا
 بهادر و ایکوتمور و سونجک بهادر را در عقب ایشان بتگامشی
 روان فرمود ایشان بر حسب فرمان از راه قم کنت و قیره
 بشتافتند و از برق سرعت سیر استعاره کرده بمخالفان رسیدند
 و بسیاری از ایشان را بتیغ قهر بگذرانیدند و با غنیمت فاصحور
 مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند حضرت
 صاحب قران چند روز در خوارزم توقف فرموده یرلیغ لازم
 الاتباع نفاذ یافت تا تمام اهالی و سکان شهر و ولایت را خانه
 کوچ بجانب سمرقند روانه گردانیدند و شهر خوارزم را یکبارگی
 ویران ساخته جوکاشتند و تخم بد کرداری که مخالفان
 در کشت زار بے باکی افشاندند بودند هلاک و آوارگی لشکر
 و زوال و خرابی دیار و کشور بار آورد * * بیت *

چو آمد بخوارزم صاحب قران * گریزان شده دشمن از بیم جان

و کویچه ملک چون بمراسم شجاعت و جلالت قیام نموده در پی
 یاغی رفته بود و با سیزده مرد در موضع بخجال از کنار خجند
 بر سر سی صد نفر کافر انکاتورائی شبیخون برده و اسیران
 خجند و آن نواحی را از ذلّ اسار کفار خلاص داده بوطنهای
 خویش فرستاده بود او را سیورغال فرمود و بمزید عنایت و
 تربیت مخصوص گردانیده حکم ترخانی ارزانی داشت
 و پایه قدر امیرزاده عمر شیخ که در اظهار آثار جلالت و اقتدار
 ید بیضا نموده بود از میان حسن مزاحم پادشاهانه از اوج
 عیوق برگزید *
 * * * * *

گفتار در نهضتِ همایون حضرت صاحب

قران بجانب خوارزم نوبت پنجم

در سال لوی ثیل مطابق سنه (تسعین و سبعمایه)

حضرت صاحب قران بعون تایید ملک دیان عنان عزیمت
 بصوب خوارزم معطوف داشته در موضع اکری یار نزول
 فرمود و کونجه اغلن و تمور قتلغ که از توقمش خان
 روگردان شده التجا بدرگاه عالم پناه آورده بودند با شیخ
 علی بهادر و شیخ تمور بهادر برسم منغلای از پیش روان کرد
 و ایشان از نهر بغدادك عبور نموده عید خواجه را بقراولی
 فرستادند و او بر مرکب جلالت سوار گشته روان شد و از گله
 بانان ایلغمش اغلن شخصی را گرفته بیاورد و کیفیت حال

مخالفتان را بتیغ انتقام بگذرانیده مظفر و منصور بپایه سر بر اعلیٰ
مباردت نمودند * *بسم الله*

گفتار در پرسش نمودن حضرت صاحب قران
امراء را که در ماوراء النهر گذاشته بود
چون سپاه نصرت پناه حضرت صاحب قران را از فرود دولت
واقبال آن موید گیتی ستان در هر زمان و مکان غیر از شکستن
دشمنان و برانداختن مخالفتان عادت نبود صورت رزم معرکه
چو کلك که لشکر توفتمش خان را اندک غلبه دست داده
بود بر خاطر همایون بغایت گران آمد و با حصار امراء که
دران جنگ حاضر بودند فرمان داد و ایشان را بر غو پر سیده
و از کیفیت آن جنگ تفتیش و تفحص نموده * * * نظم *
بفرمود تا هر که روز نبرد * بمیدان چو مردان نینگلیخت گرد
چو زن معجزش بر سرانداختند * پیاده بشهرش همی ناخند
و اگر که تری مردئی کرده بود * و را همچو میران نوازش نمود
برات خواجه کولکناش را که بشرايط مردی و مردانگی
چنانچه عادت و شیمه دلاوران عساکر منصور است دران معرکه
اهمال نموده بود بر حسب فرمان گرفته و ریش تراشیده
مواخذه عظیم کردند و گونا ب و سفید^(۱) اج کرده معجز پوشانیدند

(۱) چنین است در اکثر نسخه و در بعض بجایش (سفید اب) و در

گذشتن مصلحت نمی نماید اگر داروغه بیاید بے توقف با حزار
سعدت زمین بوس شتابم حضرت صاحب قرآن گیتی ستان
توکل باورچی را بفرستاد و مذهب با استقبال موکب همایون
استعجال نمود و بوسیله امرای کامکار بشرف بساط بوس حضرت
اعلی سرافراز گشت و چون رایت نصرت شعار با بر قوه رسید
مذهب کمر خدمتگاری بر میان جان بسته حسب المقدور
به ترتیب ترغو و ساورے قیام نمود و باندازه قدرت و مکنت
خویش پیشکشهای لایق کشید عاطفت پادشاهانه شامل حال او
گشته ابرقوه را با و مسلم داشت و بر لیغ داد حضرت صاحب
قرانی از انجا به تعجیل براه اصفهان و تخته پل روان گشت * شعر *
همی رفت منزل بمنزل روان * سعادت قرین و ظفر همعنان
ز گرد سپاهش هوا مشک فام * بیک حال روز و شب و صبح و شام
جهان را شب از روز پیدا نبود * تو گفتی سپهر و ثریا نبود
و چون آوازه توجه رایت نصرت شعار بما و راء الزهر رسید
دشمنان را پای قرار برجای نماند و طریق فرار اختیار
نموده بعضی بخوارزم و جماعتی راه دشت قلیچاق پیش
گرفتند رایت فتح آیت از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند
رسید خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر تابان و دیگر امراء
را در عقب مخالفان روان گردانید و ایشان بر حسب فرمان
شب و روز رانده تا موضع بیلن تکامشی کردند و بسیاری از

و تفویض حکومت فارس و عراق به آل مظفر
 چون خبر وقایع مذکور در شیراز بحضرت صاحب قران
 رسید امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار از دلاوران
 فامد ار به تعجیل هر چه تمام تر از راه یزد روانه سمرقند گردانید
 و حکومت شیراز را بشاه یحیی برادرزاده شاه شجاع تفویض
 فرمود و اصفهان را بسطان محمد یسر بزرگ او و کرمان را
 بسطان احمد برادر شاه شجاع و سیرجان را باقلعه اش
 که ذکر آن خواهد آمد بسطان ابواسحاق نبیره شاه شجاع
 برسم سیورغال کرامت فرمود و مجموع را بیریغ و آل تمغاء
 لازم الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد که جناب
 افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتأخرین سید شریف
 جرجانی بدار السلطنة سمرقند نقل فرمایند و از عظامی امرای
 شاه شجاع امیر علاء الدین ایناق نیز با جمعی دیگر از اکابر
 و اعیان بتوجه آن جانب مامور گشتند و از هنرمندان
 پیشه و رجاعتی را بخانه کوچ روانه آن طرف گردانیدند
 حضرت صاحب قران در او آخر محرم سنه (تسعین و سبعمایه)
 عزم مراجعت بجانب سمرقند جزم فرموده سوار شد . بیت *
 بایمن طالع و اعز نصر * و ارفع دولت و اجل حال
 و چون به بند امیر رسید پهلوان مذهب خراسانی که حاکم
 ابرقوه بود کس فرستاد و عرضه داشت که شهر را بی محافظی

و امیر سلیمان شاه و امیر عباس و از امراء قوشون تمور تاش
 و براتخواجه و سونچ تمور و غیرهم چون از جنگ لشکر دشت
 که در موضع چو کلک واقع شده بود شکست یافته باز گشتند
 و بمحافظت سمرقند مشغول شدند و مردم را باندرون حصار
 در آوردند و تمور تاش را به ترمذ فرستادند تا بمحافظت آنجا
 قیام نماید و مخالفان رسیده دیهها را غارت کرده می گشتند
 و بعضی از ایشان متوجه بخارا شدند و فوجی دیگر از لشکر
 توقدمش که از راه خوارزم در آمده بودند چون به بخارا
 رسیدند هوای تسخیر آن در سر پندار ایشان افتاد و بقصد
 محاصره در ظاهر شهر بنشستند و در اندرون طغی بوغای
 بر لاس و اتلمش قوچین و در پی قوچین حصار و قلعه را محکم
 گردانیده بمدافعه و مقابله ایشان دست جلالت برگشاده
 جنگ بسیار واقع شد و چون مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شدند
 بضرورت از آنجا برخاستند و بخرابی ولایات ماوراءالنهر مشغول
 گشتند و زنجیر سرانی را آتش زدند و دلیل ایشان سلطان محمد
 پسر کیخسرو ختلانی بود و از قرشی و خزار گذشته تا کوی تن
 و لب آب آمویه تاخت کردند و در آن ولا امیرا عباس بزخم
 تهری که در جنگ چو کلک بار رسیده بود در گذشت

انالله وانا الیه راجعون *

گفتار در مراجعت صاحب قران دین روز

بر تافته بمحصار اندکان در آمد و انکاتورا با لشکر از عقب روان
 شده چون برسید خواست که شهر را از اطراف و جوانب
 فرو گرفته بمحاصره مشغول گردد شاهزاده جوان بخت را عرق
 عبرت و حمیت ارثی در حرکت آمده از حصار بیرون شتافت
 و با تیغ نایب و سپر نوکل روی جلادت بدشمنان نهاده جنگ

در پیوست * * بیت *

* بر آمد چنان از دو لشکر خروش *
 * که چرخ فلک را بدرید گوش *
 * ز عکسِ سر تیغ و برقِ هنان *
 * سر از راه می رفت و دست از عنان *
 * ز زخمِ تبرزین و تیرِ خدنگ *
 * همه موج خون خاست از دشت جنگ *

و چون لشکر جته بسیار بود و سپاه شاهزاده به نسبت اندک
 و او از غایت شجاعت و دلآوری بمیان در آمده چون شیر
 می غرید و جگر گاه خصم بزخم نیزه و شمشیر می درید در آن
 حال نوکل بهادر تیغ کشیده حمله کرد و عنان اسپ شاهزاده
 گرفته از جنگ گاه بیرون آورد انکاتورا نیز ایستادن مصلحت
 ندید باز گردید و راه کافرستان پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ
 لشکریان را در پی او فرستاد و قریب سه روز نگامشی کرده
 بسیاری از سپاه جته را که از عقب می رفتند نیست گردانیدند

بغارت ولایت دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ چون
 بران حال اطلاع یافت لشکر اوزکذ را فراهم آورده بخجند آمد
 و در آنجا معلوم فرمود که دشمنان از راه چقمش^(۱) بصوب انده گان
 روان شده اند فی الحال بعزم آنکه پیش راه ایشان بگیرد
 بازگردید و در کنار آب اخسیکت که عبارت از سیحون است
 بمقابل رسید و از جانبین گذارها گرفته فرود آمدند و چند روز
 کنار کنار آب در برابر یکدیگر ببالای آب میرفتند و انتهاز
 فرصت را رعایت می نمودند شبی انکاتورا حیلت کرد
 و در محلی که فرود آمده بود هزار کس را بکذاشت و امر کرد
 تا آتش بسیار پراکنده برانروختند و خود با باقی لشکر
 ببالای آب روان شد و به تعجیل رانده محلّ گذار پیدا کرده
 و از آب گذشته صف لشکر بیاراست امیرزاده عمر شیخ
 استقبال او نموده لشکر هرد و جانب بهم رسیدند و جنگ
 در پیوست *

جهان شد بگرد اندرون ناپدید * کسی از یلان خویشتن رانید
 بخون گشته آغشته هامون و کوه * ز بس کشته کامد ز هرد و گروه
 امیرزاده عمر شیخ کوششهای مردانه نمود و چون کثرت
 و افزونی دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگ ایشان

(۱) در بعض نسخه (جقمیش) و در دو کتاب (جقمشن) بجای

چقمش است *

و باتفاق از آب سیحون گذشته بصحرای جو کلت که به پنج فرسخی اترار واقع است بجانب شرقی در پائین آن سال لشکر جانبین بهم رسیدند و صفها کشیده میدنه و میسره آراسته بر یکدیگر

حمله آوردند و جنگ در پیوست * * بیت *

* از بادِ حمله آتشِ حربِ اشتعال یافت *

* ترکِ اجلِ بغارتِ جانها مجال یافت *

* از بس که کشته گشت خلاقِ دران مصاف *

* مرگ از پریِ مرده ز خویش انفعال یافت *

و التهاب نیران محاربه و مقاتله ناشب هنگام تمادی پذیرفت امیرزاده عمر شیخ که در کمالِ جلالت و مردانگی یگانه روزگار بود کالبرق الخاطف و الريح العاصف بر قلب معرکه زد و از آن سوی لشکرِ دشمن بیرون رفته از سپاهِ خود دور افتاد لشکریان چون او را ندیدند متوهم شدند و شکست یافته متفرق گشتند و امیرعباس را دران مصاف زخم نیر رسید و امیرزاده عمر شیخ بفرّ دولت قاهره از میان دشمن بسلامت بیرون آمده باندگان شتافت و باز لشکرهای متفرق را جمع آورد و دران اثنا خبر آوردند که انکاتورا برادرزاده امیر حاجی بیگ ارکنوت نیز حقوق انعام و احسان حضرت صاحب قران فراموش کرده عهد و پیمان شکسته است و با لشکر گران از مغولستان بسیرام و تا شکنت آمده لشکریانش دست فساد

گفتار در سبب معاودت حضرت صاحب قرانی

بمستقر سریر سلطنت و جهان بانی

روزگار چون این فتح نامدار در عین شوکت و ابهت
 و اقتدار مشاهده کرد دفع عین الکمال را نیل دغدغه بر جمال
 حال فرخنده مال کشید و از جانب ماوراء النهر چیرا یلچی
 بهفده روز رسید و خبر رسانید که در آن طرف گرد فتنه برخاسته
 و توقتمش خان دگر باره خاک بد عهدی و بی وفائی بر فرق
 دولت خود پاشیده لشکری گران بماوراء النهر فرستاده است
 و صورت آن واقعه چنان بود که چون لشکر دشت مقدم ایشان
 بیگ یارق اغلن و اپلیغمش اغلن و عیسی بیگ و سائقن بهادر
 و دیگر امراء از سغناق گذشته بصیران آمدند و بمحاصره آنجا
 مشغول شدند تمورخواجه آقبوغا که محافظت آنجا بد و مفوض
 بود بمدافعه و مقابله ایشان قیام نمود و بیرونیان هر چند کوششها
 نمودند و جنگهای مودانه کردند کاری از دست ایشان بر نیامد
 و چون از تسخیر عاجز شدند از آنجا گذشته دیگر مواضع را تاخت
 کردند و امیرزاده عمر شیخ که در اندگان بود لشکر آن نواحی
 جمع آورده بدفع ایشان روان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر
 عباس نیز سپاهی که در سمرقند مانده بود مرتب داشته و امیر لعل
 بهراد رطغی بوغای برلاس و شیخ تمور پسر آقتمور بهادر را
 در سمرقند گذاشته متوجه شدند و با امیرزاده عمر شیخ پیوستند

و ابواسحاق نبیره شاه شجاع از سیرجان و سایر حکام اطراف
و جوانب مثل اتابکان لر و گرگین لاری که گویند از نسل گرگین
میلاد است کمربندگی و فرمان برادری بسته بشرف بساط بوس
رسیدند و پیشکشهای لایق کشیده بعنایت و عاطفت پادشاهانه
سرافراز گشتند و عساکرِ گردون مآثر بر حسب فرمان جهان
مطاع بعضی ولایت را که قدم انقیاد بر جاده متابعت
نهاده بودند تاخت کردند و چون مملکت فارس با تمامی
قوابع و لواحق مسخر شد و در تحت تصرف گماشتگان قرار
گرفت منشیان بلاغت شعار و دبیران لطایف نگار صورت عظیم
امور و جلال احوال که در آن مدت از آثار عنایت بی غایت
پروردگار (عظمت مواهبه و جل جلاله) روی نموده بود
بنوک خامه گوهر بار بر صحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها
پرداختند و مبشران را بدار السلطنة سمرقند و خراسان و سایر
ممالک بلاد روان ساختند *

* بیت *

بپرداخت منشی صاحب هنر * بسی نامه در باب فتح و ظفر
هرانگیخت یکران کلک دبیر * زمیدان کافور کرده عبیر
رقم زد بسی داستان شریف * بخطی لطیف و ادائیگی ظریف
بصد لطف چون گشت پیوسته * بمهر همایون شد آراسته
رسانید قاصد بهر کشور * صدایش برآمد زهر منبر
جهان شد سراسر کوان تا کران * پر آوازه فتح صاحب قرآن

* گودانید *

* بیت *

هیچ دشمن بدشمن این نکند * که کند مرد بی خرد با خود
 و چون رایت همایون صاحب قران در ذی الحجه
 سنه (تسع و ثمانین و سبعماية) بفتح و فیروزی بشیراز رسید
 مملکت فارس بی کلفت دفع منازعی در حوزه تسخیر
 و تصرف بندگان حضرت آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه
 انخرط یافت و لله در من قال

* بیت *

* دولت آنست که بی خون دل آید بکنار *

* ورنه با سعی عمل باغ جنان این همه نیست *

در ظاهر شهر شیراز حوالی تخت قراچه مرکز رایت نصرت
 آیت گشت و تمام اصول و کلان تران و کلویان با حراز سعادت
 زمین بوس شتافتند و بعد از اقامت رسم خاک بوسی
 یک هزار تومان کبکی قبول کردند که بخزانہ امانی فرود آرند
 و از برای کفایت آن مهم امیر عثمان عباس بشهر درآمد
 و وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید عید گاه
 بفر حضور حضرت گردون بسطت آرایش پذیرفت و خطبه
 با لقب همایون آراسته گشت و بعد از ادای وظایف عبادت
 و قربان بمنزل همایون معاودت افتاد والی یزد شاه یحیی
 که برادرزاده شاه شجاع بود و داماد او با پسر بزرگش
 سلطان محمد و حاکم کرمان سلطان احمد برادر شاه شجاع

آن دیار بهره‌اخذت امیر حاجی بیگ پسر امیر ساروغا و نونان^(۱) شاه را پسالیانه بهحفاظت اصفهان باز داشت و در کنف حفظ و تایید ملک دیان بصوب شیراز روان شد و الی فارس زمین العابدین چون خبر شنید * * بیت * که صاحبقران آمد و صد هزار * دلیران جنگی ز توران سوار رو بگزین نهاد و در تستر پسر عم او شاه منصور حاکم بود باوجود آنکه میان ایشان صفائی چندان نبود کالمستجیر من الرضواء بالنار باسپاه خود براه کازرون متوجه ارشد غافل از آنکه هرکه بردشمن اعتماد نماید و از غدرا و حذروا جب نداند سررشته سعادت از دست داده باشد و در ملامت برخود گشاده و چون بکنار آب دودانکه رسید شاه منصور مردم او را فریب داده بجانب خود دعوت نمود و چون مزاج لشکر ایران بملک طباع نوع انسان که آنه کان ظلوما جهولا بر بی وفائی مجبول است مجموع خاک بی آزر می بر روی وفا پاشیده بطرف او مایل شدند و زمین العابدین باندک نفری بماند شاه منصور جمعی را بفرستاد تا او را بشهر آورد در قلعه سلاسل باغلال و سلاسل مقید گردانیدند و آن جماعت که بی وفائی نموده ازو بوگشته بودند همه را بگرفت و تمام اموال و اسباب ایشان باز سته محبوس

(۱) در بعض نسخه (توران) و در بعض (تویان) دیده شد *

* تعبیههای عجب یار مرا خواست^(۱) خوست *

و حقیقت امر آنست که چون جاهلان عاقبت ناندیش سرِ اطاعت از اولوالامر ذر شوکت کشیده سه هزار مسلمان را بنحاق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام عز و علا جلوه که در آن زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام بتیغ گذاری موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم و این واقعه در روز دوشنبه ششم ذی قعدة سال مذکور اتفاق افتاد و اگر مسلم دارند که بنابر وقایق و بدایع حکمت نامتناهی الهی حوادث و وقایع عالم کون و فساد را نوع ارتباطی با اوضاع فلکی هست این واقعه که در اصفهان دست داد قرب زمانی داشت باقران یازدهم^(۲) از قرانات مثلثه هوایی در جوزا و قران نخستین در سرطان ذلک تقدیر العزیز العظیم *

گفتار در توجه صاحب قران دشمن گداز

مسکین نواز بجانب دارالملک شیراز

چون خاطر مبارک صاحب قران کامگار از قضیه فتح

(۱) در بعض نسخه (خوست خوست) و در بعض (خواست خواست)

و در بعض (خوش خوشست) (۲) در دو کتاب بجایش (نهم)

و از آسیب تعرض آن جاهلان بی باک میانیت نموده خانهای
 ایشان بسلامت بماند و بسی مسلمانان از آن ممر خلاص یافتند
 و یرلیغ شکنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات
 و صدجات سرکشتگان بحصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن
 تواجبان دیوانی علیحدّه بنهادند و از ثقات استماع رفته
 که بعضی لشکریان که نمی خواهند که بدست خود مباشر
 قتل شوند سر از یاساقیان می خریدند و می سپردند و در
 اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود و در اواخر
 که هرکس حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده
 بود و کس نمی خرید و همچنان هرکرا می یافتند می کشتند
 و از غوامض حکمت الهی آنکه جمعی که در روز از گزند تیغ
 بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگیرزند از قضا
 برقی نشست و اثر پایهای ایشان در برف بماند روز دیگر
 آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هر جا که پنهان
 شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند
 لیقضى الله اصراکان منعولا و از عدد کشتگان آنچه
 بقلم در تحت ضبط کتابت و حساب درآمد بروایت اقل
 هفتاد هزار سر در ظاهر اصفهان جمع شد و از آن در مواضع
 متعدد منارها ساختند *

* بیت *

* گاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

و محمد پسر خطای بهادر بقتل آمد چنانچه قریب سه هزار کس در آن از غوغای عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد بی باک بعد از قتل اتراک بدروازها شتافتند و از جمعی که بمحافظت آن قیام می نمودند باز گرفتند و بضبط و احکام آن مشغول شده بقصور باطل و اندیشه محال بنیاد یاغی گری نهادند روز دیگر چون کیفیت واقعه بسمع مبارک صاحبقران رسانیدند آتش خشم جهان سوزش اشک نار الجحیم ابرو ها زبانه زدن گرفت و لشکر نصرت شعار را بتسخیر شهر فرمان داد و لاوران سپاه تیغ انتقام بدست جلالت کشیده روی قهر بشهر نهادند و مردم اندرون چون قضیه واقع شده بود و اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بیم جان حرکه المذبوحی می کردند و بیان تمور آقبوغا در آن جنگ کشته شد و چون بهادران ظفر قرین حصار بکشودند و شهر تمام مسخر شد صاحب قران کامگار جمعی را بفرستاد تا محله سادات و کوچه موالی ترکه و خانه خواجه امام الدین واعظ اگرچه بیک سال پیش ازین حال وفات یافته بود حمایت نمایند و بقتل عام و انواع عقوبت و انتقام فرمان داد * * بیت * فتادند در شهر خیل مغل * برافتاد بنیاد مردم بکل بقتل و بغارت گشادند دست * سرای سران جمله کردند پست و بعضی مردم زیرک که لشکریان را باد نگاه داشته بودند

لشکریان را بضبط و محافظت آن نصب فرمود و بربلیغ لازم
 الاتباع بنفاد پیوست که در تمام شهر از اسپ و اسلحه هر چه
 باشد بخدا م بهرام افتقام سپارند و چون بر حسب فرمان کاربند
 شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای
 عساکر منصور مال امان قبول کردند و بر اهل شهر قسمت کرده
 از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند و فرمان قضا
 جریان صادر شد که محلات را بر امراء قسمت کرده هرا میری از
 مردم خود کسی بلخصیل فرستد و از برای ضبط مال نور ملک
 برلاس و محمد سلطان شاه را تعیین فرمود و اکابر اصفهان را
 در اردوی همایون توقیف نموده محصلان بشهر درآمدند
 و بدرست کردن وجه مشغول شدند و چون ارادت پادشاه
 قهار جل جلاله بخرابی آن دیار تعلق گرفته و اذا اراد الله شیئا
 هیأاسبابه دران اثنا شبی یکی از جهال رسائیق اصفهان
 که او را علی کچه پا گفتندی و از طهران آهنگران بود در
 اندرون شهر دهلوی زد و حشری از اشرار عوام کالانام بل هم
 اضل جمع شدند و دست بی باکی بر آورده گرد محلات بر
 آمدند و اکثر محصلان را بکشتند مکرر چند محل که عقلی
 و وجودی داشتند و محصلان خود را از شر آن مفسدان
 بدکردار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت
 مهمات خود بشهر درآمدند آن شب عرضه تلف گشتند

متوجه مملکت فارس گشت * بیت *

روان شد بصوب مَطَخَرِ گزین * وطن گاه شاهان ایران زمین
 خجسته سمند ظفر زیر ران * سعادت قرین نصرتش همعنان
 دلیران توران زمین در رکاب * همه دل پراز کین و سرپر شتاب
 یکایک بر ابرو فکنده کمره * سنان داده آب و کمان کرده زه
 زگرد سواران جهان قیر کون * سپاهی برون از درچند و چون
 همی رفت زین گونه صاحب قران * نگهبان خداوند کون و مکان
 و چون از ولایت همدان گذشته بجز بادقان رسید به ترتیب
 لشکر قیر و زه ائوالتفات فرمود و از انجا نهضت نموده بسعادت
 و اقبال روان شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول همایون
 گشت سید مظفر کاشی که خال زین العابدین بود و از قبل او
 حاکم اصفهان با خواجه رکن الدین صاعد و سایر سادات و علماء
 و اکابر و اشراف از راه استیمان و استعطاف از شهر بیرون
 آمدند و بشرف بساط بوس فایز گشته بعواطف و مراحم
 پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و عساکر گردون مآثر اطراف
 و جوانت شهر را فرو گرفتند و صاحب قران کامگار بشهر درآمد
 و طبرک را بفرقه دوم همایون رشک حصار فیروزه کار طارم
 چهارم سپهر گردانید و قلعه را احتیاط فرموده امیرایکو تموز
 را بضبط قلعه طبرک فرمان داد و بسعادت و اقبال بیرون
 آمده بمنزل مباحک معاودت نمود و در هر دروازه جمعی از

محروم نمائد هذا ما عهدنا اليه والعهد في الدارين
عليه همواره بتوفيق نشر مبرات از بارگاه واهب العطايات
موفق باد وحق تعالى بر عمر باقیش برکت كناد بالنبي
وآله الامجاد *

گفتار در توجه رایت آفتاب اشراق بجانب

فارس و عراق

چون زین العابدین را روز دولت بشام رسیده بود و ایام
سعادت بفرجام انجامیده در آمدن نعل نمود و فرستاده
حضرت صاحب قرانرا موقوف داشته باز نمی فرستاد
و اندیشهای فاسد که حد امثال او نبود بخاطر راه داده سلسله
اقبال ناممکن می جنبانید رای آفتاب اشراق آنحضرت
چون بران معنی اطلاع یافت نایره غضب جهانسوزش
اشتعال یافته عزیمت صوب فارس و عراق تصمیم فرمود و در
پائیز نوشقان ایل سنه (تسع وثمانین و سبعماية) حضرت صاحب
قران روی همت عالی نهضت بتسخیر ممالک عراق و فارس
آورد و لشکر ظفر قرین را گزین کرده منغلاهی تعیین فرمود
و پیشتر روانه گردانید و فرمان داد که اغرق همایون بصوب
ری رفته در سارق قمش قشلاق نمایند و امیرزاده میرانشاه
و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی بهادر را بضبط و محافظت
اغرق بازداشت و رایت فصرت شعار با باقی لشکر فتح آثار

معدلتش بوسه خلائق پاینده (بحق الحق واهله) بنا بر صدق
 نیت و خلوص طویت که نسبت با حضرت معدلت پناهی از
 آب صافی روشن تر است واجب دید صورت حال آنها کردن
 و فرزند دل بندم زمین العابدین (طول الله عمره فی ظلال
 عنایتکم) * * * مصراع *

* کورا بخدا و بخداوند سپردم *

و دیگر فرزندان طفل و برادرانم را بجناب مملکت پناهی
 سفارش نمودن احتیاج نمی داند چه بحقیقت دولتخواهی
 آنحضرت پیوسته ذخرا خلف دانسته ام تا چنانچه از سنجیه کریم
 و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین سزد مضمون آن حسن
 العهد من الایمان کار بسته بقاعده مستمره ایشان را
 با جمعهم بجناب مبارک خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق
 بر احوال ایشان گسترانند بوجهی که آثار آن صغار و کبار روزگار
 در یا بگذرد و در قرنهای باز گویند و حاسدان و قاصدان که سالها
 است که در آرزوی چنین روز بوده اند مجال شماتت و محل
 استیلاء نیابند و این معنی موجب ادخار ذکر جمیل و اجر
 جزیل شناسند و این دوست مخلص را که با میثاق عهد مودت
 توفیق عزلت یافت بفاتحه و دعاء خیر یاد فرمایند تا باین
 همت آن صاحب دولت از فحواى آیت یالیت قومی
 یملهون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرهین

* متی زدت تقصیرا یزدنی تفصلا *

* کانی بالتقصیر استوجب الفصلا *

باقوافل رجای عفوعمیم ورواحل امل رحمت ونعیم کریم

رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته نفس مطینه را ندای

ارجعی الی ربک راضیه مرضیه در داد * بیت *

* بدین مژده گر جان فشانم رواست *

* که این مژده آسایش جان ماست *

بابضاعت تحفه کلمه طیبه توحید که در سراچه دنیا بدان

زیست اثقالِ احوالِ آمالِ ازدوش نهاده روی تضرع

بحضرت آورد *

* مصرع *

* کزدوست یک اشارت وز ما بسر دیدن *

رجاء واثق وامل صادق که هرچه از حضرت مفیض الخیرات

روی نماید اگرچه عین زحمت دانیم محض رحمت باشد *

* بیت *

* زهی سلام تو آسایش سکینه روح *

* زهی کلام تو مفتاح گنجهای فتوح *

والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا

بر بقای عمر و دولت و دوست کامی و بسطت جاه و مملکت

آن حضرت سلیمان منقبت اسکندر مرتبت برکت باد و سایه

و عقد مخالفت بروابطِ خلود منعقد شده بود فتوح روزگار

دانسته در ابقاء آن راسخ دم ثابت قدم زیست و پیوسته مکنون

خاطر و مکتوم ضمیر آن بوده که *

* بیت *

* بقیامت برم آن عهد که بستم با تو *

* تا در آن روز نگوئی که وفای تو نبود *

و ازان حضرت علی التعاقب والتوالي زلال الطاف و سلسال

اعطاف چنانچه عالمیان را مشکور و مستحسن باشد متروشح

بوده و این معنی موجب مباهات می دانست درین وقت

که از بارگاه کبریانسیم دعوت و الله یدعوالی دار السلام

بمشام جان رسید و متقاضی و لن تجد لسنة الله تحویلا

حلقه طلب بر در دل زد که *

* بیت *

* عرش است نشیمن تو شرمت ناید *

* کائی و مقیم خطه خاک شوی *

و بحمد الله تعالی هیچ نگرانی و حسرت در دل نمائده است

و با وجود انواع زلّت و تقصیر و اصناف آثام و اجرام که لازمه

وجود انسان است هر آز و آرزو که در مخیله تصور بشوی

مرتسم تواند بود از مواید احسان حضرت و اهب منان که

فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین درین پنجاه

و سه سال که اتفاق نزول این منزل خاک افتاده در کنار

مراد نهادند *

* شعر *

جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصد دینی و دنیوی باعلی مدارج مرادات و اقصی مراتب مراسم رساناد (بمنه القدیم و طوله العمیم) بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و ائذیه فایحه که وسیله مخلصان حقیقی باشد آنها می گرداند که چون بر آرای ارباب الباطن روشن و مبهرن است که دارد دنیا محل حوادث و مکان صوارف است و اصحاب عقول بزخارف مسموه آن التفات ننموده اند و نعیم باقی را بر جهان فانی راجع داشته و بحقیقت دانسته که فانی هر موجودی از قبیل واجبات است و بقای هر مخلوقی از مقوله ممتنعات چند روزی که از بارگاه مهیمین بیچون عزشانه و عظم سلطانه منشور تغز من تشاء موقع بتوقیع توتی الملک من تشاء ارزانی داشته اعنه اختیار فوجی از بندگان خدای تعالی بقبضه اقتدار این ضعیف نحیف دادند بر حسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضاء احکام شرع مبین و اتباع او امر سید المرسلین (صلوات الله و سلامه علیه الی یوم الدین) کوشیده و استقامت احوال رعایا و زیردستان را (خالصا لوجه الله تعالی) مطمح نظر همت خود ساخته بعور عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدر بوده معیشت یا کافه خلائق بوجهی کرده شد که شمه بسمع مبارک رسیده باشد و چون نسبت با جناب معذات پناهی عهد مصادقت

شاه شجاع را طالب داشته که چون پدر مرحوم تو با مادام از
 هواداری و یک جهتی میزد و در هنگام وفات عرضه داشتی
 مشتمل بر سفارش تو نوشته و چه همت آنست که اثر آن
 بفوعی ظهور یابد که عالمیان از نزدیک و دور مشاهده نمایند
 می باید که درین ولا که موکب ما باینجا رسیده و مسافت
 نزدیک است بی توقف بیاید تا بعنایت و عاطفت مخصوص
 گشته چنان باز گردد که دستانش بلند پایه و سرفراز گردند
 و دشمنانش از حسد در سوز و گداز افتند و چون سیاق سخن
 بدگر مکتوب شاه شجاع منجر شد صورت آن بر سبیل استطراد
 ثبت افتاد *

ذکر مکتوبی که جلال الدین شاه شجاع در حال

وفات بحضرت صاحب قران نوشته بود

هو الحی لا اله الا هو له الحکم و الیه ترجعون

عالی حضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار
 مکرمت آثار نوین بزرگ کامگار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار
 شهسوار مضار عدل و احسان اعدل اکاسره زمین و زمان
 المنظور بانظار عنایة الملک الدیان قطب الحق و
 دنیا و الدین امیر تیمور کورگان خلد الله ملکه و سلطانه
 ملاذ قیامه گیتی دار و ملجاء جنابره چرخ اقتدار باد و در تعظیم
 او امر آسمانی و تحریر مراضی سبحانی موفق و مرید و حق

توگوئی کز اقبال صاحبقران * اساسش فکند او ستادِ قضا
 حضرت صاحب قران از انجا بسعدت معاودت نموده
 بمبارکی و طالع سعد بسلامت رسید و ملک عزالدین را بعنایت
 خسروانه سرافراز گردانیده و ولایت کردستان را با و مسلم^(۱)
 داشت و از انجا قرین عون و تایید الهی بی توقف روان
 شد و درین اثنا حاکم ارمی تیزک بسعدت بساط بوس رسید
 و در مقام افتیاد و فرمان برداری مراسم بندگی و خدمتگاری
 بتقدیم رسانید عاطف سلطان گیتی ستان کشور بخش ولایت
 ارمی را با و ارزانی داشت و کنیزکی صاحب جمال بار بخشید *

* نظم *

* کفتاب از شرمِ اورخ زرد بود *

* صبح را از شوق اودم سرد بود *

* زیر زلفش آفتاب روی او *

* کرده روشن چین یک یک صوی او *

* چون گشادی درج لعل از خنده باز *

* مرده صد ساله کردی زنده باز *

و چون صاحب قران کامگار از مراغه عبور کرده بگیلان نزول
 فرمود چند روز در انجا توقف نمود و پیش ازین مراجع
 خسروانه کس فرستاده بود و والی شیراز زین العابدین پسر

(۲) در بعض نسخه بجای مسلم (ارزانی) مکتوب است *

دولت از حصار فرود آمد و بسعادت بساط بوس سرافراز
گشت اهل قلعه از غایت غوایت و نهایت شقاوت طریق
عصیان پیش گرفته یاغی شدند و راه حصار را استوار کرده
مدافعه و مقابله را آماده گشتند * * نظم *

بوسواس شیطان و جهل و غرور * ز راه سعادت فتادند دور
کسی را که شد تیره روز بهی * باد بار خود کوشد از ابلیس
شتابد بهای شقاوت روان * بسوی هلاک تن و فوت جان
سپاه مظفر لولا بر حسب یرلیغ قضا مضاعراة و منجذیق ساخته
و افراخته جنگ در انداختند * * نظم *

ز بس شپ شپ تیر و چرکمان * زمین گشت لرزان تر از آسمان
ز پرواز پیکان هوا تیره گشت * همی آفتاب اندران خیره گشت
و به نیروی دولت قاهره حضرت صاحب قران آن حصار
نامدار که شنقار اقدار هیچ کامگار بهیچ روز گارد رهوای تسخیر
آن پرواز نجسته بود بهدت بیست روز بغلبه و قهر مسخر
گردانیدند و بسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند
و بسی رادست و گردن بسته از بالای کوه در انداختند
و جهان را از خبث وجود آن بدکرداران فساد پیشه بپرداختند *
* نظم *

ز گردان جهان را به پرداختند * بسی را ز کوه اندر انداختند
شد ایمن ز شر و فساد آن دیار * بیم جهاندار چرخ اقدار

و ولایت والوس او را با دارزانی داشت و از آنجا نهضت فرموده از کنار کول با تمامی لشکر از بند ماهی گذشته در آله طاق در مرغزار باقا^(۱) سرای با غرق همایون پیوست *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب

وان او و سلطان

رایت ظفر پیکر از آنجا متوجه وان و سلطان شد و ملک عزالدین شیراز^(۲) مدینه لشکر قیامت نهیب بقلعه وان در آمد و آن حصار بست بغایت محکم و استوار بر سر کوهی بلند واقع شد و یک طرفش بآب دارد *

* نظم *

* ز موج دریا سنگ بناش چون مینا *

* ز نَف مهر گل بارهاش چون مرجان *

* هزار سال ز باران بروزیان نرسد *

* بجای قطره اگر بارد از هوا سندان *

* ملوک راز رسیدن بآن گسسته امید *

* عقاب گاه عروچش فکنده بال توان *

عساکر منصور روی جلادت بتسخیر آن نهاد قلعہ را از جانب خشکی در میان گرفتند و به ترتیب اسباب محاصره و جنگ حصار مشغول شدند ملک عزالدین بعد از دو روز به تعلیم

(۱) در یک نسخه بجای باقا (ایاق) است (۲) درد و کتاب بجای

شیراز (شیرازی) است *

کامگار دیگر بار جهان‌نشا بهادر را با لشکری جرار بایلغار
فرستاد و او با ایل ایشان رسیده دست استیلاء بغارت و تاراج
بر آورده مال بسیار و مراکب و اسلحه بی شمار فتوح روزگار
لشکر نصرت شعار گشته مظفر و کامگار بار دوی اعلیٰ ملحق
شدند *

- * زبس غارت و الجه و چار پای *
- * دران دشت شد برسپه تنگ جای *
- * ز بسیارے برده و خواسته *
- * سراسر شد آن لشکر آراسته *

و شاه ملک پسر غیاث الدین بر لاس بی اشارت و فرمان حضرت
صاحب قران بطرفی رفته بود او را در بیابانی کشته افتاده
یافتند و آن حضرت از آنجا متوجه صحرای موش گشت و ایل
والوس آن نواحی را غارت کرده بشهر اخلاط رسید و تمامت
اهالی آن ولایت را مطیع و منقاد گردانیده در حیز ضبط آورد
و چون از آنجا روان شده بشهر عادل جوز رسید و الهی آنجا از
در اطاعت و فرمان برداری در آمده باقامت مراسم
استقبال استعجال نموده بسعادت بساط بوس مستسعد گشت
و نثارهای فراخور کرد و پیشکشهای لایق کشید و بمساعدت
دولت خود را در زمره بندگان درگاه منخرط گردانید و عاطفت
پادشاهانه او را بمزید تربیت و نوازش اختصاص بخشیده

* بگاه کینه جهان سوز ترز آتش تیز *

متوجه شده بایل وحشم آن مفسدان متمد در آمدند و تمام اموال و چهار پایان از اسپ و شتر و گوسفند و غیر آن غارت کرده بسیار از زنان و دختران ایشان را اولجه گرفتند و مظفر و منصور باز گشته بموکب همایون پیوستند و محکم میرکه با گروهی دیگر از مردان کار و دلاوران تیغ گذار هم بدان مهم روان گشت و بحسب اتفاق ممر ایشان بر کوهستان واقع شد و بدرهائی تنگ در آمدند و دشمنان واقف شده سر راه گرفتند و بعد از جنگ و کوشش فراوان به نیروی دولت حضرت صاحب قران از آن مضیق خلاص یافته باره وی اعلی مراجعت نمودند و شیخ علی پسر ارغوی برلاس و اقبال شاه برغوجی و تیلک^(۱) قوچین * * بیت *

دلیران گرد افکن شیرگیر * خروشنده با جوشن و تیغ و تیر و فوجی دیگر را از سپاه سرکرده روی جلالت بجست و جوی قرا محکم نهادند و در کوهی عظیم محکم و جایی سخت باو رهیدند و بمحاربه و قتال اشتغال نموده کوششهای مردانه کردند و جنگ بسیار واقع شد و لااخواجه در آن رزم بقتل آمد و چون خصم بآن کوه عظیم بر آمده بود و از جنگ فایده متصور نه امراء با سپاه بمعسکرتظر پناه آمدند صاحب قران

(۱) در بعض نسخه بجایش (بیلک قوجنی) دیده شد *

و چون بحصار بایزید که آنرا قلعه آیدین نیز گویند رسید سپاه ظفرپناه آنچه از الوس آیدین دران نواحی مانده بود غارت کردند و چون از آنجا گذشته بقلعه ارنیک رسیدند که مصر پسر قرا محمد آنجا بود تمام ایل و حشم ترکمان که دران حوالی و نواحی در کوه و دشت بودند بغارتیدند و چون از آنجا عبور نموده بارزروم رسیدند قلعه آنرا در همان روز مسخر کرده کنار آب چیاچور مخیم نزول همایون گشت و ایلچی بجانب آرزنجان فرستاده طهران را که والی آنجا بود بایلی و انقیاد دعوت فرمود چون فرستاده بارزنجان رسید طهران مقدم او را به تعظیم و ترحیب تلقی نموده آنچه از لوازم ادب و جانب داری تواند بود بتقدیم رسانیده از در مطاوعت و فرمان برداری درآمده خراج قبول کرد و ایلچی را بانواع رعایت و خدمت خشنود ساخته بازگردانید و حضرت صاحب قران سه فوج از لشکر ظفرقرین را گزین کرده فرمان داد که بطالب قرا محمد پدر قرا یوسف ترکمان روان شوند بر حسب فرموده امیرزاده میرانشاه با گروهی از سپاه ظفرپناه *

* نظم *

- * همه چو گوهر شمشیر غرق در آهن *
- * دلیر و صفت روزم آزما ی قلب شکن *
- * همه به تندی چو رخ و نهیب رستاخیز *

در میان گرفته نقیب زدند و آب آنرا دزدیده از اطراف
و جوانب جنگ در انداختند و باندک زمانی مسخر ساخته
خراب و ویران گردانیدند و حاکم قلعه را بسته بحضرت آوردند *

* بیت *

لشکرِ صاحبِ قرانِ کامگار * شاه کیوان رفعتِ چرخ اقتدار
بود در آن قلعه گردون شکوه * چون بر آشفتمند وقت کارزار
قلعه بگشادند و ویران ساختند * خصم را بستند و آوردند خوار

گفتار در توجیه رایت نصرت نشان

بدفع فساد قرا محمد ترکمان

درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که ترکمانان دست
تعدی و طغیان بایندای مسلمانان دراز کرده قافلۀ حجاز
و دیگر کاروانیان را متعرض می شوند و هیچ کس با من و سلامت
ازان راهها گذر نمی تواند کرد حضرت صاحب قران بقصد دفع
فساد آن بدکرداران از جلگۀ نخجوان نهضت فرموده متوجه
ایشان شد و فرمان همایون صادر گشت که محمد میرکه که
بمحاصره النجف مامور بود بموکب گیتی ستان ملحق شود
و در راه فرمان داد که اغرق بآله طاق^(۱) رفته در انجا
توقف نمایند و بنفس مبارک با لشکر نصرت شعارا یلغار فرمود

(۱) در بعض نسخه بجایش (بآله باق) و در بعض کتاب (بآله تاق)

و در بعض (باکه تاق) مکتوب است *

عرض رسید که دیدم سپهر از نظاره آن خیره گشت صاحب قران
 کامکار از آنجا سوار شده بسعادت و اقبال باز گشت و بجانب قلعه
 النجق که گماشتگان سلطان احمد محافظ آن بودند توجه نمودند
 و بعد از وصول چون سه روز بگذشت پریلیخ همایون بنفاد پیوست
 تا امراء و لشکریان در شب بکوه برآمدند و دیگر روز جنگ در
 انداخته فصیل زیرین را بغلبه و قهر بگرفتند و خراب گردانیدند
 و ایشان از بیم جان گریخته ببالای قلعه برآمدند و اهل قلعه که
 از بی آبی و قلت حیا یا غی گری بحد گرفته انقیاد نمی کردند
 از بی آبی و تشنگی بجان رسیده در صد هلاک بودند
 بضرورت از در عجز و بیچارگی در آمدند و سوگندها خورده
 عهد کردند که فرود آیند و قلعه سپارند لشکر منصور دست از
 جنگ باز داشته از کوه فرود آمدند و پیش از بیرون آمدن
 مخالفان ابروی پدید شد و یکشنبه روز باران عظیم بارید
 و مجموع ابگیرها و حوضهای ایشان پر آب شد و چون از آن آب
 انتعاش یافتند عهد شکسته بقول خود وفا ننمودند حضرت صاحب
 قران محمد میر که پسر شیر بهرام و اوج قرا بهادر را تعیین فرمود
 که قلعه را حصار دهند و بسعادت مراجعت نموده با غرق
 همایون پیوست و پیش ازین شیخ علی بهادر را بمحاصره قلعه
 با یزید فرستاده بود بعد از آن امیر حاجی سیف الدین و امیر
 ایگو تمور را با لشکری بمدد ایشان فرستاد و باتفاق قلعه را

* در زمان حفظ یزدان در پناه عدل خویش *

* لطف و قهرش گاه و بیگانه نیک و بد را فویش و نیش *

ذکر قدوم اعلیٰ سرایملک خانم از طرف

سمرقند با شاهزادگان ارجمند

چون موکبِ همایون مقارن فتح و ظفر بکوکچه تنکیز رسید

مبشر اقبال مروده رسانید که مهتد اعلیٰ سرایملک خانم با امیر

زاده شاه رخ و امیرزاده خلیل از سمرقند احرام حرم امن

و امان و قبله ملوک و سلاطین عهد و آوان یعنی آستان خلافت

آشیان حضرت صاحب قران بسته می‌رسند آنحضرت را از وصول

این بشارت ریاض بهجت و شادمانی نصارتی تازه پذیرفت

و در حدیقه آمال و امانی غنچه مسرت و شگوفه کامرانی

بشگفت داعیه دیدن فرزند ان بحکم اذانت المنازل

زاد شوقی چنان بر خاطر مبارک مستولی شد که اغرق را

در کوکچه تنکیز گذاشته برسم استقبال پای توجه در رکاب

استعجال در آورده بی توقف روانه گشته در موضع مرند شمامه

عرار و روند و ضال مشام آمال را معطر ساخت و در اینجا اتفاق

ملاقات افتاده دیدۀ امید از مشاهده جمال مقصود منور

گشت رسم نثار اقامت کرده چندان ز رواج اهر بر افشادند

که دست ملازمان سعادت مند از جمع آن به ستوه آمد

و پیشکشهای ارجمند کشیده آن مایه از اسباب و تجملات بمحل

اعلی رسانیده بزانو در آوردند صاحب قران کامگار از کمال تمکین و وقار سایه التفات بر جزای بدکرداری ایشان نینداخت و ملحوظ نظر عفو و اغماض گردانیده توقتمش خان را بر قاعده پیشین پرسش فرمود و بزبان عاطفت و نصیحت راند که میان ما حق پدر فرزندیست جهت چه بود که بدین حرکت نامناسب اقدام نمود و بی موجبی لشکر باین جانب فرستاد و چندین هزار مسلمان بی گناه عرضه تلف گشتند می باید که بعد ازین از امثال این کردار نا پسنندیده محترز باشد و بعهد و پیمان وفا نموده فتنه که در خواب رفته بیدار نسازد و این نصیحت که یوزبان مبارک آن موید کامگار گذشته موافق حدیث نبویست **حيث قال صلى الله عليه وسلم الفتنه نايمة لعن الله من ايقظها** و بعد از گزارش این کلام لطایف نظام مرحمت پادشاهانه فرمان فرمود که آن اسیران را خلاص گردانیده ز روجامه بدهند و بدرقه همراه کرده از عساکر منصور بگذرانند و بطرف دشت قبچاق که جای ایشانست روانه سازند *

* بیت *

دوستان را کجا کنی محروم * تو که بادشمنان نظر داری
و امیرزاده میرانشاه از آب کر عبور نموده در کنار آب بارودی
اعلی معاودت نمود و اردو از آنجا کوچ کرده رایت نصرت شعار
در زمان حفظ و تایید پروردگار متوجه کوچ کندیز شد * بیت *

که باران او بود شمشیر و تیر * جهان شد بگردار دریای قیو
 و چون امراء این جانب از اول جنگ را در حساب نگرفته
 بودند جای توقف ایشان در وقت جنگ پیشه بود و آب
 و مجالِ کرفر نداشتند و بدین سبب قریب چهل کس از ایشان
 کشته شد و برخلاف معهود آن دلاوران را که سرآمده روزگار
 بودند چون زلف دلبران شکستی روی نمود اما بعینه چون
 شکست طره بر شکنج ماه رویان بود که در شکستگی سکه بردرست
 دل ربائی زند و در عین پریشانی بنه جمیعت هوشمندان را
 بتاراج دهد و لهذا گفته اند *

چون زلفِ بتان شکستگی عادت کن * تا مید کنی هزار دل در نفسی
 دران اثنا امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از آب
 برگزیده در رسیدند بهادران نامدار از یمین و یسار حمله
 آورده بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار
 از روزگار دشمنان بر آوردند و چون مخالفان را پای قرار از
 جای رفته رو بفرار نهادند و لشکر منصور ایشان را تگامشی
 کرده تا آن سوی در بند پیرانند و بسیاری از ایشانرا دستگیر
 کردند امیرزاده میرانشاه آن گرفتگان را بند کرده بدرگاه
 عالم پناه فرستاد و شوریده برادر مبدردران جنگ زخم دار
 شده بود و بعد از آنکه او را باردوی اعلی آوردند بجوار
 رحمت حق پیوست و چون اسیران سپاه مخالف را به پایه سریر

گران را تجهیز کرده بآذر بیجان فرستاد و چون اخبار باز بمسامع
 علیه رسافیدند که فوجی از سپاه بیگانه را در آن طرف آب
 گردیده افد حضرت صاحب قران شیخ علی بهادر و ایکوتمور
 و عثمان عباس و جمعی دیگر از امراء و لشکریان را فرمان
 داد که از آب کرگذشته کیفیت حال را تحقیق نمایند و فرمود
 که چون ما را با توقتمش خان عهد و پیمان در میان است
 اگر آن گروه که دیده اند از لشکرا و باشند در جنگ مبادرت
 ننمایند و پیش دستی مکنید و چون ایشان بر حسب فرموده
 روان گشتند آن حضرت بتلقین ملهم دولت امیرزاده میرانشاه
 و امیر حاجی سیف الدین را با جماعتی امراء و لشکریان
 از عقب ایشان بفرستاد و چون امراء که پیش تر رفته بودند از
 آب کرگذشته بسپاه یاغی رسیدند و بیقین پیوست که لشکر
 توقتمش خان اند بنا بر فرمان حضرت صاحب قران جلالت
 و تیز جنگی که شیمه و عادت ایشان بود بتقدیم نرسانیدند
 و جانب حزم فرو گذاشته حساب از جنگ برنداشتند و باز
 گشتند دشمنان آن معنی را حمل بر ضعف کرده چیره گشتند
 و روان برایشان تاخته تیر باران کردند و جنگ درآختند
 ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند و جنگی عظیم در پیوست *

* نظم *

زهر سوچونگ اندر آمد سپاه * یکی ابرگفتی بر آمد سیاه

از میامین دولت حضرت صاحب قران بقبضه قدرت و اقتدار
 در آمده و این بزرگی و سرافرازی که بر مزید باد مطلقا از
 سمر تربیت و عنایت آن حضرت حاصل شده و انواع عواطف
 و مراحم که در هر باب ارزانی داشته اند زیاده ازان است
 که شرح توان داد و وظیفه آنست که این معانی را نصب العین
 ضمیر گردانیده دایما بخدمات لایقه بآن حضرت تقرب نمائی
 و از شرایط مهیاس داری و حق گذاری هیچ دقیقه مهمل
 نگذاری که هر آئینه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و بسط
 مملکت گردد و نیز بر اوضاع عالم اعتمادی چندان نیست اگر
 العیاذ بالله روزی حریف دولت را پای بسنگ نامرادی
 بر آید بدست گیری عنایت آن حضرت پشت امید باز توان
 داد و از پهلوی اقبالش جبر اختلال حال توان کرد و از
 برکت اخلاص آن دولتخواهان رونق ملک و سلطنت توقتمش
 خان روز بروز در ترقی بود تا او روگ تمور و آقبوغا در گذشتند
 و جماعتی تلبه منغوتیان که مخصوص توقتمش خان بودند
 و قرانچی که پدر خود را کشته بود پیش او راهی تمام یافتند
 و علی بیگ را با وجود تقرب مفسدان اختیاری نماند و از
 شامت اغوا و افساد ایشان توقتمش خان از راه صواب بیفتاد
 و پای از جاده موافقت و مخالفت حضرت صاحب قران
 بیرون نهاده سر بطنیان و عصیان بر آورد و یاغی شد و لشکری

و هدایا بهایه سربر اعلیٰ فرستادند و اظهارِ مطامعت و فرمان برداری کرده باج و خراج تقبل نمودند و درین اثنا شیخ علی بهادر که بمحافظتِ اغرق همایون مامور بود با اغرق از راه اردبیل بقرا باغ رسید حضرت صاحب قران آن زمستان در انجا بسعدات و اقبال بلب آب ارس قشلاق فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران ببردع

و رسیدنِ خبر حرکت لشکر دشت

چون فصلِ شتا با آخر آمد و آوازهٔ هجوم لشکر ربیع در عالم افتاده سپاه سبزه و گیاه در حرکت آمد در اوایل سنه (تسع و ثمانین و سبعمائه) موافق نوشقان ایل رایت نصرت شعار صاحب قران کامگار بصوب بردع نهضت نمود و مقارن این حال آوازه در افتاد که توقتمش خان اظهار عصیان کرده لشکری از راه دربند روان گردانیده است و صورت قضیه آن بود که علی بیگ غونگرات و اوروک تمور و آقبوغای بهرین که از عظماء امراء الوس جوجی خان بمزید عقل و نیک اندیشی ممتاز بود ند پیوسته توقتمش خان را بسخندان نصیحت امیز از رایهای فاسد باز داشته بطریق صواب راهنمایی میکردند و از انجمله همواره او را بر مراعاتِ حقوق حضرت صاحب قران و سلوکِ جاههٔ ادب نسبت با بندگانِ آن حضرت تحریض می نمودند که خافرا پادشاهی الوس جوجی و جای پدران

انباع و اشیاع و اهالی آن مملکت میل بملت حنفیه زهراء کرده بسعادت اسلام استسعاد یافتند و درین ولا والی شروانات امیر شیخ ابراهیم که بفخامت قدر و نباهت ذکر و مکارم اخلاق و قدم خاندان از ملوک زمان ممتاز بود بارشاد عقل و دلالت دولت کمر عبودیت و خدمتگاری برمیان اخلاص و هواداری بسته از راه انقیاد و متابعت بدرگاه اسلام پناه شتافت و بمساعدت سعادت شرف بساط بوس که مقصد اقصی ملاطین روزگار بود دریافته پیشکشهای لایق و تقوزهای موافق بعرض رسانید و از جمله لطایف که ملهم دولتش تلقین نمود آن بود که در هنگام عرض تقوز که از هر نوع نفایس و تبرکات نه نه می کشید هشت مملوک زرخریده بحل عرض رسانید و خود در میان ایشان استاد تقوز بنفس خود تمام کرد صورت اخلاص او در نظر حضرت صاحب قران موقع قبول و ارتضایافت و او را بتربیت و نوازش خسروانه سرافراز گردانیده تمام ممالک شروان با توابع و لواحق باو ارزانی داشت و بمیان آن تربیت شروان شاه روزگار شد و ملوک کیلانات که باستظهار حصانت و محکمی کوه و جنگل و بسیاری آب ولای از قرنهای بعید باز اطاعت پادشاهان نمی کردند درین ولانسیبت با بندگان حضرت صاحب قران از در متابعت و اذعان در آمده پسر و کسان خود را با بحف

عقیدۀ صافی فایزگشته حیات سعادت سرمدی یافت و زبانی
 که مدۀ العمر از معلم فابواه یهودانه و ی نصرانه تلقین ان الله
 ثالث ثلثه آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا
 شد و مضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله
 و خاتم النبیین را تصدیق نموده باداء کلمه طیبه توحید
 رطب اللسان گشت و در سلك سعادت منذ ان کنتم خیر امة
 اخرجت للناس انتظام پذیرفت * * بیت *

دل از نور توفیق بیناشده * زبانش بتوحید گویاشده
 بقراط زرهی که حضرت داود پیغامبر علی نبینا و علیه الصلوة
 و السلام در زرآد خانه و علمناه صنعة لبوس بسر انگشت
 و الناله الحدید پیداخته بود و باتفاق ان اعمل سابغات
 و قدر فی السرد مکمل و مستحکم ساخته داشت آنرا
 با دیگر تحف و تبرکات بحضرت صاحب قران آورده پیش کش
 کرد همت پادشاهانه بحکم و المولفة قلوبهم افاضت فیض
 حوافظ و مکرمت بی دریغ درباره او واجب شناخت
 حکومت مملکتی که باو تعلق داشت با دیگر ضایم و مضافات
 با و ارزانی فرمود و یرلیغ عالم مطاع کرامت نمود اجازت
 انصراف علاوه دیگر اطفاف و اعطاف ساخت و باصناف
 عطایا و مواهب بی پایان اختصاص بخشید چنانچه اکثر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (با یقان) دیده شد *

* گرفته قلعه و کنده حصار و کشته عدو *

* بدست کرده غذایم فزون ز حد و شمار *

و قلعه سرخ را نیز مسخر کرده و بازمین هموار ساخته بقرا باغ
 سرخاب آمد و از آنجا کوچ کرده بکنار آب کرنزول فرمود
 و فرمان قضا جریان بنفاد پیوست تا ازنی و خاشاک نوالها
 پیچیده بر آب کر پل بستند و چون صاحب قران غازی بالشکر
 منصور از آب عبور نمود عنان عزیمت همایون بجانب بردع
 معطف گشت و ایل آن ولایت مسخر و ایل شد * * نظم *
 بهر جا که صاحب قران برگذشت * مسخر شد و هر که بد ایل گشت
 جهان آفرینش که پرورده بود * جهان بحر و بر نامزده کرده بود
 و در قرا باغ بقراط تفلیسی را که پیش ازین بقید و حبس او
 حکم جهان مطاع صدور یافته بود احضار فرمود و بر وفق اشارت
 ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة
 زبان مبارک مقال که ترجمان ملهم دولت و اقبال بود بمواعظ
 حکمت امیز برکشود و او را بدین قویم محمدی و طریق مستقیم
 شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دعوت
 فرمود و از میامین انوار نصیحت و ارشاد آن حضرت نور
 هدایت از روزن توفیق در درون تاریک آن گمراه تافت
 و از برکت شربت انفاس عیسوی خاصیتش بقراط که در
 سرسام ضلالت مشرف هلاکت شقاوت ابدی بود بصحت

اثر درد امن البرز کوه روان شد و فود عفايت رباني همعنان
 دولت روز افزون و جنود تايدات آسماني ملازم رکاب
 همایون عساکر منصور رايت غزو و جهاد به نپروى بازوي
 صدق نيت و حسن اعتقاد برافراخته و نصرت دين مبین
 و کوري کفره لعین را غلغله تکبیر و تهلیل در جهان انداخته *

* نظم *

* چون کوبه شاه جهانگیر درآمد *

* از هر طرفی غلغل تکبیر بر آمد *

* هر جا که سپاهش بسعادت گذر آورد *

* در روضه دین شاخ کرامت به بر آمد *

* روشن شد از افوار هدایت افق دین *

* تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد *

وامراء نامدار و بهادران پیل افکن شیرشکار که جهت تسخیر
 ولایت کفار و دفع فساد و شرّ اشرار باطراف و جوانب رفته
 بودند بسیاری از بی دینان را بتیغ بگردانیدند و قلاع و حصون
 ایشان مسخر کرده و ویران گردانیده و غنیمت فراوان در
 تحت ضبط و تصرف در آورده در موضع قبله باردوی اعلی
 پیوستند *

* نظم *

* بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد *

* سپاه خسرو غازي زهر بلاد و دیار *

تاخت کرده بغارتیدند و بسیاری از ایشانرا بتیغ جهاد
 بگذرانیدند * *و بسیاری از ایشانرا بکشتن تیغ جهاد* * نظم *
 بسی کافران را به تیغِ غزا * بکشت آن سپاهِ مظفر لواء
 غنیمت نه چند آنکه شاید شمرد * سپه با بسی برده زانجا ببرد
 و امیر محمد درویش برلاس با گروهی انبوه از سپاه گردون
 شکوه بکوهستان شکی درآمدند و جماعتی را که قدم بجاده
 مطاوعت نهاده بودند دران کوهها بدست آورده اسیر
 و منقاد ساختند و هرچه داشتند ببادِ غارت و تاراج بردادند
 * نظم *

سپاهِ مظفر دران کوهسار * بر آورده از جان دشمن دمار
 بتاراج بردند بسیار چیز * باولجه گرفته بسی برده نیز
 و ارغون شاه اختاجی و رمضان خواجه با فوجی از لشکرِ ظفر
 قرین بولایت تنگوت شتافته آثار کمال غلبه و استیلاء از قتل
 و اسرو غارت بظهور رسانیدند * *و اسیران را بکشتن تیغ جهاد* * بیت *
 کجا بود کان لشکرِ نامدار * بشد غالب از عونِ پروردگار
 و امیر محمد بیگ و امیر موسی با غلبه سوار همه شیرانِ بیشه
 پیکار بولایت آق جب رفتند و آن مواضع را بحوزه تسخیر
 و ضبط در آوردند * *و اسیران را بکشتن تیغ جهاد* * بیت *

بهر جاکه رفتند از ان سرزمین * مظفر شدند آن سپاهِ گزین
 و حضرت صاحب قران بنفس مبارک با سایر لشکر فیررزی

و مشقت بدست می گرفتند و آنچه فربه بود می کشتند و آنچه لاغر بود رها می کردند و از بس نخچیر که افکنده شد سپاه از حمل آن عاجز آمده بسیار از آن بگذاشتند چنانچه مدتی سباع و وحوش و طیور از آن محظوظ و بهره مند بودند *

• بیت •

مدتی وحش و طیور را پس از آن * فلک از کشته میزبانی کرد

گفتار در مراجعت حضرت صاحب

قران علی الاطلاق بطرف قرا باغ

از برای قشلاق

حضرت صاحب قران از آنجا بسعادت و اقبال فهت

فرموده در زمان حفظ ذوالجلال روان شد و عساکر نصرت

شعار حصن و قلعه بسیار که در آن گذار و حوالی آن دیار در

تصرف کفار فجار بود بقوت بازوی کامگار و زخم تیغ آبدار

آتش بار مسخر گردانیده آن مواضع را از خبیث و جوه آن

ملاعین بد کردار پاک گردانیدند و دست تسلط و اقتدار

بزهت و غارت بر آورده غنایم بی حد و شمار فتوح روزگار

آن سپاه فرخنده آتار گشت و چون ولایت شکی مضرب خیام

موکب همایون شد حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع

کفار لشکر نصرت شعار را فوج فوج بهر جانبی روان فرمود امیر

جهان شاه با بعضی امراء بر حسب فرمان تمام لگزیان را

آتش بار ما و یهم جهنم و بیس القرار فرستادند و والی ایشان ملک بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند فرمان واجب الاتباع بر طبق فشدوا الوثاق صادر شد که او را بند کرده نگاه دارند *

چون علم کفر نگون ساز شد * سرور کفار گرفتار شد

رایت اسلام شد افراخته * شرک ز بنیاد بر انداخته

صاحب قران کامگار بعد از آن فتح نامدار از انجا روان شد و چون از تغلیس بگذشت خاطر مبارکش نشاط شکار فرموده بر حسب اشارت علیه امراء رفیع مقدار و عساکر نصرت شعار از برنغار و جرنغار جرگه انداخته تمام دشت و کوه آن صحاری و نواحی فرو گرفتند و بعد از چند روز که جرگه بهم رسید چندان حیوان از گوزن و آهو و دیگر انواع بهایم و سبایم در آن جرگه جمع آمده بود که صورت و اذنا الوحوش حشرت قبل از وقوع ان الشمس کورت برای العین مشاهده افتاد و بعد از آنکه حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نوپینان به ترتیبی و اساسی که معهود است بمیان جرگه در آمده صیدی چند بیداختند و از نشاط شکار بپرداختند سایر همپایه و لشکری بحلقه درآمدند و کس نماند از قوی و ضعیف توانا و ناتوان که تیر امیدش بصید مقصود نرسید و دست آرزوش بگردن مراد حلقه نشد و بسیاری از آن جمله بود که بی زحمت

• آمدی باز یکی لعل و یکی دُرّ یتیم •

پیوسته ابر از هوا چون دستِ کریمان سیم می پاشید و کوه از
 آسیب سرما چون دلِ مخالفان بی دین از بیم می لرزید
 در چنان حال موکبِ همایون از راه کیتو بشهر تفلیس رسید
 گرجیان کافرکیش باستواری حصار خویش مغرور گشته
 قلعه را استحکام تمام داده بودند و جنگ را آماده شده
 حضرت صاحب قران اشارت بشارت قرین قاتلوهم یعد بهم الله
 باید یکم و یخوهم بسمع جان و آذان اذعان شنیده بايقاد
 نیران محاربه و مقاتله فرمان داد امراء کامگار و بهادران نامدار
 بر حسب فرموده اسباب جنگ حصار مرتب داشته میمنه
 و میسره و قلب و جناح بر آراستند و بر حصار محیط گشته
 بغلغله تکبیر و تهلیل کوس شریعت محمدی علیه الصلوة والسلام
 فرو کوفتند و از اطراف و جوانب توارها و چپرها پیش برده
 جنگ در انداختند •
 • نظم •
 خسرو دین پرور صاحب قران • چون بغزاست کمردر میان
 دست زد و تیغ ظفر بر کشید • غلغل تکبیر بگردون رسید
 دلاوران لشکر اسلام به نیت صادق و سعی تمام ششهای
 مردانه نمودند و بتایید نصرت و ینصر کم علیهم و یشف
 صدور قوم مومنین آن حصار بکشوند و بموجب امر
 اقلوهم حیث ثقتموهم آن کفار خاکسار را بزخم تیغ ابدار

گفتار در توجیه حضرت صاحب قران

بغزو گرجستان

خطاب مستطاب ملک ذوالجلال با افضل و اکمل اهل فضل و کمال صلی الله علیه و علی آله خیر آل حیث قال جل جلاله عز من قایل یا ایها النبی حرّض المؤمنین علی القتال دلیلی است قاطع بر فضیلت محاربه و مقاتله با اعداء دین و فرقه ضلال و نص و فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم برهانی ساطع بر مزیت جهاد و علو رتبت غازیان مجاهد بنفس و مال لاجرم حضرت صاحب قران را از بدو حال باز پیوسته قصد و نیت ضمیر منیر غزا بود و درین و لا آن نیت از قوت بفعل آورده روی همت عالی نهمت بصوب تغلیس آورد و از قلعه قارص نهضت فرموده بیالای موضع آق بغرا برآمد در موسمی که غلبه سرما بغایت رسیده بود و شدت برودت هوا بنهایت انجامیده •

• نظم •

- چرخ پوشیده رخ خویش بسنجاب سحاب •
- در پس پرده شده مهر جهانتاب مقیم •
- اثر آتش سوزنده چنان شد باطل •
- کاندرو گشت عیان معجزه ابراهیم •
- گر بر افشاند شدی سوی هوا باده و آب •

است رسیدند و اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در
انداختند و به نیروی دولت قاهره حصار را بغلبه و قهر مسخر
کرده خواب و ویران ساختند تومان ترکمان را که بزرگ آن
قوم بود گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آوردند و از آنجا کوچ کرده
بقارص رسیدند و آن حصارى بغایت محکم و استوار بود تمام از
سنگ و شخصی پیروز بخت نام که حکومت آنجا تعلق بار داشت
بحصانت حصن و محکمی جای مغرور گشته قلعه را مستحکم
گردانیده بود و مدافعه و مقابله را آماده شده حضرت
صاحب قران فرمان داد تا لشکر فتح قرین اسباب و آلات حرب
مهیاداشته بر تمام حصار محیط گشتند و از همه جانبی کوزگه
زده سوزن انداختند از آن طرف نیز دست جلادت بر آورده
و پای مقاومت فشرده در دفع و منح ایشان هر باز بها نمودند
و جنگی در پیوست که تا بهرام خون آشام بکوتوالی قلعه زبرجد
نام حصار فلک موسوم است واقع بدان هولناکی کسی یاب
نداشت آخر الامر نسیم فیروزی از مهب دولت غراء و زیدین
گرفت و والی آنجا از نهیب صولت بهادران گردون سطوت
مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت درآمد و با قدم
عبودیت و بندگی طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت
صدمه قهر عساکر منصور آن حصار را غارتیده با زمین هموار
کردند *

و چون فصل خریف در آمد ضبط تبریز بمحمد سلطان شاه مغرض گشت و رایت نصرت نشان بصوب نخجوان روان شد و از مرند و دره دز عبور نمود و از آب ارس بهول ضیاء الملک گذشته فرود آمد و آن قنطره ایست در زیر طاق ابکون گردون طاق افتاده و کس نظیر آن در جهان نشان نداده چه در ولایت نخجوان بقرب قریه جولاهه که در اینجا آب ارس از دامن کوهی می گذرد پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری و استحکام و نهایت همواری و حسن نظام بنوعی ساخته و پرداخته اند که مهندس عقل دراک از مشاهده آن حیوان می ماند و از جمله طاقهای آن دو طاق چنان عالی و وسیع افتاده که عرض یکی بتخمین شصت گز باشد و زیاده و ازان یکی که پاره تنگ تراست در وقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته پنجاه و پنج گز شرعی است چه در غیر زمان طغیان سیل تمام ارس از طاق بزرگتر می گذرد که متصل است بکوه و فراز آنرا چنان بکوه پیوسته اند که زیر آن خالی مانده و آن را کاروان سرای ساخته اند و از هر طرف پل دروازه از سنگ بر آورده اند و بغایت خوبی برافراخته و چون رایت نصرت شعار از اینجا نهضت نموده بحصار کرنی رسید عساکر گردون متأثر جنگ در انداخته آن حصار را بکشوند و شیخ حسن را که پیشوای ایشان بود گردن بسته بحضرت آوردند و از اینجا نهضت نموده بحصار سرمالو که بکنار آب ارس واقع

• چورست از همه دردی بماند در پایش •

• بدفع آفت عین الکمال نقصانی •

و در آن واقعه در نخب جوان قتل و کوشش بسیار واقع شد از جمله
 شعله آتش انتقام قماري ايناق در گنبد ضياء الملك قريب
 پانصد کس بکاه دود عرضه تلف گشتند حضرت صاحب قران
 ممالک آذربايجان را بتحت تسخير و تصرف در آورد
 و بحوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف آنجا مثل
 سيد رضي و خواجه حاجي محمد بند گیر خطاط و قاضي
 غياث الدين و قاضي عبداللطيف و غيرهم کمر بندگی بسته
 مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و بر حسب فرمان مال
 امان بر اهالي تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن قیام
 نموده بتمام و کمال مستخلص گردانیدند و رایت نصرت
 شعار آن تابستان در تبریز و نواحی آن توقف نمود و فرمان
 لازم الاتباع بقتل سارق عادل نفاذ یافت و او را در زیر دیواری
 کرده بنه و ارخته اش را غارت کردند و از اصناف هنرمندان
 و پیشه کاران هر که در قسمی از اقسام مشهور و معروف بود همه
 را خانه کوچ بسمرقند فرستادند و در آن اثنا میروالی را که
 از بیم جان گریخته سراسیمه می گردید در ولایت خلخال
 محمود خلخالی او را گرفته بقماري ايناق سپرد و قماري ايناق
 او را بیاساق رسانیده سرش را بدرگاه عالم پناه آوردند

گریخته بجانب بغداد شتافت *
 • نظم •
 بهر جا که صاحب قران رونهاد * مثل زد خرد پشه و تند باد
 که پیش از وصول شه کامیاب * گریزان شدی دشمن از اضطراب
 حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین را باد یکر امراء
 و لشکریان بتگامشی در پی او بفرستاد و چون ایشان بسطان
 احمد رسیدند از غایت دهشت و اضطراب تمام کوتل و بار و بنه
 گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون از ضبط مجموع
 اسباب و اارخته او بپرداختند بتعجیل هر چه تمام تر از عقب او
 روانه شده سورن انداختند و الیاس خواجه پسر شیخ علی بهادر
 بانندک نفری از سپاه از نخچوان گذشته در موضع نمک زار
 بسطان احمد رسید و با او غلبه بسیار بود جنگی عظیم واقع
 شد و از طرفین جماعتی مجروح شدند و از انجمله الیاس خواجه
 رازخمی رسید که از کوشش باز ماند و بدان سبب سلطان احمد
 خلاص یافته جان از ان ورطه بیرون برد و جراحات الیاس
 خواجه که از امراض تفرق اتصال است بسوء المزاج اصل
 بدن مفیض شد و بیماری صعب بر مزاج او استیلاء یافت اما از
 میامن دولت ابد پیوند بصحت مبدل گشت *

• نظم •

* مرض قوی و خطرناک بود لیکن یافت *

* بیم دولت صاحب قران ز نو جانی *

آن سرزمین بود مسخر کرده بکلی ویران ساختند و اکثر آن دزدان را بدست آورده از سرکوهها فروانداختند و در آن ایام آقتمور بها در و عمر عباس و محمد پسر سلطان شاه بواسطه عقوبت هوا بلکه بحکم سابقه قضا بیمار شدند و از دارغورور بسرایی سرور و حیات نمودند و خواجه علی موبد سربدال را در بعضی ازین معرکها زخمی رسید و بعد از مدتی بآن زخم سپرت شد *

• بیت •

چنین است آیین گردنده دهر * نه لطفش بود پایدار و نه قهر
نه پروردگس را که آخر نکشت * که در مهر فرم است و در کین درشت
حضرت صاحب قران بعد از تسخیر ولایت لُکوچک و قطع شر
و فساد قطاع الطریق از انجانهضت فرموده و در جلگه نهادند
با غرق همایون که از عقب می آمد ملحق شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران

بجانب آذر بایجان

در آن اثنا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد جلاپوشکری
جمع کرده از بغداد به تبریز آمده حضرت صاحب قران اغرق را
با بعضی سپاه بشیخ علی بهادر گذاشته در همان روز بسعادت سوار
شد و با لشکری جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشت و چون
سلطان احمد از توجه آن حضرت واقف شد مجال توقف نیافت
و چون پشه ضعیف نهاد که پیش از وصول تند باد گریزد از تبریز

پسر خود سید غیاث الدین را بالشکر بد رگه عالم پناه فرستاد تا در سلک دیگر ملازمان موکب هایون منخرط باشد و چون رای مشکل کشای آنحضرت که جام جهان نمایی دولت بود از احوال و اوضاع و احوالات و حکام اطراف استفسار و استکشاف می فرمود و حکایت ملک عزالدین که حاکم لُر کوچک بود و بد کرداری و راه زنی که آن طایفه بی باک می کردند بمسامع علیه رسانیدند و پیشتر ازین کار وافی را که متوجه حجاز بود و بولایت ایشان رسیده زده بودند و غارتیده و خبر آن حرکت ناپسندیده بحضرت صاحب قران رسیده و در خاطر خطیر خطور یافته که هنگام مجال انتقام حجاج که یائین من کل فجح عهیق ازان قاطعان طریق بکشد درین ولا که بتجدید صورت افعال قبیحه ایشان عرضه داشتند همت عالی نهمت اقتضا و آن کرد که بصاعقه سیاست خرمن مکنت و اقتدار آن اشرار سوخته خار فساد و بیداد ایشان از راه مسلمانان برخیزد لاجرم فرمان قضا جریان نفاق یافت و نواجیان از هر ده نفر لشکری و د و مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند صاحب قران کامگار اغرق گذاشته بسعادت سوار شد و با آن سپاه مرتب مکمل متوجه صوب لُرستان گشته بتعجیل هر چه تمام تر براند و بعد از وصول بفرمود تا در وچرد و حوالی آنرا غارت کردند و خرم آباد را که حصنی حصین و پناه گاه متمردان و قطاع الطریق

صاحب قران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده یرلیغ عالم
 مطاع نفاذ یافت که تواجیان بجمع سپاه ظفر پناه قیام نمایند
 بر حسب فرمان لشکر از اطراف و جوانب روی توجه بدرگاه
 گردون اشتباه آوردند آن حضرت بعد از جمع و ترتیب عساکر
 منصور امیر سلیمان شاه بن داؤد و امیر عباس و دیگر امراء
 را جهت ضبط ماوراء النهر در سمرقند بازداشت * * * بیت *
 * * * وزان پس جهاندار چرخ اقتدار *
 * * * بفرخنده تر طالعی شد سوار *
 * * * بتایید حق شاه صاحب قران *
 * * * ز توران شده سوی ایران روان *
 * * * دلیران توران زمین کینه خواه *
 * * * نهادند روی شجاعت برای *
 * * * گروهی بدریای کوشش نهنگ *
 * * * بمردی زرستم فزون گاه جنگ *
 * * * زمین خرد شد زیر سم ستور *
 * * * گرفته جهان یکسر آشوب و شور *
 * * * شده پوز لشکر همه کوه و دشت *
 * * * روارو ز چرخ نهم در گذشت *
 و چون از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل قطع کرده
 بسعادت و فیروزی بفیروزه کوه رسید سید کمال الدین والی ساری

و فساد بهره‌چرخه در تصور آید اقدام نمودند و از ذخایر و اموال
و نفایس اجناس آنچه در چنان شهری بمالها جمع آمده بود
بدست ده روز بریاد تفرقه و تلف رفت • *الغنائم* • *الغنائم*
• *الغنائم* • *الغنائم* • بیت • *الغنائم* • *الغنائم*
چنین است رسم سپنجی سرای • *الغنائم* • *الغنائم*
• تو هر چند خواهی می آزماي • *الغنائم* • *الغنائم*
هم دران زمستان غارتها جمع کرده و بردها گرفته از همان راه
که در آمده بودند بازگشتند و چون خبر این واقعه بمسامع
علیه حضرت صاحب قران رسیده غدرو بیدادی که بر مسلمان
رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و سایه التفات بضبط
ممالک ایران انداختن بر ذمت همت خود واجب دانست
چه دران وقت صاحب شوکتی که فرمانش بر تمام بلاد ایران
جاری باشد نبود و بواسطه اختلاف کلمه حکام دشمنان را از
اطراف دند ان طمع تیز می شد و امثال این بلا یا بر رعایای
بیچاره میرسید • *الغنائم* • *الغنائم* • *الغنائم* • *الغنائم*
شاه را چون عدو بود هر سوی • ملک پرفتند و غنا باشد
چون شبانان بهم در آویزند • رومه از گزگ در بلا باشد
گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم
یورش سه ساله بجانب ایران
در سنه (ثمان و ثمانین و سبعماية) موافق بارس ئیل حضرت

گردانیده و نسیم عذیر شمیم از طره پرچم مشکبارش نکفت
 نصرت و فیروزی باطراف و اکناف عالم رسانیده و چون
 موکب همایون از جیحون عبور کرده بدار السلطنه سمرقند
 رسید صبح سعادت و اقبال از افق امانی و آمال اهالی آن
 دیار بدید حضرت صاحب قران آن تابستان آنجا بسعادت
 و کامرانی بگذرانید و زمستان در زنجیر سرای بعشرت
 و شادمانی قشلاق فرمود و دران زمستان توفتمش خان
 لشکری گران قریب نه تومان اکثر کفار و همه بی رحم و ستمگار
 باد و از ده اوغلن جوچی نژاد سرایشان بیگ فولاد و از امرای
 عیسی بیگ و یغلی بی قزانچی و دیگر نوئیذیان از راه دربند
 به تبریز فرستاد و چون ایشان از شروان گذشته بآذربایجان
 در آمدند و حوالی تبریز را فرو گرفتند در شهر حاکمی صاحب
 وجود که در امثال این وقایع کاری ازو بیاید نبود رعایا
 و اهالی آنجا جهت محافظت اهل و عیال خود با تفاق امیر
 ولی که شکسته و گریخته آنجا رفته بود و محمود خلخالی جوانب
 و حوالی شهر را مستحکم گردانیده بدفع صایل که شرعاً واجب
 است مشغول گشتند و قریب یک هفته بمدافعه و مقابله قیام
 نمودند عاقبت آن لشکر غدار بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند
 و ولی و محمود خلخالی گریخته بخلخال رفتند و لشکریان دست
 استیلاء بنهب و غارت بر آوردهند و از جور و بیداد و فجور

* از شاه یک اشارت از ما بسود ویدن *

مشياً علی الراس از شیراز با حراز سعادت بساط بوس شتافت
 و بعد از وصول بمراحم پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشته
 بصنوف سیورغالات و انعامات اختصاص یافت و آنحضرت
 ایالت مملکت سلطانیه و آن ولایات را باورجوع فرمود
 و محمد پسر سلطان شاه را با لشکری آنجا باز گذاشت ما مور
 بآنکه آن سرزمین را ضبط نموده اطراف و نواحی آن را
 بحوزه تصرف در آورد بعد ازان حضرت صاحب قران در
 شهر سنه (سبع وثمانین و سبعمایه) موافق لوی نیل از سلطانیه
 مظفر و موید و کامکار بسعادت مراجعت فرمود و بکوهستان
 رستم وارد آمد ملوک آن ولایت را نه قوت مقاومت بود
 با سپاه نصرت آیت و نه توفیق ملازمت آستان کیوان رفعت
 بضورت امان جان از گریز جستند و پیش از وصول عساکر
 منصور بجستند *

* بیت *

بدی رزم صاحب قران و ستخیر * امان خانه جان خصم گریز
 و چون ولایت بی دغدغه منازگی و معارضی میدان یکران
 استیلای و تصرف بندگان حضرت صاحب قران شد ایشان
 دست تسلط و نهب و غارت یازیده *

* بیت *

هر چه آن را توان ستود بود * دست تاراج ازان زمین بر بوه
 و غنایم بسیار بیرون از حد شمار بر فتوحات عساکر گردون مآثر

را بری فرستاد تا خبر آن فتح ارجمند را در پایه سرب را علی
عرضه دارد حضرت صاحب قران تمام زمستان در ری با قبال
و کامرانی بگذرانید *

گفتار در نهضت حضرت صاحب قران

بصوب سلطانیه

در اول بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه
عالی محل حمل نهضت فرمود و بهادر تیز تاز صبا از هواداری
خسرو ربیع جهانگشا قلعه غنچه را بی آنکه سنان بخون لاله
رنگین گردد بچستی و چالاکي بکشود * * نظم *

صبا بقلعه گشائی غنچه بست کمر * بفرد و لت شاه ربیع عدل سیر
نکرد خار سنانرا بخون لاله خضاب * حصار غنچه شده فتح باد خیره زر
حضرت صاحب قرانی محفوف بتایید آسمانی بجانب
سلطانیه نهضت فرمود و در آن حال سارق عادل که از عطاء
امراء شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع او را از سلطانیه
با خود برده بود و بعد از وفات او که در روز یکشنبه بیست
و یکم شعبان سنه (ست و ثمانین و سبعمایه) چنانچه شماره
حیف از شاه شجاع - ازان خبر میدهد و قوع یافت ملازم
پسرش سلطان زین العابدین بود عنایت حضرت صاحب
قران بآمدن او اشارت علیه ارزانی داشت و او بر حسب *

* مصراع *

را با اغرق و لشکر تعیین فرمود که در استرآباد قشلاق گذد
 و از هردو مرد سه مرد برگزید و بملازمت رکاب همایون نام زد
 کرد و بسعادت و اقبال سوار شده متوجه مملکت ری شد و چون
 موکب نصرت مآب بجلکه ری درآمد سلطان احمد شیخ اویس
 جلایردر ساطانیه بود همان که از توجه حضرت صاحب قران
 خبر یافت پای ثباتش از جای رفت و قلعه را محکم گردانیده
 جمعی از معتمدان را با پسر خود آقبوغا آنجا بگذاشت و خود
 فرار اختیار کرده بجانب تبریز روانه شد و زبان زمانه را این
 قول د لهن در راست ترانه گشت * * * نظم *

کای خسرو دین پرور اسلام پناه * شایسته افسرے و زبند، آگاه
 یکساله ره از تود و برگزید خصم * از جنبش لشکرت چو گرد آگاه
 و عمر عباس با شصت سوار عنان جلالت بصوب سلطانیه تافتند
 و با آنکه در راه بر فی عظیم و سرمای بیش از اندازه بود با آنجا
 شناختند مخالفان را چون از توجه لشکر فیروزی اثر خبر شد دانستند
 که با صدمه سیل مقاومت کردن و با شیر زبان پنجه انداختن
 نه مقتضای فرزانی است راه گریز را بصوب صواب نزدیکتر
 شناختند و آقبوغا را برداشته بطرف تبریز تاختند هنوز ایشان
 از قلعه تمام بیرون نیامده بودند که عمر عباس با شصت مرد
 برسید دلاوران شمشیر بر کشید و از کمال شجاعت و مردانگی
 بقاعه درآمد و بضبط و محافظت آن قیام نمود یرماچی نامی

و عمر عباس و قماري ايناق و ديگر بهادران در عقب او
 بفرستاد و ايشان بتعجيل تمام رانده در ري باورسيدند و او
 از بيم جان خود را بولایت رستم دارانداخت که در جنگهاش
 از تشابك اشجار نسيم را گذار بدشواري تواند بود و در قلعه
 کوههاش از بلندي زمزمه مسبحان افلاک توان شنيد و ولي
 بواسطه حصانتي آن مواضع از آسيب قهر لشکر منصور خلاص
 يافت و او پسر شيع علي بيسود بود از امراء طغي ثمور خان
 و دران وقت که سربدالان دست غدر بقتل آن پادشاه دراز
 کردند ولي در مجلس ايستاده بود بگریخت و بنسب رفت
 و پدرش همانجا کشته شد ولي در انجا قوت گرفته با ستر آباد
 آمد و آن ولايت را در نحت تصرف در آورد و مستولي
 گشت و لقمان پادشاه پسر طغي ثمور خان از خوف او مدتی
 هراسان و گريزان مي گشت و در آخر بملازمت موکب همایون
 حضرت صاحب قران استسعاد يافت مرحمت پادشاهانه
 درين هنگام که شهر استرآباد در قبضه تصرف و تسخير بندگان
 حضرت آمد آنجا را بوی ارزاني داشت • • بيت •

بدرگاه او هرکه کرد التجا • همه کار او شد بخوبي روا

گفتار در توجه رایت منصور خسرو آفاق

بتايد مهیمن خلاق بجانب عراق

بعد از ان حضرت صاحب قران امیر آقبوغا و امیر اوج قرا

وقع فيه صورت حال گشت و مصدوقه ولا يحق المكر السعي
الا باعله بظهور پیوست

• بیت •

مکن بد که از بد نیابی امان • مکن چاه تا خود نیفتی دران
حضرت صاحب قران امیرایکوتمور را طلب داشت و چون
حاضر نبود تفحص حال او فرموده گفتند بنگا^(۱)ولی ایشان در

عقب روان شده است •

• نظم •

سپاه سحر چون علم برکشید • همان حرف شب را قلم در کشید
بگسترده طاؤس خورشید پر • فرو برد زاغ گریزنده سر

لشکر کامیاب مظفر بشهر استرآباد رسیدند •

• نظم •

سپاه جهادگیر صاحب قران • رسیدند غران بماند دران

برافراخته نیزه و گرز و تیغ • زده بر سردشمنان بی دریغ

زن و مرد تا کودکی شیرخوار • ندیدند از تیغ شان زیفهار

و این محاربه در شوال سنه (ست و ثمانین و سبعمایه) دست

داد و امیر ولی را دهم و هراس غالب شده در همان شب

با اندک نفری از سپاه زنان و فرزندان خود را برداشت

و از راه لنکر بطرف دامغان روان شدند و خواتین و اولاد را در

قاعه کرد کوه بگذاشت و خود بجانب ری توجه نمود صاحب

قران کامگار لشکری جوار با خداید او حسینی و شیخ علی بهادر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (بنگامشی)

سیخها استوار گردانند و چون روز بآخر رسید رای عقده کشای حضرت صاحب قران که در لوح حال صورت وقایح مستقبل مشاهده نمودی از لشکر فتح آیین سی قوشون اختیار فرمود و کمین گاه تعیین نموده در انجا باز داشت و چون شب در آمد جهان از استیلائی سودا •

• چو هند و بقار اندر اندوده روی •

• سیه کرد جامه فروهشت موی •

امیر ولی با سپاه بسیار از ما زندان دیو سار بعزم شبیخون از حصار بیرون آمد و برد ست راست لشکر که محل نزول امیر زاده میرانشاه بود سورن انداخته با سپاه حمله کرده و بخندق رسیده چپرها و سیخها که تعبیه رفته بود بضر و شمشیر و نیزه بینداختند اما بسیاری از لشکرش بر بالای هم در خندق افتادند امیر زاده میرانشاه بنفس خود حمله آورد و فرمود تا لشکر منصور تیر باران کردند و درین حال سی قوشون که در کمین مستعد حرب ایستاده بودند بیرون ناخندند و با تیغ کین روی بایشان نهادند و امیر ولی پیشتر گفته بود تا دران راهها چاه بسیار کنده بودند و سیخها تعبیه کرده و آب دران انداخته و ازین نوع حیلها پرداخته چون دران تیره شب لشکرش از زخم شمشیر سپاه ظفر پناه رو بگویز آورده باز گشتند بسیاری دران چاهها افتاده هلاک شدند و فحواى من حفر بیرا لاخینه

سراپرد شاه صاحب قران • کشیدند در دشت مازندران
 بس خیمه و خرگه و سایبان • ز خورشید روی زمین بی نشان
 هوانیل گون گشت و دشت آبدوس • بجوشید دریا ز آواز کوس
 ویرلیغ لازم الاتباع بنفاد پیوست که از امراء هزاره و صد
 مچکا ستندند که از قوشونات خود جدا نشوند و بی اجازت
 بجائی نروند و اگر نه مستوجب قتل باشند و همچنین فرمان شد
 تا بر جویها و آبها پل بستند و هر روز مقدار نیم فرسخ کوچ می
 گردند و درختان بیشها را بریده راه می ساختند • • • • • نظم •
 گذرگاه لشکر چو بر بیشه بود • دل نامداران پر اندیشه بود
 سپه را بفرمود صاحب قران • که بندند در ره کشائی میان
 چو شیران بآن بیشه پرداختند • درختان بکنند و ره ساختند
 و چون قراول طرفین بهم رسیدند باد حمله دلاوران آتش پیکار
 بر افروخت و آب تیغ آتش بار آب حیات را بو خاکِ هلاک
 ریخته خرم زنده کانی را بآتش قهر می سوخت • • • • • بیت •
 ز چهره بشد شرم و آیین مهر • همه گرز بارید گفتی سپهر
 همه تیغ و ساعد ز خون گشته لعل • خروشان شده خاک در زیر نعل
 و دران جنگ از دست جلادت حاجی محمود شاه یسور
 آثار مردانگی بوضوح پیوست و دستش بزخم شمشیر مجروح
 گشت و آقتمور بهاد رو پسرش شیخ تمور جنگهای مردانه کردند
 و بهر طرف که روی آوردند صف مخالف برهم زده پای ثبات

فرموده براه بر که تاش در آمد و بسرخس نزول فرمود و چون از سرخس روان شده از باورد بگذشت و به نسا رسید معلوم شد که کوتوال امیرولای قلعه درون را محکم کرده با جماعتی آنجا متحصن شده اند شیخ علی بهادر و سونجک بهادر و مبشر و دیگر امراء که منفغالی لشکر بودند بموضع کاوکرش بقراول امیرولای رسیدند و صف کشیده و میمنه و میسره آراسته جنگ در پیوستند مبشر پای جلالت پیش نهاده حمله کرد و دشمنان در مقابل تیزی انداختند که برد و دندان ارآمد و بشکست و از طرف حلقش بیرون رفت آن دلاور باوجود زخمی چنان باز حمله کرد و بیک ضرب سردشمن را بخاک معرکه انداخت و دشمنان هزیمت یافتند صاحب قران کامگار باز او آن کار مردانه که از او صدور یافت همان موضع کاوکرش را بهوت بری سیوزغال او گردانید و چون از آنجا روان شده بقلعه درون رسیدند آنرا در میان گرفتند و از اطراف جنگ در انداخته فی الحال مسخر نمودند و کوتوال و لشکریان امیرولای که آنجا بودند مجموع را بدیغ فنا بگذرانیدند *

- بیت •
- قلعه و قلعه نشین از مدد داور پاک •
- آن مسخر شده بی زحمت و این گشته هلاک •

حضرت صاحب قران از آنجا روان شده از دهستان جیلان عبور فرمود و از آب جرجان گذشته بشاسمان فرود آمد • • نظم •

سپردار و جوشن دران صد هزاره شمار، بلشکر که آمد سوار
 یکی لشکر آمد زهر سو ببلخ • کز آوازه شد عیش بد خواه تلخ
 و پیش ازین چنانچه در محلش یاد کرده شد دختر والی
 فارس جلال الدین شاه شجاع را جهت امیرزاده پیر محمد
 جهانگیر خواستاری رفته بود و در اوایل سنه (خمس و ثمانین
 و سبعمایه) اوزن اولجايتو و حاجي خواجه را برسالت بفارس
 ارسال فرموده که او را بیاورد درین وقت ایشان برسیدند
 خدر عصمت مآب جلالت انتساب نبیره شاه شجاع را با تجملی
 تمام بمركز اعلام دولت بر دوام رسانیدند صاحب قران
 گردون غلام را و مول شاهزاده دران هنگام از طریق تفاول
 و شکون ملایم خاطر همایون افتاد مهد اعلی خانم و تومان آغا
 و دیگر آغایان مقدم او را با عزاز و اکرام تلقی نموده نثارها کرده
 و طریبا مرتب داشته شادبها نمودند • • نظم •
 سرا پرده و خیمه آراستند • می و رود و رامشگران خواستند
 می ارغوانی بزرین قدح • کشوده نقاب از جمال فرح
 سرود مغنی ز آهنگ ساز • ملاداده ناهید را فوش و ناز
 جهان پر صدای نوای سرور • بگردون رسیده بخار بخور
 نمائده زانده و غم در جهان • نشانی مگرد در دل دشمنان
 و چون حاجی خواجه دران سفر پای از حد خود فراتر نهاده
 بود و زندگانی نه بقاعده کرده منهدیان صورت بی راهی او بعز

عالی نهمتش نشکیند حدود عزیمت مازندران اقتضا نمود.

گفتار در نهمت همایون حضرت صاحب

قران بجانب مازندران

در سنه (ست و ثمانین و سبعمایه) موافق شیطان نیل در

زمان حفظ و تا یید حفیظ دایان روی توجه با ایران آورده بصوب

مازندران روان شد .

• جهان جو چوهر جاکه شد کام یافت .

• ز توران دگر سوی ایران شنافت .

• سررایتش برگذشت از فلک .

• ظفر جیش فرخنده اش رایزک .

• سپه راند تا سوی ترمذ رسید .

• هفر پیشه بر آب چسری کشید .

• بران پل چو لشکر ز جیحون گذشت .

• همه ملک ایران پراز بیم گشت .

و چون قبه الاسلام بلغ مخیم نزول مبارک شد چند روز توقف

فرمود چه بر حسب فرمان قضا جریان لشکر اطراف و جوانب

متوجه معسکر همایون بود .

پدای زهر جانبی لشکر • سپاهی گرانمایه با سرور

بدرگاه عالم پناه آمدند • همه دل پراز مهر شاه آمدند

(۱) در بعض نسخه بجای (چوهر) (بهر) مکتوب است .

و اقبال بصوب تخت گاه خجسته مآل معطوف داشت و در کنف
 حفظ ذوالجلال از انهار و جبال عبور نموده چنان مسافتی بعید
 را بچهارده شبانه روز که مدت سیر ماه است از سرحد هلال
 تا بمقصد کمال طی کرده در مستقر سرپر سلطنت و جلال نزول
 فرمود و تمام خواتین و نوپینان و طبقات اکابر و اماجد از امراء
 و اشراف و اعیان بعد از اقامت مراسم زمین بوس زبان
 بهجت و استبشار به تهنیت فتوحات نامدار که روی نموده بود
 برگشادند و رسم نثار و پیشکش باقامت رسانیدند و بشکرانه
 سلامت ذات بزرگوار خسرو گردون اقدار سجدهات شکر بادا
 رسانیده صدقها دادند درین ولا از وفق سلطنت برقی درخشید
 و از آسمان پادشاهی شهابی ثاقب لامع شد و حضرت صاحب
 قران را پسری در وجود آمد و بسطان ابراهیم موسوم گشت
 خواتین و امراء نثارها کردند •
 • بیت •
 هوا جمله ابرگهر بار شد • بسیط زمین فرش دینار شد
 و ظویهای بزرگ کرده شادبها نمودند و مدتی در بزم عشرت
 و شادمانی ساغر بهجت و کامرانی پیمودند و آن فرزند هم
 در سن طفولیت و دیعت روح را که از موهبت ثم انشانه خلقا
 آخر بار سپرده بودند بطهارت کل مولدیولد علی الفطرة
 بی آایشی که طاری شود باز سپرد حضرت صاحب قران بعد
 از سه ماه که در مفر سلطنت بعظمت و ابهت بگذرانید همت

بدرگاه باز آمد از هر دیار • بفتح و ظفر لشکر نامدار
 مخالف شده طعمه تیغ تهر • ممالک مسخر چه قلعه چه شهر
 گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران موفق
 سعادت مند بدار السلطنه سمرقند فردوس مانند
 چون تمام سیستان و زاولستان با توابع و لواحق بتحت
 تسخیر و تصرف بندگان حضرت درآمد و دران نواحی
 از مخالفان کسی نماند و هیچ متنفس خلاف رضای بندگان
 حضرت نفسی نراند •

• بیت •

• میان سینه و لب سالها بود در بند •

• هر آن نفس که نباشد رضای شاه بلند •

در زمانی که خسرو کواکب مواکب آفتاب روی توجه بخانه
 شرف و تمکین آورد و سلطان گل با کوبه ریاحین عازم تختگاه
 چمن و دار السلطنه بساتین گشت حضرت صاحب قران را داعیه
 معاودت بدارالملک سمرقند از همایون خاطر ارجمند سر برزد
 و ایالت قندهار و ضبط و نسق آن دیار بسیفل برلاس قندهاری
 نفویض فرمود و ایل تومن را بسیفل نکودری ارزانی داشت
 و چون دران زمستان امیر جاکو بجوار رحمت حق پیدوست
 جای او را به پسرش امیر جهانشاه مفوض فرمود و امراء
 لشکریان را اجازت انصراف داده از غرق جدا شد و پای
 عزیزت برکاب استعجال در آورد و بدست ناپید عنان سعادت

پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون ایشان بقندهار رسیدند اطراف و جوانب حصار را فرو گرفته محاصره آنجا آغاز نهادند و جنگ در انداختند از میان دولت قاهره شهر را بقهر بگشادند و سردار آنجا را بقید اسار آورده بپایه سریر اعلی فرستادند و با شارت قهرمان قهر او را بردار کردند

بفرمود فرمان ده کامگار * که سردار بردار کردند زار و چون صاحب قران سپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود جهانشاه جاگورا بتوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و از دریای عطابه بخشش بی قران محظوظ و بهره ور گردانید و او را بالشکری آراسته بحصار قلات فرستاد و چون امیر جهانشاه با سپاه بآنجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ مشغول شدند و نقبچیان چیره دست قومی بازو از اطراف و جوانب حصار و بارو در کار آمدند و حوالی آن را تمام خالی کرده بینداختند و چون حصار را تسخیر کرده بکلی خراب گردانیدند از آنجا مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکرهایون پیوستند و درین ولا امیرزاده میرانشاه نیز از راه خستار و رباط سلطان محمود بپایه سریر خلافت مصیر رسید * * * * *

که روی از مصاف برنافتن محرم دانست و جان قربانِ مردی
 و مردانگی کردن عید انکاشت و چون کوه پا برجای ثبات
 قدم نموده از محل خود نجنبید حضرت صاحب قران
 بخت خواجه اوزبک و شمس الدین عباس را اشارت کرد
 که حمله کنند و عید خواجه کمین کرده در پناه سنگی استاده
 بود چون دشمنان را برو گذار افتاد یکی از ایشان را موی
 گرفته فرو کشید و هرزمین زد و سرازتن جدا کرده بحضرت
 صاحب قران آورد در سن کودکی چنان مردانگی بظهور
 رسانید و بهادران از اطراف حمله کرده دست بردی
 نمودند که بهرام خون آشام را از نهیب پای ثبات از جای
 برفت و بعون تایید آسمانی و فرودت غرای صاحب قرانی
 قلعه را تسخیر کرده مجموع آن بد کرداران قاطع الطريق را
 از آنجا فرود آوردند و بر هزارجات و قوشونات بخش کرده
 همه را بیاساق رسانیدند *
 * نظم *

ازان زمره گمراه زن * یکی را نمادند جان در بدن
 و صاحب قران کامگار از آنجا سوار گشته در کنف حفظ
 پروردگار متوجه قندهار شد و جهاننشا بهادر و مبشر و اسکندر
 شیخی را با سپاهی *
 * نظم *

* شهاب صولت و دریا شکوه و باد نهیب *

* زمانه بسطت و گردون توان و کوه شکیب *

اظهار مطاوعت^(۱) کرده و شگفته طلب داشته درین اثنا خبر آمد
 که قدم از جاده سعادت بیرون نهاده یاغی شده اند رایت
 نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکر
 منصور بآنجا رسید بر حسب یرلیغ لازم الاتباع جنگ
 در انداختند * * * * * نظم *

ز جوش سپاه و خروشِ نفیر * چو اطفال ترسیده گردونِ پیر
 شده عمرها گوتته و کین دراز * دم اژدهای فلک مانده باز
 خدنگ از دل جنگیان کینه دوز * سپر مغز کاف و سنان سینه دوز^(۲)
 رزمی عظیم واقع شد و امیرزاده علی و ایگو تمور و جماعتی
 از سپاه ظفر پناه زخم دار شدند و نیکبی شاه پسر مبارک شاه
 برد اغولی عز شهادت یافت و آق تمور بهادر را از مشاهده
 آن احوال عرق شجاعت در حرکت آمد و شله غضب
 بر افروخت در حضرت خدیو صاحب قران زانوزده رخصت
 طلبید که در راه خدمتگاری آنحضرت جان فدا کرده سربازی
 کند مرحمت حضرت صاحب قران را چون کمال جلالت
 و مردانگی او معلوم بود از اندیشه آنکه خود را عرضه تلف
 سازد اجازت نفرمود و بسیاری از قوشونها چون طاقت
 مقاومت نداشتند جای را خالی گذاشتند مگر رمضان خواجه

(۱) در بعض نسخه بجایش (متابعت) مکتوب است * (۲) در سه

نسخه بجایش (توز) دیده شد

مراجعت امیر حسین و حضرت صاحب قرآن از سیستان،
تیری بدست دریا نوال آن حضرت زده بود درین ولا
باپیکشها بدرگاه عالم پناه آمد و همین که چشم مبارک
آن حضرت برو افتاد او را باز شناخت و چون از مجلس
همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان انتقام صدور یافت
و او را گرفته تیر باران کردند *

* و آن گنه را این عقوبت همچنان بشیاریست *

و بعبور و مرور عساکر منصور حصار ممقوت و قلعه سرخ مسخر
گشت و در قلعه هزار پیر از صده توقای از ایل تومن سه هزار
مرد جمع آمده بودند و راههای آن کوه را ضبط کرده در آنجا
متحصن شده و چون از سعادت اسلام بهره نداشتند دست فساد
بر آورده بودند و مسلمانان از شر ایشان بتنگ آمده لشکر
مظفر لور کشور کشا چون بدانجا رسیدند قلعه را در میان گرفته
جنگ در انداختند *

* شده از گرد سپه چهره ایام سیاه *

* کوه بی زلزله در زلزله^(۲) ز آشوب سیاه *

* بس که با خاک شد آمیخته خون تادم حشر *

* بجز از لاله از ان گل ندهد هیچ گیاه *

بهادران کوششهای مردانه نمودند و بمعونت دولت

(۱) در بعض نسخه بجایش (میوز) (۲) در دو نسخه بجایش (لرزه) است *

دولت قاهره ایلغار کرده روز و شب برانند و چون از چول
گذشته بجلگای قرن در آمدند تو من با چشم نکودری دران
صحرا فرود آمده بودند چون از وصول لشکر خبر یافت
سوار شده بمعرض جنگ و مقابله در آمد امیر حاجی
سیف الدین ملاحظه آشنائی قدیم و کبر سن نموده او را بربان
حرمت آواز داده پرسش کرد و بطریق نیک خواهی گفت
که بی دهشت بپایه سربر اعلی می باید آمد که هیچ اندیشه
نیست و اصلاً مخالفت نورزید تو من را پیمانۀ عمر پر شده بود
نصیحت از زبان نیک خواه مسلم نداشت و بجنگ اقدام
نموده با شارت زبان نیزه جان تسلیم کرد و سرش را بدرگاه
عالم پناه فرستادند •

• آنجاست حواله گاه سرهای سران •

• هر سر که بپای خود نیاید بسبند •

حضرت صاحب قران سمند دولت ابد پیوند زیروان
باد ریای لشکر همه نهنگان جان ستان قلب شکن ببالای آب
هیومن روان شد چین طره پرچم رایش را تبت نافه ظفر
و شعله رزم افروز دشمن سوز سنان بند گانش را فتح و فیروزی
سمند رو چون وقت دولت حضرت صاحب قران مقتضی آن
بود که هر که نسبت بآن حضرت با ساءت ادبی جسارت نماید
الینته سزای آن بابلغ وجهی بیابد ملک ممقتو که هنگام

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب بست

رایت نصرت نشان بعد از فتح سیستان از آنجا نهضت
فرموده متوجه بست شد و در راه عساکر مظفر لواء قلعه طاق
را محسّر کردند و ویران ساختند و چون لب آب هیرمن^(۱)
مضرب خیام نزول همایون گشت از زلزله جوش سپاه
تسلط نشان و آسیب صدمه استیلاء تخریب ایشان لرزه بر بند
رستم افتاد چنانچه مفاصلش از هم برآمد و آنرا نیز خراب
کرده از آن هم اثری نماند *

* چه رستم که با شاه صاحب قران *

* ز کیخروش کس نچوید نشان *

و در ایت نصرت شعار از راه کوکه قلعه روان گشت و درین اثنا
خبر دادند که تو من نکود ری بکران عزم جانب کیج و مکران
را تنگ کشیده رای اصابت شعار صاحب قران کامگار
امیرزاده میرانشاه را بطلب تو من و کفایت مهم او نامزد
فرمود و امیر محمد پسر شیر بهرام که مصاهرت حضرت
صاحب قرانش طراز اکمام احتشام بود و امیر حاجی
سیف الدین و شیخ علی ارغوی بولاس و سونجک بهادر
و دیگر امراء را در رکاب او روانه داشت و ایشان در زمان

(۱) در بعض نسخه بجای (هیرمن) (هیرمند) است •

اجناس نامیخ درد یوار بباد تاراج بر رفت و برق غارت
بر بیش و کم آن ولایت گرفته خشک و تودرهم سوخت *

* نظم *

ز بیش و کم و نیک و بد خوب و ژشت * زمانه در آن بوم چیزی نهشت
نه کس ماند و نی شهرونی خواسته * ازان بوم و بر کرد برخاسته
رسید از بر و بوم زابلستان * سوی روح رستم پیامی که هان
سراز خاک بودار و ایران به بین * بکام دلیوان توران زمین^(۱)
و این فتح ارجمند در شوال سنه (خمس و ثمانین و سبعمایه)
موافق تنگوزئیل اتفاق افتاد و آفتاب در جدی بود شاه
قطب الدین و کلانتران آن ناحیه را بسمرقند فرستادند
و قضات و علماء و صلحاء را کوچانیده بحصار فراره روانه داشتند
و بهادران رزم آزمای که از چشمه تیغ آبدار نهال فتح و فیروزی
را سبز و سیراب گردانیده بودند بعنایت و تربیت حضرت
صاحب قران سرافراز گشته بانواع مواهب و عطایا
اختصاص یافتند *

همه زابلستان بتاراج داد * مهان زاهمه بدره و تاج داد
بتخصیص آنرا که مردی نمود * عطای گران داد و رتبت فزود
و حکومت ناحیه سیستان را بشاه شاهان ارژانی
داشت *

(۱) درد و نسخه بجای زمین (بین) دیده شد *

و چون حضرت صاحبقران بدرخواست بندگان عنان بازکشید
 امراء از قلب و میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و بزخم پیکان
 آتش بار و شمشیر آبدار دمار از روزگار آن باد پیمایان خاکسار
 برآوردند و اکثر ایشان را بزیرسم خار فرسای ستوران تلف
 و ناچیز گردانیدند و خسته و جسته چند که بهزار مشقت از
 چنگال مرگ برستند بحصار گریختند و در دوازه به بستند سپاه
 ظفر قرین بیک حمله دیگر بفصیل برآمده رخنها کردند و شهر
 را تسخیر کرده حصار را بپنداختند و اماکن و مساکن را خراب
 و ویران گردانیده بقیه سپاهیان را که مانده بودند کار بساختند *

* نظم *

گشادند رزم آوران دست قهر * بکشتند خلق و بکنند شهر
 تلف شد زن و مرد و برنا و پیر * ز صد ساله تا کودکان بشیر
 حضرت صاحب قران چند روز توقف فرمود و بنقل اموال
 و خزاین شاهان فرمان داد * * نظم *

ز ماوای دستان و سام سوار * شتر و ارها بر نهادند بار
 ز دینار و از گوهر نا بسود * ز تخت و ز گستر نی هر چه بود
 ز زرینه و تاجهای بزر * ز سیمینه و گوشوار و کمر
 ز اسپان تازی بسیمین ستام * ز شمشیر هندی بزیرین نیام
 همان برده و بدرهای درم * ز مشک و ز کافور و هریش و کم
 و هر چه دران دیار بود از خرف تا گوهر شاهوار و از نفایس

* که شیهه رعد و گه پویه برق *

* بیک تاختن طی کند غرب و شرق *

سوار شد و با پانزده کس جهت تفحص لشکر بطرف جرنغار توجه فرمود ناگاه بیست هزار مرد از جهال سیستان با وجود آنکه حاکم ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی بود به تیر و کمان بر بالای بارو بر آمدند و دست یکدیگر گرفته خود را از حصار بزیرانداختند و دست فناکی بر آورده روی بی باکی بسپاه نصرت پناه نهادند صاحب قران کامگار چون آن حال مشاهده فرمود عنان یکران بصوب قول تافته متوجه ضبط لشکر شد مخالفان تیر باران کردند و اسپ صاحب قران مجروح گشت و چون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر را مرتب داشته بنفس مبارک عزم رزم کرد امراء بدست اخلاص عنان مرکب فلک شکوه گرفته زانو زدند و بزبان هوا خواهی عرضه داشتند که بندگان را سالها است که از میامن دولت ابد پیوند اسباب حشمت و کامرانی مهیا و آماده گشته روزگار بجهت و شادمانی میکنند تا یکی از ما زنده باشد روانمی داریم که آنحضرت مرتکب امری شود که مظنه خطر تواند بود *

* بیت *

* هزار جان گرامی غریق نعمت و ناز *

* فدای شاه فلک اقتدار بنده نواز *

دران حال آق نمور بهادر با هزار سوار هریک با جرات رستم
 و قوت اسفندیار عدان ریز با هول رستاخیز بدروازه شتافتند
 و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مقهور و مغلوب کرده
 برانندند و جمعی را که راه بر سپاه نصرت پناه بسته بودند متفرق
 ساختند و امیرزاده علی با قوشون بیرون آمدند و مظفر و منصور
 بمعسکرهای یون پیوستند شاه قطب الدین بدانست که قوت
 مقاومت با سپاه گردون صولت ستاره کثرت از حیز قدرت
 و مکنت او بیرونست از راه ضرورت واضطرار از حصار بیرون
 آمد و در ساحت دولت صاحب قران کامکار روی نضرع
 بخاک استکانت وانکسار نهاده زبان حالش بفحوای این
 نظم مترنم گشت که *

گودش چرخ جز بکام تو نیست * کوه را تاب انتقام تو نیست
 چه کنم چون بجان رسد کارم * از تو هم سوی تو پناه آرم
 مرحمت پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او گسترده او را بجان
 امان بخشید و بعنایت و نوازش مخصوص گردانید * * نظم *
 با عفو خسروانه چه سنجد گناه خصم * دریا ز باد گردنشان تیره کی شود
 حضرت صاحب قران یکتائی و دگله پوشیده بی جبهه مواسپ
 گرنگ *

* که اندام و مه تازش و چرخ گرد *

* زمین کوب و دریا بروره نورد *

حصار زبرجد نگار سپهر لواء ضیاء برافراخت و شهر بزد گردون را
بتیغ جهان ستان عالم اقطاع شعاع از حشر اختر و مواکب
کواکب بهره‌داخت * * نظم *

کشید از کمین تیغ کین شاه مهر * بهره‌داخت ز انجم حصار سپهر
بفرمان سلطان صاحب قران * خدیو جهان بخش گیتی ستان
لشکر فیروزی اثر روی بشهر آورده از هر جانبی جنگ در
انداختند و از آهن تیغ برسنگ دل‌های بیدریغ آتش پیکار
افروخته رایت تسخیر برافراختند امیرزاده علی با پانصد
سوار حمله کرده تا دروازه که مقابل ایشان بود مخالفان را
رانده در اندرون تاختند دلاوران ز اول زمین همه را چین
تصور رستمی در جبین پندار و کین روی تهور بایشان نهاده *
* مصراع *

* دل از انده جان بهره‌داختند *

و جماعتی از عقب در آمدند و از هر طرف دست جلا دست
گشاده راه دروازه بران فوج از سپاه ظفر پناه که دلخواه چرخ
فیروزه جز فیروزی ایشان نبود به بستند و آن بهادران نصرت
آیین شمشیر کین را بدست تایید بر کشیده داستان پوردستان
را بیاد ز اولستان آوردند * * نظم *

ز آمد شد تیرو تیغ و سنان * روان شد پیایی ز تنهاروان
رسیده بلب جان جنگ آوران * ولی تیغ را لب رسیده بجان

لشکر آراست شاه عالم گیر • بفلک برشده خروش و نفیر
 حضرت صاحب قران قول را بفرشگوه پادشاهانه بیاراست
 و میمنه بظل رایت فتح آیت امیرزاده میرانشاه زینت یافت
 و از امراء بزرگ امیر حاجی سیف الدین و آقبوغا بهادر
 و دیگر نوئیگان ملازم بودند و قنبل میسره امیر سار بوغا و در
 پهلوئی او خدا داد پسر حسین و عساکر منصور بر تمام اطراف
 و جوانب حصار محیط گشته کورگه فرو کوفتند و برغو کشیده
 سوزن انداختند و در پیش خود خندق ساختند و بر لب
 خندق مندوها نشانندند • * نظم *

باز در وقت آنکه ظل زمین • کرد بر موکب شعاع کین
 عرصه داده سپاه انجم را • شب ظلمت شعار ظلم آیین
 دو هزار کس از مردم اندرون بعزم شب خون بیرون آمدند و
 بحسب اتفاق در برابر امیر شمس الدین عباس و برات
 خواجه افتادند ایشان بگذاشتند تا آن بی باکان از خندق
 گذشته بخیمه و خرگاه رسیدند و اسپ و شتری چند را بخنجر
 تلف گردانیدند بعد از آن از اطراف تیر باران کردند و بسیاری
 از ایشان را بر خاکِ هلاک انداختند و بعضی خسته و جسته در
 اندرون حصار گریختند روز دیگر که جمشید مذوچهر مهر بعزم تسخیر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (هند وها)

و در بعض (مندوها) دیده شد •

نایب پرچم از موضع اوک عبور نموده آن لشکر جوشن در تیغ گذار بقلعه و حصار زره رسیدند بر حسب فرمان قضا جوریان جنگ در انداخته در همان روز مسخر کردند و از مخالفان پنجم هزار کس در اندرون جمع شده و از تفرقه جان گذاشته جنگی عظیم کردند و بیشتر بزخم تیر و شمشیر سپر شدند و از کشته پشته برهم انداختند و از سرها منارها ساختند * * * نظم *

* در دست اسپ یاره شد از کشته پارها *

* و آریخت قد نیزه ز سر گوشوارها *

* ناکار خصم نیز شد از د ولتش بلند *

* از کشته پشتهها و ز سرها منارها *

گفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن

صاحب قران گیتی ستان از حوالی حصار زره لشکر بآئین

پسال آراسته روان شد و با جمعی از خواص لشکر از پیش

براند و چون مسافت تا بدروازه اندکی ماند ببالای پشته

از ریگ برآمد و شاه شاهان و تاج الدین سیستانی با جمعی

از پیش شاه قطب الدین بیرون شتافته از سعادت پای بوس

سربلندی یافتند و از در عبودیت و خدمتگاری درآمدند

بتضرع وزاری سخن قبول خراج و باج عرضه می داشتند

و حضرت صاحب قران با ایشان دران باب بسخن مشغول بود

که ناگاه دشمنان لشکر آراسته از دروازه بیرون ریختند و آهنگ

داشته مغلای بجانب سیستان روان فرمود و از عقب ایشان
 با لشکر نصرت پناه روی ظفر برآه آورده * * * نظم *
 بشبگیر برخاست آوای کوس * شد از گردِ لشکر سپهر آبنوس
 همی رفت آن لشکر نامدار * سواران شمشیرزن صد هزار
 خروشان و جوشان گروهها گروه * گه حمله باد و بر حمله کوه
 شاه جلال الدین والی فراه هوا خواهی بندگان درگاه را گوشوار
 افتخار ساخته از حصار بیرون آمد و رایت فرخنده فال را بقدم
 استعجال استقبال نمود و پیشکشهای لایق نسبت با غایت
 قدرت و مکنت امثال خویش از ملوک و حکام نه نظر با علو
 رتبت محل و جلالت قدر و مقام * * * مصراع *

* که آن بر نیاید ز دست کسی *

بعرض گاه اخلاص و اختصاص آورد و قبای بندگی
 و خدمتکاری را که آرایش قامت اقبالش بود بکمر اطاعت
 و جان سپاری بیاراست و چون حضرت صاحب قران با فتح
 و نجاح فی جیش من الافراح از فراه روان شد و گرد موکب
 کشور کشایش در تن گیتی بجای روان آقتمور بهادر را با جمعی
 از امراء قوشونات فرمان داد که حوالی سیستان را تاخت
 کرده غارت کنند و چون بامثال امر بشتافتند تادر دروازه
 سیستان بباد تاراج بررفت و اموال و غنایم بسیار فوق الحساب
 مزید سعت و جمعیت معسکر سعادت مآب گشت و چون رایت

هذه امير حاجي سيف الدين و امير آق بونا بمحاصره آن
 مشغول اند چون اين اخبار بمسامع عليه صاحب قران كامگار
 رسيد و اهالي سيستان نيز مخالف بودند شيخ علي بهادر
 و اوج قرا بهادر را بالشكوى مرتب بطرف امير ولي فرستاد تا
 در مقابل اون نشسته آن سرحد را ضبط نمايند و عنان توجه همايون
 بصوب سيستان معطوف داشت و چون موكب ظفر قرين در
 او ايل رمضان سنه (خمس و ثمانين و سبعماية) بهرات نزول
 فرمود و مردم آنجا با غوريان اتفاق نموده اظهار مخالفت كرده
 بودند چنانكه سبق ذ كريفته مال امانى بر ايشان حواله رفت
 و رايت نصرت شعار مكشوف بعون و تايد پروردگار متوجه
 سبزوار شد و چون آن ديار مخيم نزول صاحب قران كامگار گشت
 يربليخ عالم مطاع نفاذ يافت و قلعه را نقب زدند و شيخ يحيى
 خراسانى بر سر نقبچيان ايستادگي نموده شيب آنرا چون خانه
 زنبور مكشوف ساختند و قلعه بنوعى از هم فرورخت كه بيشترو
 مردم كه در آنجا بودند هلاك شدند و شيخ يحيى نيز بزيرد يوارى
 بماند و قريب دو هزار كس را اسير كرده زنده بر بالاى يك يگر
 نهادند و بگل و خشت استوار كرده منارها بر آوردند تا
 عالميان از سطوت قهر آگاهى يافته خود را بوسوسه ديو غرور
 در چاه ويل و ثبور نيندازند و چون خاطر خطير صاحب قران
 جهانگير از ان قضيه به پرداخت عساکر گردون مآثر مرتب

ملک دیان بصوب مازندران روان گشت و ماهچه سنجق ظفر
 پیکرش باوج سپهر افراخته ثالث نیرین شد و طنطه صیت
 قیامت نهیبش زلزله درجهان انداخته درجنبات خاقین
 افتاد و چون بعد از قطع مراحل و منازل بترمذ رسید برسانیدن
 تغار لشکر فرمان قضا جریان صدور پذیرفت و بر معبر آنجا پل
 بسته عبور فرمود و چون کنار آب مرغاب محل نزول همایون
 گشت امیر جا کوکه بر حسب فرمان متصدی حکومت کابلستان
 بود از عقب آمده بسعادت بساط بوس مستسعد گشت و مهمات
 ملکی که داشت بعرض رسانیده باز از جهت ضبط و نسق
 سرحد خود مراجعت نمود و چون درین اثنا خبر آوردند که
 تومن گرم سیرے نکودری دم از مخالفت میزند و شیخ داؤد
 سبزواری که عاطفت حضرت صاحب قرانی او را به پیشوائی
 سبزواری بلند پایه و سرافراز گردانیده بود کفران نعمت پیش
 گرفته دست جسارت بقتل تابان بهادر که داروغه آنجا بود دراز
 کرده و یاغی شده و چون امیرزاده میرانشاه ازان حال
 آگاهی یافت امیر آقبوغا را از هرات بالشکر بطرف سبزواری
 فرستاد و امیر حاجی سیف الدین بامداد او از عقب روان
 شد و ایشان سبزواری را محاصره کرده مسخر گردانیدند و مردم
 بسیار بقتل آوردند و شیخ داود گریخته ببالای قلعه بدرآباد
 که برقله کوهی واقع است برآمد و متحصن شد و الحال

و چون با تا قم رسیدند امراء که پیشتر رفته بودند جماعت
 بهرین را یافته و بسیاری از ایشان بقتل آورده و تالان و برده
 کرده و بازگشته در آنجا برسیدند و چون امیر جهان‌شاه مامور
 بود که در طلب قمرالدین سعی نماید ایشانرا مجموع بازگردانیده
 با تفاق از ایسی کول گذشته تا کول توبه بجست و جوی قمرالدین
 برفتند و چون او را جائی نیافتند مراجعت نمودند در پاییز
 بسمرقند رسیدند و در پایه سریر اعلی با حراز سعادت زمین
 بوس سرافتخار با آسمان رسانیدند *

گفتار در نهضت صاحب قران ممالک

ستان بطرف مازندان و رفتن

بجانب سیستان

صاحب قران گیتی ستان در همان پاییز حدود عزیمت
 مازندان را تشحید فرموده روی همت بلند جناب بتجهیز
 و ترتیب لشکر آورد و سپاه بیکران که هنگام حمله غیرت گردون
 و گاه شمار از عدد ثوابت و سیاره افزون *

* چو شیر پر دل و در زیر بارهای چوپیل *

* چو مور بی حد و در دست نیزهای چومار *

* چو باد حمله برو همچو کوه حمله پذیر *

* چو رعد نعره زن و همچو برق تیغ گذار *

بر آراسته بمبارکی و طالع فرخنده سوار شد و در زمان حفظ و تایید

نسلی دادند و بکفایت مهمات رعایا و لشکری و اشاعت
 آثار معدلت و داد گستری که میامن ساعتی از زمان که
 بآن صرف شود در میزان معرفت و ایقان بر عبادت عمر
 رحمان دارد ترغیب نمودند صاحب قران کامگار یتیمه
 انا لله و انا الیه راجعون را تمیمه بازوی اصطبار ساخته
 روی همت بلند جناب بتدبیر مصالح ملک و ملت آورد *

گفتار در فرستادن لشکر بجانب جته

حضرت صاحب قران در همان سال تنگوزا میرزاده علی
 را با لشکری بقلع و قمع اشرار جته که بیشتر از حلیه اسلام بی
 بهره بودند نامزد فرموده بطلب قمرالدین که برافروزند و شعله
 شرارت ایشان بود روانه گردانید و خود متوجه کش شد و چون
 امیرزاده علی با سپاه روان شد در راه طایفه بهرین که دریای
 فتنه را نهنگ و کوه فتاکوی و بی باکی را پلنگ بودند کمین غدر
 گشاده اغرق امیرزاده علی را بغارتیدند و او شکسته بازگشت
 و پیش حضرت صاحب قران آمد آنحضرت شیخ علی بهادر
 و سیف الملوک پسر امیر حاجی سیف الدین و اتلمش و ارغون
 شاه اختاجی را با سپاهی در رزم جان ستان و سرپاش بقصد
 انتقام آن بی باکان روان گردانید و چون بزودی از ایشان خبری
 نیامد امیر جهانشاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین اوج قرا
 و صاین تمور بها در راه بادا هزار سوار در عقب ایشان بفرستاد

و از ننگنای دارغورور بفضای دلکشای سرای سرور انتقال نمود.

- * در داکه مصر عصمت و حشمت خراب شد *
- * و آن نیل فضل گستر دولت سراب شد *
- * ماتم سرای گشت سپهر چهارمیین *
- * روح القدس بتعزیت آفتاب شد *

و او را در جوار مزار شاهزاده قثم بن العباس رضی الله عنهما دفن کردند حضرت صاحب قران را از حدود این واقعه حزنی عظیم بخاطر مبارک راه یافت و اندوه بیش از اندازه گود ضمیر منیر برآمد مراسم تعزیت بآیینی تمام اقامت افتاد و ثواب روح مطهر ایشان را از فواضل صدقات حضرت صاحب قران آن مایه مواهب بارباب استحقاق رسانید که شرح نتوان داد و چون رای عالم آرای آنحضرت از غایت ملال و کلال عنان اندیشه از اشغال دنیوی بکلی برتافت و اصلاً پرتو التفات بر احوال مملکت و تدبیر مصالح سلطنت نمی انداخت سادات و علماء و مشایخ و صلحاء مثل سید برکت و خواجه عبدالملک و شیخ زاده ساغرچی اتفاق نموده بحضرت گردون بسطت حاضر شدند و زبان دولت خواهی بوعظ و نصایح برکشوده خاطر مبارکش را بلطایف و اشارات از احادیث و آیات و نوادر حکایات

مناره ساختند و باوج عبرت و اعتبار برافراختند * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنین آید پیش *

و چون پرتو این خبر در سمرقند از صمرانهای امیرزاده
میرانشاه برپیشگاه خاطر آگاه حضرت اعلیٰ تافت یرلیغ لازم
الاتباع نفاذ یافت و ملک غیاث الدین که در ارک سمرقند
محبوس بود و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیرغوری
و علی بیگ چون غربانی در اندگان مقید بودند هر چهار عرضه
چهار تکبیر فناگشتند و از مصدوقه و اتقوا فتنه لاتصیبن
الذین ظلموا منکم خاصة نموداری مشاهده افتاد
و لامرد لقضاء الله *

ذکر وفات حضرات دلشاد آغا

و قتلغ ترکان آغا

در سال هفتصد و هشتاد و پنج هجری مطابق تنگوزیل
حرم محترم حضرت صاحب قران دلشاد آغا از غم آباد دنیا
رحلت نمود و مرغِ روحش بامثال امر ارجعی الی
ربک راضیه مرضیه بال کشود و بعد از چند روز مهین
خواهر آن حضرت قتلغ ترکان آغا که از خواتین روزگار بانواع
خیرات و اصنافِ مبرات امتیاز داشت و معمارِ همتش بقاع
خیر از مدارس و خوانق پرداخته از فیض احسانش طبقات
خلایق محظوظ و بهره ور بودند دعوت حق را اجابت فرمود

متوجه هرات شدند و ابوسعید اسپهد نیز خرد در میان گله
 انداخته بایشان پیوست و چون بهرات رسیدند حشری از
 اردال و او باش سرد رپی ایشان نهادند و داروغگان و محصلان
 و نوکران امراء که هر یک بمهمی بانجا رفته بودند با اتفاق بحصار
 اختیارالدین درآمدند و آن بی باکان عاقبت نا اندیش
 در شهر افتادند و دست تعدی و بیداد بهر گونه شروع و فساد
 برگشادند و از جمله بدر حصار آمدند و هیزمی چند جمع کرده
 آتش دران در زدند جماعت ترکان که دران حصار بودند از ان
 حال متوهم شدند و جریده بی چیزی که بنظر طمع شریری
 در آید خود را بزیر می انداختند که جان سلامت بیرون
 برند و از آسیب تعرض آن ملاعین امان نمی یافتند و چون
 این خبر بمیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین
 و امیر آق بوغارا با فوجی از لشکر ظفر قرین بتعجیل روانه
 هرات گردانید و خود نیز بالشکر متوجه شد و چون امراء برسیدند
 غوریان بمقابله و مدافعه پیش آمده در سر کوچه خیابان
 جنگ واقع شد و شکست بر مخالفان افتاد و بسیاری از ایشان
 کشته شدند و اندکی زار و زخم دار در شهر گریختند و در شب از
 هم فروریخته متفرق و پراگنده شدند و امیرزاده میرانشاه نیز
 رسید و سپاه نصرت پناه تیغ سیاست از نیام انتقام کشیده
 جمعی کثیر از بی باکان بقتل آوردند و از سرهای کشتگان

عمر شیخ فرستاد و چون غربا نیا نرا بتاشکنت و ملک غیاث الدین
 را با پسر بزرگش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و درین
 زمستان از تصادم تقدیرات الهی در هرات حادثه موخش رو
 نمود و تفصیل قضیه آنست که پسران ملک فخرالدین محمد
 و برادرش در زمان استیلاء و حکومت ملک حسین و پسرش
 ملک غیاث الدین اعتباری و اختیاری نداشتند و در غایت
 فلاکت و بے وضعی روزگار میگذاشتند و چون حضرت صاحب
 قران هرات را فتح فرمود ایشان در پایه سریر اعلیٰ حال خود
 عرضه داشتند که ما بنده گان با ملک حسین ابنای اعمامیم و او
 و پسرش ملک غیاث الدین تمام اسباب و املاک پدران ما
 بدست تغلب و تسلط فرو گرفته این بیچارگان را بکلی ضایع
 و محروم بگذاشتند مرحمت پادشاهانه ایشان را بنواخت
 و حکومت غور به برادر بزرگتر ملک محمد ارزانی داشت
 و هم دران ولا ابوسعید اسپهبد که غوری بچه بی باک بود
 و ملک غیاث الدین او را بند کرده و ده سال بران گذشته
 از میامین التفات آنحضرت خلاص یافت و در او اواخر سنه (اربع
 و ثمانین و سبعمائه) که امیرزاده میوان شاه با امراء بکنار
 مرغاب در موضع پنج دهه که به پندی مشهور است قشلاق
 فرموده بود ماگ محمد از محض جنون و جهالت روی
 شقاوت بتیّه ضلالت آورد و با جمعی غوریان ازو جاهل تر

علی بیگ را با شمشیر و کفن بشرف بساط بوس رسانیده زانو زده خون او درخواست کرد مرحمت پادشاهانه گناه او را عفو فرمود و بعزایت و نوازش مخصوص گردانید و شیخ علی بهادر را ملحوظ نظر عزایت و تربیت گردانیده را دکان را سیورغال او فرمود و سبزوآر را علی موبد سربدال مسلم داشت و فرمان داد که ملک غیاث الدین را با فرزند آن و علی بیگ را با متعلقان بسمرقند برند و مجموع جون غریبانیان را بر او امر و قسمت نموده خانه کوچ بماوراء النهر نقل کنند •

گفتار در مراجعت صاحب قوان اسلام پناه
بجانب تخت گاه

چون ممالک خراسان از دغدغه مخالفان یکبارگی صافی شد و کماشنگان امیرزاده میرانشاه بر تمام آن بلاد و دیار متمکن و صاحب اختیار شدند رأیت نصرت نشان حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال متوجه مستقر سریر سلطنت و جلالت گشت و عساکر منصور را اجازت داد که بمواقع خود باز گردند و هر کس در خانه خود بیار آمد و بتعجیل روان شه و چون غبار موکب همایون سر مه دید امید اهالی سمرقند آمد و آن مملکت از فر نزل مبارک آنحضرت غیرت باغ ارم و روضه جهان گشت علی بیگ و امیر غوری پسر ملک غیاث الدین و ملک محمد برادرش را بند کرده باندگان پیش امیرزاده

و سپر چون دل اهل هفر و احوال مردم دانشور شکسته و مَبْتَر
گشت و بسیاری از مردم طرفین سپهری شدند جمعی از سرخیز
اندیشی پای صلاح در میان نهاده بدست یاری توفیق آب
تسکین بر آتش فتنه افشاندند و غبار بلا که بباد حمله برخاش
جویان از خاکِ معرکه برخاسته بود فرو نشاندند و از جانبین
عهد مصافات بسته علی بیگ و شیخ علی بهادر ملاقات کردند
و برسم مصالحت یکدیگر را در کنار گرفتند و وحشت و کدورت از
میان برخاسته از عناد و ستیزه کنار جستند و علی بیگ او را
بخانه خود فرود آورده آنچه از لوازم اعزاز و جانب داری
تواند بود بجای آورد و با او طرح مصاحبت شباروزی در
انداخته چشم آن داشت که بوسیله شفاعت او عفو حضرت
صاحب قران گناهان او را درگذارد * بیت *

* زین محترم شفیعمی آنرا که کرد یاری *

* شاید که با گناهِش باشد امیدواری *

حضرت صاحب قران چون التماس والی مازندران که از در
اطاعت و انقیاد در آمده درخواست کرده مبدول داشت
بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده از راه شملغان و چرمغان
عبور نموده مرغزار رادکان را مضرِبِ خِیام سلطنت و محل
سراپرده عظمت گردانید و در آنجا شیخ علی بهادر و جماعتی که
با او بودند بار دومی همایون ملحق شدند و چون شیخ علی بهادر

گرم بین که دشمن چو کرد التجا • مراد دلش سر بسز شد روا
 در همان اثنا از کلات خبر آمد که شیخ علی بهادر کمرها و سرهای
 آن قلعه را تحقیق کرده شدی بی آنکه امیرزاده علی را
 آگاهی دهد با چندی از نوکران خاصه خود نهفته بحصار کلات
 برآمد و چون هوا از غبارِ ظلمتِ شب تیرگی داشت راه گم کرده
 بکمری بلند باز خورد و دشمنان واقف گشته بشتاب درآمدند
 و کمرها و گذارها گرفته مدافعه و مقابله را آماده شدند جهان
 پهلوان روی شجاعت بایشان نهاد و از طرفین سورن انداخته
 جنگی عظیم در پیوست •

• ز بس خروش بر افتاد کوه را لوزه •
 • ز بس نهیب فرو رفته آسمان را دم •
 • زبان گردان چون زلفِ دلبران در تاب •
 • دهان مردان چون چشمِ سفگان بی نم •
 تا در آشیان ترکشها از طایر تیر نشانی مانده بود زاغِ کمان
 از هوای دستِ دلاوران گوشه گیر نشد و تا زبان تیغ در کام
 انتقام سراسر دندان نگشت بهادران را سخنی جزده و داروگیر
 دلپذیر نیفتاد •
 تیر جان یافته ز وصلِ کمان • تیغ باریده خون ز هجر نیام
 آن نشسته چون نور در احداتق • وین روان همچو روح در اجسام
 و چون جعبها از تیر چون کفِ کریمان از دنا نیر خالی ماند و تیغ

انضباط یافت را بت نصرت شعار در کذب حفظ پروردگار بصوب

مازندران روان شد • بیت •

• از صف لشکر فگنده جنبش اندر دشت و کوه •

• و ز تف خنجر فگنده جوشش اندر بحر و بر •

و چون از راه رومی عبور نموده کبود جامه و شاسمان مخیم

نزدول همایون گشت والی مازندران امیر ولی از اطلاع بران

معنی دهشت و حیرت شامل حال خود یافت و از مقر بان

خود امیر حاجی و دیگر فرزندان را با انواع پیش کشها از تقویر

و تحف و هدایا بفرستاد و بساط اعتدار با قدام تخشع و انکسار

سپرده بعاملان دیوان لطف پادشاهانه عرضه داشت که همگی

در خواست همین است که بنده را درین مجال معاف داشته

عساکر منصور در زمان تائید رب غفور عنان توجه ازین دیار بر

تابند تا کمینه را سکینه امن و اطمینان حاصل شده بخاطر کشاده

احرام کعبه اقبال در بندد و از عقب شتافته زمین عبودیت را

بجبین اخلاص بفرساید و بقیه عمر کمر خدمتگاری را زبور میان

بختیاری ساخته بمراسم جان سپاره قیام نماید • بیت •

یکی بنده باشم بدرگاه شاه • بخد مت به بسته میان سال و ماه

کرم بی دریغ آن حضرت صحیفه ملتس او را رقم اسعاف کشهد

و از خزانه سماحت خسروانه قامت حاجتش را خلعت قبول

پوشانید • بیت •

همه از ففایس اقمشه در غایت تکلف و تزئین مصحوب آن
 فرستاده به فرستاد و چون عمرشاه بدرگاه سلطنت پناه رسید و بشرف
 بساط بوس مستعد گشت رسم انجامشی بجای آورد و مکتوبی
 که همراه داشت بعز مطالعه نواب کامیاب رسانیده تحف و هدایا
 که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کرد صاحب
 قران کامکار او را بنواخت و بانواع احسان بیدریغ از زر
 و خلعت و اسپ گرامی بلند پایه ساخت و جواب مکتوب
 مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرموده او را مقضی
 الاوطار و امیدوار باز گردانید و کس خود را با بسی تحف
 و هدایا همراه او پیش والی فارس فرستاد تا او را بعواطف
 و مراحم خسروانه معتقد و مستظهر ساخته مخدره پرده عصمتش
 را جهت فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد پسر امیرزاده
 جهانگیر خواستاری نماید و اساس مروت و مصادقت که در میان
 آمده بقربت و مصاهرت مودت گشته استحکام پذیرد و استمرار
 یابد • • • • •
 محبت به پیوند چون شد قوی • شود تازه شاخ امید از نومی
 گفتار در توجه حضرت صاحب قران
 بصوب ملزندان
 چون حصار توشیز بر حسب دلخواه بندگان حضرت در
 سلك تسخیر انحراف پذیرفت و در تحت تصرف گماشتگان

استسعاد یافته به مراسم بندگی و خدمتگاری قیام نمودند صاحب
 قرآن چون در ایشان آثار مردانگی و فرزاندگی مشاهده فرمود
 همه را بانواع تربیت و فوازش مخصوص داشته سیورغالات
 و انعامات پادشاهانه ارزانی داشت و بر ضبط و محافظت
 حصارها و قلعههای سرحد ترکستان نامزد فرمود • • • • •
 چو سلطان کند بنده را پسند • میان بزرگان شود سربلند
 و چون ایشان بخانه کوچ روانه آن جانب شدند داروغگی
 ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسارق اتکه مفروض گشت •

ذکر رسیدن ایلچی فارس

درین ولایتی فارس جلال الدین شاه شجاع که غره جبین
 دودمان مظفری و واسطه عقد ملوک آن دیار دران روزگار او
 بود از ارشاد ملهم دولت بعرض اخلاص و هوا داری بندگان
 پایه سریر اعلیٰ مبادرت نمود عمرشاه که از وجوه امرای او بود
 با مکتوبی مضمونش بعد از دعا و ثنا عرض فراغت و اخلاص
 و اظهار دولت خواهی و اختصاص روانه درگاه عالم پناه
 گردانید و برهم پیشکش بسی ظرایف و تحف از جواهر نامدار
 و آلی شاهوار و قنایر مقنطره از زر و دینار مقرون بصنوف
 اقمشه فاخره و تنسوقات و اجناس نئین و اسپان تازی با برگستوان
 و استران راهوار بازیبنهای زرین و اشترکاب و قطار با و خوت
 نفیس و آلات گزین و سراپرده سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایه بان

و مخارج آنرا احتیاط می فرمود مهندسان کاردان بر حسب فرموده منجذیقها بساختند و عرادها را راست کرده بر افراختند و فرمان شد تا نقبچیان چیره دست نقب در خندق آبریده آنرا از آب خالی ساختند و در زیر حصار نقبها بنیاد انداختند عساکر گردون مآثر از اطراف جنگ در پیوسته دست بردهای مردانه می نمودند و اهل حصار نیز در مقابله کوششهای دلورانه نموده آنچه غایت شجاعت و نهایت مردانگی و جلالت تواند بود بتقدیم میرسانیدند • • •

• نظم •

گردها کرده چشم گیتی کور • کوسها کرده گوش گردون کر
 تیغ چون مور و کشته چون لاله • روی چون گل شده چون نیلوفر
 خارپشته شده ز نیزیه و تیر • اجل جان شکار عمر شکر
 آخر الامر اعوان دولت روز بروز زیاده بزخم سنگ منجذیق
 و عراده بارو و فصیل حصار را چنان درهم شکستند که مصدوقه
 فجعلنا عالیها سافلها مشاهده افتاد سدیدیان را از آن حال
 پشت دل بشکست و دریافتند که اقبال حضرت صاحب قران
 امریست آسمانی و مقارمت با آن دولت بجلاوت و پهلوانی
 ممکن نیست از در عجز و ناتوانی در آمده بجان امان خواستند
 و زبان تضرع و انکسار بپوشش و اعتذار بیاراستند عواطف خسروانه
 ایشان را امان بخشید و بعزایت و استمالت ایمن و امیدوار
 گردانید ایشان از قلعه بیرون آمدند و بسعادت بساط بوس

و در دلاوری و پهلوانی بی شبهه و مثال و قلعه از کفایت
و تدبیر ایشان از ذخیره بسیار و انواع آلات حرب و اسباب
پیکار مالا مال و گروهی انبوه در اینجا متحصن شده مستعد
و آماده قتال و جدال •

- چنین حصار که یازد گشته جز ملکی •
- که پیش خدمت او بست روزگار کمر •
- چنین سپاه که یازد کشید جز شاهی •
- که شد درست بد و رسم و دین پیغمبر •

صاحب قران کامگار ملک غیاث الدین را فرمود که اینها نوکران
تواند و این قلعه تو بدیشان دادی چون تو مطیع امر و حکم
ما شدی ایشان چرا سر باز می زنند ملک غیاث الدین گفت
از بی عقای و ملک بهای حصار رفت و چند آنکه ایشانرا
نصیحت نمود بسخن ملک از قلعه بزیر نیامدند فرمان قضا
چریان نفاق یافت و لشکر گیتی سدان قلعه را مرکز وارد میان
گرفته فرود آمدند و تومانات و هزار جات صوبهای خود را
مرتب و مستحکم گردانیده بجنگ مشغول شدند و با آنکه آتش
میوه زمستانست ایشان در تابستان که مردم از شدت حرارت
هوا می سوختند پیوسته آتش پیکار می افروختند و حضرت
صاحب قران هر روز سوار شده گرد قلعه بر می آمد و مداخل

(۱) چنین است و اکثر نسخ و در بعض بجایش (داده) است •

بدولت روان گشت با لشکرش * سپهر و سپهر آفرین یا درش
 چو جوشنده بحر و خرو شده سیل * بترشیز و آن بوم و بوکود میل
 بعونِ الهی چو آنجا رسید * سپه گرد قلعه رده بر کشید
 قلعه ترشیز حصنی بود نامدار و حصار بی بغایت محکم و استوار
 در ولایت قهستان بلندی باروی آن بمرتبه که پاسباننش اگر
 یکنگه بر آمدی از آسیب شیر فلک در خطر بودی و ژرفی
 خندقش بحیثیتی که اگر در بنش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین
 امان نیافتی از پنهانی خندقش عقاب بیک پرواز نتوانستی
 گذشت و مرغ برکنگه اش اگر نتوانستی رسید از شدت حرارت
 آفتاب نتوانستی نشست *
 • نظم •

* فلک مثال حصاری که سدّ اسکندر *

* بدی به نسبت او نسج عنکبوت نزار *

* بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست *

* کمند فکر نگدن بطرف بام حصار *

* ز محکمی بطریقی که منجینق سپهر *

* بسنگ حادّه گاهش نکندی از دیوار *

و محافظان حصار در آن روزگار سدیدیان بودند که ملک
 غیاث الدین آن قلعه را با میرو علی سدید می سپرده بود و سدیدیان
 جماعتی غوریان بودند بهبادری و حصار داری مشهور و در واقع
 ایشان طایفه بودند در شیوه شجاعت و بهادری بحد کمال

بحصار قهقهه که در میان باورد و کلات واقع است و خراب بود
فرمود و بعماریت آن فرمان داد سپاه ظفر پناه بد و شبانه روز
آنرا معمور ساختند و حاجی خواجه را با جماعتی از مردان کار
آنجا به نشاند سیور غمش خان و امیرزاده علی و کلا نقر بهادران
شیخ علی را با تومانیهای خود از جانبی دیگر بمحافظت
راههای کلات تعیین فرمود تا از جمیع جوانب راه آمد و شد
بر ایشان بسته آن حصار را الحد کردار محبسی سازند که
نه هیچ کس بیرون تواند آمد و نه هیچ کس پیش ایشان تواند
رفت تا چیزی تواند برد *

* آن را که دل ز صدق و صفا زنده گی نیافت *

* در گور به و گرچه دمی سرد می زند *

ذکر در فتح قلعه ترشیز

حضرت صاحب قران چون حصار کلات را بحسن تدبیر
مدفن مخالفان مرده دل ساخت کمند اندیشه صواب انجام را
برکنکره فتح قلعه ترشیز انداخت و روی عزیمت مبارک بآنصوب
آورده رایت نهضت همایون برافراخت و از یسی دبان
گذشته بخیوشان در آمد و مهد علیا دلشاد آغا را بواسطه عارضه
مزاجی که طاری شده بود بجانب سمرقند باز گردانید و در
ضمان حفظ افریدگار *

* نظم *

بفرخنده تر طالعی شد سوار * جهاندار صاحب قران کامکار

چرخِ اخضر گردانید علی بیگ بپای ضرورت و اضطراب از حصار چون مار از پوست بیرون آمد و روی تضرع بخاک استکانت نهاده بگناهان خود اعتراف نمود و بحامی مراجع پادشاهانه توسل جسته امان جان طلبید و چون منشور آن حاجتش در دیوان عفو بتوقیع انجام موشح گشت و دل از جان برداشته را دگر باره برآمید زندگان بیست زبان معذرت بخواهش گری برکشاد که امروز از ملازمت رگاب همایون معاف باشم تا فردا بار دوی اعلی شتابم و سعادت بساط بوس دریا بم سعیت مرحمت حضرت صاحب قران آن ملتسم را نیز رقم اسعاف کشید و عنان سعادت بصوب معاودت پیچیده بمنزل مبارک خویش فرمود علی بیگ را چون روز اقبال بشام زوال رسیده بود بخت برگشته بهیچ حال نمی گذاشت که قدم توفیق بر طریق صواب استوار دارد *

* بیت *

* هرگز از بخت و ازون روز دولت شد سیاه *

* طالع شوریده نگذارد که آرد سر برآه *

باز اندیشه خطا پیدش نهاد پندار باطل کرده در شب راه لهره و دیگر ممرها که عساکر منصور از آنجا برآمده بودند محکم گردانید و کشف کردار سردر حصار سنگین کشیده دیگر عهد بشکست و یاغی شد من لم يجعل الله له نورا فماله من نور حضرت صاحب قران بعد از چهارده روز از آنجا کوچ کرده

صاحب قران فرستاد و بتشفع و تضرع درخواست کرده که لشکر
منصور دست استیلاء و ستیز از جنگ و خون ریز باز کشند تا من
فردا بپای اطاعت و انقیاد بیرون آمده زمین عبودیت را
سجده گاه جبین ضراعت و مسکنت سازم و برین معنی
عهد و پیمان بست و پیمان را بایمان مغالطه موکد گردانید و نیک روز
و محمد شیخ حاجی را که از اعیان امراء چون غربان بودند
با دختوش خواند سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان
شده بود بفرستاد و ایشان در مقام ادب زانوزده زبان تضرع
بشفاعت برکشودند عواطف پادشاهانه درخواست او را بحسن
قبول تلقی نمود و باز عهد علی بیگ را در محل اعتدال و اعتبار
آورده فرمان داد که سپاه نصرت پناه دست کین از پیکار
باز داشته تیغ انتقام را در حریم نیام آرام دهند و از انجا موید و
مظفر بمعسکر نصرت مقرر معارذت نمود و بیسعادت نزول فرمود
و نیک روز و محمد ملازم رکاب همایون باشکر گاه ظفر پناه آمدند
روز دیگر چون سلطان سیارگان بر سبز خنک فلک سوار شده افسر
استعلاء و اقتد از بر افراخت و مخالف سیاه روی شب خوار
و ژار گشته معجز مشکین از سر بینه اخت * * بیت *

خور از کوه بفراخت زرین کلاه * شب از سر بینه اخت شعر سیاه
حضرت صاحب قرانی محفوف بتائید آسمانی سوار شد و در
دروازه کلات را از فر حضور سعادت گستر غیرت حصار فیروزه کار

زبانگِ تبیره میانِ دوکوهه * دلِ کرگس اندر هوا شد ستوه
 سوار و پیاده بزرین کمر * همه تیغ دار و همه نیزه ور
 روان اندر آمد گروه ها گروه * دلیران رسیده میانِ دوکوهه
 حضرت صاحب قران جمعی از دلوران لشکر را اختیار فرموده
 از پیش خود روانه داشت و جماعتی از بهادران و مقربان
 مثل آقتمور بهادر و ایکوتمور از راه لهره بکمرکوه برآمدند و آقتمور
 دشمنان را رانده یقله برآمد که بر مخالفان مشرف بود و ایکو
 تمور بسوی خصم که در مقابل او بود نیزه رسانید و دیگر بهادران
 و رزم آزمایان لشکر ظفر قرین هر کس از جای خود حمله کرده
 مقابل خود را براندند و ببالای کوه برآمدند * * نظم *
 زبس نعره و ناله کوه فای * توگفتی جهان اندر آمد زجای
 همه سنگ مرجان شد و خاک خون * بسی سرور انرا شده سرنگون
 ز خون چشم گیتی همی نم گرفت * زبس کشته پشت زمین خم گرفت
 و غیر عباس و مبشر با چند کس پیش رفته بودند و در کمری ایستاده
 دشمنان برایشان حمله کردند حضرت صاحب قران جمعی از
 دلیران لشکر را بفرستاد تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار و فیروزی
 بازوی کامکار منهنز و متفرق گردانند و عساکر منصور چون آفتاب
 وقت ظهور از کوه برآمدند و دشمنان مقهور منکوب گشته بتضرع
 و زاری امان طلبیدند علی بیگ را کاره اضطرار باستخوان
 رسید و باز از در استکانت و انکسار در آمد و کس پیش حضرت

حاشا که با و رسد گزندی • و آشفته شود زنا پسندی

لاجرم آنحضرت بسعادت و سلامت بمعسکر همایون باز آمد *

* نظم *

جهان جو فرود آمد از کوه بر • برفتند گردان بانبوه بر
گرفتند یکیک برو آفرین • که ای نامور شهریار گزین
چه بهزافکه باز آمدی تن درست • بآب مژه رخ نبایست شست
و چون نقض عهد و غدرا اندیشی علی بیگ بظهور پیوست نایره
غضب حضرت صاحب قران بر افروخت و یولیع همایون بنفاد
پیوست که لشکر منصور جنگ در اندازند و اشارت علیه صادر شد
که بهادران دلاور از محلی چند معین بحصار کلات بر آیند سپاه
ظفر پناه امثال فرمان را که رجان سپاری به بستند و هر کس
از موضع خویش پیش رفته آنچه در وسع مکنت و مقدرت او
بود کوشش نمود و در اوایل ربیع الاول سنه (اربع و ثمانین
و هبعمایه) موافق ایت نیدل شب سه شنبه جماعتی از مکر تیان
و لشکر بدخشان که ایشان در کوه روی با کبک دری برابری
کردن عار شمارند و دو کمر گردی از پهلوی مساوات زدن
بارنگ و پلنگ ننگ دارند فرمان شد که بحصار بر آیند آن
گروه فی الحال روی جلادت براه نهاده همدران شب بکوه
بر آمدند و جمعی دیگر نقاره فرو کوفته و پرغوشیده بدروازه
رسیدند *

* نظم *

کشیده * انرا شرفی درین * * * * * بیت *

بیخش به نشیب برده آهنگ * زان سوی سمک هزار فوسنگ
 تیغش بفسراز برده خرگاه * زان سوی فلک بسالها راه
 علی بیگ را چون آمدن آنحضرت بانداک نفری معلوم شد
 شرارتِ نفس و خبثِ طبیعت بلکه عدمِ دولت و قلتِ سعادت
 اورا بران داشت که اندیشه غدرو مکر کرده جمعی بدفعل
 رادر کمین گاهها برگماشت که اگر مجال یابند از سربیی باکی
 دست یازی کنند و خود بعهد وفانمود و بیرون نیامد غافل
 ازین معنی * * * * * بیت *

* کانرا که هست حفظِ الهی نگاه بان *

* از گردش سپهر نیاید برو زیان *

* کاخ سعادتیی که شد از فضل حق بلند *

* از منجنیق حیلله نیاید برو گزند *

حضرت صاحب قران بعد از زمانها که در وعده گاه توقف نمود
 مراجعت فرمود و از حمایتِ عنایت ربانی بر حسب
 وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا
 فاغشیناهم فهم لا یبصرون بدانیشان کوراشته کس را
 مجال آن نه شد نه در آمدن و نه در بازگشتن که دست از پا
 خطا کرده بیک سر مو آسیبی رساند * * * * * نظم *

آنرا که خدا نگاه دارد * گرسنگ ز آسمان ببارد

فروزد بهاهی و برزد بماه * بن نیزه و قبّه بارگاه
 و سپاه فتح آنارکلات را چون حوادث روزگار از اطراف وجوانب
 فرو گرفتند امیرزاده * میرانشاه در برابر دروازه دهجّه نزول
 فرمود و امیرزاده علی که پسر امیر موید ارلات بود در گذار
 لهره فرود آمد و امیر حاجی سیف الدین در بند ارغون شاه را
 محل نزول ساخت و امیرزاده عمر شیخ بدروازه دیگر رایت
 چلادت برافراخت نهیب دولت آن دلاوران قیامت آشوب
 ارکان تمکن علی بیگ را متزلزل گردانید و از سر عجز و اضطراب
 بنیایه سریر اعلیٰ عرضه داشت که از افعال ناپسندیده خود
 خجالت زده و شرمسارم و دلیری آنکه بی تمهید معذرتی
 بخدمت شتابم و سعادت بساط بوس در یابم ندارم اگر مراحم
 پادشاهانه مسامحت نماید و آن حضرت با نغمی اندک بدروازه
 تشریف فرماید بنده بدولت پایی بوس سرافراز گشته دست
 ضراعت بدامن عفو گناه سوز یازیده جرایم و زلات را باعثدار
 و استغفار تدارک نماید حضرت صاحب قران از کمال مرحمت
 بی پایان ملتمس او را با سعاف مقرون گردانید و روزی
 تعیین فرموده با پنج سوار بدو حصار تشریف حضور ارزانی
 داشت و آن حصار را راهی بود باریک و تنگ دره دره هولناک
 که تیغ کوهش در سمک از سماک گذشته بود و در عمق بسمک
 رسیده و مسافت میان نشیب و فوازش از تری تا بثریا

کسی را که روزِ بد آید به پیدش * به پیچد سواز راهِ بیه بود خویش
 حضرت صاحب قران از صوب کلات مراجعت نموده به کرن
 که از توابع ابیورد است نزول فرمود و بلشکر منصور جای
 رسانید که عذان عزیمت بجانب ولی معطوف خواهد گشت
 و پی غلط داده بیخبر بکلات راند * * نظم *

* چو بهمین بزابلستان خواست شد *

* چپ انداخت آوازه و زراست شد *

علی بیگ و اتباعش را از مراجعت رایت فتح آیت از انصوب
 و آوازه توجه بجانب مازندران امنی حاصل شده بود و مجموع
 گله و رمه و اسب و گوسفند و دیگر چهار پایان از حصار بیرون
 آورده و در علف خوارها^(۱) رها کرده تماست آن عرضه غارت
 و تاراج گشته فتوح روزگار لشکر ظفر شعار شد و در مقابل دروازه
 کلات که مشهور است بدروازه چهارده^(۲) جهت نزول همایون
 شاه قبه بارگاه باوج * * مصراع *

* سقف فیروزه فام گلشن ماه *

برافراخته شد و رمح سنجق ظفر پیگرش در ساحت درات
 فرو زده پای قرارش چون خار پرکار بمرکز زمین استوار
 گشت * * بیت *

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتাব بجایش (زارها) دیدم

(۲) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (چهار) است *

سرخس آمده بمعسگر همایون پیوست و ملک غیاث الدین بالشکر
از هرات توجه نموده بارودی همایون ملحق شد و علی بیگ
پیش از وصول رایات نصرت آیات ثعلقات خود را با اهل ولایت
بحصار کلات در آورده بود *

* ز بیم سپاه آنچه بودش یله *

* هیونان و از گوسفندان گاه *

* ز خیل و حشم آنچه زان داشت باک *

* بحصن کلات اندر آورد پاک *

صاحب قران کامگار را ملاحظه علاقه پیوند تحریک سلسله عاطفت
کرده نخواست که عای بیگ و ولایتش مصیب سیل قهر و سخت
گردد پیش او کس فرستاد که سبب این خوف و هراس
چیست می باید که اندیشه خطا املا بخاطر خود راه ندهد
و باستظهار تمام بی تعلل بیاید تا قضیه بمخالفت نینجامد
و اگر نه هر چه بیند از خود بیند لقد اعذر من اندر علی بیگ
را چون هنگام فرو نشستن چراغ دولت بود بانوار مصباح آن نصایح
که از مشکات مرحمت تافته بود راه بجاه صواب نبرد و بروفق
ساوی الی جبل یعصمینی پشت پندار و منی بحصانت
و محکم^(۱) حصار کلات باز گذاشت و با حراز سعادت ملازمت
نشانت *

* بیت *

حضرت صاحب قران در میان همان زمستان بجمع سپاه فرمان
داد و لشکر آسمان جنبش ستاره عدد بر آراسته با زروی سعادت
از بخارا بصوب ایران نهاد نسیم فیروزی از طره پرچم رایت
فصرت شعار چون باد نوروزی از روایح گلزار مشام روزگار را
مشک آگین کرده انوار فتح و ظفر از ماهچه اعلام ظفر پیکرش
مانند بارقه حسن از چهره سروقدان ماه منظر دیده دولت را
روشنائی بخشیده * * نظم *

زتوران برآمد دگر باره جوش * بایوان کیوان رسیده خروش
سپاهی بجذبید گز حصر آن * یقینم که عاجز بماند گمان
زهرسوشده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهرگونه موج
گروهی دلاور چو شیر ژیان * همه دل پراز کین ایرانیان
چنین لشکر با چنان پادشاه * روان شد شتابان بعون اله
چو آمد بآمویه لشکر زدشت * که آنجاز جیحون ببايد گذشت
بکشتی در آمویه پل ساختند * هنر پیشگانش به پرداختند
چو از بستن پل گشادند راه * ازان آب بگذشت شاه و سپاه
جهانگیر صاحب قران سرفراز * بایران زمین لشکر آورد باز
تهیب سپاهش بهر مرز و بوم * فتاده ز چین تا باقصای روم
گراو کردی از مشرق آهنگ حرب * عدو خواب آشفته دیدی بغرب
چون از راه ماخان عبور نموده حوالی کلات مخیم عساکر
گردون مآثر گشت امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از

شود از کسوت صواب عاری می نماید دل مبارک از ان اندیشه
می باید پرداخت و ضبط امور مملکت و کفایت مهمات سلطنت
را وجه همت بلند جناب ساخت و بجانب مازندان و کلات
نهضت نموده جمعی را که از سرِ غرور پای جسارت از جاده
مطاوعت بیرون نهاده دست بی باکی بر آورده اند بهر عقوبت
که از ان صعب تر نباشد از قتل و نهب و تخریب اماکن و مساکن
ادبی چنان کردن که عبرت و پند دیگران گردد تا هم گناه گاران
بجزای خود رسیده باشند و هم بی گناهان نیک بخت بموجب
السعید من يتعد بوعظ غیره بوسوسه دیو غرور از راه
نروند و خود را و دیگران را در معرض بلا و عذاب نیندازند *

* بیت *

برو دشمنان را چنان کن ادب * که یابند امان دیگران از غضب
بدی را جزا هر که بیند که چیست * بکردار خویشش ببايد گریست
مودای این کلمات چون منشأش محض نیک خواهی و مهربانی
بود در خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر تاثیر کرد و دواعی نهمت
پادشاهانه در حرکت آمده حدود عزیمت صوب خراسان
و مازندران تشکیز فرمود *

* بیت *

پیل را هندوستان آمد بباد * باز آغاز جانگیهوی نهاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران

بایران زمین نوبت ثانی

و درین اثنا از طرف خراسان خبر آمد که علی بیگ با امیر
 ولی متفق شده او را بران داشته است که لشکر بدر سبزوار
 کشیده و علی موید را محاصره میدهد حضرت صاحب قران را
 از واقعه فرزند عزیز صورت بی ثباتی و کم اعتباری دنیا بنوعی
 در نظر بصیرت نقش بسته بود که تمام عالم بخند آفیرها بردیده
 همتش هیچ می نمود تا بعبرده یک دو بد مست که از نشوه
 شراب غرور در بزم پندار و هوس بیخودے کند چه افتد *

* مصراع * آیا تو کجا و ما کجا ایم

املا آن حکایت ملتفت الیه رای منیرش نگشت و از ورود آن
 خبر در حال سعادت مآلش هیچ گونه تبدیل و تغییر راه نیافت *

* بیت *

سرائی که باید شدن زان برون * نیرزد بچندین فسوس و فسون
 و چون از مشیمه مشیت از لی دین و ملک تو امان آمده اند
 و ضبط امور آن برادر بی معاونت این خواهر متمشی نمی
 گردد مهد علیا قتلخ ترکان آگاه که خواهر حضرت صاحب قران
 بود و از و بس بزرگتر قوت تحمل این اوضاع نداشت در حضرت
 برادر زبان اشفاق بنصایح دلپذیر برگشاد که چون واقعه ضروری
 که سبب ملالت و سآمت خاطر خطیر است بهیچ ندبیر ندرک
 پذیر نخواهد گشت جانب رعایت مصالح مملکت بیکبارگی
 فرو گذاشتن که هر آینه بفساد بلاد و تفرقه و پریشانی عباد مفضی

خونِ شفق از دیده گردون بچکاید *

* مه روی بکند و زهره گیسو ببرد *

* شب جامه سیه کرد دران ماتم و صبح *

برزد نفسِ سرد و گریبان بدرید *

و بر آیینِ شرع مطهر ترتیبِ تجهیز و تکفین فرا خور کرده *

* نظم *

تنِ شهسوارش بتختی ز زر * مرصع بهر گونه در و گهر

بشستند و خود پاک بود آن سرشت * نهالیت گفتی ز باغِ بهشت

کفن کرده از پرنیان و حریر * بر آمده کافور و مشک عبیر

نهادند بتابوتی از چوبِ عود * سپرده برضوانِ ربِّ ودود

بکش برده آن نعشِ رحمتِ نگار * نهادند در مدفنِ نام دار

ز نورِ رضا باد روشن روان * بخلد برین شادمان جاودان

حضرت صاحبِ قران بعد از اقامتِ رسم و آیینِ تعزیت و اطعام

فقراء و مساکین ترویجِ روح نازنین آن مرحومه را انزلها الله

من الفردیس فی اعلیٰ علیین دستِ تصدق بصدق

برگشاد و غمام انعام عامش باریدن گرفته از فیض خیرات

و مبرات بکافه ارباب استحقاق آن مایه خواسته نا خواسته رسید

که بوسیله تقویر و تحریر شرح عشر عشیر آن نتوان داد * * نظم *

نه چندان عطا یا بدوریش داد * که از چند و چونش توان کرد یاد

(۱) چنین درد و نسخه و درد و نسخه بجایش (شاهوارش) دیده شد *

اثناء آن احوال نهال مزاج غنچه گلبن و اقبال و شعبه دوحه
 سلطنت و جلال از نهج اعتدال انحراف یافته عرض مرضی صعب
 طاری گشت و وجود شریفش از حلیه صحت و حله سلامت
 عاطل و عاری ماند و چون وقت نزل امری که شاه و گدا
 و عاجز و توانا در و جوب قبول آن یکسانند رسیده بود هر چند
 در معالجه سعی نموده شد مفید نیفتاد و ودیعت حیات عاریتی
 را بمقتضای اجل موعود باز داد انالله و انا الیه راجعون
 و ازو یک پسر ماند نام او سلطان حسین * * * نظم *
 جهان تا به پروردیش در کنار * و زان پس ندادی بجان زینهار
 نهانی ندانم ترا دوست کیست * برین اشکارا بباید گریست
 حضرت صاحب قران که قوت و تمکینش هنگام وقوع و قایح
 و مصایب فحواى * * * نظم *
 * عالم علوی و سفلی زیر و بالا گر شود *
 * من نه آن کوهم که هوگز تو سم از زلزالی خویش *
 بزبان راستی و درستی با دا رسانیدی از حدوث این واقعه
 هایل چنان متالم و متغیر شد که یکباره عنان التفات از دنیا
 و ما فیها بر تافت جهانی ازان مصیبت جگر هوز اندوه افد وز
 جامه چاک و تارک پر خاک ساختند و پلاس سیاه در گره
 افکنده از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین
 دل انداختند * * * بیت *

و امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرموده بسرخس رفته بود برادر
 ملک غیاث الدین ملک محمد را گرفته بسمرقند فرستاد و قشلاق
 آنجا کرد *

ذکر وفات اکه بیگی

زمانه را از طراوت گلشن آراسته آن دولت و حشمت
 و نصارتِ روضه پیراسته آن بهجت و عشرتِ عرق غیرت در حرکت
 آمد و برسم اوضاع عالم که بحکم تقابل اسماء الهی سرور بی غم
 و سور بی ماتم نمی باشد * * مصراع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

گردِ ملال بوساحتِ احوال آن فرخنده فال نشاند حضرت
 صاحب قرانی را در پس پرده عصمت دختری بود طغی
 شاه نام که او را بزبان عطفوت و نازا که بیگی خواندی گوهر
 ذات شریفش را با محمد بیگ پسر امیر موسی در سلک از دواج
 کشیده و بانوئی بآن جمال و کمال چشم زمانه و گوش روزگار
 در هیچ عصر از اعصار ندیده و نشنیده * * نظم *

بهشتی بُد آراسته پونگار * چو خورشید تابان بخرم بهار
 روانش خرد بود و تن جان پاک * تو گفتی که بهره ندارد ز خاک
 حسن سیرتش که بازیبای صورتش جمع بود در ریاض خاطر
 فیاض حضرت صاحب قران همه تخم محبت و مهربانی کاشتی
 لاجرم آن حضرت او را بیش از اندازه دوست داشتی و در

و تقریر ثنا و دعا بر گشاده که *

* بیت *

* خراسان چه باشد جهان را درست *

* بصاحب قران داده اند از نخست *

* جهان هفت کشور و را بنده باد *

* سرش بر تراز ابر بارنده باد *

* همی روز روشن^(۱) فزون باد بخت *

* بد اندیش او را نگون تاج و تخت *

برید تیزگام ماه از نخستین کشور هفت اقلیم علوی ناچرخ زرین و سپر

سیمین هلال و بد رتعظیم جلال و قدر او را ساخته و طنطنه طرّ قوا طرّ قوا

در عالم انداخته تارایت ظفر پیکرش باین آئین و تمکین

بشهر سمرقند در آمد غبار موکب هما یونش دیده امید اهالی

آن دیار را روشنائی بخشید و فیض بی دریغ عدل و احسانش

قا طیبۀ سکان و قطان مملکت را فرا رسید *

* بیت *

کس از اهل شهر و ولایت نماند * که منشور احسان او بر نخواند

و زمستان ببلده فاخره بخارا فرموده بساط اقامت بسعدت

و سلامت بگسترد و قشلاق در عین کامرانی و شادمانی آنجا

کرد * * * شعر *

* بر کف نهاده جام می آرزو مدام *

* دست امید در خم زلف عروس کام *

(۱) چنین است در اکثر کتب و در دو نسخه بجای روشن (روزش) است *

حضرت صاحبقران آورده و سالها بدولت ملازمت رکاب
 همایون استسعاد یافته منصب پیش وائی سبزووار ازانی
 داشت و تابان بهادر را داروغه آن ولایت ساخت و روی
 توجه بتخت سلطنت پناه آورده کیوان در هفتم ایوان سپهر بمهر
 غبار از پرچم رایت رفعت آیتش می افشاند و بر چیس در ششم
 پایه منبر اخضر گردون دفع چشم بد را و آن یکاد می خواند
 شحنة پنجم حصار فیروزه کار آسمان بد خواه دولت پایدارش
 را از دارِ هلاک و بوار می آویخت و جمشید خورشید در چهار
 بالش چرخ چهارمین زواهر جواهر اجلال و تمکین برفرق روزگار
 همایون آتارش برسم نثار میریخت ناهید نغمه سرای در سیوم
 عشرت سرای سما پرده سه گاه^(۱) راست کرده عشاق و آوازه
 نوای تهنیت این فتح بزرگ در داده * * بیت *

* رسید خسرو صاحبقران سوس توران *

* خجسته رایت و رای و گزیده نام و نشان *

* جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی *

* امید نازه و دولت قرین و بخت جوان *

* فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار *

* هبهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان *

و پیردبیر از بالای دوم سر بر فلک زبان قلم و قلم زبان بتحریر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (گانه) دیده شد *

که بر حسب فرمان صاحب قران * بیایم ببندم بخدمت میان
 و صاحب قران کامگار از انجا بتایید کرد گارسوار شد و به بیلاق
 اغولجاتو برآمد و چند روزی توقف نمود تا اسپان و دیگر
 چهار پایان لشکریان •

* نظم *
 دران مرغزار چو خلد از نوی * بر آسوده فربه شد ند و قوه
 و زان خاطر لشکری شاد شد * زان پیشه مرکب آزاد شد
 و در اثناء این احوال از اهالی خوراشه که پیش ازین سبق
 ذکر یافته که بقتل امیر حاجی برلاس و ایدکو برادرش جسارت
 نموده بودند جمعی از اشرار را بقتل آوردند و عاطفت پادشاهانه
 آن موضع را بمحمد درویش پسر ایدکو و علی درویش نبیره امیر
 حاجی از زانی داشت والی یومنا هدا در تصرف متعلقان
 ایشانست •

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران

کشور کشای عدو بند پدار السلطنه

سمرقند فردوس مانند

حضرت صاحبقران بمبارکی و طالع سعد از انجا نهضت فرمود
 و ممالک خراسان را که بتحت تسخیر و تصرف درآمده بود
 ضبط و نسق نموده ملک هرات و دیگر حکام آن ولایات را هریک
 بجای خود مقرر داشته باز گردانید و امیر شیخ سبزواری را
 که پیش از فتح خراسان از ملک گریخته بود و پناه به بندهگان

و از آنجا بسعدت و اقبال سوار شده بجانب اسفراین که
 گماشتگان امیر ولی داشتند روان شد و مقارن وصول که مردم
 هنوز بتعیین یورت و مقام و اندیشه نزول و ضرب خیم مشغول
 بودند حکم جهان مطاع بنفاد پیوست که کار شهر بسازند عساکر
 نصرت شعار بی توقف چپرها و سپرها گرفته روی بحصار نهادند
 و رسیدن و فتح کردن یکی بود حصار را رخنه کرده در آمدند
 و خلق بسیار بقتل آوردند و عمارات مطلقاً از حصار و خانه
 و مسکن و کاشانه بازمین هموار گشت * * * * * نظم *
 چو قهر سپاهش بر آورد دمت * همه خلق شد کشته و شهر پست
 حصار و بیوت و مساکن نماند * بجز نامی از اسفراین نماند
 حضرت صاحب قران ایلچی بماندگان پیش امیر ولی فرستاد
 محصل رسالت آنکه اگر بی اندیشه با حراز سعادت بساط بوس
 شتابد بعنایت و عاطفت مخصوص گشته رفعت و سر بلندی
 یابد و اگر تقاعد نماید و نیاید در محنت و بلا بر روی خود
 گشاید امیر ولی در ترحیب و تعظیم ایلچی شرایط ادب بجا
 آورده نوشته که همراه داشت ببوسید و بر سر نهاد و اظهار
 متابعت و انقیاد نموده بآمدن و دولت ملازمت دریافتن
 وعده داد * * * * * نظم *
 که از من ببوسی زمین شاه را * فروزند افسر و گاه را
 بگسترنا و زمن عرضه دار * کزین بر نیاید بسی روزگار

شد و مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که مقدم ایامه
 و علماء آن مملکت بود باد و بیست کد خدای معتبر را از شهر
 و ولایت تعیین کردند که با کوچ بشهر سبز روند و داروغه ترمذ
 تمورتاش که برادرزاده امیر آقبوغا بود بجهت نقل ایشان
 نام زد شد و دروازه های آنرا که مغرق بود بآهن و مزین بنقوش
 و کتابه بکش نقل کردند و الی یومنا هدا در اینجا منصوبست
 و ملک را حصار دیگر بود در غایت محکمی و استواری که
 آنرا قلعه اشکلچه می خواندند و امان گوه نیز گفتندی به پسر
 کوچک خود امیر غوری که او را در دلاوری و مردانگی
 و کاردانی و فرزانی برامثال و اقران خود فایق میدانستند
 سپرده بود صاحب قران کامگار اشارت فرمود که برو و پسر را
 بیار و اگر نیادری و تو نیز بقلعه در آئی آنچه شدنی باشد
 خود مشاهده نمائی ملک بموجب فرموده پهای قلعه اشکلچه
 رفت و اندیشه را برحل آن اشکال گماشته پسر را بحسن تدبیر
 فرود آورد و بسعادت بساط بوس رسانید و او نیز از عواطف
 پادشاهانه بخلعت و اعزاز گرامی و سرافراز گشت *

گفتار در توجه آیات نصرت آیات

بجانب طوس و کلات

چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران ازین قضایا به پرداخت
 امیر جهان شاه جاکورا با جمعی از سپاه ظفر پناه جهت تسخیر

در یافته بوظیفه دعا و ثنا قیام نمودند و این فتح ارجمند در محرم
سنه (ثلث و ثمانین و سبعمائه) موافق توق ئیل اتفاق افتاد
و رایت نصرت شعار از انجا کوچ کرده بشرقی هرات بمرغزار
کهدستان نزول فرمود و چند روز توقف نموده بنقل خزاین و
ذخایر که ملوک غور بسالها انداخته بودند فرمان داد * * * نظم *
زهر گونه گنج آگنده بود * ز دینار و از گوهر ناپسود
ز تخت گرانمایه و تاج زر * کمرها مرصع بدر و گهر
ز زرینه آلات و سیمینه ظرف * زهرگونه گون تحفهای شگرف
ز دیبای زربفت خوارها * ز دیگر نفایس بانبارها
بفرموده شاه مردان کار * شترها کشیدند در زیر بار
بصحرا کشیدند آنها همه * روانست حکم شبان برومه
و یرلیغ لازم الاتباع بتخریب حصار بیرون و اندرون هرات
نقاد پیوست * * * بیت *

- * چوشهر از خزاین بپرداختند *
- * حصارش سراسر بینداختند *
- * حصارے که بد کهنه و سال خورد *
- * همان را که از نو ملک راست کرد *
- * همان و همین با زمین گشت راست *
- * که صاحبقران را چنین بود خواست *

و بوسم امانی مبلغی براهالی شهر حواله رفت و بچهار روز نقد

و ملک زاده را بخلعیت و کمرسرافراز گردانید و ایشانرا استمالت فرموده باز گردانید و فرمود که ملک را بگویند که بیرون آید اگر بر مقابله و مقاله اصرار نماید و شهر بجزگ گرفته شود موجب تخریب مملکت و تضييع اموال و دماء اهالي آن گردد و وزرو وبال آن در گردن ملک باشد و اسکندر شیخی را بازداشت و احوال و اوضاع ازو استفسار نموده بر قضایای اندرونی چنانچه واقع بود اطلاع یافت و کوشک باغ زاغانرا بنزول همایون مقرر سریر سلطنت گردانید و ملک غیاث الدین روز دیگر بتپیه بیرون آمدن مشغول شد و روز یکشنبه از حصار و مضیق پندار بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس استسعاد یافت پای ادب در جاده انقیاد نهاده زانورده و سر تسلیم فرود آورده دست خضوع و خشوع در دامن اعتذار و استغفار آویخت *

* نظم *

* بداندیش را چون شد آشفته بخت *

* بیامد سرافکنده تا پای تخت *

* زبانرا بیوزش بیاراسته *

* ز کردار بد عذر ها خواسته *

حضرت صاحب قران اورا امان داده نوازش نموده و بخلعیت خاص و کمر مرصع مخصوص فرموده باز گردانید روز دیگر سادات و مشایخ و ایامه و اشراف و اکابر بیرون آمدند و عز بساط بوس

و بفرمود تا حکم واجب الاتباع مکرر قلمی شود که هر که در مسکن خود آرمیده بفصیل و باره نرود او و اهل و اولاد او در امان باشند و هر که خلاف آن ورزد هر چه بیند از خود بیند و هر چندی از آن گرفتگان را نوشته آرزانی داده رهاکنند بندگان حضرت بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و چون آن جماعت خلاص یافته بجای خود باز گشتند و بحصار درآمدند و رعایا و سگان شهر از آن حال واقف شدند گوشهای گاشانه ضمیمت شمرده دست از فضولی باز داشتند و خیال بیهوده از سر بیرون کرده پا در دامین سلامت کشیدند • • • بیت • • •

• سلامت از طلبی از فضول دست بدار •
 • و گرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار •

و چون ملک بحصار اندرون درآمد خواست که چاره سازد و باز طرح مقابله در اندازد منادی داد که مردم بفصیل و باره بر آیند و در محافظت حصار سعی نمایند هر چند در بازار و محلات بگردیدند و آواز رسانیدند کس التفات نهنمود و هیچ کس سخن هیچکس نشنود ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست همان روز مادر خود را سلطان خاتون دختر طغی نور خان و پسر بزرگ خود امیر پیر محمد را اسکندر شیخی که گویند از نسل پیش بود همراه کرده بحضرت صاحبقران فرستاد مکارم اخلاق خسروانه ایشانرا بنوازش و تربیت اختصاص بخشید

پیش رفتند و نرد بانها بر بارو نهاده بالا رفتن گرفتند و چنده
 دلاور بنزدیک کوشک مرغنی از ممري که آب آنجیل بشهر
 درمي آید در آمدند و چون شهر بند بسیار بزرگ بود مردم
 از حال یکدیگر خبر نداشتند و آنروز ملک غیاث الدین در پشت
 دروازه که در سر پول آنجیل بود کوششهای مردانه نمود اما
 حرکة المذبوح بود و فایده بران مترتب نشد و از پر دلان عساکر
 منصور اول کسی که آن روز حایز قصب السبق مردی شد
 و بفصیل برآمد خلیل یساول بود و امرای برنغار و جرنغار
 هر یک از مقام خود حمله آورده جنگ کنان بفصیل برآمدند
 و بهادران در دروازه را چون دل دشمنان شکسته باندرون حصار
 ریختند و مانند باد خزان که برگ رزان ریزاند مخالفان را از
 بالای باره و سور بنشیب ماتم و ثبور انداختند * * بیت *

هر که گردن پیچد از صاحبقران * سور او ماتم شود سودش زیان
 چون سپاه شه بکین بشتافتند * دشمنان از سور ماتم یافتند
 ملک غیاث الدین از نهیب استیلاء آن سپاه آتش آهنگ
 پیروز جنگ بگریخت و بشهر اندرون در آمد عساکر منصور
 قریب دو هزار کس از لشکر او گرفته پیش حضرت صاحبقران
 آوردند مراحم پادشاهانه بشکرانه فتح و فیروزی خواست که
 اهالی آن مملکت از آسیب قهر سپاه قیامت نهیبش امان
 یافته بسلامت بمانند رقم عفو بر صحایف احوال ایشان کشید

همه سرپراز خشم و دل پرزکین * با بروی مردی در افکنده چین
 آهنگ جنگ کردند *
 جهان شد پر آوای بوق و سپاه * همه بر نهاده از آهن کلاه
 توگفتی زمین شد سپهر روان * همی بارد از تیغ هندی روان
 زگرد سواران هوا بست میخ * درخشنده چون برق پولاد تیغ
 زمین شد بگردار کشتی بر آب * توگفتی سوی جنگ دارد شتاب
 امیرارس بوغا و شوریده برادر مدبشر با فوجی از لشکر نصرت شعار
 در زیر حصار استاده سعی می نمودند که ببالا بر آیند و دشمنان
 از بالای حصار کوششهای مردانه میکردند و در محافظت
 اطراف و جوانب آثار جلادت و مردانگی بظهور می رسانیدند
 صاحبقران کامگار بسعدت و اقبال سوار شده بنظاره کارزار
 و مشاهده کوشش نبرد آزمایان تیغ گذار توجه فرمود بهادران
 نصرت آئین را که همیشه در معارک و مهالک جانبازی
 و سراندازی عادت جلادت ایشان بود از شکوه حضور مبارک
 آنحضرت نیروی قوت یکی هزار شد و دست بردها نمودند که
 ناسخ آثار رستم و اسفند یار گشت فرمان قضا جریان از آنحضرت
 صدور یافت که از اطراف و جوانب جنگ سلطانی در انداخته
 حمله آورند امیرایکو تمور و مدبشر و سونچک برادر ختای
 بهادر بی توقف پیش رفتند و دلاوران از هر طرف بهای حصار
 در آمدند و تیرو سنگ اهل حصار را بسپر بلکه بدوش و سر گرفته

* نظم *

شد از کشته پرپشته بالا و پست * بتاراج جان مرگ بگشاده دست
ببارید چندان نم خون ز تیغ * که باران بسالی نبارد ز میخ
و چون جهان از ماتم کشتگان پلاس سیاه شب در گردن
انداخت از بیرون و اندرون طلایه برگماشتند و از هر دو طرف
تا روز پاس داشتند و بهادران لشکر منصور تورها و چپرها گرفته
هیچ دقیقه از شرایط حزم فرو نگذاشتند * * بیت *

دگر روز چون گنبد لاجورد * بر آورد و بنمود یاقوت زرد
سپاه نصرت پناه سوار شدند و صف کشیده برابر حصار
بایستادند اما آن روز اتفاق جنگ نیفتاد * * نظم *

* چو بفوشت شب فرش زربفت راغ *

* شده چرخ طوطی صفت همچو زاغ *

* چنان تیره گیتی که از لب خروش *

* ز بس تیرگی ره نبردی بگوش *

فوج مخالفان از دروازه انصاری که در شهر بند نوبود بقصد
شبخون بیرون آمدند و سه کس را بقتل آوردند بتعجیل باز گشتند
و سوی حصار شتافتند * * نظم *

دگر روز چون چشمه آفتاب * فروشفت از چشمها گرد خواب
سه خاور از پرده بالا گرفت * زمین از تری تا تری گرفت
چاشنگاه روز جمعه لشکر ظفر قرین * * بیت *

قوشنیج ببرز اخت عزان عزیمت بجانب هرات معطوف گشت
 و ملک غیاث الدین را دیو غرور باستوارے حصار و بسیاری اعوان
 و انصار فریفته اسباب مقاومت و مقابله مهیا و آماده گردانیده
 روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بانجا رسید باغات را خراب
 کردند و دیوارها بپنداختند و شهر را از اطراف و جوانب در میان
 گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و پرلیغ همایون صد دریافت
 که در مقابله حصار خندقی رعایت حزم را فرورده جای خود
 محکم سازند امر عالی را بامتنال تلقی نمودند و حضرت صاحبقران
 بسعدت و اقبال سوار شده گرد شهر و بارو دوران می فرمود
 و مداخل و مخارج آنرا بنظر احتیاط مطالعه می نمود مخالفان
 کمزکین بسته در دروازه بگشادند و جماعتی غوریان همه مردان
 کار و پیل افکنان شیرشکار بیرون آمدند و جنگی عظیم در پیوست •

• نظم •

• حدث دند ان رمح زهره جوشن درید •

• هدمه آسب گوز تارک مغر شکست •

• شست به پیغام نیر خطبه جان فتح کرد •

• دست بایمای تیغ منجر پیکر شکست •

امراء نامدار و بهادران تیغ گذار به تخصیص قمار شاه بولاس دران
 روز جنگهای مردانه کردند و دشمنانرا تا در دروازه رانده
 ایشانرا مقهور و مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل آمدند •

متوجه تسخیر آن شد - این قلعه بود و حقیقت آنکه حصنی بود بغایت حصین باره اش از بلندی سر بآسمان برکشیده و فصیلی در غایت استحکام پیرامین آن گردانیده و استواریش بمرتبه که حصارى بر روی زمین بآن محکمی هیچ رونده در هیچ جاندیده بیرونش بخندقی عمیق و آب بسیار محفوف و اندرونش بگروهی انبوه از مردان کار و بآلات و اسباب کارزار و ذخیره بی شمار مشحون و با این همه بجنگ اول که سپاه نصرت پناه در انداختند بآسانی مسخر شد و این معنی برونق فرموده الفاتحة ام الكتاب علامت آنست که تمام ممالک ایران باندک زمانی بی کلفت و زحمت چندان در تحت تصرف و تسخیر بندگان کامکارش قرار یابد و آنچه در اول امر رونموده آخر کار همان بود *

* دیده می باید و گرنه هر چه ظاهر میشود *

* سر عالم هر بسر دروی هویدا کرده اند *

و درین قضیه دفع چشم بد را الیاس و بعضی لشکریان هنگام

جنگ در آب خندق غرق شدند *

* سپند اگرچه در آتش فهند و رسم این است *

* سپند لشکر صاحبقران در آب بسوخت *

گفتار در تسخیر شهر هرات

چون خاطر مبارک حضرت صاحبقران از اندیشه قلعه

روی شجاعت بر نتافتند * قطعه *

* لشکر خسرو دین دار بهنگام نبرد *

* هرچه مقدور بشر هست توانستند *

* و آنچه در جنگ ببايد همه ميدانستند *

* بجز از پشت نمودن که ندانستند *

و شیربیشه شجاعت و مردی شیخ علی بهادر و برادر کوچک او

سلطان و خسرویکه و میرک پسر ایلچی شمشیر کین کشیده بدست

دلاوری حمله کردند و بیکبار روی بدروازه نهاده از آب خندق

بگذشتند و بقوت بازوی کامکار و زخم شمشیر صاعقه کردار تا

دروازه رفته با دشمنان دست و گریبان شدند و ایشانرا مقهور

و منکوب گردانیده در دروازه باز گشادند و لشکر منصور

از اطراف و جوانب رخنه کرده بقلعه درآمدند و بقیة السیفی

که از مخالفان روز برگشته مانده بودند مجموع را به تیغ انتقام

بگذرانیدند و دست تسلط بغارت و تاراج بر آورده قلعه را

از هرچه بود بپرداختند و خراب ساختند * شعر *

* دز تودۀ خاک و اهل دز جمله هلاک *

* ای بخت خجسته احسن الله جزاک *

و این فتح ارجمند نزد زیرکان هوشمند که اشارت زبان رمز

دریابند بشارتی بود عظیم بندگان حضرت صاحب قران را چه

اول جائی که در فاتحه عزیمت ایران زمین هست آنحضرت

• چو غرنده شیر و چو برنده تیغ •

• کسی را بُد جان ز فرمان دروغ •

بهادران سپاه بسنا چها و چوبها چون باد و زان از آب خندق
گذشته بخاک ریز حصار برآمدند و آتشِ فنا در خرمن هستی
مخالقان زده آب حیات شان بر خاکِ هلاک ریختند و خاک
وجودِ شان به باد نیستی بردادند حضرت صاحب قران که
پیوسته بجوشن توکل و مغفر توفیق آراسته بود بی جبه بیک
دکله گرد حصار میگردد و دلاوران نبرد آزمای را بر چنگ
تخریب فرموده فر حضور مبارکش ایشانرا قوتی تازه
و قدرتی بی اندازه می بخشید و از بالای حصار سنگ
و تیر چون قطرات باران از ابر مطیر فرو می بارید چنانچه
دو تیر بر سپر حضرت صاحب قران رسید • بیت •
ز پیکان پولاد و پَر عقاب • سیه گشت رخشان رخ آفتاب
و امیرزاده علی پسر امیر موید که جمال منقبتش بخالی چون
حضرت صاحب قران آراسته بود و ایگو تمور بلکوت و عمر پسر
عباس و مبشر و دیگر بهادران • مصرع •
• به نیروی مردی و مردانگی •

پیش رفته بفصیل رسیدند و دستِ جلادت در دیوارها زده بفصیل
برآمدند و هر چند از طرف دشمنان تیر و سنگ برایشان بارید
(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعضی نسخه بجایش (بشاخها) است •

متورع آن روزگار بود بتایباد نزول فرمود و بصفای نیت و خلوص طوبیت صحبت آن یگانه روزگار دریافت و مولانا مشارالیه زبان نصیحت کشاده آن حضرت را سخنان سودمند فرمود و آنحضرت او را وداع کرد و بسعدت و اقبال بازگشته متوجه هرات شد *

گفتار در تسخیر قلعه فوشبغ

چون رایب فتح آیت بقلعه فوشبغ رسید عساکر نصرت نشان بر حسب فرمان قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بود سه روز توقف کرده بترتیب اسباب پیکار و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند •

* بروز چهارم که سلطان مهر •

* که تاجش ز نور است و تختش سپهر •

* بتسخیر این قلعه سبز قام •

* بر آورد تیغ شعاع از نیام •

یرلیغ عالم مطاع بنفاد پیوست که هر کس از مقابل خویش روی قوت و اقتدار بحصار آورده آتش پیکار برافروزند و به تیغ ابدار آتش بار دشمن خاکسار باد پیمان را بشعله قهر بسوزند •

* سپه کار پیکار بر ماختند •

* کورگه زده سورن انداختند •

کیوان می افتاد و ملک محمد بنواد رملک غیاث الدین که در
 قلعه سرخس بود چون از توجه آرایت کشور کشای واقف
 گشت احرام اخلاص بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بعز بساط
 بوس فایز شده با انواع نوازش و سیور غامشی شرف اختصاص
 یافت و چون بعد از قطع مراحل و منازل از مرور رود که
 بمرغاب اشتهار یافته گذشته در جگد الیک که یازده فرسخی
 هرات است نزول فرمود و کس بطلب علی بیگ فرستاد تا
 سپاه خود جمع آورده هر چه زود تر بموکب ظفر قرین ملحق
 گردد علی بیگ چهره عهد را بناخن بیوفائی بخراشید و در
 اطاعت فرمان تعلق و تهاون ورزید و پای جسارت از سر
 غرور بر تراز حد خود نهاد و با آنکه خود نیامده فرستاده را
 نیز اجازت مراجعت نداد و چون ملک غیاث الدین پیر علی
 بآن زودی نیشاپور را از سر بدالان انتزاع نموده بود و بسیاری
 از لشکر او در آن جانب بودند حضرت صاحب قران عنان
 عزیمت بصوب جام و کوسویه تافت تا لشکر آنجانب بملک
 ملحق نتواند شد و چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی که سردار
 آنجا بود استقبال نموده بعز بساط بوس سرافراز گشت
 و اهالی آنجا را از عبور عساکر گردون مأثر ضروری
 نرسید و صاحبقران دین پرور پاک اعتقاد بعزم زیارت
 مولانا اعلم اورع زین الدین ابوبکر تایبادی که از علماء

سوی جیحون رسید بالشکر * شاه صاحب قران دین پرور
 کاردانان بکشتی و زورق * جسر بستند بر کنار دُرُق
 ز آب جیحون دشت و آمد تیز * در خراسان فکند رستاخیز
 تمام عرصه دشت و صحرا از خيام و اعلام و طوبله و سپاه و بَنه
 و بارگاه مالا مال شد *
 • نظم •

ز بس کثرتِ خلق و جوشِ سپاه * سراپردۀ و خیمه و بارگاه
 چنان گشت گیتی ز نزدیک و دور * که ره بسته شد بر صبا و دبور
 زمین گشت جنبان چو ابر سیاه * تو گفتی همی بر نقاب سپاه
 و چون حضرت صاحب قران باند خود رسید از صدق نیت
 و صفای طوبت بدیدن بابا سنکوه از زمره اولیاء و اصحاب
 جذبۀ بود فرمود و او از سر جذبۀ و جنون که داشت سینه گروشت
 بظرف آن حضرت انداخت آن حضرت آنرا بشگون گرفته گفت
 خدای تعالی خراسان را که سینه روی زمین گفته اند بما ارزانی
 خواهد داشت و همچنان شد و از انجا بسعادت و اقبال
 روان گشت از کوچ و نزول آن کثرت بی اندازه مصدوقه
 ان زلزلة الساعة شیء عظیم هر روز از تازه مشاهده
 می رفت و از خروش کوس و کرنای و غریو کوه که و فغان
 جلا جل و روین درای صدای فحرای یوم ینفخ فی الصور
 ففزع من قی السموات و من فی الارض در گوش

و تمام روی زمین را از کران تا بکران بتائید منع و انبتنا فیها من

کل زوج بهیج تسخیر فرمود • • نظم •

• سلطان ربیع را چو عدل است آیین •

• بگرفت بخرمی همه روی زمین •

• در هر طرف از سبزه سپاهی آراست •

• و ز معدلتش گشت جهان خلد برین •

حضرت صاحب قران گیتی ستان عزم توجه ایران جزم فرموده

با حضار عساکر و کتایب از اطراف و جوانب فرمان داد

و پیش از جمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بمبارک ترطالعی

روان شد • • بیت •

• اسپ دولت زیران چتر ظفر بالای سر •

• فتح و نصرت پیش و پس عون الهی راهبر •

و عساکر منصور از هر طرف و هر جانب متوالی و متعاقب

بموکب همایون می پیوست • • نظم •

چو دشت از گیا گشت چون پرنیان • به بستند گردان توران میان

سپاهی بیامد ز ترکان گزین • همه تیغ داران خاور زمین

ز ختلان و از ترمذ و ویسه گرد • زهر سوشده لشکر کس گرد

ز خاور بجنیبید تا با ختر • نوگفتی که گیتی بر آورد پر

زمین آن سپه را همی بر نداشت • بران بوم کس جای رفتن نیافت

و چون بعد از چند کوچ • • نظم •

بفرمان شهزاده دادگر • مهندس برآورد دست هنر
 بکشتی پلی برگد ارکلف • کشیده چو برآب مدّ الف
 ز جیحون بران پل بعون اله • گذشتند بی و هم توران سپاه
 پاییز و زمستان در بلخ و شبرغان شادمان و کامران بگذر افیذند
 و در او اخرزمستان از ولایت ملک باد غیس را بتاختند و مال
 بسیار و اسب و نعمت بی شمار فتوح روزگار عساکر نصرت
 شعار شد •
 شد از قرآن شاه فو خاسته • زبسن خواسته لشکر آراسته
 ز اهنپ و ز مال و ز گستردنی • سپه گشت از بس غنیمت غنی
 و چون آفتاب به نیمه حوت رسید علی بیگ ایلیچی فرستاده
 در پایه سریر اعلی عرضه داشت که اگر بر حسب فرموده رایت
 ظفر پیکر بطرف هرات توجه نماید بنده میان بخدمتگاری بسته
 عساکر منصور را غجرجی باشد •

غلامی کنم لشکر شاه را • بمزگان بروم همه راه را

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قرآن

سعادت قرین بآیران زمین

در اوایل تخا توئیل مطابق او ا خرسنه (ائنتا و ثمانین

و سبعمایه) بقرب فصل بدیع ربیع که سلطان عدالت شعار بهار

لشکر آراسته ریاحین و ازهار را در عرضه گاه فانظر الی آثار

رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها احضار فرمود

امیرزاده میرانشاه را با آنکه هنوز در سن چهارده سالگی بود
 بحکم الشبل فی المخبر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد
 فرمود و امیر جهانگیر برادر امیر حاجی برلاس و امیر حاجی
 سیف الدین و امیر آقبوغا و امیر عثمان عباس و محمد سلطان
 شاه و قماری برادر تموکه و قاپان بهادر و اوس بوغا برادر
 ساریوغا و بیو حسین برلاس و حمزه پسر امیر موسی و محمد
 قزغان و ساریق آنکه و مظفر پسر اراج قرا و دیگر امرای با پنجاه
 قوشون حواری که از لشکر نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم
 موکب همایون گردانیده همه را خانه کوچ بصوب خراسان
 روان ساخت *

* قار الجیاد الخمس عشرة حجة *

* ولذاته اذ ذاک فی اشغال *

* بیت *

شهنشه چو شایسته بیند پسر * سزد گریو آرد بخورشید سر
 شاهزاده عالمیان بر حسب فرمان بآن سپاه گران در زمان امان
 و حفظ یزدان عنان یکران ظفر جولان بجانب ایران معطوف
 گردانید *

ز توران دایران پر خاش جو * شتابان با ایران نهاده رو
 سپاهی چو مور و ملخ بی شمار * همه تیغ داران خنجر گذار
 چو لشکر سوی رود چو بچون رسید * غبار سواران بگردون رسید

دریا و کوه را نگذاریم و بگذریم * سیمراغ و ارزیر پر آریم بحر و بو
 یا با مراد بر سر گردون نهیم پای * یا مرد و ارب بر سر همت کنیم سر
 بگوش روزگار نرسد لاجرم چون مدارج دولت حضرت
 صاحب قرانی بعون تائیدات صمدانی بمراقی و معارج
 پادشاهی و جهانبانی عروج نمود علوهمت و غیرت سلطنت
 بحکم سرالسلطان ظل الله روا نمی داشت که دیگر پیرا دران
 منقبت متعالی منزلت مشارکت و مساهمت تواند بود
 و از السنه و افواه استماع افتاده که بر زبان همت عالی
 نهمت آنحضرت بسیار گذشته که عرصه ربع مسکون در خور آن
 لیست که آنرا دو پادشاه باشد •

• سلطان یکی سزد که خدای جهان یکی است •

• دنیا به نزد همت فرزانه اندکی است •

و دران روزگار بایران زمین در هر مملکتی طایفه خروج
 کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتمادی ایام
 فرصت قوت و مکنتی تمام یافته و رأیت استقلال و استبداد بر
 افراخته بنا برین چون دولت روز افزون آنحضرت از تسخیر
 و ضبط ممالک توران بهره اخت و تمام الوس چغتای و الوس
 جوجی در تحت تصرف گماشتگان کامیابش قرار گرفت زوی
 عزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورد و در خریف همین
 سال بیچین موافق سنه (اثنتا و ثمانین و سبعمائه) فرزند ارجمند

حضرت صاحبقرانی او را بصنوف عنایت و تربیت سرافراز
داشته رخصت مراجعت کرامت فرمود و او بحال خود
معادت نمود •

چوزانعام خسرو سرافراز شد • بمنزله خویشتن باز شد • بیت •

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده
میرانشاه را بخراسان

از انوار مشکات کلمات نبوی مصطفوی حیث قال صلی
الله علیه و سلم ان الله تعالی یحب معالی الهمم
و یبغض سفاسا فها روشن می شود که همای همت برگزیدگان
حضرت عزت سایه التفات جز بر عظیم امور و کرایم مهمات
نیندازد و در هر مقصد از مقاصد غایت کمال آن مطمح نظر
قصد و نیت ساخته به فرود ازان رضا ندهد و نماند از کوه
شکوه بلند همتان صاحب نایید مدائی جز فحوائی •

شعر *

* ونحن اناس لا توسط عندنا *

* لنا الصدر دون العالمین او القبر *

بر نیاید و از اوتار اوطار و اقتدار ذوی الاقتدار نوائی غیر
از مودای •

• نظم •

گردن چرا نهیم جفای زمانه را • همت چرا کنیم بهر کار مختصر

سنت مسارات دارد • ریاضی •

• با تیر قضا سپر نجوید هوشیار •

• با حمله نقدیر چه صحرا چه حصار •

• خفتان ز رضاگزین حصار از تسلیم •

• یا خیل حوادث چو افتد پیکار •

و چون امیر حاجی سیف الدین آنچه ملک بملک اندیشه

بر لوح خیال می نگاشت از صحیفه احوال و اوضاع او

بر خوانده او را بحال خود رها کرده روی معارفت بنیاید

سربر اعلی آورد و آنچه از احوال ملک تفرس نموده بود

عرضه داشت و هم در اثنای این حالات علی بیگ بن

الرعون شاه جون غربانی بر حسب اشارت صاحبقرانی

کمر بندگی بسته بدرگاه عالم پناه آمد و مراحم پادشاهانه

با وجود سوابق جرایم که از و صدور یافته بود نقوش زلات

او را بزال عفو و اغماض فرو شسته مقدم او را گرامی

داشت و بانواع نوازش و الطاف اختصاص بخشید و دختر

او را از برای امیرزاده محمد سلطان رقم قبول کشید و طری

داده بکرات خلعت پوشانید و با او در باب توجه بجانب

هرات پرسبیل مشورت سخن پهوست و قرار بران شد که

اول بهار جهت یورش هرات حاضر شود علی بیگ این

معنی را التزام نموده بعهود و موثیق موکد گردانید مرحمت

حضرت صاحب قرانی از قشلاق ایلیچی پیش ملک غیاث الدین پیرعلی فرستاده بود که اول بهار امراء و نوئینان بزرگ بقرلتای جمع خواهند شد ملک نیز می باید که حاضر گردد و چون فرستاده آنجا رسید ملک با او طریق ادب و رعایت جانب مرعی داشته تعللی نمود که اگر امیر حاجی سیف الدین تشریف دهد بنده دست استظهار بفتراک مصاحبت او زده بخدمت شتابد بظاهر این سخنان می گفت و در واقع بغایت ترسان و لرزان بود حضرت صاحب قران ملتئم او را مبذول داشته امیر حاجی سیف الدین را در شهر سنه (احدی و ثمانین و سبعمایة) بفرستاد و چون بهرات رسید ملک مقدم او را بترحیب و تعظیم تمام تلقی نموده او را مدنی ببهانه ترتیب پیش کش و تهیه اسباب سفر توقیف کرد و بجد بلیغ از اطراف فله بحصار می کشانید و بیک سال پیش ازین پیرامون هرات شهر بندی دوران دو فرسخ از نو بنیاد کرده بود و بجد تمام در اتمام آن سعی می نمود چنانچه بسی محلات و باغات که بیرون حصار قدیم بود داخل اندرون شهر شد بتصور آنکه مکر تیر تقدیر را بسپر کوشش و تدبیر دفع توان کرد هیئات هیئات • • • • • مصراع • • • • •

• باناوک دیده دوز تقدیر •

سپر آهنین با کاغذ نم یافته و حصار سنگین با پردۀ عنکبوت بافته

• بطالعی که بنای حصار را شاید •

بنیاد نهادند و در اندرون شهر بر حسب فرمان قضا نفاذ قصری

اساس افکندند که چون بر افراخته و پرداخته گشت •

• نظم •

• علو کنگره آن بغایتی برسید •

• که آسمان را از چشم اختران افکند •

• شب سیاه فروغ بیاض دیوارش •

• موق نانرا از صبح در گمان افکند •

• بخود فرود صد بار و هم دور اندیش •

• که تا کمند نظر چون بران توان افکند •

• چو خشت عرصه او داشت رنگ فیروزه •

• فلک بمغاطه خود را دران میان افکند •

عمارتم رفیع بائینی بدیع که تا معمار قدرت و السماء بنیها

باید و انا لموسعون از ابداع و الارض فرشناها فنعم

الماهدون پرداخته مهندس سال خورده گردون بنائی چنان

با آنکه بارها گرد جهان گردیده ندیده • • بیت •

از زمین سرکشیده سوی سما • گشته نام شریفش آق سرا

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران

ظفر قرین امیر حاجی سیف الدین را

بهرات بطلب ملک غیاث الدین

القشیری النیشاپوری بآنجا فرموده و از عبدالله بن حمید
 الکشی استفاده نموده و بسیاری از ایامه و افاضل در آنجا
 بوده اند همه را مجلس درس و افاده بود و ازین جهت
 کش را قبة العلم و الادب لقب شد و بواسطه طراوت
 و نضارت بهساتین و مرغزار که هنگام بهار تا بام و دیوار آن
 شهر و دیار سبزه می روید بشهر سبز اشتها یافته و در
 اواخر سنه (احدی و ثمانین و سبعماید) موافق بیجین نیل
 اوایل فصل ربیع که معمار بهار قوای نامیده را بعمارت شهر
 سبز و مرغزار بر گماشت و قصر گلبن را شرفات اغصان باوج
 رفعت بر افراخته بنفوش فیروزه کار اوراق و شمس زرنکار
 گل بنکاشت • • • • •

معمار چمن فکند بقیاد حصار • پیرامین شهر سبز گلزار زخار
 و آنکه در آن مملکت خلد آثار • برداخته قصر گل بصد زین و نگار
 حضرت صاحب قران کامگار چاکند دلکش کش را که • • • • •

• هوای فضایش چو خلد برین •

• گواهی دهد عقل و دانش برین •

• گلش مشک سارا و آبش گلاب •

• خوشا در چنان جای عهد شباب •

مقر سریر سلطنت گردانیده به بنای حصار شهر سبز فرمان
 داد و آنرا بر امراء و لشکریان قسمت کرده • • • • •

• مصراع •

پیشه کاژان را خانه کوچ شهرکش فرستادند • • بیت •
 زن و کودک و مردم پیشه کار • ببردند با خویشتن بی شمار
 و این فتح نامدار در قوی نیل موافق سنه (احدی و ثمانین
 و سعمایه) دست داد حضرت صاحب قران گیتی ستان مرکب
 تیز کام دولت زبروان و ظفر در رکاب و نصرت همعنان روی معاودت
 بمستقر سریر سلطنت و خلافت نهاد و چون بمحل عظمت و جلال
 بسعادت و اقبال نزول فرمود آن زمستان در زنجیر سرای
 اتفاق قشلاق فرمود • • بیت •

• حاصل شده زد دولت انواع کامرانی •

• آماده و مهیا اسباب شادمانی •

گفتار در بنای حصار شهرکش

و عمارت آقسرا
 از بعضی کتب تواریخ منقول است که مدینه کش
 در سرفای ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده و از محدثان
 نام دار سه امام بزرگوار در آن دیار توطن فرموده اند
 ابو محمد عبدالله بن حمید بن نصرالکشی و عبدالله بن عبدالرحمن
 الدارمی السمرقندی و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری
 رضی الله عنهم و رضوانه و دران روزگار اهل عالم از برای
 اقتباس انوار فضایل از اطراف و جوانب بدان یلده طیبه
 توجه می نمودند از انجمله ابو الحسین مسلم بن حجاج

لشکر صاحب قران تاجور در روز چهار شنبه روی شجاعت
و جلالت بشهر نهادند و از اطراف و جوانب جنگ در افتادند
حصار را رخنه کردند و درآمدند • • • • • نظم •

چو کردند گرم آتش رزم را • فکندند باروی خوارزم را
جهانی که نام وی از گنج بود • پراز در و گوهر یکی گنج بود
مسخر شد از سعی کند اوران • به نیروی اقبال صاحب قران
شمال و جنوب و صبا و دبور • به برد این بشارت بنزد بگ و دور
ز مه تابماهی بر آمد غریب • که پیروز شد شاه گیتی خدیو
عساکر منصور دست تسلط به نهیب و غارت برکشادند و هر چه
اسم مال بران افتد از صامت و ناطق بباد تاراج بردادند •

• • • • • نظم •

بقتل و بغارت بر آورده دست • سرای سران جمله کردند پست
زن و کودکان شان ببرند اسیر • بکشتند جمعی به شمشیر و تیر
عمارانش را مضمون عالیها سافلها صورت حال آمد و از
امان و مساکنش مصدوقه اذا زلزلت الارض زلزالها
و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد • • • • • نظم •
لب بام کرده زمین بوس در • ستونها ز هیبت برفته ز جا
سر آورده دیوار سوی سجود • چو عابد که ترسد ز قهر خدا
دراز منع مردم شده توبه کار • امان رفته از قفل و گنجینها
و تمام اشراف از دانشندان و موالی و حفاظ و اصناف

صحت یافت و انوشیروان در گذشت بعد از آن عساکر نصرت
 نشان بر حسب فرمان قضا جریان منجنيق ترتيب کرده بر
 افراختند و بضرب سنگ قصر يوسف صوفي را ويران ساختند
 يوسف صوفي را از مشاهده اين حال وهم و هراس مستولي
 شده بجای ديگر نقل کرد و مدت محاصره سه ماه و شانزده روز
 متمادي شده اما روز بروز آثار دولت و علامات غلبه و نصرت
 عساکر منصور بظهور مي پيوست يوسف صوفي را از استيلاي
 عوارض نفساني از اندوه و حيرت و خوف و ضجرت مزاج
 از جادو صحت و استقامت منحرف گشت و مرضي مهلك
 طاري شده بان در گذشت •

• بيت •

• ز بس خوف و غيرت زغم جان برد •^(۱)

• سراسيمه گشت و بزاري بمرد •

و اين قضيه هم از نوادر اتفاقات دولت حضرت صاحب
 قراني است چه در آن روز که آنحضرت بنزد يك حصار تنها
 فرموده بود تا با يوسف صوفي جنگ کند و او بيرون نيامد
 بر زبان مبارک راند که هر که بقول خود وفانه نمايد او را مرگ
 به از زندگاني وهم در آن چند روز نقد يرالهي وفات او بر حيات
 او ترجيح نهاد و چون گرگ فنا پيراهن حيات يوسف صوفي را
 پاره کرد شيوان بيسته ظفرو پلنگان قله مردمي و هنر يعنی بهادران

(۱) چنين است در چهار نسخ و در دو نسخه بجايش (حيرت) است •

ایشان آنرا پیش یوسف صوفی بردند و او از رکابِ رای
 خربزها را فرمود که از بالای بارو در آب انداختند و طبق
 را بدربان بخشید بعد از آن سرداری حاجی نام دروازه باز
 کرده با لشکری مستعد پیکار از مردان کار بیرون آمد امیرزاده
 عمر شیخ با بهادرانی که ملازم رکاب همایون او بودند شمشیرها
 کشیده حمله کردند و از آب بشناه گذشته آتش پیکار برافروختند

* نظم *

بهر جا که ایشان نهادند پی • تو گفتی در افتاد آتش به نی
 سربلغ در چرخ مه تاب داد • سنان باغ کین را از خون آب داد
 زمین را از خون باز نشناختند • همی اسپ بر کشتگان ناختند
 ز چاک تبرزین و جرگمان • زمین گشت لرزان تر از آسمان
 همه رزمه گشته بد کوه کوه • بهم بر فکنده زهر دو گروه
 چنین تافروشد سپهری درفش • ز شب گشت زربفت گردون بنفش
 بهادران نبود آزمای از هر دو جانب داد مردی و مردانگی
 دادند و بنی از سواران بخاکِ هلاک افتادند و مردم بسیار از
 طرفین زخم دار شدند و آخر الامر لشکر خوارزم ستوه آمده رو
 بهزیمت نهادند و بحصار در آمدند و ایلیچی بوغا و افوشیزوان پسر
 آقبوغا کوششهای مردانه نموده هر دو را زخم رسیده و چون ایشانرا
 بلشکرگاه همایون آورده بهعالجه مشغول شدند ایلیچی بوغا

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (گردان) است

که ناموسش دامن گیر شده بیرون آید یوسف صوفی را محافظت
 جان از رعایت ناموس اولی نمود و الحق درین معنی معذور
 بود * * * * *
 که گر لشکر جمله عالم بجنگ * همه پیل گردند و شیر و پلنگ
 چو از دور بینند فرهنگ او * نیارند رفتن سوی جنگ او
 از غایت شرمندگی روی جواب هم نداشت صاحبقران کامکار
 زمانها توقف نمود و چون کس از بالای بارو دم نمی زد بمعسور
 همایون معاودت نمود جهانیان از کمال شجاعت و دلوری
 آنحضرت متعجب مانده ستایشها نمودند * * * * *
 همه یکسره خواندند آفرین * که بی تو مبادا زمان و زمین
 همه سود مندی ز گفتار تمت * خور و ماه روشن ز کردار تمت
 و هم در اندامی آن احوال از طرف ترمذ خربزه نوباوه بحضرت
 صاحب قران آوردند مکارم اخلاق ملکانه فرمود که یوسف
 صوفی برابر ما نشسته است نصیبی ازین نوباوه بر طبقی زرین
 نهاد پیدش او فرستید امراء عرضه داشتند که طبق زرین ضرورت
 نیست بظرفی چوبین بفرستیم همت پادشاهانه رخصب نداد
 و چون بر حسب فرموده آنرا طبق زرین نهاد بکنار خندق
 بردند از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست برنده گفت
 خربزه نوباوه است که حضرت صاحب قران برای یوسف
 صوفی فرستاده است و آنرا برکنار خندق گذاشته بازگشت

و شمشیر بسته سپر حمایل کرد و بسعادت سوار شده روی توجه
 بسوی حصار آورد نوینان و امراء پیش آمدند و زانو زده
 درخواست کردند که رفتن بندگی حضرت مصلحت نیست
 صاحب قران نامدار بسخن ایشان التفات فرموده روان گشت
 امیر حاجی سیف الدین را غایت اخلاص و هواداری عنان
 تماسک از دست و قاردر بود و بی اختیار زانو زده دست
 در عنان آنحضرت زد و بزبان دولتخواهی عرضه داشت که تا
 بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگی حضرت بنفس مبارک
 خود مباشر جگ شود * * بیت *

چو خسرو بتنها کند کارزار * چه باید درین دشت چندین سوار
 حضرت صاحب قران را نایره غضب بر افروخت و او را دشنام
 داده شمشیر بر کشید و حواله کرد امیر حاجی سیف الدین
 دست از عنان باز داشت و پای باز پس نهاد و آنحضرت
 از سر وثوق و استظهار بتایید الهی تغها براند تا بکنار خندق
 و آواز داد که یوسف صوفی را بگویند که بر حسب التماس تو
 آمده ایم بقول خود و فانمای و بیرون آی تا به بینم که خدای
 رهنمای کرانصرت می بخشد یوسف صوفی بترسید و از گفته
 پشیمان گشته دم در کشید حضرت صاحبقران تحریک او را در
 باره آواز داد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از
 زندگانی و هر چند ازین مقوله سخنان تعییر امیز گفتند تا باشد

و هر صبح و شام سوره انداخته هر دو روز از نهب جنگ و پیکار
 زلزله در زمین و زمان می افتاد و بر حسب یرلیغ عالم مطاع
 جندی از سپاه ظفر پناه با طرف و اکناف آن دیار تاخت
 کرده غنیمت بسیار از دختران گلغذار و اسیران کار گزار
 و اسپان راهوار و شتر و گوسفند بیرون از اندازه حصر و شمار
 بیاوردند و درین اثنا یوسف صوفی نوشته بحضرت صاحبقران
 فرستاد مشتمل بر آنکه تا چند مودم از طرفین در عذاب باشند
 و بواسطه دوتن چندین هزار مسلمانان عرضه تلف گشته عالمی
 خراب گردد و وظیفه آنکه ماهر دو قدم در میدان مردی نهاده *

* نظم *

توکل باطفِ خدائی کنیم * بکوشیم و بخت آزمائی کنیم
 به بینیم تا این شتابان سپهر * درین داورى بر که گردد بهم
 ز بازیچه چرخ گیتی فروز * که پیروز گردد که برگشته روز
 که برگردد از رزمگه سوبلند * دلِ دوستان که گردد نرند
 حضرت صاحب قرانرا این معنی بغایت ملایم مزاج
 مبارک افتاد و مبتهج و مسرور گشته فرمود که من از خدای
 تعالی همین می خواستم و بی تعلل و توقف از سر صدق و توکل *

* نظم *

بپوشید صاحب قران ساز جنگ * نشست از بر بارگی بی درنگ
 بخفتان بیاراست فرخ برش * یکی مغفّر خسروی بر سرش

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران

بخوارزم نوبت چهارم و فتح آن

چون یوسف صوفی پای جرأت از طریق مراعات بیرون

نهاد و از سرِ غرور دستِ تطاول بهرگونه بی حفاظی برکشاد

حضرت صاحب قران را ضربان عرق حمیت باعث قصد انتقام

گشت و در شوال سال هفت صد و هشتاد هجری مطابق اول

قوی ٹیل * * بیت *

وقت تحویل آفتاب بحوت * این شده درج و آن شده یاقوت

لشکر فتح آیین را بعزم رزم خوارزم ترتیب داد * * نظم *

* لشکری آن را ظفر لشکر کش^(۱) و نصرت یزک *

* نه یقین بر طول و عرض آن سپه واقف نه شک *

* از سنان نیزها شان در خطر روی سماک *

* وز گزند فعل اسپان رخنه بر پشتِ سمک *

و چون بسعادت و اقبال از قشلاق زنجیر سرای در زمان حفظ

ذوالجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکر نصرت شعار از

اسکی اکوز عبور نموده شهر را در میان گرفتند و کورگه زده سورن

انداختند و بر حسب فرمان رعایت احتیاط را حصار بی دیگر

برافراختند و از جمیع جوانب سوبهای خود محکم گردانیدند

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک نسخه بجایش (شکن) بدون

و او بعد شکن است

فیچ را نیز بند کرد و باز دستِ جسارتِ بتخریبک سلسله‌فنده بکشاد
 و توی بوغای دزد را باجمعی به فرستان و شتران توکمانان را
 که در نواحی بخارا بودند براندند و بپردند * * بیت *

چوتیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار
 و در انهای آت نئیل امیر حاجی سیف‌الدین از سفر حجاز
 معاودت نموده باستیلام عقبه حریم دولت و اقبال صاحب قران
 بی همال استسعاد یافت و احوال و اوضاع ملوک طوایف را که
 دران عصر بر ممالک ایران استیلاء یافته بودند بعز عرض همایون
 رسانید و در همین سال حضرت صاحب قران مهد اعلیٰ تومان
 آغارا که سایل صلب امیر موسی بود بر مقتضای شریعت غراء
 بعقد نکاح در آورد * * بیت *

جهان را ازین عقد فرخنده فال * بیفزود هد گونه جاه و جلال
 و کمال عاطفت آنحضرت مقتضی آن شد که از برای تطیب
 خاطر آن ملکی نهاد حوراء نژاد نزهت آبادی بهشت مثال
 ترتیب کرده شود فرمان قضا نفاذ صدور یافت و در جانب
 غربی سمرقند بعدد خانهای کواکب دوازده باغ را بهم
 انداختند و یکی ساختند و دران قصری عالی بر افراختند
 و بپرداختند و جهت مطابقت اسم و مسمی بباغ بهشت موسوم
 گشت و حضرت صاحب قران زمستان در زنجیر سرای قشلاق
 فرمود *

مقابل ارس خان نشسته بود یوسف صوفی از مالِ حال
 نیندیشیده بد فرصتی کرد و لشکر بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت
 را بتاختند و هر چه یافتند عرصه تاراج و غارت ساختند حضرت
 صاحب قران جلالتی را با یلچی گری پیش یوسف صوفی فرستاد
 و پیغام داد که بعد از اتفاق خویشی و پیوند موجب مخالفت
 چیست یوسف صوفی ایلچی را بگرفت و محبوس گردانید
 و چون حضرت صاحب قران ازان کردار نا پسندیده آگاه شد *
 * نظم *

د بیره هنر پیشه را پیش خواند * بفرمود کز خامه گوهر فشانده
 سرنامه کرد آفرینِ خدای * که او بود و باشد همیشه بجای
 کسی را که او کرد فیروز بخت * بماند برو کشور و تاج و تخت
 کراخوار گیرد بماند نژند * نتابد برو آفتاب بلند
 وزان پس چنان راند پاسخ د بیره * چو از مشک ترزد رقم بر حریو
 کز آیین شاهان و رسمِ مهان * مگر این قدر داند آن نکته دان
 که بر ایلچی کشتن و بند نیست * جز این هر که گوید خرد مند نیست
 ز گوشت نیاید بسوی دماغ * ز قرآن مگر نصّ الا البلاغ
 فرستاده را کن روان بی درنگ * مکن شکر عیش خود را شرنگ
 مپور نهالی که خار آرد * پشیمانی و رفج بار آرد
 و چون مکتوب بمهر مبارک موشم گشته قاصد مراحل نورد
 بیوسف صوفی رسانید او بی مشورت عقلِ صواب اندیش آن

قمر ملک افتاد و توقتمش خان غالب آمده در دشت قبیچاق
 بجای پدران بر تخت نشست و ارس خواجه را برسانیدن
 خبر فتح بحضرت صاحب قران فرستاد آنحضرت از وصول آن
 خبر مبتهج و شادمان گشته چند شبانروز بعشرت و شاه مانی
 گذرانید و از برای تعمیم سرور مجموع محبوسان و بندیان را
 خلاص فرمود و ارس خواجه را بانواع عنایت و عاطفت
 مخصوص داشته بخلعت و کمر سرافراز ساخت * بیت *
 فرستاده را اسپ و دینار داد * زهر گونه چیز بسیار داد
 و او را باز گردانید و توقتمش خان بسغناق باز آمد و قشلاق
 آنجا کرد و چون قهرمان بهار در رسید و سپاه سبزه و ریاحین
 بسوی باغ و بساتین کشید توقتمش خان لشکر بی قران مرتب
 ساخته روان شد و مملکت سرای و ایل صماق مسخر گردانید
 و شوکت و حشمت او روی در ترقی نهاد و از میان قربیت
 حضرت صاحب قران تمام الوس جوجی بحوزه تصرف و اقتدار
 او در آمد * بیت *
 شرف خواهی بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

گفتار در ایلیچی فرستادن حضرت صاحب

قران گیتی ستان بخوارزم

دران سال که حضرت صاحب قران زمستان در انوار

و در غیبت او ارس خان هزاره او را مدتی سیور غال کرده بود و در آن وقت که توقمش از تمور ملک منہزم شد او زوکت مور در جنگ افتاده آنجا بماند او را گرفته پیش تمور ملک بردند و تمور ملک خون او را بخشیده رها کرد و بعد از مدتی که در میان ایشان بفلکت بگذرانید روزی پیش تمور ملک خان زانوزده درخواست کرد که ایل و کسان او را باز دهید تا خانرا کوچ دهد تمور ملک ملتس او را مبدول نداشت و با او گفت که اگر میخواهی بایست و اگر میخواهی برو و او زوکت مور در همان زمستان گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد و در سمرقند بعز بساط بوس فایز گشته بعنایت پادشاهانه سرافراز شد و کیفیت اوضاع تمور ملک عرضه داشت که شب و روز بشرب خمر مشغول است و تا چاشتگاه در خواب می باشد و اگر صدمه ضروری می باشد کس را مجال آنکه او را از خواب غفلت برآرد نیست و ازین سبب مردم را امید و آری با و نمانده و مجموع الوس جوجی توقمش خانرا جویانند حضرت صاحب قران کسی را بسغناق فرستاد پیش توقمش خان که روان بر سر تمور ملک خان رود و تمور ملک خان در آن زمستان در قراقال فشلاق کرده بود و توقمش خان بر حسب فرمان لشکر آراسته متوجه او شد و چون آنجا رسید میان ایشان جنگی عظیم واقع شد و از میان اقبال حضرت صاحب قران شکست بر طرف

دلیلی چنین بین بوده باشد و سخن در سهام و دیگر امارات
 که امهات آثار را مستند بآن سازند نه مقتضای این مقام
 است با آنکه اینها همه نشانه جند است که مردم صورت بین
 از روی قیاس و تخمین بعضی امور جزوی از و استنباط
 نمایند اما آنچه درین محل بوی انسی بمشام جان اصحاب
 معنی رساند از گفتار هدایت آثار عندلیب شاخسار او تیت
 جوامع الکلم چشم توان داشت حیث قال صلی الله علیه
 و سلم ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مایة
 سنة من یجدد لها دینها و چون محل ثبت تفامیل مواقف
 و مآثر آن حضرت مقاله دوم است و مقصود در اینجا ذکر مولد
 همایون این حدیث در اول آن مقاله اعاده خواهد یافت که
 شمه از شرح آن گذارش پذیرد و من الله العون و التوفیق *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران

توقتمش خان را بجنگ تمور ملک

خان و ظفر یافتن برو

در نوبت اول که توقتمش اغلن از ارس خان روگردان

شده روی التجا بحضرت صاحب قرانی آورد او ز کتومور با او

آمده بود و بعنایت حضرت صاحب قرانی اختصاص یافته

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در دو نسخه (اورونک تمور) و در

بعض کتاب (اوزبک تمور) است •

افلاک است در انجا که نسبت با او هم خانه است و هم شرف
 در غایت قوت و بهجت بخدمت حاضر و آثار این معانی بر کافه
 عالمیان بی شبه روشن است و ظاهر زحل که اختر ثبات و وقار
 است در و تد رابع که خانه مسکن و قرار است قرار گرفته و آرمیده
 و قمر که واسطه و صول اثر علوی بر سفلی او را شمارند هم در انجا
 باوج استقبال بر آمده و بکمال بدری رسیده تا پیوسته در مقام
 عزت و مقر خلافت در اوج رفعت و کمال حشمت و ابهت بی
 تزلزلی و تشویشی متمکن تواند بود و صحت این حکم نیز از
 غایت ظهور مستغنی است از گفت و شنود و مریخ خنجر دار
 شمشیر گذار در و تد سابع که مقابل طالع است و خانه شریک
 و منازع تیغ انتقام بزهر قهر آب داده تا هر که پای از جاده
 مطاوعت بیرون نهاده سر مقابله و معارضه بر آرد بی توقف جوهر
 روح بدست قابض ارواح سپارد و هر که درین معنی شکی بخاطر
 آورد هم در آینه حال خود صورت یقین مشاهده کند و از جوهرین^(۱)
 عقده راس که ارباب این صناعتش ینبوع فزایش و افزونی
 شناسند در بیت المال واقع شده و عقده ذنب که مایه کاهش
 و کمی دانند در خانه خوف و بیم و وقوع این اثر نیز بغایت
 واضح است ذلک تقدیر العزیز العظیم و گمان نمی افتد که در
 هیچ وقت اهل احکام نجومی را بر درستی قواعد خویش

(۱) چنین است در یک نسخه و در پنج کتاب بجایش (جوهرین) است *

در آفاق کشور کشائی کند * جهان در جهان پادشاهی کند
 همایون نظر کوکبی سعد بود * که از برج اقبال شه رخ نمود
 صورت اوضاع فلکی در وقت ولادت خجسته اش چنان افتاده
 که اهل احکام نجومی از ملاحظه آن بحصول غایات امایی
 و آمال و وصول باعلی مدارج عظمت و جلال بی تردیدی
 استدلال نمایند چه نوبت ظهور از افق شرقی که طالع را می
 باشد نخستین دولت خانه سعد اکبر که از منظر سعادتش دریچه
 نظر تمام دوستی از یکطرف بر تخت سلطان هفت اقلیم گردون
 کشاده است و از یکطرف به بیت الشرف او رسیده و صاحب
 طالع که سعد اکبر است تا انبساط تمام سعادت را ضامن تواند
 شد سعد اصغر را با خود یار کرده هر دو باتفاق در خانه امید که
 میزان مجموع دفعات مقاصد دنیوی و اخروی همان است
 جمع آمده تا صاحب طالع را محفوف بشرف سلطنت و عز
 و جلالت هر مراد که از طریق آرزو قدم در ساحت امید نهاد
 بی توقف با حسن صورت و آیسر و جوه بر منصف حصول جلوه گو
 آید چنانچه هر کس از نزدیک و دور بدیده یقین مشاهده می
 نماید و نیز اعظم که کوکب سلطنت و جلالت است عالی تر
 محلی در فلک در آن حال که آنراوند عاشر خوانند و خانه چاه
 و پادشاه را همان دانند مقر سریر سلطنت ساخته و افسر رفعت
 بوسط السما بر افراخته و صاحب آن منزل که دستور ممالک

فهب لی من لدنک ولیاً افشاندہ بود دخل انا نبشرک بغلام
 بحصول پیوست و میامین اتفاق لم نجعل له من قبل سمیا
 شامل اسم هایون آمده کرامت و آئینہ الحکم صبیبا وحناناً
 من لدنا و زکوٰۃ و کان تقیاً بران مرتب گشت و بتاریخ یوم
 الخمیس چهاردهم ربیع الآخر سنہ (تسع و سبعین و سبعمائیة) که
 مفتوح ایام فرمان دہی و کشورستانی و غرہ روزگار خلافت
 و جهانبانی بود دیدہ دولت حضرت صاحب قرانی از فیض
 فضل ربانی در بلدہ محفوظہ سمرقند کہ مستقر سریر سلطنت
 و کامرانی بود بنور طلعت فرخندہ فرزند ارجمند روشن گشت
 کہ واسطہ بقاء و دوام چارہ ان امتدادش وجود مبارک او
 شد و رابطہ دوام ایام دولت ابد میعادش ظهور خجستہ فرجام
 او • • • نظم •

چو از مادرِ مہربان شد جدا • سبک تا خندش بر پادشا
 جهان بخش را لب پر از خندہ گشت • کہ خورشید اقبال تا بندہ گشت
 جهانی گرفتند پروردنش • بر آمد بناز و بزرگی تنش
 پرستند کش بہ برداشتی • ز سر تا قدم در گہر داشتی
 روان بر سرش چترہ بنا بُدی • بزیر پیش مشک سازا بُدی
 از جبین آفتاب آیینش چون شعشہ نور از چہرہ خور میدرخشید
 • نظم •

کہ میمون کند تخت را زیر تاج • فرستندش از ہفت کشور خواج

(سنه ثمان و سבעین و سبعمائه) موافق ایلان نُیل اسبابِ حشمت و شاهي او کما ینبغی مرتب داشته امراء بزرگ مثل تومن اوزبک و بختی خواجه پسرش و اوزبکتور و غیاث الدین ترخان و نبکی قوچین همراه او بسغناق فرستاد تا او را بخانی بردارند امراء بامثال امر مبادرت نموده توقمش اغلن را در سغناق بتاریخ مذکور بر تخت خانی نشاندند و رعایت رسم بجای آوردند *

• مصرع •

• نزارش بآیین بر افشاندند •

گفتار در طلوع اختر شاهي از مطلع فضل

نامتاهی الهی یعنی ولادت همایون

حضرت خلافت پناهی امیر

زاده شاهرخ

در او اسط همین سال ایلان نُیل که ریاض سلطنت حضرت

صاحب قران از رشحات چشمه تایید ملک دیان سبحانه و تعالی

نضارت و طراوتی تمام یافته بود و نهال اقبالش از ترشح زلال

افضال ذوالجلال بحدّ اعتدال و نشو کمال رسیده چنانکه خان

نشان گشته بلبل سعادت برگلبن منقبت بنوائ • • بیت •

شاه صاحبقران که بنده او • در جهان پادشه نشان باشد

مترنم شد درخت بختش در جو یبار دولت فرخنده آثار میوه

مراد بار آورد و از تخم آرزو که دهقان امید در کشت زار

جوجی بد و ارزانی داشت و او را مجموع اسباب سلطنت و کامگاری مهیا و مرتب ساخته دران مملکت باز گذاشت و اسپ خنک اغلن نام که برق آتش پای از رشک سرعت سیرش سوختی و باد گیتی نورد جهان پیمای از سبک خیزی او جستن آموختی * * نظم *
از اندیشه دل سبک پوی تر * زرانی خرد مندره جوی تر
شتابنده از پیش و رهبر ز پس * جهنده رهان و گریزنده رس
بار بخشید و فرمود که برین اسپ گاه فرصت بدشمن می رسی
و وقت گریز کم بتو نمی رسد و عنان عزیمت بصوب سمرقند
معطوف داشته باقبال و سعادت از دشت قیپاق معاودت
نمود و بدولت و کامرانی در اوایل ایلان ئیل (سنة ثمان و سبعین
و سبعماید) بمستقر سریر جهانبانی نزول فرمود و بعد از مراجعت
حضرت صاحبقران از جانب دشت تمور ملک اغلن بخانی
نشست و با لشکر گران متوجه توقتمش خان شد و بعد از مقابله
و مقاتله بسیار شکست بر جانب توقتمش خان افتاد و بران اسپ
که حضرت صاحبقران با و ارزانی داشته بود جان بدر برد
و پس از مشقت بسیار یک سواری تنها بآنحضرت رسید و از یمین
نظر دور بین صاحبقران کامگار آن اسپ نامد از سبب نجات
آن شاهزاده شد همت پادشاهانه حضرت صاحبقران سایه
اهتمام برتدارک حال توقتمش اغلن انداخت و بتاریخه او آخر

گذاشته حضرت صاحب قران هند و شاه را بعنايت و عاطفت
 خسروانه سرافراز گردانیده بنفس مبارک متوجه دشمن
 شد و قراکيبک نيز رفته بود و چون کسی از مخالفان دران
 نواحي نمائد بسعادت و اقبال ازان يورش با سپاه مراجعت
 نموده در چلکه کش به اردوی همایون خویش نزول فرمود
 و درانجا هفت روز توقف نمود *
 * بيت *

بخت جوان همدم و نصرت قرين * دولت فرخنده اثر همنشين
 گفتار در تاخت کردن حضرت صاحبقران
 بالوس اروس خان

صاحب قران گيتي ستان بعزم رزم اروس خان بسعادت
 و اقبال ثابت ارکان سوار شد و توقتمش اغلن را غجرجي
 ساخته روان گشت و بتعجيل تمام شب و روز رانده پس
 از پانزده روز صبح دوشنبه يي بجيران قمش رسيد و ايل دشمن
 بی خبر نشسته بودند لشکر منصور ايشان را غارت کرده غنايم بسيار
 از اسپ و شتر و گوسفند و برده گرفتند و از حسن اتفاق ارس
 خان بی کلفت کوشش بندگان حضرت در گذشته بود و خار
 مخالفت او از شاهراه دولت اقبال آيين بر رهاسته و پسر
 بزرگ او توخته قيا بجای او نشسته و او نيز درين اثنا
 از پی پدر برفت حضرت صاحب قران توقتمش اغلن را
 تقويت و تمشيت فرموده پادشاهی تمام دشت قباچاق والوس

مخالف دو بهادر نام ایشان الخ سابقین^(۱) و کجیک^(۲) سائقین^(۱) با صد مرد بخبر گیری باین طرف فرستاده اند و درینولا آقتمور بهادر و الله داد بهادر در شهر اترار بودند و لشکر را تغار می دادند و ایشان را در بیرون شهر با جماعت یاغی که بخبر گیری باین طرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد و با آقتمور زیاده از پانزده کس نبود آقتمور بهادر به پشت گرمی دولت قاهره صاحب قران روی جلالت بایشان نهاد و چون جنگ در پیوست فریب مخالفان را هزیمت اختیاری نموده عنان از جنگ برنافت تا دشمنان از پیش روان گشته تیز شدند و صف یسال کرده ایشان بهم بر آمد بعد ازان تیغ پندار سوز از نیام انتقام برکشید و رو باز کرده بر سر ایشان تاخت و دو کس از نامداران را بینداخت و ایشان را برهم شکست و آنچه بپای مردی اسپ جان بیرون بردند خود را در جرها و چوبها انداختند و کپکچی پورتچی بزادر زاده آقتمور بهادر سائقین کوچک را بقتل آورد و سائقین بزرگ را هندو شاه دستگیر کرده زنده پیش حضرت صاحب قران آورد و معلوم شد که ارس خان منهزم باز گشته است و قراکیک را بجای خود

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (سائقین) است (۲) چنین است در اکثر و در بعض نسخه بجای آن (کجک) و در بعض (کجیک) است.

صاحب قران یارق تمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را که از
 ملك هرات گریخته پیش حضرت صاحبقران آمده بود فرمود
 که بتعجیل تمام بر سر دشمن شلیخون برند و ایشان بر حسب
 فرموده با پانصد مرد بتاخت روان شدند و شب در راه با پسر
 ارس خان تمور ملک اغلن دو چار خوردند و با او زیاده از سه هزار
 سوار بود و هم در آن شب نزدیک صبح جنگ در پیوست •

• نظم •

• بهراز بیم شد مغز و پرکینه دل •

• زدل خواست خون و زخون خاست گل •

• سرتیغ چون خون نشان میخ شد •

• دل میخ پرتابش تیغ شد •

و لشکر منصور برقرار معهود ظفر یافته دشمنان را منهزم و مقهور
 گردانیدند و از دست و کشاد شست ایلچی بوغا پای تمور
 ملک اغلن بزخم تیری مجروح گشت و دفع عین الکمال را در آن
 مصاف امیر یارق تمور و ختای بهادر هر دو شهید شدند و چون
 لشکر ظفر قرین بفتح و فیروزه مراجعت نمودند بر لیغ عالم
 مطاع نافذ شد که محمد سلطان شاه بخبر گیری بشتابد و او
 امتثال امر نموده شخصی را بگرفت و بیارود و امیر مبشر نیز
 بهمین شغل مامور گشت و او هم شخصی را گرفته بیارود و چون
 کیفیت حال تفحص کرده شد معلوم گشت که از جانب

توان ریگهای بیابان شمرد * ولی لشکر شاه نتوان شمرد
و چون از سیحون گذر کرده صحرای اترار مخیم عساکر نصرت شعار
گشت ازان طرف ارس خان تمام الوس جوجی رافراهم آورده
بسغناق که تا اترار بیست و چهار فرسخ است رسیده فرود آمد *
* سپاهی شمارش برون از حساب *
* کران تا کران جهان چون سحاب *
* سرآگنده از خشم و دل پر ز کین *
* با پرو ز تندهی بر آورده چین *
روزگار خواست که گرد آن فتنه فرو نشیند و گرمی آتش کین
تسکین پذیرد ابری برانگیخت *
* از کران تا کران فرو بسته *
و چندان برف و باران ببارید که اگر نه آب از شدت سرما
بهم بستگی از جمیع جوانب زمین سیل بمحیط پیوستگی *
* آب شد بسته و رفته گوی زمین * همچو لولودر آب جستی چرخ
برودت هوا بغایتی رسیده که اعضاء و جوارح حیوانات مطلقاً از
ناطق و عجم از جنبش باز ماند و این حال قریب سه ماه
متمادی گشت و آن دو لشکر جرار بلکه در بحربی کنار برابر
یکدیگر ننشسته در آن وقت کس را مجال حرکت نشد حضرت

حضرت صاحبقران زبانِ همت خسروانه بجواب برکشاد که او
 پناه بمن آورده است و من او را نخواهم داد • • • • • نظم •
 هر آن کز غمِ جان و بیمِ گناه • بزنها را این خانه آرد پناه
 اگر جان رود بر سرِ کار او • ندارم روز رنج و آزار او
 و اما حکایتِ جنگ اسبابِ آن آماده و مهیا است • • • • • نظم •
 برو از من بگو پیشِ اُرس خان • ز بارانِ مرغِ آبی را مترسان
 ه لیرانِ مرا جنگ است پیشه • که شیرانند و دشتِ رزم پیشه
 نترسد مردِ کار از پیشه خود • نه شیرِ خشمناک از پیشه خود

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران

بجانب اُرس خان

حضرت صاحب قران چون ایلیچیان ارس خان را باز
 گردانید همت عالی را بر تجهیز و ترتیب لشکر گماشت و
 امیر جاکورا جهت ضبط تختگاه سمرقند باز داشت تمامی
 الوس چغتای را جمع آورده هم در او اخر لوی بُیل متوجه
 ارس خان شد • • • • • نظم •
 ز بس جنبشِ لشکر بی کران • زمین گشت جنبان، تر از آسمان
 ز زافبوهی لشکر دست چپ • شده روز روشن چو تار یک شب
 ز زخمِ سُمِ لشکر دست راست • ز کوه و کمر بانگ و فریاد خواست
 سپاهی که شد قلب از او ارجمند • که داند خود او را که چون بود و چند

و آواز ناله بکوش اورسید و چون تفحص نمود توقتمش را
دید برهنه و مجروح بی خود افتاده • • بیت •

• ز خاکش بستر و خاشاک بالین •

• بتلخی شسته دست از جان شیرین •

روان فرود آمد و مراعات او و غمخواری جراحتش بواجبی
نموده ما حضری موافق حال او از ماکول و مشروب و ملبوس
پیش آورد و حسب المقدور آنچه وظیفه اهتمام و دل بستگی
بود مرعی داشت و او را بحضرت صاحب قران رسانید
و آنحضرت در آن وقت ظاهر بخارا را محلّ اقامت گردانیده
بود و چون بر حال توقتمش اطلاع یافت بتجدید آنچه از
مراحم پادشاهانه چنان صاحب قران سزد کرامت فرمود
و اسباب حشمت و کامکاری او را دگر باره کما ینبغی مرتب
داشت درین اثنا آید گو که او یما قش مغوت بود و از امرای
الوس جوجی از اُرس خان گریخته بیامد و خبر رسانید که
ارس خان لشکرها جمع کرده متوجه این جانب است و توقتمش
رامی طلبد و مقارن آن حال ایلیچی ارس خان کبک مغوت
و تولو جان نیز رسیدند و پیغام ارس خان رسانیدند محصلش
آنکه توقتمش پسر مرا کشته است و گریخته بولایت شما آمده
دشمن مرا بسپارید و اگر نه محل جنگ تعیین کرده • • مصراع •
• روان روسوی کارزار آورید •

اعزاز و اکرام فرموده تمام اسباب شوکت و شاهی مرتب داشته باز گردانید و چون بصیران رسید از آن جانب توخته قبا پسر بزرگ ارس خان با چند شاهزاده جوجی نژاد و علی بیگ و دیگر امراء معتبر لشکری بی قیاس ترتیب داده روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند * * * نظم *
 سپاهی گران یکدل و کینه جوی * سوی توقتمش اُغَلَن آورده روی زانبوه و کثرت چومور و ملخ * گرفتند کوه و بیابان و شَخْ بمیدان کین فوج فوج آمدند * چو دریای جوشان بموج آمدند و چون توقتمش اُغَلَن لشکر خود را آراسته بمقابله ایشان در آمد و جنگ در پیوست سپاهش هزیمت یافته رو بگریز نهادند و او گریخته بکنار آب سیحون رسید و از بیم جان جامه بیرون کرده خود را در آب انداخت و قرانجی بهادر در پی او کرده بکنار آب رسید و دست او را به تیر مجروح گردانید و او از آب بشناه گذشته برهنه و بی کس و زخم دار بجنکلی در آمد و بر روی خاک و خاشاک بیفتاد و از فرایب اتفاقات حضرت صاحبقرانی آید کُو برلاس را بجانب او روان کرده بود که او را نصیحت کند تا در کار ملک مردانه و دلیر باشد و در دفع دشمن رعایت حزم بجای آورده صوبه خود را ضبط نماید از قضا امیر آید کُو را بحسب اتفاق شب دران جنگل گذار افتاد

سپاه شاه رعیت نواز خصم گداز بهر کجا که رود با غنیمت آید باز

گفتار در نهضت همایون با صولت گردون

و کثرت انجم بجانب جتّه نوبت پنجم

چون سپاه نصرت شعار با غنایم بسیار از پورش طرف

جتّه باز آمدند حضرت صاحبقران دران سال دگر باره

عزیمت آنجانب فرمود و محمد بیگ پسر امیر موسی که

مشرف مصاهرت آن حضرت سرافراز بود و امیر عباس

واق تهور بهادر را برسم منغلای روان ساخت ایشان

برحسب فرمان شب و روز رانده در بوغام آسی کول

بقمرالدین رسیدند و بیگ جنگ مردانه او را گریزانیده

ایلش را بباد تاراج بردادند و مردمش را اسیر کرده

برده گرفتند و صاحب قران کام کار بنفس مبارک خود

تا موضع قوچقار نگامشی کرده برفت و دران موضع بمسامع

علیه رسانیدند که تو قتمش افلن از اروس خان متوهم

شده روی امید بدرکاه عالم پناه آورده است و میرسد

حضرت صاحب قران امیر تومن تهور اوزبک را باقامت

رسم استقبال فرمان داد تا او را باعزاز و اکرام تمام بیاورد

و خود بسعدت از راه ایناغو مراجعت نموده در اوزکند

فرود آمد و از انجا عزیمت کرده قرین دولت و اقبال بسمرقند

کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده سوار بطلب او فرستاد و ایشان از سمرقند شبگیر کرده روان شدند و چون با ترار رسیدند زانجا جماعتی بیرون کرده در آن کوهها بجست و جوی عادلشاه اشتغال نمودند او را در موضع آق سوما بدست آورده بیاساق رسانیدند و آق سوما میلی است که درینین کوه قراجق ساخته اند جهت دید بانى که ازانجا بطرف دشت قبچاق احتیاط می نمایند و سار بوغا که با او از جاده صواب انحراف نموده یاغی شده بود و کریخته بعد از دو سال بهدایت عقل راه نمای باز بدرگاه عالم پناه آمد و مراحم پادشاهانه جرایمش را عفو فرموده ایالت قوم او بدو ارزانی داشت و رای عالم آرای امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوغا و ختامی بهادر و دیگر امراء امر فرمود که بقصد قمرالدین روان شوند و در قلح و قمع او بجد تمام کوشیده حسب المقدور در آن باب سعی نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند و بتعجیل هرچه تمام تر روان گشته در بیابان قوراتو بقمرالدین رسیدند و بپیم دولت قاهره تیغ زمرود قام را در جنگ او گونه یا قوت رمانی دادند و مخالفان را چهره از بیم کهربائی گشته چون گاه از صدمه تند باد وزان متفرق و گریزان شدند و چون قمرالدین بگریخت لشکر منصور ایل والوس او را غارت کرده با اولجه و برده بسیار باز گشتند *

* بیت *

عالم را بوجود پادشاهان کامکار مذبوط گردانیده و واسطه امن
وامان بنی آدم که مقصود از آفرینش ایشافند معدلت
و سیاست جهانداران رفیع مقدار ساخته * * * نظم *
اگر خنجر شه بود در نیام * ز عالم پرافتد حلال و حرام
و گرتیغ سلطان شود تیره رنگ * بپوشد رخ آذینه دین بزنگ
بود پادشاه سایه ذوالجلال * وزان سایه باشد جهان را جمال
فروغی ز عدل شه کامیاب * جهانرا به از پرتو آفتاب
فلک تا بود سجده گاه ملک * بود نیک و بد اقتضای فلک
همه نقد گیتی نثار تو باد * عروس جهان در کنار تو باد
اگر پیش نهاد خاطر همایون رضای پروردگار است آنرا هیچ
وسيله به از داد گستری و رعیت پروری متصور نیست چه اکمل
واعلم اولین و آخرین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
حاصل یک ساعت از عمر که بداد دادن صرف کرده شود
بر عبادت شصت ساله و هفتاد ساله ترجیح فرموده * * * بیت *
عدل کن زانکه در ولایت دل * در پیغمبری زند عادل
حضرت صاحبقران سخن بندگان را چون منشاء آن محض
اخلاص و هوا خواهی بود بسمع قبول تلقی نمود و روی همت
بتدبیر مصالح مملکت آورده بترتیب و تجهیز لشکر فرمان داد
درینولا خبر رسید که عاد لشاه جلایر با چند کس در کوهستان
قراچق سرگشته می گردید حضرت صاحب قران برات خواجه

مدت عمرش بیست سال بود و از دو پسر ماند امیرزاده سلطان از خانزاده و امیرزاده پسر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس بسوری که بعد از وفات شاهزاده مرحوم بچهل روز بوجود آمد و واقعه وفات او در سنه (سبع و سبعین و سبعمائه) موافق لوی ٹیل دست داد و امیر سیف الدین را از وقوع این حادثه خاطر از کار و بار این جهان فدار ناپایدار ملنفر گشت و از حضرت صاحب قرانی اجازت طلبیده متوجه حجاز شد •

گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران ظفر قرین

بسوی قمر الدین

چون حضرت صاحب قران بواسطه ملال واقعه فرزند سایه التفات از تدبیر مصالح سلطنت و ضبط امور مملکت باز گرفت • • نظم •

که این دنیای^(۱) دون نیرزد بان • چه از بهر آن رنجه دارم روان
برای یکی توده خاکی نزنند • چرا داشت باید دل خود به بند
چرا بهر کاری چنین مختصر • دوانید باید بهر بوم و بر
اعیان امراء و نوئینان در پایه سر پر خلانت مصیر حاضر شده
زمین عبودیت بلب اخلاص بوسیدند و بزبان دولت خواهی
عرضه داشتند که حکمت قادر جهان آفرین تعالی و تقدس نظام

(۱) در بعض نسخه بجای (دنیای دون) (راز دنیا) است •

سجده و سرای سوز و سرور بایستی از هول آن واقعه جان

گداز دل سوز محل ماتم و انجمن شیون گشت • • بیت •

• بماتم نشستند یکسر سپاه •

• همه جامها شان کبود و سیاه •

• سر هرکشان گشت پر تیره خاک •

• همه دیده پر خون و دل چاک چاک •

• همه انجمن زار و گریان شدند •

• چو بر آتش تیز بریان شدند •

حضرت صاحب قران ازین واقعه بحکم اولادنا اکبارنا

بغایت محزون و کوفته خاطر شد اما چون رای عالی

محیط بود بر آنکه فنای هر ممکنی از قبیل واجبات است

و دوام و بقاء هر محدثی از مقوله ممتنعات اشارت بشارت

آئین و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا

انا لله وانا اليه راجعون مرهم آن جراحت ساخت و روح

روح شاه زاده سعید مرحوم را انواع خیرات و مبرات تقدیم

فرمود و اصناف صدقات بمستحقان رسانیده رسم آتش

و اطعام فقراء و مساکین با قامت پیوست و کالبد شریف او را

بکش نقل کرده در آنجا مدفون ساختند و عمارتی بغایت عالی

و دلکش بهره اختند • • بیت •

ز بهرش گزین مرقدی ساختند • بآنهن شاهان بهره اختند

* ز خون دل از چشمها رانده رود *

* همه بر سر افشانده از غصه خاک *

* چو جامه همه سینها کرده چاک *

برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلائق همه سرها
برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته

از شهر بیرون و از گریه در موج خون آمدند خروش و ولوله *

* بیت *

* دروغ آن جهانگیر با دین و داد *

* که شد همچو گل در جوانی بباد *

از ایوان کیوان گذرانیده و صدای نوحه * * بیت *

* دروغ آن چنان خسرو کامگار *

* که رفت و سر آمد برو روزگار *

بگوش سبجه طرازان گنبد گردون رسانیده حضرت صاحبقران

را از مشاهده آن حال آنچه بگواهی ضمیر الهام پذیر گمان

می برد بیقین پیوست * * بیت *

* چو آگه شد از مرگ فرزند شاه *

* جهان بر جهان بین او شد سیاه *

* دو رخساره پر اشک و تن سوگوار *

* دژم کرده بر خویشتن روزگار *

سر تا سر مملکت که از فر قدم حضرت صاحبقران گلشن

* نباشد چنین کارها سرسری *

* که یزدان دهد نصرت و برتری *

و اگر در مجاری احوال و اوضاع آنحضرت و غرایب اطوار
 و آثار از سرخبرت و وقوف تامل کرده شود بییقین پیونده
 که ظاهر و باطن آن بزرگوار گردون اقتدار مطرح انوار
 ناییدات الهی بوده چه آنروز که بحسب ظاهر از اعضاء و جوارح
 صوری آن حضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن
 شبانه که در یچهای حواس بحکم و جعلنا النوم سباتا
 به پرده خواب بسته ماند و نفس قدسی سرشت متوجه
 باطن گشت از صفای آئینه ضمیر منیر صورت شیخ برهان الدین
 قلم رحمة الله و رضوانه علیه بطریق رویای صالحه که یک
 جزء از چهل و شش جزء است از نبوت مشاهده نمود و بادب
 تمام پیش او رفته در باب فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر
 که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت نمود
 که پسر را از خدای تعالی در خواه شیخ فرمود که با خدا
 باش و املا متعرض ذکر فرزند نشد و چون از خواب درآمد
 دانست که آن قضیه نه بروفق دلخواه خواهد بود و از غایت
 نگرانی خاطر یول قتلغ را که دبیر خاص آنحضرت بود با نوشته
 بتعجیل از سنگ کول بفرستاد تا خبری بتحقیق بیارند و چون
 او روانه شد باز درباره فرزند خواب پریشان دید ملال خاطر

تیغ گذار از کمین گاه بیرون ناخت و تیغ کین بی محابا کشیده
روی انتقام بحضرت صاحب قران نهاد آن حضرت را ملهم
دولت روز افزون مصدوقه کم من فئته قلیلة ظلمت فئته
کثیرة باذن الله بگوش جان رسانیده هیچ گونه وهم واضطراب
بخاطر مبارک او راه نیافت و مردم خود را استمالت نموده
دل باز داد که ظفر و فیروزی از بخشش ملک وهاب
است نه از بسیاری لشکر و اسباب مردانه می باید کوشید
که اگر اندک سستی پیش آریم کار از دست برود • • • نظم •
بگفت این و بر کرد مرکب ز جامی • بمیدان درآمد بعون خدای
همی زد بتیغ و بگرز گران • همی تافت در حمله هر سوعنان
بهر حمله خیلی فکندی نگون • بهر زخم جوئی بر اندی ز خون
بهم شان بر افکند یکبارگی • همی راند تا قلب گه بارگی
بدین گونه آن خسرو ارجمند • بگرز و به تیغ و سنان و کمند
شکست و برید و فکند و به بست • سرانرا سرو گردن و پا و دست
و چون صاحب قران کامگار دران کارزار بفس مبارک
خود مبادرت نموده کوششی فرمود که امثال آن جز نتیجه
تاییدات آسمانی نتواند بود سپاه نصرت پناهش نیز داد
مردی و مردانگی دادند و باندک نفری چهار هزار سوار
نامدار کینه گذار را برهم شکسته منهزم و پراکنده گردانیدند •

* بیت *

و افساد تیز میکردند قمرالدین لشکر کشیده بولایت اندگان در آمد و هزاره قداق از امیرزاده عمر شیخ روگردان شده با و پیوستند و شاه زاده در کوه متحصن گشته شخصی دانشمند نام را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و صورت حال عرضه داشت که یاغی با غلبه تمام برسید و اندگان را زیر و زبر گردانید آنحضرت را از استماع آن خبر نایره غضب اشتعال یافت و در حال عازم آن طرف گشته بتعجیل براند و چون قمرالدین از توجه آن حضرت آگاه شد پای قرارش از جای رفته بی توقف باز گردید و از موضع آت باشی ایل و خانه را گریزانیده خود با چهار هزار سوار آراسته در کمین گاهی توقف نمود چون حضرت صاحب قران بآن موضع رسید و از کمین قمرالدین آگاهی نداشت امراء را با تمام لشکر از عقب دشمن روان گردانید و از نامداران سپاه پنج هزار مرد با جمعی سرداران مثل امیر مرید و ختای بهادر و شیخ علی بهادر و آقتمور بهادر بماندند ختای بهادر و شیخ علی بهادر در باب استیصال مخالفان سخنی می گفتند و حکایت منجر شد ببهادری و پهلوانی و شعله عصبیت افروخته گشت و ایشان نیز از پی دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحب قران زیاده از دو بیست کس نماند درین حال قمرالدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کینه دار

پراز ناله کوس شد گوش دهر • بیفشاند شمشیر کین زهر قهر
 تو گفتی که الماس مرجان فشاند • چه مرجان که در کین همه جان فشاند
 امیرزاده جهانگیر بیاری تایید نعم النصیر که پیوسته در زمان فتح
 و نصرت این دولت ابد پیوند بوده و هست بر مخالفان غالب
 آمد و ایشان گریخته بدشت قباچاق رفتند و به ارس خان پناه
 بردند و ملازم آن درگاه شدند و حضرت صاحبقران مظفر و کامیاب
 بمستقر سریر سلطنت مآب بمسعادت نزول فرمود و الوس جلاپیر را
 بامراء قسمت کرده متفرق و پراکنده ساخت و امیرزاده عمر
 شیخ را بحکومت اندکان فرستاد عادلشاه و سار بوغا بملازمت
 ارس خان قیام نمودند و آخر الامر عرق شرارت و فسادشان بحرکت
 آمد و در وقتیکه اُرس خان به بیلاق رفته بود عزم گریز کرده
 تیغ غد را ز نیام بی و فائی بر کشیدند و با او چپ بی که گماشته
 خان بود جنگ کردند و او را بقتل آورده از انجا بگریختند
 و به الوس جته پیش قمرالدین رفتند و او را بر فتنه و فساد
 تحریص نمودند • • بیت •

از جوهر بد همه تباهی خیزد • شور و شر و فساد و مناهی خیزد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب

جته نوبت چهارم

چون سار بوغا و عادلشاه بقمرالدین ملحق شدند و در

هر وقت آتش کینه دیرینه که در نهاد او بود و بیاد اغوا

بیت * *بیت * بیت **

* سری که نیست بران آستان جبین فرسا *

* حواله اش نکند چرخ جز بسنگ جفا *

و از جماعت امراء که حضرت اعلیٰ ایشانرا بجانب جته فرستاده بود سار بوغا و عادل شاه چون ولایت خالی یافتند اندیشه خطا کرده ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و همدمی^(۱) که حضرت صاحب قران او را در اندگان بدار ونگی گذاشته بود بایشان موافق شد و ایشان ایل خود جلا پرو قبچاق را جمع آورده عازم سرقند شدند و حصار شهر را محاصره آغاز نهادند اهالی شهر بزخم تیر دیده دوز و ناولک جگر سوز نگذاشتند ایشانرا که گرد شهر بگردند امیر آقبوغا که در شهر حاکم بود صورت واقعه را عرضه داشت استادگان پایه سریر سلطنت مصیر کرد و موکب همایون از کات گذشته بخاص رسیده بود که این خبر بمسامع علیه پیوست و از همانجا مراجعت نمود و امیرزاده جهانگیر را منغلی ساخته از پیش روان گردانید و بنفس مبارک با قول لشکر از عقب توجه نمود و چون ببخارا رسید عساکر گردون مآثر را ترتیب داده و آراسته از انجا نهضت نمود و بر باط ملک نزول فرمود و شاهزاده بموضع گرمینه بدشمنان رسید و از جانبین صفها بز کشیده جنگ در پیوست *

* نظم *

(۱) چنین است در اکثر نسخه و در بعض کتآب بجایش [معتمدی] است *

و برادرش ترمش با انباع خود لب آب گرفته بچنگ مشغول

شدند * *ترمش با انباع خود لب آب گرفته بچنگ مشغول* * نظم *

باستاد دشمن که کوشد دلیر * همان کوشش گور بانره شیر

بجائی که شیران بر آرد چنگ * چه یارای روبه که استد بچنگ

و چون شکست برایشان افتاد پراکنده و گریزان گشتند و لشکر

ظفر قرین از عقب ایشان روان شدند پولاد تنها به ترکن رسید

و اسپ ترکن بازمانده بود روان فرود آمد و اسپ پولاد را

بیک چوبه تیربنداخت و پیش از آنکه راست با یستد تیری

با و حواله کرد و از کلاه خودش بگذشت چنانچه آسیبی بسرش

نرسید پولاد نیز گشته روی جلادت با و نهاد و درهم آویختند

و پولاد بفراقبال صاحب قران ترکن را بر زمین زده سرش از تن

جدا کرد * *ترمش با انباع خود لب آب گرفته بچنگ مشغول* * بیت *

سرکینه جو از تن بد نهاد * بخنجر به برید و برگشت شاد

و امان سربدال از پی برادرش ترمش نگامشی کرده او را

بدست آورد و کارش بساخت * *ترمش با انباع خود لب آب گرفته بچنگ مشغول* * بیت *

سرش را همان دم ز تن باز کرد * داد و دام را از نقش ساز کرد

و سر هر دو را به پایه سزیرا علی رسانیدند آرمی آستان سلطنت

آشیمان حضرت صاحب قران حواله گاه سر سوزران دوزان بود

ترمش با انباع خود لب آب گرفته بچنگ مشغول * نظم *

هر سر که بهای خود نبردند آنجا * بدست دیگران رسانیده شد

حضرت صاحبقران بتلقین دولت اقبال آیدین خویش و تدبیر
رای دور بین عاقبت اندیش *

* بیت *

عزم خوارزم جزم کرد بحزم * همتش برگزیده رزم به بزم
امیر آق بونا را بضبط سمرقند باز داشت و امیر سار بونا و عادل
شاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بونا و دیگر امراء هزاره را
باسی هزار سوار بجانب جتّه فرستاد و فرمان داد که در طلب
قمرالدین سعی و کوشش بلیغ نموده هر جا که یابند او را نیست
گردانند *

* بیت *

ز گردان و جنگ آوران سی هزار * برفتند جوینده کارزار
و رایت نصرت شعار در زمان حفظ افریدگار متوجه خوارزم
گشت *

* نظم *

با سپاه برون ز حیّزِ حصر * در شجاعت همه یگانه عصر
فد شیران بیدش پیکار * صفدر و نیز جنگ و تیغ گذار
و چون در کنار آب جیحون موضع سه پایه از وصول ماهچه
رایت سپهر فوسایش رشک طارم چهارم گشت ترکن ارلات
بالشکر خود ازان سوی آب متوجه معسکر همایون بود و چون
مسافت عمر مقدرش به پایان رسیده بود باندیشه ناصواب
باز گشت و بطرف کرزوان بیورث خود گریخت حضرت صاحب
قران پولاد را با جماعتی در عقب او بفرستاد و ایشان شب و روز
رانده و از اند خود گذشته بر لب آب فاریاب باورسیدند ترکن

گشت روز بختش تاریک ورشته عمرش باریک شد و او را ببرادر
 هری ملک سلدوز که خویش او بود و به تیغ بیداد او هلاک
 شده سپردند تا او را بقصاص برادر همان شربت چشانید
 و فحواى •

• یکرز بخر آنچه فروشی همه سال •

بشنوایید و دویسر با یزید جلایر علی دویش و محمد درویش
 را نیز بیاساق رسانیدند و هل فجازی الا الکفور و ایالت
 تومان سلدوز و ضبط و نسق آن بشهامت و صرامت آقتمور
 بهادر مفوض گشت •

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب

خوارزم نوبت سیوم و هم از راه مراجعت

کردن بواسطه یاغی شدن سار بوغا

و عادلشاه بهرام جلایر

در اول فصل ربیع سنه (سبع و سبعین و سبعماید) مطابق

لوی کیل که از فرمان سلطان طبیعت سپاه گیاه از هر طرف

جنبیده در روش افتادند و سردار شکوفه بمحافظت شهر و حصار

باغ و اشجار نصب گشته لشکر سبزه روی فیروزی بصحرا نهادند •

• نظم •

لشکر سبزه به فیروزی سلطان بهار • سوی صحرا زده رایات همایون آثار

آب غرق زره از صنعت زراد میا • گل سپر ساخته و خار شده نیزه گذار

کارش همه وقت نیک سازد * و ز غصه حسود جان گذارد
 لا جرم آنحضرت قرین عنایت ازلی و ناپید لم یزلی بمستقر
 سریر سلطنت سلامت و سعادت معارفات فرمود و لشکریانرا
 اجازت انصراف ارزانی داشت و بنفس مبارک بزنجیر
 سرای که در دو منزل قرشی واقع است بجانب غربی نزول
 فرموده در آنجا تشلاق کرد و در همین زمستان عادل شاه احرام
 بساط بوس بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بهر وفق فاعترفوا
 بذنبهم صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند
 بزبان خود بعرض رسانید حضرت صاحبقران چون بران معانی
 اطلاع یافت از رای صایب و حسن تدبیر آن را ناشنیده
 انکاشت و عادلشاه را بعنایت بادشاهانه سرافراز گردانید
 و چون زمستان با آخر انجامید و یوسف آفتاب را یونس وار
 مضمون فالتقمه الحوت صورت حال آمد یرلیغ جهان مطاع
 بنفاد پیوست که سپاه ستاره عدد مریخ رزم بعزم یورش خوارزم
 بدرگاه خلافت پناه جمع آیند و چون تمام نوئینان و امراء بالشکرها
 از اطراف و جوانب توجه نموده * * * * *

سپه شد بدرگاه شاه انجمن * نبرد آزمايان لشکر شکن
 حضرت صاحب قران بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز و پرسیدن
 یزغوی او فرمان داد و چون بعد از پرسش گناه او روشن

که صاحب قران چاره آن شاد باد * دلش خرم و ملکش آباد باد
و بعد ازان ازان مقام نهضت فرموده و از یسی دبان عبور
نموده اوز کند مضرب خيام نزول همایون گشت و مهد علیا
قلع ترکان آغا با جواشی و نویبان و امراء از سمرقند استقبال
نموده در آن محل بغز بساط بوس استسعاد یافتند و مراسم
قهنیت و نثار بتقدیم رسانیده بطوی و عشرت مشغول شدند
و چون از اوز کند روان شده بخجند رسیدند عادلشاه پسر بهرام
چلایر کمر خدمتگاری بدست ضرورت بسته حضرت صاحب
قران را طوی داد و اسپان راهوار کشید و بحسب ظاهر خدمات
پسندیده بجای می آورد اما دل دگرگون کرده می خواست
که در اثنای طوی غدیری اندیشد حضرت صاحب قران را چون
حفظ زبانی در همه حال نگهبانی میکرد بالهام دولت از آنکر
و علامات و اوضاع مجلس آن مکر پوشیده را تفرس نمود و از
مجاری حرکات و سکنات غدرا اندیشان خبث باطن ایشان
دریافت در حال از مجلس برخاسته سوار شد و بار دوی همایون
معاودت فرموده فرود آمد و در آن وقت که آن حضرت متوجه
قمرالدین بود شیخ محمد بیان سلدوزو عادلشاه چلایر و ترکن
ازلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت صاحب
قرانرا بگیرند * ایضا * * ایضا * * ایضا * * ایضا * * ایضا * *
و آنرا که خدا نگاه دارد * آسیب کسی بر نیارد *
* ایضا * * ایضا * * ایضا * * ایضا * * ایضا * *
* ایضا * * ایضا * * ایضا * * ایضا * * ایضا * *

بایل یاغی رسیدند ایشانرا غارتیدند مال و منال و چهار پایان
ایشانرا بگرفتند و هزارها که ایل شدند کورن کرده بسمرقند
فرستادند حضرت صاحب قران بقصد استیصال مخالفان تا موضع
پای ^(۱) ناق عزیمت بفرمود و امیرزاده جهانگیر را با فوجی از سپاه
نصرت پناه بفرستاد تا در طلب قمرالدین و دفع او سعی بلیغ نموده
او را بدست آورد شاهزاده برحسب فرمان روان شد هزارهای
جته را که در موضع اوج فرمان مقام داشتند بغارتیدند و قمرالدین را
در کوهستان یافته در پی کردند و از ایل و الوس رانده و بیرون
کرده تمام مواضع و منازل او را بتاختند و از جمله خاتون امیر
شمس الدین ^(۲) ثویان آغا و دختر او دلشاد آغا را بگرفتند شاهزاده
کس فرستاد و آن معنی را بعرض حضرت صاحبقران رسانید آن
حضرت از مدت پنج ماه و سه روز باز در آن مقام توقف اختیار
فرموده بود و چون این خبر بهجت افزای بمسامع علیه رسید
از آنجا کوچ کرده ببالای قراقسماق برآمد و امیرزاده جهانگیر
بسعادت معاودت نموده در آن محل بشرف پای بوس سرافراز
گشت و غذای بسیار از برده و اسپ و گوسفند پیش کش کرد
و دل شاد آغا را بدولت بساط بوس حضرت عالی جوان بخت

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک کتاب بجایش (طاق) باطای

حطی است (۲) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش

(بویان) بیای مروده است *

جمع کرده در موضع کوک توبه نشسته است و انتظار حاجی بیگ می کشد و از توجه لشکرشما آگاه نیست فرمان اعلی بنفاد پیوست که منغلی بی توقف روان شوند و خود نیز بتعجیل از عقب براند و چون قمرالدین از رسیدن عساکر گردون مآثر واقف شد توقف نتوانست نمود بمحلی حصین که آنرا برکه غوریان خوانند پناه جست و آن سه دره است بغایت مفاک و سه رودخانه عظیم آنجا جاریست قمرالدین با سپاهش از دودره گذشته در دره سیوم فرود آمدند و راهها استوار گردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکر عدوبند کشور کشای رایاسامشی کرده بر سر اوراند و طنطنه صدای کورگه و نقاره در طاس گردون انداخته بهادران پیش رفتند و عقاب روح شکار تیر را از آشیان کمان پرواز دادند و بعد ازان که بزخم پیکان جان ستان بغیه نیروی بازوی کامکار خویش در دل دشمنان بنشاندند در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین را پیغام تیر در خاطر نشسته بود چون شب در آمد مجموع رو بگریز نهادند چنانچه هنگام صبح از لشکر جته هیچ کس آنجا نمانده بود بهادران فتح آیین تکامشی کرده بسیاری ازان لشکر بی دین را بقتل آوردند و چون خسرو سیارگان رایت ارتفاع برافراخت حضرت صاحب قران با باقی لشکر رسید امیر دارود و حسین و اوج قرا بهادر را از پی یانگی بفرستاد و ایشان بر حسب فرمان بنشیب آب ایله روان شدند و حسین در آبی غرق شده شعله حیانش فرو نشست و چون

• هرگز کسی نداد بدین سان نشانِ برف •
 • گفتی که لقمه ایست جهان در دهانِ برف •
 • مانند پنجه دانه که در پنجه تعبیه است •
 • اجرام کوهها شده پنهان میان برف •

شدت سرما بمرتبه رسید که قوای بدنی از کار ماند نه دست را
 داد و ستد از دست برمی خاست نه پای در آمد شد قدم می
 توانست کشود و مردم از محافظت چهارپایان عاجز گشتند که
 جان شیرین در خطر بود و بدین واسطه مردم بسیار بمردند و بسی
 از چهارپایان تلف شد حضرت صاحب قرانی را مرحمت
 و اشفاق بران داشت که از آنجا مراجعت فرمود و مدت دو ماه
 در سمرقند توقف نمود تا سورت برودت هوا بشکست و باز در
 در شب غره شوال موافق او ایل توشقان ایل تشکین حدود عزیمت
 فرمود و عساکر منصور را مرتب داشته جبه دید و متوجه جانب
 جته شد و امیرزاده جهانگیر را برسم منغلی از پیش روان گردانید
 و شیخ محمد بیان سلدوز و عادل شاه پسر بهرام چلایر که بعد از
 وفات پدرش حضرت صاحب قران ایالت ایل چلایر را با و تفویض
 فرموده بود ملازم مویکب ظفر قرین شاهزاده ساخت و چون از
 سیرام گذشته بموضع جارون رسیدند یکی را از جته گرفته پیش
 حضرت صاحب قران فرستادند و چون کیفیت حال قمرالدین که
 او بمقش دو غلات بود از او پرسیدند خبر داد که او لشکر خود

کواکب بخرومی بهم متصل • مزاج چهار اسطقس معتدل
 خلوت خانه ز نای سعادت اتصاف که از فیض فضل الهی بجواهر
 الطاف و جلل اعطاف آراسته بود محل اجتماع تیرین سپهر
 سلطنت و برج مقارن سعدین آسمان ایست و جلالت گشته
 • بیت •

دهانِ ناشتا از لقمه بر شد • صدف شایسته یکدانه در شد
 لب از یاقوت شاهی چون بر آسود • زر اندر بوته رقت و سیم پالود
 چو مرغ نشنه زد بر چشمه منقاره از آب حیات آمد پدیدار
 و این جشن فرخنده و قضیه مبارک در اواخر سنه (خمس
 و سبعین و سبعمائه) اتفاق افتاد و الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین
 گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران
 بجانب جته نوبت سیوم

در روز پنجشنبه غره شعبان سنه (ست و سبعین و سبعمائه)
 حضرت صاحبقران لشکر ظفر قرین جمع آورده بقایید رب العالمین
 متوجه جانب جته شد چون رباط قطعان محل نزول همایون
 گشت آفتاب از غایت برودت هوا سرد در سنجاب سحاب کشید
 و اهر از دست دریا نوال شاه گوهر افشانی و سیم باری آموخته
 پیوسته باران و برف می بارید • بیت •

(۱) چنین است در یک نسخه و در پنج نسخ بجایش (بود) است •

هوا گشت از دودِ عود آبنوس • زمین چون لبِ دلبران جای بوس
 جهان دار صاحب قران کام ران • به نیروی دولت به بختِ جوان
 زر و جامه و گوهرِ شاهوار • ببخشید بیرون زحدّ و شمار
 بدین گونه چندی بیزم شهی • همی کرد هر روز گنجی نهبی
 و در اثناء آن چون اسباب و مقدمات چنانچه سزد و زبید در
 غایت کمال و نهایتِ جمال دور از آسیب عین الکمال آماده
 و مرتب بود • • نظم •
 بفرمود تا موبدان و ردان • ستاره شناسان و هم بخردان
 شوند انجمن پیش تخت بلند • زراز سپهرش پژوهش کنند
 بعد از رعایت احتیاط در اختیار وقت در مجلسی خاص مشحون
 با کابر و خواص از اعیان مملکت و ارکان دولت آن مخدّره تنقی
 عفت و ابهت را با میرزاده جهانگیر بموجب شرع مطهر مصطفوی
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکی و طالع سعد عقد
 نکاح بستند و هر سو زبان تهنیت و دست نثار بنوا خوانی و گوهر
 افشانی برکشادند • • بیت •
 همه سرفرازان و گردن کشان • زهر سو ثنا خوان و گوهر نشان
 و چون خسرو انجمن انجم بخلوت خانه خاور خرامید و جهان
 معجز کحلی مرصع شب در سر کشید • • نظم •
 شبی کز صفا چون شب قدر بود • ز صد ماه و سالش فزون قدر بود
 همی کرد بخشش سعادت مهیبر • مه زهره بودند ناظر بهر

اسباب آن قیام نموده چندان سرا پرده و خیمه و خرگاه و سایبان
طناب در طناب کشیده شد و فرشهای گوناگون گسترده گشت
• نظم •

همه پشت زمین شد روی دیبا • همه زیر فلک بالای خیمه
و جهت بزم خاص و مجلس زمره اختصاص • • نظم •
و نای مدور بسای سپهر • سپهری پراز ماه و ناهید و مهر
درون و برونش مغرق بزر • مرصع بیاقوت و در و گهر
زدیبا تنق بسته کرد اندرش • پراز کوی عنبر سر و چنبرش^(۱)
یکی تخت زرین گوهر نگار • نهادند در خرگه شهر یار
زده تکیه صاحب قران کام یاب • چو بر طارم چارمین آفتاب
شهان و مهان و سران سپاه • شده انجمن بر در پادشاه
زمین سر بسر شیره در شیره شد • جهان گشته حیران فلک خیره شد
کرشمه ساقیان شیرین کار با نشو و شراب تلخ مذاق خوش گوار
یار شده دست بغارت گرمی عقل و هوش بر آوردند و نغمه سرود
مطربان خوش آواز با آهنگ نوای هرگونه رود و ساز راست
گشته برده در پی عشاق مدهوش آغاز نهادند • • نظم •
دران بزم که شادی آراستند • مهانرا بخواندند و می خواستند
نمودند مهر و فزودند کام • گزیدند یار و گرفتند جام

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (بوی) است

(۲) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (گردنش) •

دست ستم داشتی دران فرصت روزی دهان قرابه و لب پیمانه
گشت و نام و نشان غم چنان گم شد که با ده غم گسار بی کار ماند
• مصراع • و لیکن شب و روز در کار بود •

و شادی و فرح پنهان غالب و عام افتاد که کسی را بمفرح
یا قوتی میل نمی شد • • مصراع •

• مکر آنکه از لعل دلدار بود • • نظم •

همه شهر جشن و همه سورسور • بهر گوشه صحبت بهر جا حضور

همه مملکت گشته عشرت سرای • مَعْنَى زهر پرده عشرت سرای

سرائی جهان را فوائدی سرود • فرستاده هر دم بشادی درود

و مهد قیدانه عهد خانزاده مرصع بجواهر الطاف الهی و مکمل

بمحل نایب دات نامتفاهی به مبارک تو طالعی سمر قند را از فرق درم

سعادت گستر غیرت تختگاه بلقیس گردانید • • بیت •

• از بس پرند چینی و دبیای زرنگار •

• و ز کثرت جواهر و دینار بی شمار •

که بوسم پای انداز و نثار بگسترند و بر افشاندند زمین و آسمان

از دیده جهان بین نظار گیان پوشید و پنهان ماند • • بیت •

بُخارِ فِثارش ز در پای دست • چو بر شد هوا از گهر ابر بست

ذکر ز فاف امیرزاده جهانگیر با خدر

معانی سوین بیگ خانزاده

کمربستگان درگاه سلطنت پناه بترتیب مقدمات طوی و نهیه

زمین باغ فردوس دیدار شد * هوا ابر بارنده دینار شد
 و در باب رعایت ترحیب و تکریم وصول همایونش بعد از تقدیم
 وظایفِ ضراعت و ادب رسوم طوی و نثار و پای انداز منزل
 بمنزل متصل بآیینی کرده شد که تا حجله سپهر از جمال عروس
 ناهید زینت یافته نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد * * نظم *

بهر منزلی مجلسی ساختند * بهشتی نو آیین به پرداختند
 سران پیش پایش برآموده جنگ * هوا پرگهر شد زمین رنگ رنگ
 و چون خاطر اهالی و ساکنان آن دیار که باطن مملکت عبارت
 از آنست از میامن عدل و مرحمت حضرت صاحبقران بنور امن
 و حضور و زیور بهجت و سرور آراسته بود مناسب نمود که
 بموافقت آن اتفاق مبارک ظاهر آن دیار موافق باطنش گردد
 و صورت مطابق معنی شود دارالسلطنت سمرقند را بانواع
 تکلفات غریب و تجملات لطیف عجیب آذین بستند * * نظم *

پذیره شدن را چو برخاستند * همه کوی و بوزن بیاراستند
 و چون کافه مردم را دل که سلطان کشور بدن است در پناه آن دولت
 روز افزون از اندیشه ترک تاز حوادث روزگار فراغت یافته بود
 اعضانیز که رعایای کارگذار آن کشور اند و سرایشان دران شغل
 دست از تکلیف کسب و زحمت کار باز رستند و در دکانها
 یکبارگی بستند بستگی که پیس ازان در کار مردم بودی دران
 ایام فرخنده فرجام حواله در کارخانها شد و کشادگی که وقتی

طوبی داد و خانزاده را مشایعت نموده بصوب درگاه عالم پناه
 روان داشت با ترتیبی لایق و تجملی فراخور * * نظم *
 چه از تاج پر مایه و تخت زر * چه از یاره و طوق و زرین کمر
 بسی زیور از گوهر شاهوار * بسی خاتم و یاره و گوشوار
 بسی درج و صندوق با قفل زر * پراز لعل و یاقوت و درو گهر
 ز پوشیدن و ز گستردنی * ز هر چیز کان بود آوردنی
 کت و خیمه و خرگه و کُندلان * ز هر گونه چند آنکه صد کاروان
 و امراء مذکور کسی را بتعجیل روانه سمرقند گردانیدند تا خبر
 توجه ایشان بعرض مائلان پایه سریر اعلی رساند و چون صورت
 حال عز ملاحظه حضرت صاحب قرانی یافت کرایم اخلاق
 خسروی باعث اعزاز مقدم شریف آن نهال روضه خانی شد
 قرتقا خاتون که عروس پسر قید و خان بود با دیگر خواتین
 و مجموع نوئینان و امراء را باقامت رسم استقبال اشارت
 فرمود * * * * * نظم *
 پذیره شدندش همه سرکشان * بشادی درم ریزو گوهر نشان
 هوا سربسرمشک سارا گرفت * زمین مرج تا مرج دیبا گرفت
 و سادات و قضاة و علماء و مشایخ و سایر اکبر و اشراف و اعیان
 مملکت تا موضع کات استقبال نمودند * * نظم *
 مہان جهان کار ساز آمدند * پرستنده از پیش باز آمدند
 جهان سربسر گشته آراسته * همه راه پر نزل و پر خواسته

و قهرمان طبیعت سرافرازان قوای نامیه را با آوردن عروس گل
سوری نامزد کرد * مصراع *

* مهد فیروزه گلبن بصد آیین آراست *

حضرت صاحب قران امیر یادگار برلاس که از نسل لاله بن قراچار
بود و امیر داؤد وزن امیر اولجایتورا * بیت *

سرافرازان زاک فرزانه * باهدایای پادشاهانه

روانه جانب خوارزم گردانید تا مهد اعلیٰ خانزاده را مصحوب
و فرد سعادت و اقبال مبدرق بجنود عون و تایید ذوالجلال
بسمرقند آوردند و چون امراء مذکور بخوارزم رسیدند یوسف صوفی
مقدم ایشانرا بمراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم تلقی
نموده از شرایط حرمت و جانب داری هیچ دقیقه نامرعی
نگذاشت * بیت *

ز جانب داری و تعظیم و اعزاز * فرو نگذاشت چیزی آن سرافراز
و ایشان برعایت رسم طوی بنوعیکه شایسته چنان قضیه تواند
بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات که همراه داشتند * * نظم *
زدینار و یاقوت و مشک و عبیر * زدیبای زربفت و خزو حریر
ز چینی نسیم و خطائی پرند * گذشته ز اندازه چون و چند
زو زیور و گوهر شاهوار * وزان گونه چیزی که آید بکار
بسی جامهای گرانمایه نیز * پرستنده و اسپ و هرگونه چیز
برسانیدند یوسف صوفی نیز جشنی خسروانه مرتب داشته

و جوانب جمع آورد * * نظم *

سپاهی ز ریگ بیابان فزون * وز اندیشه هر محاسب برون
 گروهی نه پردل که یگباره دل * نه پوشیده آهن که آهن کسل
 و بسعادت و اقبال روی اُبّهت و جلال بصوب خوارزم آورده
 روان شد و چون از ریگستان گذشته یوسف صوفی را خوف و هراس
 غالب شد و از کردار نکوهیده خویش پشیمان گشت و از هرگونه
 و سیلها انگیخته بتصرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که
 مخدره تُنقی عصمت و جلالت خانزاده را اسباب تجمل
 و حشمت چنانچه باید و لایق آید آماده داشته هرچه زودتر
 روانه دارد حضرت صاحب قران از مکارم ملکات ملکانه صحایف
 جرایم او را رقم عفو کشید و بسعادت از انجا معادلت فرمود و چون
 بسمرقند که مستقر سریر سلطنت و مرکز رایت خلافت بود
 محفوف بحفظ الهی و صنوف الطاف نامتناهی اتفاق نزول
 افتاد بترتیب مقدمات زفاف و تهیه اسباب طوی مثال داد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امراء را

بطلب مهدها علی خانزاده بجانب خوارزم

در شوال (سنه خمس و سبعین و سبعمائه) موافق بارس

نیل هنگام بهار که سلطان هفت اقلیم گردون مستقر شرف خویش را

* مصرع *

* بفرط لعت گیتی فروز آذین بست *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت ثانی

خانه کتاب مجید آسمانی که مشتمل بر استعاضه از شر و سوسه
شیطان سیرتان انسان صورت دلیلی روشن است برین معنی
که از امهات مفسد عالم جلیس سو و همنشین بد است و از
مویدات و شواهد این سخن آنست که دران هنگام که کیخسرو
ختلانی را بگرفتند سلطان محمود پسر او و ابو اسحق پسر خضر یسوی
و محمود شاه بخاری گریخته بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفی
و در مجلس او راه سخن یافته آغاز اغوا و افساد نهادند و خاطر
او را بهر گونه و سوسه از طریق مستقیم مودت و ولای حضرت
صاحب قران بگردانیدند و او از شامت و ساوس ایشان بشکستن
عهد و پیمان که نه شیمه بزرگان و نه وار مردان است اقدام نمود و هم
دران پاییز تاخت کرده ولایت کات را خراب کرد و اهالی آنرا پراکنده
گردانید و روزگار بزبان تعجب بگوش او میرسانید * * * بیت *
می دانستم که عهد و پیمان را تو * درهم شکنی و لے بدین زودی نه
بنابراین چون سپاه ستمگار ظالم نهاد شتا پشت بنمود و سلطان
عدالت شعار بهار اظهار آثار شوکت و اقتدار آغاز نهاد حضرت
صاحبقران در رمضان سنه (اربع و سبعین و سبعمائه) موافق
لوی نیل بظاهر قرشی که در نخشب کش واقع است لشکر اطراف

(۱) چنین است در بعض نسخه و در سه نسخه بجایش (اوی) است *

غذیمت شمرده برغبتی تمام تقبل نمود که آن کریمه خدر عصمت
 و ابهت را اسباب فراخور مهیا ساخته هرگاه که اشارت علیه بنفاد
 پیوند روانه درگاه عالم پناه گرداند و قضیه بران قرار یافته مجادله
 و عناد بمجامله و وداد مبدل شد و رایت نصرت شعار مظفر
 و کامگار از انجا مراجعت نمود و چون حضرت صاحبقران در زمان
 حفظ ملک دیان تعالی و تقدس بجلگه خاص نزول فرمود یرلیخ
 عالم مطاع بنفاد پیوست که در همان روز کیخسرو ختلانی را
 گرفته بدیوان مظالم حاضرکنند و نوینان و امراء یرغوی او را
 بپرسند و چون بامثال امرقیام نموده قضیه او را نیکو تحقیق
 و تفتیش نمودند از جهت قاصدی که پیش حسین صوفی فرستاده
 بود و او را بر مخالفت و عصیان داشته چنانچه ذکر کرده شد و از
 دیگر جهات گناهان او ثابت شد و بعد از ثبوت چند گناه او را
 بند کرده بسمرقند بردند و بنوکران امیرحسین سپرده ایشان او را
 بقصاص امیرحسین بقتل آوردند و تومان ختلان را حضرت
 صاحبقران به پسر شیربهرام محکم میرکه که خویش کیخسرو
 بود ارزانی داشت و حضرت صاحبقران آن زمستان در مقر
 سریر سلطنت بدولت و عشرت بگذرانید و بساط عدل و احسان
 بر بسیط زمین و زمان بگسترانید *

* نظم *

* خرم ز بخت خویش بتایید ذوالمنن *

* گیتی زمین معدلتش فارغ از محن *

یکی چون رود دیگر آید بجای * جهان را نماند بی کد خدای

گفتار در مصالحت حضرت صاحب قران

با یوسف صوفی و خواستاری نمودن

خانزاده از برای امیرزاده جهانگیر

چون از یوسف صوفی تا غایت ترک ادب با بندگان حضرت

صادر نشده بود و سائل انگیخت و دستِ ضراعت در دامنِ

موافقت و متابعت آویخت و برادرِ آق صوفی پسرینغدای را از

شکر بیگ دختر خان اوزبک دختری بود سوبن بیگ^(۱) نام بخانزاده

مشهور * * نظم *

که تا مهرِ آدم بحوا فتاد * چنان بانواز نسلِ ایشان نژاد

زدربای خانِی گزین گوهری * فرشته نهادی پری پیکری

رای جهان آرای حضرت صاحب قران آن لولوی صدف شاهی

را با گوهرگان پادشاهی امیرزاده جهانگیر در سلک از دواج

کشیدن مناسب دانست و قران ناهید سپهر خانِی با برجیس

آسمان سلطنت و جهان بانی را دلیلِ حصولِ سعادت و کامرانی

شناخت سخنی که فرستادگان یوسف صوفی در باب اظهار

انقیاد بجز عرض رسانیدند بقبول تلقی فرمود و بنیادِ مصالحت

و مصافحت بران پیوندِ همایون نهاد یوسف صوفی آن معنی را

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (سون) و در بعض

نسخه (سوسن) و در بعض کتاب بجایش (شیرین) است *

و کان من المغربین صورت حال او گشت حضرت صاحبقران
 کامیاب می خواست که باد پای آتش آهنگ از سطح خاک
 بآب راند شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمد * * * نظم *
 کزین پس همه نوبت ماست رزم * ترا جای تخت است و هنگام بزم
 و خود روان اسپ در آب راند و شناه کزان بسلامت ازان طرف
 بیرون رفت و خانزاده ترمذ ابوالمعالی نیز از عقب همین طریق
 سپرد و آن دلاوران ظفر پدیده از اطراف و جوانب حمله بردند
 و دشمنان را رانده و در پی کرده دروازه رسانیدند * * * نظم *
 سپاه بد اندیش برگشت زار * گریزان همی رفت سوی حصار
 پس اندر سپاه جهاندار شاه * دمان و زنان بر گرفتند راه
 مخالفان از بیم جان پناه بحصار جستند و دروازه به بستند و لشکر
 ظفر قرین بفتح و فیروزی پیرامن شهر فرود آمدند و عساکر گردون
 مآثر که بحقیقون رفته بودند با غنایم بسیار و مال و اسباب بی
 حدّ و شمار باز آمدند و قلعه را محاصره کرده به نشستند و حسین
 صوفی در اندرون حصار پشیمان و پریشان روزگار مانده در آن
 چند روز * * * بیت *
 * چنان دست غم حلق جاننش فشرد *
 * کزان درد نادیده درمان بمرد *
 و بعد از وفات حسین صوفی برادرش یوسف صوفی بجای او
 متمکن گشت * * * بیت *

حسین صوفی بآن سخندان بی حاصل که محض افساد و اضلال بود فریفته شد و از لشکری و رعیت کثرتی تمام از شهر بیرون آورد و کوس و نقاره فروگرفته سوزن انداختند و بر لب جوی قادن که در دفرسخی خوارزم واقع است صف کشیده رایت عقاد بر افراختند و در آن حال بیشتر عساکر گردون مآثر از هر طرف بحقیقون^(۱) رفته بودند حضرت صاحب قران باقی لشکر که حاضر بودند ترتیب داد و کورگه و برغوزه متوجه شد و میمنه و میسره را آراسته بکنار آب قاون که در میان فاصل بود مقابل دشمن باستاد * * * نظم *

دو لشکر برابر کشیدند صف * دلیران همه بر لب آورده کف
 بیاراسته میسره میمنه * کشیدند نزدیک دریا بنه
 ز زخم تبرزین و کوبال و تیغ * ز دریا بر آمد یکی سرخ میغ
 اپاچی کله و پشائی و سقار چرغتمرکب در آب راندند و اسپان
 کشتی سان در زیران آن دلاوران روان شده از انجانب بیرون
 آمدند و لشکر یاغی نیز حمله آورده جنگ در پیوست و شیخ علی
 بهادر نیز با پنج نوکر از آب بگذشت و بر خواجه شیخ زاده حمله
 برده او را بگریزانید و امیر موید و ختای بهادر و آقتمور بهادر
 بهمان طریق از آب عبور نمودند و ایلیچی بهادر نیز می گذشت
 اما چون مدت عمر مقدرش تمام گشته بود غرق شد و مودای

(۱) چنین است در پنج نسخ و در یک نسخه بجایش (بچاقول) است *

بهادران از پیش روان گردانید ایشان چون بجوی کزن رسیدند
منکلی خواجه و کلک با جوقی از سپاه یاغی آنجا بودند بهادران
بباد حمله آتش پیکار بر افروختند و منغلی حضرت صاحب قران
بیمن دولت قاهره چنانچه عادت معهوده آن سپاه نصرت پناه بود
غالب آمدند و مخالفان را هزیمت داده در پی کردند و بسیاری
از ایشانرا بدست آورده از پای در آوردند صاحبقران گرهون
اقتدار لشکر ظفر شعار را فرمان داد تا از آنجا ایلغار کرده
باطراف و جوانب روان شدند و تمام ولایات خوارزم را غارت
کردند *

* **نظم** *

سپاهش چو آهنگ ایلغار کرد * ولایات یاغی نگونسار کرد
غارت گری چون کشاند چنگ * بیفتاد آن کشور از آب و رنگ
حسین صوفی از مقاومت عاجز بود محافظت نفس خود را
غذیمت دانسته بحصار خوارزم در آمد و کس بیرون فرستاده
بتضرع و استکانت امان طلبید و باشارت رای صواب می خواست
که در استرضاء خاطر بندگان حضرت بجان کوشیده آتش فتنه را
فرو نشاند کیخسرو ختلائی را ماده عداوت و حسد که در باطن
داشت و بحکم ضرورت پردۀ نفاق بران می پوشید در حرکت آمد
وقاصدی پوشیده پیش حسین صوفی فرستاد که اصلا اعتماد
منمای و در دوستی مکشای و لشکر مرتت داشته از دروازه
بیرون آید تا من ازینجانب برگشته با تومان خود بتو پیوندم

دلاور کنده کار در کارزار * ز بد دل نیاید هنر وقت کار

و مبشر و تا خواجه نیز از عقب او برفتند لشکریان چون این صورت مشاهده نمودند روان بخندق درآمده و بفصیل نهادند اول شیخ علی بهادر دست در دیوار فصیل زده خواست که برآید مبشر پای او را بگرفت تا او نیز برآید و نتوانست و هر دو بخاک ریز افتادند شیخ علی دگر باره متوجه شد و بفصیل برآمد و یکی از آن جانب نیزه بدست او زد جهان پهلوان نیزه را بگرفت و بشکست و تیغ بر سر او راند و سپاه نصرت پناه از هر طرف راه کرده بحصار درآمدند و کلانتران ایشان را بگرفتند و بشمشیر آبدار آتش بار دمار از روزگار مخالفان باد پیمای خاکسار بر آوردند * * نظم *

بسی تن که بے سر شد از تیغ تیز * نه دست نبرد و نه پای گریز
 هر آنکونشد کشته از تیغ و تیر * ببردند غارت گرانش اسیر
 زن و بچه و خان و مان هر چه بود * گرفتند و تاراج کردند زود
 روز دیگر مرحمت جبلی حضرت صاحبقران بخلاص اسیران فرمان
 داد و از آنجا بسعادت کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد و کوچ
 ملک را بغرامت تقصیری که در خندق رفتن کرده بود چوب
 یاساق زدن فرمود و بردم خربسته بسمرقند فرستاد و غیاث الدین
 ترخان از نسل قشلیق که چنگیز خان او را ترخان کرد بود
 و خواجه یوسف او را بجا یتهورد و را منغلی لشکر ساخته باد یگر

و بمفتوحه فتح بیاساق رسانیدند * * نظم *

که اندازه گیرند کار آگهان * ز آغاز هر کار فرجام آن

و چون از انجا بسعدات روان شده بحصارکات رسیدند بیروم یسارل
و شیخ موید که از قبیل حسین صوفی یکی در انجا داروغه بود
و یکی قاضی باتفاق دروازه حصار را استوار کردند و بضبط
و محافظت آن مشغول گشتند و عمّادها بر افراشته و خورد را
بکاره که بهیچ کار نمی آمد و داشته سپاه نصرت پناه گرد حصار
بر آمده دست قلعه کشائی از آستین توانائی بیرون آوردند
و پای جلالت بسعدات پیش نهادند * * نظم *

چو از هر دو رو جنگ پیوسته شد * در آشتی بر جهان بسته شد
وزان سو برین لشکر تیز جنگ * ز قلعه همی تیر بارید و سنگ
ولیکن نیامد یکی کار گر * که یاری ده شاه بد داد گر
غیرت پادشانه حضرت صاحبقران فرمود که مناسب نباشد که غلام

حسین صوفی را بگذاریم که روز بشب رساند و او را بدست نیاریم
و فرمان داد تا لشکریان هیمه و خاشاک جمع آورده خندق را
به پنباشتند و خود بنفس مبارک بکنار خندق آمد و کوچه ملک
را اشارت فرمود تا بخندق در آید و چون او از غلبه و هم نتوانست
که بآن کار اقدام نماید خماری^(۱) یسارل را اشارت فرمود و او
بے توقف بخندق در آمد * * نظم *

(۱) چنین است در چهارنسخ و در دو کتاب بجایش (تماری) است *

خنک موسوم بخنک اغلن بازمین زر * * * * *
 بهیکل چوفیل و بهیبت هزبر * به پستم چوسیل و ببالا چوا بر
 ز آسیب گوش و سُمَش گاه تک * نشان بر رخ ماه و پشت سمک
 هر آنجا که در خاطر آرد سوار * کند پیش از اندیشه آنجا گذار
 و حاجی وزیر درین محل برسید و بعز بساط بوس استسعاد
 یافته صورت اخلاص و هواداری و یک جهتی و خدمتکاری ملک
 بعز عرض رسانید عواطف پادشاهانه فرستاده را بخلمت و انعام
 سرافراز گردانید و بملک نوازشنامه بانواع عواطف و مراحم نوشته
 با خلمت و بیلاک مصحوب معتمدی همراه او گردانید و رای
 مملکت آرای امیر جاکو برلاس را بحکومت قندز و بقلان و کابل
 و آن نواحی فرستاد و جمعی از لشکریان با او همراه ساخت
 و ایل بورالدای را که یورت ایشان آنجا بود باو داد و امیر
 سیف الدین را بمحافظت سمرقند و رعایت مصالح آنجا بازداشت
 و بنفس مبارک با سپاه ظفر پناه در کنف حفظ اله متوجه
 خوارزم شد * * * * *
 همی رفت منزل بمنزل چوباد * سری پرز کینه دلی پرز داد
 ظفر هم عفان و سعادت قرین * غجرچی همه راه فتح مبین
 و چون رایت فتح آیت از بخارا گذشته بر لب آب جیحون
 بموضع سه پایه رسید قراول دشمن پیش آمده بودند قراول لشکر
 منصور حمله برده ظفر یافتند و ایشان را دستگیر کرده بیاروند

گفتار در نهضتِ همایون صاحبقران بعزمِ رزم

بجانبِ خوارزم

در بهار هذمه (ثلث و سبعین و سبعمائه) موافق سچقان نُیل که سلطان طبیعت از ادرار ابر آذاری لشکرِ الوس بساتین و صحاری را غرقِ انعام عام گردانید و سپاه نباتی را که از سعی تواجیان نشوونما و ترددِ جارچیان شمال و صبا از هر طرف در حرکت آمده بودند *

• خلعتِ رنگ رنگ پوشانید •

حضرت صاحب قران لشکر گیتی ستان را جمع آورده اولکا داد •

• نظم •

در گنج بکشاد و روزی بداد • بآئین کشور کشایان داد

و از سمرقند نهضت نموده در صحاری قرشی شکار فرموده قبی متین را معسکر ظفر قرین ساخت و ملک غیاث الدین پیر علی پسر ملک معز الدین حسین که بعد از وفات پدر در ذی قعدة (سنه احدی و سبعین و سبعمائه) حاکم هرات و غور و قهستان و نوابغ آن شده بود حاجی وزیر را با تحف و هدایای فراوان از اسپان تازی و استران رکابی و قطار و مهار و اقمشه و رخوت بسیار برسم پیشکش پایه سریر اعلی روانه داشت و از انجمله اسپ بود نقره

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض (اولکا) و در بعض (کلکا)

و در بعض (اولکا) •

و فضیلتِ درس و فتویٰ شریفِ ملازمتِ حضرتِ صاحبقرانی را طرازِ خلعتِ سایرِ مفاخرِ ساخته بود روا نمی داشت که بواسطه یک کس اهل مملکتی در معرضِ تفرقه و تشویش افتند از آن حضرت بعد از تقدیمِ مراسمِ دعا و ثنا رخصتِ طلبید که بخوارزم و حسین صوفی را بهر گونه موعظت و نصیحت از خوابِ غفلت بیدار کرده نوعی سازد که خون و مال مسلمانان عرضه تلف نگردد حضرت صاحبقران ملتمسِ او را مبدول داشته اجازت رفتنِ ارزانی فرمود مولانا جلال الدین روی نیک خواهی بخوارزم نهاد تا برفق و آزرَم آن مهم را کفایت فرماید و چون بآنجا رسید وظایفِ نصیحت و خیراندیشی چنانچه از علماء دانشور و ائمه دین پرور سزد بتقدیم رسانید و در تسکینِ ماده آشوب و اطفاءِ نایره فتنه سعی بلیغ نمود و آن معانی را بهر گونه موعظتِ دل پذیر موجد ساخت و بشواهدِ آیات و احادیث موبد گردانید اما چون محل قابل نبود فصاحت و براءتِ قایل سودمند نیفتاد و نتیجه نهاد *

* مصراع *

* چو گوشِ هوشِ نباشد چه سودِ حسنِ مقال *

حسین صوفی از قبولِ سخنِ ابا کرد و بحسبِ آن بزرگِ حقانی در حصارِ جرات نمود و چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید * بیت *

بفرمود تا جمع گردد سپاه * بفرخنده درگاه عالم پناه

که او یماتش غونکغرات بود تصرف می نمود همت خسروانه
 سایه التفات بران حال انداخت و علقه توأچی را با جمعی
 برسم رسالت پیش او فرستاده پیغام داد که کات و خیقو تعلق
 بالوس چغتای دارد و درین مدت آنرا بے خدایند یافته در
 حوزه تصرف آورده اکنون می باید که آنرا با تمام توابع و لواحق
 بتصرف گماشتهگان این جانب باز گذاری تا طریق مودت
 و دوستی بین الجانبدین کشاده ماند و اسباب موافقت و معاضدت
 آماده گردد علقه توأچی چون بخوارزم رسید و به تبلیغ رسالت
 قیام نموده مودای پیغام را چند نوبت بعرض رسانید حسین صوفی
 در میدان خالی گوی مراد زده بود و از چیره دستی شهسواران
 میدان دولت غافل جواب گفت که من این ولایت را به تیغ
 مسخر کرده ام هم بتیغ از من توان ستد *

• نظم •

• عروس ملک که مهرش بریده اند بتیغ •

• مگر به تیغ مراورا طلاق بتوان داد •

و چون فرستاده مراجعت نمود و آن جواب نا صواب در پایه سویر
 سلطنت مآب معروض افتاد حمیت خسروانه داعیه توجه
 بجانب او در خاطر خطیر آنحضرت انداخت و رع و مسلمانی
 مولانا جلال الدین کشی رحمة الله علیه که با کمال علم و تقوی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای آن (نونکغرات) است •

چه از دیده دور بین عقل که کشایند؟ بند شک و نمایند؟ راه
یقین است پوشیده نماید که مار در چیب داشتن و دشمن را
دوست انکاشتن از حساب جزم و عاقبت افدیشی دور است *

* نظم *

نکند از درندگی توبه * گرگ تا نشکنند دندانش
نکند مار ترک زخم زدن * تا نکوبند سر بسندانش
و چون حضرت صاحبقران بسمرقند که مقرر سر بر سلطنت ابد پیوند
بود معاودت نموده باقبال و سعادت نزول فرمود حکومت
شیرغان و جای زنده چشم را به بیان تمور پسر آقبوغا داد *

* نظم *

* سعادتش بهمین گونه رود روی زمین ^(۱)

* ز خسروان بستاند و به بندگان بخشد *

گفتار در ایلیچی فرستادن حضرت صاحب قرانی

پیش والی خوارزم حسین صوفی

چون حضرت صاحبقران بعون تاییدات ربانی مملکت را
از قبضه تسلط و استیلائی مخالفان استخلاص فرمود و بضبط
و نسق الوس چغتای اشتغال نمود و از مدت پنج شش سال باز
کات و خبوق را والی خوارزم حسین صوفی پسر یغدا ای

(۱) چنین است در چهار نسخه و در یک نسخه (ملك) و در بعضی کذاب

(جملة) بجای (رود) است *

یافت و همه را در مقام خطاب بزانو در آورده سخن پرسیدند
و عصیان و غدر اندیشی ایشان ثابت شد و چون مهد علیا
سرای ملک خانم خواهر زاده امیر موسی بود و مخدره تق
عصمت و ابهت عکه بیگی نامزد پسر او شده بود حضرت صاحبقران
با او گفت که گناهی عظیم است که از تو بظهور پیوسته لیکن
چون میان ما و تو پیوند است آنرا رقم عفو کشیدیم و از انتقام آن
گذشتیم * * نظم *

مراعات پیوند و ریش سفید * ترا داد بر زندگانی امید
رگرنه بفرمود می تا سورت * بد اندیش کردی جدا از برت
و خانزاده را فرمود که چون سلسله نسبت متصل است با
اهل بیت رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
بهیچ حال روا نداریم که غبار آسیبی بدامن روزگار تو نشیند
و توترک فضولی نمی کنی مصلحت آنست که ازین ولایت
بیرون روی و شیخ ابواللیث را بسفر حجاز امر فرمود و پسر خضر
یسوری چون برادر زن امیر سیف الدین بود بشفاعت و درخواست
او ازان ورطه خلاص یافت و نقوش جرایم او بزال مراحم
خسروانه شسته گشت و یرلیغ لازم الاتباع صادر شد تا زنده حشم را
بند کرده بسمرقند بردند و در محبسی باز داشتند که راه بیرون
آمدنش مسدود بود که * * نظم *

عک و کشته یا بند و زندانه به * بکین بیخ و بنیاد آن کنده به

تولای که آنحضرت بدو در مان مبارک مصطفوی علیه و علیهم
 الصلوة والسلام داشت از کرامت نصرت بالرعب مسیره شهر
 محظوظ گشته لشکر مخالف بمجرد آوازه توجه آنحضرت از هم
 فروریخته بگریختند صاحب قران کامگار بالشکر جرار تا موضع
 سنکریغاج برفت و سپاه ظفر قرین را اسیر بسیار و غنیمت فراوان
 بدست افتاد و رایت فتح آیت با کرایم غنایم بیرون از حصر
 و شمار در کذف حفظ پروردگار باز گشت و در موضع آدون کوزی
 امیر موسی و زنده حشم با وجود سوابق الطاف و لواحق
 اعطاف که حضرت صاحب قران در باره ایشان بکرات ارزانی
 داشته بود باز آغاز مکر و غدرا ندیشی کردند و با پسر خضریسوری
 ابواسحاق دران باب مشاورت نموده عهد بستند و بمصحف
 سوگند خوردند که چون بموضع قراسمان رسند حضرت صاحبقران را
 در هنگام شکار بحیله بگیرند با آنکه عقل بر ایشان و آن اندیشه
 پریشان می خندید *

* نظم *

مکن تیره رائی که شیرخرون * بروباه بازی نگرده زبون
 و خانزاده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابواللیث سمرقندی که
 پیشتر ازین در باب مخالفت آنحضرت با یکدیگر سخن کرده بودند
 با ایشان اتفاق نمودند کسی که ازان معنی آگاهی داشت
 صورت حال را بکلك عرض بر صحیفه ضمیر مذیر حضرت
 صاحب قران نکاشت فرمان قضا جریان باحضر ایشان نفاذ

ایشان غضب فرمود *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقوانی

بجانب جته نوبت ثانی

چون بر حسب فرموده ان الله تعالى بحب معالی

الهمم و بیغض سفساقها همت بلند جناب صاحب قران
 کامیاب در هر کاری که شروع افتادی جز بحصول غایت
 و نهایت آن رضا ندادی از مساهله که امراء با مخالفان کرده
 بودند و عرصه معارضه و محاربه بصلاح ریخته استنکاف داشت
 یعنی *

* سنگ کیست روباہ ریزیده چنگ *

* که با شیر صلحش بود روز جنگ *

لاجرم بنفس مبارک عزم آن صوب جزم فرموده یولیغ همایون
 درباب جمع آمدن سپاه بهر طرف روان شد و عساکر منصور
 از اطراف و اکناف در حرکت آمده *

* نظم *

سپاه انجمن شد بدرگاه شاه * نبرد آزمایان نصرت پناه
 زریگ بیابان فزون از شمار * برزم اندرون شیر دشمن شکار
 سپاهی سراسر چو غرنده میخ * بجنگ اندرون همچو برنده تیغ
 روان کرد لشکر شه نیک بخت * چوریگ بیابان و برگ درخت
 بجنبش در آمد سپاهی که کوه * گدازان شد از گرمی آن گروه
 و رایت ظفر نگار بسعدت از سیرام و نبکی بگذشت از میامن

امیر صدق ایشان تیر کجی که عداوت قدیم داشت با بهرام
 غدر اندیشیده خواستند که او را بگیرند بهرام را بران حال
 اطلاع افتاد و با امراء که همراه بودند در میان نهاد و شرایط
 احتیاط مرعی داشته تاوک قصد ایشان به نشانه مقصود نیامد
 و هم در آن حال که سپاه جانبین صف کشیده استاده بودند
 ختای بهادر با شیخ علی بهادر در باب مصلحت جنگ و رعایت
 حرم سخنی گفت شیخ علی آنرا مستوع نداشت ختای بهادر
 از تصور آنکه مگر پهلوان سخن او را حمل بر بد دلی کرده آتش
 غضبش اشتعال یافت و شمشیر کشیده و از آب غایبه خاتون
 عبور نموده بیک تن تنها بر صف دشمنان زد و چندی از ایشان را
 بپنجاهت و چون ایشان بسیار بودند شیخ علی بهادر نیز از
 عقب او درآمد و بر دشمنان حمله برد و ختای بهادر را
 بتکلف از میان مخالفان بیرون آورد و هر دو بسلامت بلشکر
 خویش پیوستند و امثال این امور که در واقع از بدایع وقایع
 است جز از آثار دولت موید صاحب قران نتواند بود *

* مصرع *

* بدولت توان کرد این کارها *

و امراء در همان کنار آب با دشمنان صلح کرده باز گشتند
 و در اثنای راه جماعتی از ایل جلاپر که در باره بهرام غدر
 اندیشیده بودند بیاساق رسانیدند و چون بسعدت بساط بوس
 استسعاد یافتند حضرت صاحب قران از مصلحت و مراجعت

* نظم *

باسپاهی ظفر طایعه آن * کارسازش مهیمن دین
 بسعادت نهاد رویی برای * نصرتش هم عنان بعون اله

و چون از سیحون عبور فرمود کمزه و اورنگ تمور ایل شده حلقه
 بزدگی و خدمتکاری در گوش انقیاد و طاعت گذاری کشیدند
 و چون آن ایل و الوش بتحت تصرف و تسخیر بندگان حضرت
 درآمد صاحب قران کامگار کپک تمور را بضبط و نسق آنجا
 نصب فرمود * *بسیار* * نظم *

بسعادت قرین و فتح و ظفر * عون و تائید ایزدی یاور
 بمستقر سریر سلطنت و مسند خلافت معاودت نمود و در همان
 ایام خبر رسید که کپک تمور بفران نعمت اقدام نموده باقدام
 جسارت بساط سرکشی و یاغی گری می سپرد و در آن وقت
 بهرام جلایر بهوجبی که در تاشکنت هنگام عتاب بزبان تمنای
 حضرت صاحب قران گذشته بود در سلک بندگان درگاه جهان
 پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباه انحراف داشت فرمان جهان
 مطاع بنفاد پیوست که او و امیر عباس و ختای بهادر و شیخ
 علی بهادر بعزم رزم کپک تمور روان شوند و آتش عصیان و طغیان
 او را بآب تیغ جان ستان فرو نشانند امراء و بهادران بامثال
 امر مبادرت نموده روی جلالت برای آوردند و چون بیایگی
 رسیدند و در مقابل یکدیگر صف کشیدند ایل بهرام جلایر بانفاق

بمراسم اعزاز و اکرام تلقی نمودند و امیر جاکو او را با اتفاق
 امراء و نوینان بشرفِ بساط بوس حضرت اعلی رسانیده لطف
 و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساختند زبانِ عفو حضرت
 صاحبقران او را بتشریفِ خطاب گرامی داشته فرمود که ما
 از سرگناهان تو گذشته خون ترا بخشیدم تو هم بر جان خود
 ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت
 خلعتی است که از دولتخانه یختن بر حمت من یشاء
 هر کس را که خواهند پوشانند دست آرزوی هر کس بسعی
 و کوشش بدامن آن نرسد *

* هر سرے شایستهٔ تاج بزرگی کی بود *

* گرنسازمی باقضا سردر سر سودا کنی *

و بعد از آن که سرش را بکلاه امان از گزند و گوشش را بگوشواره
 نصیحت و پند بیاراست و او را نوازش فرموده انواع مواهب
 و رغایب از کمزترین و اسپ تازی و شتر بسیار و استر قطار و گوسفند
 بی شمار در باره او ارزانی داشت و مرتبهٔ او را بلند گردانید
 و او کمز خدمتگاری بسته در سلک ملازمان انحرط یافت *

گفتار در نهضت همایون حضرت

صاحب قران بجانب جته

در سنه (اثنین و سبعین و سبعمائه) مطابق تنگوزئیل حضرت

صاحبقران یورش جانب جته پیش نهاد همت عالی ساخت

بمشقت بسیار جان بکنار انداختند و زنده چشم گریزان بشیرغان
در آمد و آنرا محکم کرده پشت استظهار از روی پندار بدیوار حصار
باز داد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان امیر جاکو را بمحاصره شبرغان

حضرت صاحب قران چون از تحصن زنده در قلعه شبرغان
آگاهی یافت امیر جاکو را بمحاصره آنجا نام زد فرمود و او
یا لشکر از آب گذشته پیرامون حصار شبرغان فرو گرفتند و برسم
محاصره گرداگرد حصار فرود آمده زمستان آنجا بگذرانیدند
و زنده چشم چون بار مرده در سوراخ مانده سر بیرون نتوانست
کرد و چون کویک سپاه بهار در رسید *

کردند نظاره را عروسان چمن * سرها ز در یچهای چوپین بیرون
زنده چشم سابقه دوستی قدیم که با امیر جاکو داشت و سیله
ساخت و از قلعه بیرون آمد و دست عجز و اضطرار بدامن
جمایت او استوار کرد و سر خجالت را از گریبان ندامت
بر آورده بیای اعتذار و استغفار باستاد و امیر جاکو او را بنوید
مرحمت حضرت اعلی امیدوار گردانیده همراه خود کرد
و روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امراء از آمدن
ایشان وقوف یافتند صورت حال بعرض حضرت صاحب قران
رسانیدند و چون زنده چشم بر رسید تمام امراء مقدم او را

خطا که از ایشان واقع شد بساحتِ ضمیر منیر حضرت اعلیٰ افتاد
خطای بهادر و ارغون شاه بوردالیغی را بالشکری * * نظم *
همه بادلِ شاد و با سازِ جنگ * همه گیتی افروز و با نام و نذگ
همه رزم جویان و نیزه گزار * همه جنگ جو از درِ کارزار
گراینده تاج و زرین کمر * نشانده شاه بر تختِ زر
با یلغار بفرستاد تا بدفع شر و فساد ایشان آثار مردی و مردانگی
بظهور رسانند و دامنِ احوالِ رعایا که ودایع پروردگارند از خارِ
تعرض متغلبانِ ستمگار ایمن گردانند و چون امراء با سپاهِ ظفر پناه
بترسد رسیدند مردمِ آن طرف بر آبِ آمویه از کشتیها پول بسته
بودند و جماعتی از مخالفان در شب گریخته از پول گذشته بودند
و پول را از آن سرویوان ساخته و چون یاغی سیاهی لشکر نصرت
قرین بدیدند روی زرد گشته از بیم بگریز نهادند و از هولِ جان
عنان بجانِب پول تافته بشتافتند و از سرگذشت شبانه غافل روان
به پول راندند و چون بمیان پول رسیدند آن طرف پول خراب
یافتند و بهادرانِ لشکر منصور از عقبِ ایشان رسیده دستِ تایید
بتیر باران کشادند و آن روز برگشتگانرا * * نظم *
ز پس تیر و از پیش دریای آب * روان در نهیب و احل در شتاب
نه امید رحم و نه برگِ ستیز * نه یارای بودن نه راهِ گریز
بسیار از ایشان بزخم تیغ سپری شدند و بسیاری در آب ریخته
از جان بگری گشتند و اندکی از ایشان چنانچه از ده یکی نبود

نقوشِ جرایم و زلات امیر موسی را بزالِ عفو گناه سوز فروشسته
 حامی لطف پادشاهانه بمراسمِ استمالت و اعزاز او قیام نمود
 و او را طوی داده بخلعتهای فاخوسر افراز گردانید و ایالت ایل
 او را باو تفویض فرموده بمنتهای امید رسانید و لاغرو * * بیت *
 * زابتداء عهدِ عالم تا بدورِ پادشاه *
 * از بزرگان عفو بود است از فرودستان گناه *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران لشکرا

بجانبِ ترمذ و بلخ

چون زنده حشم را سابقه قضا رقم و خامت عاقبت بر صحیفه
 قسمت کشیده بود با وجود چنان مرحمتی که حضرت صاحب
 قران نسبت با او کرامت فرمود باز و سوسه دیو غرورش از راه
 موافقت ببرد و پای جسارت از جاده مطوعت بیرون نهاده
 عنان آرزو از سر بیهوشی بدست پندار سپرد و العجب که خانواده
 ابوالعالی دران کار که روزگار بهزار زبان هر زمان باد امیر رسانید *
 * مصراع *

* مکن مکن که پشیمانیت ندارد سود *
 با او متفق شد و نه عجب * * نظم *
 چو گمراهی حوالت آید * معجز سببِ ضلالت آید
 و بانفاق الوس بلخ و ترمذ را بغارتیدند و چون پرتو خبر این

را از مشاهده آن حال درد تحیر بسر برآمد و آتشِ خوف و هراس
در خرمین تمکن و ثبات افتاد چاره همان دید که دستِ عجز
و مسکنت در دامنِ تضرع و زاری آویخت و با امیر اولجایتو توسل
نموده او را شفیع انگیخت *

عذر به آنرا که خطائی رسید * آدم ازان عذر بجائی رسید
امیر اولجایتو به پایه سریر سلطنت مصیر آمد و در موقفِ اعتذار
و استغفار ایستاده بگریه و زاری در خواست کرد که جریده جریبه
زنده حشم چون قدم در دایره ندم نهاده و از نادانی و تبه کاری
خویش پشیمان شده مرقوم رقم عفو و اغماض گردد و سپاهِ ظفر پناه
بسعادت معاودت نمایند تا بعد از تسکین غلبه حیرت و دهشت
بقدم خدمتگاری و طاعت گذاری با شمشیر و کفن بدرگاه گردون
اشتباه آید و در سلک دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحب
قران فرموده البرکة فی مشایخکم ملاحظه نموده شفاعت
و درخواست امیر اولجایتو را بقبول تلقی فرمود و از خون زنده حشم
در گذشت زنده حشم امیر موسی را که تیغ مخالفتش تیز کرده
فسانِ افسون او بود بیرون آورد و به بندگان حضرت سپرد و اسلام
برادر کوچک خود را بملازمت موبک همایون فرستاد و حضرت
صاحب قران پای عزم برکاب معاودت در آورد و لشکریان را
اجازت مراجعت بمواضع خویش ارزانی داشت و چون بفتح
و فیروزی بشهر سبز باز آمده بمستقر دولت و اقبال نزل فرمود

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران

بجانب شبرغان

چون حضرت صاحب قران از جسارت نمودن زنده حشم دران قضیه و بی باکی او آگاهی یافت آتش خشم از کانون حمیت پادشاهانه زبانه زدن گرفت و با تمام لشکر از کش متوجه او شد پرچم رایت همایون را مشاطه عون ربانی پیراسته و بازوی دولت روزافزون بتعویند تاییدات آسمانی آراسته و چون از آب جیحون عبور نموده خاک شبرغان از شرف بوسیدن نعل بادپایان لشکر منصور سر بگردون کشید زنده حشم بقلعه آنجا که در شاه نامه بسفید دژ مذکور است تحصن جست و روی رای خطا از صوب صواب گردانیده پشت تمنع بآن حصن حصین باز گذاشت * * نظم *

زان حصار که طرف باره او * در علو از ستاره دارد عار
 صحن^(۱) او حصن اختر ثابت * بوم^(۲) او بام گنبد دوار
 عساکر گردون مآثر غران و چوشان گرد قلعه برآمده کورگه فرو
 کوفتند و از غریو کوس و کره فای و نعره و خروش بهادران نبرد
 آزمای زمین و زمان چون بید از تند باد و زان بلرزید زنده حشم

(۱) چنین است در سه نسخه و در دو نسخه (صحن او صحن) و در یک

نسخه (حصن او حصن) (۲) چنین است در دو نسخه و در سه کتاب

(بوم او بوم) و در یک نسخه (بام او بام) •

پناه نهادند و چون زنده حشم ازان معنی آگاه گشت از طریق
 مکر و غدیر با اسباب صحبت و عشرت از ساوری و شراب و ما يتعلق
 بهذا الباب بسر راه ایشان آمد و در موضع دلیه بیلاق ایشان را
 طوی داد و در حال استیلائی سورت شراب پدر و پسر را بگرفت
 و بند برپای نهاده بدست برادر خود پیر محمد سپرد و بحضور
 مردم با او گفت که ایشان را ببارگاه حضرت صاحب قران رسان
 و در خفیه با برادر مواضع داشت که ایشان را نیست سازد
 پیر محمد هر دو را نیم روزه راه ببرد و در شب کار ایشان ساخته
 همان شب باز گردید و پیش برادر آمد چون صاحبقرانی برین
 احوال اطلاع یافت امیر اولجایتو را فرمود که برو و خویش خود
 را ملامت و سرزنش کرده نصیحت کن و بیاور تا نهال حیاتش
 بجنبش صرصر قهر از بیخ بر نیاید پیر کار دیده قماش خود را
 می شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من ازان می اندیشم
 که نصیحت با او سود مند نیفتد و مراد میان خجالت باید
 برد اگر رای عالی صواب ببند پسرم خواجه یوسف بکفایت این
 مهم کمربندگی بندد حضرت صاحب قران عذر او را مسموع
 داشته تابان بهادر و خواجه یوسف را بفرستاد تا زنده حشم را
 طریق صواب ارشاد کرده بیاورند و چون ایشان بشیرغان
 رسیدند آن خود رای عاقبت نا اندیش ایشانرا بگرفت
 و مقید گردانید *

در نیم ماه همین سال حضرت صاحبقران جهان کشای جهت
 قورلتای بجمع آمدن امراءِ تومانات و هزارجات مثال داد
 مجموع برحسب فرمان چون اقبال و دولت و ظفر و نصرت
 روی بدرگاه عالم پناه آورده جمع آمدند * * * نظم * * *
 ز اطراف شاهان و گردن کشان * رسیده بدرگاه صاحب قران
 مگر زنده چشم پسر محمد خواجه اپردی که چون دولتش بر
 گشته بود چون نکبت نخلف نمود آنحضرت ایلچی فرستاد تا او را
 از وبالِ عزیان ترسانیده بقورلتای طلب داد و چون ایلچی
 بدو رسید و سخن برسانید که اگر در مقام اطاعت و انقیادی
 بی ترقف باستان سلطنت آشیان می باید شناخت زنده چشم
 زبان تملق باظهار ایلچی برکشاد که * * * بیت * * *
 * من بنده فرمانم گر خواند و گر راند *
 * شمشیر و کفن بر کف گر میکشد او داند *
 و ایلچی را اعزاز و اکرام تمام کرده باز گردانید قرار بر آنکه او نیز
 از عقب روان شود اما بآن وعده وفا نکرد و از آن جانب کسی
 آمد و از سر و قوف بمسامع علیه رسانید که زنده چشم بتحقیق
 از جاده انقیاد برگشته و پیشتر ازین امیر بیوم شاه ارلات
 و پسرش تیلانچی که با امیر حسین در مقام یانگی گری بودند
 چون خبر فتح حضرت صاحبقران شنیدند مبتهم و شادمان گشته
 از طرف خراسان روی اطاعت و هواداری بدرگاه سلطنت

بدار السلام که لقب بهشت است موسوم شده از سرشک حسد
 و غیرت پیوسته سیلی بر چهره روانست * * بیت *
 از پی رشک بر سمرقندش * دجله اشکیست بر رخ بغداد
 و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحب قران بجانب بلخ
 در راه چون نکبت از موکب همایون تخلف نموده بازگشت
 چون خبر فتح آن حضرت بشنید گریخته بطرف ترکستان رفته بود
 در اثنای این احوال حضرت صاحبقران چنگی قوچین را بطلب
 او فرستاد و چون با او رسید قضیه بجزگ انجامید و امیر موسی
 شکست یافته بگریخت و بتنگی بالا رفته در بیلاق و کوهستان
 سرگردان میگشت تا در باره امیر قزلغاج برادر حسین بر حسب
 فرمان قضا جریان با جماعتی متوجه او شد و چون امیر موسی
 سیاهی ایشان بدید بی توقف بگریخت و امیر قزلغاج در پی
 او شتافت اما بد و نرسید و امیر موسی با و حرم خود از آب
 جیحون گذشته بشبرغان پیش زنده حشم رفت و آعاز اغوا و افساد
 نهاد و بآنجا رسانید که زنده حشم منقریب زنده نماند و حشمش
 در تحت تصرف دیگران در آید * * نظم *

* از صحبت بد بد تر هم صحبت بد باشد *

* وین نکته یقین داند آنرا که خرد باشد *

گفتار در قورلتای حضرت صاحب قرانی

در عین اقبال و کامرانی

تایید ایش چو یاریها کرد * عالم بگرفت و کامکاریها کرد
هر بنده که در رکاب او روزی رفت * بر مرکب سروری سوار یها کرد
و هم در خلال آن احوال بسعادت و اقبال روی ابهت و جلال
و سلطنت و استقلال بخرنده فال فردوس مثال سمرقند
آورد و آن شهر گزیده را که از شهرت نزهت دشت و طراوت
اشجار و حصانت عمارات و سلاست انهار طیوره هرد یار و غیرت
فزای سایر بلاد و امصار است مرکز رایت دولت گردانیده
پای تخت ساخت و به بناء قلعه و حصار و انشاء عمارات عالی
و قصور زرنگار فرمان داد و سرکارها بر امراء بخش فرموده امیر
آق بوغا را بصرف اهتمام در انعام آن شغل نصب فرمود و چون
مجاربی امور سلطنت بر وفق مرام انتظام یافت همت کیوان
رفت آن حضرت بتدارک خللها که در ایام سابق بواسطه ترك
تاز حوادث روزگار باحوال آن دیار راه یافته بود التفات نموده
نسیم مرحمت و رافت از مهیب نصفت و عدالت و زیدن گرفت
و سحاب انعامش که چون انعام سحاب عام بر کشت زار امید
همگان باریدن آغاز نهاد و باندک مدتی سمرقند بمیامن
مکرمت و معدلت آن جهاندار دین پرور از غایت آبادانی
و کثرت اهالی و سکان و بسیاری صادر و وارد از اطراف و اکناف
کیهان بمرتب رسید که از آوازه آن مصر بامنقبت اهبطوا مصرا
فان لکم ما سالتکم جامه رشك در نیل زد و بغداد را هر چند

ز دریا دلی شاه گردون شکوه * نوازش بسی کرد با آن گسروه
 سران سپه را که بودند رنج * بخروارها داد دینار و گنج
 غنی کرد شان از زرا انداختن^(۱) * ز نو هر زمان خلعتی ساختن^(۲)
 و هر کسی را بر حسب حال تومان و هزاره مقرر گردانید و بقدر
 قابلیت و استعداد خلعت منصبی بر قامت استحقاق برید
 از آنجمله امیر داود را ضبط و داروغگی سمرقند علاوه عمارت
 و منصب دیوان و دیگر تربیتها فرمود و امیر جاکو و امیر
 سیف الدین و امیر عباس و اسکند و عالم شیخ و علقه قوچین
 وارد شیر قوچین و قماری ایذاق برادر تموکه قوچین را امارت
 لشکر و نواجی گری که تالی منصب سلطنت است پیش
 اتراک تفویض فرمود و امیر سار بوغا و حسین برلاس و امیر آقبوغا
 و حاجی محمود شاه و ایلیچی بهادر و دولت شاه بخشی را
 امیر دیوان ساخت و ختای بهادر و شیخ علی بهادر و آقتمور
 بهادر و تابان بهادر و دکنه و بختیشاه و قراهندو و تکتک
 و اپاچی کلته و قزان بوغا ارسلان و دورا بهادر را مقدم سپاه
 گردانید و ختای بهادر و شیخ علی و آقتمور را بزرگ و کلان تر
 بهادران ساخت و برین منوال هر کسی باندازه رتبت و استیصال
 بشغلی لایق و راهی مناسب مخصوص گشت * * نظم *

(۱) چنین است در پنچ نسخه و در یک کتاب (اندوختن) (۲) چنین

است در پنچ کتاب و در یک نسخه (دوختن) است بجای ساختن *

بحکومتِ بلخ و توابع نصب فرمود و عزمِ مراجعتِ جزم کرده

در زمانِ حفظِ الهی * * مصراع *

روشن دل و داد گستر و شاد * روی توجه بصوب کش نهاد

و بر آب جیحون که از بلخ تا بدانجا هشت فرسخ است بکشتی

پول بسته بسعدت بگذشت و در جلگای دل کش کش بر لب آب

خشکا مرغزار خشمش را مخیم نزول همایون ساخت دیده اولیای

دولت را فوراً بخت و سرور افزوده و سیئه اعدای مملکت را

نیران و یل و ثبور فرسوده شاه عالم پناه مدت دو ماه * * نظم *

* * بعض و ناز دران منزل بهشت آیین *

* * که هست غیرتِ نزهت سرای خلد برین *

توقف فرمود بساطِ عیش و عشرت چون سماطِ فضل و مکرمت

علی الدوام بکام گسترده و گوهر هر مراد که در بحر امید کنجد

در صدف دولت بر حسب آرزو پرورده * * نظم *

بفرخ تر زمان شاه جوان بخت * بدار الملک خود شد بر سر تخت

جهان را از عمارت داد یاری * ولایت را ز فتنه رستگاری

و در اثنای آن خواص بندگان و هوا داران که درین مدت

بوظایف خدمتگاری و جان سپاری قیام نموده بودند و اسامی

ایشان مکرراً ذکر کرده شد همه را بعواطف و مراحم پادشاهانه

اختصاص بخشید و بصرف مواهب منیه گرامی داشته بمراتب

و مناصب علیّه رسانید * * نظم *

ایزد تعالی و تقدس کافه اهل اسلام را از میامین نَصَفَت و مرحمت

این دودمان نامدار * * مصرع *

* تا چرخ را مدار بود ارض را قرار *

متمم و برخوردار دارد بحق محمد و آله الاطهار و چون حضرت

صاحب قران تخت سلطنت و جهانبانی را بفرشکوه همایون

زینت بخشید و بشارت * * بیت *

* سر بر سلطنت اکنون کند سرافرازی *

* که سایه بر سرش افکند خسرو غازی *

گوش زمانه از زبان قضا شنید * * نظم *

سر گنج بکشاد صاحب قران * نه چند آنکه آنرا شمردن توان

به بخشید چند آنکه شد آزر سیر * ز بخشش نترسد خدیو دلیر

مجموع کلان تران و سرداران الوس چغتمای را از امراء و ارکان

دولت بانواع نوازش و تربیت سرافراز گردانید و منزلت

برافراخت و تمامت ذخایر و نفایس امیر حسین را علاوه

جزایلی مواهب و عطایای بی دریغ ساخت و همه را اجازت

انصراف ارزانی داشت تا هر کس بمقام خویش بازگردد

و شاهین عدل و نصفت را در هوای آن دیار پرواز دهد *

گفتار در مراجعت صاحب قران موید ارجمند

از باخ و انشاء فرمودن قلعه و حصار سمرقند

رای عالم آرای حضرت صاحبقران مراد پسر چوغام برلاس را

در اول عزیمت سوی بلخ کرد * همه عمر دشمن زغم تلخ کرد
 سرو پای خصم و سرا و وطن * زر و سیم اعدا و فرزند وزن
 بخش و بپست و بکند و بسوخت * گرفت و نهاد و خرید و فروخت
 و از بدایع اشارات و کرامت بشارت آنکه اساس تاریخ این جلوس
 همایون بر چهار رکن عظیم از حروف منزله قدیم واقع شده که
 صدر سورة البقرة که سنم کلام ملک علام افتاده موشح است
 بآن در ضمن این اتفاق حسنه بسی امیدوار بست عالم
 و عالمیان را بدوام ایام این دولت و خلود روزگار این سلطنت
 که بی تکلف و مدهانه نسبت با دیگر روزگار و از مننه راست
 چنانست که حریم حرم شریف نسبت با دیگر دیار و امکانه
 بسیط زمین و زمان ببساط امن و امان آراسته و ریاض احوال
 عباد و بلاد از خار تعرض و تغلب اهل فساد و عناد پیراسته
 نهالِ آمالِ خلائق از رشحات عدل و احسان میوه مقصود بار
 آورده و سایه رفاهیت گسترده و کشت زار امانی و آمال خاص
 و عام از قطرات غمام انعام دانه هر مراد در خوشه آرزو پرورده
 از کژئی و ناراستی جز در ابرو و زلف خوبان اثری نمانده
 و از فتنه و آشوب غیر غمزه و طره ماه رویان از جانبی خبری
 فرسیده * *ایامی صلح و دوستی* * بیت *

* گردون فروکشاد کمند از میان تیغ *

* و ایام برگرفت زه از گردن کمان *

موافق ایت ائیل چنانچه ناظم جوش و خروش بتلقین سروش
 هوش زیور گردن و گوش روزگار ساخته * * نظم *
 ز هفتصد فزون رفته هفتاد و یک * قضا گفت شه را که الملک لک
 جهانرا که میداشت پستی خراب * برآمد ز مشرق بلند آفتاب
 مهی را که پرتو زکش می نمود * فلک داد رفعت که خورشید بود
 نمود آمدش نام یعنی حدید * و من شانه فیه باس شدید
 نمود طراغی^(۱) شه شیر مرد * خدیو جهان گیر گیتی نور
 وزان پس جهان گیر شرقی نژاد * جهان را جوان کرد از عدل و داد
 قضا شمع اقبال او بر فروخت * عطارد کمر بند جوزا بسوخت
 قدر بخت او را جوشد مشتری * پیاموخت ناهید خنیاگری
 دمش با مسیحا چو همخانه شد * برو شمع خورشید پروانه شد
 درخشنده شمعی برآمد زمیغ * ز خور تاج بستد ز مریخ تیغ
 سعادت قران همچو برجیس شد * ز رفعت مکانش چو ادریس شد
 زمین را سراسر همه صحن خاک * بششت آب شمشیرش از ظلم پاک
 تبر نیشه تیغ او بی گزند * ز باغ جهان بیخ آفت بکند
 شکوه سپاهش بگریز نبرد * بر آورد از کوه البرز گرد
 چوکاف اربحدت برد نام قاف * پذیرد ز تیغ زبانش شکاف
 عدو کو برو خون گری زهر خند * کزو پایه تخت شد سر بلند
 درین باغ هر شاخ کو سر کشید * سوش زد بشمشیر و بیخش برید

(۱) چاین است در چهار نسخه و در دو نسخه (طواغای) است بجای طراغی *

گذرانیده بساط امن و امان بگسترید سر بر سلطنت را بچهار قائمه
 دوام و قرار و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخت و تاج شاهی
 بجواهر عزت و شوکت و یواقیت حشمت و عظمت مرصع کرده
 بپرداخت * * نظم *

هر روزیکه نیلک اختری یار بود * نمودار دولت بدیدار بود
 گزیده ترین روزی از روزگار * چو عید همایون بفصل بهار
 مهندس تایید آسمانی تقویم سعود سعادت را از جداول زیج عذایت
 استخراج نموده با مطرلاب فتح و فیروزی ارتفاع اختر خجسته فال
 اقبال باز جست * * نظم *

وزان پس بفرخنده تر طالعی * سعودش عطا بخش بی مانعی
 برافراخت صاحب قران تاج زر * بر افروخته تخت شاهی بفر
 کمربست با فر شاهنشاهی * جهان سر بسر گشت او را رهی
 بدان را ز بد دست کوتاه کرد * روان را سوئی روشنی راه کرد
 نوینان و امراء رعایت رسومی که در جلوس سلاطین میان ایشان
 متعارف است بتقدیم رسانیده باتفاق زانو زدند و زبان به تهفیت
 و ثنا بر کشادند * * نظم *

زر و گوهرش بر سر افشاندند * و را شاه صاحب قران خواندند
 و دران زمان سن مبارک آنحضرت بسی و چهار سال شمسی ترقی
 نموده بود و این اتفاق همایون در روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک
 رمضان الذي انزل فيه القرآن (سنة احدى و سبعین و سبعماية)

و امیر جاگو برلاس و زنده حشم اپردی و امیر موید ارلات و شاه
 شمیخ محمد والی بدخشان و حسین بهادر و دیگر امراء و سرداران
 باتفاق اعظم سادات روزگار که فرموده انی تارک فیکم الثقیلین
 کتاب الله و عترتی مشعر است بوجوب ملاحظه جانب ایشان
 مثل سید برکت و خانزادگان نرمد خان زاده ابو المعالی و برادرش
 خانزاده علی اکبر همه یکدل و یک زبان گشته حضرت صاحب قرانی
 را که در تقویت دین و تمشیت مسلمانان از سلاطین عصر ممتاز بود
 سایشته پادشاهی و جهانبنانی دانسته سرانقیاد بر خط فرمان نهادند
 و باتفاق باحضرت بیعت تازه کرده میان و زبان بچاکری و ثنا گستری
 به بستند و بکشادند * * * نظم * *

که ای فر فرخنده ات زیب گاه * تو زبید آیین تخت و کلاه
 دل ما یکایک بفرمان تست * همه جان ما زیر پیمان تست
 سزاوار شاهی کیهان توئی * گزین دلیران و شیران توئی
 تو شستی بشمشیر هندی زمین * بارام به نشین و رامش گزین
 و در زمانی که جهان از جور استیلای قهرمان شتا خلاص یافته سلطان
 گردون سر بر آفتاب بتخت شرف برآمد و در ممالک بساتین از برای
 خسرو ریاحین اورنگ فیروزه فام گلبن را به فیروزی بیدار استند فواش
 ظفر بترتیب آئین جلوس همایونش قیام نموده عرصه گیتی را از
 غبار وحشت و اندوه پرداخته سراپرده بسطت جاه را پیرامون بسط
 ربع مسکون در کشید و قبه بارگاه رفعت و جلال را از سایه بان سپهر

سرسبز و شاداب گردد تازه ترین نوباوه اش ایصالِ خیر و نفع
 و استیصالِ شر و ضرر شمارد آینه دولتش چون صیقل توفیق بزدايد
 در و جز صورت نیک خواهی و نیکوکاری ننماید و شمع جلالش
 چون از لعله عنایت ربانی بر شود پرتو انوارش بشارع شرع
 مستقیم را هبدر آید بباد حمله آتش پیکار ازان بر افروزد که بیخ
 ظلم و ستمگاری بسوزد و به تیغ ابدار ازان برخاکِ معرکه خون
 ریزد که غبارِ فتنه از هر گوشه بر نخیزد زبردستی ازان جوید
 که زیر دستان را حمایت نماید و بیشی بر همه از برای آن
 طبد که در باره کم مایه عنایت فرماید سرافرازی دران داند
 که از پای افتاد را دستگیری تواند کرد و پای در طلب سروری
 بآن قصد کشاید که تا چاره کار سرگشته از دستِ قدرتش بر آید
 نهالِ کامگاری در جویدار اقتدار از برای آن نشاند که تا در بهار
 معدلت شگوفه مکرمت شگفاند و گلبن پادشاهی را بآببازی
 تیغ ازان سرسبز دارد که تا بدستِ مرحمت خار بیداد از پای
 مظلومان برآرد * * نظم *

بود کامش از شاهي و برتري * رعیت نوازي و دین پروري
 باحسان کند خاطرِ خلق شاد * جهان یکسر آباد دارد بداد
 لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امراء و نوینانِ الوس چغتمای که آنجا
 جمع آمده بودند مدتل امیر شیخ محمد سالدوز و امیر کینخسرو ختلانی
 و امیر اولجایتو اپردی و امیر داود دوغلات و امیر سار بوغا جلاير

قال الله تبارك و تعالی الذین ان سکناهم فی الارض
 اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن
 المنکر و لله عاقبة الامور مالک الملك بارگاه کبریا جل و علا
 که امضای حکم توتی الملك من تشاء و تنزع الملك
 ممن تشاء و یروا نچه لطف و قهر او است ملک و دین را در
 مشیمه حکمت تو امان و در مهده قدرت رضیع لبان گردانیده چمن
 ملک را طراوت سعادت جز از چشمه سار میامن دین چشم نتوان
 داشت و چشمه سار دین را زلال احکام بے حسام سیاست نیام
 و الیان ملک جریان نیابد *
 * نظم *

* سر سبزی نهال سعادت بداغ ملک *

* بے چشمه سار شرع مطهر طمع مدار *

* لیکن زلال چشمه دین کی شود روان *

* بے سایه سیاست شاهان کامگار *

بذابریں شایسته سرپر سلطنت و جهانداري و سزاوار افسر فرمان دهی
 و کامگاری صاحب دولتی تواند بود که پیش نهاد همت عالی
 رتبتش تقویت دین مستبدین بود و نصب العین ضمیر منیرش
 تمشیت احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین
 سعادت مندی که چون درخت بختش در گلشن سلطنت بالا کشد
 بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و لوازم نهی منکر
 شناسد و چون نهال اقبالش از جویدار حکومت و فرمان روائی

حضرت صاحب قران از خواتین امیر حسین سرای ملک خانم دختر قران سلطان خان و الوس آغا دختر بیان سالدوز و اسلام آغا دختر خضویسوری و طغی ترکان خاتون را رقم اختصاص کشید و سونج قتلغ آغا دختر نومه شیرین خان که حرم بزرگ امیر حسین بود به بهرام جلایر داد و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملک دختر کیکباد ختلانی را با میر جاگو و دیگر قمکانرا هر یک بکسی نام زد فرمود و دخترش را بایلچی بوغا بوادر تابان بهادر داد و فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که اهالی شهر که با امیر حسین در قلعه بودند باز بشهر گهذه روند و در آنجا عمارت کرده توطن سازند و قلعه را بجاروب غارت پاک رفته ویران کردند و خانههای امیر حسین را چون نهالِ آمال و اقبالش از بیخ بکنند * * نظم *

نشان از در و برج و بار و نماند * مرآن درد را هیچ دارو نماند
 سرای سپنجی برین سان بود * یکم خوار و دیگر تن آسان بود
 یکی بر فراز و یکی بر نشیب * یکی با فزونی یکم با نهیب
 بیا ناز دنیا می دون بگذریم * بدانش جهانی بدست آوریم
 که شادی آن جاودانی بود * نه چون این غم آباد فانی بود

اللهم وفقنا لما تحب و ترضی و جنبنا عما تکره
 و تسخط و الحمد لله رب العالمین *

گفتار در جلوس حضرت صاحب قرانی بر تخت
 سلطنت و جهانبانی

بحکم شرع متوجه او بود حمایت حضرت صاحب قرانی مفید
نیفتاد و زبان حال آنحضرت را درین قضیه این دو بیت
پسند آمد * * * بیت *

نمیخواستم تا بران بے وفا * ز هول سپاه من آید جفا

ولی هرکه اودل دگرگون کند * سزدگر سپهرش جگرخون کند

و امیرحسین را در گنبد خواجه عکاشه دفن کردند و لشکر منصور
روی تسلط و استیلاء بقلعه هندوان نهاد^(۱) آنرا بتحت تصرف در
آوردند و دو پسر امیر حسین خواند سعید و نوروز سلطان را بآتش
کردار او سوخته آب حیات شان بر خاکِ هلاک ریختند و خاک
وجود شان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگرش جهان ملک و خلیل
سلطان بجانب هندوستان رفتند و هم در آنجا نیست شدند و خانی
را که امیرحسین نصب کرده بود به تیغ هلاک خویش ریختند *
* مصراع *

* آتش چو در گرفت تر و خشک را بسوخت *

و خواتین و متعلقان امیرحسین را با تمامت خزاین و دفاین
که بدست حرص و امساک جمع کرده بود و اندوخته پیش
حضرت صاحب قران آوردند * * * نظم *

آنکه با مهر خازنش روید * هرچه ز اجناس بحروکان باشد

و آنکه با داغ طاعتش زاید * هرکه ز ابنای انس و جان باشد

(۱) در بعض نسخه (خاوند) و در بعض (خاند) است بجای (خوانده)

بفرمایند که او را بمن سپارند تا بمقتضای شرع او را بقصاص
 رسانم حضرت صاحب قران کیسخر و را تسکین فرمود که ازین
 دعوی بگذر که خون برادر تو او را نخواهد گذاشت * * بیت *
 تو بد کننده خود را بروزگار سپار * که روزگار تو چاکریست کینه گذار
 و در اثنای این حالات تذکر حقوق مصادقت و موانست قدیم
 و یاد وصلت و قرابت که بواسطه مهد علیا اولجای ترکان میان
 حضرت صاحب قران و امیر حسین واقع شده بود شعله حزن
 و اندوه در کانون اندرون آنحضرت بنوعی بر افروخت که بر حسب *
 * مصرع *

* هرگه که بسوزد جگرم دیده بگیرید *
 آب تحسّر از دیده مبارک آنحضرت چکیدن گرفت پیرگار دیده
 چاشنی روزگار چشیده امیر اولجایتو از مشاهده آن حال اندیشه
 کرد که چون حضرت صاحب قران درین مقام است امیر حسین
 ازین ورطه جان خواهد برد و مبادا که چون فرصت از دست
 برود روزی دست ندامت باید گزید * * بیت *

سنگ در دست و مار بر سر سنگ * نه زدانش بود فسوس و درنگ
 پنهان با امیر کیسخر و امیر موید اشارت کرد و ایشان از مجلس
 بیرون آمدند و بے طلب رخصت از حضرت صاحب قرانی سوار
 شده بتاختند و کار امیر حسین ساختند و تن او را از جان و جان
 خود را از اندیشه بغی و طغیان او برداختند و چون آن قصاص

پیش حضرت صاحب قران شنافت و صورت واقعه و حکایت
 وزاری و درخواست امیر حسین بتفصیل باز راند و عذر خود
 تمهید کرد که چون بنده را قوت پنهان داشتن این معنی نبود
 بعز عرض رسانیدم و چون امراء و سپاه ازان حال آگاه گشتند سوار
 و پیاده بتعجیل رو بمسجد نهادند امیر حسین چون از بالای
 منار توجه مردم مشاهده کرد دست امید از جان شیرین شسته
 بهای دهشت از انجا فرود آمد و هم در مسجد از سر خوف
 بسوراخی پنهان شد و از بخت پشت بر کرده گوشه از جامه اش
 بیرون بماند - طلب گارانش در جست و جو شرایط احتیاط
 مرعی داشته پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحب قران

آوردند دولت برسم ثنا زبان برکشاد که *

* نظم *

* کسه که گردن از امرت کشید گرد و نش *

* بآستان تو اکنون کشان کشان آورد *

و اقبال بر سبیل دعا ندا در داده که *

* نظم *

* سری که از توبه پیچد بریده باد چو زلف *

* دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال *

حضرت صاحب قران نخواست که بهیچ وجه از عهد تجاوز نماید
 با امراء گفت من از خون او گذشته ام و بساط انتقام او در نوشته
 و چون او را از مجلس همایون بیرون بردند امیر کیخسرو ختلانی
 زبان تظلم برکشاد که امیر حسین برادر من کیقباد را کشته است

نه عزم درست و نه رائی صواب * دل پر نهیما و سری پر شتاب
 از غایت وهم و حیرت ندانست که کجا می رود و بشهر کهنه افتاد
 و چون روشنائی صبح آغاز غمازی نهاد از بیم جان به ناری
 که در میان مسجد آدینه بود برآمد و پنهان شد و فحواى نظم
 مولانا جلال الدین رومی قدس سره * * بیت *

* بسر مناره اشترود و فغان برآرد *

* که نهان شدم من اینجا مکنیدم آشکارا *

وصف الحال آمد و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمه
 قضا بنشان لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون مسجل شده
 در رسیده بود کوشش مفید نیامد و بحسب اتفاق شخصی را
 اسپى گم شده بود و بهر طرف در طلب آن می شتافت و نمی
 یافت در خاطرش افتاد که ببالاتی مناره برآید و اطراف
 و جوانب را احتیاط نماید باشد که گم شده خود را باز یابد
 و چون بمناره برآمد امیر حسین را دید و بشناخت امیر حسین
 که در زمان رفاهیت و امن دیناری بخنجر گذاری و نانی
 به پهلوانی نمی داد از خوف سربك مشقت مروارید برآه آن
 شخص نهاد و تقبل نمود که اگر ازان ورطه خلاص یابد رعایت
 او حسب المقدور بجای آورد و بزاره درخواست کرد
 و سوگند داد که حال او باکسی نگوید و پنهان دارد آن کس
 او را بعهد و پیمان ایمن گردانید و روان از مناره فرود آمد و دوان

پهر بزرگ را با خان که برگزیده بود بیرون فرستاد که سلوک
جاده متابعت را کمر مطاوعت بسته‌ام التماس آنست که
از سرخون من درگذری و متعاقب آن دیگری بفرستاد حضرت
صاحب قران را بزبان عجز و مسکنت پیغام داد که چون دولت
از من برگشته است و قرین روزگار تو گشته * * نظم *

* نصیب تو ملک است و فرمان روائی *

* مرا بهره از بخت بد بی نوائی *

بکای دل از ملک و مال و حشمت و اقبال برداشته ام
و خاطر بر تحمل رنج و عنا و مشقت و بلا گماشته درخواست
همین است که مراراه دهی تا بیرون روم و بجانب کعبه معظمه
توجه نمایم حضرت صاحب قران ملتمس او را مبدول داشته
بفرمود که هیچ آنزیده متعرض او نشود تا بیرون آید و هر جا که
خواهد برود امیر حسین دیگر باره پیغام فرستاد که فردا بیرون
میروم و دل خواهم آنست که عهد کنید که کسی قصد جان من
نکند حضرت صاحب قران بر حسب دلخواه او عهد کرد و قضیه
بران قرار یافت که روز دیگر بیرون آید و بسلامت برود و چون
امیر حسین را نقض عهد در نهاد بود و مقرر است که *
* مصراع * * هر کس همه را چو خویشتن می داند *

بران سخن اعتماد ننمود و هم در آن شب پیاده با در فوکرا از قلعه
بیرون آمد * * نظم *

* لشکرِ نصرتِ قرین از درِ صاحبقران *
 * عون الهی معین فتح مبین هم عنان *
 برنشستند و غریو کوسِ نبرد و غبارِ جولان اسپان میدانِ نوردِ گوش
 و دیده کیوان و بهرام خیره و تیره گردانید * * نظم *

بفرید بر کوسِ جسمِ هزبر * دمِ نایِ روین بر آمد بابر
 پر از اژدها کشت گردون ز گرد * پر از شیر غرنده هامون ز مرد
 از قلعه جمعی از خاصکان امیر حسین جلا دتی نموده بیرون
 آمدند و از بادِ حمله دلاوران نیرانِ محاربه و قتال اشتعال یافت
 * نظم *

* یکی راتن افتاده بی پا و دست *
 * یکی را سرو مغز از گرز پست *
 * عقیقی شد از خون بفرسنگ سنگ *
 * فرو ریخت از چنگ خرچنگ جنگ *

امیر حسین از مشاهده آن کارزار کار خود را زار دید و ندبیر
 واقع بیرون از حیز قوت و اقتدار * * نظم *

* زده شت در قلعه بر خود به بست *
 * فرو شسته از دولت و ملک دست *

حضرت صاحب قران پیش او کس فرستاد که اگر بر جان خود
 بخشایش می کنی طریق آنست که قدم بر جاده انقیاد نهاده
 بیرون آئی امیر حسین را کار بحد اضطرار رسیده بود ادعان نمود

و از هر دو جانب حمله کرده جنگ در پیوست * * نظم *
 سواران روان درهم آمیختند * پیاده بکین درهم آویختند
 زمین گشت خرد و جهان شد سیاه * بلرزید مهر و بترسید ماه
 نگارنده از خون سنانها زمین * کشایند مرگ از کمانها گمین
 برین گونه تا شب نیامد فراز * نچیده کسی دامن از جنگ باز
 و دران روز امیرزاده عمر شیخ با آنکه در سن شانزده سالگی
 بود مرکب جلالت در معرکه رانده آثار شجاعت و نجابت
 بظهور رسانید و از کشاد قضا تیری بر پشت پایش آمد که از
 زیر قدم سر بدر کرد * چابک دستان صنعت جراحی سیخی
 گرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از دیگر طرف
 بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور با وجود صغرسن هیچ اضطراب
 بخود راه نداد * * مصرع *

* زنان پرهنر بی هنر چون بود *

روزی دیگر که خسرو سپاه سیاره بعزم تسخیر قلعه فیروزه پاره گردون
 رایت صبح از جانب مشرق برافراخت و حشری که بر بالای
 آن حصار خود نمائی می کردند همه را بیکبارگی از عرصه ظهور
 گم ساخت * * نظم *

گرفته خسرو فیروزه اورنگ * حصار هندوان^(۱) ظلمت آهنگ
 از جانبین دگر باره بعزم جنگ کمر کیفته تگ به بستند * * نظم *

(۱) چنین در پنج نسخه و در یک نسخه (هندوان را) بزبادت را قبل ظلمت *

و خطای بهادر که * * نظم *

* در آهنگ چون شیر غرنده بود *

* که در جنگ شمشیر برنده بود *

از طرف دیگر حمله آورد و سپاه مخالف را از جای برداشته
براندند و شیخ علی بهادر جوپان سربدال را دستگیر کرده
بیاورد و رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده آن لشکر
انبوه گروه گروه از دامن کوه شادیان شادمان و ثنا خوان *

* نظم *

هنه دل پراز مهر صاحب قران * کمر بر میان و ثنا بر زبان
روان شدند و بلب آب دره کز نزدیک قلعه اربز فرود آمدند
و حضرت صاحب قران سیور غتمش اعلان را با اسم خانی موسوم
گردانید و لشکر مرتب ساخته بسعدات و فیروزی متوجه شهر بلخ
شد و زنده حشم پسر محمد خواجه منغلای لشکر اپردی از شبرغان
رسیده بمعسکر ظفر پناه پیوست و عساکر گردون مآثر از اطراف
و جوانب شهر در آمدند و قلعه بلخ را که بهندوان مشهور است
در میان گرفته کورگه زدند و سورن انداختند * * نظم *

چو شاه جهانگیر گردون نهیب * در آورد لشکر زبالا بشیب
سپاهی چو مور و ملخ بی شمار * رسیدند ناگه بشهر و حصار
غریبی بر آمد ز توران گروه * که لرزان شد از هول شان دشت و کوه
و از قلعه نیز سوار و پیاده بسیار بعزم رازم و پیکار بیرون آمدند

- * بفرمان زهرکشورے مہترے *
- * بدرگہ رسیدند بالشکرے *
- * دران دشت جائی نشستن نماند *
- * همان موضع اسپ بستن نماند *

و تمام امراء و نوبیان الروس چغتای کمر مطاوت و انقیاد حضرت صاحبقران بر میان جان بسته بتقدیم مراسم هواداری و خدمتگاری اتفاق نمودند *

- * کمر بسته گردن کشان بنده وار *
- * بدرگاہ آن خسرو کامگار *

حضرت صاحبقران جمعی بہادران کاردان را ہوسم منغلای از پیش روان ساخت و از جانب امیرحسین نیز جماعتی پیش آمده بودند شیخ علی بہادر کہ *

- * بنوک سنان پیل برداشتی *
- * سپاہی بیک حملہ برگاشتی *

چون ایشانرا بدید تیغ کین برکشید و چون شیرغوبین حملہ کرد *

- * بہ پیوست رزمی گران کز سپہر *
- * گریزفدہ شد ماہ و بگریخت مہو *
- * برآمد دہ و دار و گیر و گریز *
- * زہرسو سرافشان شد و ترک ریز *

آنجا بموکب همایون پیوستند و بسعدت دست بوس مبارک
سرافراز گشتند و چون از آب جیحون عبور فرموده موضع خلم مخیم
نزول فرخنده گشت هزاره آنجا بمعسکر همایون پیوستند و امیر
اولجایتو که امیر حسین او را در قندز گذاشته بود و شاه شیخ محمد
والی بدخشان که حضرت صاحب قران کسی را بطلب او فرستاده
بود با لشکر برسیدند و بعز فوازش آنحضرت استسعاد یافتند و چون
همه را خاطر از امیر حسین رمیده بود و ازو ایمن نبودند از توجه
حضرت صاحب قران بدفع او بغایت خرم و شادمان بودند
و بشاشتها اظهار کرده ستایشها نمودند که *

* بیت *

* ز خصمت همه مملکت گشته سیر *

* بخصم افگنی پای ورنه دلیسر *

* تو سرو نوی خصم بید کهن *

* کجا سر کشد بید با سرو بن *

* به دیبای این دولت تازه عهد *

* عروس جهان را بیارای مهد *

و امیر کیخسرو که ولایت خود ختلانرا گذاشته و از بیم امیر حسین
بطرف الای گریخته بود چون از عزم صاحب قران آگاه گشت
فرحان و شادمان بمعسکر ظفر پناه پیوست و امیر جاکو نیز
بالشکر ختلان برسید *

* نظم *

و بارک و سالم و حسن عقیده و کمال اخلاص که حضرت صاحبقران را نسبت با مطلق اهل بیت بوده اشهر و اظهر از آنست که بشرح محتاج باشد و شرح آن خود کجا توان داد و آثار آن خصلت گرامی که مزد رهانیدن خلائق از ظلماتِ ضلالت و رسانیدن بنور هدایت که رهیدن از شقاوتِ ابدی و رسیدن بسعادتِ سرمدی ازان توان یافت بنص قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی منحصراً است دران الحاله هذه بحمد الله در خانواده بزرگوارش باقیست و امید بر رحمت بی نهایت پروردگار جل و علا چنانست که چون آبِ دولت درین جوی که بحر احسان است ازان چشمه سار جاری شده بقای جریانش تا انقراضِ عالم بادوامِ دولتِ دین ایمن از نسخ و انصرام متصل و مستدام باشد ان شاء الله بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام * نظم *

چو از دولتی دین بود استوار * سزد گر بماند چو دین بر قرار
 القصة حضرت صاحبقران از بیا نهضت فرموده بطرف جغانا باله
 آب جغان رود روان شد و چون در جغانا بسعادت نزول کرد امیر جاکو
 را بجمع لشکر اطراف فرمان داد او بامثال امر مبادرت نموده
 متوجه شد سپاه آن نواحی را از سلدوز و غیرهم جمع آورده روانه
 اردوی همایون ساخت و خود عازم جانبِ ختلان گشت تا قضیه
 لشکر آنجا نیز سرانجام کند و چون رایت نصرت شعار بگذار او باج
 رسید شیخ محمد بیان با هندوی قرقره رو بصوب فرمان نهاده

بیامد روان دولت و زد رقم * که زان آستان بر نداد قدم
 چو دولت رخ شاه فرخنده دید * جوان شد که دولت بدولت رسید
 نه از دولت آن شاه شد ارجمند * که شد پایه دولت ازوی بلند
 چو دولت ازین خاندان شد تمام * نه دولت بود گررد زین مقام
 زهی دولت دولت نیک بخت * که گشت از قضا و قف این تاج و تخت
 حضرت صاحب قران از ان اتفاق غریب که در فاتحه دولت روز
 افزونش رو نمود بر طبق اشارت الفاتحة ام الكتاب بحصول
 غایات امائی و اقبال در هرباب واثق و مستظهر شد و دست
 ثواب و اعتصام در دامن اعلام دولت انما یریک الله لیزه
 عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار کرده
 مقدم آن شعبه دوحه نبوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نمود و از
 صدق نیت و صفای طوبیت آنحضرت میان ایشان انس و الفتی
 پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمام ایام حیات همچو دولتی
 که مرده و صولش خود آورده بود مصاحبت و مجالست آنحضرت
 باختیار اختیار فرمود و بهیچ حال از ان امر تخلف ننمود و بعد از
 وفات هر دو در یک قبه آسوده و روی بی ریای حضرت صاحب
 قران همچنان بجانب اوست یعنی * * * * *
 * * * * *
 * * * * *
 * * * * *
 اللهم صل علی المصطفی و آله و اصحابه و احبابه

روان گشت و چون منغلای از قهلقه گذشته بترمد رسید منغلای لشکر
 امیر حسین که هند و شاه و خلیل سر کرده پیش آمده بودند سیاهی
 ایشان را دیده رو بگریز نهادند و از آب آمویه گذشته متوجه بلخ
 شدند و چون حضرت صاحب قران قرین تایید آسمانی بموضع بیا
 که در سه فرسخی ترمد واقع است نزول فرمود عالی جناب نقابت
 قباب مرتضی اعظم اکرم المستغنی بکمال جلالته عن الاوصاف
 و الالقاب سید برکت که از عظمای شرفاء مکه معظمه بود و دران
 عصر غرق جبین سادات روی زمین و واسطه عقد زمره گزین آل طه
 و یمن ذات شریف او بود * * شعر *

شمس ضحیها هلال لیلتها * در تقاصیرها زبرجدها
 بی قصد و عده و مواضعه دران منزل همایون بمحض اتفاق پیش آمد
 و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت و پادشاهی است مهیا
 و آماده هدیه حضرت صاحب قرانی ساخت و بتلقین ملهم توفیق
 زبان سعادت کشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت * * نظم *
 که حفظ الهی نگهبان تست * جهان از کران تا کران آن تست
 بزن گوی دولت که میدان تراست * خدای جهان را چنین است خواست
 و زبان مبارکش دران حال گویا ترجمان تقدیر الهی و واسطه تقریر
 عنایت نا متناهی بود که مضمون بشارتش نه تغییر پذیرفت و نه
 در حیز تاخیر افتاد * * نعم *

چو صاحبقران خیمه زد در بیا * قضا گفت بادوات او بیا

گشت که در تدبیر کار او سعی فرماید و پیش از آنکه اختیار نماند
 بآنچه تواند قیام نماید و چون همت بلند جذابش رخصت نمی‌داده
 که بنیاد کار بر خیل و نفاق که منشاء آن عجز و اضطراب است
 نهد پشت توکل بعون عنایت ربانی قوی داشته روی همت بدفع
 امیر حسین نهاد و مردانه اظهار مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد
 شیخ محمد بیان سادوز که گریخته از آب سنجون گذشته بود و به اترار
 رفته هند و قرقره قبیچاق را بطلب او فرستاد و چون سپاه نصرت پناه
 بر حسب فرمان قضا جریان بدرگاه سپهر اشتباه آمدند قول و منفعلی
 را ترتیب کرده امیر موسی را در قول بداشت و بنفس مبارک در
 خجسته تر زمانی و فرخنده تر طالعی از کش نهضت فرمود و با
 گروهی از بهادران از پیش روان شد * * نظم

* ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعی *

* امید ناز و درات قوی و بخت جوان *

* فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار *

* سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان *

و چون بخزار رسیدند امیر موسی چنانچه عادت او بود توهمی
 بی جایگاه بخود راه داده پیمان بشکست و گریخته بجانب سمرقند
 بازگشت حضرت صاحب قران سایه التفات بکار او نینداخت و سیور
 غمخ اعلان را با امیر موید و حسین برلاس و جمعی از دلوران
 برسم منفعلی از پیش روان ساخت و قول را بفرشکوه همایون آراسته

آن نتوان کرد و ندامت فایده ندهد البته در مخالفت با او یک
دل و یکجهت می باید شد و بهمگی همت متوجه تدبیر کار او بودن

* نظم *

بپاسخ کشادند یکسر زبان * دعا و ثنا کرده زیب بیان
که چون غدر شد در دل کینه خواه * چه خار و خشکس بر آید براه
تو نیز آتش کینه را بر فروز * که فرخ بود آتش کینه سوز
بد اندیش تو هست بیدادگر * به پیچد رعیت ز بیداد سو
قلم در کش آیین بیداد را * کفایت کن از خلق فریاد را
و امیر جاگو و دولت شاه بخشی دران معنی مبالغه از حد گذرانیدند
حضرت صاحب قران سخن ایشان مسموع داشت و امیر موسی
با آنحضرت عهد هواداری و یکجهتی تازه کرد و مجموع دل بر مخالفت
امیر حسین نهادند و بحکم اقتضای وقت علی برادر خضریسور یوا
بیاساق رسانیدند و الخیرة فیما یقضى الله *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی

و ظفر یافتن بر امیر حسین بعون عنایت ربانی

چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که امیر حسین
نقض عهد اندیشیده باز قصد غدر دارد و طبل شعبده در زیر گلیم
نفاق می زند تا فرصت یافته مراد خود بحیله بدست آرد حضرت
صاحبقران را بحکم رجوب دفع صایل که بشرع ثابت شده ضرورت

(۱) چنین است در یک نسخه و در اکثر نسخه (جوشد) بجای (شد در)

را که حضرت صاحب قرانی پیش او گذاشته بود بفرستان و بآنحضرت پیغام داد که امیر موسی را با کوچ پیش ما بفرست حضرت صاحب قرانی را خود از حکایات قصد او که هم بمشافهه و هم بکتابت رسانیده بودند و نهان داشتن مکتوب کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز که مصدق آن سخن بود حرازه بخاطر مبارک راه یافته بود و چون این حرکات با امارات و علامات سابق جمع گشت رای عالی را روشن و محقق شد که امیر حسین خاطر گردانیده است و اندیشه قصد و غدر دارد و بیش ازین مساهله و مدارا کردن مصاحت ندانست *

نباید غفرون چنان بے خبر * که ناگاه سیلی در آید بسر

بجائی نخسپد عقاب دلیر * که آبی توان هشت اورا بزیر

سنت سنیه مشاورت را رعایت نموده با امیر موسی و خواص محرومان و دولت خواهان خویش در میان نهاد که امیر حسین باز آغاز مکر و حيله کرده فکرهای عجب می اندیشد و ازو غافل بودن مقتضای حزم نیست حاضران چون این سخن بشنیدند امیر موسی و امراء و ارکان دولت آنحضرت مثل امیر داؤد و امیر سار بوغا و امیر جاکو و امیر موید و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر و امیر آنبوغا و ایلچی بهادر و شیخ علی بهادر و دولتشاه بخشی ایغور همه با اتفاق زبان برکشادند که بر عهد امیر حسین اصلا اعتماد نیست و او در بند قصد و غدر است و مبادا که چون فرصت فوت شود تدارک

را سازگاری با او ضروری بود چه هر که اظهار مخالفت او کرده
 پای جلادت پیش نهاد سر از دست انتقام آنحضرت جز از راه
 گریز بیرون نتوانست برد و در هر کار که او را پیش آمد و هر حال
 که رونمود آنحضرت با او طریق موافقت و معاونت حسب
 الامکان بهای مردی و مردانگی می سپرد تا غایتی که چون عادل
 سلطان خان از امیر حسین متوهم شده می گریخت و او را گذار
 بر حوالی کش بود حضرت صاحب قران از عقب او شتافته
 و جنگ کرده او را بگرفت و پیش امیر حسین فرستاد و میان ایشان
 نسبت صداقت و دوستی بعلاقه قرابت و خویشی موکد شده بود
 اما باطن امیر حسین از غایله مکر و غدر اندیشی خالی نبود
 و با وجود آنکه از مخالفتی که پیش ازین میان او و حضرت
 صاحب قرانی واقع شده بود بسی پشیمانی کشید و بچندین
 وسیله باز بمصالحت رسانید و عهد و پیمان بغلاظ آیمان موکد
 گردانید درین هنگام دگر باره از تلون مزاج خویش و انساد پولاد
 بوغا که خویش او بود و امیر خلیل عهد و سوگند را یکسو نهاده
 مکر و حيله آغاز کرد و کس فرستاد که از ایل والوس آنحضرت
 هر کرا اسمی باشد از کش و آن نواحی کوچانیده ببلخ نقل کنند
 و بعلت آنکه امیر موید در سر شواب پسر چارچی را زده هلاک
 گردانید و بگریخت کسی را فرستاد تا حرم او شیرین بیگ آغارا
 که خواهر حضرت صاحب قرانی بود ببلخ برد و امیرزاده جهانگیر

بنابراین سنه الله جاری شده که چون فیاض موهبت انا ممکنا
 له فی الارض ارادت فرماید که رایت دولت صاحب شوکتی
 باوج شاهي بر اغوازد و میدان ربع مسکون جولانگاه یکران فرمان
 او سازد نخست هر سرکه درو و مجال سودای سروری باشد به تیغ
 فنا بردارند و هر کس را که اندیشه سرکشی و برتری بخاطر راه
 عابد زنده نگذارند *
 * بیت *

سرنکشد شاخ نواز سرو بن * تا فزنی گردن شاخ کهن
 نا نشود رهگذر چشمه پاک * آب نزیاد زد دل چشمه خاک
 و در هنگام طلوع تابشیر صبح سلطنت و مبدأ ظهور ابهت
 و جلالت حضرت صاحب قرانی قوی ترکی دران اطراف
 و اکناف که داعیه حکومت و سروری داشت امیر حسین بود
 لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و افعال او باندک مدتی
 دست فراهم داد اولاً حرص مال و امساک بغایت کمال بر مزاج
 او غالب بود و تند خوئی و درشت گوئی با غرور و پندار و نخوت
 و استکبار جمع کرد *
 * نظم *

راه مردمی نزد او خوار شد * دلش بنده گنج و دینار شد
 و باین واسطه خاطر مردم بکلی از و متنفر گشت و روی دلها از
 راه مودت و موالات او برگشت *
 * بیت *

کمر بسته آرزو جویای کین * بگیتی ز کس نشنود آفرین
 و تا رکن شوکتش بموافقت حضرت صاحب قران قوی بود مردم

حق القلم بما هو کاین به پروانچه نصیب برحمتنا من
 نشاء منشور خلافت روی زمین باسم همایون رسم صاحب قران
 سعادت قرین نوشته بود و به نشان ما یفتح الله للناس من
 رحمة فلا ممسک لهما رسیده و بقانون قویم ذریه بعضها
 من بعض و الله سمیع علیم مقرر شده که از میامین سلطنت
 و جهانبنانی خانواده بزرگوارش جهان و جهانیان در سایه عدل
 و احسان و ضمان امن و امان تا دامن آخر الزمان آسوده
 و شادمان روزگار گذرانند اسباب پادشاهی و استقلال آنحضرت
 از ممکن غیب بنوعی روی می نمود که دیده بصیرت عقل دران
 حیران و اندیشه عقلای عالم در فهم حکمت آن سرگردان می ماند
 * نظم *

بنوعی شدی کار او ساخته * مرادش زهر گونه پرداخته
 کز اندیشه اش عقل حیران شدی * چه هر چیز کوخواستی آن شدی
 و چون بر حسب فرموده السلطان ظل الله فی الارض منزلت
 عظیم الشان سلطنت سایه مرتبه الهی است و لا اله الا الله
 وحده لا شریک له اقتضای سیر این معنی چنانست که
 شغلِ خطیر سلطنت اصلا شرکت بر نتابد و منقبت جلیل
 جهانداری بانبازی تمشی نیابد *
 * بیت
 بزم دو جمشید مقامی که دید * جای دو شمشیر نیامی که دید
 تینگ بود مملکتی بر دو شاه * کس نشنیده فلکی با دو ماه

و اترار شتافت و رایت فتح آیت آنحضرت از انجا بمعادت معاودت
نموده مظفر و منصور در کش نزول فرمود و بعون تائید الهی در
مستقر دولت روز افزون قرار گرفت * * نظم *

* امید نازه و دولت قوی و بخت جوان *

* مراد حاصل و دشمن زبیم در غم جان *

و امیر حسین چون از آثار دولت و یمین مساعدت حضرت صاحب
قران از شر استیلائی دشمنان امان یافت از ارهنگ ببلخ آمد
و حصار هندوان را مرکز رایت دولت خویش ساخته ساکن شد *

گفتار در سبب مخالفت حضرت صاحبقران

با امیر حسین نوبت ثانی

طوطی نطق و حی پرد از همراز فو حی الی عبده ما
او حی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات از مصران هو
الاو حی یو حی شکر این گفتار هدایت آثار در کام جان امت
بلند رتبت نهاده اذا اراد الله شیاً هیاء اسبابه یعنی چون
ارادت باری تعالی و تقدس ببودن چیزی و پیدا شدن حالی
تعلق گیرد اسباب و وقوع آن آماده و مهیا گرداند و مقدمات
حصولش مرتب و پرداخته سازد * * نظم *

هر آن کار کانرا در آید زمان * مهیا شود جمله اسباب آن

براه اربود نوعی از بستگی * کشایش پذیرد بشایستگی

و چون در دار السلطنة و جعلناکم خلائف فی الارض منشی

طرف آب کشتی رسید و شخصی بتعجیل بیرون آمده آهسته
 بامیر حسین گفت که یاغی نزدیک رسیده لشکر آماده می باید
 داشت امیر حسین چون آن سخن بشنید غیر از روان کردن
 حضرت صاحب قران چاره ندید صورت واقعه با آنحضرت در میان
 نهاد و گفت تدبیر این قصه همانست که بے توقف با سپاه خود
 از آب بگذری و لشکر منغلی را مرتب داشته بدفع دشمنان قیام
 نمائی که زنده حشم و دیگر سرداران که از پیش رفته اند از عهده
 آن کار چنانچه باید تفصی نمی توانند نمود * * * نظم *

* نه هرکسی که کله کچ نهاد و تند نشست *
 * کلاه داری و آیین سروری داند *
 حضرت صاحب قران بالشکر خود از آب بگذشت و آنچه دلخواه
 او بود بحصول پیوست و چون بزنده حشم و سپاه منغلی رسید
 لشکر آراسته و صفها مرتب داشته روی همت بدفع و قهر دشمنان
 نهاد ایشان چون از توجه آنحضرت واقف شدند روان روی گردانیده
 پشت بهزیمت دادند * * * نظم *

گور چندان زند ترانه دلیر * که بنالد بقهر پنجه شیر

کیخسرو گریخته براه تیرتکین بطرف الای رفت و زنده حشم در
 عقب او تکامشی نموده روان شد و شیخ محمد بیان سلدوز براه
 زری بجانب خجند گریخت و حضرت صاحب قران تکامشی
 فرموده او را تا خجند براند و از سیحون گذشته بطرف تاشکذت

بمنزل فرخنده باز گشت سه کس در آمدند با تفاق عرضه داشتند که امیر حسین غدیری بخاطر آورده قصد گرفتن شما دارم و هر چند این سخن موجب زیادتی حرازه شد اما از آنجا که کمال نمکن و قوت نفس آن مرید صاحب دولت بود هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و این حکایت را واقعی نهد و از عقب آن شخصی بیامد و مکتوبی رسانید که عادل سلطان که در آن وقت خان او بود بحضرت صاحبقران نوشته بود مضمونش آنکه امیر حسین بامیر موسی گفته است که فرصت نگاهداشته هنگام مجال ترا بگیرد با وجود امارات و علامات سمت عهده و غدر اندیشی امیر حسین که از چندین وجه بظهور رسید همچنان حضرت صاحبقران از قوت تاید آسمانی اضطراب بحال خود راه نداد و آن مکتوب را پنهان داشته خاطر مبارک را تسلی فرمود که اگر امیر حسین را غدیری بخاطر بودی هم در مجلس اول بنفس خود اقدام نمودی امثال امیر موسی را کجا قدرت آن باشد که مرا تواند گرفت *

* نظم *

* روبه چگونه شیر غریب را کند شکار *

* زنه ازین حدیث دل خود دژم مدار *

و بعد ازین اندیشه بعزم ملاقات امیر حسین سوار شد تا حقیقت آن سخن را بمشافهه ازو باز داند و بیحجاب از کیفیت آن استفسار نموده دغدغه مرتفع گرداند و چون بامیر حسین رسید او هم سوار بود و بکنار آب جیحون استاده و مقارن وصول آنحضرت ازان

و اقبال روان گشت و چون همه میدانستند که مرکز مدار دولت و ظفر
رایت فتح آیت حضرت صاحب قرانی است * مصرع *

* بهر جانب که باشد نصرت آنجا است *

شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو نیز دست امید بدامن دولتش دراز
کرده مکتوبی بآنحضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته
درخواست مدد و معارفت کرده و آن مکتوب در راه بدست امیرحسین
افتاده بود و حضرت صاحبقرانرا ازان معنی آگاهی دادند و چون بارهنگ
رسید و درکنار آب با امیرحسین ملاقات فرمود امیرحسین اظهار
بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکریم هیچ دقیقه فرو
نگذاشت اما حضرت صاحب قرانرا در خاطر آنچنان بود که چون بنام
مصادقت و مصافحت بعهد و پیمان موکد شده امیرحسین آن مکتوب
را درمیان آرد و صافی الضمیر خود را پنهان ندارد که از نشانه صفای
خاطر باز نمودن راز است * شعر *

* الخل کالماء یمدی مافی ضمیره *

* مع الصفاء و یخفیها مع الکدر *

* بیت *

دوست چون آب است اگر صافی بود اسرار خویش

می نماید روشن و چون تیره شد پنهان کند

امیرحسین املا اظهار آن نکرد و هیچ ازان بزبان نیارود و حضرت

صاحبقران را ازین معنی حرازه در خاطر مبارک پدید آمد و چون

چگونه ازان خسرو و کار او * که پیش از شمار است آثار او
 سعادت که اقبال را رهبر است * عنانش بدست عنایت درست
 بشکر نه بست است فتح و ظفر * که هست آن عطیه زجانی دگر
 و بعد ازان بسعادت و فیروزی از آنجا مراجعت نمود و چون در ظل
 حفظ و حمایت رحیم رحمان در شهر بدخشان نزول فرمود تیر کچی جلا پرو
 بعضی مردم که گریخته بودند و آنجا رسیده در معرض خطاب و عقاب
 افتادند امراء خواستند که یرغوی ایشان موقوف مانده بعد از معاودت
 پرسیده شود غیرت خسروانه تحمل نفرمود و با حضار ایشان فرمان داده
 بعد از پرسش گناه همه را پس و پیش چوب یاساق زدند * مصراع *
 * و آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

در اثنای توقف حضرت صاحبقرانی در بدخشان امیر حسین پیش
 او کس فرستاد که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو آمده و اتباع و اشیاع خود
 را جمع آورده اند و رایت مخالفت برافراشته و فرو نشاندن آتش
 این فتنه *
 * نظم *

کار شمشیر آبدار تو است * شیوه بخت کامگار تو است
 امیدوار که درین کار توقف روا نداری و بتعمیل بیائی و خون با خان
 بسالی سراے باز گشت *

گفتار در مراجعت صاحب قران از بدخشان

چون خبر جسارت و مخالفت شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو بحضرت
 صاحب قران رسید بعزم مراجعت از بدخشان سوار شد و بسعادت

جسارت از جنگ باز داشتند و سر مسکنت فروه آورده لب ادب را باقامتِ رسم زمین بوس بیاراستند دوکس از ایشان بپای بیچارگی پیش آمده بتضرع و زاری از حضرت صاحبقرانی امان جان طلبیدند اشارت علیّه نفاذ یافت که آنچه از اسپ و جبه لشکریان گرفته اید همه را جمع کرده علی الصباح بیارید و بسپارید تا اسیران شما را بشما بخشیم ایشان اطاعت فرمان را انگشت قبول بردیده تسلیم نهادند * * نظم * که ما بندگانیم و فرمان تراست * سخن بر سر و حکم بر جان تراست و وظیفه دعا و ثنا بجای آورده باز گشتند و صاحب قران گردون اقتدار مظفر و کامگار *

فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار * در سایه محافظت لطف کردگار بمعسکر همایون نزول فرمودند بد خشانیان تمام آنچه از سپاه اینچانب ستده بودند جمع کردند و بسی پیش کش از تقوזהای اسپ مرتب ساختند و روز دیگر همه را بر داشته * * ع *

* جگر از نهیب خونین و لب از امید خندان *

متوجه آستان نصرت آشیان حضرت صاحب قران شدند و بعد از آنکه مراسم بندگی اقامت کرده غنایم را باز رسا فیدند و پیشکشها بکشیدند مرحمت خسروانه بخلاص اسیران ایشان فرمان داد و آنچه لشکر غلبه که بغیر از کشته و خسته شش صد و سی سوار از ایشان اسیر گشته بباد کم ناموسی داده بودند آن مرید کامگار بسیزده کس از مخالفان ظفر یافته چیره شده بضرع شمشیر باز ستد و پیشکشها بغرامت بر سر * * نظم *

خطیر تخلص نمودند صاحبقران مرید کامگار با سیزده کس سر راهی
 تذك که ممر ایشان بود بگرفت و دست شجاعت از آستین تایید
 آسمانی بر آورده دست برده نمود که فلک دوار حیوان و مریخ خنجر
 گذار را انگشت تعجب در دندان بماند * * * نظم *
 گران جنگ رستم بدیدی بخواب * شدي از نهیب ویش زهره آب
 خدا هر کرا سرفرازی دهد * مپندار کانرا ببازی دهد
 و بعد از کوشش بسیار بزحم تیغ ظفر نگار لشکر یانرا از آسیب استیلا
 مخالفان چیره گشته باز رهانید و از زبان مبارك آنحضرت که ترجمان
 ماهم دولت بود منقول است که این همه جنگ که من کرده ام و کارها
 که مرا پیش آمده است بسختی آن جنگ ندیده ام و ازان جانب
 دیگر باره پنجاه پیاده سپرها بر سر کشیده رو بآنحضرت نهادند و
 به نزدیک آمده تیر باران که بر جان مخالفان می بایست سوی صاحب
 قران روان کردند و دو یست مرد دیگر بامداد ایشان از عقب می آمدند
 قوت طالع صاحب قران ایلچی بوغا را نیرو بخشید و پیاده در میان
 ایشان درید و چند تاجیک را سیلی برگردن زد و بنکته دانی و چرب
 زبانی بایشان گفت آن شخص را که می بینید فلان کس است یعنی
 صاحب قرانی و اسیران شمارا خلاص کرده باز می دهد این جنگ
 بیهوده چرا می کنید اگر کشته شوید یا اسیر گردید گناه در گردن شما
 خواهد بود تا دانید پیادگان^(۱) چون نام همایون آنحضرت بشنیدند دست

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک کتاب (تادانید) نیست *

خود را به پنهانی بگذرانید و چون ایشانرا از گذشتن لشکر خبر شد پای
قرارشان از جای برفت و بطرف بالای بدخشان گریختند و در دره
از ننج که جای بغایت تنگ است و دو آب عظیم آنجا بهم می پیوندند
چپرها بستند و مجموع شاهان دران محل باستانند و چون عساکر گردون
مآثر روی شجاعت بآنجا نهادند ایشان پشت داده ازان محل نیز
گریختند و بطرف قنعرالنگ رفته از سواب جیحون بگذشتند و
گذارهای آب را گرفته باستانند منغلائی لشکر ظفر قرین از عقب ایشان
پشتافتند و چنگ جلادت بجنگ یازیده آن سواسیمگان را از آنجا
هم برانندند و شاه شیخ علی بدخشانی را دستگیر کردند و گلهای
اسپ و گوسفند ایشان را گرفته مفصل آنرا بعرض نواب حضرت صاحب
قرانی رسانیدند و جماعتی از بدخشانیان گریخته بودند و در دره جمع
شده آنحضرت جهان ملک را با انبوهی از لشکر بفرستاد و ایشانرا
غارت کرده اولجه بسیار گرفتند و چون باز گشتند بدخشانیان در تنگنایی
سیرا ایشان گرفته جنگ در پیوستند و نیران قتال اشتعال یافت
جهان ملک بگریخت و مخالفان چیره گشته هرچه ایشان غارت کرده
بودند باز گرفتند و بعضی را بقتل آوردند و شش صد و سی سوار را فرود
آورده اسپ و جبه از همه بستند و چون ایلیچی بشتاب ناخته صورت
این حال بعرض صاحب قران رسانید نایره حمیت خسروانۀ برافروخت
و بی توقف بنفس مبارک سوار شد و ببالای کوه برآمد و از هول
خبرآن واقعه هایله بیشتر لشکر منہزم گشته از موافقت کردن دران امر

* نظم *

چو داریم در کشور خود عدو * بدیگر دیار از چه آریم رو

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت

صاحبقران بجانب بدخشان

چون بنیروی دولت از اندیشه سپاه جته فراغت حاصل شد
 امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکر از نومرتب داشته متوجه
 بدخشان شدند و چون از جیحون عبور نموده و قول و منغلاي آراسته از
 طایخان و کلاوکان بگذشتند و کشمکه از توابع بدخشان است مضرب خیم
 نزول گشت حضرت صاحب قران چنانچه مقتضای تقدم ذاتی
 آنحضرت بود از پیش بایلغار روان شد امیر حسین پسر خود جهان ملک
 را همراه آنحضرت بفرستاد و خود باخان درکشم توقف نمود و از انجانب
 بدخشانیمان عقبه گرگس را گرفته پیاده شدند و باستانند بتصور آنکه
 بعقاب تیز مرغ را نگذارند که از انجا گذار یابد و بمجرد آنکه سیاهی
 سپاه حضرت صاحب قران بدیدند وهم بر ایشان غالب شده رو بگریز
 نهادند * * نظم *

غبار موکب منصورش از دور * شکست آرد بخصم ار هست فغفور
 و باز در عقبه جرم جلاذنی نموده باستانند و چون رایت ظفر پیکر
 بنزدیک رسید آنجا هم توقف نیارستند کرد فرار اختیار کردند و از آب
 جرم گذشته پول را خراب ساختند و گذارهای آب را گرفته باستانند
 حضرت صاحب قران از دگر جای محل گذار جست و فوجی از مردم

ماوراء النهر گشت و با امیر موسی از جیحون عبور نموده روی جلالت
 بدفع دشمنان آوردند و لشکر چته بتاشکنت رسیده بودند و چون
 زمستان در رسید همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران با امیر
 موهی از سمرقند گذشته در مقرقرا قشلاق کردند و امیر حسین نیز با
 باقی لشکر از عقب آمده در جلکای کش به نشستند و از اتفاقات حسنه
 میان امراء چته اختلاف افتاد قمرالدین که او یماقش در غلات است و
 کبک ثمور و شیراول با بعضی لشکر بقصد حاجی بیگ ارکوت متفق
 گشتند و حاجی بیگ بران اطلاع یافته با هنگ جنگ ایشان بر نشست
 و ایشان نیز سوار شدند و چون نزدیک بیکدیگر رسیدند با هم هم سخن
 شده باز گردیدند و قمرالدین و کبک ثمور حيله کردند و با اتباع خود
 باز گشته بگریختند و حاجی بیگ بسر شیراول رفت و او را بقتل
 آورد و ازین جهت لشکر چته بهم برآمده متفرق شده باز گشتند و آن مهم
 خطیر از میامین دولت حضرت صاحبقران بی کلفت رحمتی
 کفایت شد •

چو در لشکر دشمن افتد خلاف • تو بگذار شمشیر خود در غلاف

بعد از آن حضرت صاحبقران و امیر موسی پیش خان و امیر حسین
 کس فرستادند که چون لشکر چته پریشان و پراگنده باز گشتند مصلحت
 آنست که از عقب ایشان بشتابیم و چون دران زمستان شاهان بدخشان
 تاخت آورده بودند و قندز را غارت کرده باز گشتند امیر حسین
 عزیزت صوب بدخشان و سرانجام معامله آن طرف کردن اولی دانست

نصیحت محض شفقت و نیک خواهی است اما توفیق قبولش
 رفیق نگشت و فحواى * * * * * بیت *
 بسا شمع روشن که دود سے نداشت * نمودم بدار او سوئی نداشت
 وصف الحال آمد و بعزم آن کار ناکردنی که از جمله اسباب نکبت و ادب او
 او بود روی توجه ببلخ نهد و با وجود آنکه مقرر چندان بود که از مراجعت
 کابل حضرت صاحب قران بمستقر دولت خویش فرماید از آنحضرت
 التماس موافقت کرد و همراه ببلخ برد و همین که آنجا رسید عمارت
 حصار هندوان و حفر خندق آن پیش گرفت و بساق انداخته تمامت
 رعایا و لشکری بجدے هرچه تمام تر مشغول گشتند و اهالی و متوطنان
 شهر باغ را مجموع بقلعه در آورد و شهر خراب بماند و این قضیه در شهر
 سنه (تسع وستین و سبعمائه) موافق بیچین نیل بود درین اثنا خبر آمد
 که لشکر جته باز متوجه این طرف شده می آیند امیر حسین میدانست
 که ظلمت امثال این واقعه بانوار آثار شہامت و صرامت حضرت صاحب
 قرانی انکشاف یابد توجه او را بصوب ماراء الذہر ضرور دانسته گفت *

* نظم *

کی بجائی رسد چنین کاری * بی زد و گیر چون تو سرداری

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب

قران بمکاربه سپاه جته

چون توجه سپاه جته متحقق شد حضرت صاحب قران متوجه

بازگشتند و درین اثنا امیر حسین با حضرت صاحب قرانی بر سبیل مشورت سخن راند که داعیه دارم که باغ را نشستن جای سازم و قلعه هندوان را که در وقت معموری پاسبان بامش با هندوی فلک همراز بودی و از ترشح آب خندق عمیقش گاو زمین در شناوری با ماهی هم باز

* گردون چو خاک و خاک چو گردون همی نمود *

* از پستی و بلندی آن خندق و حصار *

بحال عمارت باز آورم حضرت صاحب قران بحکم المستشار موتمن او را از امضای آن رای منع فرمود و قصه عمش امیر عبدالله یاد داد که بعد از واقعه امیر قزغی عزم توطن سمرقند جزم کرد و امراء و دولتخواهانش عرضه داشتند که ولایت خود را گذاشتن و در میان بیگانگان وطن ساختن از طریق حزم دور است چه اگر کاره افتد مردم بیگانه بکار نیایند و مدد گاری ننمایند و او نصیحت نیک خواهان را نشنید و عاقبت بسخن ایشان برسید و دید آنچه دید * بیت *

* هرکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *

* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و این اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد و عاقل بعد از چنان تجربه چنین فکرها در خیال نیارد * مصرع *

* مکن مکن که پشیمان شوی و سود ندارد *

امیر حسین این سخنان را مسام داشت و معترف شد که منشاء

گفتار در لشکر کشیدن امیر حسین و حضرت

صاحب قران بکابلستان

چون دران وقت پولاد و آقبوغا بیسود پشت استظهار بحصار
 کابل باز گذاشته پای از جاده انقیاد بیرون نهاده بودند و سراز ربه
 اذعان کشیده دم از مخالفت میزد امیر حسین و حضرت صاحب
 قران لشکر گران مرتب داشته بعزم توجه آن جانب سوار شدند
 و چون از عقبه هند و کش گذشته بکابل رسیدند پولاد و آقبوغا مقابله
 و معارضه را آماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکر اینجانب
 حصار را مرکزوار در میان گرفته جنگ در پیوستند * * نظم *
 چو باران نیرسان بهنگام جنگ * ببارید ازان باره سنگ و خدنگ
 توگفتی شد آن باره ابر مَطیر * نگرکش همه سنگ و بارانش تیر
 حضرت صاحب قران روی همت عالی بقهر دشمنان آورده ایشانرا
 عاجز و مضطر گردانید و بهادران نصرت پناهش داد مردی و مردانگی
 داده خطای بهادر و شیخ علی بهادر بابسی دلوران دران جنگ زخم
 دار شدند و چون آن حضرت بنفس مبارک متصدی کارزار شده بود
 مخالفان را بصورت کارزار گشت و لشکر ظفر قرین حصار را بحرب
 و ضرب بکشادند و پولاد و آقبوغا را دستگیر کرده به بستند * * نظم *
 سپه را چو صاحب قران پشت بود • نگیں سعادت در انگشت بود
 خدا داد شان از عنایت ظفر * بر اعدای بیسود کوتاه نظر
 وبعد از فتح حصار و قهر مخالفان و ضبط دیار مظفر و کامگار

امیر حسین لشکر کشیده بسر ایشان رفت و شاهان نیز سپاه خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر به نشستند و چون ملک حسین والی هرات از مخالفت شاهان بدخشان و توجه امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکری گران بطرف بلخ روان کرد تا ایل والوس آنجا را غارت کند حضرت صاحب قران را بران حال اطلاع افتاد از کش با سپاه ظفر پناه روی توجه بدفع ایشان نهاد لشکر ملک را چون از توجه آنحضرت خبر شد شبرغان و بلخ را تاخلم تاخت کرده بتعجیل باز گشتند حضرت صاحب قران از معبر ترمذ عبور فرمود و چون خراسانیان باز گشته بودند عزم دیدن خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین را از توجه آنحضرت آگاهی دادند با شاهان بدخشان صلح کرده روان باز گردید و در قندز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته غبار وحشتی که در میان بود بکلی مرتفع شد و چند روز متصل طویها کرده بعیش و عشرت مشغول شدند و از آنجا نهضت فرموده به بیلاق اشکمش رفتند و حضرت صاحب قران بماخان کس فرستاد تا امیر زاده جهانگیر با افرق بخطه دلکش کش توجه فرماید *

* نظم *

* روان گشت فرمان صاحب قران *

* که افرق بسوی کش آید روان *

بانتظار معارفت او توقف نمود چون پنجشنبه بامیرحسین رسید
و خبری که پیوسته گوش امید او بر راه انتظار آن بود برسانید آن
معنی را غنیمت شمرد و بر التزام موافقت و ترک مخالفت سوگند
یاد کرده عهد بست و توران شاه را با پنجشنبه بفرستاد تا عهد ازین
جانب نیز مستحکم شود حضرت صاحب قران عباس بهادر را
با توران شاه روان کرد و امیرحسین با عباس بهادر تجدید عهد کرده
پیمان را با پیمان موکد گردانید و امیر موسی و اولجایتورا باده هزار
مرد بفرستاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطر فلان کس یعنی حضرت
صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعی نموده البته نوعی
سازید که میان ما ملاقات شود و چون ایشان از قهله و کش گذشته
در پایان سمرقند بقریه کمش کنت که مزار متبرک علی انا قدس سره
آنجاست فرود آمدند حضرت صاحب قران بعلی آباد سغد نزول
فرموده بود ایشان بدخواست مصالحت کس فرستادند و آنکس
از آب کرهک عبور کرده پیش حضرت صاحبقران آمد و بشرف
بساط بوس استسعاد یافته حکایت درخواست امرادرباب مصالحت
بعرض رسانید و قرار بران شد که آنحضرت با صد کس و امیر موسی
و امیر اولجایتو با صد کس بهم رسند و ملتس ایشان مبدول افتاده
صلح کنند و چون این سخن بامراه رسید فی الحال سوار شده با صد
مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران با دریست مرد توجه
نمود و چون بیکدیگر نزدیک شدند ملازمان آنحضرت عرضه داشتند

مبارک با هفتاد کس پیش ایشان بگرفت لشکر امیر موسی چون دیدند که سپاه از پس و پیش ایشان درآمد و دست برد این سپاه بکرات دیده بودند و مرارتش چشیده فی الحال منزه شدند کانه هم حمر مستنفره فوت من قسوره متفرق و پریشان گشتند لشکر منصور از پی ایشان روان شده بسیاری را بتیغ قهر بگذرانیدند بسی را فرود آورده از قتل در گذرانیدند و درین اثنا حضرت صاحب قرانی جهت تفقد دولتخانه ارغون شاه بوردالیغی را با بیلاکات لایق بجانب ماخان روان فرمود و درین حال از پیش خبر آمد که لشکر ازبیر حسین رسید حضرت صاحب قرانی مراجعت نمود و همان شش صد مرد را مرتب داشته بربلندی باستاد و لشکر قروناس سی قوشون سواران گزیده میمنه و میسره آراسته در رسیدند و در مقابل صفها برکشیدند و از جانبین سورن انداختند * * * نظم •

خروشی برآمد ز هر دو طرف * که لعلی شد از بیم در در صدف
 حضرت صاحب قران با سپاه ظفر پناه زمانها توقف نمودند تا آن
 بهادران بکاره که این راه از برای آن پیموده اند و زحمت کشیده
 در آیند و دست بکشایند کسی سر بر نیارند و پای پیش نهاده
 آنحضرت ایشان را بگذاشت و با دلاوران خویش مراجعت نمود
 و شبگیر کرده از آب کوهک بگذشت و سحرگاه بقینار شقششار نزول
 فرمود چون پیش ازین نوکری پنجشنبه نام بسالی سرای پیش
 امیر حسین فرستاده بود که سخن مصالحت برساند دران موضع

غرض مبارکش ظاهر شهر سمرقند را منور گردانید وقت طلوع آفتاب بود خواست که بشهر در آید شخصی از شهر بیرون آمد و خبری غیر واقع رسانید که امیر حسین وفات یافته است حضرت صاحبقران بعد از استماع آن سخن بشهر در آمدن مصلحت ندانست عذر توجه بصوب شادمان نافت و چون بشادمانی بشادمان رسید با چند قوشون از لشکر امیر حسین که از مقابل می آمدند دوچار خورد و چون روی قصد بآن حضرت نهادند دفع صایل را بنیروی تایید حمله کرد و ایشانرا رانده منهزم و متفرق گردانید و از آنجا بآب یام آمده نزل فرمود و زمانی توقف نمود تا اسپان چریده سیر شدند و بسعدت سوار شد و چون بموضع نیازی رسید امیر موسی هزاره غانچی که تعلق بخامه او داشت و دیگر سپاه جمع آورده با لشکری پیش آمد بهادران این طرف او را از قصد و نیت حضرت صاحبقران خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا کدورتی که در میان آمده بصفا مبدل شود امیر موسی بکثرت لشکر مستظهر بود آن سخن مسموع نداشت غافل از آنکه عمده درباب محاربه و جنگ مردی و مردانگی سردار است نه بسیارے لشکر جرار * * مصراع *

* پشتِ همه گران سواری دارد *

و با آنکه چند بار خود را آزموده بود باز لشکر آراسته آهنگ جنگ کرد حضرت صاحبقران امیر سیف الدین و خطای بهادر را با پنجاه مرد فرستاد که از عقب ایشان در آمده حمله آورند و بنفس

دهشت از خود غایب شده و چون چشم باز کردی خود را بساحل
 آب دیدی از طرف سمرقند و در عقب نظر کردی دریا همچنان
 جوشان مشاهده نمودی و چون از خواب برآمد رای مبارکش بالهام
 دولت آن سیل جوشان را بلشکر تعبیر فرمود و صورت نجات که در
 جانب سمرقند دیده بود دانست که آنچه مراد است هم از آن طرف
 بحصول خواهد پیوست در خاطر خویش روی توسل و امیدواری
 از جانب جته بکلی گردانید چون درین هنگام آن گروه گزیده مصالحت
 التماس نمودند و دران باب مبالغه فرمودند در محکمه رای صواب
 نمای آنحضرت بدو گواه عدل ثابت شد که خیر در سلوک جاده
 موافقت و مصالحت است و چون خاطر شریف بران نهاد اندیشه فرمود
 که اگر جمعی در میان آمد و شد نمایند و گفت و گو کنند این کار
 مدتی در حیز توقف و تاخیر بماند همان به که خود پیش امیرحسین
 روم و بحتی که باشد رو برو گفته و شنیده هرچه زودتر غبار کدورت
 از میان برخیزد *
 * بیت *

هزبرانی که شیوان شکارند * پیام خود بپای خود گذارند
 لاجرم نوکوی پنجشنبه نام را جهت اعلام قصدی که فرموده بود
 پیش امیرحسین فرستاد و بنفس مبارک چنانکه شیمه و وار آن
 مورد کامکار بود که کارهای کلی همه بنفس همایون خود ساختی
 روی صدق بسوی کعبه صفا نهاده بی توقف و اندیشه روان شد و از
 سیحون عبور کرده متوجه سمرقند شد و چون بانجا رسید و آفتاب

گل با خار فصلها پرداختند سار بوغا و آقبوغا بهادر که حضرت صاحب قران ایشان را بجانب جته فرستاده بود باز آمدند و خبر آوردند که از جته لشکری انبوه میرسد و چون آنحضرت بحقیقت صاحب قران بود و مرید من عند الله و در هر وقت باندک سپاهی لشکرهای گران می شکست و بی کثرتی کارهای بزرگ از پیش می برد و امور غریب از دولتش بظهور می پیوست امیرحسین را دایماً دل در تدارک خاطر او بود و در باب مصالحت با اوسعی می نمود و چون اول بهار شد و خبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت خواهد آمد اندیشه کرد که اگر از جانب جته لشکری به سپاه او پیوندد گوه آهنین بمثل پیش باد حمله اش پره گاهی نسجد و مارا بکلی دست از جهان بپاید شست و دل از جان برگرفت * * نظم *

* آنکه بی لشکر ازین گونه جهان برهم زد *

* چون سپاهش برسد خود که تواند دم زد *

و صلاح دران دانست که بعلما و مشائخ خجند و تاشکنت توسل جسته از ایشان استدعاء نمود که باتفاق با حضرت صاحب قرانی از در دینداری و مسلمانی درآمده معارضه و مسجدله که در میان ایشان است بموافقت و مصالحت رسانند و غبار وحشت و آتش فتنه که در میان برخاسته و برافروخته است بزال موعظت و نصیحت فرو نشانند اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی بمقتضای نص و ان طایفتان من المومنین اقتتلوا فاصحوا بینهما

ایشان نیز از عقب با مردم خود عنان عزیمت بآنصوب یافتند و چون بسیرام رسیدند در قریه چمی کنت اغرق خود را یافتند و بهرام پیش از وصول حضرت صاحب قران از آنجا رفته بود آنحضرت ساربوغا و آقبوغا بهادر را بجانب جته پیش امیر شمس الدین و حاجی بیگ فرستاد بطلب لشکر و بعد از تأمل و استشاره در اختیار مروض قشلاق کیخسرو با ترار رفت و حضرت صاحب قران باشش صد مرد خاصه بازگشته زمستان بسعدت و اقبال در تاشکنت که فردوسی در شاهنامه آنرا بهشت کبک خوانده و چاچ و شاش نیز گویند بگذرانید خان و امیر حسین چون درین مدت هر چند کوشیدند دست سعی شان بدامن مراد نرسید و در عرصه معارضه هر منصوبه که از وقور شوکت و کثرت سپاه به نشانند به بیدق تدبیر که دولت حضرت صاحب قرانی فرو کرد از هم بر شد درین هنگام که لشکر زمستان هجوم کرد و بساط کافوری برف در بسیط گیتی بگسترده بضرورت باز گشتند و در سمرقند پولاد بوغارا با جمعی بهادران بضبط آنجا بگذاشتند و خود با خان بارهنگ سرای رفتند و فصل زمستان دران جا بسر بردند *

گفتار در مصالحت امیر حسین

و حضرت صاحب قرانی

چون فصل شتا بآخر انجامید و رسولان صبا و شمال آواز رسیدن لشکر بهار در انداختند و نصیحت گویان قمری و هزار در باب مصالحت

شامگاهی بود جهان از فراق آفتاب و تراکم حجاب چنان تاریک
 که فلک با چراغ ماه راه نمی دید و سحاب از دیده و دم حسود
 دولت روز افزون مایه گرفته برقی عظیم می بارید هوا چون رای
 مخالفان تیره تر از قار و ابر چون دست دریا نوال صاحب قران
 سیم بار * * نظم *

* هواپرز میخ و زمین پوز برف * زلب ره نبرد می سوی گوش حرف *
 عالی حضرت گردون صولت * * بیت *

دران حال شد بی توقف سوار * به نیروی نایید پروردگار
 و امیر کیخسرو چون دولت درین کاریار و با اتفاق با پانصد مرد رو
 توکل برآه آورده نیم شب بگذار بارسین رسیدند و گذارها را گرفته
 فرمان شد تا برغو کشیدند و چون قوت دولت آسمانی هیبت حضرت
 صاحب قرانی در دلها انداخته بود چنان لشکری بآن کثرت و شوکت
 چون رمه وحش بمجرد آوازی بهم بر آمدند وهم دران شب از کنار
 آب شبگیر کرده بازگشتند و پیش امیر حسین رفتند * * نظم *

سپه گشته پیش سپهبد خجل * سپهبد هم از بخت خرد منفعیل

و درین اثنا بهرام جلایری اشارت و استصواب حضرت صاحب قران
 کامیاب و کیخسرو از تا شکنت بال لشکر جته بازگشت و بجانب
 سیرام رفت و چون اغرق صاحب قران و از آن کیخسرو پیش بهرام بود

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک نسخه لفظ (ازان) قبل

مراجعت نمودند و بدان تدبیر لطیف اسیران مسلمانان از تعرض
استیلاء کافران خلاص یافتند * * نظم *

نه برحدیقۀ رایش وزیده باد غلط * نه برصحیفۀ عزمش نشسته گرد فتور
حضرت صاحب قران بعد ازان نهضت فرمود و از آب سیحون عبور
کرده در موضع خمک نزول فرمود چون امراء و لشکریان امیرحسین
شکسته و برسوائی خسته و پریشان و تازان پیش او رسیدند آتش
خشمش برافروخته رایب ملامت و زجر برافراخت و ایشان را
سوزنشها کرده گناه گار ساخت و خود از سرکین چون شیرغریب
باخان روان شد و چون باق کونل رسید از تمام لشکرده هزار مرد
نام دار که در شجاعت و مردانگی هر یک خود را ثالث رستم
و اسفندیار می دانستند بتعیین برگزید و ایشانرا بر جنگ تیز کرده
این سخن گسترید * * نظم *

که باید که مردانه جنگ آورید * جهان برجهان جوی ننگ آورید
و برسم منغلامی روان ساخته مبالغه کرد که بتعجیل از آب خجند
بگذرید و آتش کین را بباد حمله افروخته بادشمن نبرد آورید * نظم *
سراسر همه دل پر از کین کنید * زکین ابروان را پر از چین کنید

گفتار در گریختن لشکر امیرحسین از هیبت حضرت

صاحب قرانی و بازگشتن امیرحسین

چون خبر توجه لشکر امیر حسین بحضرت صاحب قران رسید

را فرود آوردند و چون گریختگان با امیر موسی و شیخ محمد و اولجایتو رسیدند ایشانرا بیم و هراس صاحب قران در دل و جان قرار گرفته بود *
 * مصرع *
 * گلِ نم دیده را آبی تمام است *

با وجود آنکه بیست هزار مرد مکمل داشتند خوف برایشان غالب گشت و هم در آن شب بی توقف شبگیر کردند حالت یوم یفر المرء من اخیه صورت حال ایشان شده کس بکس ناستاد و هر یک از بیم جان بیخود ولرزان می ناخندند تا پیش امیر حسین درینولا امیر کیخسرو از عقب حضرت صاحب قرانی کس فرستاد که لشکر جته مسلمانان را غارت کرده و برده گرفته از دزق باز گردیدند و من باصد مرد در رباط منتظر شما نشسته ام از وصول این خبر گرد ملال بر خاطر مبارک آنحضرت نشست و روان بازگشته با امیر کیخسرو پیوست و فرمود که مسلمانان را در دست کافران اسیر گذاشتن روا نباشد و چون رای عقده کشایرا برندازک آن واقعه گماشت صلاح دران دید که شصت مرد گزیده کار دان را بفرستد تا از طرف کوه خود را بلشکر جته نمایند باشد که ایشان متوهم شده بشتاب بگریزند و اسیران را باسان تروجهی از ربقه تسلط کفار خلاص توان کرد آن تدبیر صورت نقدیر بود که خامه عنایت پروردگار بر لوح ضمیر آن موید کام گار نگاشت همان که آن شصت مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه بنمودند لشکر جته اسیرانرا باهرچه غارت کرده بودند بگذاشتند و بی توقف بتاخت بگریختند سپاه منصور اسیرانرا با غنایم بی زحمتی بدست آورده

می نمود صاحب قران گردون اقتدار چون همگی استظهار بعون
 عنایت پروردگار داشت از بسیاری سپاه دشمن اندیشه نمی کرد *

* نظم *

چو سرسبزیش داد یزدان پاک * ورا از سپاهی دشمن چه باک
 یکی تن که با او بود کردگار * نباید که اندیشد از صد هزار
 درین حال باتفاق کیخسرو دو هزار مرد جته همراه کرده روی توکل
 بدفع مخالفان نهادند و آن حضرت با پانصد مرد از پیش روان شد
 و از موضع خاوص بیرون آمد و از آب خجند گذشته شبگیر کرد و هر جهان شاه
 و سپاه او شبخون آورد و ایشان را متفرق و پربیشان گردانید و هم دران
 روز بموضع دزق تاخت و خرمن را رانده و کوفته تمامی اموال ایشانرا
 بباد تاراج برداد و درانجا زمانی توقف فرمود تا اسپان بیاسایند و سیصد
 مرد جته را با غنیمتها که فتوح روزگار شده بود همانجا بگذاشت
 و بیاری تایید ربانی پای عزم در رکاب توکل آورد و با دو بیست کس
 روی همت ملکانه بسوی ملک بهادر نهاد و سی مرد جلد کار دیده
 از پیش روان ساخت و دو کس را از طرف دست راست و دو کس
 بطرف چپ بقراولی بفرستاد و بنفس مبارک با صد و شصت
 و شش سوار در عقب ایشان براند مخالفان چون سی مرد آراسته
 دیدند که بی اندیشه می آیند اندیشناک شدند و گمان بردند که
 مگر لشکر مغول رسید و غلبه در عقب است سپاه ملک بهم برآمد و روی
 بگریز نهاد لشکر منصور از پی ایشان تاخته دران چول بسیاری از ایشان

که پیش توغلوک ثمورخان رفته بود خان او را بدامادی خود گرامی گردانیده بود و تومان قتلخ دختر عم زاده خود بیسون ثمورخان ابن ابوکن را باو داد و او را ازان حرم محترم صبیغه بود رقیه خانیکه نام حضرت صاحب قران درین ولا او را برای فرزند ارجمند امیرزاده جهان گیو خواستاری فرمود و بساط عیش و کامرانی گسترده مدت یکماه بعشرت و شادمانی گذرانیدند *

ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت

صاحب قران و شکسته باز گشتن ایشان

درین وقت خان و امیر حسین با لشکری بے قیاس از قروفاس از شهر سبز گذشته سالار بلاق را مخیم نزل ساخته بودند و امراء معتبر مثل امیر موسی و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و اولجایتو پسر اپردی و دیگر بهادران را با بیست هزار سوار بعزم رزم حضرت صاحب قران از پیش فرستاده و ایشان از سمرقند عبور نموده در کنار آب بلنغور فرود آمده بودند و چون امیر موسی و دیگر امراء و بهادران آن سپاه بکرات از حضرت صاحب قران دست بردها دیده بودند و هراس لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته سه فوج لشکر از پیش روان کرده بودند تا هر گروهی بر سر راهی نشسته بمحافظت آن طریق قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد بموضع سوزن گران آمده بود و آن را نگاه می داشت و جهانشاه با هزار و پانصد سوار در رباط ملک بود و خرمن با هزار مرد در موضع دزق راه تپی قدق محافظت

شده و بر معارضان غالب آمده درین ولا تصور بندگان حضرت آن بود که او حقوق سابق مرعی دارد و بعهد خود وفا نموده در معامله معارضه و مقابله با امیر حسین بجان بکوشد و او خود اصلا ازان در در نیامد و نسبت با حضرت صاحب قران رسم خدمت لایق بتقدیم نرسانید و با این همه مواضعی که دران نواحی بخاصه شریفه آنحضرت تعلق داشت بعلت آنکه مال از برای خزانه خان جمع می کند تصرف می نمود *

* نظم *
گفتم که لب تو جان فزائی گندم * افسوس که طره تو دل نیز ببرد
لا جرم غیرت حضرت صاحب قران زبان عتاب بار بر کشود و فرمود
که من بسبب موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین آغاز
کردم و بسی خرابی ازان ممبرولایت راه یافت و رعایت جانب
دوستی نموده ترا ازان حال که خود میدانمی بحکومت رسانیدم و بر
معارضان غالب و مسلط گردانیدم و امروز که اندک قوتی داری
باعتماد عهد و پیمان تو اینجا آمدم و مرود و مردی تو این است
امید بکرم خدای مراد بخش دارم که ترا دگر باره بر در خود خوار
و محتاج به بینم و عن قریب چنان شد *

* و آن خود چه مراد بود کو جست و نیافت *

و امیر کیخسرو از مقدم حضرت صاحب قران مبتهجم و شادمان گشته
آنحضرت را بخانه برد و طوی داد و آنچه از وظایف هوا خواهی
و جانب داری تواند بود بجای آورد و امیر کیخسرو دران وقت

باز ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بطرف پایان آب سمرقند روان شد و امیر حسین پیش ازین بامیر موسی پیغام کرده بود که سر راه حضرت صاحب قرانی بگیرد و امیر موسی و او ج قرا بهادر با لشکر در کولدار آچیغی فرود آمده بودند و جنگ را آماده گشته و چون آنحضرت برسید لشکر فیروزی اثر حمله کردند و ایشان چون پشه از پیش باد صرصر جسته رو بگریز نهادند و بهزار حيله خود را بسمرقند انداختند حضرت صاحب قران از انجا بسعدت شبگیر کرده بساغر ج راند و سحرگاه اسپان را آسایش داده سوار شد و شب هنگام در قرچق فرود آمد زمانی بر آسود و از انجا کوچ کرده وقت صبح در موضع توه پونی نزول فرمود و چاشتگاه ایوار کرده شب در میان بکونک رسيد و از آب خجند گذشته شب آنجا توقف فرمود و چون کیخسرو و بهرام جلاير که پیش خان جته رفته بودند از انجا کوچون ثمور و شیراول را سر کرده هفت هزار مرد جته آورده بودند و در تاشکنت نشسته حضرت صاحب قران روی توجه بآن صوب آورد و چون فرمان خان نفاق یافته بود که لشکر و ایل آن ولایت پیش بهرام جمع شوند او بحکم یرلیغ دران ولایت مستولي شده بود و چون هوای تاشکنت از غبار موکب همایون آن حضرت عطر سا گشت و بهرام پیش ازین نسبت با حضرت صاحب قرانی دم از موافقت و هوا داری میزد و بر مخالفت امیر حسین با آن حضرت عهد بسته بود و بتقویت و معارفت بندگان حضرت صاحب قران بر ایل و تومان خود حاکم

غایت دهشت و ترس اسپان را با زین بتعجیل می کشیدند و تمام
 زینها شکسته شد و نکبت زده و مقهور بشهر در آمدند * * نظم *
 چونکدای نکبت بایشان وزید * گریزنده هر کس بکنجی خزید
 حضرت صاحب قران بسعدت و اقبال چند روزی در سغد جنت مثال
 بموضع فرین کنت و ساغرج توقف فرمود درین اثنا استماع افتاد
 که اولجایتو و پولاد بوغا با لشکر قروناس متوجه شده می آیند بعد
 ازین خبر طغی شاه از کش گریخته رسید و تقریر کرد که جمعی بی
 خبر بر سر ترماجوق ناخته او را گرفته اند و بقتل آورده حضرت
 صاحب قران از انجا نهضت نمود و با لشکر بهرام انتقام بکنار آب پیام
 فرود آمد و ارغون شاه بوردالیغی که او را بخبر گیری فرستاده بود پیامد
 و یکی را گرفته بیاورد و چون ازو خبر پرهیدند زانوزده جواب داد
 که اولجایتو و پولاد بوغا بآب توم نشسته اند و امیر حسین با لشکر
 گران بقرشی رسیده در آینه رای صواب نما حضرت صاحب قران
 که بصیقل توفیق جلا یافته بود مصلحت وقت چنان روی نمود
 که بحکم الامور مرهونته باوقاتها چند روزی با روزگار سازگاری
 کرده شود تا هنگام آن در رسد که دشمنانرا بحسام انتقام سزای لایق
 در کنار توان نهاد و ما ذلک علی الله بعزیز * * نظم *
 یاقوت همی قیمت ازان افزایش * کز سنگ بر روزگار بیرون آید
 بنابراین لشکر پیرا که از کش و آن نواحی جمع آورده بود رخصت
 مراجعت ارزانی داشت و با شش صد سوار که ازان سوی آب

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بجاناب

سمرقند بسعدت و کامرانی

صاحب قران کامگار لشکرکش و نواحي آن جمع آورده متوجه
سمرقند شد و ترماجوق ایغور و طغي شاه را در ولايت کش باز داشت
تا بضبط اموال دیوانی قیام نموده بسویت و راستی از رعایا مستخلص
گرداند و چون رایت نصرت شعار بحوالی سمرقند رسید اوج قرا بهادر
باسپاه امیر موسی بیرون آمد و کنار آب رحمت گرفته باستاد حضرت
صاحب قران لشکر ظفر قرین را مرتب داشته میمنه و میسره بیاراست
و بنیروی دولت قاهره بیک حمله همه را متفرق گردانید و آقتمور بهادر
از عقب اوج قرا شتافته شمشیری زد او را که تمام تیرهاش قلم شد و اوج
قرا بهادر از بالای زین خود را پیچیده شمشیر حمایل دار فرود آورد و بر سر
اسپ آقتمور بهادر زد چنانچه اسپ از پای درآمد و سوار پیاده ماند
و اوج قرا گریخته بشهر درآمد صاحب قران نصرت قرین بموضع رتین
نزول فرمود و اوج قرا یکهزار و پانصد مرد مرتب و مکمل ساخته
بآهنگ جنگ بیرون آمد سپاه ظفر پناه صاحب قران گردون اقتدار
چون شیر غران ببوی شکار روی جلالت بایشان نهادند ایشان از غایت
خوف و هراس پیش از جنگ بگریختند * * نظم *

نیارست دشمن توقف نمود * رخ از دور بنمود و برگشت زود

و چون لشکر گریخته بمحلهای شهر رسیدند و در بندها را تنگ کرده
بودند و کوچهارا چوب انداخته چنانچه سوار را مجال گزار نبود از

ظفر پناه تکامشی کرده تا جکد ایلک برفتند و کلانقوان ایشانرا بدست آورده بسی غذایم از چهار پای و غیر آن بگرفتند *

* بیت *

جو آن بدسگالان هزیمت شدند * سپه بی نیاز از غنیمت شدند
از انجمله اولجایتو طایخانمی و پولاد که با حضرت صاحب قرانی
سوابق دوستی و اخلاص داشتند درینولا با مخالفان موافقت نموده
آمده بودند لشکریان ظفر قرین ایشانرا به تیغ کین بگذرانیدند و سرها
بریده پیش صاحب قوان آوردند و وقوع این حال از کمال مرحمت
و انضال بر خاطر همایونش گران آمد و فرمان داد تا جسد ایشانرا
بشهر کش نقل کنند و علماء و صلحای آنجا بر ایشان نماز گزارند و با وجود
عداوت و عصیان که از ایشان بظهور انجامیده بود حقوق دوستی سابق
باین مرتبه رعایت کرده شد *

بروزگار همایون او محقق شد * که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق
و بعد ازان فتح ارجمند همت عالی عزم آن کرد که دشمنان را مجال
نداده برانند و بجلگای حصار رسانند و لشکر آنجا جمع کرده رو بجنگ
امیر حسین آوردند قوت قلب امراء برفعت همت آن حضرت وفا
نمی کرد باتفاق زانو زده عرضه داشتند که درخواست هواداران
دولت خواه و صواب دید بندگان درگاه آنست که این عزیمت فسح
پذیرد و عنان توجه بصوب سمرقند معطوف گردد عواطف خسروانه
سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

کم بودند لشکریان را دل داده استمالت نمود و جهت ترغیب ایشان بکوشش و نبرد بلفظ گوهر بار در آورد که امروز روز بزم و عشرت مردان است * *نظم* *

* بزم مردان عرصهٔ رزم است و عشرت داروگیر *

* باده خون دشمن و جام دمام تیغ و تیر *

و امیر داره و امیر سار بوغا و حسین برلاس و امیر سیف الدین و عباس بهادر و آقبوغا بهادر و هندو و ایلچی و دورکه و شیخ علی بهادر و علی یسوری و جوبین و محمود شاه هر یک را بجای خود باز داشت و بنفس مبارک بقراولی پیش رفت و چون یاغی نزدیک رسید جرنغار و برنغار تربیت داده قول را بفرشکوه خویش بیاراست و فرمود که هنگام جنگ باید که سه جوق شده حمله بریم و چون سپاه طرفین دستا دست شدند مولانا بدر الدین و پسرش بگریختند و علی یسوری باد و نوکر و بگریز نهاد حضرت صاحب قرانی بتایید ربانی حمله کرده * *نظم* *

در افکند خود را دران کارزار * چو شیری که گور افکند در شکار

چو خورشید تیغش درخشنده شد * عدو چون ستاره پراکنده شد

کسی را که ایزد بود کار ساز * زیاری لشکر بود بی نیاز

شکست آن جهان جوی نصرت پناه * چنان لشکری را باندک سپاه

لشکری بآن کثرت و شوکت ساعتی داد مقاومت ندادند و از یک حمله

صاحب قران گیتی ستان پشت فرار نموده رو بهزیمت نهادند سپاه

دگر روز چون گنبدِ لاجورد * بر آورد و بنمود یا قوت زرد

رایتِ نصرتِ شعار از انجا بسعدت روان گشت درین اثنا امیر جاکو
از اسپ بیفتاد و چنان آزرده و مجروح شد که مزاجش از نهیج
استقامت انحراف یافت حضرت صاحب قران سی سوار مکمل
همراه او کرده بماخان فرستاد و روی همت راسخ اساس بجنگ
قروناس آورد امراء و بهادران همه دران عزم متفق و یکدل شدند مگر
علی یموری که آن رای را مستصوب نبود و مصلحت نمی دانست
خوبشانش این معنی بعرض صاحب قران رسانیدند و آن حضرت
او را بجبر تکلیف کرده سوار ساخت و شیخ علی بهادر و آقبوغا بهادر
را با شصت مرد برسم منغلائی روان گردانید و از جانب مخالف
هند و شاه با سیصد سوار مقدمه لشکر بود منغلائی جانبین بهم
رسیده در یکدیگر آویختند و ببادِ حمله آتش پیکار افروخته با آب تیغ
خاکِ معرکه با خون بر آمیختند * * نظم *

چو ابر و هوا درهم آویختند * چو باران زتن خون فرو ریختند

زخونِ دلبران و گردِ سپاه * زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

تا ییدِ آسمانی سپاهِ حضرت صاحب قرانی را با قلتِ عدد فتح
و فیروزی کرامت فرمود و منغلائی دشمن را رانده بقول ایشان رسانیدند
و چون این فتح روی نمود آنحضرت فرود آمد و اسپانرا آسایش دادند
و در همان روز وقت پیشین بسعدت سوار شد و شش صد مرد را
هفت قوشون ساخت و چون سپاه ظفر پناه از معارضان بعدد بسیار

دشمن تمکن یافته هرکس جای خود را بجد تمام محافظت می نمود صاحب قران سپهر اقتدار عزم آن دیار جزم کرده باستظهار عون پروردگار سوار شد و باشش صد کس شب گیر کرده روی توکل براه آورد و چون از آب جیحون بگذشتند شبگیر کرده نزدیک صبح به نیستان رسیدند و آن روز در اندرون چهار باغی کمین کرده توقف نمودند تا اسپان از رنج راه بر آسودند و از موضع جویداری شبگیر کردند و از طرف خزار قرشی را در میان گرفتند و جمعی از نوکوان امیر موسی آنجا بودند همه را دستگیر کرده در قید اسار در آوردند خوبشان قیصر و انا بخلک و کوده اردو شاه باقوم خود بگریختند و دورگه و شیخ علی بهادر با بازرگانان بتصور آنکه از یاغیانند جنگ کردند و غالب شده چهار تنگ کمخا غنیمت گرفته پیش حضرت صاحب قران آوردند آنحضرت فرمان داد تا تمام آنرا بصاحبانش باز گردانیدند و بکم و بیش دران تصرفی نرفت و از لشکر قروناس پنج هزار مرد در موضع قوزی مذاق نشسته بودند و امیر سلیمان یسوری بایشان ملحق شد و برانخواجه و هند و شاه نیز بالشکر بایشان پیوستند و انا بخلک و کوده از نزدیک خزار گذشته پیش ایشان رفتند و حضرت صاحب قرانی ازین احوال آگاهی نداشت آفتاب زردی از قرشی بسعادت سوار شد و نیم شب به نوقت رسید و درانجا خبر لشکر قروناس و کثرتی که پیش ایشان جمع آمده بشنید و جانب حزم رعایت نموده فی الحال از میان عمارات و دیوارها بیرون فرمود و آن شب در ظاهر نوقت بصحرای نوقت نمود * * نظم *

کرده پیش ملک فرستاد و بروفق اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن
 منها او ردوها سخنان محبت امیز مہر انگیز اورا جوابی مناسب
 آن پیغام داد کہ چون بر دین داری و نیکو کاری ملک وثوق و اعتماد
 حامل است فرزند را پیش او فرستادیم و متعلقان را با غرق درین
 مملکت خواهیم گذاشت و در خاطر چنان است کہ عنان عزیمت
 بصوب دیار املی معطوف گردد یقین کہ در رعایت و محافظت ایشان
 آنچه مقتضای مکارم ملکانه باشد بظہور خواهد پیوست * * ع *
 * نباید از بزرگان جز بزرگی *

گفتار در نہضت ہمایون حضرت صاحب قرانی

بماوراء النہر و شکستن لشکر امیر حسین

چون سابقہ عنایت ربانی منشور سعادت حضرت صاحب قرانی را
 بطغرای فحوائی بہجت افزای و جعلنا کم خلائف فی الارض
 موشح گردانیدہ بود ہمت بلند جناب آنحضرت سر نہمت بآن فرو
 نمی آورد کہ همچون سلامت جویان بمامنی قرار گرفتہ بمجرد انتظام
 اسباب دولت و کامرانی قناعت نماید و مانند آسایش پرستان
 فرصت عیش غنیمت شمرده لذات جسمانی طلبد و بزم عشرت
 و شادمانی آراید * * شعر *

نحن اناس نعشق المکارما * لسنا نحب الشعر والمباسما
 درین وقت باوجود آنکہ تمامت ممالک ماوراء النہر در حوزہ تصرف
 و تسلط مخالفان و معاندان بود و در ہر موضعی گروہی اندوہ از لشکر

بقصد امیر نوروز بخراسان فرستاد او بنا بر حقوق بسیار که بر ملک
 فخرالدین داشت و پیوند که با او کرده بود از طوس پناه بهوات برد
 و ملک فخرالدین با او تجدید عهد کرده بغلاظ ایمان موکد گردانید
 و با این همه چون امیر قتلغ شاه بدر هرات رسید ملک فخرالدین گذر
 ورزید و امیر نوروز را بدو سپرد و بقتل آوردند و بزادر ملک فخرالدین
 ملک غیاث الدین که پدر ملک حسین بود در عهد سلطان ابوسعید
 با امیر جوپان سلدوز که مرئی او بود همان طریقۀ سپرد و او را
 و پسرش را جلاو خان که از سلطان ابوسعید گریخته پناه بدو برده
 بودند و بایشان عهد کرده به بیداد بکشت و عجب تر آنکه امیر
 جویان پیوسته نکوهش رای امیر نوروز کردی که بطایفه غدار پناه
 برد وسعت پشت اسب بضیق چهار دیوار حصار بدل کرد و خود
 عاقبت همان کرد که او کرد بعینه همان دید که او دید اذاجاء القضا
 عمی البصر

* بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرگان کور گشتند و کر
 و این حکایت در مقدمه بتفصیل گزارش پذیرفته غرض آنکه حزم
 و کاردانی حضرت صاحب قرانی بعد از اطلاع برین معانی رخصت
 ملاقات و مخالطت با ملک نمی داد و محاسن خصال خسروانه روا
 نمی داشت که مباحثت و تودد او بعدم التفات و اعراض کلی مقابل
 گردد بنا برین فرزند ارجمند نور حدقه سلطنت و جهانداری و نور
 حدیقه ابهت و کامگاری امیرزاده جهان گیر را مبارک شاه سنجری ملازم

چون حضرت صاحب قران از مرو گذشته ماخان مضرب
 خيام نزول همایون گشت امیر جاگورا برسالت پیش والی هرات
 ملك حسين فرستاد ملك مَقْدَمِ او را باعزاز و احترام تمام تلقی
 نموده از شرایط مراعات و محافظت جانب او هیچ دقیقه فرونگذاشت
 و نسبت با حضرت صاحب قرانی اظهار هواداری و محبت جانی
 کرده در باب موافقت و مظاهرت مبالغه ها نمود و استدعا فرمود که
 من بسرخس می آیم اگر ایشان ازان طرف تشریف آرند بنیاد
 صورت و موالات استحکام پذیرد و عقد موافقت و ارکان معاضدت
 بعهد و پیمان موکد و مشید گردد و چون امیر جاگو مراجعت نموده
 آن سخنانرا بعرض رسانید و حضرت صاحب قران پیش ازان
 مصاحب امیر حاجی برلاس بآن طرف رسیده بود و برعادت
 ناپسندیده و شیمه غدر که ازان دودمان در هر زمان بظهور آمده اطلاع
 یافته چه امیر نو روز پسر ارغون آغا که در زمان سلطنت قران خان
 صاحب حَلّ و عقد ممالک خراسان بود عم ملک حسین ملک
 فخرالدین که پدرش ملک شمس الدین کرت او را در قلعه خستار غور
 بند کرده بود از پدرش طلب داشت و از قلعه خلاص کرده تربیت
 فرمود و دختر برادر خود را امیر حاجی باو داد و حکومت هرات
 باو تفویض فرمود و کار او ازان تربیت بالا گرفت و چون مزاج
 قران خان با فساد بدگویان بر امیر نو روز متغیر شد و برادر و خویشان
 او را در آذر با ایجان بقتل آورد و امیر قتلخ شاه مذغوت و دیگر امراء را

و لشکر چنان درهم آریختند * که از آهن آتش فروریختند
 توگفتی هو لاله کارد همی * ز پولاد بیجاده ^(۱) بارد همی
 باد حمله سپاه نصرت پناه از گرد راه خاک ادبار بر دیده شوکت
 مخالفان پاشید و نسیم فتح از مهیب عنایت الهی برایت ظفر پیکر
 وزید امیر خلیل که مقدم لشکر قروناس بود مقهور و مغلوب شد
 و تمام لشکر متفرق و پراکنده شدند * * نظم *

* دولتش بسیار ازینها کرد و تا باشد کند *

* کین هنوز از پرتو صبح جمالش لمعه ایست *

* مرکب همایون از انجا مظفر و منصور در کف حفظ ملک غفور
 بسعادت معاودت فرمود و از آب گذشته مدت یکماه بر هر چاههای
 موضع قراول توبه توقف نمود و از انجا عازم ماخان گشت و نیکویی
 شاه نقد روان جان بحواله دیوان قهر و انتقام از وجه جنایت کفران
 نعمت بقابض ارواح فرود آورد * * مصراع *

* هر کس که چنان کند چنینش آید پیش *

* و هر آینه * * نظم *

* هر کوز ولی نعمت خود روی بتابد *

* روزی بکشد کیفرش و چاره نیابد *

گفتار در فرستادن صاحب قران گردون جلالت

امیر جاکو را پیش ملک حسین برسالت

(۴) بیای مجهول - صفحویزه ایست سرخ که ما نذ کار با جذب گاه کند *

بهر طرف آورده و برده از پایان بورد الیغ جای گذار اختیار فرمود
و امراء را فرمان داد که با چهار صد سوار بطرف نشیب آب روان
گردند و خود با دو بست کس چاشنگاه بر آب زده آخر پیشین ازان
جانب بشناه بیرون آمدند و از انجا شبگیر کرده سحرگاه اطراف
و جوانب آمویه که نیکپی شاه آنجا بود فرو گرفتند و او مردی دلیر
بود پهلوان و چابک سوار تیر انداز سخت کمان دست جلاوت
از آستین کوشش بر آورد اما شامت کفران نعمتش دامن دولت
گرفت و سعادت یاری نکرد اول تیر که بینداخت زه کمانش بگسست
و تیرش بر سپر خطای^(۱) بهادر آمد و دور که و خطای بهادر در رسیدند
و او را دستگیر کردند سبحان الله زه کمان گویی از نار پیمان خود
تافته بود که بس زود بگسست و تیر مکر از چوبه تدبیر خود تراشیده
بود که بسپر خطا باز خورد حضرت صاحبقران فرمان داد تا کشتیها
بآن طرف روان کردند امراء با چهار صد مرد که بر حسب فرمان
بآن طرف آب بودند بکشتی بگذشتند حضرت صاحبقران را
در اثنای این احوال معلوم شد که لشکر قروناس در نواحی بخارا
نشسته اند همت عالی اقتضای آن کرد که بعطفه عنانی خرمن
جمعیت ایشان بباد تفرقه بردهد به نیروی نایب شبگیر کرد و بموضع
بیرمس بایشان رسید *

* بیت *

* بیرمس بایشان رسید *

(۱) چنین است در سه نسخه و در سه کتاب دیگر بجای آن (ختای)

تا نیستانهای ماخان را آتش زده بسوختند و چون باز از نو سبز شد
اسپانرا فربه گردانیدند *

گفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قران از آب
آمویه و گرفتن نیکپی شاه و تاخت فرمودن
بر لشکر قروناس و شکستن ایشان

درین اثنا بمسامع آن حضرت رسید که نیکپی شاه که از میامن
النفات بندگان حضرت از ذل آوارگی خلاص شده و در آمویه و نواب
که جای اصلی اوست بعز حکومت نمکن یافته بحکم ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی پای از جاده اطاعت بیرون نهاده و سر
بطغیان و عصیان بر آورده و هرکرا میداند که احرام توجه این حضرت
بسته از نوکران آنحضرت و غیرهم می گیرد و محبوس داشته نمی گذارد
که بگذرد حضرت صاحب قران را از استماع این خبر نایره غضب
اشتعال یافت و از راه تورت کول باشش صد مرد شبگیر کرده روان شد
و چون بلب جیحون رسید هنگام آب خیز بود و سیل بغایت بسیار
و تیز *

* نظم *

* بدیدار که موج و دریا نشیب *

* بتگ چرخ کردار و طوفان نهیب *

* چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش *

* چو مار از شکنج و چو شیر از خروش *

آن حضرت بنفس مبارک محل گذر طلب کرد و نظر احتیاط

علی و محمود شاه خواستند که باز حشری جمع آورند و بمحافظت شهر قیام نمایند هر چند دران باب سعی نمودند و مردم را طلب داشتند کسی بسخن ایشان التفات نکرد شب بضرورت دروازه باز کرده بیرون جستند و راه ماخان پیش گرفتند آستین دولت از دست فرصت داده بودند دامن عجز بدن دان اضطرار گرفته از پی می بایست دوید *

* نظم *

* شور بختی که دهد دامن اقبال از دست *

* زود باشد که ازان غصه گریبان بدر *

امیر حسین بکاول از عقب ایشان روان کرد و تا کنار آب ناخته بیشتر نوکران ایشانرا فرود آوردند و تمام اموال و چهار پایان باز گرفتند علی و محمود شاه سوار و جمعی نوکران پیاده به بسی مشقت جان بیرون بردند و از آب عبور نموده بچول در آمدند و از سرو گذشته در ماخان بسعادت بساط بوس حضرت صاحب قران مستسعد گشتند از هرگونه تقصیرات خویش منفعل و شرمسار و باطف و مرحمت آنحضرت خوشدل و امیدوار مراحم خسروانه جوایم ایشانرا رقم عفو کشیده نوازش بسیار فرمود و باسپ و جامه سرافراز گردانید و بعزم شکار سوار شده ایشانرا در سلک ملازمان انتظام بخشید و امیر حسین را چون بخارا مسخر شد چند روز درانجا توقف نمود و بعد ازان امیر خلیل را با دیگر امراء و لشکر غلبه بمحافظت آنجا باز داشت و بسالی سوای مراجعت نمود و حضرت صاحب قران فرمان داد

و چون بلب آب آمویه رسید از اتفاقات حسنه ده کشتی از بالای
 آب می آمد فرمان داد تا آن کشتیها بگیرند و از آب عبور کردند
 و بچول در آمده و از سرگذشته در ماخان بسعدت و اقبال
 به اغرق همایون پیوست *

ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را

چون امیر حسین با لشکر بخارا رسید علی و محمود شاه باستظهار
 معاونت اهالی شهر بضبط و محافظت حصار مشغول شدند
 و لشکر بیرون حصار را در میان گرفته جنگ در انداختند و مردم
 شهر جلالت نموده از دروازه کلاباد بیرون آمدند و روی جسارت
 بمکاربه ایشان نهادند امیر حسین از راه خداع و مکر بالشکر هزیمت
 نموده تا مزار شیخ عالم سیف الدین باخرزی قدس سره باز گشتند
 مردم تاجیک بتصور آنکه لشکر گریخته میروند بی نحاشی با اسلحه
 و تبر و فلاخن از پی ایشان بشتافتند لشکر باز گردید و بیک حمله
 همه را تا دروازه رانده بسیاری از آن زیاده سرانرا بدست قهر از پا
 در آوردند و بقیه السیف که بهزار حيله جان از آن ورطه بیرون بردند
 و تیر و کمان انداخته بسوراخها و گاه دانه خزیدند و دم در کشیدند *

* نظم *

* هر سر سبک که او نه نشیند بجای خویش *

* از دست روزگار به بیدند سزای خویش *

فرمود و از آنجا متوجه بخارا گشت علی بسوری و محمود شاه
اقامت رسم استقبال واجب دانستند و به قدم عبودیت پیش آمده
و وظیفه خدمتگاری بجای آوردند و مرکب همایون بسلامت و
سعادت بشهر بخارا نزل فرمود امیر جاکو بسبب آنکه پیش ازین
محمود شاه را هر دم اسپ بسته دوانیده بود و پیش واپس چوب
زده ادبی بلیغ کرده بر جانب او اعتماد نداشت و بصورت دولت
خواهی بر خاطر خطیر حضرت صاحب قرانی می نگاشت که
مصلحت وقت توجه صوب خراسان است و هر چند مبالغه نمود
آنحضرت قبول نفرمود امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر
متفق شدند و بی استیازه بطرف خراسان بماخان رفتند بعد از
چند روز خبر بخارا رسید که منغلی امیر حسین امیر موسی و امیر
اولجایتو با لشکر گران نزدیک رسیده اند حضرت صاحب قران
با علی بسوری و محمود شاه فرمود که صلاح دولت و مملکت
و مقتضای شجاعت و جلالت آنست * * نظم *
که ما لشکر از شهر بیرون بریم * بران جنگ جویان شبیخون بریم
ایشانرا قوت ارتکاب آن امر خطیر نبود اتفاق نمودند و عرضه داشتند
که ما بندگان مصلحت داران می بینیم که جای را نگاه داریم و چون
دشمن برسد بدفع و معارضه ایشان قیام نمایم حضرت صاحب قران
چون آثار خوف و بددلی از ایشان مشاهده فرمود و بر ثبات قدم
ایشان نیز وثوقی نداشت از آنجا نهضت نمود و عازم خراسان شد

دویست کس ملازم نبود به نیروی شجاعت صف لشکر بر آراست
و روی توکل بر ایشان نهاد و چون لشکر یکدیگر را بدیدند از طرفین
سورن انداختند حضرت صاحب قرانی از الهام تایید آسمانی
اندیشه فرمود * * نظم *

کس از آزمایش نیابد جواز * نشیب آیدش چون رود بر فراز
بعد از چنان فتحي نامدار که تا انقراض عالم طغرای کار نامه
پادشاهان گردون اقتدار و دیباچه مناقب جهانداران در هر روز کار خواهد
بود اقدام بر چنین جنگی نمودن مصلحت نیست علی الخصوص
در مبادی حال چه بتجربه که آئینه یقین نمای عقل است روشن
شده که هر دولت عظیم که آستین مآثرش بطراز ثبات مزین و نامه
مفاخرش برقم دوام معنون خواهد بود مبادی آنرا از تقلبات
گوناگون چاره نباشد بدر عالم افروز فتح بدر را در عقب هلال واقعه
جگرسوز احد از کوه بر آمد و آفتاب جهان تاب سلطنت سلیمانی را
ابر استیلاء دیو کبر به پیش در آمد * * نظم *

دولت آن به که اُفت و خیز بود * دولت تیز رست خیز بود
لا جرم آن حضرت در آن حال چون دشمن آگاه شده بود و مجال
شبیخون نمانده مراجعت اولی دانست از راه کوردنک روانه شد
و لشکر مخالف بآن غلبه و کثرت اگرچه معاینه دیدند که ایشان اندک
ففری بیش نیستند اصلا از جای خویش پیش نیامدند و کس
از عقب ایشان نرفت حضرت صاحب قران بقرشی معاودت

هزیمت یافت با سپاه شکسته بسوی امیر حسین شتافت و صورت
 واقعه را درست بازراند امیر حسین از آن معنی متعجب بمآذ
 و بغایت هراسان و اندیشه ناک شد و بتعجیل هر چه تمام تر لشکر
 خود را جمع آورده از سالی سرای متوجه آن حضرت گشت و امیر
 اولجایتو اپردی و جهانشاه پسر تایغو و پولاد بوغا و ده هزار مرد
 قروناس با امیر موسی از پیش روان ساخت و ایشان از قهاغه
 گذشته به نزدیک تَنگ چَکچَک فرود آمدند و به ترتیب کار رزم
 و پیکار مشغول شدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع
 یافت بعزم شبخون متوجه ایشان گشت و از راه یلغوز باغ
 که در دشت وراغ در فراز و نشیب آن * * مصرع *

* گفتی که لقمه ایست جهان در دهان برف *

بآهن نعل اسپان خاره سم سیم برف برسندان زمین گرفته سکه
 چستی و چالاکي زدند و چند کس را از راه بالا بزبان گیری ارسال
 فرمود تا کیفیت احوال دشمنان بتحقیق باز دانند ایشان بیست مرد
 از طرف یاغی گرفته بیاروند و بعد از استکشافِ خبر لشکر چنان
 معلوم شد که ایشان در شب از تنگ چکچک عبور کرده در جکه الیک
 فرود آمده اند صاحب قران کامکار رعایت حزم را باز کسی فرستاد
 و بعد از تحقیق به یقین پیوست که امیر موسی و امیر اولجایتو
 و دیگر امراء ده هزار سوار مکمل را ترتیب داده بر بالای آق قیا صفها
 کشیده استاده اند حضرت صاحب قران را در آن وقت زیاده از

که گریخته می رفتند باز گردانیده بیاورده اند * نظم *

بر هو طرف که چشم نهی جلوه ظفر * و زهر جهت که گوش کنی مرده سرور
 حضرت صاحب قران آن زمستان قرشی را بسعدت و سلامت محل
 توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان بر حال اهالی
 و سکن آن دیار انداخت رعایا را استمالت نمود و بسعی در باب
 صنارت و زراعت و لایات اشارت فرمود و محمود شاه را بحکومت بخارا
 فرستاد تا آن طرف را ضبط کرده معمور گرداند و خراج و اموال آن
 بخزانة عامرة رساند و نیکی شاه را که در خراسان پریشان می گردیده
 نشان فرستاد، طلب نمود و آمویه را با توابع با او ازانی داشت و از
 میامن تربیت آن حضرت حاکم جای خود گشته بضبط آن مشغول شد
 و علی بسوزی که با بسوزیان سرگردان می گشت در بخارا بمحمود شاه
 که داماد او بود پیوست حضرت صاحب قران چند نوبت علی
 و بسوزیان را تفقد فرموده طلب داشت و ایشان بسعدت امتثال
 مستعد نگشتند و امیر موید حرم خود را شیرین بیگ آغا بطرف
 ماخان روان کرد و ترمچی بخشی نیز کوچ خود را با ایشان بفرستاد
 و در اثناء طریق راه غلط کردند و بسی اسپ و آلاخ ازان سبب
 تلف شد تا کسی را که خبیر بود دران راه بفرستادند و ایشانرا سرکرده
 در ماخان به اغرق همایون رسانید *

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب حضرت صاحب قرانی
 چون امیر موسی از مدینه جلالت بهادران حضرت صاحب قران

نام کمان و تیر در دست و گرچه دران کار دستی نداشت و چون
 حضرت صاحب قران نزدیک میشد تیر در کمان نهاده می کشید
 و نمی انداخت آنحضرت از اندیشه آنکه او تیر اندازی نیک
 باشد و اگر زخمی رسد محل ملامت و سرزنش بود که از برای طمع
 دار زن و مال زخم خورده احتراز می کرد و بسیار پیش نمی راند
 ناگاه از قضا بار گیر جهان نوردش را جو گرفت و برجای بماند
 و دران حال دولت شاه بخشی بر سیده و سپه در سر کشیده از پی
 عورات بدوانید آن شخص که کمان داشت بضرورت تیری بینداخت
 و غیب و غارش دران کار ظاهر شد دست از کوشش باز داشت
 و بازان رو بگریز نهاد و دولت شاه هر چند از عقب ایشان تاخت
 نرسید و دران وقت آرزو ملک آغا خامله بود نه ماهه بقومان
 آغا و همانا سعادت آن فرزند ارجمند بود و السعید من سعد فی
 بطن امة که دست تعرض قاصدان بایشان نرسید چه در محکمه
 قضا عقد ازدواج آن بانوی عالی شان با حضرت صاحب قران رقم
 تقدیر یافته بود چنانچه مشروح بوضوح خواهد پیوست و آنحضرت
 از اقربایی که قریب قزلقاق است مراجعت فرموده معسکر ظفر پناه
 را از فر نزول همایون بیار است و امیر جاگو و امیر سیف الدین ازان
 توقف که در آمنتال امر نموده بودند خجالت زده و پشیمان شدند و تا
 فرمان قضا جریان بجا آورده باشند ببالای آب جگدالیک در عقب
 دشمنان ناتنگ کوچک بناختند و هزاره جلایر و جمعی دیگر را

روا داشتند صاحبقران کامیاب چون آفتاب گه بی لشکر بر حشر اختر
 زند و چون شیر که بسر پنجه قوت خویش شکار افکند بی درنگ از
 بی مخالفان تاخت کرد و امیر داؤد چون ظفر در مقدمه روان شد
 و از طرف یاغی صد سوار دلاور که قفای لشکر خود را نگاه میداشتند
 از آمدن ایشان آگاه گشتند و در قوشون شده جرنغارشان ایلچی بوغا را
 رانده برگردانیدند و برنغار بر صاحبقران کامگار حمله آورد نهنگ مردم
 خوار یعنی شمشیر آبدار آتش کردار در دریای دست حضرت صاحب
 قرانی آغاز سرافشانی کرد ایشان چون پشه از پیش باد صرصر چنان
 گریزان شدند که از مشاهده آن سپاه جرنغار نیز که جلالتی نموده بودند
 و ایلچی بوغا را رانده از بیم فی الحال بگریختند و کوتلها و اسپان
 ایشان همه بدیگر غنایم عساکر منصوره مضاف شد * * * نظم *
 بهر جا که روگرد صاحب قران * ظفر تاخت با او عنان در عنان
 و آرزو ملک آگاه دختر امیر بایزید جلاپرو خاتون امیر موسی بود
 باملک بهادر همراه گشته گریخته میرفتند صاحب قران فلک اقتدار
 از عقب ایشان روان شد و ملک را آواز داد که از سرخون تو اگر چه
 ریختنی است گذشتم عورات را از خود جدا گردان ملک چون مرده
 اسبان جان شنید بامثال فرمان مبادرت نمود و قضیه من نجابراسه
 فقدر ببح را غنیمت شمرده از ایشان جدا گشت و چون باد بشتاب
 برفت عورات همچنان می تاختند و صاحب قران سپهر اقتدار یک
 تنه آفتاب وار از پی ایشان میرفت و با ایشان نوکری بود عاشق تاز

قصه یوسف علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام خود معترف شده

وانصاف داده که * * نظم *

زهر گونه نظم آراهم * بگفتم دران هرچه خود خواستم

اگرچه دلم بود ازان بامزه * همی کاشتم نخم و بیخ بزه

ازان نخم کشتن پشیمان شدم * زبان را و دل را گره برزدم

که آن داستاها دروغ است پاک * دو صد زان نیرزد بیک مشت خاک

برین می سزد گر بخندد خرد * زمن خود کجایی پسندد خرد

که یک نیمه عمر خود گم کنم * جهانی پر از نام رستم کنم

چه باشد سخنهای برساخته * شب و روز اندیشه پرداخته

والحق این معذرت و انصاف ازان بدیع مقال بی همال هم از دلایل

و غورِ فضل و کمالِ اوست * * نظم *

که جاوید فردوسی آسوده باد * بجائی که نامش بآن مرده داد

القصه چون بنیروی اقبال فرخنده فال رایت شوکت و اقتدار

معاندان که باوج تجبر و استکبار برافراشته بودند نگونسار شد و نقوش

مباهات و افتخار معارضان که باستظهار کثرت اعوان و انصار بر لوح

تصور و پندار نگاشته داشتند بآب تیغ آتشبار بکلی شسته گشت لشکر

مخالف یگبارگی پشت عجز بهزیمت داد و امیر و نوکر و سردار و لشکر

روی اضطرابِ بصوب فرار نهادند حضرت صاحبقران امیر جاکو و امیر

حاجی سیف الدین را فرمود تا تنگ چکچک تکامشی کرده از

گریختگان آنچه توانند بدست آورند ایشان دران باب اندک توقیفی

آورد ملک چون دید که آنحضرت متوجه انتقام اوست پای قرارش از جای رفته دست عجز در دامن فرار آویخت و بی آنکه شمشیر برکشد سپر انداخته روان بگریخت و بقبتول خود شتافت که در گنبد لولی بود حضرت صاحب قران عنان دولت بآن صوب تافت و چون شیرفران از عقب او روان شد ایشان چون سیاهی سپاه آنحضرت از دور دیدند در آنجا هم نتوانستند ایستاد متفرق و پربشان گشته رو بگریز نهادند ز ره عنایت بی نهایت الهی وز ره فیض فضل و رحمت نا متناهی که یک کس را بمزید لطف مخصوص کرده اند آن مایه قوت و شجاعت ارزانی دارد که با دو بسوی و چهل و سه مرد باختیار نه برسبیل اضطرار روی مقابله و مقاتله بدوازده هزار سوار خون خوار همه دشمنان کینه دار نهد و چون برسد بدو شبانه روز شهر و حصار از ایشان بستاند و اهل و عیال اسیر کرده مال و منال بتالاند و همه را بزخم تیغ آبدار آتشبار متفرق و پراگند گرداند و همچنان بنفس مبارک در پی ایشان تازد و بهادران را اندازد و اسیر سازد و این حکایتی است واقعی که صحتش بتواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضی از آن مردم که بواج العین این احوال مشاهده کرده اند بی مدهانت تقریر می کنند نه از قبیل لاف و گزاف که فردوسی در شاهنامه برای سخنوری و فصاحت گستری بر بعضی مردم بسته و در نظم

(۱) یعنی غارت و تاراج کند و در یک نسخه بجای بتالاند (غارت کند) است *

گریزان شدند از دلبران همه • چو از شیر غرنده آهورمه

باز از سپاه دشمن توکل با صد مرد از طرفی دیگر حمله آورد و پیادگان
مخالف دستِ جلالت به تیر باران کشاده لشکرِ ظفر قرین را
برگردانیدند صاحبِ قوان کامگار با پانزده سوار از حصار بیرون
تاخت و سپهر از بیم بلرزید و قردولتش بهادران را قوتی ناز
و شوکتی از نو بخشید ایلیچی بوغا و بهرام متوکلانه روی بتوکل نهادند
و او پاره دیوار را پناه ساخته بود و نشسته ایلیچی بوغا از بالای دیوار
شمشیر برو حواله کرد و او سر کشیده رو بگریز نهاد دران حال از جمله
دلوران لشکر منصور خراسانی نادانسته شمشیر فرود آورد و روز
هیاتِ بهرام از آسیبِ حسام او بشام رسیده کارش تمام شد
ولا مرد لقضاء الله • • نظم •

گر نیست اجل دشمن جان یار ملک خوست

چون وعده رسد دوست چو دشمن بکشد دوست

آخر الامر از قردولتِ روز افزون امیر موسی با هفت هزار سوار
که درین جانب بباد حمله پیاپی آتش پیکار افروخته بودند آب روی
ناموس ریخته و خاکِ عار بفرقِ روزگار خود بیخته از پیدش اندک
نفری از عساکرِ گردون مآثر پشت دادند و رو بگریز نهادند و مجموع
پراکنده و متفرق گشتند اما ملک بهادر با پنج هزار مرد از لشکر
قروناس از طرف دروازه خزاره نوز استاده بودند حضرت صاحبِ قران
موبد مظفر گیتی ستان با شصت کس روی شجاعت بسوی ایشان

تا یکی در رسید و او را بشمشیر هلاک بگذرانید * * نظم *

هر آنکو بمردی خود دل نهاد * ز ناگه غرورش دهد سر بباد
و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر کمان کین بزه در آوردند و از بالای
دروازه تیر باران کردند * * نظم *

ز شست خدنگ افغان خاست جوش

کمان گوشها گشت همراز گوش

هوا پر ز زنبور شد تیر پر

خدنگین تن و آهنین نیشتر

تیر بهادران از بالای حصار چون کار دشمنان رو به نشیب آورد و جان
مخالفان از نقبی که پیکان می زد بیرون جسته عزم عالم بالا میکرد *

* نظم *

ز پیکان دل جنگ جویمان بخت

ز انبوه جان راه گردون به بست

سپاه دشمن از بیم تورها انداخته کپینگها^(۱) در سر کشیده بچستند
و بخندقی که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر
منصور ایشانرا از انجا نیز رانده از خیمهای شان بگذرانیدند و در

کوچههای شهر دوانیدند * * نظم *

(۱) چذین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای کپینگها (کبکها)

است کپینگ لفظ ترکی است بمعنی جامه و کبک مرادف کول است

یمینی پوستینی که از گوسپند پیر سازند *

است آن سخن محلّ قبول یافت و عزم بیرون رفتن موقوف ماند و از جانب مخالف تیز کجی بهادر با دو بیست کس همه درها و سپرها برداشته بنزد یک دروازه آمدند و رعایت حزم را شب آنجا بودند و چون رایت صبح از کمین گاه افق بر افراختند ایلیچی بوغا بهادر و آقتمور بهادر پول دروازه را ببنداختند و با پنجاه مرد از قلعه بیرون آمده بی خبر بر سر دشمنان ریختند و به تیغ سرانشان و خنجر جانستان خاک معرکه با خون بر آمیختند * * * بیت * * * چکا چاک خنجر بگردون رسید * ز قرشی روان خون بجیگون رسید بفرمان حضرت صاحب قران علی شاه و درویشک برغوجی با بیست سوار بمعاونت پیادگان سوار افکن از حصار بیرون ناختند و آتش کین و رایت فتح مبین * * * مصرع * * * بر افروختند و بر افراختند *

از مخالفان طغی بوغا بهادر با شمشیر کشیده حمله کرد و آقتمور بهادر راه او گرفته بیلک ضریش از پا در آورد و در سپاه امیر موسی جوانی اوزبکی بود بغایت متهور و دلاور پندار پهلوانی در دماغ و غرور جوانی در سرگزری که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدی در چنگ آهنگ جنگ کرد قران بوغا از سرتهور پیش زفته هر دو دست او را چنان بگرفت که پای از جای نتوانست داشت

(۱) چنین است در پنج نسخ و در یک نسخه بجای آن (درها)

موسی که او^(۱) ماقش تاجوت بود مقابل دروازه شهر فرود آمد و ملک
 با لشکر قروناس محاذی دروازه طرف خزار نزول کرد و حضرت
 صاحب قران بنفس مبارک محافظت دروازه شهر را متصدی
 گشت و امیر سار بوغا ملازم بود و امیر داؤد و امیر موید و امیر
 سیف الدین را بضبط دروازه خزار فرمان داد و سیور غتمش اغلن
 و امیر عباس و حسین بهادر و آقبوغا و دیگر امراء را در بارو
 و برجها باز داشت امیر موید ارلات با سی مرد از دروازه بیرون
 رفت و بران سپاه کینه گذار زد و به تیغ آبدار آنشبار داد مرد
 دانه کار نامه رستم و اسفندیار را در نظر روزگار خوار کرد و شصت
 سرا سپ از ایشان گرفته بحصار در آورد •

• بیت •
 • بفر شاه برون رفت و رزم ساز آمد •
 • سوار کشته و اسپان گرفته باز آمد •

درین اثنا دور که بهادر چون دولت از مخالفان روی بر تافته بقلعه
 درآمد و در سلک بندگان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحب قران
 عزم کرد که همان روز بیرون فرماید و بقوت بازوی کامگار و زخم
 شمشیر ظفر فگار دشمنان را بروز ستاره بنماید امیر سیف الدین را از
 قواعد نجومی و احکام رمل و قوفی بود عرضه داشت که امروز توقف
 نمودن اولی می نماید فردا وقت چاشت ساعتی بغایت مسعود

(۱) چنین است در شش نسخه موجوده لیکن از لغت ترکی و غیره

محقق میشود که قبل مہم یا ی حطی ساکن باید •

دریغ نداشتند و یکی را زنده نگذاشتند و در ویش^(۱) بکه بند دروازه را به تبر
شکست و حضرت صاحب قران فرمان داد که برغو کشیدند •

• نظم •

بفرمود نادل پر از کین کنند • دم اندر دمِ نامی روئین کنند
و بے توقف با سپاه در قلعه ناخندند و به غریب دار و گیر زلزله دران
حصار انداختند اهالی قرشی را از نفیر برغو خواب از چشم چسته
دود تحیر بمر بر آمد و تیر تدبیر صاحب قران کشور گیر از کشاد
دولت بر نشانه ظفر آمد لشکر منصور بضبط قلعه مشغول گشته زن
و فرزند امیر موسی و اتباع او را دستگیر کردند و مردان را در چاه
و زندان مقید گردانیدند و محمد بیگ پسر امیر موسی که حضرت
صاحب قران او را بعد ازین بشرف مصاهرت خویش سرافراز
گردانید خرد سال بود آنحضرت فرمود که پوشیده مجال گریز دهند
تا چون بپدر رسد لشکرش از بیم و هراس پراکنده شوند محمد بیگ
در همان شب بپدر ملحق شد اما ایشان ازین معنی انهمزام بخود
راه ندادند و متفرق نشدند امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر
کس فرستاد و او را از صورت واقعه آگاهی داد و بیک دیگر پیوسته
لشکرها جمع آوردند و باتفاق روان گشته چون روز به نیمه رسید
بادوازه هزار سوار حصار را مرکزوار در میان گرفته بودند امیر

(۱) چنین است در پنج کتاب و در یک نسخه بجای آن این عبارت

است (قفل دروازه را به تبر بشکستند) •

فی الحال بسعادت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله را ملازم
 خود ساخته چون برقِ خاطف بقرشی راند و بلبِ خندقِ قلعه
 فرود آمد و آبِ خندق بسیار بود اسپانرا بمبشر سپرد و از ممرِ ترناوی
 که بر بالای خندق انداخته آب بقلعه میرفت بنفس مبارک
 تا بزانو بآب در آمد و دریائی در مختصر آبی روان شده بخاک
 ریز بر آمد و عبدالله نیز از عقب شتافته دوم آن یگانه آفاق شد
 و چون بدروازه رسیدند که در جانب خزار است صاحب قران
 سر افزا دست برد زد و معلوم شد که پشتش بخاک انپاشته اند
 باز گشت و اطراف و جوانب بارو را بنظر احتیاط در آورده جائیکه
 دیوارش پست تر بود باز جست و عبدالله را نمود که محل
 نردبان نهادن اینجا است و هم ازان ممر که آمده بود معاودت
 نمود و بتعجیل هرچه تمام تر پیش لشکر شتافت و باز با ایشان
 هم دران شب بقرشی راند و چهل و سه کس را بمحافظت اسپان
 باز داشت و صد مرد را با نردبانها که از بوردالیغ آورده بودند
 از همان راه که فرموده بود بحصار فرستاد و با صد مرد دیگر بدروازه
 مترصد فتح الباب دولت باستاد دلوران که بر حسب رای اصابت
 شعار بخاک ریز حصار بر آمده بودند در همان محل که عبدالله را
 نموده بود نردبانها نهادند و ببالای بارو بر آمدند و با شمشیرهای
 کشیده بصوب دروازه شتافتند و چون آنجا رسیدند نگاه بانان را مانند
 چشم و دلِ معشوق و عاشق مست و خراب یافتند نیغ ازیشان

سیور غتمش اوغلی بود و امیر داؤد که او یماقش دوغلات بود و کلان تر خواهر حضرت صاحب قرانی قتلغ ترکان آغا در حباله داشت و امیر جاکو برلاس و امیر موید ارلات که دیگر خواهر آنحضرت شیرین بیگ آغا در حباله او بود و امیر سار بوغا جلاپر و حسین بهادر و امیر سیف الدین تکوز و عباس بهادر قبیچاق و آقبوغا بهادر نایمان و محمود شاه بخاری و چون از آنجا روانه شدند شب به بوردالیغ رسیدند و ایلیچیان امیر موسی آنجا بودند ایشانرا بگرفتند و آن شب بوردالیغ را مرکزوار احاطه کرده آنجا توقف نمودند و روز دیگر ایوار کرده روی جلالت برآه آوردند و در شب بموضع قرد کهنه فرود آمدند روز دیگر راهها ضبط نموده کمین کردند و هر که آمد تا آب بردارد او را موقوف داشته باز نگذاشتند و شب هنگام بسعادت سوار شده بشیرکنت آمدند امیر جاکو در آنجا عرضه داشت که مصلحت دران می بینم که متوکلانه بر امیر موسی شبخون بریم اگر او را بدست آوریم ساحت مراد بهای کامگاری سپریم حضرت صاحب قرانی بترجمانی ملهم تایید آسمانی فرمود که مردم ما بس اندک اند اگر نعوذ بالله چشم زخمی رسد باز جمع شدن مشکل باشد شما همین جا توقف نمایید تا من بقرشی روم و جای در آمدن و بر آمدن احتیاط نمایم و براق کار اندیشیده بیایم از هاتف دولت بگوش همت می شنید *

چون مهر بخود میده شکن باش * یاری ده خویش خویشتن باش

دلیلی روشن بر درستی و راستی این سخن صورت حال خجسته
 مآل حضرت صاحب قرانی است که چون کاروانرا که توقیف
 نموده بود اجازت رفتن فرمود و بحضور ایشان متوجه بصوب هرات
 شد بعد از روان گشتن ایشان بمنزل مبارک مراجعت فرمود چندان
 توقف نمود که کاروان از آنجا بقرشی تواند رفت و بعد از آن عزم
 انتقام دشمنان جزم کرده کمربکوشش و اجتهاد بر میان مودی بست
 و در انحال زیاده از دو بیست و چهل و سه کس ملازم آن حضرت
 نبودند بر حسب اشارت فاذا عوضت فتوکل علی الله از کمال
 اغلاص و صدق نیت توکل بر خدای نصرت بخش کرده با آن نفر
 اندک متوجه قرشی شد که در حوالی آن دوازده هزار سوار
 با چندین امراء و سردار در کمین کین آماده رزم و پیکار نشسته
 بودند و این امر بیست و رای طور شجاعت و دلوری و بیش از
 اندازه پهلوانی و بهادری •

• نظم •

• هست مخصوصان درگاه الهی را بسی •

• حالهای بوالعجب کان در نمی یابد کسی •

و چون شبگیر کرده بکنار آب آمویه رسید هم در آن شب بنفس
 مبارک با چهل کس اسب در آب رانده بشناه بگذشتند و قریه
 خستار را در میان گرفتند تا کسی خبر بجائی نبرد و از آنجا
 کشتیها گرفته بآن طرف آب فرستاد تا بقیه لشکر بکشتی عبور
 نمودند و از خواص دلاوران که در آن یورش ظفر کردار ملازم بودند

چو نیرو فرستد بتقدیر پاک * بموری ز ماری برآرد هلاک
 گلِ هر مراد در گلزار امانی از نسیم عذایت ربانی شگفتن گیرد
 و دیگر اسباب در میانه بهانه و طغرای ظفر و نصرت بر فتح مانه
 هر دولت خامه نایید یمنصر من یشاء و هو العزیز الرحیم
 رقم زند و کثرت لشکر و وفور شوکت درین کارخانه افسانه * * نظم *

* این مستی تو مستی هست دگر است *

* دین هستی تو هستی هست دگر است *

* رو سر بگریبان تفکر در کش *

* کین دست تو آستین دست دیگر است *

پس هر کرا دیده بصیرت از سرمه توفیق روشنائی یابد و پرتو
 انوار این معانی بر جام فرجام فمائی ضمیر منیر او تابد بهر کار
 که پیش آید و بهر مهم خطیر که رو نماید دست اعتصام در حبل
 متین توکل استوار سازد و رایت عزم بقوت بازوی و افوض امری
 الی الله بر فرزند * * نظم *

بیزدان پناهد بهر نیک و بد * بدرگاه او استعانت بود

هر آینه بر حسب و هو حسب من یتوکل علیه بر در
 هر مراد که حلقه آرزو بجنباند بی توقف بکشاید و روی امید
 بهر جانب که آرد و فود مقصودش دو اسپه استقبال نماید *

* نظم *

نشد کس بر اسپ توکل سوار * که او را نشد مید دولت شکار

بود و آنجا رسید باز داشت و چون ایلیچیان مراجعت نمودند از لطایف تدبیر که در خاطر خطیر نقش بست آوازه انداخت که ملک هرات ما را طلب کرده است و کاروانیانرا اجازت رفتن داد و هم دران حال سوار شد و برابر ایشان روی توجه بصوب هرات نهاد بازرگانان چون بقرشی رسیدند خبر دادند که ایشان بهرات رفتند پیش ملک امیر موسی بران خبر که جماعتی بی غرض با اتفاق از دیده باز می گفتند اعتماد نمود و از قلعه قرشی بیرون آمده لشکورا جمع آورد و با هفت هزار سوار بموضع بیمراغ نزول کرد و عزم داشت که باوزکند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرای قوشون و پنج هزار سوار قروناس از پیش امیر حسین آمده بودند و از خزار گذشته در قرغاشون توبه و گنبد لولی نشسته *

گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشی

قال الله سبحانه و تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و قد

جعل الله لکل شیء قدرا

مجارى امور عالم و هرچه واقع می گردد از نیک و بد و بیش و کم نتیجه تقدیر ملک قدیر است و در حیز تسخیر پادشاه بی وزیر و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر

* نظم *

اگر پای پیل است و گر پر مور * ازو یافت هر یک ضعیفی و زور

حضرت صاحب قرانی با اندک مردمی که پیش او مانده بودند از خزار گذشته بقرشی نزول فرمود و با امراء مشورت نموده مصلحت دران دانستند که از برای محافظتِ حریمِ حرمت که مدار ناموس و حمیت بران است کوچها را نقل کنند بماخان و در جوار سنجریان که ایشان با حضرت صاحب قران سوابق هوا خواهی و خدمتگاری داشتند و بر اخلص و یک جهتی ایشان وثوق حاصل بود بگذارند و بعد ازان از سر فراغ خاطر روی همت بتدبیر کار دشمنان آرند و چون رای بران قرار گرفت شب هنگام همان روز چاه اسحق را که در برون بوردالیغ واقع است و عده گاه ساخته هرکس بمحل و ماوای خود شتافت و مهمات ضروری را کفایت نموده هم دران شب با کوچ روان شد روز دیگر لشکر امیر حسین بقرشی رسیدند و امیر موسی و امیر هندو شاه بحصار درآمده بساط اقامت بگستردهند و چون صاحب قرانی بچاه اسحق آمد چندان توقف فرمود که خواص و خدم که وعده داشتند جمع شدند و از آنجا کوچ کرده بطرف ماخان روان گشتند و از آب آمویه گذشته بچول درآمدند حضرت صاحب قرانی پیش هریک از ملک هرات و محمد بیگ جون قربانی ایلچی فرستاد تا بر احوال ایشان اطلاع یابد که در چه مقام اند و از رفتن ایلچیان تا باز آمدن دو ماه و نیم سرچاه شور آب را مخیم نزول همایون ساخت و دران مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ماوراء النهر

سپیل شتابان در رسیدند حضرت صاحب قرآن از حسن اتفاق پیش
از وصول ایشان بعزم توجه و عده گاه سوار شده بود چون از رسیدن
لشکر آگاه گشت روان براند و چون به تنگ حرم رسید مردم خود را
گذرانیده راه بردشمنان ببست و جنگ در پیوست * * نظم *
برآمد خروشی ده و دار و گیر * چو باران ببارید زوپین^(۱) و تیر
شد از آب گلرنگ شمشیر شاه * همه لاله گون خاک ناورده گاه
و چون بزخم تیغ آبدار و قوت بازوی کامگار آن لشکر غدار را
باز داشت از آنجا روان شد و باز دشمنان حمله آورده جنگ کنان
میرفتند تا بموضع قاتلش که هر دو آب چکدالیک آنجا بهم می رسید
و از آنجا مخالفان را یارای پیش آمدن نماند * * ع *
* خایباً خاسراً باستاندند *

و چون خبر این غدر بخزار رسید لشکر که آنجا بودند مجموع
متفرق شدند * * نظم *

- * ندانم که این چرخ گردنده را *
- * خم آورده پشت شتابنده را *
- * چه شد کین شتر کربها درخور است *
- * خرف گشت یا خود بخواب اندر است *

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک نسخه بجای زوپین (شمشیر)

است زوپین بروزن چوپین نیزه کوچک که سر آن دوشاخ باشد و در قدیم

بآن جنگ می کردند *

زبان می دهد مار در زینهار * ولی هست دندان او زهر دار
 لیکن چون امراء متفق الکلمه بران بودند که مصلحت در مصلحت
 است و بهبود در موافقت بروفق رای ایشان بنیاد معامله بر عهد
 و میعاد امیر حسین نهاد و لشکر را در خزار بگذاشت و سیصد
 مرد کار دیده مکمل را با اسپان اعتمادی اختیار فرموده روان شد
 بعزم آنکه دو بیست سوار از برای رعایت حزم بده نوبگذارند و با هد
 کس به تنگ چکچک رود که وعده گاه است و از آن طرف امیر
 حسین در نوندک شیر بهرام را بکشت و همان شد که حضرت صاحب
 قران فرموده بود *
 * نظم *

* تفسیر قضا است قول ارباب دول *

* دیگر نشود هر آنچه ایشان گویند *

وسه هزار سوار گزیده بایلغار روانه جانب صاحب قران گردانید
 تاجیکی از غلامان آنحضرت در میان ایشان بود بگریخت و بتعجیل تمام
 بشتافت که صورت حال بعز عرض همایون رساند و چون آنحضرت
 بده نو نزول فرمود آن تاجیک شامگاهی برسید و اتفاقا بر در منزل
 مبارک نوکری بهرام نام حاضر بود که در تجربه وقایع و حوادث
 ممارستی نداشت چون صورت با او بگفت از قلت خرد و خبرت
 آنرا دقعی نهاد و پنداشت که چون اهراء همه در صلح میکوشند
 و این خبر موجب وحشت است نباید رسانید آنشخص را
 بزد و براند و خود دم در کشید و سواران امیر حسین سحرگاه چون

بباز گشتن رخصت داد و از آنجا بسعدات معاودت نمود قرشی
 از فرّ نزول همایونش رتبت سپهر بزرین یافت و امیر حسین
 لشکری انبوه جمع آورده با شیر بهرام متوجه آنجانب شد
 مبارکشاه و شیخ محمد پسر بیان سلدوز روی دل بقبله اخلاص
 حضرت صاحب قرانی داشتند اما چون سپاه امیر حسین
 بتعجیل در رسیدند بضرورت با ایشان پیوستند •

ذکر مکر و حیله امیر حسین و قرستادن خضر

خزانه دار را به صالحت جستن

امیر حسین خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند
 خورده بود پیش حضرت صاحب قران فرستاد که مخالفت
 میان ما موجب دیوانی مملکت و پریشانی رعیت است
 و یقین میدانم که جبلت تو بر نیک خواهی مسلمانان و مرحمت
 با زیر دستان مفظور است و آن معنی روا ندارد صلاح دران
 می بینم که لشکر این جانب در چغانا توقف نمایند و از آن طرف
 در خزار و هر یک با صد مرد در تنگ کوچک بهم رسیم و تجدید
 عهد مصادقت و موالات کرده نوعی شود که بعد ازین مفسد انرا
 میان ما مجال مداخلت و افساد نماند و تا ما بیکدیگر نمی‌رسیم
 مملکت قرار نخواهد یافت صاحب قران صایب تدبیر بنور رای
 منیر می دانست که نقد آن عهد را بر محک امتحان عیاری و بنیان
 آن پیمان را هنگام آزمایش اعتباری نخواهد بود • • بیت •

سعادت قربین از الهام دولت فرصت آیین دانست که *
 * تکمیه بر عهد وی و باد صبا نتوان گرد *

آن عهدنامه را وقعی نه نهاد و آن سخنان بسمع قبول راه نداد اما
 یسوریان از بیم آنکه حکایت مصالحت شاید که بجائی رسد
 اندیشناک شدند و خواستند که از مرکب ظفر پناه تخلف
 نمایند دران حال امیر جاکو و امیر عباس که با بهرام جلابر میخجند
 رفته بودند برسیدند و باتفاق دیگر امراء مصالحت دران دانستند
 که کلان تران یسوریان را که اندیشه مخالفت کرده بودند بگیرند
 رای آفتاب اشراق حضرت صاحب قران که از ناپید آسمانی
 پرتو انوارش در هر کار جز بر بهبود نیفتادی بآن معنی رضا
 نداد و زبان دولت به بیان حکمت بر کشاد و محصلش آنکه
 این قضیه در صبح نهار سعادت و اقبال و غره بهار سلطنت
 و استقلال ما واقع شده اگر بگرفتن ایشان گرد نسبت غدر
 بدامن احوال ما نشیند دیگران پناه باین درگاه نیارند و کار
 کشورستانی و جهانبنانی چنانچه باین انتظام نیابد کاخ دولت
 اگر بر اساس نیکوکاری بنا کنند کنگره قدرش از طاق مقرنس
 گردون بگذرد و نهال اقبال اگر از جو بهار عدل و احسان آب خورد
 شاخ رفعتش میوه کامرانی بار آورد و سایه سعادت دو جهانی
 گسترده و بعد از ارشاد بندگان هوا خواه یسوریان را استمالت
 و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و دیگر لشکریانرا

در پاییز (سنة سبع و ستین و سبعمایة) موافق ایت ایل حضرت
 صاحب قران لشکری گران * * بیت *

همه شیر در بیشه کار زار * نبرد آزمایان خنجر گذار
 ترنیب کرده باهنگ جنگ امیر حسین سوار شد و امیر
 سیف الدین را با گروهی انبوه منغلای ساخته در مقدمه روان
 گردانید و امیر حسین چون شیر بهرام را بمکر و حيله فریفته
 در دام تلبیس انداخت و مطیع و منقاد ساخت تصور می کرد
 که با حضرت صاحب قران نیز همان منصوبه توان باخت هیئات
 * * بیت *

جهان پهلوان شاه گردون غلام * ببازچه سر در نیارد بدام
 درینولا ملک بهادر و عبد الله پسر^(۱) او را با عهد نامه پیش
 آنحضرت فرستاد و سخنان فریب آمیز پیغام داد که تا غایت
 باتفاق یکدیگر بکلیات امور اشتغال نمودیم و از میامن اتفاق گوی
 تقدم از میدان اقران و امثال ربودیم چنان مزد که فیما بعد
 همان طریق سپرده شود و برین عهدنامه اعتماد کلی نموده هیچگونه
 دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور از قهلقه گذشته بایسون
 مخیم نزول گشت ملک بهادر و عبد الله برسیدند و بشرف
 بساط بوس استسعاد یافته پیغام امیر حسین و عهدنامه او عرضه
 داشتند و درخواست صلح و آشتی آغاز نهادند صاحب قران

(۱) در بعض نسخ (زبیرا) بجای (پسر او را) *

امیر حسین رفت و قرا چون از ضبط و نسق کار عاجز بود خود را
 بدیوانگی داد * * * مصراع * * * چاره کو بهتر از دیوانگی *
 و در آن وقت که حضرت صاحب قران بعزم جمع سپاه از دولتخانه
 روان شد مهد علیا اولجای ترکان آغا عارضه مزاجی داشت
 و درین مدت مفارقت جان نازینش بموافقت آنحضرت
 از خانه تن غیبت نموده بود و بجوار رحمت آمرزگار پیوسته
 و زمانه در وصف حالش بهزار زبان بادا رسانیده که * * * بیت * *
 * جای آنست که حوران بهشت از دیده *
 * بر سر او همه بادام سیاه اندازند *
 * چون به بینند تن نازکش اندر تابوت *
 * سنبل زلف ببرند و براه اندازند *
 خاطر بزرگوار صاحب قران کامکار از وقوع آن حادثه اندوه
 آثار بغایت پریشان گشت و دیده واقعه دیده اش چون دست
 دریا نوالش گوهر افشان شد * * * نظم * *
 * از سیل اشک بر سر طوفان واقعه *
 * خونابه قطره قطره بشکل حباب شد *
 و چون تدبیر آن کار از حیث اقتدار و اختیار اختیار و اشرار بیرون است
 دست وقار و امطبار بحبل متین انا لله و انا الیه راجعون
 استوار داشت * * * نظم * *
 همکاری از نیک و بد چاره هست * بجز مرگ کش چاره ناید بدست

بهادر را لشکر داد و بطرف خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط کند
 و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید را که سبب این مخالفت
 افساد و تزویر ایشان بود بگیرند و چون ایشان ازین معنی آگاه شدند
 بگریختند و بهرام الوس جلایر جمع آورد و بروایت خود حاکم شد
 و از خوف آن که از عهده مخالفت خان و امیر حسین مشکل
 توان بیرون آمد بے وقوف حضرت صاحب قران با جماعتی
 که یک جهت او بودند سوار شد و مردم علی درویش را بقتل
 آورد، ایل خود را براند و بطرف جته روان شد •

گفتار در رفتن صاحب قران فیروزی اثر

بسمرقند جهت جمع آوردن لشکر

حضرت صاحب قران سعادت قرین بجانب سمرقند نهضت
 فرمود تا لشکر آن طرف جمع آورد و درین اثنا امیر سلیمان
 و چارچی که اول تحریک سلسله مخالفت با امیر حسین ایشان
 می کردند گریخته پیش او رفتند و چون امیر خضر یسوری
 وفات یافته علی برادر او و الیاس و حاجی محمود شاه با مجموع
 یسوریان کمر اطاعت و انقیاد بسته در سلک بندگان حضرت
 صاحب قران انحراف یافتند و آن حضرت قرا و هندوکه برلاس را
 در سمرقند داروغه گذاشت و بعزم معاودت سوار گشته بسعادت
 روان شد هندوکه از بخت هندو صفت و اثر و بگریخت و پیش

و چون ایشان برین معنی اصرار نمودند و مبالغه فرودند دغدغه که حضرت صاحب قران را از خاطر مبارک سر برزده بود اشتداد یافت و با ایشان در مخالفت امیر حسین اتفاق نموده عهد بستند و قرار بران شد که شیر بهرام بختلان رود که یورت اصلی او بود و بجمع سپاه مشغول گردد و حضرت صاحب قران درین طرف بترتیب و تجهیز لشکر قیام نماید و شیر بهرام هنگام توجه ختلان شخصی عادل نام از نوکران صاحب قران گردون غلام همراه ببرد و از مردم خود ^(۱) تات^(۱) خواجه را باز داشت تا هرگاه که عادل بیاید تا خواجه برود و سپاه طرفین از حال یکدیگر آگاهی یابند و چون شیر بهرام بختلان رسید لشکر خود را جمع کرد و ببالای بیلاق پس ترک برآمد و در آنجا متحصن شده اظهار مخالفت امیر حسین آغاز نهاد امیر حسین با او طریق مکر و فریب پیش گرفت و او را بعهده از اساس دولت خود سست تر ازان بالا فرود آورد و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت صاحب قران ازان معنی خبر یافت بشیر بهرام مکتوبی نوشت محصلش آنکه بنیاد مخالفت تو نهادی و یاغی گری آغاز کردی و اکنون باو پیوسته خود را نیک مرد می سازی زود باشد که جزای توهم او دهد و پشیمانی فایده ندهد و همچنان شد و ازین جانب حضرت صاحب قران بهرام جلایر و امیر جاکو و عباس

(۱) همچنین است در دو نسخه و در اکثر نسخ (تا خواجه) •

که بحکم من یسمع یخل اختر هر خبر که از افق گوش بر آمده
 پرتوش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکسش بر پیشگاه ضمیر افتد
 و دل ازان اثر یابد و اگر نیز جای گیر نیاید و نباید و ساوس هوا جس
 نفسانی ترانه اگر و مگر سراید و امیر حسین را خود در اصل مزاج
 تلونی تمام هست شاید که ازان معنی حزاره در خاطر او مانده
 باشد و بے شک ریش را اگر چه سرفراهم آید اثرش بماند بعد ازین
 بر جانب او اعتماد کردن بفتوای حزم که امتثال امرش بر ارباب
 دول واجب است حرام می نماید بنا بران خاطر خطیروش
 دران باب تاملی می نمود و بگام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه
 می پیمود و شیر بهرام و بهرام جلایر خود بر امیر حسین اعتماد نداشتند
 و پیوسته در معامله او نقش چاره بر لوح تدبیر می نگاشتند
 تا روزی حضرت صاحب قران مکنون ضمیر منیر با ایشان
 در میان نهاد و در آرزو بر روی امید ایشان باز شد و رازی که
 پیشتر از خوف آنحضرت در سینه انتظار پنهان میداشتند بے حجاب
 بزبان آوردند که امیر حسین را دل با هیچ یک از ما راست نیست
 و رای صواب درین باب بر مخالفت او منحصر است هر چه زود تر
 بر ترتیب لشکر اشتغال می باید نمود که البته او بر قصد ما جازم است
 و بعد از فوت فرصت پشیمانی چه سود *

* نظم *

* آن کس که بند عقل بسمع رغا شنید *

* پل پیش ازان به بست که سیلاب در رسید *

و پیش نهاد خاطر آنست که از نقود مبلغی لایق جهت خواستاری دختر بخوارزم فرستم پیش حسین صوفی اگر برسم مساعدت این وجه را نقد کرده از عقب من روانه گردانی شاید و چون امیر حسین بجانب سالی سرای روانه گشت حضرت صاحب قرانی درکش که مستقر دولت روز افزون بود اقامت فرمود و آن وجه را نقد کرده از عقب امیر حسین بفرستاد و بعزم شکار سوار شد *

گفتار در وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت

صاحب قران بواسطه افساد مفسدان

بعد از آن شعبده باز روزگار طرح بازی از نو در انداخت و بمهره مکر در عرصه تزویر منصوبه تازه بساخت چه خاطر مردم بواسطه حرکت بے قانون از امیر حسین متنفر شده بود و نهال کینه اش از ریاض سینها سر بر زده و همه میدانستند که تا حضرت صاحب قران با او متفق است هیچ کس قدم جسارت در راه مخالفت او نتواند نهاد لا جرم افساد آغاز نهادند و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید جلایر که برادر زن او بود و فرهاد باتفاق سر حقه مکر و حیل برکشادند و به آرده خاتون سخن کرده مکتوبی نکاشته کلک کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند و آرده خاتون از خواتین نرمشیرین خان بود و دختر او که ما در علی درویش

طور سروران گردن فراز است در نهاد او غالب شد و بهمگی همت جمع مال و اندوختن ذخایر را طالب آمد تا بحدی که بر امراء و ملازمان حضرت صاحب قران چشم طمع سیاه کرد و باسم امیر جاکو و امیر سیف الدین و اقبوغا و ایلچی بهادر و دولتشاه بخشی مبلغی خطیر رقم زد و باستخلاص آن محصل گماشت و چون بآن نزدیکی واقع جنگ لای گذرانیده بودند و بیشتر اموال و ذخایر عرضه تلف و تاراج گشته بود دست مکنت ایشان بتدبیر تمامی وجهی که او کیمه طمع بران دوخته بود نمیرسید همت خسروانه حضرت صاحب قران اقتضای آن کرد که ایشانرا مساعدتی فرماید مبلغی عظیم از زر و سیم بوجه مطالبه ایشان مبذول داشت و از انجمله یاره و گوشواره مهد اعلی اولجای تورکان آغا بود و چون امیر حسین آنها بدید باز شناخت که ازان خواهر اوست اما نعل حرمش چنان بر آذر بود که حق برادری و خواهری فرو گذاشت و دست ازان باز نداشت *

* با چنین همت نیاید راست کار هروری *

* پست همت در جهان هرگز نیابد برتری *

و با این همه سه هزار دینار ازان وجه که رقمزده بود باقی ماند صاحب قران دریا نوال بازاء آن اسپان خاصه خویش پیش کش کرد امیر حسین چون دانست که اسپان خاصه آنحضرت است قبول نکرد و تمهید معذرت نموده گفت من بسالی سرای میروم

- حدایق و بسائین را مخیم نزول ساخت •
- چهار سوی چمن لشکرِ بهار گرفت •
- بنفشه رنگ و سمن بوی و گل نگار گرفت •
- صبا نقاب ریاحین مشک بیز کشاد •
- درخت مروحه شاخ سیم بار گرفت •

امیر حسین و حضرت صاحب قوان بر حسب وعده که داشتند رایت عزیمت بصوب سمرقند پرافراشتند و چون با وفور جلالت و تمکین ظاهر آن خطه فردوس آئین را مضرب خیام نزول ساختند اهم مهمات دولت و دین دفع سریدالن بے باک شناختند که درین مدت عرصه خالی را باقدام بغی و طغیان پیموده بودند و بانواع حرکات شنیع از قتل و نهب و غیر آن اقدام نموده فرمان بگرفتن مجموع ایشان نفاذ یافت رای صواب نمای حضرت صاحب قران کشور کشای خلاص مولانا زاده را مصلحت دانست و او را از آسیب قهر امیر حسین در گذرانید و دیگرانرا در کان کل که معسکر ظفر قرین در آنجا بود به تیغ سیاست بگذرانیدند و چون در دیوان قضا به پروانچه قدر مثبت و مقرر شده بود که چنانچه ظهور آفتاب بعد از خفای کواکب می باشد آفتاب سلطنت حضرت صاحب قرانی بعد از زوال و انعدام امیر حسین طلوع نماید درین وقت اسباب ادبار و نکبت امیر حسین روز بروز دست فراهم می داد از انجمله حرص و آرزو خست و نیاز که اصلا نه لایق

از حد روی نمود فی الحال از شهرتو کوچ کرده متوجه سالی
 سرای شد و حضرت صاحب قران خانه و ایل خود را از آب
 گذرانیده بیورق قدیم فرستاد و بعزم استقبال امیر حسین سوار شد
 و در سر جلکای بقلان اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته رسم
 مراعات از جانبین بتقدیم پیوست و از گذشته و آینده سخنها گفته
 شد و در باب حال ماضی و مستقبل گهرها بالماس مشورت سفته
 گشت و رای بران قرار گرفت که اول بهار باتفاق متوجه سمرقند
 شوند و حضرت صاحب قران بسعادت معاودت نمود و از جیحون
 گذشته و منازل طی کرده بقرشی نزول فرمود و سبب اشتها آن
 شهر بقرشی آن شد که کبک خان در دوفرسخی نسف و نخشب
 قصر بنا نمود و مغول قصر را قرشی خوانند و آن حضرت فصل
 زمستان در آنجا توقف اختیار نموده بعمارت حصار قرشی فرمان
 داد و بفرودت روز افزون هم دران زمستان تمام شد * * * نظم *
 هرچه دلش خواست قضا است داشت * رست روان تخم امیدي که کاشت

گفتار در نهضت ارجمند امیر حسین و حضرت

صاحب قران سعادت مند بجانب سمرقند

اول بهار که جمشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ناهید
 نهضت نموده سایه وصول به بیت الشرف خویش انداخت
 و ضحاک فیروزه تخت گل با لشکر سبزه و ریاحین حدود و اطراف

و مال اهالی آن شهر فرسید و چون مردم از نمادی ایام محاصره نیک تنگ آمده بودند لطف چاره ساز در ماندگان تبارک و تعالی فریادرسی فرمود و نسیم روح بخش فان مع العسر یسرا از مهب رحمت الهی وزیده و با در اسپان جته افتاد و چندان اسپ هلاک شد که از چهار سواریکه را پیش الاغ نماند و بدان سبب عاجز و متحیر مانده از همانجا بضرورت بازگشتند و اکثر ایشانرا ترکش بر پشت بسته پیاده مراجعت بایست نمود و چون محافظت ملک و مقابله با چنان لشکره که امثال آن کارها در خور همت ملوک و حوصله نایبان ایشان تواند بود از دست رعایا برآمد جمعی را که قوت و اختیاره بیشتر داشتند باد غرور در سرپندار افتاده پای جسارت از پایه خود برتر نهادند و دست تغلب و تعدی بخونریزی و فساد انگیزی برکشادند •

• مصرع •

• یارب مباد آنکه گدا معتبر شود •

و دران وقت که لشکر جته آهنگ بازگشتن کرده بودند حضرت صاحب قران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع جته بقهلقه فرستاده بود و احوال ایشانرا بعد از تفتیش و تحقیق بصورتیکه گفته شد عرضه داشت آن حضرت کرد و چون رای عالی بر مراجعت سپاه جته اطلاع یافت پیش امیر حسین کس فرستاد تا او را ازان حال آگاهی داده باز نماید که عزیمت این طرف می باید کرد و چون فرستاده خبر برسانید امیر حسین را بهجت و سروری بیش

گشت دانست که در کار دولت هنوز عقده تعویق باقیست و سخت
کوشی فایده نخواهد داد * * شعر *

* علی المرء ان یسعی لتحسین حاله *

* و لیس علیه ان یساعده الدهر *

از آب آمویه عبور فرمود و بلخ را مخیم نزول همایون ساخت تومان
و ایل خود را که متفرق شده بودند جمع آورد و تومان کبک خان و تومان
اولجی بوغای سلدوز را نیز گرد آوری فرمود و جمعی را بضبط
و محافظت کنار آب نامزد کرد تا شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته
از سوانح امور بفقیر و قظیمیر با خبر باشند و تمور خواجه ارغلن را بجزیره
تقصیریکه ازو مدور یافته سیاست فرمود و بانظار طلوع آفتاب
دولت و جهانبانی بصبح عشرت و کامرانی مشغول گشت * نظم *
* هر دم که توانی که بعشرت گذرانی *
* فرصت شمرای خواجه درین عالم فانی *

ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را

چون لشکر جته بسمرقند رسید و دران وقت حصاری نداشت
مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و ابوبکر کلوی نداف
اهل شهر را تحریک نموده بکوچه بند و محافظت شهر مشغول
گشتند و مدتی بی شکوه پادشاهی قاهران رعیت مردانه با چنان
لشکر جرار غدار داد گیر و دار دادند و بمقابله و مدافعه مخالفان
بنوعی قیام نمودند که دست تسلط و استیلائی ایشان بدامن عرض

و عقبها گذرانیده بموضع شبر تو اقامت نمود و خبر گیران بر گماشت
 تا اگر از توجه سپاه جته آگاه گردد بجانب هندوستان رود و صاحب
 قران کامکار چون دانست که امیر حسین از کش روان شد روی همت
 بجمع لشکر آورد و بحسن تدبیر درازده قوشون مرتب ساخت و تمور
 خواجه اوغلن و چارچی^(۱) و عباس بهادر را با هفت قوشون ازان برسم
 منغلی روانه سمرقند گردانید و در انجا چارچی بشرب مشغول شد
 و سورت شراب در و نائیر کرده بو حسب * * شعر *

* الراح کالربیع ان مرت عالی عطر *

* طابت و نخبث ان مرت عالی الجیف *

نیران شرارت که در کانون اندورنش افروخته بود از روزن دهان زبانه
 زدن گرفت و داژد خواجه و هندو شاه را تخویف کرد که فلان کس
 یعنی حضرت صاحب قران بخاطر دارد که شما را گرفته پیش امیر
 حسین فرستد و او بی توقف شما را نیست خواهد ساخت ایشانرا
 خوف و هراس غالب شد و فرار اختیار کرده بجانب دشمن
 شتافتند و چون بموضع کوزگک رسیدند از لشکر جته کبک^(۲) تمور پسر
 الغ نرق تمور و شیراول و انکرچاق پسر حاجی بیگ برسم منغلی
 پیش آمده بودند ایشانرا غجرچی شده بسر تمور خواجه اوغلن
 و چارچی و عباس آوردند و ایشانرا هزیمت داده عقد جمعیت
 آن سپاه از هم فروگسست حضرت صاحب قران چون ازان حال آگاه

(۱) در بعضی نسخه (چارچی) • (۲) در بعضی کتاب (کبیک) •

زمانه چنانچه رسم بی ثباتی اوست رایتی که از دولت برافراخته بود به نکباء نکبت نگونسار کرد و لشکر این جانب بعد از آنکه غالب گشته بود رو بگریز نهاد *
* نظم *

سپهر تندر را هست اینچنین کیش * نماید راحت و رنج آورد پیش
در آشوب نگ و تاز هزیمت خلقي بسیار در لای و گل فرو ماندند
و دشمنان زبون شده چیره گشتند و تیغ کین بمراد دل براندند و قریب
ده هزار کس عرضه تلف گشت و کان امر الله قدرا مقدورا
و این واقعه در اول رمضان سنه (ست و ستین و سبعمایه) موافق بدلان
ایل روی نمود و بحسب اتفاق قران هشتم از قرانات مثلثه هوائی
که در برج عقرب واقع شد و منجمان آنرا قران مسترقه خوانند در آن
نزدیکی شده بود و این سخن از برای تمهید قصه ثبت افتاد نه بقصد
اسناد آثار باوضاع فلکی از لا موثر فی الوجود الا الله
چون امراء از آنجا باز گشته بکش رسیدند و هر کس از ایشان عزم آن
کرد که ایل خود را از جیحون بگذرانند امیر حسین حضرت صاحب
قران را گفت که خانه و ایل از آب گذرانیدن مصلحت است
آنحضرت جواب فرمود که ایشان بعزم گذشتن رفته اند اما مرا همت
رخصت نمی دهد که ولایت را بگذارم که بکلی لکدوب غدر و بیداد
بیگانگان گردد یکبار دیگر سپاه جمع آورده با مخالفان در معرض مقابله
خواهم آمد و امیر حسین از آنجا متوجه سالی سرای شد و چون
برسید تمام ایل و اتباع خود را کوچانیده از آب عبور کرد و از پشتها

هرکس آنجا که بود فرود آمد * * نظم *

جهان جو فرود آمد از بارگی * همان لشکرش نیز یکبارگی

بتدبیر آسایش آورد رای * نجنید تا روز روشن ز جای

و دران شب امیر حسین چند نوبت باستدعای حضور صاحب

قران کس فرستاد و چون خاطر مبارک آنحضرت از حرکات بیجاگاه

او باز مانده بود اجابت نمود و التماس مبدول نیفتاد * * نظم *

دگر روز کین ترک سلطان شکوه * زد ریای چین کوهه بر زد ز کوه

گراینده شد هر دو لشکر بخون * علم بر کشیدند چون بے ستون

دمِ نای برخاست چون رستخیز * سنان مرگ آسوده را گفت خیز

قضا با سر نیزه انباز شد * نهنگِ بلا را دهن باز شد

و چون دلاوران نبود آزمای از جانبین بهم ریختند و در یکدیگر

آویختند شکست بر لشکر جته افتاد پشت بدادند و رو بگیریز نهادند

و سپاه این طرف از پی گریختگان چون جان ایشان از تن ناتوان روان

گشت و چون روزگار هر آشفته کاری داشت درین حال توق امیر

شمس الدین که از وجدا مانده بود با فوجی سپاه که سرگشته می

گشتند پیدا شد و لشکر این جانب که از عقب گریختگان می

شتافتند عنان بر تافتند و روی توجه بآن توق نهادند و سپاه شکسته

باز جمع شد و یکباره حمله آورده زلزله در زمین و زمان افتاد * نظم *

زهر سو تگاور بر انگیختند * بشمشیر در یکدیگر ریختند

ز پیکان همه خودها شد زره * سنان در دل و دیدها شد گره

فرستاد که صلاح وقت دران می نماید که امیر پیش آید و باتفاق حمله کرده ارکان شوکت دشمنان متزلزل سازیم که ایشانرا قوت مقابله و مکنات معارضه اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحب قران سعادت مآل کوکب اقبال امیر حسین آغاز رجعت نهاده بود و روز دولتش بشام نکبت نزدیک شده بر حسب نص ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم درین ایام طبیعت او از قرار معهود تغیر یافته بود اخلاق ناپسندیده و افعال نکوهیده ازو بظهور می پیوست چون تابان بهادر بنزد او رسید بعد از سفاهت زبانی او را چنان بزد که بیفتاد حضرت صاحب قران باز ملک و همد می را که از بهادران امیر حسین بودند بسوس او روانه داشت که البته پیش می باید آمد تا فرصت فوت نشود دیگر باره چون پیغام شنید ایشانرا بزد و دشنام داد و زبان تجبر و استبداد بوعید و تهدید برکشاد که مگر من گریخته ام که مرا پیش می خوانید اگر شما غالب می شوید و اگر دشمن گمان می برید که کسی از دست انتقام من جان خواهد برد ملک و همد می آزاده خاطر از نزد او برگشتند و پیش حضرت صاحب قران شتافته در عنان همایونش آویختند که اصلا درکار این پیکار سعی نمی باید نمود و درین باب بیش ازین نکوشید آنحضرت از سخن ایشان تجاوز نفرمود و دست اهتمام باز کشید و چون میسره هردو طرف مقابل خود را رانده بود و از پی روان شده لشکر از هم گذشته بودند و سپاه هردو جانب بجای یکدیگر رسیده

که قذبلش شیراول و حاجی بیگ بود بر راست این جانب
 غالب آمد و تبدلنجی و زنده حشم را رانده با میرحسین رسانید
 قول او بهم برآمده متفرق شدند و روی بگریز آوردند شیر بهرام و پولاد
 بوغا پای ثبات استوار داشته دادِ مردی دادند و چون حاجی بیگ
 میمنه این جانب را پیش کرده میراند فرهاد و اورنگتور از مشاهده
 آن حال متحیر بایستادند ازان طرف امیر شمس الدین نیز
 با گروهی انبوه دست جلالت از آستین تهور بر آورده کوششهای
 مردانه نمودند حضرت صاحبقران را نایره حمیت اشتعال یافت
 و بدست مقدرت مآب تایید افتساب * * * نظم *

ز تیغ آتشی برکشیده چو آب * کزو خیره شد چشمه آفتاب
 روان کرد مرکب چو غرنده شیر * ز آهن کلاه از دهائی بزیر
 با هفده قوشون برایشان تاخت و از باد حمله آتش بیم در خرمن
 قرار ایشان انداخت امیر شمس الدین از هراسِ صولت آنحضرت
 عنان اقتدار از صوب پیکار برتافته روی عجز و انکسار بجانب فرار
 نهاد و لاغرو * * * نظم *

هرکرا شد یقین که حمله اوست * پای هستیش برکمان باشد
 امیرحسین را از ظفر حضرت صاحب قران پشت استظهار قوی
 گشت و باز سپاه خود را جمع کرده باستاد * * * نظم *

ز پیروزی شاه لشکر شکن * سپه را دگر جان در آمد بتن
 حضرت صاحب قران تابان بهادر نوکر خود را پیش امیرحسین

که پوستین شکم شان با پشت زمین رو و استرگشت از غلبه رطوبت پی بر استخوان کمان علت استرخا پیدا کرده برعشه انجامید و چون مفلوج لقوه زده سست شد و اطرافش بگردید طایر تیر را پر فروریخته و منقار از کار افتاده و از کثرت نم پوشیدنی و دیگر اسباب چنان گران شده که نه سوار قوت حرکت داشت و نه پیاده و با وجود این حال سپاه این طرف از فرط حمیت و دلآوری پیش میرفتند و لشکر مخالف برجای خود قرار گرفته نمدها بر سر کشیده بودند و بقدر امکان جامه و سلاح را از وصول باران محافظت مینمودند و چون لشکر بایشان رسیدند نمدها از سر بینداختند و با سپاه آسوده و سلاح محافظت نموده چنگ در جنگ آویختند *

* نظم *

غووها و هواز دلشکر بخاست * جهان پردهاده شد از چپ و راست
 خروش یلان و دم کره نامی * چنان شد که چرخ اندر آمد ز پای
 بدان رستخیز و دم زمهریر * خروش یلان بود و باران نیز
 زجان سوزی بیلک موشگاف * نهان گشت در مهره پشت ناف
 ز دلجوئی ناوک دیده دوز * نفس در مجاری تن سینه سوز
 حضرت صاحب قران بتایید ربانی از میسره حمله کرد و ممینه
 مخالف را که قبیل آن شنگوم نویان برادر امیر حمید بود بشکست
 و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال رو بگریز نهاد اما چون
 زمانه پای از راستی بیرون نهاده بود چپ لشکر مخالف نیز

لشکر کین کش و جلالت کیش * بشمار از سپاه دشمن بیش
 پیش راننده اما هر وفق و یوم همین از اعجبته کم کثرتکم
 از عقاب اعجاب سالم نماندند چه جته در مصاف قبی متن با آنکه
 بکثرت افزون بودند از سپاه این طرف شکستی عظیم یافتند
 این نوبت که لشکر اینجانب پیش ازیشان بودند بنیاد کار بر حیل
 نهادند و بسنگ جده که خاصیت آن از بدایع صنع افرویدگار است
 توسل جسته جده کردند * * نظم *

نبد لشکر جته را تاب جگ * با فسون گری چاره جستند و سنگ
 بسنگ جده مرد افسون پزوه * جهان ساخت از باد و باران ستوه
 بغرید ابرو فغان کرد باد * یکی صاعقه در جهان افتاد
 و با آنکه آفتاب در جوزا بود ناگاه سپاه سیاه جوشن ابر * * نظم *

باد در زیران سلیمان وار * رعد غران و برق آتش بار
 از کمین گاه قضا بمیدان هوا تاخت و غریو کورگه رعد در طاق نگون
 نیل گون گردون انداخت ناریک برق از کمان رعد بهر سو کشاد داد
 و از باران تیر ساخته تیر باران آغاز نهاد روزگار را دران ایام عشق
 فتنه و آشوب تازه گشته بود چندان آب از دیده سحاب فرو ریخت
 که طوفان برخواست * * نظم *

طوفان ازان دیار برآمد تو گفتی ابر * آندم شنیده بود صدای دعای نوح
 از بس آب و نم که بخاک فرو رفت گاو زمین چون ماهی در آب
 شناور شد و دست و پای اسپان معرکه پیدای چنان در لای نشست

چند روز دران علف زار توقف نمودند و از آنجا کوچ کرده روان گشتند و از آب خجند گذشته فرود آمدند و امیر حسین سپاهی گران جمع آورده از عقب ایشان بشتافت و چون بکنار آب رسید و از آن جانب منغالی لشکر مخالف نزدیک شده بود حضرت صاحب قران در میان چیناس و تاشکنت لب آب را مخیم نزول ساخت و سپاه را فرمان داد که به تور او چر جای خود را مستحکم گردانیده شرایط حزم و احتیاط بجای آورند و امیر حسین با تمامی لشکر در عقب بودند از آب سیحون عبور نمودند و بمورچل خود فرود آمدند و از آن طرف نیز سپاه مخالف بکنار آب بادام رسیده نزول کردند امیر حسین و حضرت صاحب قران از آنجا نهضت نموده روان شدند و چون قراول طرفین یکدیگر را دیدند بترتیب لشکر مشغول شده صفها بیاراستند بردست راست امیر حسین رایت شوکت بعیدرت برافراشت و قذبلش تبدل انجی ارلات بود و هراول اولجایتو اپردی و شیر بهرام و پولاد بوغا و فرهاد اپردی و ملک بهادر و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحبقران که جان عالم بود دل کردار در جانب چپ ماهچه سنجق ظفر پیکر را ثالث نیرین گردانید و در قذبل امیر سار بوغا را با قوم قبیچاق تعیین فرمود و در هراول تمور خواجه اوغلن مقرر شد و امیر چاکو و امیر سیف الدین و امیر مواد برلاس و عباس بهادر با دیگر بهادران شمشیر گذار در قول بداشت و باین آئین *

* نظم *

و کامرانی که موجب آن نامرادی و پریشانی بود * * نظم *

بسا رخنه که اصل محکمیهاست * بسا انده که در وی خرمیهاست
 بسا قفلی که بندش ناپدید است * چو رابیننی نه قفل است آن کلید است
 و از آشپاه و نظایر این احکام مجاری احوال حضرت ماحبقرانیدست
 درین مقام که چون فصل زمستان که آن حضرت در مستقر دولت
 خویش قریب سعادت و اقبال آرمیده بود بآخر رسید و قهرمان بهار
 سنجق لاله برافراخته سپاه سبز خفتان نباتی را بمیدان باغ
 و بستان کشید * * نظم *

* لشکر کشید باد صبا سوسه جو بیار *

* و آماده ساخت آلت و اسباب کارزار *

* پیکان ز غنچه کرد موئب سپرز گل *

* داده زره بآب و سنان نیزه کرده خار *

خبر آمد که لشکر جته باز عزیمت اینجانب کرده متوجه شده اند
 حضرت صاحب قران روی همت بجمع لشکر آورده کس فرستاد
 و امیر حسین را ازان حال آگاهی داد امیر حسین بفرمود تا پولاد
 بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر باسپاه
 ایلغار کرده هرچه زودتر بحضرت صاحب قرانی ملحق شوند و چون
 ایشان بانحضرت پیوستند بالشکری که گاه حمله گودون صولت
 و هنگام سیر سیاره نهضت باتفاق روی توجه بسوی دشمن نهادند
 و چون بموضع آقار رسیدند ملاحظه حال خپول و دواب کرده

* نظم *

* ز جوی هرکه قضا باز بست آب حیات *

* ز جام خضر نه بیند مگر خمار ممات *

و چون امیر حسین ازین حال آگاه گشت گفت کار نوکر و کهنتر
درین قضیه از مهتر بهتر و ایلچی را بتعجیل روان ساخته اسکندر

اوغلن را طلب داشت و بیاساق رسانید * * مصراع *

* بانیر قضا سپر نباشد *

و دران زمستان امیر حسین و حضرت صاحبقران هریک بمستقر
دولت و کامرانی خویش آرام جستند مچاره امور و احوال
بهرفق امانی و آمال و کؤس امانی و آمال از زلال دوستکامی

و اقبال مالا مال و الحمد لله المنعم المفضل *

گفتار در جنگ لای و شرح کیفیت آن

از چمن خار نمای گل آرای مودای عسی ان تکرهوا تشیئا
و هو خیر لکم نسیم بشارت بمشام جان شکستان معرکه مکاره
و احزان میرسد که حکمت قاهره الهی تواند بود که عرایس
مطالب و مقاصد بکسوت مکاره و شداید جلوه دهد و لطایف نعمت
و عطارا در مایده نعمت و عنایش آرد * * نظم *

* عاشقی کا گاه گشت از لطف پنهانی دوست *

* هرچه پیش راهش آید خار یا گل خیر اوست *

بسیار دولت که سبب ظهور او آثار نکبت باشد و بسی جمعیت

و چون پدر امیر حمید را با پدر حضرت صاحب قران سوابق مودت و دوستی ثابت بود بحکم (مودة الآباء قرابة الابناء) دران طوی بنا امیر اولجایتو اپردے که آینه خرد و کیاستش از کبر سن بصیقل تجربه گوناگون جلا یافته بود و همگنان هنگام سوانح امور بر برای مشکل کشایش رجوع نمودندی در باب خلاص امیر حمید و اسکندر ارغلاں مشورت فرمود و ابقای مهجۀ ایشانرا از امیر حسین التماس نمود و امیر حسین هر چند مقتضای رایش فحوائی این نظم بود *

دشمن چو بدست آمده از پای در آور * تاباز بدن دان نبری دست ندامت
لیکن از برای خاطر شریف آنحضرت دست رد بسینه آن ملتمس
باز نه نهاد و بخلاص ایشان رخصت داد و با اینهمه چون ایشانرا
وعدۀ لکل اجل کتاب نزدیک رسیده بود آن معنی مفید نیفتاد
و چون امیر حسین بعزم یورت قدیم متوجه سالی سرای شد
حضرت صاحبقران سعادت قرین امیر داود و امیر سیف الدین را
بفرستاد تا امیر حمید را بند برداشته باعزاز و اکرام بیارند بایزید
و ایمن که امیر حمید در دست ایشان بود چون امیر دوگانه را
از دور بدیدند گمان بردند و بعض الظن اثم که ایشان از برای
کشتن امیر حمید می آیند مبادرت نموده یکی گزری زد اورا و یکی
شمشیر و امیر حمید شهید را از شهد نجات که بلب امید رسیده
بود زهر ممت بکام جان فرو رفت لامرد لتضاء الله ولا معقب

سلاطین ترک است او را کاسه داشته * * نظم *

همه سرفرازان و گردن کشان * بیکبار نه بار زانو زدند
و امیر حیدر اندو خودی را که در بند بود بزنده حشم سپردند
و همان شب کار او بساخت و نخت وجودش را از والی حیات
بپرداخت * * *بیمار رخسار بهار به رخسار حیات* * نظم *

نخیزد دگر چون درآید بسر * کسی کز حد خود نهک پا بدر
و چون آن دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحب قران و دودمان
عالیشان او بود مکارم ملکات مالکانه اقتضاء اکرام اضیاف میکرد
امیر حسین را طوی داد و گماشتگان حضورش جشنی آراستند
که زهره رامشگر از نظاره آن ساز حیرت نواخته باداء این نوا
مترنم گشت * * نظم *

* این چه بزم است مگر گلشن کامست اینجا *

* خضو در آرزوی جرعه جامست اینجا *

* نعمت آماده و اسباب قنعم وافر *

* مجلس خاص و طرب خانه عامست اینجا *

* نغمه ساز سعادت طرب افزا شب و روز *

* گردش ساغر انعام مدامست اینجا *

عاطفت شاملش همگنانرا بنوازش های در خور مراعات فرمود

و امیر حسین را پیشکش های لایق کشید * * نظم *

زهر چیز کان بود شایسته تر * ز اسپ و ز تیغ و کلاه و کمر

جهت و حدتی نباشد که حافظ آن بود زود بفساد انجامد و هر مملکت را که والی نبود که مجموع اهالی آن امتثال اوامر و نواهی او را واجب و لازم شمردند و از حکم و فرموده او بهیچ وجه تجاوز روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذیرد * * نظم *

* جهان بی جهانیان تن بی سراسر *

* تن بی سر از خاک ره کمتر است *

بنابراین امیرحسین و حضرت صاحب قران بایکدیگر مشورت کرده مصلحت دران دیدند که از نسل چغتای خان یکی را بخانی بردارند و جهت امضای آن عزم هم دران سال (سنه خمس و ستین و سبعمایه) جمیع آمرء و نویمان را جمع آورده قورلتای کردند و در باب سلطنت و کفایت مهمات مملکت سخن راندند و رای بران قرار گرفت که کابلشاه اوغلن پسر دورجی بن ایلیچیکدی بن دواخان را که از دهم آسیب تقلبات روزگار بحصار شعار فقر و لباس درویشی در آمده بود ازان کسوت بیرون آرند و قامت اقبالش را بخلعت عالی طراز خانی بیارایند و از برای اتمام این مهم * * نظم *

* یکی جشن کردند با زیب و ساز *

* که در وصف آن قصه گردد دراز *

* ز سیم و زر و نعمت و خواسته *

* همه سخن گیتی بد آراسته *

با اتفاق کابلشاه اوغلن را بر تخت سلطنت نشانند و برسمی که آیین

نیز در موضع ذرق بمیل شکار و ترتیب جرگه موافقت نمود و از هر دو طرف روان شده در آقار قمار مشی کردند و روزی چند بر حسب *
 * مصراع * وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی *
 بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و از آنجا بسعدت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند معاودت نمودند و آن خطه فردوس آئین را بفرّ قدوم بهجت افزای مملکت آرای آذین بستند دیده امید اهالی آن دیار از غبار مرکب همایون ایشان روشنائی پذیرفت و کسری که از لکد کوب حوادث روزگار بحال صغار و کبار راه یافته بود از مرهم مراحم و نوشداروی استمالت و نوازش مومیائی یافت *
 * شعر *

الحمد لله عالی انعامه * قد رجع الحق الی مقامه

گفتار در قورلتای کردن امیر حسین و حضرت صاحب قرانی و برداشتن کابلاشاه اوغلان را بخانی

چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء قوم جته مستخلص شد اعیان امراء بزرگ و نوپان رفیع مقدار حکومت و فرمان دهی یکدیگر را گردن افشان و انقیاد نمی نهادند و چون هر یک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت استظهار بکثرت اتباع و اشیاع خویش گرم بود مجموع سر اطاعت و فرمان برداری بیک کس فرو نمی آوردند و سنه اله جاریست که هر کثرتی را که

تا آبِ یام براند و در انجا باز سرِ راه بر دشمنان بگرفت و بسیاری از ایشان کشته شدند * * نظم *

* ز خون آب در جوی چون باده شد *

* بکه کهرِ با لعل و بیچاده شد *

و امیر جاکو و امیر سیف الدین بر حسب فرمان متوجه سمرقند شدند و این فتح ارجمند در شهر (سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه) موافق لُوی تیل اتفاق افتاد صاحبقران کامگار که همت بلندش در هر کار تا آنرا بمنتهای مراد نرسانیدی نیارمیدی بمشورت امیر حسین با شیر بهرام ایلغار کرده در عقب روانه شد و از آب خجند گذشته تاشکنت را مخیم نزل همایون ساخت و از برای دفع عین الکمال چند روزی نیل عارضه مزاجی بر رخسار دولت کشیده شد * * بیت *

هر چه را چشم در پسند آرد * چشم زخمی بدان گزند آرد

و حضرت صاحب قران و امیر حسین را هر یک در محلی که بودند

اندک مرضی طاری گشت و عن قریب از شفاخانه و نزل من

القران ما هو شفاء و رحمة للهومنین مبدل گشت و مهد علیا

اولجای ترکانی بسعادت و کامرانی از گومسیر آمده * * مصراع *

* بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز *

و حضرت صاحب قرانی بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرمود

و بقصد شکار جرگه رخت اقامت چند روزی انداخت و امیر حسین

سپاه طرفین بیکبارگی بارگی برانگیختند و درهم آویختند و هوای

کارزار بوکار زار مخالفان چون زره بهزار دیده خون میریخت *

* نظم *

* برفتند از جای یکسر چو کوه *

* دهاده بر آمد زهر دو گروه *

* بیابان چو دریای خون شد درست *

* تو گفתי ز روی زمین لاله رست *

و چون صدمات حمله رزم آزمایان متواتر شد و امواج بحر بلا متلاطم

گشت بموجب وعدهٔ مبشر غیبی با حضرت صاحب قرانی اولیای

دولت را میامن الحمد لله الذي صدقنا وعده شامل روزگار

گشت و اعداء وافر شوکت را معنی ثم ولیتم مدبرین صورت حال

آمد چنان لشکر جرار که بکثرت شمار از قطراتِ امطار و اوراقِ اشجار

نشان میداد از اندک لشکری چون اوراقِ خزانی و قطراتِ باران

نیسانی باطراف و اقطار متفرق و پراکنده گشت ما النصر الی

من عند الله الیاس خواجه خان و امیر بیکجک و اسکندر اغلن

و امیر حمید و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما خان را

وفاداری که در جبله اتراک مرکز است دستگیر آمد و تنی چند

از لشکر که او را گرفته بودند بشناختند و بی آنکه سرداران سپاه را

خبر شود او را با بیکجک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتگان

در قید اسار گرفتار بماندند و همان شب صاحب قران شبگیر کرده

به تیر و کمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته *

* نظم *

خدنگش الف از خمِ نون و دال * روان کرد بر سینه بد سگال

و سپاه بموافقت شاه چون ستاره در خیل ماه از چرخ کمان شهاب
پیکان آتش نشان بجان دشمنان روان گردانیدند کلک تیر تفسیر
و جعلناها رجوما للشیاطین بخون پردلان چنان تحریر کرد
که از حال ایشان بتصویر مودای و خرواله سجدا مثنی گشت
بهداران لشکر مخالف که از حدت آتش کینه چون باد می آمدند
مانند آب باران رو بمركزِ خاک آوردند بعضی آب حیات بر باد فنا
داده و چندی از تاب زخم پیکان آتشبار سینه پر کینه بر خاک
نهاده * * * * * نظم *

جنگ جو کز باد پندار آتش کین بر فروخت

زخم پیکان آبرویش همچو خون بر خاک ریخت

از مشاهیر کشتگان دوما بود از قوم بهرین که در بحر کین نهنگی
مردم خوار بود و در بیشه پیکار شیری پیل شکار و چنپو از خاصگان
ملک خان که شاه و سپاه او را ماده استظهار دانستندی و مایه
اعتضاد و افتخار و از افتادگان توق تمور بهادر بود و بیکی برادر
بیکیجک و دولت شاه و دو شاهزاده دیگر که هر یک سرور لشکری
و پناه سپاهی بودند *

* نظم *

نماند از دلیران کسی بر قرار * همه کشته یا خسته افتاده زار

و ستایش پادشاه پادشاهان اجل و علا بسعادت سوار شدند و در ترتیب و تعبیه لشکر شرایط حزم رعایت نموده دو قول مرتب داشتند امیر حسین دست راست آراسته بَیْرَقِ ظفر پیکر بر افراخت و حضرت صاحب قران چون هنگام نبرد همه دل بود جانب چپ مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت و باین آئین صفها راست کرده روان شدند و لشکر دشمن که در ناش آریغی بود بهمین مفعول دو قول تعیین کرده میسر از فرالیاس خواجه خان و امیر حمید زینت یافت و میمنه را بشکوه امیر توق تمور و امیر بیکیک آذین بست و از جانبین لشکر یسال کرده روی کینه و پر خاش بسوی قصد یکدیگر نهادند *

بجنبش درآمد زمین و زمان * تو گفתי بخواهد پریدن جهان ز آواز اسپان و گرد سپاه * نه خورشید تابنده روشن نه ماه سپه یکسره نعره برداشتند * هنانها بابر اندر افراشتند در موضع قبلی^(۱) متن سپاه طرفین بهم رسیدند و غریو کورگه با نعره دلیران در گنبد گردون پیچید اول از مقابل حضرت صاحب قرانی هراولان لشکر مخالف از غروری که بر بسیدار و کینه گذاری خود داشتند مرکب مبارزت در میدان مسابقت جهانیدند آنحضرت قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خویش استوار گردانید و رکاب نصرت انتساب گران داشته سبک دست تائید

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو کتاب (قبا) *

دست میدهد چنانچه حضرت صاحب قرانی را روی نمود چه در آن حالت که کاری چندان هولناک پیش آمده بود و به لشکری از سپاه دشمن بمبار کم با ایشان مقابله و مقاتله میبایست کرد روزی وقت چاشت در آن باب تاملی می نمود در اثنای آن اندیشه خوابش در ربود آوازی شنید صریح بزبان فصیح که شاد باش و غم مخور که خدای تعالی شما را نصرت و فیروزی کرامت فرمود و چون از خواب انتباه یافت از برای دفع اشتباه از حاضران پرسید که درینوقت هیچ کس اینجا سخنی گفت همه گفتند نه بییقین پیوست که آن سخن از هائف غیب بگوش هوش او رسیده و آن نسیم بشارت شمیم از گلشن لطف عمیم الهی وزیده اعتمادش بعون تایید ربانی واثق تر شد و با دل قوی و خاطر کشاده پیش امیر حسین آمد و صورت واقعه باز نمود و همگنانرا از استماع این بشارت مواد استظهار و استبشار سمت تضاعف پذیرفت و دل تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود ازین آگاهی چون گل از نسیم صبح گاهی بشکفت *

از نسیم صبح گاهی بشکفت * ازان بشارت فرخنده شادمان گشتند

گفتار در محاربه امیر حسین و حضرت صاحبقران

بالشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان

امیر حسین و حضرت صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر

من ستة و اربعين جزءاً من النبوة ارادت قدیم از عنایت علیم
 حکیم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصیه اخلاص صاحب
 دولتی کشیده قامت اقبالش را از خزانه انا جعلناک خلیفة فی
 الارض بخلعتی فاخر بیاراید آیینہ ضمیر منیر او را بصیقل توفیق
 زوده بانوار تحقیق منور سازد تا عرایس اسرار غیبی در انجا چهره
 نماید و مخدرات مغیبات امور در نظر شعورش پیش از وقوع و ظهور
 نقاب اشتباه بکشاید و از دریچهای عالم غیب که روح انسانی
 ازان ممر کیفیت احوال آینده پیش از آنکه واقع گردد تواند دید
 روزن خیالست چنانچه از مضمون حدیث مبارک که ثبت افتاد
 مستفاد میگردد *

* نظم *

* ز نقش بند خیالم خوش آمد این معنی *

* که صورتی بنگار بشکل دلبر ما *

یوسف صدیق علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام صورت اذعان اخوة
 و ابویں که نص کریمه و رفع ابویه علی العرش و خرواله
 سجدا ازان خبر میدهد بسالها پیش از وقوع ازین دریچه دیده بود
 و بشارت فتح مکه شرفها الله تعالی که مضمون همایون لقد صدق
 الله رسوله الرویا بالحق به بیان آن ناطق است بر ضمیر وحي
 پذیر سلطان پیغمبران علیه و علیهم الصلوة و السلام هم ازان ممر نقش
 بسته بود و این کرامت بحسب مهمات ملکی و مصالح پادشاهی
 اساطین سلاطین و اعظام ملوک و خواقین را از راه وراثت خلافت صوری

آمدند مردم از وصول همایون آنحضرت خبر یافته با حراز دولت
 زمین بوس شتافتند آنحضرت بجمع سپاه خزار و کش فرمان داد
 و تا خواجه سالبر را چغداؤل ساخت و با عساکر گردون مآثر بطرف
 جکدالیک بازگشته روان شد و چون بانجا رسیده بسعادت نزول فرمود
 شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت قوشون لشکر بانحضرت پیوست
 و دران محل هفت روز توقف افتاد و امیر حسین و سپاه آنچه با او
 بودند و آنچه حضرت صاحب قران در قهله گذاشته بود برسیدند
 و شیر بهرام که در دشت کولک جدا شده و بایل خود رفته بالشکر
 ختلان بعد از چهل و سه روز غیبت هم درانجا ملحق شد امیر حسین
 و حضرت صاحبقرانی با تمامی لشکر ازانجا کوچ کرده متوجه خزار
 گشتند و درانجا بمزار متبرک خواجه شمس^(۱) (طاب ثنوا) در آمدند
 و از روح مقدس آن بزرگ دین استمداد همت نموده عقد موافقت
 بعهده و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق دوستی و اخلاص را
 با لواحق یگانگی و اختصاص موکد ساختند * * مصراع *

* آری بانفاق جهان میتوان گرفت *

گفتار در خواب دیدن حضرت صاحبقرانی

و بان تفاعل نمودن و آهنگ جنگ الیاس

خواجه خان کردن

قال النبی صلی الله و علیه و سلم الرویا الصالحة جزء

(۱) در چهار نسخ (رسمس) بجای شمس *

روی عزیمت براه آورد و دیگرانرا بتوقف در آنجا فرمان داد و ازان سیصد سوار دو بیست مرد با امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و بهرام چلابر و امیر جلال الدین برلاس و امیر سیف الدین و یولتمور بصوب کش روان ساخت و فرمود که چهار قوشون شوند و هر سوار ی دو بند شاخ بعیار برگ از هر دو یهلوی اسپ در آویزد تا غبار انگیزد و گرد فراوان بر خیزد و داروغه اگر آنجا باشد بگیرد ایشان بر حسب فرموده کار بند شدند و تدبیر موافق تقدیر افتاد چون بجلگای کش در آمدند داروغه جته ازان غبار ترسیده بود و گریخته ایشان بشهر کش در آمده بضبط آن مشغول شدند زهی ^{عزیمت} بینهایت الهی در باره آن مشید ارکان پادشاهی گاه از افروختن اخگری لشکری شکسته میشود و گاه از انگیختن غباری دیاری مسخر میگردد • • مصراع •

• چشم بد دور که بالا تر ازین ممکن نیست •

و دران حال مخیم اقامت الیاس خواجه خان تاش آریغی بود که در چهار فرسنگی کش واقع است اعیان امراء نامدار مجموع ملازم و سپاهی بیرون از حد و شمار در سلک اجتماع منتظم و دران وقت توغلق تمور خان در مستقر سریر خانی خویش در گذشته بود و الغ فوق تمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بالوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب قران با صد سوار که بسعادت ملازمت مستعد بودند شبگیر کرده بخزار آمد و چون روز شد و پربندگان از رسیدن جمشید بجانب مشرق آگاه گشته در حرکت

و نه عجب آنرا که عنایت باری یاری کند که با او برابری کند
و برگزیده که عزیز کرده پروردگار باشد بدخواه او بضرورت خوار
و برگشته روزگار بود • • نظم •

بداندیش آن شاه گیتی فروز • نباشد مگر خوار و برگشته روز
و چون دشمنان بهم برآمده رو بگریز نهادند حضرت صاحبقران بالشکر
نصرت نشان چون شیرزیان و سیل بیدپایان خروشان و جوشان از بالای
کوه فرو تاختند و تا میدان گجرات تکامشی کرده به تیغ عمر فرسای
و رمح جانگزای دمار از روزگار ایشان برآوردند • • نظم •

دران ره ز بس کز عدد کشته شد • بیابان همه پشته برپشته شد
و دران محل مظفر و منصور بشادمانی و سرور نزول فرمود و امیر حسین
نیز با بقیه لشکر از عقب برسید از میان نسایم این فتح ارجمند نهال
اقبال بلند و شاخ دولت قوی گشت و روضه آمانی و آمال را طراوتی
تازه و نصارتی بی اندازه بنوی روی نمود رایت استظهار همگنان باوج
اقتدار برآمد و شوکت و شکوه شاه و سپاه یکی در هزار شد • • بیت •

سپه را همه دست و دل شد قوی • باقبال صاحبقران از نوی
و چون رتبت بیدشی و برتری در میدان سلطنت و سروری حضرت
صاحبقران را مقدر و مقرر شده بود باز با دو هزار مرد از پیش روان
شد و چون بقهنگه رسید اهالی کش و آن حوالی فوج نوج گریخته
می آمدند و بملازمان سعادت مند می پیوستند آنحضرت از جمله دو هزار
مرد که همراه آورده بود سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون ساخته

را با پانصد مرد که یکی از هزار باز نخوردی بر هر پهل سنگین
در مقابله لشکر خصم باز داشت و بنفس مبارک با هزار و پانصد سوار
که غبار عرصه پیکار را سرمه دیده آرزو دانستندی در زمان اقبال روی
سعادت از بالای آب بمیدان اسن نهاد و در میان اسن میدان ورسن کش
نیم شب از آب بشناه بگذشتند و روی بکوه آوردند روز دیگر قراول
یاغی را از اثر پای اسپان معلوم شد که لشکر از آب گذشته است و ازان
معنی دغدغه در ایشان پیدا شد و چون شب درآمد * * * نظم *
جهان در سر آورد کحلی پرند * سرمه درآمد بمشکین کمند

حضرت صاحب قران کشور کشای عدو بند فرمان داد تا بر بالای
کوههای بلند آتش بسیار افروختند سپاه مخالف را از مشاهده آن
ترس و هراس غالب شد و پای ثبات و قرار از جای برفت و از سر
دهشت پای خوف بمركب فرار نهادند و عنان عزم بدست اضطرار
داده روی ادبار بصوب گریز آوردند و بعون پروردگار چنان لشکر جرار
که در مقابل يك سوار ده جنگجوی تیغ زن نیزه گذار پیش بود
بی کلفت رزم و پیکار از هم فروریخت و الله یوید بنصوه من یشاء
زهی فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار که از پرتو آتشی که از دور
افروزد خرمن شوکت و شکیبائی جهانی مخالف کینه دار با چندین
آمرآ و سردار بسوزد * * * نظم *

آنجا که یک پیاده فرو کرد حزم^(۱) او * ملکی توان گرفت بنیروی یکسوار

(۱) همچنین است در اکثر نسخه و در یک نسخه (حزم جنگ) و در بعض (پای حزم) *

و اللیل اذا سجی شانه زدند آتش پیکار از زبانه نار حاصیة
 حکایت میگرد و زمین کزوفر پیاده و سوار تفسیر اذا زلزلت الارض
 زلزلهها میگفت صغیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش
 جان می انداخت و بریق سنان صورت یکاد البرق یخطف
 ابصارهم بردیده دل جلوه میداد زبان تیغ تحقیق معنی مسح
 بالسوق و الاعناق برهانی قاطع باءا میرسانید و از واقعه گران وقع
 چماق در شان نزول القارعة صالقارعة حجتی واضح باقامت می پیوست
 و آن روز تا شب دلاوران رزم آزما از هر دو جانب در سر پول
 تا بحدی کوشش نمودند که نم طاقتم در جگر جلادت هیچ بهادر نماند
 شب که از طرفین بموافقت شهسوار گردون عنان از میدان بر تافتند
 و کثرت سپاه مخالف بیش از اندازه بود حضرت صاحب قران بالهام
 دولت متیقن شد که شمشیر شجاعت را تا بصیقل رای روشن
 نزدیند چهره ظفر دران نتوان دید و تیر جلادت اگر نه از شست تدبیر
 کشاد یابد از صدای صغیرش بشارت نصرت نتوان شنید خاطر خطیر
 براندیشه تدارک آن واقعه گماشت تا کلک تائیدش صورت بهبود
 بر لوح ضمیر منیر نکاشت •

گفتار درگذشتن حضرت صاحب قرانی از آب

پول سنگین و گریختن لشکر جته

حضرت صاحب قران امیر موسی و امیر مرید ارلات و اوج قرابهادر

محصور بود امیر حسین را هر چند ازان لجاج و استبداد ناپره غضب
اشتعال می یافت بحسب مقتضای حال تحمل اولی دانست *

• نظم •

هر چند توانا بود و قادر مرد • هم گاه گهی خشم فرو باید خورد
آخر الامر شیر بهرام بصوب بلجوان روان شد درین حال خبر بتحقیق پیوسته
بود که توغاغ^(۱) سلدوز و کیخسرو لشکر جته را سوکرده بابسی امراء جته
پیش آمده اند و تمور پسر تویکان و ساریق و شنکوم و توغلوک خواجه
برادر حاجی بیگ و کوچ تمور پسر بیکبیچک و دیگر امراء هزاره و قوشون
با بیست هزار مرد از سر جالا تا پول سنگین نشسته اند و ازین جانب
بیش از شش هزار مرد در معسکر همایون حاضر نبود صاحب قران
موید پاک اعتقاد مصدوقه کم من فیه قلیله غلبت فیه کثیره
بازن الله بگوش صدق و اخلاص از هاتف توفیق می شنید و در
آینه دولت روز افزون که بصیقل نائید آسمانی جلای ظفر یافته بود
بدیده یقین می دید •

• نظم •
که گر بحر گیتی شود پرنهنگ • و گر کوه و صحرا بود پر پلنگ
کسیرا که یار است بخت بلند • نیابد ازان یک سر مو گزند
باد و هزار مرد دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورده از پیش روان شد
و در سر پول سنگین سپاه جانبین بهم رسیدند از وقت چاشت
که رایت سلطنت و الضحی برافراشتند تا آن زمان که پرچم سنجق

(۱) همچنین است در اکثر نسخ و در بعضی (توغلوک) و در بعضی (توغلق) *

بجانب طالقان و بدخشان و صالح کردن پادشاهان
 امیر حسین و حضرت صاحب قران باتفاق عازم قندز گشتند
 و درانجا ایل و الوس بوردای را جمع آورده عنان عزیمت بجانب
 بدخشان یافتند و چون بطالقان رسیدند و آب شور مذاق نفاق را
 از چاشنی و الصالح خیر شیرین ساختند پادشاهان بدخشان
 از در مصالحت در آمدند و تلخی وحشت و مخالفت که هرآینه
 موجب ترش روی دولت تواند بود بکلی مرتفع شد و ازانجا بطرف
 ارهنگ باز گشتند و درانجا از آب بجانب سالی سرای عبور نموده
 متوجه ختلان شدند و بچول در آمدند و از چول گذشته موضع دشت
 کولک مخیم نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم و جعل اللیل سکنا
 طباع میل آرمیدن کند بعد ازآنکه حضرت صاحب قران بعزم استراحت
 تخفیف جامه فرموده بود پای مبارکش از سآمت صحبت موزه
 پرداخته امیر حسین با استدعای حضور آنحضرت کس فرستاد و چون
 متوجه شده بمجلس درآمد از حاضران پولاد بوغا بود و شیر بهرام
 امیر حسین با حضرت صاحب قران شکوه شیر بهرام آغاز نهاد که در
 چنین وقتیکه بدشمن رسیده ایم عزم ایل خود کرده جدائی می جوید
 و بیای مرورت و وفا طریق موافقت و ولا نمی پوید صاحب قران کامکار
 او را انواع نصیحت فرمود و سرزنش نمود اما جواب او بر فحوائی • ع •
 • من گوش استماع ندارم لمن یقول •

برایشان غالب شد تا لشکر آجونی^(۱) برادر کوچک بیکیک برسد
 و از ایشان بگذشت حضرت صاحبقران با اعتماد قراول منتظر نشسته
 و سپاه بخیمهای خود غافل آسوده ناکاه یاغی با قراول بهم آمیخته
 برسیدند •

جهان جو چو سازد قراول روان • نزیبید بجز مردمِ کاردان
 دلیر و سبک حمله و نیز هوش • بهر کار سر تا قدم چشم و گوش
 وفا باشد و راستی کیش شان • بود کاهلی کافر پیش شان
 لشکر را دران حال چون مجال آن نشد که فراهم آمده بمقابله
 مخالفان درآیند بضرورت بکشتی در آمدند و خیمها را گذاشته از آب
 می گذشتند و حضرت صاحبقران با چند کس در جزیره بمحاربه
 و مدافعه مشغول گشت و چندان توقف نمود که لشکریان تمام از آب
 بگذشتند و بعد ازان خود عبور فرمود •

که پیوسته آن شاه عالم پناه • بهر حال بودی پناه سپاه
 و مدت یکماه ایشان ازینطرف آب و لشکر مخالف ازان طرف آب
 در مقابل یکدیگر به نشستند و پس از ماهی حضرت صاحبقران
 بسوختن کشتیها فرمان داد و ازانجا کوچ کرده متوجه خلم شد که از
 حدود بلخ است و دران محل با امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسیدند •

گفتار در توجه نمودن امیر حسین و حضرت صاحبقران

(۱) همچنین است در ۴ نسخ و در یک نسخه بجای آن (آچولی) •

و دران روز تموکه زخم دارشد و شب هنگام • • نظم •

که در پرده کوه رفت آفتاب • سر روز روشن درآمد بخواب

فرود آمدند از دو جانب سپاه • یزک را نشانند بر پاسگاه

روز دیگر که شهسوار پیروزه مضمار سپهر از قنطره افق گذشته سپاه انجم را

هزیمت داد و لشکر جانبین باز درجوش و خروش آمده صدای غریب

کورگه و کوس در خم این طاق آبنوس افتاد حضرت صاحبقران بعون

تائید آسمانی حمله کرد و از پول گذشته روی قهر و کین بآن لشکر

جنگجوی فبره آئین آورد و ایشان هرچند بعدد بسیار و هنگام پیکار

پیل افکن و شیر شکار بودند باسطوت حمله آن مرید کامگار جز فرار

چاره ندیدند و گروه چنان انبوه از یک حمله خسرو گردون

شکوه بستوه آمده از هم فرور یختند و چون شب رو سیاه از پیش تیغ

آفتاب بگریختند • • بیت •

• ستاره گرچه بود بیشمار پشت دهند •

• چو مهر یک تنه روی آورد سوی پیکار •

امیر حسین و صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار عرض

سپاهی که ملازم بودند باز دیدند دو هزار سوار در شمار آمد حضرت

صاحب قران با جمعی از ایشان از پیش روان شد و چون بکنار جیحون

رسید از معبر ترمذ بکشتی گذشته قراول بجانب قهلقه فرستاد

تا خبری باز داند و لب آب را مخیم نزول همایون ساخت قراولانرا

تعب و کوفتگی راه از رعایت شرایط حزم ذاهل گردانید و خواب

ایشان رنجت و هرآینه کاردان صاحب نایید هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدر مصالح دولت رعایت نماید که از دست اقتدار هزار شمشیزن خنجر گذار بر نیاید * * نظم *

* کارها راست کند عاقل کامل بسخن *

* که بصد لشکر جرّار میسر نشود *

سپاه آنطرف لب آب دره کز گرفته می رفتند و لشکر نصرت شعار کنار بکنار جوی قوت میراندند و از جانبین محل گذار می جستند و مجال جنگ را مترصد فرصت بودند تا برابر بلخ رسیدند *

گفتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحبقران

موید مظفر با ابو سعید و منکلی بوغا و حیدر

چون عساکر طرفین بمقابل بلخ رسیدند از هر دو جانب جوی عبدالله را در میان گرفته صف برکشیدند و میمنه و میسره و قلب مرتب داشته جنگ را آماده گشتند و از امارات دولت دران حال امر او که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحب قران پیوستند و تموکه نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آنروز از وقت پیشین تابش آتش حرب و قتال سمت التهاب داشت و اشتعال و میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق بود و وصال مبارزان هر دو طرف بر یکدیگر تیر باران کردند که از زخم پیکان رخنه در خانه حیات بسیاریان افتاد * * نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * نذی را ز پیوند جان باز کرد

و زمانی فرزندان و کسان خویشتن را به بیند آن صادق مردانه اصلاً
قبول نکرد که چون مخدوم از خانه دور است خدمتکار را نشاید که
بخانه خود درآید * * نظم *

* از چنین طایفه آموز آداب خدمت را *

* که بهر کام که خواهی بررسی از خدمت *

و امیر حسین و حضرت صاحبقران از دره صوف کوچ کرده بدره کز آمدند
و بمیدان اولجی بوغا نزول فرمودند و درانجا استماع افتاد که امیر
سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو برلاس و امیر جلال الدین
برلاس و امیر هندوکه برلاس با جماعتی خبر حضرت صاحبقران
شنیده اند و با جته مخالفت نموده از میان ایشان بیرون آمده اند
و بترمد رسیده تolan بوغازا روانه کردند تا شبگیر کرده از جیحون بگذرد
و ایشانرا کیفیت احوال اعلام نماید و چون ازانجا کوچ کرده بجلکات بلغ
در آمدند امیر ابوسعید پسر تایغو و منگلی بوغا سلدوز که از قلعه اولاچو
گریخته بود و پیش ابوسعید مذکور که داماد او بود رفته و حیدر
اند خودی هر سه با شش هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته و دست
جلادت کشاده صبحگاهی بمعسكر ظفر پناه رسیدند و بر لب آب سیاه
که در میان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفین گذار
آب را گرفته کمین کردند صاحب قران ظفر تیغ بر حسب اشارت
الحرب خدعه بنفس مبارک بگذار آب رفت و بهر گونه مخفان
هوشمندانه و حکایات فریبده آّب تسکین بر آتش صولت و حدت

از صف بآنحضرت بهم رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته بر بساط انس
 و الفت قرار جستند و بتذکار احوالی که هر یک را در مدت غیبت
 روی نموده بود سخن در پیوستند و چون آگاهی یافتند که منگلی
 بوغا سلدوز در قلعه اولچو نشسته و دل در عداوت بسته قصد آن
 حصار کردند شیر بهرام بواسطه صداقتی که با منگلی بوغا داشت
 تقبل نمود که برود و او را نصیحت کرده بیارند و باین معنی امضاء آن
 قصد در تعویق انداخته خود روان شد و چون منگلی بوغا بران حال
 اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت و مقارن این حال
 سیصد مرد از قوم دولان جان که هزار خلم است و از قدیم باز در عدا
 اتباع و اشیاع دودمان حضرت صاحب قران بوده برسیدند و در سلک
 دیگر ملازمان انتظام یافتند و مواد شوکت و اعتضاد لشکر سمت از دیاب
 پذیرفت و ازان محل روان شده در دره صوف نزول کردند و امس
 پسر تومن بادوبست کس ناخت آورده بود بآن حوالی که اسپان
 ولایت بلخ را براند چون از حال امیر حسین و حضرت صاحب قران
 وقوف یافت بایشان ملحق شد آنحضرت تموکه را با سه کس بطرف
 قهله فرستاد تا خبری باز داند او چون از معبر ترمذ گذشته بقهله
 رسید دید که لشکر جته ولایت را غارت کرده می گشتند و تموکه
 بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دو چار خورد و بعد از
 رسم آغوش و پرسش او را خبر دادند که خانه و فرزندان بهمین
 نزدیکی فرود آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود رود

نمود که آن جماعت موافق اند نه مخالف از طرفین بتعجیل برانندند
 و بعد از تلاقی مجموع در رکاب همایون آنحضرت عازم ارض گشتند
 و بعد از وصول و نزول در ارض جمعی را بقراولی فرستاد صبحگاهی
 خبر آوردند که از دور سیاهی جمعی سواران می نماید حضرت
 صاحبقرانی بتایید ربانی سوار شد و از پس ایشان گشته از طرف
 راست درآمد و سوال فرمود که شما چه کسانی گفتند که فوجی از
 نوکران فلان کسیم یعنی صاحبقران آنحضرت پیش راند توغلوک خواجه
 برلاس و امیر سیف الدین و آتشه و توتک و جماعتی دیگر از متعیضان
 بودند قریب هفتاد نفر که بعزم ملازمت آنحضرت روی اخلاص براه
 خدمتگاری نهاده بودند چون بدانستند که مصدوقه * * * نظم *
 گردرّه عاشقی قدم راست نهی * معشوقه باول قدمت پیش آید
 روی نموده پیاده گشته مراسم زمین بوس بتقدیم رسانیدند و چون
 آنحضرت بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر از طرف کهمرد
 گروهی پیدا شد و بعد از تفحص شیر بهرام بود که هنگام توجه
 حضرت صاحب قران از مخیم نو من درانجا تقاعد نموده بود و بعد
 از آن پشیمان شده و از عقب روان گشته و چون صدیق و سوبخ بشارت
 محبت و نهضت حضرت صاحب قران بامیر حسین رسانیدند او را از
 گلبن آمال غنچه اقبال شگفیدن گرفت و از چمن امانی نسیم شادمانی
 وزیدن آغازید و بی توقف کمر عزیمت بسته سوار شد و در خدمت او
 لم غولی بود با صد و سی سوار و محمود کلی با صد و پنجاه پیاده در

بشکست و امیر حسین با اضطرار فرار اختیار کرده با دوازده کس چهار سوار و هشت پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود *

گفتار در صحت یافتن حضرت صاحب قران

و توجه نمودن بصوب اِرفَص

چون چشم زخمی که دست مبارک صاحب قرانی را دست داده بود بپایمردی و اذا مرضت فهو یشفین بسر آمد و جراحت براحات و زحمت برحمت مبدل گشت آنحضرت با ثَمُورِ خَواجِه اغلن و بیست و چهار مرد دیگر روی توجه بصوب اِرفَص نهاد و چون بکهمرد رسید و خبر امیر حسین و کیفیت حالات او استماع کرد نوکری سوبخ نام را پیش او فرستاد تا مؤذنه صحت سلامت رسانیده مقرر سازد که در اِرفَص اتفاق ملاقات افتد و در اثنای راه میان اِرفَص و کهمرد صدیق برلاس که از نسل ایلدر بن قراجارنویان بود و با پانزده چاکر دیگر بعزم ملازمت حضرت صاحب قرانی مطیبه توفیق در بادیه طلب رانده بودند بمقصود رسیدند آنحضرت صدیق را بجانب امیر حسین روانه داشت که هرچه زود تر می باید آمد و خود بسعدت براند در اثنای طریق از طرف اِرفَص سیاهی صد سوار بنمود حضرت صاحبقران پیاده جست بر گماشت تا حال ایشان باز داند و چون خبرگیر معلوم کرد که قرانچی پسر حسن است که آوازه آمدن امیر حسین بنو اِرفَص بقلان شنیده است و متوجه شده روان ببالای پشته برآمد و چرخي زد رای نکته دان صاحبقران ازان حرکت تفرس

و دست مبارک آنحضرت که مقدر بود که بوسه جای لب پادشاهان
عالم و منیع فیض ارزاق بذی آدم باشد از زخم تیري آزرده گشت
والحق چنان دستي را از آسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم الله
را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون کرامت و اضمم یدک الی
جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء مدخر بود نخست از شعله

آتش کافري بسوخت * * نظم *

* هر دست که از خار جفا زخم نبیند *

* از شاخ امانی گل مقصود نچیند *

جهان فغان * * * * * شعر *

مهلا فتلك ید تعود بطنها * فیض النوال و ظهرها تقبیل
برآورده نزدیک بود که اشک نجوم از دیده سپهر فرو بارد و قضا مرهم
جراحت دستي ازان دست همان دانست که زمام حل و عقد
امور عالم مطلقا بقبضه اختیار و اقتدار او سپارد و عنقریب چنان شد
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و چون سپاه
سکزیان از صدمات حمله دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق
شدند امیر حسین و صاحب قران بگرم سیر معاودت فرمودند آنحضرت
جهت معالجه دست مبارک در مضمیم تومن توقف نمود امیر حسین
با نود کس متوجه بقلان شد و چون بحوالی آنجا رسید آجونی که
برادر کوچک بیکیچک بود با لشکر بسیار راه بر او به بست و جنگ
در پیوست و سپاه امیر حسین از انبوهي گروه دشمن بستوة آمده

و چون امیر حسین و حضرت صاحب قران ازان باز گشتند سپاهی
گران از سکزیان بر سر راه آمده پای جسارت از طریق ادب بیرون نهادند

و دست بی باکی بحاربه و قتال برکشادند * * نظم *

دهاده خروش آمد و دار و گیر * هوا دامِ کرگس شد از پر تیر
توگفتی زمین موج خواهد زدن * وز موج بر اوج خواهد زدن

حضرت صاحب قران * * نظم *

که چون دست بردی بتیرو کمان * نرستی کس از تیر او بی گمان
بشهابِ ناوک دیده روز چگر سوز بسی از سکزیان دیوسار را بخاک

هلاک انداخت * * نظم *

* بهر تیری از شست صاحب قران *

* تن جنگ جوی بپرداخت جان *

* کسی را که زد تیغ سندان شکاف *

* دو پیکر نمود از سرش نابذاف *

* کسی را که زد گرز بر فرق سر *

* گله خود کرد از شکم سر بدر *

* بنوکِ سندانِ گره بر گره *

* بسی کرد خفتان گرد آن زره *

* ز بادی که آمد ازان گرز و دست *

* بسی گرد را پشت و گردن شکست *

ایشان بیکبارگی روی قصد بآن حضرت آوردند و با اتفاق تیر باران کردند

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت

صاحب قران بجانب سیستان

درینوقت والی سیستان دشمنی داشت که مقابله و مقاتله باو در حیز قدرت و مکنت خود نمی دید از سر عجز و انکسار دست تضرع و اضطرار بدامن دولت و اقتدار امیر حسین و صاحب قران کامگار استوار کرده صورت واقعه خود عرضه داشت کرد ایشان بحکم آنکه فریاد رسی ضعفا و در ماندگان بر ذمه همت صاحب دولتان واجب است باهزار مرد آراسته هر یک در بیدشه کارزار شیرین زیان و در دریای معرکه نهنگی جانستان متوجه صوب سیستان گشتند والی آنجا باقامت رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایط خدمت متقبل شد که اگر از میامین امداد ایشان اساس شوکت دشمنش انهدام پذیرد و جان تاریک او از ان ورطه هایل خلاص یافته شمع دولتش در گیرد مبلغی خطیر از نفایس جواهر و کرایم اموال بشکرانه در نظر آورد و مدت العمر رهین منت و در مقام خدمت باشد ایشان بر حسب اشارت اغاثة الملھوفین صدقة عمان عزم بجانب رزم دشمن تافتند و به تیغ آبدار دمار از روزگار مخالفان بر آوردند و اگرچه والی سیستان را حوصله آن نبود که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آورد * * * * *

زهرکس نماید این کز ابر همت * نهال عهد را سر سبز دارد

چو کشتی همی رانندند اسپ را * بنیروی شاه مظفر لوا
گذشتند مجموع ازان رود بار * باقبال کیخسرو روزگار
جهانرا فلک مرده داد از نو * که شد تازه آئین کیخسرو
کسی را که ایزد نگهدار اوست * سعادت بخشک و بتر یار اوست
و من یتوکل علی الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بچول
در آمدند و چند روزی به نشستند تا ایل و الوس از ییلاق مراجعت
نمود و آنجا خالی ماند حضرت صاحب قران میل ییلاق فرمود
و مدت یک ماه دران موضع توقف نمود و از آنجا عنان عزیمت بصوب
سمرقند انعطاف داد و چون برسید در خانه خدر معلی قتلخ ترکان
آغا که خواهر کلان آنحضرت بود بسعادت نزول فرمود و موافق عدد
(حم) چهل و هشت روز آنجا بگذرانید و چون بعضی مردم را بر حال
فرخنده مآتش اطلاع افتاد و زمانه بافشای آن سر زبان برکشاد بیوقوف
سوار شد و بجلگه کش در آمده در دهی اچغی نام قطب و ارساکن
شد تا فلک الافلاک چهل و هشت نوبت دیگر گرد عالم برآمد و بعد
ازان بدولت و اقبال بر نشست و شب در میان بکنار آب آمویه راند
و در آنجا باتمور خواجه اعلان و بهرام جلاپور بهم رسیدند و بر حسب
وعدۀ که حضرت صاحب قران بامیر حسین فرموده بود باتفاق عازم
قندرها ر شدند و تقدیر موافق تدبیر آمده در هیرمن پیش تو من
که وعده گاه بود بامیر حسین پیوستند و بهرام جلاپور گریخته بطرف
هندوستان رفت *

گرمسیر هیرمن آورد و حضرت صاحبقران بصوب ولایت کش روان شد و چون از آب گذشته ببخار زندان که از قرای بخارا است رسید مهد عصمت پناهی اولجایی ترکانرا درانجا باز داشت و بحکم آنکه ماه د ولتش در سپهر سلطنت هنوز هلال روز افزون بود حال اقتضای سیر پنهانی میکرد پوشیده ازانجا روانه گشت و بمیان ولایت و ایل درآمد تموکه قوچین از وصول آنحضرت آگاه شد و باده پانزده کس با حراز سعادت پایبوس شتافت صاحبقران کامگار بآن جماعت عازم خزار گشت و صبح گاهی که خسرو سیارگان از کمین گاه مشرق پرتو انداخته مراکب کواکب را از مرغزار سپهر براند گله اسپ از بالای خزار براندند و نماز دیگر باقوینی رسانیدند و از آب جیحون گذرانیده بچول وریگستان درآمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایه جنگل مدت یک ماه توقف نمودند و درانجا مهد اعلیٰ الجایی ترکان از بخار زندان توجه نموده بحضرت صاحب قران پیوست و بعد از یکماه ناگاه سپاهی از دور پیدا شد حزم که رعایت آن بر ذمه همت ارباب دولت واجب است اقتضای آن کرد که از آب بگذرند صاحب قران کامگار بعون پروردگار سوار شد و باد پای همایون در آب جیحون راند *

* نظم *

بآب اندر افگند مرکب روان * بتایید حق شاه صاحب قران
همان مرکب مهد عصمت پناه * درآمد بآب از پی اسپ شاه
همه بندگان نیز در تاختند * فرس را بجیحون در انداختند

طریقه اخلاص و هواداری مسلوک داشته با فرزندان پیش آنحضرت آمد و تمهید معذرت نموده امپان نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای آورد نه پس از دیر ازان دانه نیکوکاری که بر زمین سعادت پاشید ریاض دولتش بسبزه پیروزی آراسته گشت و ازان ممر بمناصب ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد * * نظم *

* چون همان بد روی البته که خواهی کشتن *

* بر تو بادا که همه تخم نیکوئی کاری *

حضرت صاحب قران تمام آن اسپانرا پیشکش امیر حسین کرد *

* نظم *

* اگر بزرگ عطا بود از مرغریب مدان *

* نهاد بحر بزرگ است ازان بزرگ عطاست *

گفتار در جدا شدن حضرت صاحبقران از امیر حسین
و توجه نمودن بطرف کش

بعد ازان امیر حسین و صاحبقران برسبیل مشورت اندیشه کردند رای ایشان بران قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر هیر من روانه شود و حضرت صاحبقران بصوب ولایت و الوس خویش مراجعت نماید و موعده ملاقات گرمسیر هیر من باشد پیش تومن و او امیر هزاره نکودری بود بر حسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله بامضای آن عزم نهضت نمودند و امیر حسین روی توجه بجانب

محمد بیگ برادر بزرگ علی بیگ چون از آن حرکت ناپسندیده آگاه شد بیقین دانست که نتیجه آن جسارت و خامت عاقبت و پریشانی روزگار تواند بود و شاخ آن گستاخی البته روزی ثمره ندامت و خسارت بار آورد *

* بیت *

گراز کوه پرسی بیابی جواب * که شاخ خطا میوه ندهد صواب
از حدود طوس برای امیر حسین و حضرت صاحب قران تحف و هدایا فرستاد و برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در زمان ایشانرا رها کرده غدر خواهی نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطر چوئی بجای آورد اما چون علی بیگ را هرده شقاوت بدیده بصیرت فرود آمده بود چهره صواب را مشاهده نتوانست کرد *

* نصیحت همه عالم چو باد در قفص است *

* بگوش مردم نادان چو آب در غربال *

و از لوم طبیعت آن تحف و هدایا را که برادرش فرستاده بود خود برگرفت و پس از شصت و دو روز ایشان را بیرون آورده رها کرد و در خوردناعت همت خود اسپي لاغر و شتری عنکبوت پیکر بداد *

* نظم *

گرد پیری نشسته بر پشتش * کثرت سن شگسته دندانش
شب مولد او این دعوت نوح * روز پیر زمان طوفانش
دران ولا مبارک شاه سنجرى بارشاد دولت با حضرت صاحب قران

محمود بن بودند علی بیگ بن ارغونشاه چون غربانی از وضع ایشان آگاهی یافت و چون خامه جف القلم بما هو کاین برج ریده حال آن لئیم بد فعال نگاشته بود که بانواع عقوبت و نکال گرفتار آمده به بدترین وجهی نیست شود و شامت قبیح سیرتش باتباع و اشیاع او سرایت کرده همه در ذل آوارگی و بیچارگی تلف و ناچیز گردند سرفروشت بد او را بران داشت که شصت سوار مسلح را مرتب ساخت و بتاخت بر سر امیر حسین و حضرت صاحب قران فرستاد و بیخبر ایشانرا گرفته بماخان بردند و در خانه تاریک که از اسباب وحشتش چندان کیک بود که راندن آن بهای مردی دست اصلا میسر نمی شد بند کرده باز داشتند گوهر شاهوار تا چند گاه در حبس صدف بسرنبود پای مراد برگوشه تاج سلاطین گامگار نتواند نهاد و لعل آبدار تا مدتی در زندان کان پرورش نیابد دست مقصود در کمر سروران رفیع مقدار نتواند زد و گل احمر نکبت جان پرور در تنگنای غنچه یابد و مشک اذ فر شمامه عطر گستر از بستگی نافه کسب کند * * بیت *

* شمشیر را ز حبس چه بازار بشکند *

* آئینه را چه عیب ز آئینه دان بود *

* عمریست تا برابری زر همی کزد *

* آهن ازان شرف که چو آخر زمان بود *

* او را چنان بلند شود دست اقتدار *

* کو پای بوس حضرت صاحب قران بود *

جنگ منع نمود و اسپه مناسبت کشیده آنحضرت را سوار کرد و باتفاق ترکمانان آن شب منزل خویش را از فر وجود همایونش غیرت فزای بزم سپهر ساخت و وظیفه خدمتگاری بقدر وسع بجای آورد روز دیگر حضرت صاحب قرانی که *

* بیت *

* به بخشش کف او ساعتی وفا نکند *

* اگر ستاره درم گردد و فلک ضراب *

دست همت بنوازش ایشان کشاد و یک قطعه لعل گران بها و دوتومغاه یافته از لولوی لالا که قیمت آن خراج مملکتی بود بایشان داد حاجی محمود مذکور سه سراسپ و ما یحتاج مهیا داشته غجرجی نامش سارق قولانجی ملازم کرد و حضرت صاحب قران پدش امیر حسین مراجعت فرمود و او را سوار ساخته بموضع محمود برفتند دران چول چاهی که از ترشح آبش نهال حیات را تازه توان داشت فرود آمدند و قریب دوازده شبانروز دران منزل توقف نمودند *

* بیت *

* دررنج توان یافت بزرگی و بلندی *

* نرگس شرف تاج زر ازرنج سهریافت *

ذکر غدر علی بیگ جون غربانی با امیر^(۱)

حسین و صاحبقرانی

دران وقت که امیر حسین و حضرت صاحب قرانی در موضع

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو نسخه بجای آن (جانی قربانی)

بودند در چنان حالتی اسپان ایشانرا گرفته بگریختند و خاك چنين

ننگی بر فرق نام خود ریختند * * مصرع *

* کم است از سگی آنکه نشناخت حق *

حضرت صاحب قران که این همه نقشهای بوالعجب طلسم گنج دولت

بی پایان او بود اصلا ازان واقعه دهشت و حیرت بخاطر خود راه نداد *

* نظم *

* عالم علوی و سفلی زیر و بالا گر شود *

* اونه آن کوهی که هرگز نرسد از زلزال خرویش *

بادل قوی و خاطر کشاده رفقارا تسلی داد و الجای ترکان

آغا را که خواهر امیر حسین و حرم محترم آن صاحب نایید بود

همراه کرد بایک نوکر رومی توکل نگویم براه بلکه بفضل بی انتهای اله

نهاد و چون از چول بیرون آمد بجوفی رسید که یورت فوجی از

ترکمانان بود اهل حشم بانگ شرارت بر یکدیگر زده گرد شدند و سر راه

بگرفتند حضرت صاحب قران از وفور غیرت و حمیت خسروانه حرم

عفت پناه را در پناه حفظ الهی بچاهی که غله دران ریزند پنهان کرد

و فهنگ دریای فتح و نصرت را یعنی شمشیر آبدار آتش کردار * نظم *

* کز بس که دل شکافت گرفت است نور دل *

* وز بس که جان ربود گرفت است لطف جان *

از میان برکشید و روان بی اندیشه رو بایشان آورد یکی ازان جماعت

حاجی محمد نام حضرت صاحب قرانی را بشناخت و ترکمانانرا از

- چو پیکان ببوسید انگشت شاه •
- گذر کرد بر دیده کینه خواه •
- قضا گفت گیر و قدر گفت ده •
- فلک گفت احسنت و مه گفت زه •

تیر نخست بر روی رزمه^(۱) آن سپاه زد و از پشت^(۲) زین بر روی زمین انداخت و دیگران را بمهم پیکان جانستان از مسافت سر تیر چون مور بر روی قیر برجای باز داشته امیر حسین را سوار ساخت و از آنجا روان گشته بچول در آمدند بعدد اختر سیاره هفت نفر در آن هفت سه کس از نحس اکبر منحوس تر و شبانه که نزول کردند سر لطف خفی که عطارا بصورت بلا فرا نماید و حلاوت شفا را در دواء تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضی آن شد که بقیه اسباب صوری بکلی از میان بر خیزد تا دست توجه از سر اخلاص بی غبار واسطه در دامن فضل و رحمت پروردگار آویزد •

- خدای عز و جل را بضمن هر چه کند •
- لطیفه ایست که کس را از آن خبر نبود •

از همراهان سه نوکر خراسانی بل سه غول بیابانی در صورت انسانی

(۱) همچنین است در اکثر نسخه لیکن در بعضی کتاب بجای آن (زمره)

دیده شد و همین صواب معلوم میشود (۲) چنین است در اکثر نسخه

و در یک نسخه این عبارت است (و یکی را از پشت زین الخ) بزبادت

(یکی را) بعد و او عاطفه و همین صحیح است کمالاً بیخفی •

حضرت صاحب قران که جبله مبارکش بمحافظت و غمخواری
 زبردستان مجبول بود کمان از دست او بستند و زه را پاره کرد تا دست
 از جنگ باز دارد و از آسیب گذر آن بی باکان عرضه تلف نگردد
 و دلاوران هر دو طرف تا بحدی کوشیدند که از هزار کس که با نکل بود
 پنجاه سوار بیش با او نماند و ازینجانب که شصت نفر بودند
 هفت سوار ماند امیر حسین دست جلالت برآورده بر سر تکل تاخت
 و بشمشیر صاعقه کردار *
 * نظم *

درفش تکل را بدو فیم کرد * دل رزم جویان پراز بیم کرد
 و چون سپاه تکل بر امیر حسین ریختند حضرت صاحب قران
 با تیغ ظفر پیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق گردانیده
 امیر حسین را بیرون آورد و چون روان شدند آن مدبران دیگر باره مجتمع
 گشتند و از عقب ایشان درآمده بجنگ مشغول شدند و اسپ
 امیر حسین را بزخم تیر بینداختند و چون او پیاده ماند خاتونش
 دلشاد آغا پیاده شد و اسپ را باوداد و حضرت صاحب قران که *

* نظم *

ز هامون شب تیره بر چرخ پیرو * کشد سرمه در چشم سوزن به تیر
 عقابیست تیرش که در مغز ترک * بچه فتح باشد ورا بیضه مرگ
 روی شجاعت بلشکر دشمن آورده * * بیت *

* روان راست خم کرد و چپ کرد راست *

* فغان از خم چرخ چاچی بخواست *

و از سر بی باکی پای جسارت برآه عدوان و طغیان نهاد و حضرت صاحب قرافی چون مشاهده فرمود که یاساق خان برقرار نماند و حال ملک باختلال خواهد انجامید اقامت دران دیار مصلحت ندید عزم طلب داشتن امیر حسین جزم کرد و روی همت بلند جناب برآه آورد و چون از امیر حسین خبری ظاهر نبود بتفحص حال او در بیابانها و چولها میگشت تا در برابری خیقو بسر چاه سانج بار رسید و از انجا با اتفاق پیش تکل حاکم خیقو رفتند آن بد نهاد و غدار خواست که ایشانرا بگیرد *

* نظم *

کز سرشت بد نیاید جز بدی * از بدان دوری گزین گر بخردی
ایشان بران مکر واقف شدند و از انجا سوار گشته با شصت نفر روی
توکل بطرف پایاب نهادند تکل با هزار سوار مکمل از عقب ایشان
تاخت آورد و چون برسید از اول روز جنگ در پیوست زبان تیغ آیت
کل من علیها فان بگوش جان میخواند و صفیر تیر پیغام
کل نفس ذائقة الموت بنزدیک و دور می رسانید از اتباع
حضرت صاحبقران امیر طغی بوغا برلاس و امیر سیف الدین را
بعد از کوشش بسیار اسپ از کار باز ماند و هردو دران ریگستان پیاده
بماندند و ایچی بهادر را نیز اسپ از پا درآمد و همچنان از غایت
مردانگی روی از پیکار نمی تافت و تیر در کمان نهاده پیاده میرفت

* نظم *

خروشان چوشیرو پلنگ و نهنگ * پیاده در آیند هر سه بچنگ

برگزیده تعلق گیرد اورا در مبادی احوال بانواع شداید و بلا آزمایش
نمایند و چون ظهور سران الارض لله یورثها من یشاء در مظهر
جلوه گری آغاز نهد اورا باصناف مشقت و عنا پرورش دهند * * * نظم *

اول شکسته باش که اوج سریر ملک

یوسف پس از مجاورت قعر چاه یافت

آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که پدر همه است تا برهنگی

ینزع عنهما لباسهما نکشید خلعت گران مایه فاجتباها ربه

بطراز قناب علیه مطرز نشد و حضرت خاتم انبیاء علیه افضل

انصوات و اکمل التحیات که بهترین همه اوست چون بر کربت غریب

و زحمت مهاجرت مصابرت فرمود منشر بلذد پایه انا فتحنا لک

فتحنا مبینا بتوقع و ینصرک الله نصرنا عزیزا موشح گشت * * * نظم *

وصال دوست طلب می کنی بلاکش باش

که خار و گل همه بایکدگر تواند بود

کسی بگردن مقصود دست حلقه کند

که پیش تیر بلاها سپر تواند بود

و از نظایر این تشبیب مجاری احوال حضرت صاحب قرانی است

که چون توغلق تمورخان از دیار ماراء النهر باز گشت و تقدم امرا و

مردم جته بامیر بیکیک مسلم داشته بود و کفایت مصالح اهالی آن

مملکت بحسن تدبیر حضرت صاحب قرانی باز گذاشته امیر بیکیک

بر حسب فرموده خان نمی زیست دست تظلم و بی داد برکشاد

نصب فرمود و غلبه تمام از امرا و لشکریان جته مقدم بر همه بیکجک
را بملازمت او نام زد کرد و حضرت صاحب قرانرا بصنوف تربیت
و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از مجاری
احوال و اوضاع آن حضرت آثار شهادت و صرامت تفرس می نمود
ضبط امور آن ممالک را برای رزین او مفروض فرمود و خود در عین
جلالت و کامکاری بمستقر سریر سلطنت باز گشت * * * * * نظم *
ظفر ملازم و نصرت قرین و دولت یار * قوی بطالع فرخنده پشت استظهار

گفتار در توجه نمودن حضرت صاحب قران

بطلب امیر حسین

قال الله تبارک و تعالی سنة الله التي قد خلت من
قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا حضرت ملک علام که
ذوالجلال و الاکرام است گلزار لطف دلفروزش بی خار قهر جگردوز
نیست و انوار انعام عامش خالی از شوایب ظلام انتقام نه * * * شعر *
یصرفهم فی قبضتین ولا ولا * قبضة تنعیم و قبضة شقوة
فراز اوج توتی الملک را نشیب حنیض و تنزع الملک
در مقابل است و کشادگی فضای بیسط الرزق لمن یشاء
را بستگی مضیق و یقمار له معادن * * * مصرع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

لاجرم سنة الله جاری شده که چون عنایت بی علت بعلوشان

و ایلیچی روان کرده حضرت صاحب قرانرا طلب فرمود و چون آنحضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع تربیت و نوازش گرامی داشت و ایالت ولایت کش و تومان موروثی باتوابع و لواحق باو ارزانی فرمود و خان دران زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده متوجه او شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب و خَش بیامد و آن موضع را مخیم عساکر خویش ساخت و چون خان از دربند آهنین گذشته بآن جا رسید و سپاه طرفین سیداهی یکدیگر دیده صفها آراستند کیخسرو ختلانے با اتباع خود از امیر حسین رد گردان شد و صف ویران ساخته بلشکر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود روی بهزیمت نهاد و خان مظفر و منصور از عقب او روان شد و از جیحون گذشته تا بقندز بیامد و لشکریانش ایل و الوس آن حدود و نواحی را تا عقبه هندرکش غارت کردند و بهار و تابستان دران اطراف و نواحی بگذرانیدند *

ذکر مراجعت توغلوک تمور خان بتختگاه خویش

چون پاییز در آمد متوجه سمرقند شد و در راه فرمان داد تا امیر بیان سلدوز را بیاساق رسانیدند و چون به سمرقند رسید و تمام ممالک ماوراء النهر به تحت تسخیر و تصرف در آمده بود مجموع امرا و نویدان اطراف بکام و ناکام سر بر خط فرمان نهاد جماعتی را که از فساد ایشان اندیشناک بود بیاساق رسانید و بعضی را که محل اعتماد بودند بغضایت و ترتیب اختصاص بخشید و پسر خود را الیاس خواجه اُغَلَنَ بحکومت آن دیار

رسید امیر بایزید جلایر کم‌رتابعت بر میان انقیداک بست و امیر بیان
سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال تا بسمرقند بیامد
و امیر حاجی برلاس با آنکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل شعار خود
ساخته پیش خان رفت و در اثنای این حال خان بگرفتن امیر بایزید
و کشتن او فرمان داد و امیر حاجی برلاس وهم و هراس بخود راه
داده فرار اختیار کرد و رو بولایت کش نهاد و بعضی از الوس خود را
کوچانیده از آب جیحون بگذرانید و از سپاه جته کشمیر با غلبه
بتگا مشی او از عقب بیامدند و جنگی واقع شد و چوغام برلاس کشته
شد و امیر حاجی متوجه خراسان گشت و چون بخوراشه رسید که قریه
ایست در بلوک جوین از ولایت سبزوار جمعی از اشرار آنجا او را با ایدکو
برادرش بیخبر گرفته بقتل آوردند و عنقریب بعد از فتح خراسان
از آثار انتقام صاحب قران گیتی ستان بعد از آن که جماعتی از ایشان
به تیغ قهر کشته شدند آن قریه بسیورغال از اقطاع وارثان امیر حاجی
گشت و تا غایت اهالی آنجا بارکش و کارگذار ایشانند و از امراء جته
امیر حمید که او یماقش کراکوت بود و از اقربان و امثال خویش بکمال
عقل و مزید کیاست و کفایت ممتاز پیش خان زاهی تمام داشت
و هرچه بر سبیل نصیحت و نیکو خواهی با خان گفتی مقبول
می افتاد درین حال شمه از کمال شهامت و صرامت حضرت
صاحب قران بعرض خان رسانید و در باب ولایتی که بحسب ارث تعلق
بآن حضرت داشت امان طلبید خان سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود

آتش فتنه بالا نگیرد • مصرع •

• علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد •

و چوغام پسر ایلاوار بن اوچار بن لالا بن قراچار نویان بود و حضرت صاحب قران چون بر کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه چول بی آنکه انتظار وصول چوغام کشد روی سعادت بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید از جلکای کش مراجعت نموده بخجند رفت و چون حضرت صاحب قرانی بحوالی ترمذ رسید شیخ علی جرجی پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بالشکری پیش آمد و در موضع انکار اتفاق پیکار افتاد رسیدن لشکر بیکدیگر همان بود و شکست یافتن مخالفان همان دلوران موکب ظفرپناه بحمله اول ایشانرا برداشتند و تا ترمذ کهنه دوانیده متفرق و پراکنده گردانیدند و چون ازان جنگ به پرداختند ترمذ کهنه را مخیم نزول همایون ساختند •

ذکر لشکر کشیدن توغلو ق تمورخان بولایت

ماوراءالنهر نوبت دوم

چون توغلو ق تمورخان را داعیه سلطنت ماوراءالنهر دیگر باره دامن همت گرفت لشکر ببقیاس جمع آورده جمادی الاول^(۱) سنه اثنین و ستین و سبعمائه موافق اردائیل^(۲) روی توجه بان دیار نهاد و چون بخجند

(۱) همچونین است در پنج نسخه موجوده چنانکه مشهور نزد عوام است و آن خط صواب (جمادی الاولی) است (۲) و در بعضی نسخه بجای آن (لوی نیل) •

اما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهی مضمراست و عقول بشری از فهم حکمت آن قاصر و بیخبر درین اثنا طریق صواب از نظر بصیرت امیر با یزید پوشیده داشت و روز دیگر از پی دولتی خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قرانی غدیری سکالد رای انور آنحضرت چون پیوسته مطرح افوار الهامات ربانی بود بحکم اتقوا فراسه الموصن فانه ينظر بنور الله در مجلس آن شعبده را بفراسه دریافت و ببهانه رعاف دست پیش بینی گرفته بیرون آمد و فی الحال سوار شد و بر پشت اسپ ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست و روی توکل به بیابان نهاده ازان ورطه مخوف خود را بکنار انداخت آنرا که حامی حفظ الهی محافظت نماید از آسیب غدر معاندان گزند نیابد و طایر دولتی که از آشیان عنایت از لی پرواز کرد بدام مکر و حیلۀ بد فرصتان پای بند نگردد * * * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگی تا نخواهد خدای
و چون امیر حاجی برلاس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد
از پی او کس فرستاد و رای عقده کشایش را آگاهی داد که خبر
رسیده که عبد الله تایغو و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی لشکر
فراهم آورده اند و اندیشه مخالفت و عصیان در سردارند از آب
عبور نمایند و لشکر چول را جمع آورن و از پنجانب نیز چوغام را
با انبوهی تمام از عقب خواهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده

پیش امیر بایزید رفتند امیر بایزید از مقدم خجسته آنحضرت بغایت
مبتهج و شادمان گشته رایت افتخار و استظهار بر افراشت و از اقامت
وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی
نگذاشت و لاغرو •

آزاد بنده که بود در رکاب تو • خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی

گفتار در محاربه حضرت صاحب قرانی

با امیر خضر بسوری

حضرت صاحب قران چون مدتی بامیر خضر طریق مودت
و مصادقت مسلوک داشته بود و از دقائق مراعات و محافظت
جانب او در هیچ باب هیچ نکته فرو نگذاشته دران ولا که خدمتش
از بدگمانی خویش غدر و مکره که اصلا پیرامون ضمیر منیر
آنحضرت نگشته بود بر صفحه حال او کشید خاطر خطیرش از اندازه
از آزرده گشت چنانچه حمیت خسروانه بهیچ وجه تحمل آن غبن
رخصت نمی داد و امیر با یزید و امیر حاجی خود آهنگ قصد
او داشتند درینحال باتفاق لشکری گران ترتیب کرده متوجه امیر
خضر شدند و حضرت صاحب قرانی •

آنکه چون آتش سنانش را • باد حمله دهد سواران را

فتح بینی که با زبانه او • چون سمندر همی کند باز

برسم منغلی از پیش روان شد و چون از عقبه کش عبور فرمود در

موضع سرورش تلاقی لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هر چند

دهاده برآمد ز هر دو گروه بیابان بُد هینچ پیدا زکوه
 دلیران همه درهم آویختند * چورود روان خون همی ریختند
 بهادران هردو سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و
 اسفندیار شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر
 بزینهار آمد و از اعیان امرا اردوان بخشی عرضه شمشیر فنا گشت
 و عاقبة الامر صبح ظفر از مطع اقبال حضرت صاحب قران بی همال
 بدمید و نسیم فیروزی برایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید
 و امیر حاجی از انجا گریخته رو بجانب سمرقند نهاد و بامیر بایزید
 ملحق شد حضرت صاحب قران بالشکر شهر سبزو و امیر خضر و یسوریان
 عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند در اثنای راه لشکر کش
 باجمعهم جاده سعادت از دست داده پای جسارت به پی راه
 ضلالت نهادند و گریزی هنگام نموده بامیر حاجی پیوستند و بغیر از
 امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شرغه بن قراچار نویان
 کسی پیش حضرت صاحب قران نماند امیر خضر این معنی را
 حمل بر مواضعه کرد و توهمی بی وجه بخاطر خود راه داد و چهره
 مصادقت و مصافحت را بفاخن بد گمانی بخراشید چنانچه آثار آن
 از مجاری گفتار و کردارش می ترابید حضرت صاحب قران را چون
 یقین گشت که امیر خضر یسوری هر چند بخضر معروف است
 راه صواب گم کرده ازو کناره جست وصله رحم را ملاحظه فرموده
 با امیر جاکو روانه شد و بامیر حاجی بولاس ملحق گشت و باتفاق

حسین آورد و در موضع قهله امیر خضر با سپاه خود بموکب
 همایون پیوست و باتفاق روان شده در حصار بامیر حسین رسیدند
 دشمن چون پشه که پیش از رسیدن باد گریزد و مانند دیوار
 بی بنیاد که سیل بآن نارسیده از هم فرو ریزد گریخته بود
 امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را بانواع اعزاز و اکرام تلقی نمود
 و رسم طوی و اغولمشی اقامت کرده هر یک را بمستقر دولت
 خویش روانه داشت صاحب قران چون از در بند آهنین بگذشت
 خبر بمسامع جلال پیوست که امیر حاجی برلاس که هنگام یاس
 از هراس امراء جته بخراسان رفته بود باز آمده است و با امیر
 با یزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع کرده بسر خضر
 یسوری روند و امیر حاجی از پیش بکش آمده تا سپاه آن جانب را
 گرد آورد و چون رای عالم آرای ازین خبر آگاهی یافت با لشکری
 که بسعادت ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کش عبور نموده
 بامیر خضر پیوست و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوری

با امیر حاجی برلاس و شکست یافتن او

چون امیر حاجی از توجه صاحب قران و خضر یسوری

وقوف یافت سپاه جمع کرده از کش روان شد و جنگ را آماده گشت

و در موضع اقیار لشکر طرفین بهم رسیدند * نظم *

پراز ناله کوس شد مغز میغ * پراز آب شنگرف شد جان تیغ

و بعد از طوی امیر خضر بولایت خود توجه نمود و حضرت صاحبقران
در مقر ابهت و جلال خویش استقرار یافت و آفتاب مرحمت
و احسانش بر در و دیوار روزگار صغار و کبار آن دیار نافت • نظم •

منور شد از نور عدلش جهان • رعایا همه شاد و ملک آبدان

ذکر مدد خواستن امیر حسین از حضرت

صاحب قرانی نوبت ثانی

در اثنای این احوال امیر توغاغ سلدوز با امیر حسین آغاز مخالفت
نهاد و تیغ تمد و عناد از بی آبی آب داد امیر حسین را چون پشت
دولت باسنتظار حضرت صاحب قرانی گرم بود معتمدی فرستاد و صورت
واقعه با رای مشکل کشایش در میان نهاد و امیر با یزید و امیر خضر
یسوری را نیز از آن حال آگهی داد حضرت صاحب قران از فرط
فتوت و مردی که شیوه آن خسرو کامگار بود فی الحال بجمع سپاه
فرمان داد و گروهی که در بزم رزم شمشیر زمره نام را لب لعل
خوبان طراز انکارند و تاب و پیچ کمند را حلقه و چین زلف ماه رویان
چین شمارند • نظم •

همه سپرتن و شمشیر دست و تیوانگشت

همه سپه شکن و دیو بند و پیل شکار

بسان دریا لیکن بحمله صاعقه فعل

که دید هرگز دریای صاعقه کردار

و با چنین لشکر جزار روی شوکت و اقتدار بصوب معاونت امیر

تصرف امیر حسین در آمد و بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر
کیخسرو ختلانی را بیاساق رسانید و چون صحیفه آمال امیر حسین
از میامن امداد صاحب قران و امیر خضر بنقوش دولت و اقبال
زینت پذیرفت مراسم منته و سپاس داری بتقدیم رسانید و ایشان
بهمز معاودت روان شده روی سعادت به ولایت خویش نهادند *

• نظم •

ظفرو هم عدان نصرت اندر رکاب • ز بخت جوان خرم و کامیاب
و چون گذار امیر خضر بو ولایت و دیار حضرت صاحب قرانی بود
مکارم خسروانه اقتضای آن کرد که مراسم مهمانداري بنوعی که لایق
آئین پادشاهان باشد بتقدیم رسد در موضع کشم بدخشان از پیش روان
شد و از آنجا تا بشهر سبز که پانزده روزه راه بیش است بچهار شبانروز
قطع فرمود و هنگام چاشت در الغ میدان که از بیلاق کش است نزول کرده
بترتیب طوی فرمان داد و چون امیر خضر بزردیک رسید حضرت
صاحبقرانی اشارت حدیث نبوی را علیه الصلوة والسلام که اگر هوا
الضیف امتثال فرمود و مهمان را استقبال نمود و آنچه از لوازم اکرام
و اجلال تواند بود باقصی الغایة بجای آورد بندگان حضرت صاحب
قرانی اسباب طوی را مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انش
و عشرت را مقدمات بهجت و مسرت انقظام داده • • نظم •
شد آراسته مجلس ارجمند • مهیا درو هرچه باشد پسند
خورش خورده شد جام برداشتند • ز جام طرب کام برداشتند

و از میامن راعی غده کشایش سیل قهر و بلا که رو بآن دیار نهاده
بود باز گشت و باران لطف و احسان که امید ساکنانش ازان
گسسته بود باریدن آغاز نهاد و مضمون * * * * * نظم *
غم از قبل تو شاد مانی گردد * عمر از نظر تو جاودانی گردد
گر باد بدوزخ برد از کوی تو خاک * آتش همه آب زندگانی گردد
بظهور پیوست مردم کونه نظر را تصور آن بود که این معنی دولتی
عظیم است که آن حضرت را رونموده اما قضا بهزار زبان بادا
میرسانید که * * * * * نظم *
بوی تو نکرد است صبا فاش هنوز * تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز
حضرت صاحب قران از پیش امراء جته مراجعت نمود و سایه
التفات بر ضبط و محافظت الوس انداخت و بجمع لشکر از شهر
سبز تا بکنار آب جیحون فرمان داد باندک زمانی سپاه بسیار
جمع آمد و از انجا نهضت فرموده بامیر خضریسور پیوست درین
اثنامیان امراء جته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش ازان
فواحی کوچ کرده باز گشتند و بار دوی تو غلوق تمور خان پیوستند
و امیر با یزید جلاپر با اتباع خود بحضرت صاحب قران و امیر
خضریسوری ملحق شد * * * * *
ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بعزم روم امیر بیان سلدوز
* * * * * و مدد خواستن از امراء * * * * *
امیر حسین نبیره امیر قرغز درین ولا از کابل توجه نموده آهنگ

خان روم و امراء و ارکان دولت را به بینم تا ولایت خراب نشود و رعایا که ودایع حضرت افریدگار اند بزحمت و تشویش نیفتند امیرحاجی ازین سخن که نتیجه الهام ربانی بود روائح سعادت و اقبال استشمام کرد و آن رای را استحسان فرمود حضرت صاحبقران عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته روان شد و چون بموضع خزار رسید حاجی محمود شاه یسوری را دید که منغلی لشکر جته را غنجرجی شده گروهی انبوه بتعجیل هرچه تمام ترمی آمدند دندان طمع بنهیب و غارت آن ولایت نیز کرده و کیسهای آرزو از پی ذخایر و اموال آن حدود و نواحی دوخته حضرت صاحبقران بیداری دولت روزافزون او را تسکین فرمود که شما چندان توقف نمائید که من بروم و با امراء ملاقات کنم و باستصواب ایشان آنچه یراق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد کلام شریف آنحضرت چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسمانی بود چون حکم قضا هرگز در هیچ باب بارد مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شغفی که برفتن داشتند همانجا بایستادند و حضرت صاحبقران بسعادت روان شد و چون بکش رسید امراء جته نیز بانجا رسیده بودند بامیران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارقه فرآیزدی در جبین مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را بانواع اعزاز و اکرام گرامی داشتند و او را بر اظهار متابعت خان ستایشها نمودند و تومان امیر قرچار و ایالت ولایت کش با توابع و لواحق بر او مقرر شد

جهاندار جم قدر گردون شکوه • قیامت فهیب و ستاره گروه
 فلک قدر نیمور دریا نوال • که بادا برو رحمت ذوالجلال
 به یقین دانست که اگر بیش ازین خوبستن داری می کند وطن
 اصلی بیکباره زیر و زبر خواهد شد و مقام موروثی سمت قاعاً
 مفضفاً خواهد گرفت چه پدرش امیر طراغی دران سال بجوار
 رحمت حق پیوسته بود • • نظم •

پدر رفته و عم گریزان شده • ز بیگانه کشور پریشان شده
 مخالف مسلط اُس در خطر • کشاده عقاب بلا بال و پر
 و در چنین حال با وجود آنکه سن مبارکش هنوز از حدود بیست
 و پنج سالگی تجاوز نه نموده بود و آئینه ضمیر منیرش از صیقل
 تجارب روزگار جلا پذیر نگشته رای مشکل کشایرا که مطرح انوار
 تابدات الهی و مهبط اسرار عنایات نامتناهی بود بر کشف آن
 واقعه هایله گماشت و سنت سنیه و شاور هم فی الامر کار بند
 گشته بر رسم مشورت بر صفحه ضمیر امیر حاجی نگاشت که مملکت
 اگر بی حاکم بماند البته خللهای فاحش با وضاع آن راه یابد و سکان
 و اهالی آن از صدمات قهر و غدر مخالفان بکلی مستامل گردند •
 • نظم •

ملک بی سر چون تن بیجان بود • حال تن بیجان یقین ویران بود
 صراب آن می نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت
 من بطرف کش باز گردم و الوس را استمالت داده از انجا بخدمت

ارکان دولت جانقوی کرده صلاح امر دران دیدند که الخ تغمور که
 اویماق او کرایت و حاجی بیگ که اویماقش از کفوت و بیکیجک
 که اویماقش قا نغلی بود برسم منغلی از پیش روان شوند امراء
 ثلث بامثال فرمان مبادرت نمودند و چون از آب خجند عبور کردند
 امیر بایزید جلایر قدم متابعت در راه موافقت نهاده با قوم خود
 بایشان پیوست و باتفاق روی عزیمت بصوب شهر سبز آوردند امیر
 حاجی برلاس لشکرکش و قرشی و آن نواحی را گرد آورده بعزم مدافعه
 و معارضه ایشان سوار شد و چون امضاء آن عزم مصلحت فدانست پیش
 از آنکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بصوب خراسان تافت
 * نظم *

همی تا برآید بتدبیر کار * طریق سلامت به از کارزار
 گفتار در مشورت حضرت صاحب قران با امیر حاجی
 برلاس و مراجعت نمودن از لب جیحون و ملاقات
 کردن با امرای توغلوک تمور خان
 * نظم *

الرای قبل شجاعة الشجعان * هاول و هی المحل الثانی
 فاذا هما اجتماعا لنفس حرة * بلغت من العلیاء کل مکان
 حکمت بالغه قاهر حکیم تعالی و تقدس که وقوع هر امری بوجود
 سببی منوط گردانیده و حصول هر مقصودی بتوسط وسیله مربوط
 ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبه الوهیت است بدو

در صحرائے بیغو لشکر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملک برمقتل آن دو سردار آمد و هر دو بر خاک هلاک افتادند و هیچ آفریده دیگر را گزندی نرسید *
 • نظم •
 نه خاکی بخون کس آغشته شد • نه یک مور در زیر پی کشته شد
 و لشکری بان کثرت و شوکت منهزم و پریشان گشت القصة بسبب
 هرج و مرج الوس چغتای آتش بلا بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشانی مبتلا و گرفتار ماندند •

ذکر لشکر کشیدن توغلوک تمور خان

بمملکت ماوراءالنهر

چون اوضاع ممالک ماوراءالنهر از حدیث وقایع مذکور بهم برآمد توغلوک تمور خان بن اوغل خواجه بن دواخان از نسل چغتای خان که پادشاه جته بود و او را بحسب نسب سلطنت آن ممالک میرسید حشم و اتباع خود جمع آورده لشکر برآراست و در ربیع الثانی هجده احدی و ستین و سبعمایه موافق سچقان ائیل برسم کشور کشائی روی آرزو بسوی ماوراءالنهر نهاد و از زمان وفات ترمه شیرین خان تا باین وقت که سی و سه سال بود درین قرن هشتاد خان در الوس چغتای خان پادشاهی کردند و چون توغلوک تمور خان بموضع چناق بلاق رسید که بقرب آب خجند واقع است از صحاری تاشکند با امرا و

باز تعلق با آبا و اجداد حضرت صاحب قرانی و امیر حاجی برلاس
 داشت برقرار در تصرف ایشان بود و خجند در تصرف امیر با یزید
 جلایر و بعضی از ولایات در تصرف امیر حسین بن مسلا بن امیر قزغن
 و او باخیل و حشم تلاش منصب پدر میکرد و اولجای بوغای سلدوز
 در بلخ با قوم خود دم استقلال میزد و در شیورغان محمد خواجه
 اپردی که اویماق او نایمان بود همین طریق می سپرد و شاهان بدخشان
 در کوه های خویش سر بدیگری فرو نمی آوردند و کیخسرو و اولجایتو
 اپردی در ولایت ختلان و ارهنگ همین سبیل داشت و امیر حضر
 یسوری که یورت قدیم او سرپول و تا تکنت از نواحی سمرقند بود مجموع
 یسوریانرا جمع آورده دیگری را در حساب نمی گرفت و در میان این
 طوایف مختلف بکرات و مرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسیار
 عرضه تلف گشتند از انجمله محمد خواجه اپردی با امیر ستلمش که حاکم
 قهستان بود و از قصد و محاربه ملک معز الدین حسین به تنگ آمده
 بماراءالنهر رفته بود و از انجا باز گشته و با امیر محمد خواجه پیوسته و میان
 ایشان صداقتی عظیم حاصل شده بایکدیگر عهد کردند که باتفاق لشکر
 بمرملک حسین کشند بامضای آن عزم لشکری عظیم ترتیب کرده
 متوجه هرات شدند و مالک نیز لشکر خود جمع آورده باستقبال ایشان
 روانه شد و محمد خواجه و ستلمش از غایت غرور و پندار با خود مقرر
 کرده بودند که چون ملک را به بینند بر او حمله کنند و تا سرش
 از تن جدا نکنند عنان باز نه بپسند و چون مالک از آب مرغاب گذشته

براندند برادرانش. نمر شاه را که بخانی برداشته بود از میان برداشتند. *

چو بدکردی مباش ایمن ز آفات • که واجب شد طبیعت را مکافات
و امیرزاده عبدالله گریخته و از جیحون گذشته به بالای بقلان
به اندراب رفت و در آنجا بسر می برد تا وفات یافت اتباع
و اشیاع امیر قزغن مجموع متفرق شدند و امیر بیان سلدوز و امیر
حاجی برلاس که از نوئینان کامگار و امراء نامدار دران روزگار
بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند مملکت را در حوزه تصرف آورده
متصدی ضبط امور و نسق مصالح جمهور گشتند و امیر بیان سلدوز
مردی حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغفی تمام داشتی و مانند
غنچه و لاله بی صراحی و پیداله روزگار نگذاشتی چنانچه در سالی
هفته هشیار نبودی و بغیر از نقش • مضرع •

• جز باده که یاد نیست دیگر باد است •

در آئینه پندار نه دیدی لاجرم باندک زمانی انیاب دیاب شر و شور
نیز شد و هرج مرج بحال مملکت راه یافت و از امراء و نوئینان هرکس
در مقامی که بود بکلک پندار نیرنگ پیشوائی و فرمان روائی
بر صفحه تصور فکاشت و رایت استقلال و استبداد بر افراشت هرکه تیغی
داشت مرغ خیالش در آشیانه دماغ بیضه اندیشه سروری و کردن
فرازی نهاد و هرکرا قوتی بیشتر بود شهباز آرزویش در هوای سودای
سلطنت طیران می نمود شهرکش با توابع و لواحق که از سوائف ایام

خو پذیر شده خواست که مرکز رایت دولتش همانجا باشد
 عازم سمرقند شد و بیان قلیخان را با خود به برد و هر چند
 امیر قوتغو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از راه نصیح و دولت
 خواهی عرضه داشتند که مقام اصلی را گذاشتن از رعایت حزم
 دور است اصلا سودمند نیفتاد * * نظم *

* آنکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *

* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و در آنجا هم در آن سال بنا بر غرضی فاسد و نظری که با حرم بیان
 قلیخان داشت بقتل او اقدام نمود و تومور شاه ارغن پسر بیسمون
 تومور خان را بجای او بخانی به نشاند و نعش بیان قلی خان را
 ببخارا نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ العالم شیخ سیف الدین
 باخرزی قدس سره دفن کردند * * مصرع

* مرقدش پر نور باد از شمع رضوان جاودان *

ذکر لشکر کشیدن بیان سالدوز

و شکست یافتن امیرزاده عبدالله

بحکم و من یعمل سوءا بجز به قتل بیان قلی خان بر امیرزاده
 عبدالله مبارک نیامد و امیر بیان سالدوز لشکر جمع آورده از حصار
 شادمان متوجه سمرقند شد و چون بحدود کش رسید امیر حاجی برلاس
 بن بوزل قی بن ذموکه بن یسومنگا بن قرا چار با تمامت سپاه خویش باو
 پیوست و باتفاق بر سر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را

که او یماقش اوزنات بود و هم داماد امیر قزغن و از دیرگاه باز
 در مکن کمین کین انتهاز فرصتی چنین می نمود مجال یافت
 و با گروهی غدار بر سراوشتافت و آن نامدار عدالت شعار را
 به تیر غدر انداخته بتیغ ظلم شهید گردانید و از امرا و خواص امیر
 قزغن طایفه که * * * * *
 * نظم *

ره و رسم شان رزم و کین ساختن * هوس ریزش خون و خوتاختن
 زره جامه شان روز و شب جای زین * زمین پشت اسپ و هوا گرد کین
 در عقب قناع تمور تاخت کرده و در حوالی قندز باو رسیده او را
 در میان گرفتند و بشمشیر انتقام گذرا نیدند * * * * *
 * نظم *

سر انجام غدار نبود نکو * بود بد کنش را جهان کینه جو
 و امیر قزغن را بشالی سرای نقل نموده دفن کردند * * * * *
 * مصرع *
 روانش بیدنو پراز نور باد *

و این وقایع در شهر سنه تسع و خمسین و سبعمایه موافق ایت ائیل
 دست داد * * * * *

ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن

بعد از حادثه امیر قزغن امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده
 متصدی منصب پدر گشت و امراء بمتابعت و مطاوعت
 او اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلی را برقرار سابق
 بخانی مقرر و ممکن داشت و چون در زمان حیات پدر مدتی
 بسمرقند بسر برده بود و بمتنزهات دلکش آن دیار فردوس و ش

می داشتند که او را بگیرد و چون امیر قزغن سخن ایشان نمی شنید اتفاق نمودند که ملک را بقتل آورند که بعد از وقوع کسی از ایشان باز خواست نخواهد کرد و چون امیر قزغن از انحال آگاه گشت ملک را طلب کرد و از قصد و اندیشه امرا خبر داده فرمود که مصلحت آنست که هم امشب متوجه دیار خود گردی تا گزنده بتونرسد ملک وظیفه دعا و ثنا بجای آورده او را وداع کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب در آمد سوار شده روی توجه بصوب هرات نهاد و چون بدانجا رسید بی دهشت بشهر درآمد و در حصار بمسند حکومت نشسته کس فرستاد و ملک باقرا گرفته محبوس کرد و از جمله وقایع که هم درین آیام وقوع یافت آن بود که امیرزاده عبدالله پسر امیر قزغن از سمرقند لشکر مرتب داشته بخوارزم رفت و آنرا تسخیر کرد و امیر قزغن زمستان شالی سرای را مخیم اقامت ساختی و در بهار بگلزار قرانور پرداختی و تابستان و خزان در شهر موندگ رایت توطن افواختی و بیشتر اوقات مید کردی و جانور انداختی روزی از مراعات حزم ذاهل و از محافظت شرایط احتیاط و تقیظ غافل باده پانزده کس بی سلاح از شالی سرای سوار شد و از جیحون عبور نموده در ارهنگ آهنگ جانور انداختن کرد شاهافه شاهین مید آئین را بشکار طیور طیار پرواز می داد ناگاه شاهباز اجل بقصد مرغ روح او از مکن اینما تکونوا یدرکم الموت کمین برکشاد و قتلغ تهور بوردادی

بغایت مسلط شدند بقصد او اتفاق نمودند که او را گرفته برادرش
 ملک باقرا بجای او نصب کنند و ملک این معنی دریافت
 و قدرت بردفع آن نداشت و خود را بصنعت^(۱) نگاه میداشت
 غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتی
 نگاهدارند و او را بگیرند روزی ملک از بستان سرای خود سوار شده
 بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر فکری و عزیمتی دارند تفرس
 نمود که همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعی از بادغیس آمده
 بودند و اسپي چند در بازار کرده و غلبه بسودا و خرید و فروخت
 آن جمع شده بودند درین حالت ملک را نظر برایشان افتاد غوریانرا
 گفت این جماعت را بغارتید غوریان از غایت حرص بتاراج مشغول
 شدند ملک فرصت غنیمت دانسته کوچه غلطي بایشان داد
 و متوجه قلعه اشکلچه شد که اجداد او در جلگه هرات بطرف
 جنوبی مایل بغربی شهر ساخته بودند و در آنوقت معمور بود
 و مشحون بذخایر بسیار و در شهر سنه ثلث و خمسين و سبعماية
 ملک بر حسب وعده که کرده بود از اشکلچه عازم ما وراء النهر شد
 و چون بآنجا رسید امیر قزغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود
 و بافواج نوازش مخصوص گردانیده فرید داد که هرات را که غوریان
 ببردند او ملک باقر داده بودند باز ستاند و باو ارزانی دارد لیکن
 امرای الوس با ملک بد بودند و در هر وقت امیر قزغن را بران

(۱) چنین است در چهار کتاب و در يك نسخه بجای آن (بحیله) است •

و چون ملک از مضیق محاصره در تنگ بود اکابر و اشراف شهر را در میان داشت که قضیه بمصالحت رسانند مبنی بر آنکه ملک درین مجال ایشانرا خدمتی کند و سال دیگر احرام اخلاص بسته بدرگاه خان و امیر قزغن رود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته بخواهد و چون امیر قزغن حاکم عادل رحیم دل بود و دانست که رعایا و عجزه در زحمت اند و خرابی تمام بحال آن ولایت راه یافته بصلح رضا داد *

رعایای مسکین به تنگ آمدند * ز تنگی بکام نهند آمدند نه کاریست پیکار و خون ریختن * نگشته درو کردن و بیختن ملک حسین برسم پیشکش و ساروی بسی چیز از اسپان آراسته و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیر آن بیرون فرستاد و وعده کرد که چون امیر به مبارکی مراجعت نماید و بتختگاه فرود آید بنده متوجه احراز سعادت زمین بوس گردد و این معنی را بعهود و موثیق موکد گردانید و امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت فرمود و این وقایع در شهر سنة اثنین و خمسین و سبعمائه که صورت حرفی آن ذنب باشد موافق توشقان ائیل اتفاق افتاد و بعد از آن واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و وقعی که در خاطرها داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوری بودند

(۱) همچنین است در چهار نسخه و در یک نسخه بجای آن (ساوی) است

منسوب بساو بمعنی باج و خراج *

و از انجا بلشکر گاه خود باز گشته فرود آمدند و روز دیگر صفها راست کرده روی جلالت بشهر نهادند و چون بمعرکه رسیدند امیر قزغن بفراز پشته برآمد که تمام لشکر طرفین در تحت نظر او بود و سپاه خود را بچنگ امر فرمود بهادران توران زمین بیکبار حمله کردند و لشکر هرات نیز دست مقاومت برکشادند و جنگی عظیم در پیوست *

* نظم *

زمین از خون مردان موج زن گشت * سپرها خشت و جوشنها کفن گشت
 دلیران سپه درهم فتادند * صلابی مرگ در عالم بدادند
 تن از اسپ و سراز تن سرنگون شد * همه صحرای کین دریای خون شد
 لشکر ملک بعد کوشش بسیار زار و زخم دار منهزم شدند و از عقب آب در زمینها انداخته بودند اکثر دران و حل اسیر اجل شدند و سپاه ترک از پس ایشان رسیده دست بردی عظیم نمودند و شکستی فاحش بر لشکر هرات افتاد ملک بشهر درآمد و سپاهش کوچه باغ متصل شهر را بکوشش فراوان ضبط نمودند و امیر قزغن با امرا و لشکر منصور و مظفر بعسکر خویش باز گشت و بعد از آن لشکر هرات از دیوار بست بیرون نمی آمدند روز دیگر امیر قزغن بنزدیک شهر آمد و محاصره مشغول شد و سپاه ظفر پناه هر روز بچنگ پیش می رفتند و تا شب هنگام نیران محاربه و قتال اشتعال می یافت *

* نظم *

بدینگونه چل روز پیکار بود * زمین پرزخون و هوا تار بود

که لشکر بیرون بود چه او را چهار هزار سوار بود و ده پانزده هزار پیاده و ملک نمیخواست که از ابتدا حصار و کوچه باغ پناه سازد که دلالت بر عجز و خوف کند و مخالفان چیره گردند لا جرم رای بران قرار گرفت که هم در ظاهر شهر روی بدشمنان آورند و در مقابله و مدافعه مردانه بکوشند و از جانب شرقی شهر از پای مرغ تا کهدستان دیواری بکشیدند و خندقی فرو بردند و اسباب و ساز محاربه و مقاتله از شهر بیرون برده جنگ را آماده گشتند و ملک حسین مردم خود را بر نبرد و پیکار تحریض میکرد که * * * * * نظم * * * * * بکوشیم در جنگ مردانه وار * چه اندیشه از لشکر بی شمار دل و زور و زهره بکار آوریم * جهان بر عدو تنگ و تار آوریم و امیر قزغن با سپاه صف شکن از راه دره پاشتان در آمده بکهدستان نزول کرد و روز دیگر با خان و امیر اولجایتو و ستلمش و دیگر امراء سوار شده در دامن گازرگاه ببالای پشته بلند بر آمدند و لشکر ملک را بنظر احتیاط در آوردند امیر قزغن فرمود که این تاجیک رسوم رزم و پیکار نمی داند این محل که او اختیار کرده لشکرش زود خواهد شکست^(۱) از دو جهت یکی آنکه هنگام حمله و آویزش ایشانرا سز بالا می باید آمد و سپاه مارا زیر و دیگر آنکه چون آفتاب طلوع کند بر چشمهای ایشان خواهد تافت و مقابل خود را نیک نه بیند

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در يك نسخه بجای آن این

عبارت است (شکست خواهد یافت) *

قزغن در رکاب بیان قلی خان روان شد و امراء الوس مثل امیر بیان
 سلدوز و محمد خواجه اپردی و ستلمش و امیر اولجایتو اپردی و امیر
 عبدالله پسر تایغو و شاهان بدخشان جمع آمدند و بانقاق روی توجه
 بصوب هرات آوردند و چون خبر بملک حسین رسید امیر آخر را
 یا سیصد سوار بخبوگیری روان ساخت که تا آنجا که تواند برود
 و کیفیت احوال باز داند و اگر یقین شود که لشکر چغتای از آب عبور
 نموده است اصلاً توقف نکند و سبک باز گردد و چون امیر آخر از
 آب مرغاب بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین از جیحون محقق
 شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمده عرضه داشت که *

* نظم *

قزغن سپهدار ترکان رسید * ز توران بایران سپاهی کشید
 بآلات پیکار و ساز نبرد * بگردنده گردون برآورد گرد
 تو گوئی که کرده بفرمان دهی * همه ملک توران ز آمن تهی
 ملک حسین سران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده
 صورت واقعه بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد که * * نظم *
 سپاهی ز توران بایران رسید * که از گرد شان شید شد ناپدید
 گروهی بر حمله کوه شکیب * گه حمله چون سیل اندر نشیب
 نخستین مراعات جان کرده ترک * پس آنکه نهاده ز فولاد ترک
 اصحاب ملک هر یک را رائی رو می نمود چون سپاه توران هم بعد
 زیاده بودند و هم در جنگ صحرا از ایشان دلیر تر ملک یارا نداشت

شعار سلطنت چون تخمیس نوبسب و رفع چتر جسارت نمود و یکران
اقتدار در میدان خانی تیز کرده چند کورت لشکر کشید و تا حدود
اند خود و شہرغان ناخت کرد •

• بیت •
چو خانی گردد از گوهر خزینہ • بیا قوتی نشیند آبگنیہ

و چون از میامن عدالت و برد باری امیر قزغن ممالک ماوراء الفہر
بقرار خود باز آمد جمعی از مشایخ عظام جام کہ با ملک حسین
قربت سببی داشتند و از حرکات او کہ بر تر از حد خود می زیست
راضی نبودند پیش امیر قزغن رفتند و ازو شکایت کردند و امراء
ارلات و اپردی کہ ملک حسین با ایشان مصافی داشته بود
و بسیاری از مردم ایشان را بقتل آورده بزبان تشنیع بسمع امیر
قزغن رسانیدند •

• نظم •

مگر نسل چنگیز خان بر فتاد • کہ کس گوهر شاه نارک بیاد
چنان غرہ شد غوری بد گہر • کہ جز خود نیارد کسی در نظر
امیر قزغن چون بر کیفیت حال ملک حسین اطلاع یافت فرمود
کہ تا جیک را چہ راہ آن باشد کہ دعوی سلطنت کند و از فرمان
پادشاهان سرکشد باد نخوت و غرور از دماغ پر بندار او بہ تیغ آبدار
آتش بار بیرون کنم و بسم باد پایان آتش سرعت شہر و حصار او را
با خاک برابر کرده از خون پر دلانش جلیحون سازیم و بدین عزم
تو اچیانرا باطراف ممالک فرستاد کہ عساکر از آب آمویہ گذشتہ
بمیعاد مقرر در بلخ جمع شوند و چون آن امر بفاذ انجامید امیر

مردم خود را دل داده گفت یک حمله دیگر می کنیم که ایشان بغارت مشغول شده اند امیر مسعود را چشم بریشان افتاد روان متوجه ایشان شد و شیخ حسین از عقب او میراند دران حال از حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت از انست شخصی هم از میان ایشان شمشیری بپهلوی شیخ حسین خوری فرو برد چنانچه از انجانب بیرون آمد و در زمان جان تسلیم کرد و او بامیر مسعود سر بدال گفته بود که اگر من درین کار زار کشته شوم تو روان برگرد و اصلا توقف منمائی و چون شیخ حسین بروفق فالی که خود زده بود سر در سرفضولی کرد و امیر مسعود بذابر وصیت شیخ بی توقف رو بگروز نهاد و سپاه ملک پس از شکست غالب گشته تیغ انتقام در سر بدالیان برگشته روز نهادند و غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و ماک بعد از حصول مراد چون بتفقد سپاه خود پرداخت هیچ دمچه نبود که کسی از ایشان بقتل نیامده بود اما بحکم الامور بخواتمهها خلعت فتح و فیروزگی از خزانه تنصیر من تشاء و انت العزیز الرحیم بر قامت سعادت اوراست آمد و چون مظفرو منصور باغذایم و فتوحات نامحصور بهرات معاودت نمود نهال اقبال او نشو و نمای بکمال یافت و از بخار پندار در هوای دماغش سحاب غرور و اعجاب تراکم پذیرفت و با آنکه آبا و اجدادش مجموع از یمین التفات شاهزادگان چنگیزی و حمایت امرای ایشان حکومت هرات کرده بودند اودم استقلال زد و باظهار

و مشمول کرم و از معظمت امور که در ایام او وقوع یافت آن بود که از اهرنگ سرای لشکر کشیده بدر هرات^(۱) آمد و شرح اینحال بر سبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات سلطان ابوسعید در تخت ایران از نسل جنگیز خان پادشاهی ذو شوکت نافذ فرمان استقلال نیافت و امرای ترک در خراسان عموم تسلط و استیلای که سابقاً ایشانرا بود نداشتند و در الوس چغتای خان اواخر عهد قران سلطان خان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم از او بغایت رمیده و متذکر گشته چنانچه اشارتی بدان رفت ملک معزالدین حسین پسر ملک غیاث الدین را که در مقدمه ایامی باصل و نژاد ایشان رفته در هرات قوت و مکذتی تمام حاصل شد و شیخ حسین خوری و امیر وجیه الدین مسعود سربدال با لشکری آراسته از شجعان و ابطال از سبزووار متوجه او شدند و او نیز سپاه خود مترتب داشته روی جلادت بمقابله و مقابله ایشان آورد و سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه در زاوه لشکر جانبین بهم رسیده جنگی عظیم در پیوست و در اول شکست بر سپاه ملک افتاد و بسیار از ایشان کشته شدند ملک با معدودی چند ببالای پشته بر آمد و اشارت کرد که رایت بر افراشته طبل فرو کوفتند و از لشکریانش که متفرق شده بودند سی صد سوار باو پیوستند ملک

(۱) در پنج نسخه موجوده املائی آن باین صورت است (هرات) و آن

صحیح و درصحت نیست در عبارت فارسی کمالاً بیخفی •

• باهمت او حوصله دریا تنگ •

• با رفعت او مرتبه گردون پست •

و مدت سلطنت او ده سال متمادی شد و امیر قزغنی بضبط مملکت و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حرایج جمهور بنوعی قیام نمود که آثار مفاخر او طراز تواریخ سلاطین رفیع مقدار زبید و ذکر خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوک گردون

اقتدار • *سیرت و مناقب امیر قزغنی* • نظم •

جهان پروری شیمه اش دین و داد • حلیم و خرد مند و نیکو نهاد
ستم رازیان عدل را سود ازو • خداراضی و خلق خشنود ازو
بروزگار فرخنده آثارش دست هیچ ظالم حلقه تشویش بر درخانه
رعیتی نزد و پای هیچ ستم پیشه ساحت سرای کسی بگام
مناقشه و مزا حمه نسپرد^(۱) • نظم •

• هر خوشدلی کز آهل جهان فوت گشته بود •

• آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار •

• محتاج بود ملک به پیرایه چنین •

• آخر مراد ملک روا کرد روزگار •

برجاده قویم شریعت و منهاج مستقیم طویقت راسخ قدم بود
و صادق دم و وضع و شریف از مواهب بیدریغش غریق نعم

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک نسخه بجای آن

(مساحت ننمود) •

امیر قزغن که از عظمای امرای عهد بود و او یماق او به بیعت با بعضی امرای الوس چغتای اتفاق نموده یاغی شد و در سالی برای تجمیع و ترتیب لشکر مشغول گشته عزم محاربه او کرد و قران سلطان خان چون واقف شد با لشکری متوجه دفع او گشت و از قهله گذشته در محرای قریه دره زنگی بتاریخ سنه ست و اربعین و سبعماید اتفاق محاربه افتاد و امیر قزغن را چشم زخم رسیده یک چشم او بزخم تیرمی که از شست قران سلطان خان کشاد یافت تیره شد و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قران سلطان خان بطرف قرشی باز گشت و در آن زمان زمستان بود سرمای عظیم شد و اکثر چهار پایان لشکر او تلف شدند و چون امیر قزغن بر آن حال اطلاع یافت لشکر جمع آورده روی همت بدفع او نهاد و متوجه قرشی شد و در سنه سبع و اربعین و سبعماید با او جنگ کرد و ظفر یافته او را از میان برداشت و مدت سلطنت قران سلطان خان در ماوراء الذهر و ترکستان چهارده سال شمعی بود بعد از او مملکتش در تحت تصرف امیر قزغن درآمد و دانشمند اوغلن را که از نسل او گدای قا آن بود بجای او بخانی برگزید و بعد از دو سال او را شونقار کرده بدارالقرار فرستاده بیان قلی اوغلن ابن سورغد و ابن دواخان را بر سریر خانی نشاند • • •

• شاهی که چو بر سریر خانی به نشست •

• دست و در چو دفتنه بکشاد و به بست •

جزویات آن تا ذکر اوقات رکوب و نزول در اسفار و تعیین منازل و تبیین مقادیر مسافتات مواضع و مراحل همه باز نموده شود و در ایراد آنچه بتاریخ تعلق داشته باشد تکلفی در عبارت کرده نشود تا به تطویل نه انجامد و از وقوع تکرار که متوسلان ازان اندیشند مبالغاتی چندان نرفت مگر در اشعار که تکرار دران همانا بسیار نباشد و چون حوادث و وقایع عالم بیکدیگر مرتبند و مشتبک است از بهر تحقیق مبادی احوال حضرت صاحب قرانی بایراد حکایتی چند احتیاج است بذابران اول شروع دران کرده میشود و ما التوفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

* ذکر خروج امیر قزغین *

چون قران سلطان خان ابن یسور اغلن در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق نخاقوائیل در الوس چغتای خان بر سر بر خانی قرار یافت دست تسلط و تعدی برکشاد و پای طغیان از جاده عدل و نصفت بیرون نهاد و الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم خلايق از آسیب ظلم او بجان آمدند و مردم از نکابت بیدادش بفرغان چه سیاست و قهر بافراط داشت چنانچه امرای الوس را که بقُرئِنای طلب داشتی هرکس از غایت و هم در خانه خویش رسم وصیت بجای آوردی و بعد ازان متوجه شدی •

• نظم •

ز بس جور آن خسرو سخت گیر • ز مردم سراسر بر آمد نذر

و خبرت و تکرار استکشاف و استفسار نقیر و قطمیر آن آنچه خاطر
 عاطر آنحضرت بصحت و راستی آن جزم می نمود بزبان درر بار
 گهر نثار ادا فرموده نویسنندگان بقید کتابت در می آوردند
 و بتکرار آنها باز خوانده محقق و مقرر می گشت و اگر جزوی
 امری در عقده ابهام و اشتباه می ماند یا مخالفتی میان نسخ
 و راویان واقع میشد رسل و رسائل باطراف ممالک ارسال میرفت
 و از معتمدان صاحب وقوف که در آن قضیه اعتمادی برهنی
 ایشان بیشتر بود استفسار کرده میشد و بدین طریق قصه قصه
 تحقیق نموده در مجلس همایون قلمی می گشت و چند نوبت
 باز خوانده تصحیح می یافت چنانچه جمع این تاریخ و نسق
 وضع و ترتیب آن و ایراد هر قصه در محل مناسب که تالیف
 کتاب عبارت از انست مطلقا از حسنات حسن التفات و نقایح خاطر
 فیاض آنحضرت است و بعد از آن بحسب فرمان بعبارتی که قرار
 بران گرفته سمت تحریر می پذیرفت و دیگر بار در مجلس عالی
 شرف اصنامی یافت و بنوشته اول و نسخه اصل رجوع نموده در
 تصحیح آن مبالغه باقصی الغایه میرفت و اصلاحی که بخاطر
 همایون می آمد کرده میشد و چون امر واجب الامتثال چنان
 بود که هرچه در مسرده اولی که در مجلس معلی قلمی می شد
 مجموع بهمان ترتیب نقل کرده شود و املا تغییری در اصل قصه
 بکم و بیش واقع نگردد و دران سواد التزام رفته که در هر واقعه جمیع

حاصل می شد و بدین نظم منظومه ترکی و مولفی فارسی هر یک ازان مشتمل بر معظمت احوال و اوضاع آنحضرت رقم زده کلک نظم و تالیف شده بود و بغیر ازان بعضی از بندگان درگاه عالم پناه متصدی تدوین تاریخ آنحضرت شده در تفتیش و تحقیق آن سعی بلیغ می نمودند و فضایل سخن پرداز در ظل تربیت و رعایت ایشان آنرا بنظم و نثر ترکی و فارسی مرتب و مکمل ساخته و پرداخته بودند و چون درین کتاب که سبب تالیف و کیفیت وضع مقدمه و مقالاتش در دیباچه سبق ذکر یافته نوبت بیان باین مقاله رسید حضرت سلطنت پناهی که خامه بتجدید درین محال بذکر القاب خجسته فالش فایز گشت التفاتی که بذات شریف در جمع و ترتیب این تصنیف از اول باز میفرمود سمت از دیار و تضاعف پذیرفت و مجموع نسخ مذکور را از منظوم و منثور ترکی و فارسی از تمام ممالک طلبداشته جمع آمده بود و آماده نهاده و هنگام توجه مبارک بآن شغل فرخنده سه طایفه مردم از خواننده و داننده و نویسنده در حواشی بصاط جلالت مناظ از سرتیقظ و احتیاط باقامت و وظایف خدمت قیام می نمودند و بخشیان ترکی و سخن دانان فارسی زبان هر یک نسخه ازان نسخها می خوانند و در هر واقعه جمعی که گاه وقوع آن حاضر بوده اند اوضاع آنرا چنانچه برای العین دیده بودند عرضه میداشتند و بعد از اطلاع بر مضمون نسخ و تقریر ارباب و قوف

و از طور و طرز نظایر و احوال او واقف باشد یقین داند که اختصاص او بدین در فضیلت که اشارت بآن رفته امریست واقعی و دران اصلا شایبه تکلف و سخن آرائی نیست *
 محک خرد آزمایش بود * که معیار ذم و ستایش بود
 خرد زان محک گزین بی غبار * بداند نقود سخن را عیار
 و مزیت سیوم حلیه صدقست و راستی و درستی قصص و اخبار
 چه حضرت صاحب قران را در سفر و حضر پیوسته اعظم ارباب
 عمایم از سادات و علماء و فقهاء و اهل فضل و دانش از بخشیان
 ایغور و دبیران فرس ملازم می بوده اند و همواره جمعی از ایشان
 بر حسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع می یافت از صادرات
 افعال و اقوال آنحضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان
 دولت همه را تحقیق نموده باهتمامی تمام قلمی میکردند و حکم
 چنان بود بر سبیل تاکید که هر قضیه چنانچه در واقع بوده باز نموده
 شود بی تصرفی دران بزیادتی و نقصان بتخصیص در باب اصالت
 و شجاعت هر کس که اصلا مراعات جانب و مدهانت کرده نشود
 خصوصا در آنچه بشهامت و صرامت آنحضرت تعلق داشته باشد
 که دران بهیچ وجه مبالغه نرود و هم با اشارت علیه آنحضرت اصحاب
 بلاغت و بواعث آنرا کسوت عبارت پوشانیده بنظم و نثر در سلک
 تالیف می کشیدند بهمان شوط که در ضبط آن رفته بود و بکرات
 در مجلس عالی بسمع مبارک میروسانیدند تا وثوق تمام بصحمت آن

بسرپر پادشاهی و فرمانروائی برآمد و با سلطنت روی زمین هم در اثنای سفر دعوت حق را اجابت نمود و تخت شاهی بتخته تابوت رحمت نامتناهی الهی بدل شد نور الله مضجعه با نوار الرحمة و الرضوان لا جرم چندان بدایع وقایع که آن موید گیتی ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاقات عجیب که بر رایهای رزین و تدبیرات اصابت آئین آن صاحبقران سعادت قرین ترنم پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین و عظماء ملوک کامگار عشر عشیر آن مروی نیست * مصراع *

* و آنکه گوید که هست گو بنمای *

و مزیتی دیگر تبیین جزویات قضایا است و باز نمودن نقیرو قطمیر آن چه بیان کیفیت هر قضیه و تفتیش از چگونگی وقوع آن بتفصیلی که درین صحیفه ظفر التزام رفته در هیچ نسخه از تواریخ ملوک متقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه صاحب منظومه ترکی گفته که بعضی از غرایب امور که آنحضرت بنفس مبارک خود متصدی آن شده بود نگذاشت که بسلك تحریر در آید که شاید

* مصراع *

* که مردم بعد ازین باور ندارند *

و حمل پر تکلف و تصلف نمایند و بدین سبب بسیاری از بدایع وقایع و محاربات که آنحضرت را در اوائل احوال دست داده ناگفته ماند و هر که از مبادی تا مقاطع این کتاب بنظر تامل و تدبر در آورد

متقدمان و متاخران بنظم و نثر نوشته اند و بتازي و فارسي در سلک
 بيان کشيده بسه گونه مزيت مخصوص است يکي وفور نوآيد و کثرت
 نفع چه سود بخش ثر ميوه که در بوستان تصانيف اين فن و شاخسار
 خصايص هر يک بانامل تامل توان چيد آگاه گشتن است از غرايب
 احوال و عجايب اتفاقات و انقلابات که در طي اطلاقات احکام تقدير
 بر دقايق حيل و لطائف تدبيرات مترتب شده باشد که هر آينه
 انتقاش الواح ضمائر بآن اهل کياست و دانش را مرآتي بود صواب
 نماي که هنگام وزيدن رياح دولت و فرصت در تحصيل مطالب
 عليه و تکميل مراتب سفيه چهره راى صايب دران توان ديد و گاه
 هبوب نکباء نکبت در بيرون شدن از مضايق احوال و اخطار و تخرز
 نمودن از طوارق احداث روزگار عکس تدبيري منجم دران مشاهده
 توان کرد * * * * * بيت *

جز عکس راى اهل سعادت گمان مبر * آئينه که چهره نمايد در و ظفر
 و چون حضرت صاحب قرآني از مبداء تاسيس کاخ سروري و
 ملک ستاني تا غايت ترفيع شرفات قصر سلطنت و جهانباني
 معظمت امور را مجموع بنفس همايون خود التفات مي فرمود
 و با آنکه تمام ممالک اسلام از ايران و توران جولانگه يکران فرمان
 آنحضرت شده بود همت عالي نهمتش در هيچ حال از توسيع دائره
 حکومت و تفسيح عرصه مملکت شبي ياروزي غافل و ذاهل نغنون
 و نياسود در اثنای سفر بود که از زين سه ند لشکر کشي و کشور کشائي

ازان شد خانه در مکه پر نور * وزین ملک سلیمان گشت معمور
 شکست آن یک بت آزر بچستی * وزین شد دین احمد را درستی
 شد اسمعیل آنرا کیش قربان * وز اسمعیل این قربان سرو جان
 زهی نامی که هست از بخشش عام * حروف ابرویم ز آغاز و انجام
 میان ابرویم زین نام ایمن * دو چشم های همت گشته روشن
 جهان نامی ازین نامی بلند است * سریر سلطنت زو ارجمند است
 لا جرم زمزمه زبان حال و مقال صغار و کبار فحواى این گفتار است *
 * نظم *

خدایا برحمت نظر کرده * که این سایه بر خلق گسترده
 دعا گوی این دولت مند وار * خدایا تو این سایه پاینده دار
 چون محل آنکه پرنیان بیان بزواهر جواهر مفاخر و مآثر آنحضرت
 مرصع گردد مقاله سیم است عنان قلم بصوب ثبت اخبار و آثار
 صاحبقران گیتی ستان انعطاف مییابد و نخست کیفیت طرز و نسق
 این تالیف و طریق ضبط و تحقیق آن باز نموده میشود و من الله
 العون و التأيید انه حمید مجید *

گفتار در خصایص این تالیف و ذکر مزینتی چند
 که بآن متفرد است در میان اشباه و نظایر
 تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحب قرانی بروجیهی که مسوده آن
 مکمل شده و بی تغییری دران بزیادتی و نقصان به بیاض خواهد رفت
 از سایر نوارنج ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و جلال که

و هر چند محقق است که * * نظم *

گر بگویم و اگر نه داند عقل * کین طراز قبای دولت کیست
 اما چون قلم به نشرشمه از صفات محمدت آیاتش زبان بآب حیات
 شسته اگر بذكر القاب همایون استسعاد یابد شاید * * نظم *
 چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم * عجب مدار که آب حیات از وزاید
 غره جبین آفرینش و روشنی دیده اهل دانش و بینش خلاصه
 کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین *
 * نظم *

نشاننده شاه و ستاننده گاه * روان گشته فرمانش بر هور و ماه
 نگهدار کیهان و پشت مهان * سر تاجداران و شاه جهان
 وارث ملک سلیمان سمي خلیل الرحمن المویذ من السماء
 المظفر عالی الاعداء مطرز شعار شرع سید المرسلین
 قهرمان الداء و الطین المنظور بانظار الطاف الملک
 المنان مغیت الحق و السلطنة و الدنيا و الدین ابو الفتح
 ابراهیم سلطان خلد الله تعالی فی مرضیه مآثر مالک
 و سلطانه و افاض علی العالمین دوارق فضله
 و احسانه * * نظم *
 دران قسمت که بخششها نمودند * دو ابراهیم را رتبت فرودند
 یکی دولت سرای ملت آراست * یکی شد کار ملک از عدل او راست
 ازان گشت آتش سوزنده ریحان * وزین فار ستم شد نور احسان

* بیت *

* روح از نهیب آنکه مگرو حی منزلست *

* اندر فتد بسجده که سبحان لم یزل *

چون از بنان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسان است

در وقت تحریر آثار امتنان علم بالقلم مشاهده افتد *

* نظم *

عقل و اله شود دیده بماند حیران * دل منور شود وقوت روان یابد جان

اذا قال فالدر الثمین منظم * و ان خط فالوشی البدیع متمم

بکلك لطائف نگار بدایع آثار که شرفات قصر شرفش بکتابه ثون

و القلم وما یسطرون مزین است فحوای * * بیت *

* ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بایی *

* سلطانی از اوصاف تو حرفی ز کتابی *

بر در و دیوار روزگار بهر دیار بخوبتر صورتی نگاشته حاجت بیان

نیست لا یحتاج الصباح الی المصباح و حبر خامه

مکرمت صریش در بطون اوراق مصاحف و مجلدات قرآنی و در

متون کتب و دروج بل بروج شمس و اقمار معالی و معانی جمال

و کمال و فی ذلک فایتنا فس الممتنا فسون بر نظر دیده و ران

اطراف و اکناف عالم به نیکوتر وجهی جلوه داده لآخر بعد

المعاینة * * بیت *

چه گویم در اوصاف این سرفراز * که هست آفتاب از صفت بی نیاز

* خجسته ذات شریفش بصورت بشری *

* تبارک الله گوئی که رحمتیست جسیم *

سلطنت پناهی که با آنکه در حسن سیرت و نقای سریرت خلعت
معاش پسندیده را بطراز الولد الرشید یقتمدی بوالده الحمید مطرز
داشته بلکه در کمال حلم و کم آزاری مصدوقه حسنات الابرار سیات
المقربین بظهور رسانیده ذات ملکی صفاتس جامع اصناف فضائل
و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرّمات است *

* شعر *

* ابکی و اضحک خصمه و ولیه *

* بالسیف والقلم الضحوک الباکی *

* الدر و الدرّی خافا جوده *

* فتحصنا بالبحر و الافلاک *

ذهن وقادش در ادراک دقائق حقائق و اسرار مفسر یکاد زیتها
یضیء و اولم تمسسه نار و رای مشکل کشایش در کشف خفیات
رموز و حل معضلات امور کاشف سر نور عالی نور *

* نظم *

ملک سیرتی صورتش ز آب و گل * پراز هوش مغز و پراز رای دل
نیو شد ز اغیار سرّ قدر * که رایش نکرده ازان با خبر
زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم توفیق است چون گاه تقریر
بینه ان من البیان لسحرا روشن سازد *

بامتابعت سیر گوشه نشینان ولایت شعار در سلک توفیق انتظام داد *

* مصراع * خداوندا نگهدار از زوالش *

هو السلطان الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاكمل
الواجب الاتباع رافع رايات الخلافة بالعدل و الاحسان
واقم آيات الرحمة و الرافة على صحائف الامكنة و الازمان
آية الله بين البرايا المجتهد في اعلاء كلمته العليا مفيض
النعم الظاهرة و الباطنة الموعود بلسان النبوة في المائة
الثامنة مشيد مباني الشرع المبين ظل الله في الارضين
المخصوص باوفا الحظ من عناية الاله الرحمن معين الحق
و الساطنة و الدنيا و الدين ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان
خدا الله تعالى سبحانه ملكه و خلافته و سلطانه * چون
خامه مشگین عمامه بعد ازین خصوصاً در مقاله ثانی بذكر مناقب
سنيه آنحضرت عطر سالی خواهد گشت عنان بیان از شروع دران
کشیده شد * ع * * کان نه بحرست که پایان و کفاری دارد *

و باز از اولاد امجاد این حضرت آنچه چشم امید از مشاهده آن
روشن است و نه بواسطه اخبار از دیگر دیار استماع میروند یوسف
طلعتی مصر مملکت سلیمانی را بمقامات ابراهیمی و منزلت
اسماعیلی مشحون بمکارم اخلاق مصطفوی و مآثر بسالت
و شجاعت مرتضوی علی المصطفی و علیهم الصلوة و السلام عزیز کرده
و آراسته است که * * بیت *

قهر و سیاست در مبادی حال از بعضی اتباع و اشدیاع عالم اقطاعش
 صدور می یافت چنانچه شرح پذیر خواهد گشت جهت ضرورات
 جهانگیری و لوازم کشور کشائی بود * بیت *

ملک را اگر قرار خواهی داد * تیغ را بی قرار باید کرد

دلیل بر آنکه این سخن از تکلف بیگانه و از ریا بریست و نه
 از قبیل تصنعات منشیانه و آرایش سخنوریست سر اشارت حضرت
 رسالت است حیث قال صلی الله علیه و سلم الولد سرلابیه
 چه از سلیل صلب همایونش داد گستری بر تخت خلافت است
 جاودان باقی باد که اگر گویند (من المهد الی العهد) هرگز از آن
 حضرت موری آزرده نگشته است اهل عالم از نزدیک و دور با اتفاق
 تصدیق نمایند * بیت *

جهانداری که گوئی دولت او برد * سلیمان قدر و زو موری نیاززد
 جوان بختی که با وجود جمعیت اسباب ترفه و کامکاری و آلات دولت
 و بختیاری یک لحظه اوقات قدسی ساعاتش بشیوه ملاعب و ملاهی
 چنانچه شیمه سر خوشان شراب دولت و نشوه جاه باشد آلوده نگردد
 بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا بادای فرائض طاعات و نوافل
 عبادات و تلاوت قرآن و غمخواری جهان و جهانیان صرف می شود و هذه
 المعانی اظهر من الشمس و ایین من الایمس خلافت
 پناهی که حشمت فریدون و شجاعت اسفندیار با عفت ذوالنون
 و عبادت مالک دینار جمع فرموده و ابهت و اقتدار خسروان کامکار

ریاحین از نسیم بهاری می دمید و از مجاری کفقار و کردارش نور
سوروی و کامکاری چون بارقه برق از ابر آذاری می درخشید *

* نظم *

ببازی اگر نیزش آهنگ بود * حدیثش ز دیهیم و اورنگ بود
بآئین فرماندهی داشت میل * شدند ی برش کودکان خیل خیل
شده کودکی بر سپاهش امیر * یکی نصب گشتی برسم وزیر
ز چوب وزنی آدمی ساختی * بکاری زهر سو برون ناخدی
چنان فرض کردی که فرمان نجست * بیوغو در آوردی او را نخست
چو روشن شدی جرم بر کتورش * بریدی و بر نیزه کردی سرش
سزا گفتی اینست تا که تران * نه بیچند دیگر سر از مهتران
بجد بود مانده بازی او * ببازی نه بد سرفرازی او
چون در دیوان سخن قسمنا بیرو آنچه عنایت نفع درجات من
نشاء منشور دولتش بطغرای جهان آرای و آئیناه الملک موشع گشته
بود خاطر خطیرش برکوب باد پایان گیتی نورد و ممارست سوارے
و مباشرت آلات و اسباب نبرد میلی تمام داشت و از ده سالگی
تا عنفوان شباب روزگار بمدامت شکار و مباشرت رسوم و آئین رزم
و پیکار میگذاشت *

شب و روز در بزم بود و شکار * دل و جان در اندیشه کار زار
ذات مکارم آیاتش مظهر لطف نامتناهی الهی و مکنون ضمیر
مستفیدش محض خیر و نیک خواهی بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار

و الباطن و هو بكل شیء علیم و ازین مقدمات لطیف غریب
 بوضوح پیوست که از برای طالع حوادث کونی آنچه دران ثبات و دوام
 مطلوب باشد موافق تر برجی جدی تواند بود و شمامه صدق این
 دعوی از حدائق حقائق از هار اسرار مقطعات حروف منزله قرآنی
 استنشاق می توان نمود * * شعر *

مرد باید که بو تواند برد * ورنه عالم پر از نسیم اصبا است
 بالماس فکرت گهر سفته شد * سخن بین که در پرده چون گفته شد
 لا جرم طالع فرخنده برج جدی اتفاق افتاد و صاحب جدی که علو
 مطلق از علویات ثلاث اوراست چه برتر کوکبیدست از کوکب سیاره
 بحسب تسویه دردهم بود که هنگام ولادت ارفع محلی آنست از فلک
 دوارو لهذا خانه رفعت است و اقبال و منصب و اشغال و بحسب
 برجیت دریازد هم که خانه امانی است و آمال تا اختر دولت خداوند
 طالع چون باوج سلطنت صعود نماید بعلو قدر و رفعت منزلت برسایر
 سلاطین روزگار فائق و برتر آید و صورت هر مراد که بکلک امید بر لوح
 اندیشه نقش بندد برحسب دلخواه بحصول پیوندد و نیراعظم که
 کوکب جلالت است و اقتدار در رتد رابع که خانه مقام است و قرار
 بمحل شرف خویش با عطارد چنانچه بمثابت دو آفتاب باشند
 از بیست و درم درجه حمل رایت فتح و فیروزی بر افراشته و منشور
 اقبال بتوقیع سعادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام
 اصلی خود ظهور فرموده همانجا مقر سریر پادشاهی گرداند و آن

ز هے خوابي که تعبیرش توباشي • خوش آن آیت که تفسیرش توباشي
 بر کشاد از فرج بین خجسته اش همچو آفتاب مي تابید که سپهر
 سریر سلطنت هفت اقلیم را هرچه زودتر آفتابي شود گيتي افروز
 و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن که شب پریشاني
 عالم عنقریب از طلوع صبح دولتش روزي گردد خرم تر از عید و نوروز
 و تحقیق این سخن آنست که چون در وضع قواعد سلطنت و رفع
 مباني خلافت وجود مبارک آنحضرت اساس و بنیاد دولت
 دودمان ثابت ارکان صاحب قران آخر الزمان بود و در طالع چنان
 بنیادي هرآینه ثبات و استقرار بغایت مناسب افتد و احوال و اوضاع
 عالم را از تغییر و انقلاب چاره نیست حکمت باهره یدبر الامر من
 السماء الي الارض که در کارخانه تکوین و ایجاد نقش کمخاء
 حوادث جهان کون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود که طالع
 همایونش برجی باشد که ثباتش منافي انقلاب نبود و متکلي باین
 صفت برج جدی است که ثبات در عنصریات بخاک منسوب است
 و در فلکیات از سیارات بزحل و جدی با آنکه از بروج منقلب است
 خانه خاکی زحل واقع شده و این غایت ثبات است در عین انقلاب
 و دلایلي ازین قویتر بر استمرار و استقرار متصور نیست چه نزد اهل
 تحقیق مقرر است که نهایت کمال هر صفتي در آن است که با ضد
 خود معانق تواند شد چنانکه از تامل در نظم اسمای حسنی تعالت
 و تقدست روشن مي گردد هو الاول و الآخر و الظاهر

عابدان سجامع لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون
 تا ذات شریفش از آسیب عین الکمال محفوظ ماند بتلاوت وان یکاد الایه
 مواظبت نمودند و مسبحان صوامع و المائکة یسبحون بحمد ربهم
 و یتستغفرون لمن فی الارض تا پایه قدر رفعتش باقصی مدارج
 کمال ترقی نماید باقامت و ظائف دعا مبادرت جستند •

* شعر *

که سرسبز باد این همایون نهال * که شد رسته در باغ جاه و جلال
 جوان بخت باد او فیروز رای * توانا و دانا و کشور کشای
 بتاج و بتختش جهان تازه باد * سر خصم او تاج دروازه باد
 و از طلوع آن نیر سعادت پرتو سر حقیقت رویای صالحه که اشاره
 حدیث صحیح بتصحیح آن تصریح نموده بظهور پیوست و صدق خواب
 قاچولی بهادر که تو منای خان بتلقین (ارباب الدول ملهمون) تعبیر
 کرده بود و قصه آن در مقدمه مسطور است محقق شد که کوکب
 هشتم که بلسان تعبیر عبارت از صاحب دولتی بود از بطن هشتم
 قاچولی بهادر که انوار سلطنتش جهات خافقین منور گرداند و بعد از او
 از میامن آثار عدل و انصاف اولاد و اخلافش همچنان روشن بماند
 از مشرق فتح و فیروزی ظهور آغاز نهاد و زمانه از وفور مرور و بهجت
 زبان تهذیب بفقوای *
 * نظم *

(۱) در بعضی نسخه بجای (جهات) و جنات و در بعضی نسخه

صدق نیت آن کامکار ستوده آثار به پرورش انبته‌الله نباتا حسنا
 برآمده بود فضای صحرای فسیح المجال آمال از خرمن دولت
 و اقبال و دخل کرامت و افضال مالا مال گشت * بیت *
 چو بختش ز اقبال منشر داد * سپهرش یکی نامور پور داد
 در عهد سلطنت قران سلطان خان تباشیر صبح پادشاهی از افق
 تائیدات الهی دمیدن گرفت و شعشعه اختر جهانبدانی از اوج عنایت
 ربانی درخشیدن آغاز نهاد و بتاریخ شب سه شنبه بیست و پنجم
 شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایه موافق سچقان ائیل که مبدأ دور
 سالهای مغول است در ظاهر خطه دلکش کش از خدر طهارت مآب
 تکینه خانون که بآیین شروع مطهر در خیاله آن نوئین دین پرور بود
 آفتاب وجود حضرت صاحب قرانی از مطلع ولادت فرخنده آثار
 طالع گشت و ماه غره عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع شد *
 تقالیم رسالتی در سینه سینه * نظم *
 بر آسمان بزرگی هلالی از نونات * ببوستان معالی گلی ز نوشکفید
 درست مغربی خورنهاد بر رویش * سپهر چونکه بآن ماه پاره در نگرید
 جهانی در صورت انسانی بجهان آمد جهان نثار مقدم همایونش
 ساختند و عالمی در کسوت فردی قدم در عالم نهاد علم پادشاهی
 عالیشان باوج اقتدار بر افراختند * نظم *
 * چو قدرش با سپهر افزود گردونی زیاده شد *
 * چو ذاتش در جهان آمد جهانی در جهان آمد *

و يستخرجا كنزهما رحمة من ربك مستفاد ميشود كه چون
 لطف فياض على الاطلاق از خزانه اعطى كل شى خلقه ثم
 هدى خلعت محبت صلاح و ميل نيكو كارى پيرايه قامت دولت
 و بختياري سعادت مندى سازد از ميامن بركات آن در احوال
 و اوضاع اولاد و اسباط امجاد او آثار گرامى و فتايج ارجمندى بظهور
 پيوند و مضمون فرموده حضرت رسالت پناه ختمى عيله افضل
 الصلوات و اكمل التحميات و ان صلاح الرجل ليدرک البطن
 السابع بر صدق اين معني دليلي واضح است و برهاني لايح و مطابق
 اين اشارت و موافق اين بشارت حال فرخنده مآل پدر نامدار
 حضرت صاحب قرانيست كه جمله كريم امير طراغى تغمده الله بغفرانه
 بر مودت و دوستي اهل صلاح و تقوى مفظور بوده چنانچه در مقدمه
 سبق ذكر يافته و مدت العمر بمجالست و مجاورت سعادت نشان آن
 طايفه عالي شان رغبتي تمام داشته و شك نيست كه انس و الفتى
 باين غايت بي مناسبتي ذاتي و آشنائي كه در مجمع الارواح
 جنود مجنوده فما تعارف منها ايتلف واقع شده باشد صورت
 نه بنده * *بسم الله الرحمن الرحيم* * مصرع *

* با خود آورده از انخانه بخود بر بسته *

لا جرم از برکت دانه دوستي دوستان حضرت عزت كه در كشت زار

(۱) همچنين است در چهار نسخه موجوده و در يك كتاب بجای سبق

سابق است *

بسوز دل و آب چشم از خدا * طلب داشتی حاجت خویش را
 چو از هاتف دولتش بیخروش * صدائی اجابت رسیدی بگوش
 روان سجده شکر کردی نخست * بصدقی تمام و یقینی درست
 پس آنکه سر از سجده برداشتی * لوائی کرامت بر افراشتی
 ز گنجور کردی ذخائر طلب * ز بسیارش مانده گردون عجب
 ببخشیده از چند و از چون برون * کسی را که محتاج بودی فزون
 نمانده دران بوم کس را جدا * دل از شادمانی زبان از دعا
 چو زان پس بمقصود پرداختی * قضا آنچه او خواستی ساختی
 همه میل طبعش بخیرات بود * که روشن دل و کامل الدات بود
 بسی بقعه خیر پرداخته * بایوان کیوان بر افراخته
 چه از خانقاهات افکنده خوان * چه از مسجد جامع و غیر آن
 چنین بوده صاحب قرانرا حسب * در اندیشه در شاه راه نسب
 پدر بر پدر تا بآدم رود * همه پای بر تخت شاهی نهد
 کمالات آن شاه دریا نوال * فزون بوده از هرچه بندی خیال
 بیالای قدرش قبای ثنا * چو تنگ است و کونه بوقت ادا
 مرتب کنم حلقه شاهوار * که اخبار شاهش بود پود و تار
 از اول کنم در ولادت شروع * که کی کرد خورشید شاهی طلوع

گفتار در ولادت همایون حضرت صاحب قرانی

از نص کلام قدیم پادشاه علیم عظمت کبریا و عمت نعما و
 حیث قال عز من قائل فاراد ربک ان ینا اشد هما

بر انداخت رسم فساد و فجور * ز گیتی بیکباره نزدیک و دور
 نه در شهر و مخزن نه در کوه و دشت * خیانت در اندیشه کس نگشت
 زر و مال عالم دران روزگار * تو گفתי ز مرد بدو دزد مار
 امان در زمانش بحدی رسید * که منسوخ شد رسم بند و کلید
 ز نقش کژی لوح گیتی زدود * همین راستی رسنیش مهر بود
 تو گفתי زمین سر بر شد حرم * بر افتاد آئین ظلم و ستم
 بدومی که باران عدلش بشست * دگر باره خار جفای نرست
 ز مرآت دین زنگ بدعت زدود * ز باغ جهان خار عصیان درود
 مرادش ز شاهی و فرماندهی * ز تخت بزرگی و تاج مهی
 مراعات دین بود و تعظیم شرع * همین اصل دید و جز این جمله فرع
 همه گوشش بهر اسلام بود * دگر چیزها دانه و دام بود
 ندیدی کس از خویش و از اجنبی * گرمی تر از اهل بیت نبی
 بجان معتقد بود سادات را * همان اهل تقوی و طاعات را
 کجا کاملی بودی از اهل علم * تواضع نمودی مر او را بحلم
 نکو داشتی اهل دستار را * بتخصیص مفتی دین دار را
 چو اندیشه کاری آراستی * ز خلوت نشیزان مدد خواستی
 بسوی مزار بزرگان دین * با خلاص رفتی ز راه یقین
 چو کار بزرگش فراز آمدی * بخلوت سرای نیاز آمدی
 توجه نمودی بدادار پاک * نهادهی جبین تضرع بخاک
 مذاجات کردی و خواهش گری * ز حق خواستی نصرت و برتری

شده سر فرازان و را زیر دست * سپهرش پرستنده او حق پرست
 فلک بنده و آفتابش غلام * زمانه مطیع و جهانش بکام
 مرادی که در خاطر آراستی * چنان رو نمودی که او خواستی
 یقینش قوی بود و دینش درست * بجز دادگر یاری از کس نجست
 بنیروی مردی و فرهنگ خویش * بگردون بر افراشت اورنگ خویش
 نه رایش بتدبیر محتاج غیر * نه امضای رایش بجز محض خیر
 بتدبیر کاریکه رو می نمود * مشیرش جز الهام دولت نبود
 هر آنجا که از لطف کردی نگاه * بلا را نبودنی دران بوم راه
 و گر آتش قهر افروختی * بیک شعله زان کشوری سوختی
 بکوه از زکین سایه انداختی * چو یخ پیش خورشید بگداختی
 بخشم ارسوی چرخ کردی نگاه * شده تیره رخسار خورشید و ماه
 دم از کین او کس بعالم نزد * و گر زد دگر در جهان دم نزد
 خلافتش در اندیشه کس نگشت * که جانوا وصال تنش بس نگشت
 کس از خط فرمان او سر نتافت * که همچون قلم تیغ بر سر نیافت
 چو بختش بر اورنگ شاهي نشاند * بعالم جز او تاجور کس نماند
 همه پادشاهان آفاق پاک * بدر گاه او بنده یا زیر خاک
 چو روی زمین شد بفرمان او * جهان غرقه موج احسان او
 سر گنج بکشاد و دست کرم * در فتنه بر بست و پای ستم
 بهر کس که روزی عطایش رسید * دگر نسل او روی حاجت ندید
 بعهده همایون آن دادگر * بعالم نماند از تباهی اثر

شبی قدرش از روز روشن فزون * مهش بدر و بدرش زکاهش مصون
 کواکب همه سعد و مسعود حال * مبارک بتائیر و فرخ بقال
 مرا بخت فرخنده یار آمده * مراد دل اندر کنار آمده
 بپرداختم مجلس از خاص و عام * بیارستم بزم عشرت بکام
 بر افروخته شمع از نور فکر * خرد ساقی و می معانی بکر
 فرازنده ساز بزم سروش * سراینده نغمه ذوق و هوش
 همه شب بدینگونه عشرت کزان * دل کامیابم به پرواز جان
 چو صبح سعادت دمیدن گرفت * نسیم عنایت و زیدن گرفت
 خروس ظفر ناج نصرت بسر * بیفشاند بال و بگسترده پر
 بهنگام دولت چو آواز داد * دلم مرغ اندیشه پرواز داد
 وزان پس چو طوطی دهن باز کرد * ز صاحب قران قصه آغاز کرد
 که آن شاه دیندار گیتی ستان * باندک زمان چون گرفت این جهان
 چو زین برسمند سعادت نهاد * بمردی کمر بست و عالم کشاد
 ز سرحد چین تا پایان روم * چه از مصر و شام و چه از هند بوم
 چه ایران چه توران چه بحر و چه بر * بجای که بود از عمارت اثر
 بنفس شریف خود آنجا رسید * بگیتی ستانی چو لشکر کشید
 بهرجا سپاهش توجه نمود * نخست آن زمین نعل اسپش بسود
 جهان گشت یکسر کران تا کران * چو فتح و ظفر لشکر از پی روان
 بهرجا رسید و بهوسو گذشت * بتایید دادار فیروز گشت
 خدائی جهان آفرین یاورش * همه خسروان جهان چاکرش

است و مطاع بر نهان و آشکار هرچه خواهد آفریند و از آفریده هرکرا خواهد برگزیند سابقه عنایت ازلی چون رقم اختصاص بر صفحه حال برگزیده کشد مقالید مقاصد و مرادات بقبضه اقتدار او سپارد و رابطه ارادت لم یزلی چون برفعت منزلت سروری تعلق گیرد عروج بر مدارج معالی بپای مکننتش آسان گردد و پرتو آفتاب قایمات ربانی چون بر ساحت سعادت مقبلی تابد انوار آثارش بسایه ابروی که از بخار پندار معاندان در هوای خیال محال بزدد پوشیده نگردد و نسیم رضا و رحمت صمدانی اگر بر چمن اقبال دولت منظمی وزد طراوت بهار گیتی نگارش بآسیب خزانگی که از دم سرد حسودان خمیزد نقصان و ذبول نپذیرد و نهال دولتی که پرورده جویدار توفیق الهی بود از تند باد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتی که بر افراخته لطف نامتناهی باشد بمنجذیق مکر و احتیال اختلال پذیر نگردد *

* بیت *

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد * عزیز کرده او را جهان ندارد خوار
و مصداق این سیاق صورت حال حضرت صاحب قرانی است
که در بیان کیفیت آن شروع می‌رود و من الله العون و التوفیق و الهدایة
الی سواء الطریق *

تشبیب سخن و ذکر شمه از مغاخر صاحب قرانی

* نظم *

همایون شبی چون سواد بصر * همه ظلمتش روشنی سر بسر

ساخت نضارت ریاض شریعت را بآبیاری نیغ آتشبار مجاهدان
 منوط گردانید و سرسبزی نهال اسلام را بسرخ روئی حسام خون
 آشام غازیان مربوط فرمود قادری که قهرمان تقدیرش سحاب عنبرین
 فقاب را بچترداری سلطان پیغامبران فرمان داد و حامی^(۲) حمایتش
 عنکبوت مبهوت را در معماری حصار سرور انبیاء و رسل مکنت
 * توانائی بخشید *
 * نظم *

شهی چتر او ابر مشکین پرند * سر سدره از پای نختش بلند
 جهان داور یثربش بارگاه * بشرق و بغرب امتش پادشاه
 بعهدش ز رفعت شده فرش عرش * پی کرد نعلین او عرش فرش
 شجاعی که چون دست آرد بچنگ * کفش ریزه سنگ سازد خدنگ
 خدنگش بکوری دشمن روان * رباید ز اعدای ملت روان
 بنزد انتقامش ز کفار حیف * قوی داشت دست نبوت بسیف
 هزاران هزار آفرین و درود * ز جان آفرین خالق هست و بود
 برو باد و برآل و اولاد او * بر اصحاب و احفاد امجاد او
 اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه بارک وسلم
 كلما ذکرة الذاکرون و كلما غفل عن ذکرة الغافلون قال الله
 جل و علا وربک یخلق ما یشاء و یختار و ما کان لهم الخیرة
 سبحان الله و تعالی عما یشرکون پادشاه بی انباز و ملک عالم
 و عالمیان بی تاویل و مجاز عظم سلطانه و بهر برهانه قادر مختار

(۲) در همان دو نسخه بعد لفظ حامی (که) است *

زهی صنع کامل که از یک وجود * پدیدار شد هر چه هست آنچه بود
 ز یک خم بر آورده صد گونه رنگ * فلک با شتاب و زمین با درنگ
 ز یک شاخ رست آنچه بینی ببار * ز نرمی گل تا درشتی خار
 اگر طالبی آفریننده را * میالا بغیرش دو بیننده را
 که هستی غیرش برای صواب * خیالیست همچون فریب سراب
 یقین است کارل خدا بود و بس * درین خود نیفتد بشک هیچکس
 مکن سهو کاخر همان اول است * ولی دیده عقل ما احول است
 سوی ذاتش اندیشه راراه نیست * کزان عقل فرزانه آگاه نیست
 سخن چون بذاتش رسد لب بدوز * بذکر صفاتش روان بر فروز
 مالک الملکی که عون عنایت بی نهایتش مطعون من یفسد
 فیها ویسئک الدماء را بوسریر مصیرانی جاعل فی الارض
 خاینه سروری آفرینش بفضیلت دانش و بیدش کرامت نمود
 و اولاد امجدش را بتاج مرفور الابتهاج ولقد کرما بنی آدم
 سرفراز گردانید و در بحر و بر عالم مکنت تملک و تصرف و استعمر کم
 فیها از زانی فرمود ولله الحمد رب السموات و رب الارض
رب العالمین توانائی که رایت اقتدار سلاطین کامگار باوج
 فرمان دهی و کشور ستانی بر افراخت و صفحه شمشیر مصقول^(۱)
 پادشاهان جهان کشای را آینه چهره نمای عروس فتح و نصرت

(۱) در سه نسخه موجوده همچنین است و در دو نسخه موجوده بجای

ظفر نامه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد اکثرا مبارک امدن یوتی الملک من یشاء
وینزع الملک ممن یشاء و صلوة طيبة دائمة
على خاتم الانبياء و سيد الاولياء محمد و آله
الاصفياء و اصحابه النجباء و عترته البررة الاتقياء



مقاله اول در ذکر صادرات افعال و واردات
احوال حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه

* نظم *

بنام خدائی که از نام او است * که مارا توانائی گفت و گو است
خداوند کل آشکار و نهان * نهان آشکارا بنزدش عیان
طوازندة پیکر آفتاب * نگارنده نقش مارا بر آب
خدائی که هستی مرورا سزا است * بجز هستی او فدا در فنا است
جهان می نماید که هست ارچه نیست * بجز ظل هستی حق دان یکیست

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

LIBRARY
715875
UNIVERSITY OF TORONTO

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

جلد اول

ظفر نامه

از تالیفات

مولانا شرف الدین علی یزدی



بتصحیح و تحشیہ سالک مسالک صدق و سداد خیر خواہ عباد

مولوی محمد الہداد

سابق مدرس بہرہ عربی مدرسہ کلکتہ



حسب الحکم اہالی حل و عقد اشیاک سوسائٹی بنگالہ

در

پبلسٹ مشن پریس واقع کلکتہ

چاپ شد

ع ۱۸۸۷



ASL

DS
23
S48
1887
v. 1

Sharaf al-Dīn 'Alī, Yazdī
The Zafarnāmah
v. 1

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY
